

ترجمه
قطب الدین محمد بن شیخ علی الشریف
الدیلمی اللاهیجی

بسم الله الرحمن الرحيم

احمدك يا من ليس لك في العوالم العلوية والسفلية شبه ولا امثال ولا شركاء
يا من لا يعتريك للابداع والاختراع والتكوين كلال ولا ملال وصلواتك
التامات الزاكيات على رسولك الهادي الى سواء السبيل بتبيين الحرام
والحلال وآله المعصومين المرتقين بالامة المرحومة من تيه الضلال الى اوج
الكمال وبعد فيقول الفقير الى الله الغني المغني قطب الدين محمد بن شيخ علي الشريف
الديلمي اللاهيجي انه لما كانت النفوس المجردة الانسانية بعد المفارقة من الابدان
العنصرية المعبر عنها بالموت الطبيعي بمقتضى ما هو المستفاد من الاحاديث
المروية عن اصحاب العصمة سلام الله عليهم تتعلق باشباح مثالية تشابه
تلك الابدان فتتنعم او تتألم فيها الى قيام الساعة فتعود الى ابدانها بادنه
موجودها كانت عليه في ساعة القيام [illegible] انشاء الله الاتحرير رسالة موجزة في
تحقيق عالم المثال والصور الشخصية التي تتعلق بها النفوس عقيب الخلاص عن القوالب الجسمية
والشبابيك الحسية والو[illegible] الثانية فاوردنا اولا نبذا من الاحاديث المؤيدة
لهذا المدعى مع ترجمتها بلسان الفارسي ثم بينا حقيقة هذا العالم على ما ذهب اليه حكماء
الاشراق وعرفه المتألهة من فرق الصوفية الموحدة بمجاهداتهم الذوقية وتحققوه
بمشاهداتهم الكشفية وانت تعلم ان ارباب الارصاد الروحانية اعلى قدرا وارفع شأنا
من اصحاب الارصاد الجسمانية فكما انك تصدق هؤلاء فيما يلقونه اليك من خفايا الهيآت
الفلكية فحقيق ان تصدق اولئك ايضا فيما يتلونه عليك من خبايا العوالم الملكية مع
ما يحصل به الشواهد والتأييدات العقلية منها ما رواه الشيخ الاقدم الافخم رئيس المحدثين
محمد بن يعقوب الكليني طاب ثراه في اواخر كتاب الجنائز من الكافي عن مولانا الامام جعفر

بن محمد الصادق

بن محمد الصادق عليه السلام ان الارواح في صفة الاجساد في شجر في الجنة تتعارف وتتسائل فاذا
تسائل فاذا قدمت الروح على الارواح يقول دعوها فانها قد افلتت من هول عظيم ثم
يسئلونها ما فعل فلان وفلان فان قالت لهم تركته حيا ارتجوه وان قالت لهم قد هلك قالوا
قد هوى هوى قال صاحب مجمل اللغة هوى بالفتح يهوي هويا اي سقط يعني بدرستيكه روحهاى
انسانى بصفت جسدهاى ايشان در درختى اند در بهشت كه يكديگر را مى شناسند واز يكديگر
چيزها مى پرسند پس چون روحى از بدن مفارقت كرده بر ايشان وارد شود نزد خود ميخوانند
واو را تسلى مينمايند چرا كه از هول عظيمى خلاص شده روى بايشان آورده است پس
از وى مى پرسند كه فلان چه كرد وفلان بچه عمل اقدام نمود پس اگر در جواب ايشان گويد او را
زنده گذاشتم اميد بآمدن او مى بندند واگر گويد هلاك شد ميگويند هوى هوى يعنى
فرو رفت كنايه از آنكه بجهنم واصل شد چه اگر از اهل بهشت ميبود بما ملحق مى شد
ومنها ما في كتاب الكافي ايضا عنه عليه السلام ان ارواح المؤمنين في حجرات في الجنة
يأكلون من طعامها ويشربون من شرابها ويقولون ربنا اقم لنا الساعة وانجز لنا ما وعدتنا
والحق آخرنا باولنا يعنى بدرستيكه روحهاى مؤمنان در حجرهاى بهشتند واز طعامهاى بهشت
تناول مينمايند وشرابهاى بهشت را مى آشامند وميگويند پروردگارا قائم ساز بواسطه
ما قيامت را و وفا كن بوعده كه با ما كرده و ملحق ساز آخر ما را باول ما ودر باب ارواح كافران
برخلاف اين روايت شده است كه آنها در حجرهاى دوزخ خواهند بود وخورش ايشان طعام
وشراب دوزخيان خواهد بود وبخاطر فاتر مؤلف خطور مينمايد في شجرة في حجرات كه در حديث
سابق واين حديث مذكور گرديد كنايه بوده باشد از ادراك ارواح بعضى از لذات جنانى
در مدتى كه در عالم برزخ يعنى ما بين موت وبعث چه دخول بهشت ودوزخ موعود
چنانچه در شرح حديث آيه انشاء الله تعالى مذكور خواهد گرديد موقوف بقيامت كبرى خواهد

بود

علی ما هو المقرر هو اعلم بحقایق کلام معادن وحیه سلام الله علی ارواحهم واجسادهم الطیبة

ومنها ما رواه ایضا الشیخ الجلیل الکلینی ره بحذف الاسناد عن ابی بصیر قال سئلت الصادق
علیه السلام عن ارواح المؤمنین فقال سلام الله علیه فی الجنة علی صور ابدانهم لو رایته لقلت
فلان خلاصه کلام راوی آنکه سؤالی کردم از حضرت امام بحق ناطق امام جعفر صادق ع
از ارواح مؤمنان آنحضرت فرمودند در بهشتند بصورت بدنهای ایشان که اگر به
بینی هر آینه خواهی شناخت وخواهی گفت این فلانست یا بنامی که داشته است
خواهی خواند وخواهی گفت ای فلان علی الاحتمالین وظرفیة که فی الجنة است اینجا
بطریق مجاز است باعتبار شیئی که روح با آن تعلق گرفته والا روح مجرد است واحتیاج
بمکان ندارد وعلی صور ابدانهم خبر ثانی مبتدای محذوف است که خبر اول آن فی الجنة است
وکلام بر این تقدیر اینست که المؤمنین فی الجنة علی صور ابدانهم ومراد اینست که قرار
گرفته اند وقیام دارند بر آن صور ومحتمل است که علی بمعنی فی استعمال یافته باشد چنانکه
در آیه کریمه ودخل المدینة علی حین غفلة من اهلها ومصروقة واتبعوا ما تتلوا الشیاطین
علی ملک سلیمان بر آن وجه واقع است بنا بر آنچه مفسرین ذکر کرده اند وگفته اند تشبیه
شده است در این آیه ملابست تعلقی که میان ایشان است بملابست ظرفی واستعمال
شده است علی که از برای ملابست تعلقی موضوعست در ملابست ظرفی بطریق استعاره
تبعیة لو رایته لقلت فلان ضمیر مذکور غایب در رایته راجع است بصورت که در ضمن
صور مذکور است وچون صورت اینجا بمعنی شبه ومثالست صحیح است که ضمیری که راجع
باو مذکور واقع شود والا لفظ صورت مؤنث باشد یعنی اگر به بینی آن شبه ومثال را هر آینه
میگوئی این فلانست یا باو ندا میکنی ومیگوئی ای فلان وبر تقدیر اول ناچار است از تقدیر
مبتداء وبر تقدیر ثانی از تقدیر حرف ندا که کلام در این تقدیر باشد که لقلت منها

فلان

فلانٌ یا لقلت یا فلان زیرا که اگر تقدیر بکنیم لفظ فلان مفرد خواهد ماند ونزد اهل عربیة
صلاحیت آن ندارد که محکی بقول واقع شود ودیگر مخفی نماند که ظاهر قول امام ع در بعضی
که فرموده فی الجنة علی صور ابدانهم دلالت دارد بر آنکه بهشت الآن مخلوق شده است ومن
کسی که بموجود شدن بهشت الآن قائل شده است بموجود بودن دوزخ نیز قائل است
بر ظاهر این حدیث بر وجود آن استدلال کرد باین معنی یعنی موجود بودن بهشت ودوزخ
الآن مذهب اسلام است محقق طوسی قدس الله نفسه القدسی در تجرید نیز این معنی را
اختیار کرده وبعضی آیات قرآن را شاهد آن ساخته مثل قوله تعالی اعدت للمتقین که
در باب بهشت نازل است واعدت للکافرین در باره دوزخ یعنی بهشت آماده شده است
از برای پرهیزکاران وجای بوستان ودوزخ آماده ومهیا شده است از برای منکران
وکافران پس خبر داده است حضرت عزت از آماده شدن هر دو بصیغه ماضی واین دلالت
میکند بر آنکه پیشتر از آن آماده ومخلوق بوده اند و آن لازم آید که کلام الهی حاشا بر دروغ
محمول شود تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا وحمل کردن این بر آنکه تعبیر شده است از معنی مستقبل
بصیغه ماضی بواسطه اشعار بر تحقق وقوع آن بر کردن این کلام است از ظاهر خود بی آنکه
ضرورتی بآن قاضی باشد ونیز ظاهر این حدیث مشعر بر آنست که ارواح مؤمنان بعد از مفارقت
از ابدان بلا تراخی داخل بهشت شوند ودخول بجنت موقوف بقیام قیامت نباشد وموافق
روایات واحادیث مرویه وقول اخیار بهشت واشقیا بر دوزخ که مهیا گشته موقوف
بقیامت کبری است کما یعضد ذلک ما رواه الشیخ النبیل الکلینی برد الله مضجعه فی الکافی
عن الامام ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق ع فی حدیث سؤال الملکان انه قال ثم یفتحان له
بابا الی الجنة فلا یزال یاتیه من روحها وطیبها فلعل الدخول المذکور فی الحدیث السابق
کنایة عن حصول لهم اللذات فی مدة البرزخ من اطایبها کما هو المستفاد من ذلک الحدیث

من نفخ بابها الاتیان روحها وطیبها الهم والکفار بعکس ذلک من النیران کما سبق هو
یعلم ودرباب آنکه بروح انسانی قبل از موت وبعد از انقطاع کلام احوال او در آن نشأه اینکه
از اهل نجات است یا مستوجب عقاب ظاهر میشود احادیث بسیار بطریق موافق حصول
ومخالف وارد است از آنجمله بعد وطریق از حضرت سید الرسل صلوات الله وتسلیماته علیه روایت
که فرموده اند لن یخرج احدکم من الدنیا حتی یعلم این مصیره وحتی یری مقعده من الجنة والنار
یعنی بیرون نمیرود احدی از شما از دنیا تا داند که کجاست رفتنگاه او وتا ببیند نشستنگاه
خود را از بهشت یا دوزخ یعنی بر او معلوم می شود که از اهل بهشت است یا دوزخ وار باب
حدیث بطریق فرقهٔ ناجیه احادیث نقل نموده اند در آنکه حضرت مقدس نبوی وولایت
مآب مرتضوی صلوات الله علیهما بنفس نفیس خود شان ببالین هر کس حاضر می شوند
وبشارت میدهند با آنچه مآل حال اوست اگر از اهل سعادت باشد بسعادت وحسن احوال
واگر از اهل شقاوت باشد بشقاوت وسوء مآل ومعاصی انمعنی است نظمی که درین
باب بنیان باین سیاقت مسطور است شعر یا حار همدان من یمت یرنی من مؤمن
او منافق قبلا ومنها مارواه ثقة الاسلام محمد بن الحسن الطوسی قدس روحه القدوسی
فی کتاب تهذیب الاخبار عنه ع انه قال لیونس ظبیان ما یقول الناس فی ارواح المؤمنین
فقال یونس یقولون فی حواصل طیر خضر فی قنادیل تحت العرش یعنی مردم چه میگویند
در باب روح مؤمنان حقیقت حال او بعد از مفارقت از بدن یونس گفت میگویند
در حواصل مرغان سبز خواهند بود در میان قندیلها که در زیر عرش آویخته است
پس آنحضرت فرمودند سبحان الله المؤمن اکرم علی الله من ذلک ان یجعل روحه فی
حوصلة طائر اخضر یا یونس المؤمن اذا قبضه الله تعالی صیّر روحه فی قالب کقالبه
فی الدنیا فیاکلون ویشربون فاذا قدم علیهم القادم عرفوه بتلک الصورة التی کانت

فی الدنیا

فی الدنیا یعنی یاد میکنم بپاکی از جمیع نقایص خدا را ببر دستیکه مؤمن نزد او بزرگوارتر است
نزد خدای تعالی از آنکه روح او را در چینه‌دان مرغ سبزی جای دهد ای یونس مؤمن را
چون قبض روح شود میگرداند خدای تعالی در قالبی مانند قالبی که در دنیا جای در آن
داشته پس در آن قالبها میخورند ومی آشامند وچون روحی از بدنی مفارقت کرده
بر ایشان وارد شود او را میشناسند بهمان صورتیکه در دنیا بهمان صورت بوده
وامثال این احادیث در طریق شیعهٔ اهل بیت بسیار وارد است ودر طریق اهل سنت
نیز بعضی احادیث که در معنی باین احادیث نزدیکست نقل شده است ازاحة وهم
بعضی را توهم شده که قایل شده اند بآنکه ارواح انسانی بعد از مفارقت بدنهای اصل
ببدنهای مثالی تعلق میگیرد چنانچه از احادیث مذکوره فهم آن میشود قایل شده اند
بتناسخ است واین توهمی است بیجا وخیالی است باطل چه تناسخ که جمیع فرق اهل
اسلام بر بطلان بوده اند اتفاق دارند تعلق ارواح است بعد از مفارقت بدنهای اصلی
باجسام دیگر در همین عالم کون وفساد باجسام عنصری که ترکیب یافته از عناصر اربعه
که عبارت از خاک وآب وهوا وآتش است چنانچه بعضی از حکما کان بوده اند وقسمت
کرده اند آن را بنسخ ومسخ وفسخ ورسخ بر این نوجه که اگر انتقال مذکور باز ببدن انسان
است نسخ است واگر ببدن حیوان دیگر است از بهایم وسباع مسخ واگر بقالب نباتات
مثل ریاحین واشجار فسخ واگر بصورت جماد است مثل زخارف واحجار رسخ یا باجرام
فلکی که عبارت از افلاک است یا آنچه در وی مرکوز است از کواکب بعد از آنکه بعضی اجسام
عنصری تعلق گرفته باشد بر اختلاف مذهب وآراء باطله ایشان که در محل خود تفصیل
یافته اما قایل شدن بآنکه در عالم دیگر در غیر این نشأه تعلق ببدنهای مثالی میگیرند
ودر مدة برزخ که از وقت مردنست تا قیام قیامت در آن بدنها بعبادت پروردگار

قيامت ميشمايند وبعد از قيام شدن قيامت باز بسبب نفخهاى اولى بقدرت الله عود ميكنند
برين وجه كه اجزاى اصلى را كه متفرق شده اند وانرا باشيده جمع ميشمايند وبهم تركيب ميدهند
يا برين وجه كه اگر جسم معدوم شد باز مثل بدن اول بدنى خلق ميكنند على اختلاف المذهبين نزد
هيچكس قول بتناسخ نيست واگر اصطلاح تازه وضع كنند واين تعلق را نيز تناسخ نامند فلا مشاحة
معهم فى الاصطلاح ثم لا يخفى ان كلام كثير من القايلين بالمعادين اى الروحانى والجسمانى يدل
على ان معنى ذلك ان يخلق الله تعم من الاجزاء المتفرقة لبدنه الاول بدنا فيعيد اليه نفسه المجردة
الباقية بعد خراب البدن ولا يضرنا كونه غير البدن الاول بحسب الشخص لامتناع اعادة المعدوم
بعينه وما شهد به النصوص من كون اهل الجنة جردا مردا وكون ضرس الكافر مثل جبل احد يعضد
ذلك وكذا قوله تعم كلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غيرها ولا يبعد ان يكون قوله تعم اوليس
الذى خلق السموات والارض بقادر على ان يخلق مثلهم اشارة الى هذا فان قيل فعلى هذا يكون
المثاب والمعاقب باللذات والالام الجسمانية غير من عمل الطاعة وارتكب المعصية قلنا
العبرة فى ذلك بالادراك وانما هو بالروح ولو بواسطة الالات وهو باق بعينه وكذا
الاجزاء الاصلية من البدن ولهذا قال الشخص من الصبى الى الشيخوخة انه بعينه وان تبدلت
الصور والهيات بل كثير من الاعضاء والالات ولا يقال لمن جنى فى الشباب فعوقب
فى المشيب انها عقوبة لغير الجانى والمفهوم من شرح المقاصد ان المراد بالاجزاء الاصلية
الباقية فى اول العمر الى اخره لا الحاصلة بالتغذية فالمعارف الاكل والماكول اجزاءه الاصلية
الحاصلة فى اول الفطرة من غير لزوم فساد وسنذكر ما هو التحقيق فى ذلك ان شاء الله تعم
وقال امام العامة فخر الدين الرازى القائلون بالمعاد الروحانى والجسمانى معا قد ارادوا
ان يجمعوا بين الحكمة والشريعة فقالوا قد دل العقل على ان سعادة الارواح بمعرفة الله تعم
ومحبته وان سعادة الاجسام فى ادراك اللذات الجسمانية والجمع بين هاتين

السعادتين

السعادتين فى هذه الحيوة غير ممكن لان الانسان مع استغراقه فى استيفاء هذه اللذات لا يمكنه
ان يلتفت الى اللذات الروحانية وانما تعذر الجمع لكون الارواح البشرية ضعيفة فى هذا
العالم فاذا فارقت بالموت واستمدت من عالم القدس والطهارة قويت وكملت فاذا
اعيدت الى الابدان مرة ثانية كانت قوية قادرة على الجمع بين الامرين ولا شبهة ان
هذه الحالة هى الغاية القصوى من مراتب السعادات اقول واما المنكرون للمعاد الجسمانى
فقالوا ان الغرض من تعلق النفس بالبدن ان يكون آلة لها فى اقتناص الكمالات فبعد تحصيلها
يكون وجود الالة وبالا ومثاله ان المطلوب من المركوب هو الوصول الى المحبوب وعند
الوصول يكون منغصا اللذة فلا يليق الاعادة بالحكيم وجوابهم ان الانبياء عليهم السلام
اخبروا ان البدن هناك سليما من كل الجهات عن الالام والالات فلم قلتم ان البدن
على هذا الوجه وبال بل هو سبب مزيد اللذة او لا حاجة بالنفس الى تدبيرها ويمكنها الانغماس
فى اللذة العقلية مرة والاستيفاء من اللذة الحسية اخرى ومعلوم ان الجمع بين السعادتين
اقوى واكمل من الاقتصار على احدهما فاندفع قولهم ازالة شاء بايد دانست كه انكه
ارباب تناسخ در معرض انكار حقند و محققان ملت حكم بتكفير ايشان كرده اند نه بواسطه
آنست كه ايشان قايل شده اند بانكه روح از بدنى اخذ ببدنى ديكر انتقال مى يابد والا لازم
آيد كه معاد جسمانى كه متفق عليه اهل اسلام است تناسخ باشد چه آن نزد بسيارى از اهل
اسلام بر آن وجه است بلكه بواسطه آنست كه ايشان نفوس ناطقه انسانى را قديم
ميدانند وميكويند روح در همين عالم كون وفساد از بدن اول ببدنهاى ديكر عنصرى
انتقال مى يابد و بمعاد جسمانى آخرت كه از ضروريات دين است و مخبر صادق بان خبر
داده قايل نيستند ومنكر آخرت وبهشت ودوزخند واينكه اهل اسلام تكفير ايشان
كرده اند بواسطه اينست قال بعض المحققين من علمائنا ان النفوس لا يتناسخ و

التناسخ عندنا يتصور على ثلثة انحاء احدها انتقال نفس من بدن الى بدن مباين له منفصل عنه
في هذه النشاة بان يموت حيوان وينتقل نفسه الى حيوان آخر او غير الحيوان سواء
كان من الاخس الى الاشرف او بالعكس وهذا مستحيل بالبرهان وثانيها انتقال النفس من
هذا البدن الى بدن اخروي مناسب لصفاتها واخلاقها المكتسبة في الدنيا فيظهر في الآخرة
بصورة ما غلبت عليها صفاته وهذا امر محقق عند ائمة الكشف والشهود ثابت منقول
من ارباب الشرايع والملل وان قيل ما من ملة من الملل الا وللتناسخ فيه قدم راسخ وعليه يحمل
ما ورد في القرآن من آيات كثيرة في هذا الباب وظني ان ما نقل عن اساطين الحكمة كافلاطون
ومن تقدمه من الحكماء الذين كانوا مقتبسين انوار الحكمة من مشكوة الانبياء عليهم السلام
من اصرارهم على مذهب التناسخ هو بهذا المعنى لما شاهدوا بابصارهم بواطن النفوس والصور
التي يحشرون اليها حسب نياتهم واعمالهم كقوله تعالى ونحشرهم يوم القيمة على وجوههم
اي على صور الحيوانات المنتكسة الرؤس وقوله جل ذكره واذا الوحوش حشرت وقوله تعالى
سلطانه يشهد عليهم السنتهم وايديهم وارجلهم بما كانوا يعملون وقوله عز مجده
قالوا لجلودهم لم شهدتم علينا وقوله عز من قائل اليوم نختم على افواههم وتكلمنا ايديهم
وارجلهم بما كانوا يكسبون وفي الحديث يحشر الناس على وجوه مختلفة يحشر بعض الناس على صورة
يحسن عندها القردة والخنازير فهذا هو مسخ البواطن من غير ان يغير صورته في الظاهر
فترى الصور اناسي وفي الباطن غير تلك الصور من ملك او شيطان او كلب او خنزير
او اسد او غير ذلك من حيوان مناسب لما يكون الباطن عليه وثالثها مسخ الباطن وينقلب
الظاهر من صورته التي كانت الى صورة ما ينقلب اليه الباطن لغلبة القوة النفسانية
حتى صارت تغير المزاج والهيئة على شكل ما هو على صفته من حيوان آخر وهذا ايضا
جائز بل واقع في قوم غلبت نفوسهم وضعفت عقولهم حتى وقع في بني اسرائيل

كما قال

كما قال سبحانه وجعل منهم القردة والخنازير اي مسخهم قردة والخنازير شبابهم مسخوا
قردة وشيوخهم خنازير على ما في التفاسير وقوله تعالى كونوا قردة خاسئين واما
مسخ صورة الباطن دون الظاهر فكقول النبي صلعم في صفة قوم من امته اخوان العلانية
اعداء السريرة السنتهم احلى من العسل وقلوبهم قلوب الذئاب يلبسون جلود الضان
من اللين فهذا مسخ البواطن بان يكون قلبه قلب ذئب وصورته صورة انسان كما
قال من قال شعر در بر چو گوسفند سليم ه در قفا همچو گرگ مردم خوار ه ومن هذا القبيل
ما هو المروي عن مولانا الثامن ابي الحسن الرضا ع عن ابيه النبيه الامام عليهما السلام انه
قال قال ابو زكريا الصيقل للامام الصادق سلام الله عليه واله يا ابن رسول الله بما فضلنا
على اعدائنا فضلا وهم انكروا ولاية امير المؤمنين صلوات الله عليه وانا لا انسك في كفرهم
بجحود الولاية وهم والله احسن منا حالا واكثر اموالا واجود ثيابا واجساما وهيئة وزيا
قال فغضب الصادق عليه السلام وقال له اتريد ان اريك فضلكم على هذا الخلق المنكوس
قال بلى فمسح سلام الله عليه بيده على وجهه ثم قال انظر اليهم قال فنظر فاذا جماعة على باب
عامل المدينة من قبل بني امية عليهم اللعنة قردة وخنازير وكلابا وذئابا فقال يا ابن
رسول الله والله هذا امر عظيم منك الله الله ردني الى ما كنت فيه والا زال عقلي قال
فمسح عليه السلام بيده على وجهه فرآهم اناسا كما كانوا يراهم قبل ذلك فقال الامام عليه السلام
والله عز وجل عن قريب سيصير حالهم كما رايت ولو كشف الغطاء لم تواكلوهم
ولم تشاربوهم ولم تجالسوهم ولم تخالطوهم ثم قال سلام الله عليه يا ابن زكريا هذا
فضلكم عليهم وروى الشيخ الجليل الالمعي قطب الدين الراوندي ره في كتاب الخرائج
والجرائح عن علي بن حمزة قال حججت مع مولانا الصادق ع فجلسنا في بعض الطريق تحت
نخلة يابسة فحرك سلام الله عليه شفتيه بدعاء لم اسمعه ثم قال يا نخلة اطعمينا مما

الذي يكسر الزاد المعروف بزبان الخفافيه الهيئة

حمل الله فيك من رزق عباده فنظرتُ الى النخلة وقد تمايلت نحو الصادق ع وعليها
اعذاقها وفيها الرطب فقال سلام الله عليه ادنُ وسمّ وكُل فاكلنا رطبًا اعذب
رطب واطيبه واذا باعرابي تقول ما رايتُ كاليوم سحرًا اعظم من هذا فقال الصادق ع
نحن ورثة الانبياء ليس فينا ساحر ولا كاهن بل ندعو الله فيجيب فان احببت ان ادعو الله فيمسخك كلبًا
يهتدي الى منزلك تدخل فتبصبص لاهلك فعلت فقال الاعرابي نعم فدعى سلام
الله عليه فصار الاعرابي كلبًا في الوقت ومضى على وجهه فقال لي الصادق ع اتبعه فتبعته
حتى اذا صار الى حيّه فدخل منزله فجعل يبصبص لاهله وولده فاخذوا العصا حتى
اخرجوه فانصرفت الى الصادق عليه السلام فاخبرته بما كان فبينما نحن في هذا الحديث
اذ اقبل حتى وقف بين يدي الصادق عليه السلام وجعلت دموعه تسيل وتمرّغ في
التراب ويعوي فرحمه له عليه السلام فدعا فعاد اعرابيًا فقال له سلام الله عليه هل آمنت
فقال نعم الفًا والفًا توضيح لعالم المثال بمقتضى مقال ارباب الكمال بباید دانست
در آنچه در بعضی از احادیث معتبره بطریقه فرقه ناجیه امامیه وارد شده که شیخهای
که نفوس ناطقه بعد از مفارقت ابدان مادام که در عالم برزخند بانها تعلق
میگیرد اجسام نیستند و بر صورت بدنهای عنصری که بوده اشته اند حلقه حلقه
می نشینند و با یکدیگر سخن میکنند و از اکل و شرب لذت می یابند و بسیار است
که در هوا بیباشند میان آسمان و زمین و در روی هوا با یکدیگر ملاقات مینمایند
و یکدیگر را می شناسند و امثال این امور دلالت دارد بر نفی جسمیت از برای
ایشان بنا بر آنچه در کافی و غیر آن از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و اولاد
اطهار آن حضرت که بمرتبه رفیعه عصمت و امامت فایز اند روایت آن
بثبوت پیوسته اعطای آن میکنند که اشباح مذکوره از کثافات مادیات

درگذشته

فيمسخك

درگذشته بلطافت مجردات نرسیده بلکه ذو جهتین و واسطه اند میان جسمانیات و مجردات
و مؤید این معنی است آنچه طایفه از اکابر حکما گفته اند که در وجود عالم مقداری هست غیر عالم
حسی که واسطه است میان عالم مجردات و عالم مادیات نه بآن لطافت است و نه باین کثافت
و در آن عالم هر اجسام و انواع و اعراض دارد از حرکات و سکنات و آوازها و طعمها و بویها و غیر آن
شبحهای مثالی هستند که بذات خود قایمند و تعلقی دارند اما نه بماده و آن عالمیست وسیع
و جهانیست فراخ که ساکنان آن بر طبقات مختلفه و مراتب متفاوته اند در لطافت و کثافت
و نفوس روحی و زشت رویی و انسان را در آن بدنهای مثالی جمیع حواس ظاهری و باطنی موجود است
که بآنها ادراک الم و لذت مینمایند و از نعم جسمانی و روحانی انتفاع مییابند و علامه شیرازی
در شرح حکمت اشراق قول بوجود این عالم را بانبیا و اولیاء و بزرگان حکما نسبت داده فنقول
في توضيحه على ما بين ارباب الكشف والتحقيق وبالله التوفيق اعلم انه قد تبين في كتاب النفس
من العلم الطبيعي ان الصور الخيالية التي تتخيلها الانسان في اليقظة او يراها في النوم ليس
شيء منها في الدماغ ولا في جزء من اجزائه اي جزء كان للبراهين القائمة المذكورة ان انطباع الكبير
كنصف كرة العالم او الجبال العظيم لا يمكن انطباعه في الجزء الصغير من الدماغ وليست
موجودة في عالم الحس والا لرآها كل سليم الحس وليست عدمًا محضًا لان العدم المحض لا يمكن
ان يتصور ويتخيل ونحن نتصور هذه الصور الخيالية تصورًا صحيحًا تامًا ونميز بينها وبين غيرها
من الصور الخيالية والحسية ولا شيء من العدم المحض يشارك غيره ولا يمتاز عنه فلا شيء
من الصور الخيالية والصور التي يراها النائمون بعدم محض واذا لم يكن عدمًا محضًا ولا هي في جزء
من اجزاء الدماغ ولا في عالم الحس ولا في عالم العقل لكونها صورًا جسمانية لا عقلية فتعين
ان يكون لا محالة في صقع آخر وهذا الصقع يسمى بالعالم المثالي والخيالي وكذلك صور
المرايا ليست في المرايا اذ لو كانت الصورة في المرآة لما اختلفت رؤية الشيء فيها باختلاف

في الجرم

مواضع النظر اليها فانّ الهيئات الثابتة للجسم كالسواد وغيره لا يختلف رؤيتها باختلاف مواضع نظرنا لكن يختلف على ما يشهد به التجربة فانّ من ينظر من يمين المرآة يراه في موضع غير الموضع الذي يراه الرائي من اليسار منها فليست في المرآة وايضًا اذا لمست المرآة باصبعك وهي بعيدة عن وجهك بذراع صادفت بين صورة اصبعك وملتقى اصبعك بين صورة الوجه اي المرئية في المرآة مسافة لا يفي بها عمق المرآة فليست الصورة فيها على انّ الصورة لو كانت فيها لكانت في سطحها الظاهر اذ هو المعقول منها وليس كذا اذ لو كان كذا لما صادفت المسافة المذكورة اصلا ولا في الهواء فانّه شفاف لا ينطبع فيه شيء مع انا قد نرى عند نظرنا في المرآة ما هو اعظم من الهواء كالسماء وليست هي صور تلك بعينها على ان ينعكس الشعاع من المرآة الى وجهك والى كل ما ترى في خلاف جهة المرآة فانّ القول بالشعاع باطل من وجوه كثيرة مذكورة في الكتب الحكمية فصور المرايا مظاهر المرآة وهي معلقة لا في مكان ولا في محل وصور الخيال مظهرها التخيل وهي معلقة لا في مكان ولا في محل وكذا الحس المشترك وغيرها من القوى كلها مظاهر صور مثالية فهي في العالم آخر ويسمى ذلك العالم بالعالم المثال والخيال والاقليم الثامن لانّ العالم المقداري منقسم عندهم بثمانية اقسام سبعة منها هي الاقاليم السبعة التي فيها المقادير الحسية والثامن منها المقادير المثالية وهو فوق عالم الحس المكاني ودون عالم العقل فهو متوسط بين هذين العالمين وله طبقات كثيرة لا يحصيها الا الباري تعالى والمبادي العقلية وكل طبقة فيها اشخاص غير متناهية من الانواع التي في هذا العالم بعضها يسكنها قوم من الملائكة والاخيار من الانس وبعضها قوم من الجن والشياطين كما ذكر شيخ الاشراق في بعض طبقاته يشهد عنه جمع لا يحصى عددهم من اهل دربند وهو مدينة من شروان وقوم لا يعدّون من اهل مدينة تسمى ميانج وهو من آذربيجان انهم شاهدوا هذه الصور المثالية الجنية والشياطينية كثيرًا دفعة في مجمع عظيم على وجه ما امكنهم دفعهم ولا يصل اليهم ايدي الناس وهذه الطبقات بعضها نورية لذيذة فاضلة شريفة وهي طبقات الجنان التي يلتذ بها المتوسطون من اهل الجنة وهذه الطبقات ايضًا متفاوتة بعضها اشرف وافضل وانور وبعضها دون ذلك وكذلك الطبقات المظلمة

المؤلمة

المؤلمة هي طبقات الجحيم التي يتألم بها اهل النار متفاوتة في شدة الظلمة والوحشة وبعضها دون ذلك والطبقة الفاضلة من البسائط الطبقات النورية متاخمة لعالم العقل فهي افقه والطبقة السافلة المظلمة التي هي آخر الطبقات مضاهية ومصاقبة لعالم الحس فهي افقه والطبقات التي لا يحصى كثرتها محصورة بين هاتين الطبقتين وجميع ما يتخيله ارباب العلم الرياضي من الاشكال والمقادير والاجسام وما يتعلق بها من الحركات والسكنات والاوضاع والهيئات والسطوح والخطوط والنقط وغير ذلك من الاحوال فجميعه موجود في هذا العالم الاوسط ولهذا سماه الحكماء بالحكمة الوسطاني والعلم الاوسط ويقال انّ جميع ما يرى في المنام من الجبال والبحار والارضين والاصوات العظيمة الهائلة والاشخاص الكثيرة كلها مثل قائمة لا في مكان ولا في محل وكذا الاعراض التي لا تقوم عندنا الا بالاجسام كالطعوم والروائح والاصوات والكيفيات الفعلية والانفعالية الاربعة وغير ذلك من الاعراض مثل قائمة لا في مادة وما يسمع المكاشفون من الاصوات مثال الصوت الموجود في العالم المثالي وهو صوت كما انّ مثال الانسان انسان وذكر شيخ الاشراق في المطارحات انّ جميع السلاك من الامم المختلفة يشهدون هذه الاصوات لا في مقام جابلقا وجابرصا اي اللذين هما من مدن عالم عناصر المثال بل في مقام هورقليا وهو الثالث الكثير العجائب اي الذي هو عالم افلاك المثال فيظهر للواصل اليه روحانيات الافلاك وما فيها من الصور المليحة والاصوات الطيبة ويحكى عن فيثاغورس الحكيم المتأله انه عرج بنفسه الى العالم العلوي حتى سمع بصفاء جوهر نفسه وذكاء قلبه نغمات الافلاك واصوات حركات الكواكب وتحقق ذلك خفيف الافلاك ثم رجع ورتب عليه الالحان والنغمات وكمّل علم الموسيقى وهو اول من تكلم في هذا العلم ولما كانت الصور الشبحية في غاية اللطف ولا امكان لها ولا محل فيتوهم احيانا اذا رايناها في نوم او يقظة انها ينتقل من حال الى حال ومن شكل الى شكل فيجوز ان يكون هذا الانتقال والتشكل جاريا على البهاء في ذاتها بل بتخيل ذلك وليس كذا في نفس الامر بل يجب

عن المشاهدة ويحضر صورة اخرى كما اذا راينا شخصا معينا من البشر في حالة نظرنا اليه ينقلب
تلك الصورة الى صورة اخرى الفرسية او غيره من الصور ولكن ذلك قليل مهما كان المظهر
الموجب لمشاهدة ذلك الانسان موجودا فانا نراه فاذا تغير المظهر الاول وحصل المظهر الثاني
المقتضي لظهور الفرسية غابت الصورة الانسانية سريعا وظهرت الصورة الفرسية
كالبرق الخاطف فيتوهم الرائي ان الصورة الاولى الانسانية انقلبت الى الصورة الفرسية
وليس كذلك فان البرهان قد قام على امتناع قلب الاعيان مطلقا وقال القائلون بهذا العالم
ان كل حيوان وانسان تام في عالم المثال فله نفس متعلقة به تعلق نفوسنا بابداننا وبعض
تلك النفوس الموجودة في ذلك العالم في اي طبقة كانت هي من نفوسنا التي انقطع تعلقها
من ابدان هذا العالم وتعلقت بابدان ذلك العالم فان كانت الملكات التي لها فاضلة واخلاقها
جميلة تعلقت بالابدان البشرية في اعلى الطبقات فان كانت الملكات والاخلاق رذيلة
غير جميلة تعلقت بحسب ذلك بما يليق بها من حجم الحيوانات المتناسبة في اسفل الطبقات
ويجوز ان يكون بعض تلك النفوس ليست من النفوس البشرية التي انقطعت علاقتها
من هذا العالم بل يكون من فيض العقل المجرد التي يتعلق بدا ابجاد بعض ما في عالم المثال
ثم كل نفس ينقطع علاقته من ذلك العالم يتجرد بالكلية ويتعلق بعالم العقل المحض
وينتقل الى تعلق الابدان في الطبقات العليا وهكذا يرتقي من طبقة بعد ان تمكث
في كل طبقة زمانا طويلا او قصيرا بحسب ما فيها من الهيآت الى ان يرتقي الى اعلى
الطبقات من عالم المثل ومنها يتخلص الى عالم العقل المحض فالعوالم متصل بعضها
ببعض الى ان ينتهي الى العلة الاولى وقال غياث العلماء في شرحه لهياكل النور ان
هؤلاء العلماء بعد ما اثبتوا عالم المثال وسموها عالم الخيال وقرروا اقساما تحل احكام
قالوا ان المثال علما مثلوه انما سابق على هذه النشاءة وللمتاخرين اليه سبيل ولتفصيله والتناسخ

كاشف

ناطقة بشرى در مرتبه استتمام عقل مستفاد واستكمال انصاب تأله وتقديس ومهاجرت اقليم حس
ورفض عالم هيولاى كه مانا ادو حقيقت غريبة ظالمه تنزيل كريم ربنا اخرجنا من هذه القرية الظالم
اهلها است او استحقاق نفسيت منسلخ كشته مستحق اسم عقل ومنخرط در سلك ملكوت اعلى
مى شود و نفس را تعلق طبيعى بتدبير بدن وعلاقه ضرورى بعالم زمان ومكان واطلاق احساس
باقليم هيولى باقيست هر چند قطع تعلق ارادى كرده صاحب ملكه خلع بدن شده باشد واحساسات
وادراكات حتى بر سبيل تدريج وتعاقب خواهد بود انكاه تمامى ومتصل وسابق ولاحق دائره
ادراك معا محيط ميتواند شد كه از عالم محسوس يكباره مهاجرت كرده از خواص نفسانيت
منسلخ شده استحقاق اسم عقل خالص بيدا كند فلما كانت النفوس المفارقة مجردة عن
المواد بالكلية فكل واحد يمتاز عن باقي النفوس بالملكات الفاضلة والهيآت الشريفة
المكتسبة من الابدان مع شعور كل نفس بذاتها وبغيرها بالاشراق الفائضة عليها
واذا صارت الانوار العقلية مظاهر للنفوس المفارقة واستولى عليها اشراقاتها العقلية
وقعت في لذة وذوق وعشق وبهجة ليس لها اللذة نسبة الى لذات هذا العالم وهي
الانوار بعضها البعض غير مفسد لشيء منها الاشقاء الطبيعة القابلة للعدم لعدم الاشياء
هناك بالكلية بل يكمل اللذات والبهجات بذلك فهذا حال الكاملين المستعدين للتجرد
بعد المفارقة وظهر من هذا سر ما قد قال بعض الاعلام ان النفس عند بلوغها الى كمالها
العقلي واستغنائها عن الحركات والافكار يصير قواها واحدة فيصير علمها عملا وعملها
علما كما ان العلم والقدرة في المفارقات بالنسبة الى ما تحتهما واحد وهؤلاء عنوا
بالحركة والسكون النقلة من مكان واللبث في مكان او بالسكون ثبات الجوهر والدوام على
حالة واحدة بل المراد ان العقل لما كان موجودا كاملا بالفعل قالوا هو ساكن مستغن عن
حركة يصير بها فاعلا والنفس لما كانت ناقصة متوجهة الى الكمال قالوا هي متحركة طالبة

درجة العقل والظاهر انها اذا بلغت الى الكمال بحيث ظاهر الى درجة استغنت عن الحركة
والفكر لان الاشياء العلوية والسفلية حاضرة عند النفس ولا يغيب عنها اذا كانت
في العالم الاعلى العقلي فاذا اتصلت تلك النفوس المتنبهة القدسية في هذه النشأة ببعض
الانوار المجردة في بعض الخلسات والانخلاع عن البدن فلفرط ما يلحقها من الابتهاجات
العقلية واللذات الروحانية وشدة الاشراقات النورية يغيب عن ذاتها
وعن شعورها بذاتها ويستولي عليها سلطان الانوار المجردة العقلية فيفنى حينئذ
عن ذاتها ويعبرون عن هذه الحالة بالاتحاد وهذه حقيقة عود الانسان الى الله
وهو في تلك النشأة قبل النشأة الاخرة ومن هذا الباب ما هو المشهور عن مولانا
امير المؤمنين سلام الله عليه ان حال اشتغاله بالصلوة يستخرج النصال عن جسده
الشريف لئلا يحس المه فاذا وصل السالك في مقام الاتحاد وتلاشى نوره الاضعف في النور
الاشد الاقوى وسكن بلذات الانوار القاهرة وصارت تلك الانوار مظاهر بتلك النفوس
المتصلة بها فلا يرى النفس التي هذه حالها الا المظاهر فينطبق بلسان المظهر كما ورد
في الحديث القدسي ما يتقرب الى عبد بشيء احب مما افترضت عليه وانه ليتقرب الي
بالنوافل حتى احبه فاذا احببته كنت سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به ولسانه
الذي ينطق به ويده التي يبطش بها ان دعاني اجبته وان سألني اعطيته [illegible]
هذا مبالغة في القرب وبيان استيلاء سلطان المحبة على ظاهر العبد وباطنه
وسره وعلانيته فالمراد اني اذا احببت عبدي اي كشفت الحجاب عن قلبه واهلته ان يطأ
على بساط قربي جذبته الى محل الانس وصرفته الى عالم القدس وصيرت فكره مستغرقا
في اسرار الملكوت وحواسه مقصورة على اجتلاء انوار الجبروت فيثبت بهجة في مقام القرب
قدمه ويمتزج بالمحبة لحمه ودمه الى ان يغيب عن نفسه ويذهل عن حسه فيتلاشى

الاغيار

العذاب بعد قيام الساعة فيكون في القبر وعن الامام ابي عبد الله جعفر بن محمد الصادق
عليهما السلام ان هذا في نار البرزخ قبل القيمة اذ لا غدوة ولا عشي في القيمة
ثم قال سلام الله عليه الم تسمع قول الله عز وجل ويوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون
اشد العذاب ومنها قوله عز مجده كيف تكفرون بالله وكنتم امواتا فاحياكم ثم يميتكم ثم
يحييكم ثم اليه ترجعون المعنى اخبروني على اي حال تكفرون وكنتم امواتا اي اجساما
لا حيوة لها فاحياكم بخلق الارواح ونفخها فيكم ثم يميتكم عند تقضي آجالكم ثم يحييكم
بالنشور يوم ينفخ في الصور او للسؤال في القبور ثم اليه ترجعون بعد الحشر فيجازيكم
باعمالكم فقد ذكر سبحانه الرجوع اليه وهو البعث في القيمة معطوفا بثم على احيائين
احدهما في القبر كذا ذكره جماعة من المفسرين منهم الفخر الرازي في تفسيره الكبير
ومن قال في الاحياء فيه قال بعذابه ومنها قوله جل ذكره حكاية عن الكفار
في سورة المؤمن ربنا امتنا اثنتين واحييتنا اثنتين فاعترفنا بذنوبنا فهل الى
خروج من سبيل وتقرير الاستدلال انه سبحانه حكى عنهم على وجه يشعر بتصديقهم الاعتراف
باماتتين واحيائين فاحدى الاماتتين في الدنيا والاخرى في القبر بعد السؤال واحدى
الاحيائين فيه للسؤال والاخرى في القيمة فتفسير الاية الكريمة هكذا ربنا امتنا اثنتين
مرة في القبر ومرة في القيمة واحييتنا اثنتين مرة في القبر ومرة في القيمة واما
الاحياء في الدنيا فانما سكتوا عنه لانهم لم يكونوا معترفين فيه بذنوبهم
في هذه الاحياء وذهب بعض المفسرين الى ان المراد بالاماتتين ما ذكر وبالاحيائين
الاحياء في الدنيا والاحياء في القبر لان مقصودهم ذكر الامور الماضية واما الحيوة
الثالثة اعني حياة الحشر فهم فيها فلا حاجة الى ذكرها وعلى هذين التفسيرين
ثبت الاحياء في القبر واما حمل الاماتة الاولى على خلقهم امواتا في اطوار النطفة



تمام کتاب مشکلات العلوم

وحمل الامانة الثانية على الامانة الطارية على الحيوة وحمل الاحيائين على الاحياء
فى الدنيا والاحياء عند الحشر كما ذهب اليه صاحب الكشاف وتبعه صاحب جمع الجوامع
طاب ثراه فقد ردّ بان الاماتة انما تكون بعد سابقة الحيوة والاحياء لا
ولا حياة فى اطوار النطف وايضًا لا يثبت بهذا التفسير الاحياء فى القبر الا
ان نقول ان الحياة فى القبر حياة برزخية ناقصة ليس معها من آثار الحيوة
سوى الاحساس بالالم واللذة اى انه تعالى يعيد الى الميت فى القبر نوع حيوة قدر
ما يتألم ويتلذذ فلذلك لم يعدّه بعضهم فى عداد الحياة مع ان الحق ان الروح
يتعلق به والا لما قدر على اجابة الملكين ولكنه تعلق ضعيف كما يشير به ما رواه
الشيخ الكلينى فى الكافى عن مولانا الامام الصادق عليه السلام فى حديث طويل فيه
فاذا دخل عليه فى قبره ملكا القبر منكر ونكير فيلقيان فيه الروح الى حقويه اقول لعل
هذه العلاقة هى علاقة النفس بالبدن بتوسط الروح الحيوانى الواسطة لتدبيرها
وتصرفها فيه لفنائه بالموت ثم لا يخفى ان ما هو المنقول عن باب مدينة العلم
سلام الله عليه انه قال ان الموت ولادة ثانية ولن يلج ملكوت السموات
لم يولد مرتين فيؤيد للاعتناء بالحياة البرزخية والمراد ان الموت ولادة ثانية
للروح وكما ان مكث الجنين فى الرحم انما هو لكيما يتم صورته ويكمل خلقته كذلك
العاقل فى طول عمره الطبيعى فى الدنيا يعلم ان الغرض فيه والمقصود منه انما هو
ان يتمم فضايل نفسه ويكمل آدابها ويتمّ اخلاقها ومعارفها الربانية حتى اذا
خرج من عالم الكون والفساد استراح من اللبث فى السجن وتصور نفسه بصورة الملائكة
الروحانيين وتهيّأ لها الصعود الى الافلاك والدخول فى سعة السموات
والكون هناك مع ابناء جنسه فان فاته ذلك انقلب فى المنقلب وعاد الى سوء الطلب

وقال

قال الشيخ الطبرسى ره فى مجمع البيان عند تفسير قوله تعالى
فى سورة الزمر ونفخ فى الصور فصعق من فى السموات
ومن فى الارض الا من شاء الله ثم نفخ فيه اخرى فاذا
هم قيام ينظرون ان الصور هو قرن ينفخ فيه اسرافيل
وقيل ان الصور جمع صورة فكانه نفخ فى صور الخلق
عن قتادة وروى عنه انه قرأ فى الصور بفتح الواو
فصعق اى يموت من شدة تلك الصيحة التى
تخرج من الصور يقال صعق فلان اذا مات
بحال هائلة شبيهة بالصيحة العظيمة الا
من شاء الله اختلف فى المستثنى فقيل هم جبرئيل
وميكائيل واسرافيل وملك الموت عن السدى
وهو المروى فى حديث مرفوع وقيل هم الشهداء
الذين قتلوا فى سبيل الله ثم نفخ فيه نفخة
الثانية وقال قتادة فى حديث رفعه ان ما بين
النفختين اربعين سنة وقيل ان الله تعالى يفنى
الاجسام كلها بعد الصعق وموت الخلق ثم
يعيدها هو بعلم منه
قال فى الكشاف فان قلت كيف صح ان يسمى خلقهم
امواتا اماتة قلت كما صح ان يقول سبحان
من صغر جسم البعوضة وكبر جسم الفيل وقولك
للحفار ضيّق فم الركية ووسّع اسفلها
وليس ثمة نقل من كبر الى صغر ولا من صغر الى
كبر ولا من ضيق الى سعة ولا من سعة الى
ضيق وانما اردت الانشاء على تلك
الصفات ثم قال ومن جعل الاماتتين
التى بعد حيوة الدنيا والتى بعد حيوة
القبر لزمه اثبات ثلث حياة آت
وهو خلاف ما فى القرآن الا ان يحمل احد
احديهما غير معتد بها او يزعم ان الله تعالى يحييهم فى القبور
وتستمر بهم تلك الحيوة فلا يموتون
بعدها ويعدهم فى المستثنين من الصعقة
فى قوله الا من شاء الله تعالى

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله حمدا يليق بعزته وينبغي لالائه من عظمته والشكر له شكرا يجلب المزيد من نعمته ويدفع ما يشينه من نقمته والصلوة على صاحب دعوة المختار لبعثته محمد حبيب رتبته واشرف خليقته وعلى آله الطيبين عترته وافاضل اصحابه واحبته فيقول العبد الفقير محمد بن ابي ذر انه لما استطرفته واستحسنت جمعه من شتات العلوم وفرائدها ومعضلات الفنون وشواردها من آيات قرآنية ونكات فرقانية ومشكلات الاحاديث والاخبار وفقرات في عبارات صارت مطارح الانظار ونكات حكمية استصعبها الفحول ومغالطات منطقية تحيرت فيها العقول ومباحث تعليمية من الهيئة والهندسة والحساب ومسائل طبية تعسر عنها الجواب ودقائق عربية عجزت عن حلها المشاهير ولطائف ادبية خفيت على كتب الجماهير والغاز مبهمة تقصر عن حلها افهام الاذكياء ومعميات مغلقة تحير عن فتحها مفاتيح الانظار وكان في عزمي ان لا افرق بين المناسبات من المقاصد واذكر لكل مسألة ما يليق بها علما في عنوان وجه الاوان الا ان ذلك لم يتيسر لي في هذه الاوقات وكان في التأخير مظنة التأخير والآفات فاوردتها من غير ترتيب وانتظام فجاء كعقد عرض لها انفصام فانتثرت دررها ولآليها واختلط رخيصها بغاليها وسميتها بمجلة العلوم سائلا لها اتمامها

المجلة الاولى في تفسير آية النور تيمنا وتبركا قال الله تعالى الله نور السموات والارض مثل نوره كمشكوة فيها مصباح المصباح في زجاجة الزجاجة كانها كوكب دري يوقد من شجرة مباركة زيتونة لا شرقية ولا غربية يكاد زيتها يضيء ولو لم تمسسه نار نور على نور يهدي الله لنوره من يشاء ويضرب الله الامثال للناس والله بكل شيء عليم. اعلم انه سبحانه لما شبه نوره بما شبهه به من مشكوة فيها مصباح الخ ولا بد في

ان المشبه

المشبه به امر مركب مشتمل على امور متعددة على نحو خاص فلا بد ان يتحقق هذا التعدد على نحو الخاص في المشبه ايضا حتى يصح التشبيه ويمكن ان يوجه ذلك الحديث بوجوه احدها ما ذكره اكثر المفسرين وهو ان المراد من نوره نبينا صلى الله عليه وآله وعلى هذا يكون نور السموات بمعنى ذو نور السموات وصاحب نور السموات وكيفية التشبيه انه سبحانه وتعالى شبه نبينا صلى الله عليه وآله بالمشكوة في الانارة والاشراق لصفة المشكوة وهي الكوة في الجدار الغير النافذة وشبه قلبه بما فيه من مصباح او سراج منير ثم اقتبس في هذه المشكوة وشبه صدره الشريف قلبه بالزجاجة اي القنديل من الزجاج الذي يكون مصباح فيه ويكون تلك الزجاجة في شدة نورها كالكوكب الدري من الكواكب المشهورة بمزيد الضوء والظهور والاشهار كالزهرة والمشتري وشبه كونه من شجرة ابراهيم خليل الله التي كانت مباركة لان اكثر الانبياء كانوا من صلبه او من شجرة الوحي التي هي ايضا مباركة ثم بين ان هذا المصباح توقد او استضاء من شجرة الزيتون اي مما يعتصر من زيت هذه الشجرة المباركة اي كثيرة البركة والنفع لانه يسرج به ويؤكل ويتدهن به ويوقد بحطبه ويغسل بالرماد رماده وهو اول شجرة نبتت بعد الطوفان في الارض التي بارك الله فيها للعالمين وقيل كونها مباركة لاجل ان سبعين نبيا باركوا فيها منهم ابراهيم الخليل صلى الله عليه وآله وسلم وشبه عدم كون الخليل يهوديا ولا نصرانيا بعدم كون تلك الشجرة المباركة يعني الزيتون شرقية ولا غربية نظرا الى منبت الزيتون ووجوده بالشام بحيث لم يقع في المشرق والمغرب بل وقع بينهما ويمكن ان المشبه به شجرة زيت كان منبتها بحيث لا يقع عليها الشمس وقت شروق ولا غروب بل كانت ضاحية للشمس لا يظلها شجر ولا جبل فزيتها يكون اصفى ويمكن ان يكون المشبه به لا يكون في شعاب لا تصيبها الشمس ولا تصيبها الظل بل كانت بحيث يتعاقب عليها الشمس والظل ثم الوجه في نسبة النصرانية واليهودية بالشرقية والغربية ان النصارى يصلون

نام مؤلف

نام کتاب

لا الشرق والبعيد قريبا لا القرب منه مثلهما لشهادة اعلام النبوة لقربه الى ان يدعوها ملحانا وقربها
او قرب احتمال ظهور صدقه وان لم ير شيئا من معجزاته لقرب اضائة زيت الشجرة من صفائه وفرط
نوارته وضيائه من غير نار ثم قال نور على نور اي نور زيت ونور المصباح ونور الزجاج ونور المشكاة في المشبه
ونور التخييل في قلبه ونور صدره في المشبه وعلى هذا يتحقق التشبيهات متعددة ويمكن ان يكون
الاية تشبيها واحدا تمثيليا كيفيته ظاهرة ثم يمكن ان يراد بالمشكاة الانبوبة وسط القنديل والمصباح
الفتيلة المشتعلة وبالزجاج معناه المشهور عن القنديل من الزجاج وانما ادخل المشكاة من المصباح
لاشتمالها عليه والتشبيه باوفق من التشبيه بالشمس وثانيها ما اورده ايضا من وجوه ان المراد
نوره ما شبه به عبارة من القوى الخمس المدركة المحسوسات والخيالية التي يحفظ صور تلك
المحسوسات لتعرضها على القوة العقلية متى شاءت والفكرية التي تدرك الحقائق الكلية والمفكرة
التي تؤلف المعقولات لتستنتج منها المطلوب والقوة القدسية التي تتجلى فيها لوائح الغيب واسرار
الملكوت المختصة بالانبياء المشار اليها بقوله تعالى ولكن جعلناه نورا نهدي به من نشاء وسبحانه
هذه المدارك الخمسة التي هي الانوار المفاضة منه تعالى بالاشياء الخمسة المذكورة في الاية وهي
المشكوة والزجاجة والمصباح والشجرة والزيت فان الحاسة كالمشكاة لان محلها
كالكوى ووجهها الى الظاهر لا يدرك ما وراءها واضاءتها بالمعقولات لا بالذات والخيالية
كالزجاجة في قبول صور المدركات من الجوانب للانوار العقلية وانارتها بما تشتمل
عليه من المعقولات والعقلية كالمصباح لاضاءتها بالادراكات الكلية والمعارف
الالهية والمفكرة كالشجرة المباركة لتأديتها الى ثمرات لا نهاية لها الزيتونة المثمرة الزيت
الذي هو مادة المصابيح التي لا تكون شرقية ولا غربية لتجردها عن اللواحق الجسمية
بين الصور والمعاني المتفرقة في القبيلتين منتفعة من الجانبين والقوة القدسية كالزيت
فانها لصفائها وشدة ذكائها تكاد تضيء بالمعارف من غير تفكر ولا تعليم [illegible]

وذكره

وذكره البيضاوي وهو ان المراد بنوره القوة العقلية في مراتبها فانه قد شبه تلك المراتب بالاشياء الخمسة
المذكورة لانها في بدء امرها خالية عن العلوم مستعدة لقبولها كالمشكاة ثم تنتقش بالعلوم الضرورية بتوسط
احساس الجزئيات بحيث تتمكن من تحصيل النظريات فتصير كالزجاجة متلألئة في نفسها قابلة
للانوار وذلك التمكن ان كان بفكر واجتهاد فكالشجرة الزيتونة وان كان بالحدس فكالزيت
وان كان بقوة قدسية فكالتي يكاد زيتها يضيء لانها تكاد تعلم وان لم تتصل بملك الوحي والالهام
الذي مثله النار من حيث ان العقول تشتعل عنها ثم اذا حصلت لها العلوم بحيث تتمكن من استحضارها
متى شاءت كان كالمصباح فاذا استحضرها كان نورا على نور الرابع ان المراد بالنور هو الوجود
او حقيقة النور هو الظاهر بنفسه والمظهر لجميع ما عداه ليس الا صرف الوجود ولذا اطلق عليه النور و
نور النور ونور الانوار فالمراد من قوله الله نور السموات والارض انه تعالى صرف الوجود والظاهر بنفسه المظهر
لسموات العقول والارواح والمجردات وارض الاجسام والماديات والمراد بنوره الوجود المنبسط
الفائض منه والمشكاة عالم الاجسام والزجاجة عالم النفوس والارواح والمصباح عالم العقول
المجردات المفرقة ووجه المناسبة ان الانوار المشرقة من حضرة الوجود المطلق عن الوجودات
المعينة الفائضة منه تعالى تشرق اولا على عالم العقول الذي هو كالمصباح لفرط نوريته
ولطافته ثم على عالم الارواح الذي هو كالزجاجة من صفائها وقابليتها للاشراق والاضائة
على الغير ثم على عالم الاجسام الذي هو كالمشكاة من ظلمتها وكثافتها وقابليتها للاضائة لانها قابلة
للارواح كالمشكاة القابلة للانوار فالمراد ان مثل النور الفائض منه على العقول والارواح
والاجسام مثل المصباح المشتعل في القنديل من الزجاج الواقع في المشكاة اي كما ان النور
يشتعل اولا في المصباح ثم في القنديل ثم في المشكاة فكذلك الوجود الفائض منه يفيض
على العقول اولا ثم على الارواح ثم على الاجسام والزجاجة كانها كوكب دري اي كثير الضوء منه
الشجرة والشجرة اي عالم النفوس في الظهور والنورانية واسطة بين عالم العقول وعالم

الاجسام كالمادة الصرفة القدسية والاضافة وسطية بين الشريين وبين الكواكب الغربية

والمصباح او الزجاجة اذ الذي توقد من الشجرة المباركة الذي هو شجرة الوجود المطلق المعروف بالذي يقتضي

منها كل موجود وهذه الشجرة ليست شرقية ولا غربية اي ليست من عالم العقول والنفوس الذي هو عالم نور محض

الوجود ولا من عالم الاجسام الذي هو غرب [illegible] صرف الوجود الذي هو بيت الوجود المقيد ومنبع الوجود

بل الوجودات المفيضات المقيدة اثارها وانوارها وخصائصها وهذه الشجرة كما انها ليست شرقية ولا

غربية بالمعنى المذكور كذلك ليست شرقية ولا غربية بالمعنى الاخر وهو انها شجرة يصيب فيضها الا[illegible]

فكانها كائنة في وسط العالم بحيث يصيب نفعها الاطراف والجهات في نسبة اليها على السواء الا انها كائنة

في شرق العالم او في غربه حتى يكون فيضها بالنسبة الى اجزاء العالم مختلفة يكاد زيت هذه الشجرة

اي الوجود الفائض من حضرة نور الانوار يضيء بنفسه ولو لم تمسسه نار اي سبب نور على نور انوار العوالم

الثلثة في المشبه وانوار المشكوة والزجاج والمصباح في المشبه به احتمل ان المراد بالمشكوة بدن

العالم الذي هو الجسم الكل وبالزجاجة قلبه الذي هو النفس الكلية وبالمصباح روحه الذي هو الروح الاعظم و

بالشجرة مجموع الكائنات المجموع كالشجرة المثمرة باثمار العقول وازهار النفوس واغصان الاجرام و

اوراق المواليد والطبايع وهذه الشجرة ليست من محض عالم الشرق والارواح ولا من محض عالم الغرب

والاجسام بل هي عبارة عن مجموعها والمجموع غير الاجزاء والمراد بالزيت فيض الباري المتجلي على

الكل ووجه التشبيه والتطبيق ظاهر احتمل ان المراد بالمشكوة بدن الانسان الذي هو العالم

الصغير وبالزجاجة قلبه وبالمصباح روحه وبالشجرة مجموعه المشتمل على اثمار القوى وازهار الحواس

واغصان الاعضاء وتوضيح التشبيه ظاهر وفي هذا المعنى قيل نظرت بمرآته اول نظرة

فغبت عن الاكوان وارتفع اللبس وما زال قلبي لا نزال بحبكم وحضرتكم حتى فنيت بكم النفس

وزيتونة الفكر الصحيح اصولها مباركة وادهانها الصدق والقدس فروحي زيتي والخيال زجاجتي

وعقلي مصباحي ومشكوة الحس فصار لكم ليلي نهارا وظلمتي ضياء ولاحت من ضياكم الشمس

انسب بما ان المراد بنور القرآن فشبه القرآن بالمصباح وشبه قلب المؤمن بالزجاجة وصدره بالمشكوة

فالمراد ان مثل القرآن الكائن في صدره كمثل مصباح في زجاجة كائنة في المصباح والزجاجة يعني

قلب المؤمن كانها كوكب دري يتوقد المصباح يتوقد من الشجرة المباركة المهتدية التي ليست مخصوصة بشرقي

عالم الارواح ولا بغرب عالم الاجسام بل جامعة بين النشأتين يكاد زيته اي زيت هذه الشجرة

عن الفيض الالهي المنبعث بنفسه ولو لم تمسسه نار الجهاد ونار المجاهدين في دعاء عرفة

لسيد الشهداء ام الهي هذا تدبير منك [illegible] ان يكون له على [illegible] ومنك فكيف

يكون له على متى وقد اضيا ما نوا استوى برحمانيته فصار العرش

غيبا في ذاته فمحقت الاثار بالاثار ومحوت الاغيار بمحيطات

افلاك الانوار اقول الظاهر ان معنى الفقرة الاولى انه تنزه رضاك من علة ان يكون له

بعث ناش من ذاتك كالاستكمال او ايصال النفع وشبهها حتى يستتبع رضاك عنهم الى [illegible]

انت محتاجا في رضاك عنهم الى تكليف يكمله رضاك عنهم بسبب عملهم بل رضاك ناش

من محض ذاتك المقدسة الذي هو الفائض المطلق والجواد الحق [illegible] قصه [illegible]

فعلة رضاها [illegible] ارادة [illegible] من ذاتك [illegible] التفسير الفقرة الثانية [illegible] قوله

الهي انت الغني بذاتك ان يصل اليك النفع منك فكيف لا تكون غنيا مني

والغرض ان عمل العباد لا يصلح ان تكون سببا لرضاه سبحانه اذ كل ما فعله العبد من الطاعات

لا يقابل نعمة من نعمه فهو مع غاية بذل جهده في الشكر والطاعة مقصر لم [illegible]

لان يرضيه [illegible] فهو لا يصلح [illegible] لان يكون سببا لرضاه الله ذاته الفياض مع [illegible]

عوض [illegible] واما الفقرة الثانية فقوله غيبا في بعض النسخ بالغين المعجمة والباء

بعد الالف وفي بعضها بالعين المهملة والنون بعد الالف وعلى الاول يمكن ان يكون المراد

انه استوى برحمانيته اي برحمته الكاملة الشاملة على عامة المخلوقات [illegible]

او جرمهم وجسدهم بالحجب الجسمية القرآن فصار كونهم مغمورين في جسمانية وتعلقه بحيث لا يرى فيهم الا جرمه
وجسمانيتهم فالمراد بالعرش ما سواه سبحانه من جميع المخلوقات والمراد بالغيبوبة فانية لها افتقارهم في
فيضها تقتضي التي من رشحة من رشحات ذاته ويمكن ان يكون المراد انه تجلى على الكل تجليه التام
الرحماني فظهر وغلب نور وجوده على الكل واحاطهم بحيث صار الكل مستغرقا ومضمحلة في لمعات
ذاته وتجليات صفاته وعلى الثاني لعل المراد بذلك جمال العرش على جميع ما سوى تجلى الله استوى
رحمته العامة فاوجد الكل فصار الكل مع ايجاده معاينا مشاهدا لذاته بها بعلم الحضوري التفصيلي
وعلى هذا يكون لفظة في بمعنى اللام ويمكن ان يكون الضمير في ذاته راجعا الى العرش مشاهدة في وجوده
ووحدتيه او المراد انه تم استوى على ايجاد الكل برحمته الكاملة فصار النظام الكلي قبل ايجاده مرتسما
في ذاته بالعلم الحضوري او حاضر التربية بالاجمال الحضوري ثم اوجده في الخارج واما الفقرة الثانية فلو له
في بعض النسخ فحقق تحقيقه بعضها فحقق تحقيقه من التحقيق فالمعنى على الله قد الحكمة ربط بعض
الاثار ببعض فما تزيل برودة الهواء حرارة الشمس واثر السم تأثير الترياق واثر الظلمة تأثير
النور واثر الكفر تأثير الاسم كما ان الاثر الفرعوني بالاثر الموسوي ولعل في الحكمة اثبت بعض الاثار
ببعضها اي ربطت المسببات بالاسباب وجعلت بعض الاثار سببا للبعض وهذا اظهر
واما الفقرة الاخيرة فيمكن ان يكون المراد بالاغيار اهل الكفر والجحود بالانوار حقيقة الحق الذين يزيلون
الارض والاهرام عليهم بعض الانوار الانسانية والله فهدى ان كان معرفة بالمقام كما في اكثر النسخ فالانوار
عطف بيان له والمعنى انك محوت بالسنة اهل الكفر والجحود بالانبياء ووجه تشبيههم بالانوار
ظاهر وبالانوار فذلك لشدة ظهورهم وكثرة اثارهم وعلمهم بما سواهم من ابناء النوع ولا يخفى
يظهر ان الانوار فذلك لو كان مضافا الى الانوار فالاضافة من قبيل لجين الماء او يكون المراد
الى اهل الرجز في ذم اهل الكفر لان فذلك المحيطة بغيره وفي بعض الادعية
الهي عادتك الاحسان وعادتنا الاساءة فلا تغير عادتك بتغيير عادتنا

ان لا تغير عادتك بان تترك الاحسان وتؤذينا بالعقوبات حتى تغير ذلك عادتنا لنظرنا الى
انه لو ابيت الا ان تؤذينا بالعقوبات وتعذبنا بالاساءة وتعرف الذي يصدر من الله سبحانه فذلك
قال الله تعالى لا تأخذه سنة ولا نوم اكر گفته شود كه سنه فارسى است بعنى فتور كه مقدمه
نوم است وشايد نيست كه نفى فارسى سستى نفى نوم است بعد از نفى فارسى چه فائده است در
نفى نوم بعضى جواب گفته اند كه چيزى در وجه تحقق نوم مرتب است بر فارسى بعنى تحقق نوم بدون
فارسى نميشود واول بايد فارسى محقق شود بعد از ان نوم لهذا تعرض در خارج بنحو وجود التحقيق
كرفته ولا هذا شد نفى العبرتيب حيث قال القديم السنة على النوم مع ان القياس في النفى الترقى
فى النفى الا الاعلى عكس الاثبات لتقدم السنة على النوم طبعا واظهر انست كه توجيه دراين آيه
لمزاه تاكيد نوم را دو مرتبه نفى فرموده نفى تضمنى ونفى صريح كه تا كيد نفى ضمنى ميشود والكرب على
مرتبه ضمنى وصريح مستقلا نميشد كما قال التفتازاني في الكشف وقيل المراد نفى هذه الحالة
المركبة التي تعرض للحيوان وهي حالة الكسل ان يراد من مجموع النوم والسنة الحالة الواحدة المتسقة
التي سببها استرخاء اعضاء الدماغ ومع هذا تقديم لفظة على اخرى بل الكل لفظة واحدة معنى شبيه
الاثنان على باب عارض من اصله الى نفس ربط لفظ بها بما بعده هذا التوجيه قال الله سبحانه
ونكلم بتنقيبهم ظلالهم عن اليمين والشمائل فان قيل ما الحكمة في ايراد لفظ اليمين
مفردا ولفظ الشمائل جمعا قلنا التنبيه على ان المراد باليمين طرف الجنب مع احتمال فرض
الشمال اذ المعتبر عنه في اكثر في طرف الجانب تعينا وشمالا اتمام هو بالنسبة الى التوجه
الى المشرق والذي يظهر ان المتوجه الى المشرق يكون الجنوب على يمينه والشمال على يساره
والذي يظهر انه اظهر في الربع المسكون اكثر على شمال الشخص لما لا يخفى وجه فهذه
الاكثرية صارت باعثة لايراد لفظ الشمائل بالجمع واليمين بالمفرد وفي بعض الادعية
الصادقية اللهم متعني بسمعي وبصري واجعلهما الوارثين مني

المراد بقوله بسمعه وبصره صحيحين لا ان امرت حتى لما اخبر بغير شي فيكون بمنزلة الوارث منه ويمكن
ان يكون مراده تقارنهما ووقتا عند الكبر والخلل القصر لتخفيفه فيكونان وارثين من سائر القصر
باقيين بعدها او طلب اشراك السمع والبصر فيما خلقا لاجله حتى تحصيل الالتذاذ والتمتع بعد الموت
ويكونا كالوارث او الوارث من ينقلب اليه شي ويتمتع به وتقييد الانسان انما يبلغ في الكمال والقرب
من الله المتعال حدا يتعرف بسمعه وبصره في هذا العالم بما ارتكب منه والتحوط في الملة الاذعية كما اخبر
ائمتنا عليهم السلام عن انفسهم وبالجملة فهذا الفقه بعيد ان يكون المراد طلب ذلك الكمال وهذه الكلمة
مروية عن النبي صلى الله عليه وآله حيث قال متعني بسمعي وبصري واجعلهما الوارث مني وفي رواية فاجعله
والضمير راجع الى كل واحد منهما او الى هذا التمتع اشكال هندسي قد بين اقليدس
في المقالة الثالثة من كتاب الاصول ان الزاوية الحادثة من الدائرة والخط المماس لها اصغر
من زوايا الحادة المستقيمة الخطين فمع ذلك يكون الزاوية الحادثة من قطر الدائرة ومقعرها
اعظم من جميع الزوايا الحادة المستقيمة الخطين لانها تمام الزاوية الاولى من قائمة اذ الخط
الخارج من نقطة التماس الى مركز الدائرة وهو قطرها عمود على الخط المماس كما بين
في هذه المقالة ويلزم من ذلك انه اذا حركت القطر في طرف المركز ادنى حركة من جانب
نقطة التماس يصير الزاوية الحادثة من القطر المتحرك ومقعر الدائرة اعظم من قائمة من
غير ان يصير شبه القائمة لان اي قدر تحرك يلزم منه ان يضاف الى الزاوية التي
هي اعظم الحادة زاوية مستقيمة الخطين وهي اعظم من الزاوية الحاصلة من الدائرة والخط
المماس التي كانت تمام الزاوية

في نفي الاضطراب بسبب ما يحكم عن الرؤيا فقال قلت يا رسول الله ان رضية سمعه وانا اقول ان مروان بن
محمد لو شهد صاحب القبر لم يجز غيره ومنه علم قول الاصحاب ان عنى ابو بكر وعمر فقال [illegible] قد جعلها
في موضع صدق اقول المراد بمروان بن محمد هو مروان الحمار والمراد من الخبر ان الرؤيا في
لا تفضي ان رضية من الخلافة لسمعه منه حاجتي كنت اقول انه لو شهد صاحب القبر عن رسول
الله صلى الله عليه وآله عن سلطنة مروان الحمار لو شهد عن ان مروان في حقه من اشجع
الذين كانوا يزورون القبر كالقرية ويصعد اليه السلطنة لما كان عند النبي صلى الله عليه وآله
سنه ومن سلطنة لانه لم يكن في عداد من الاقطة في الخصم قال الاصحاب ان ع عن في

في نفسه ان هذا انما عرض لصاحب القبر ابا بكر وعمر فقال الرضا ان هذا العبد قد صحب ابا بكر وعمر
في موضع عال وسلطان فسيح حيث خصصتهما بانه لو سئل عن هذه القضية لم يكن عنده ما علم
لا تعدل ان [illegible] انهما يعلمان كما [illegible] معا انهما لم يكونا من اهل العلم
بالاشياء فهذه العبارة قد جعلها غير رضيهما في بعض الادعية الهي اكرمنا بهوان من شئت
من خلقك ولا تهنا بكرامة احد من اوليائك اقول هذه الفقرة يستنبط
من جملة معنى حديث اخر وهو انه قد ورد في بعض الاخبار ان الله سبحانه قد هيأ لكل عبد من
عبيده مقاما في الجنة ومقاما في النار فمن [illegible] وصار من اهل الشقاوة يعطى مقامه في الجنة غيره
ومن صار مستعدا للكرامة ودخل في زمرة المتقين يعطى مقامه في النار غيره واذا عرفت هذا عرفت
المعنى ولا ريب انه ليس فيه طلب الاهانة للغير وجعله من اهل الشقاوة حتى يقال انه لا يليق بمرتبة
الامام لانه سلام الله عليه قال انه ان كنت اعطيت مقام من [illegible] وصار من اهل الشقاوة فهذا
[illegible] لا انه [illegible] تعيين الغير [illegible] فالمقصود انه ان [illegible]
في بعض عبارة المجتهدين اذا دخل الرجل على الخنثى والخنثى على الانثى وجب الغسل
على الخنثى دون الرجل والانثى والغرض ان الخنثى [illegible] الحال يجب
الغسل عليها [illegible] الذكر والانثى كما لا يخفى على العقل في العيون روي في الاخبار و
رايت في بعض التفاسير ان سليمان بن داود لما بلغ وادي النمل وقالت نملة يا ايها النمل ادخلوا
مساكنكم الى اخرها سليمان وتكلم معها في ذلك فاجابت وقالت النملة له انت اكبر ام ابوك
داود قال سليمان بل ابي داود وقالت فلم زيد في حروف اسمك حرف على حروف اسم
ابيك داود قال سليمان ما لي بهذا علم قالت لان [illegible] فسمي داود ودنت سليمان رجوان
تلحق بابيك الحديث اقول التعليل الذي ذكرته النملة يحتمل وجوها الاول وهو الاظهر
ان الغرض ان اباك لما ارتكب ترك الاولى وصار قلبه مجروحا بذلك فداواه بود الله تعالى

ومحبته

ومحبته فقد اسمي داود واشتقاقه من الداء والدواء وانت لما لم ترتكب ترك الاولى وما رأيت سليم
فسميت سليمان فالمقصود بالتسميتين بما فيها علة الزيادة اسمك على اسم ابيك ثم لما
كان [illegible] لكون [illegible] نقصان [illegible] اسمك ذلك [illegible] منه لم
سبب النقص [illegible] سببا للطهارة [illegible] وتمام [illegible] رجوان تلحق انت ايضا بابيك
في ذلك الثاني ان الغرض [illegible] كان داود [illegible] وهو الاكثر [illegible] اسمك اتمام [illegible]
الاستعمال داود ثم [illegible] بقوله رجوان تلحق بابيك في الفضائل والكمالات الثالث
ان المراد ان هذا الاسم مشتق من سليم او ماخوذ منه والسليم هو المسموم في الحرج كالملدوغ فكانه نعمته
وسمته [illegible] سليم من المرارة التي حصلت لابيك [illegible] وحقيقة ترك الاولى فقد سميت
سليمان فالحروف الزائدة [illegible] على وجود الحرج [illegible] ان الحرج [illegible] او في النفس من صاحب
الخلقة كان في الاسم حروف زائدة للدلالة على ذلك وفيه معنى لطيف وهو ان الزيادة
في الاسم والنقص [illegible] الزيادة في المسمى [illegible] زيد به الاسم [illegible] لتخفيف الزيادة
لغير ذلك الرابع [illegible] ما عنون الصدوق [illegible] حيث قال
[illegible] الخلقة التي [illegible] زيد في حروف اسم سليمان حرف من حروف اسم ابيه داود
[illegible] على ان الغرض [illegible] سليمان [illegible] ان يلحق [illegible] داود الا انه
ادرك [illegible] داود [illegible] ان يكون في اسمك حرف
من حروف اسمه لتلحق به في الطهارة فزيد فيه الالف [illegible] لتمام التركيب وصحته من نون
وصار سليمان [illegible] كان [illegible] للدلالة [illegible] فلذا زيد حروف اسمك على
حروف اسم ابيك [illegible] في بعض النسخ كان الصوت
بدل الغرض وقوله رجوان تلحق بابيك [illegible] الزيادة فقيل [illegible] وكناية عن ان
انما زيد لذلك ولا يخفى بعد هذا [illegible] الثعلبي في تفسيره رايت في بعض الكتب

وذكر حكاية النملة وسليمان بن داود وجوابا ثم قال وفيه فقالت النملة هل علمت لم سخر اوتيت داود
فقال له قال لانه داود اجر جرحه بردة ثم قالت هل تدرى لم انت سميت سليمان قال لا
قالت لانك سليم وانما اوتيت ما اوتيت لسلامة صدرك وان لك ان تلحق
بابيك ما انسب اليه امير المؤمنين ع عينان عينان لم يكتبهما قلم
في كل عين من العينين عينان نونان نونان لم يكتبهما قلم في
كل نون من النونين نونان لم عشر على بيان اول اثر للتنوين لمولانا امير المؤمنين
بخط بعض الافاضل المشاهير قد افاد بعض الاعلام في بيان معناه ما يستفاد منه
معنى محصل وماحصل الباب في جملته هو ان العين اشارة الى الابداع المعبر عنه بالقدس
الذي ارتبط بالسلسلة الطولية والنون اشارة الى التكوين المعبر بالقوس الصعودي والسلسلة
العرضية والمراد ان للواجب تعالى ابداعين ابداع المجردات وابداع الماديات
والاول منقسم الى ابداع العقول وابداع النفوس والثانى ينقسم الى ابداع الاجسام
الفلكية وابداع الاجسام العنصرية وله تعالى ايضا تكوينان تكوين ما ليس له ادراك وشعور وتكوين
ماله ادراك والشعور والاول منقسم الى تكوين الجماد وتكوين النبات والثانى
ينقسم الى تكوين مدرك الكلى والجزئى وهو الانسان وتكوين مدرك الجزئى فقط
وهو غيره من الحيوانات ولنا ان نقول الاول ينقسم الى تكوين الاجسام المركبة وتكوين
اعراضها والثانى الى تكوين النفوس وتكوين العقول او نقول الاول ينقسم الى تكوين
اجسام لم يتعلق بها قوة مدركة اصلا وهى الاجسام الجمادية والنباتية وتكوين
اجسام تعلق بها قوة مدركة وهى الاجسام الحيوانية والانسانية والثانى الى
مدرك الكليات وهو النفس الناطقة الانسانية والى مدرك الجزئيات
وهى القوى الجزئية الانسانية والحيوانية ثم قوله لم يكتبهما قلم ولم يكتبهما رقم

اشارة

اشارة الى ان كل واحد من الابداعين والتكوينين لا يمكن من احد غير واجب الوجود
القديم مطلقا في الكافى رفعه باسناده عن اسحق بن عمار قال قلت لابى عبد الله
ع ما الطاهر المروية من الناس قد كتب من الذهب بابسم فاستتبح بكاتبه فقال
ما احب لك ذلك فقلت لم وهو لله فقال وما احب لك في ذلك ثلث نعم
ودين الحق فقال الحجة بيم ودين اقول نعم في المواضع مرفع الاستداد وخبره محذوف
اى كمين المسح فيه او تسمح ودين في المواضع منصوب على الظرفية والظاهر مجرور
بتقديرية والاول صواب اليه فقال حذف الالف من اخر السين فى ضرب تحته الكتاب
في رسم الخط والمراد جواز الحديث ان المحسن لكنه ان تمدد في ذلك بسم الله
او غير ذلك ووجه من عن الصادق ع قال ان قوما كانوا يكتبون حرف
الوضوء وكانوا يكتبون منه دانه اول المراد بحرف سرف الماء والكثرة فيه فما
ضر اليه وبالحد ان التجاوز فيما حد اليه لعنت الثقلين مكان المسح ووجه
في الحديث من طرق الخاصة والعامة عن رسول الله صم نية المؤمن خير من عمله
ونية الكافر شر من عمله رواية في الكافى بطريقته بزيادة وكل عامل يعمل
على نيته وعليه اشكال الاول مشهور ان احدهما ان الجزء الاول ينافي ما فى الاخبار
عنهم ان افضل الاعمال احمزها والعمل اعم من النية وايضا ورد اخبار كثيرة
ان المؤمن اذا هم بطاعة كتب له حسنة واحدة واذا فعلها كتب له عشر حسنات
وهذا صريح في ان العمل افضل وثانيهما ان الجزء الثانى يخالف ما فى الاخبار
وعليه الاجماع ان النية المجردة لا مؤاخذة بها ولا عقاب عليها وقد
اجيب عن الاشكال الاول بوجوه منها ان المراد بنية المؤمن عقايده الحقة
من معرفته تعالى والتصديق بصفاته الكمالية ومعرفة النبوة واحوال النشاة

الا بقدر ولا شك انها اخف من العمل وتحصيلها ايسر منه والمراد بنية الكافر عقائده
الكفرية ولا شك انها شر من الاعمال الظاهرة وعدم المؤاخذة على نيته لو سلم انما
هو نيته التي ليست عقائده ومنها ان النية يعتبر فيها القربة والاخلاص وتخليص النية
بحيث لا يشوبها شوب الرياء [illegible] من اصل الفعل واخفى من [illegible] عمل واما النية
المجردة يكتب بها حسنة واحدة والعمل يكتب بعشرة حسنات لان العمل لا
ينفك عن النية فالنية مع العمل يكتب بها عشر حسنات والنية المجردة يكتب بها
حسنة واحدة وهذا هو [illegible] والعمل بلا نية لا يكتب به حسنة اصلا لفقد النية
فقط بها حسنة واذا ثبت مع العمل يكتب بالمجموع من حيث المجموع عشر حسنات
من دون توزيع اذ للعمل المجرد لا يكتب شيء حتى يقال تسعة من الحسنات بازاء
العمل فقط وواحدة للنية فقط حتى يلزم ان يكون العمل خيرا من النية بل العشر بازاء
المجموع من حيث هو واما ان نية الكافر شر من عمله لانا لا نسلم اولا لان مجرد النية
لا عقاب عليه ولا مؤاخذة بل النية التي [illegible] منها [illegible] ان تركت خوفا
فالنية يكتب بها حسنة ومعلوم ان هذا لا يتصور في شان الكافر وان تركت لمانع
عارض لا يكتب بها سيئة ولا ريب ان فعل المعصية ايضا يكتب به سيئة واذا كتب على
مجرد النية سيئة واحدة وعلى العمل الذي تضمن النية ايضا سيئة واحدة لا يقع
شيء بازاء مجرد العمل فيكون النية شرا من العمل وفيه ان عمل الكافر بلا نية يترتب
عليه عقاب ايضا فلا يكون نيته شرا من عمله ومنها ان هذا الخبر وارد مورد الجواب
من [illegible] لكن عمل بنية ولكن نيته خير وكان نية المؤمن نية فعل الخير ونية الكافر
نية فعل الشر فالمراد ان باعث كل عمل من المؤمن والكافر لما كان نيته في
الاصل والعمدة ولولاه لم يتحقق عمل فنية الخير اي نية المؤمن خير مما

يترتب عليه

يترتب عليه من عمل الخير اذ لولاه لم يتحقق عمل ولا ريب ان الخير في نفسه والباعث
خير او ان الخير الذي لا يكون عملا وليس عملا الا نية الكافر وروي عن ابي عبد الله
الصادق ع كان ابي يقول قل هو الله احد ثلث القران وقل يا ايها الكافرون
ربع القران وفي مضمون هذا الخبر اخبار اخر منها قول الصادق ع كان ابي يقول
قل هو الله احد يعدل ثلث القران وكان يحب ان يجمعها في الوتر ليكون القران كله
وعنه ع قال قل هو الله احد ثلث القران وقل يا ايها الكافرون ربعه وكان رسول الله ص
يجمع قل هو الله في الوتر لكي يجمع القران كله اقول والوجه في كون قل يا ايها الكافرون
ربع القران ان مقاصد القران ترجع الى معرفة ما يجب اعتقاده نفيا او اثباتا وكيفية
العمل به فعلا او تركا وهذه السورة تشتمل على المقصد الاول فقط خاصة فهي بمنزلة الربع واما الوجه
في كون قل هو الله احد ثلث القران فهو ان مقاصد القران الكريم ترجع باعتبار اخر
الى [illegible] التحقيق [illegible] معرفة [illegible] ومعرفة [illegible] والعلم
بايصال الى السعادة [illegible] من [illegible] تشتمل على الاصل الاول [illegible] معرفة
الله وتوحيده وتنزيهه عن مشابهة الخلق بالصمدية ونفي الاصل والفرع والكفو كما سميت
الفاتحة ام القران لاشتمالها على تلك الاصول الثلاثة [illegible] وهذه السورة ثلث القران
لاشتمالها على واحد منها وعن ابي الجارود عن ابي عبد الله ع سمعته يقول كان علي ع
يوتر بتسع سور اقول لعل المراد انه ع كان يقرء في كل من الثلث اي ركعتي الشفع
وركعة الوتر ثلاث من [illegible] التوحيد والمعوذتين [illegible] سيد العلامة
محمد بن يعقوب بن محمد بن ابراهيم الشيرازي الفيروزآبادي صاحب القاموس [illegible]
[illegible] قول سيدنا ومولانا امير المؤمنين ع [illegible]
[illegible]

في معاط مجلدة لك فقال الصبي عن ضربك بالقصبة وضد المطر بالحجاب في احد جهاتك له
شعبتان حتى انه ينبس بنسبته الاولى ومثبتها في نقطة رابطك فتعجبت الحاضرون من سرعة
الجواب في هو قريب من السؤال في الاول مثال اقول تغير السؤال الرقانو المعقد
والجبر الالهي من والمزر القلم والشاشتان لا صابع والجسد وتان المحققان ومرتع وجبر والغر
ان النطق والمحاطة الحيث والجلجلة القلب في تغير الحجاب كنسج وجعفر من السؤال
والادت والصعصع والخيط الذي منه الذكر الى الته بر وتصلة الارض اليابسة او الارض
لم تمطر من مطر ريان صبه صلصل والدباجي الاصابع واصولها والجبهة تقديم الجيم
على الحاء الهاء ونبس غبس غمس ومنبسه تقلم واسرع وترك والثريا لسيقهب
في التنفس والمنطقة الحية والرباط القلب صاحب العز العتيق معقد تك بالارض
ان الجلس سويا وعند القلم اصابك وانظر بعينك الى وجهي حتى لا الحق
نطقا الا لتستقر في قلبك حتى نلت بما اقول بلا تغيير سؤال امرأتان لقيا
عندي فقالتا مرحبا بابننا وزوجنا وابني زوجنا جواب ان امرأتين
ولدت لكل منهما ابنا فزوجت كل واحدة منهما بابن صاحبتها فهما ابناها
وابنا زوجها سوال داشت يكى مرد زن دلپذير هر چه كه بخوبى جو مه مستنير
زان هر يكي مر پسر عزيز را از سر ناداني خود داد شير گشت برا و آن زن ديگر حرام
تا بقيامت نشود دلپذير جواب بود زني متعه طفل صغير گشت
از ان پس زن مرد كبير هم از آن پيش زن خواب داشت هر كه
كه زن ان طفل شير گشت بر ان مرد زن خود حرام بود چو معقود
طفل صغير هذا ما نسب الى بعض الافاضل جامعت اهلي في النهار ثلثة
ولم اغتسل في ذلك اليوم عامدا وكنت صحيح الجسم والماء حاضر وصليت

حمل

حمل في الجماعة مسجدا وقيل في شرحه ان تعاد في اول الليل فخرجا من قصره
للضرورة والمتعة دم الحيض والباقي ظاهر والحق انه لا يحتاج الى هذا التأويل
البعيد اذ التغير صحيح على ظاهره من دون احتياج الى التأويلات والتقييدات اذ من صلى
المغرب والعشاء وبعدهما الصبح ثم الظهر والعصر فكلها بالجماعة في المسجد وبعدها
جامع اهله ثلثة مرة يصدق عليه انه جامع اهله في النهار ثلثة ولم يغتسل في ذلك
اليوم عامدا مغالطة منطقية لان لا ممكن بالامكان العام فهو لا ممكن بالامكان
الخاص ولان لا ممكن بالامكان الخاص فهو اما واجب او ممتنع فينتج لان لا ممكن
بالامكان العام اما واجب او ممتنع ولا ريب في بطلان هذه النتيجة بيان
الصغرى ان النسبة بين الممكن بالامكان العام والممكن بالامكان الخاص بالعموم
والخصوص مطلقا لصدق الممكن بالامكان العام اعم مطلقا من الممكن بالامكان
الخاص فكلما تحقق الثاني تحقق الاول بدون العكس كليا وذلك يدل بحسب الضرورة
من الطرفين يستلزم ما يستلزم احدهما عين الطرف المخالف كذلك العكس ثم
قد تقرر في المنطق ان كان شيئين بينهما عموم وخصوص مطلقا وتكلم على عكس النقيضين
اي يكون نقيض الاخص اعم مطلقا ونقيض الاعم اخص مطلقا وعلى هذا فاذا
كان الممكن بالامكان العام اعم مطلقا من الممكن بالامكان الخاص يكون اللاممكن
ممكن بالامكان العام اخص مطلقا من اللاممكن بالامكان الخاص فيصدق
لان لا ممكن بالامكان العام فهو لا ممكن بالامكان الخاص ثبت صدق
الصغرى واما بيان الكبرى فذلك على حسب ضرورة الطرفين تستلزم
اما ضرورة طرف الوجود وهو الوجوب او ضرورة طرف العدم وهو الامتناع
فلان لا ممكن بالامكان الخاص اما واجب او ممتنع فثبت صدق الكبرى

وأما بطلان النتيجة فلأن اللاممكن العام المقيد بجانب الوجود يشتمل الواجب واللاممكن [الخاص]
الخاص فاللاممكن العام الممكن باللاممكن العام يشتمل الواجب والممتنع فلا يجوز ان
يشملها نقيضه بعض اللاممكن باللاممكن العام فثبت بطلان النتيجة وايجاب
مع كلية الكبرى لان بعض اللاممكن باللاممكن الخاص هو اللاممكن باللاممكن العام
نظراً الى صدق الصغرى واللاممكن باللاممكن العام لا مصداق له اصلاً ولا يصدق
على شيء من الواجب والممتنع والممكن باللاممكن الخاص لما عرفت من ان الممكن
باللاممكن العام يصدق على الثلثة فنقيضه اعني اللاممكن باللاممكن العام لا يصدق
على شيء منها فاذا كان بعض اللاممكن باللاممكن الخاص هو اللاممكن باللاممكن
العام نظراً الى صدق الكبرى والتقدير عدم صدقه على شيء فكيف يصدق
الكبرى اعني كل لا ممكن باللاممكن الخاص اما واجب او ممتنع مثال ذلك
اما اذا قلنا كل شيء لا [illegible] لم يصدق ان كل لا [illegible] اما واجب او
عرض لان بعض اللا [illegible] هو اللاشيء نظراً الى صدق الصغرى ولا مصداق
له في الخارج ويمكن ان يمنع الكبرى من جهة وهو ان معنى كلية الكبرى ان كل ما صدق
عليه [illegible] هو الاكبر ويندرج تحته الاوسط كلياً وهذه الكبرى ليست كذلك اذ [illegible]
راجعة الى التقسيم لا الى صدق الكلي فان معناه ان بعض اللاممكن باللاممكن
الخاص واجب وبعضه ممتنع فلا تحقق الكلية مثال ذلك اما اذا قلنا
كل انسان حيوان وكل حيوان اما فرس او بقر او غنم او انسان او
حمار وهكذا لم يصدق ان كل انسان اما فرس او بقر [illegible] و [illegible] فيه
ما ذكر معاً باسم فاطمة [illegible] نظام شرف الدين [illegible] چون در تناسب
تاليف اوفتند شرح پنج گنج [illegible] ثالث از اشرف فكر صحيح كمال

قال

دو در اوسط مثل اصغر ساز که هست زهره زنهار شنبه ام تسبیح مخفف [illegible]
که هرچند این [illegible] بسیار دیگر از نعمیات [illegible] موقوف بر بیان نسبت تألیف
که از آن نسبت تألیفیه در تناسب تألیف نیز گویند زیرا که این نسبت را اعتبار می کنند در
صناعت تألیف اعنی صناعت موسیقی لهذا ما ابتدا بیان نسبت تألیفیه و احکام
آن می کنیم بعد از آن اشارت به تجانس [illegible] میگوییم که نسبت تألیفیه عبارت است از آنکه
نسبت فضل عدد اعظم بر عدد اوسط و فضل عدد اوسط بر عدد اصغر مثل نسبت طرف
اعظم بطرف اصغر باشد و بعبارت دیگر نسبت فضل بین العددین الاعظمین بفضل ما
بین العددین الاصغرین مساوی طرف اعظم باشد بطرف اصغر و مراد از اعظمین عدد
اعظم و عدد اوسط و مراد از اصغرین عدد اوسط و عدد اصغر است پس اعداد از
سه بیشتر نیست مثلاً در سته و اربعه و ثلثه میگوییم این نسبت متحقق است
زیرا که فضل اعظم که شش باشد بر اوسط که چهار باشد دو است و فضل اوسط که
چهار باشد بر اصغر که سه باشد یک است و ظاهر است که نسبت [دو به] یک مثل نسبت طرف
اعظم است که چهار باشد بطرف اصغر که دو باشد زیرا که هر دو نسبت ضعف است
و بنابر عبارت اخری عظمیین که شش و چهارند و صغرین که چهار و سه اند نسبت فضل
عظمیین دو است بر فضل اصغرین که یکی است مثل نسبت اعظم است با اصغر
و از خواص این نسبت است که حاصل ضرب مجموع طرفین عظمیین در وسط مثل
حاصل ضرب ضعف حد الطرفین است در طرف دیگر مثلاً در مثال مذکور
حاصل ضرب شش و سه یعنی نه که مجموع طرفین است در چهار که وسط است سی و شش
است و حاصل ضرب دو [illegible] که ضعف شش است که حد الطرفین است در طرف
دیگر که سه است نیز سی و شش است و نیز از خواص این نسبت است

که حاصل ضرب بسط در عدد اعظم مثل حاصل ضرب ضعف وسط است در عدد اصغر
و نیز حاصل ضرب بسط در عدد اعظم مثل حاصل ضرب جد الطرفین است در دیگر
باضافه عدد اکثر پس هرگاه یکی از این اعداد مجهول باشد و خواهیم آن را تحصیل کنیم پس اگر
آن مجهول عدد اصغر باشد سطح اوسط در اعظم را بگیریم و آن را قسمت کنیم بر مجموع اعظم و ضعف
آن بر اوسط تا اصغر حاصل شود مثالش خواستیم که اصغر عدد ده و سی را بقاعده مذکوره
بدانیم سطح اوسط که ده است در سی که اعظم است گرفتیم سیصد شد و آن را بر مجموع اعظم
و ضعف اوسط که پنجاه است قسمت کردیم حاصل قسمت شش شد و آن عدد اصغر
است و هو المطلوب و بوجه دیگر ضعف سایه اوسط و اعظم را بگیریم و در اوسط ضرب
کنیم و حاصل آن را بر مجموع اعظم و ضعف قسمت کنیم و خارج قسمت را از اوسط نقصان
کنیم پس آنچه باقی میماند سطح است و اگر مجهول عدد اوسط باشد سطح اصغر
در اعظم را بگیریم و آن را بر ضعف مجموع اعظم و اصغر قسمت کنیم تا اوسط حاصل شود
مثالش خواستیم که اوسط دوازده و سی و چهار را بدانیم چون سطح این دو عدد را
که دویست و هشتاد و شش باشد بر چهل و هشت قسمت کردیم خارج قسمت شانزده شد
و هو المط و بوجه دیگر تفاوت میان اصغر و اعظم را بگیریم و آن را در اصغر ضرب کنیم
و حاصل را بر مجموع اصغر و اعظم قسمت کنیم و خارج قسمت را بر اصغر بیفزاییم تا
مطلوب حاصل شود مثلا در مثال شش و چهار و سه تفاوت میان
شش و سه گرفتیم و آن را در سه ضرب کردیم نه حاصل شد پس آن را
بر مجموع اصغر و اکبر که نه باشد قسمت کردیم یک حاصل شد پس آن را
افزودیم بر اصغر که سه باشد چهار حاصل شد که وسط است و هو المط
و اگر مجهول عدد اعظم باشد سطح اصغر در اوسط را بر اصغر الا ضعف اوسط

بر آن

بر آن قسمت کنند تا اعظم حاصل شود مثالش خواستیم که اعظم پنج و نه را بدانیم چون
حاصل ضرب پنج بر پنج الا چهار که یک است قسمت کردیم خارج قسمت چهل و پنج باشد
و هو المطلوب و بوجه دیگر ضعف اوسط بر اصغر را در اوسط ضرب کنیم و حاصل را
بر ضعف اصغر بر ضعف مذکور قسمت میکنیم و خارج قسمت را بر اوسط زیاده میکنیم تا مطلوب
حاصل شود پس در مثال پنج و نه ضعف که اوسط است بر پنج که اصغر است چهار است
آن را بر اوسط که نه است ضرب کردیم سی و شش شد آن را بر یک که ضعف اصغر است
بر ضعف مذکور قسمت کردیم خارج سی و شش شد آن را بر اوسط که نه است افزودیم
چهل و پنج شد و هو المطلوب و بعضی از شعرا استخراج هر یک از اعظم و اصغر و اوسط
بطریقی که بوجه آخر مذکور شد بنظم آورده و هو هذا نسبت اصغر خواهی را عدد
ثلث عقد دوام شرح آن صغار کن از فخر امام نسبت ضعف و اعظم را بضعف
اصغرش راست همچون نسبت اعظم و اصغر دان مدام چونکه بود مجهول از این سه
عدد تا که یکی بازگویم شرح استخراج آن یک یک تمام ضعف اوسط را به اصغر
انداز اوسط ضرب کن حاصلش بر اصغر الا ضعف قسمت کن مدام خارج قسمت
بر اوسط گر فزایی حاصلش جانب اعظم معین گردد و هو المرام ضعف اعظم را
بر اوسط ابلغ باید زدن حاصلش بر ضعف با اعظم چو باید انقسام خارج قسمت
بر اوسط گر جدا سازی درست باقی آن جانب اصغر بود اندر کلام فاضل اعظم
در اصغر هم در اصغر ضرب کن منقسم بر جمیع هر سه تا نسبت کن اهتمام
خارج قسمت بر اصغر زایید تا شود اوسط اعداد تالیف است روشن والقلم

ومکن است

که شده نه است آن را شیء فرض کنیم و میگوییم
نسبت این شیء را بسته مثل نسبت اربعه اشیاء است با شیئین پس حاصل
ضرب اربعه اشیاء در نسبت که بیست و چهار باشد معادل هشت شیء است
پس قسمت میکنیم بیست و چهار را بر هشت خارج سه است وهو المطلوب
واگر مجهول اوسط باشد که چهار است میگوییم نسبت سه بشش مثل نسبت شیء
بشش وضرب میکنیم شیء الا ثلثه را در شش حاصل میشود شش شیء الا
ثمانیة عشر وضرب میکنیم سه را در شش شیء و حاصل میشود هیجده که سه شیء
معادل شش شیء است الا ثمانیة عشر پس سه شیء معادل نه شیء است
قسمت میکنیم اول را بر دوم خارج قسمت چهار است وهو المطلوب واگر مجهول
اعظم باشد که شش است میگوییم نسبت سه بشیء مثل نسبت واحد
بشیء الا چهار و حاصل ضرب طرفین سه شیء است الا اثنی عشر و حاصل
ضرب وسطین شیء است پس شیء و [illegible] معادل سه شیء است الا اثنی
عشر و بعد از جبر سه شیء معادل شیء و اثنی عشر خواهد بود و بعد از
مقابله دو شیء معادل اثنی عشر خواهد بود پس قسمت میکنیم ثانی را بر اول
خارج قسمت است وهو المطلوب وچون نسبت مؤلفه وطریق استخراج نوع
معلوم شد در حل معمای مذکور میگوییم چون سه و پنج که وسط و اصغر
معلوم شدند ثالث که اعظم است بطریقی که مذکور شد تحصیل میکنیم
و آن هم چنانکه معلوم شد چهار و پنج است پس کمال حصول اوسط

کریم

کریم و آن هشتاد و یک است زیرا که کمال عددی هر عدد عبارت است از مجموع اعداد که
حاصل شده از جمع کردن اعداد کمال شودی آن عدد و نیز خوانند و هم تا ان عدد و از ان عدد
تا واحد و شکی نیست که هرگاه از یک تا نه جمع شود مجموع چهل و پنج است بشرط آنکه
نه هم داخل باشد و از نه تا هم که نه داخل نباشد سی و شش است و مجموع هشتاد
و یک است و بعبارة دیگر کمال حسی هر عدد که انرا کمال شعوری نیز خوانند عبارت
از مربع آن عدد و کمال ظهوری هر عدد عبارت است از مجموع اعداد مبتدا از واحد
تا آن عدد و نظر بمقتضای شعر هشتاد دیگر را بدل اصغر که پنج است میکنیم لهذا
حاصل میشود فاطمه که اسم فاطمه است علیها السلام وهو المطلوب معمّا
ایضا باسم فاطمه از کلام شرف الدین مذکور تا کرا کمال عدد اسم ده کمیش
نجلوه گر بیان صد نوع از کمال خویش مراد از صد نوع از کمال کمال شعوری که انرا
حسی نیز خوانند و کمال ظهوری است و دانستی که کمال شعوری نه فا و کمال ظهوری
آن یعنی از و هم تا نه صد است وچون نه صد ط پنج جلوه گر شود یعنی واقع
شود میان فا و نه فاطمه حاصل شود وهو المطلوب معمّا باسم ولی از گفته
نصیر همدانی در نسبت مؤلفه چنین سی و ده شمار اصغر مجهول ساز مقدم بر اعظمش
تا جلوه گر شود ز نهان خانه خیال نام کسی که شاهد دلها شود عکس حال
این معما بعد از فاطمه آنچه مذکور شد در بیان نسبت مؤلفه در غایت ظهور است
زیرا که هرگاه طرف اعظم و طرف اوسط در نسبت مؤلفه سی و ده باشند لازم
و باشد طرف اصغر [illegible] خواهد بود وچون انرا بر طرف اعظم که لام
باشد مقدم بداریم اسم ولی حاصل میشود و کیفیت تحصیل اصغر که مجهول است
بنحوی است که سابقا بیان کردیم یعنی بیکی از وجوه مذکوره باید استخراج

شود مثلا از جمله وجوه مذکوره آن است که زیادتی طرف اعظم را بر اوسط در
طرف اوسط ضرب شود و حاصل ضرب بر تجمیع زیادتی طرف اعظم بر طرف
اوسط و طرف اعظم قسمت شود و خارج قسمت از طرف اوسط کم شود آنچه
باقی ماند طرف اصغر باشد پس در ما نحن فیه میگوییم طرف اعظم سی است
و طرف اوسط ده است و زیادتی سی بر ده بیست است و حاصل ضرب
بیست در ده دویست است و خارج قسمت دویست بر تجمیع سی و زیادتی
بر ده که پنجاه است و چون چهار از ده که طرف اوسط است کم شود باقی
میماند شش و هو المطلوب که طرف اصغر باشد و چون شش را عنیز داور را
بر دم و با مقتدم داریم مطلوب که اسم ولی است حاصل شود سؤال
اگر بپرسند که هشت کس در ظرف مجتمع شوند چند احتمال در ترتیب نشستن
ایشان متصور است جواب آنکه چهل هزار و سیصد و بیست احتمال
متصور است زیرا که در نشستن دو نفر دو احتمال و در سه نفر شش احتمال
و هکذا الی آخر و از این بیت شیخ سعدی شفیع مطاع نبی کریم قسیم جسیم نسیم وسیم
بحسب تقدیم و تأخیر الفاظ چهل هزار و سیصد و بیست بیت متصور میشود
حدیث فی الکافی عن محمد بن مسلم قال سمعت ابا عبد الله ع یقول انی
لا عرف خیارکم من شرارکم بلی والله ان شرارکم من احب ان یوطأ
عقبه لا بد من کذاب او عاجز الرأی اقول الفقرة الاخیرة من الحدیث
یحتمل معنیین احدهما ان من احب ان یوطأ عقبه لا بد ان یکون
کذابا او عاجز الرأی لانه لا یعلم جمیع ما یسأل عنه فان اجاب عما
لیس فیه فلا بد من الکذب وان لم یجب عما لا یعلم فهو عاجز الرأی

والثانی

والثانی انه لا بد فی الارض من کذاب یطلب الریاسة ومن عاجز الرأی یتبعه
حدیث الحسن عن ابی عبد الله ع قال حقیق علی الله ان یدخل بعض الضلال
الجنة فقیل کیف ذلک جعلت فداک قال یموت الناطق ولا ینطق الصامت
فیموت المرء بینهما فیدخل الجنة اقول المراد بالضلال من لا یعرف امام
زمانه قال حقیق علی الله ان یدخل بعض الضلال الجنة فقال الراوی کیف
یکون ذلک فقال ع ذلک بان یموت الامام الناطق ولم یظهر الامام الذی
بعد امامته فیموت الرجل ما بین موت الامام الاول وعدم ظهور الامام الثانی
فیصدق الضلال علی هذا الرجل مع کونه من اهل الجنة لعدم التقصیر منه فی عدم
معرفة الامام ع مسئلة نحویة ربما یتوهم ان الزهراء فی قولنا یا فاطمة
الزهراء صفة مرفوعة وعلیه فاطمة ایضا مرفوعة ولیس الامر کذلک لان
الزهراء لقب لفاطمة لا صفة لها لورود الروایة بانها سمیت الزهراء ونص
الثقات بانها لقب لا صفة وللتبادر ایضا وعلیه فیجب اضافة الاسم الیها و
جعلها مجرورة ووجب الاسم منصوبا علی انه منادی مضاف کما قال ابن مالک علیه
وان یکونا مفردین فاضف حتما والا اتبع الذی ردف فائدة عربیة قد
اشتهر بین النحاة ان کلمات غیر مستغنیة عن فاعل وقد وجد بالاستقراء فعل لا
فاعل له منها طال وقل وکثر اذا لحقت بها ما نحو طالما قام زید وقلما
وقیل فی جوابه ان ما مصدریة ومصدرها بعدها فاعل فالمعنی طال
قیام زید وفیه النظر تلبیة تحقیق فقد صرح النحاة بان الجملة
المضاف الیها لا یجوز اشتمالها علی ضمیر المضاف ورد ذلک بکثرة
ورود هذه الاضافة فی القرآن کثیر مع عدم اشتمالها بالضمیر علیه

فلفظة فيه في دعاء غسل الوجه في الوضوء اعني اللهم بيّض وجهي يوم تسودّ فيه الوجوه
زائدة وقعت سهواً من النساخ شعر ولان ابا عمرو كم تراه له يا في
حروف نهيان من الشعر لتمّ عدد عضد الدولة وذلك ابنين لهذا العدد والغرض
ان ابني هذا العدد مثل اليائين من حروف نهيان يوجبان تصغير ابيهما مطلقا
او في عين عضد الدولة لما ان اليائين يوجب تصغير الذل ان روي عن
امير المؤمنين ع انه قال من طال من ابيه فقد تمنطق به طال الان كناية من كثرة
الاولاد ونظرا الى ان هذا الذكر الباعث لزيادة شهوة المرأة والمرء
والتذاذهما بالوطي فيصير منشأ لانعقاد النطفة والتمنطق هو لبس المنطقة
وشدّها على الظهر وهو كناية عن تقوية الظهر وشدة العضد فالمراد من كثر
اخوانه فقد قوي ظهره وهذا المعنى مستفاد من كلام صاحب القاموس ويحتمل ان يكون
المراد من الحديث انه من كثر وشاع في مجالس ذكر قبايح ابيه ومعايبه فقد
تمنطق لذمه وتعرض للاعتذار من قبل ابيه حديث روى الشيخ
في التهذيب عن عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله ع قال اكثر ما يكون
الحيض ثمان وادنى ما يكون ثلثة المراد ظاهرا بيان عادات النساء في
الحيض يعني ان الغالب في اكثر النساء ان عادتهن في الحيض ثمانية ويكون
عادتهن ثلثة قليلة وليس المراد ان اكثر ايام الحيض ثمانية واقلها ثلثة
كما فهم الشيخ وقال انه شاذ اجمعت العصابة على ترك العمل به ثم الظاهر
ترك في قوله ثمان باعتبار الليالي تنبيه لغوي يقولون السورة مباركة
ويبنونها على مفعلة كما هو المشهور وهو غلط والصواب انها مشورة على
على وزن مثوبة ومعونة كما قال الشاعر اذا بلغ الرأي المشورة فاستعن

برأي

برأي لبيب او نصاحة حازم ولا تحسب الشورى عليك غضاضة فان الخوافي
في رافدات القوادم والاصل في مشورة مشورة بضم الواو لكن نقلت حركة
الواو الى ما قبلها وسكنت الواو فصارت مشورة معمّا من كلام القدسي باسم زر
قطر آن دایره که هست محیط حذر تصحیف ضد نسیه بود همنشین مصحف کژدم
نام آن دان که نسیه را نبود ضد نسیه نقد بود بنون وقاف و مراد بتصحیف
آن تفد است بتا و فا و عدد حروف آن چهار صد و هشتاد و چهار است
و حذر آن بیست و دو است و دایره که محیط آن بیست و دو فرض شود
باید که قطر آن هفت باشد زیرا که محیط سه برابر و سبع قطر است که قطر
ثلث الذی سبع باشد و بحساب ابجد زاء معجمه هفت پس حذر تصحیف ضد
نسیه زا است و چون آن مقارن شود با مصحف عدمت عقرب که رای
مهمله است زیرا که نشان عقرب در تقویم زاء و تصحیف آن را است
و هو الطف قوله تعالى واستشهدوا شهيدين من رجالكم فان لم يكونا رجلين فرجل
وامرأتان ممن ترضون من الشهداء ان تضل احديهما فتذكر احديهما
الاخرى المشهور بين المفسرين ان الضمير في الموضعين يرجع الى امرأتين
والمعنى ان لزوم امرأتين لاجل انه ان نسيت احديهما فتذكرها احديهما
وهي المتذكرة للاخرى يعني الناسية فان قيل ما النكتة في وضع احديهما
موضع الضمير مع انه اخصر ان يقال فتذكرها الاخرى او فتذكر المرأة
الناسية المرأة العالمة المتذكرة قلنا الظاهر ان النكتة فيه انه على تقدير
الاتيان بالضمير يلزم تقدم المفعول على الفاعل مع ان الاصل والاولى
ان يتقدم الفاعل وعلى هذا فاحديهما فاعل والاخرى مفعول فاحديهما

هي المتذكرة والاخرى هي الناسية لا العكس ويمكن ان يكون المراد باحديهما
الاولى وهي احدى المرأتين وباحديهما الثانية هي احدى الشهادتين وعلى هذا
فعند الحال ويمكن ان يقال النكتة فيه انه مع تذكر احديهما ونسيان الاخرى يكفي
في بعض الصور ان يذكر لمرة واحدة منها الاخرى وذلك بان يكون المتذكرة
متذكرة في الجملة فاذا حكت ما في ذكرها تذكرت الاخرى الناسية رجعت
ما كتب للقصة على التفصيل وعلى هذا نقول لو قال فتذكرها الاخرى لكان يلزم
انحصار التذكير بوجهه فقط وهي المتذكرة ولما قال فتذكر احديهما افاد
تذكير لمرة وجه منها الاخرى في صورة نسيان احديهما ثم في الاية اشكال آخر وهو
ان كان في قوله تعالى لم يكونا تامة واسمها شهيدين من الرجال فيصير المعنى فان
لم يكن الشهيدان من الرجال رجلين وظاهر هذا غير صحيح لاستلزامه سلب الشيء
عن نفسه وجوابه ان هذا من باب التجريد والمراد انه وان لم يكن الشهيدان رجلين
لا الشهيدان من الرجال بان وجد الشهيدان او اكثر ولكن لم يوجد فيهم اثنان
من الرجال فاللازم مع ان يكون بدل رجلين امرأتين ويمكن ان يجعل كان
تامة ويجعل رجلين حالا سؤال لي خالة انا خالها ولي عمة انا عمها فاما
التي انا عمها فان ابي امه اخوها ابوها اخي واخوها ابي ولي خالة بهذا
رسمها ولسنا مجوسا ولا شركاء شريعتنا احمد اجبنا جوابه الرجل الذي
عمة وهو عمها هو رجل له اخ لا لامه وجدة لا لابيه فتزوج الاخ بالجدة فولدها
بنتا فتلك البنت عمته هذا الرجل لانها اخت لابيه وهو عمها لانه
اخو ابيها واما الذي له خالة وهو خالها فهو رجل له جدة لامه واخت لابيه
فتزوج الجدة بالاخت فولدها بنتا فهذه البنت خالة الرجل لانها اخت

امه

امه وهو خالها لانه اخو امها قوله تعالى في موضع لا تقتلوا اولادكم من املاق
نحن نرزقكم واياهم وقال في موضع آخر ولا تقتلوا اولادكم خشية املاق نحن نرزقهم واياكم
فان قيل ان النكتة في تقديم وعد الرزق في الاية الاولى اباهم على اولادهم والعكس في
الاية الثانية قلنا الوجه ان الخطاب في الاولى مع الفقراء بدليل قوله من املاق وفي
الثانية لا الاغنياء بدليل خشية املاق ففي الصورة الاولى كان رزق انفسهم
اهم بخلاف الثاني في مسئلة فقهية مات رجل وترك اربع نسوة بنكاح
صحيح واحدة منهن ترث وتاخذ المهر والثانية ترث ولا تاخذ المهر والثالثة
لا ترث وتاخذ المهر والرابعة لا ترث ولا تاخذ المهر كيف يكون هذا الجواب
هذا عبد رجل تزوج امتين ثم اعتق المولى ذلك العبد فزوج العبد المعتق مسلمة
وذمية واعتق المولى احدى الامتين ثم مات الزوج فترث المسلمة وتاخذ المهر و
الذمية تاخذ المهر ولا ميراث لها والامة المعتقة ترث ولا مهر لها والامة
الغير المعتقة لا ترث ولا تاخذ المهر مسئلة حسابية ستة وثلثون (جذرها ستة)
واربعة وستون (جذرها ثمانية) لكل واحد منهما مجذور ومجموعهما ايضا مجذور وهذان المجذوران زوج و
زوجية وستة عشر (جذرها اربعة) وتسعة (جذرها ثلثة) ومجموعهما وهو خمسة وعشرون (جذرها خمسة) ايضا مجذور وقد نظم بالفارسية
دو مجذور که باشد هر دو مجذور بیاید از دو زوج و زوج و فرد مثالش که
بطو ولیکن بیاید که تو از فرد بشنو مرد معما بس بشر از گردش دهر
چنان جولان ظنی بیار چو بشنیدی خیال چون بپایان شب آمد ای دل
هوش دار چون لبش تا شود چه آید از وی مراد از چون لب لبت
چو الکه لب و لبت هم صورتند و چون لبش تا شود یعنی تشنه گردد
لب تا شود و اخیر از لبتان آید شرابت و چون بپایان شب که باز

بالشيء ضم النزد الشيء كرد شبهة معروفة وهي ما يستلزم وجوده وعدمه حمارية زيد فهل
هو موجود او معدوم وعلى التقديرين يلزم المحال اذ على كل منهما يلزم حمارية زيد وهو
محال وهذه الشبهة المشهورة بالشبهة الحمارية وجوابها ان لزوم المحال انما هو على تقدير
ان يتصف الشيء في نفس الامر باستلزام وجوده وعدمه لحمارية زيد ثم يكون
موجودا او معدوما واذا لم يتصف شيء بذلك فلا يلزم محال فانا نختار ان
الشيء المستلزم لحمارية زيد معدوم بعدم الاستلزام له لا بالعدم مع الاتصاف بالاستلزام
ولو عاد السائل وقال ان الشيء الذي يستلزم وجوده حمارية زيد وكذا عدمه ثم

فائدة حكمية قيل لو جاز وجود غير المتناهي للزم قطع المتخللين احدهما مسافة غير متناهية
في زمان متناه اقول بيان ذلك انه لو وجد خطان غير متناهيين قلنا ان نفرض
انتقال احدهما من الموازاة الى وضع المسامتة فاذا انتقل احدهما من الموازاة الى

لا بد ان يحصل من الانتقال بالحركة ما في الجهة ان يقطع احدهما الآخر لا محالة وذلك لان
السنة نقيض الموازاة والمتوازيان خطان لا يلتقيان في احد الجهتين ولو اخرجا الى
غير النهاية فاذا ... خطان يلتقيان في احد الجهتين عند لا تناهيهما وفيما نحن فيه
فرض الخطان غير متناهيين فيجب تلاقيهما ولا يجوز تلاقيهما بالطرف لما فات الا نهاية
المفروضة فيجب ان يكون الالتقاء بعد ... التقاطع وح نقول ان نقطة فرض وقوع
التقاطع بها يكون التقاطع حاصلا قبلها فلا بد ان يحصل التقاطع بنقطة فوقها فما فرض
نقطة ولا الى غير النهاية حصول التقاطع بها الا ولا بد ان يحصل التقاطع بنقطة اخرى فوقها
فيلزم ملاقاة الخط المائل جميع النقاط الفوقانية الغير المتناهية من الخط الغير المتناهي
فيلزم قطع الخط الغير المتناهي في زمان متناه وهو زمان الحركة اليه فهذا البرهان قريب
او راجع الى البرهان المتحقق الذي اورده ابن كمونة في شرح التلويحات وهو انا نفرض
خطين غير متناهيين متقاطعين قد خرج احدهما من مركز كرة فاذا فرضنا تحرك الكرة
بحيث يخرج القطر من المقاطعة الى الموازاة فلا بد ان يتحقق نقطة من الخط الآخر وهو انه
يكون عند نقطة فيتم بها الخط مع كونه غير متناه توضيح عبارة المعلم الثاني وقوله
في وجه ... الزوايا الثلث القائمتين اذا سقط الاربع من الست بقى اثنان بيانه اذا
اخرجنا ضلع ب ج من مثلث ا ب ج من الطرفين الى ا ه واخرجنا من نقطة ا
لا الى ... خطا موازيا لخط د ه حدث من وقوع ا ب على ه د زاويتان معادلتان
لقائمتين ومن وقوع ا ج عليه ايضا زاويتان كذلك ومن وقوع احدهما على ... ايضا
زاويتان كذلك وهذه زوايا معادلة لست قوائم ووجه المعادلة ظاهر وهي مشتملة على الزوايا
الثلث للمثلث والاربع الحادثة من خارجه اعني زاوية ا ب ...
ثم نقول ان زاويتي ... ا ب ... معادلتان لقائمتين لانهما ... في جهة واحدة
حادثتان من وقوع خط ا ب على ... المتوازيين فثبت ان ...

العشرين

والعشرين من اول الاصول فعادلتا القائمتين وثبت ذلك يتبين ان الزاويتين معادلتان
لقائمتين فاذا سقطت هذه الاربع المعادلة لاربع قوائم بقى من الستة المعادلة لست قوائم
الزوايا الثلث للمثلث معادلة لقائمتين وهو المطلوب والعبارة محتملة لتوجيهات اخر ذكرناها في
توضيح الاشكال ثم لو اخرج ا ب من جهة ب يحصل زاويتان اخريان معادلتان لقا
ئمتين فلو قيل لو سقط الست من الثمان بقى اثنان لكان صحيحا ولو اخرج ا ج من جهة
ج يحصل ايضا اخريان معادلتان لقائمتين وح لو قيل لو سقطت الست من العشرة بقى
اثنان لكان صحيحا ولو اخرج ... من جهة ا ايضا يحصل اخريان كذلك وح لو قيل
لو سقطت العشرة من اثني عشر بقى اثنان لكان صحيحا في الحساب بيننا ...
عيبة ملفوفة ... وهذا مثال العرب للقصد ...
الغش فيما اتفقوا عليه من الصلح والهدنة وقيل معناه ان الشر بيننا ملفوف كما تلف
العيبة ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
نقاش ... [illegible]
... [illegible]
صورت رقم یک است که الف باشد و مراد ... صورت رقم
هشت است ... [illegible]
ضیا ... [illegible]
... [illegible]

تنبیه او سیکند تصویف تضعیف مخالف روز حرب حاش و واضح است معما
بنام خسرو کو روز بخت هم خودش چون آخر سر منزل جانها هر خاک در او دست مراد
است که از لفظ تخت خودش که باز تخت به تعیین ابتداء آن که تعبیر به بر بود هم خاتمه
آخر که تا تعبیر به از بود معین شود بایی حرف که بدل بان شود سوال امتحانی ان قیل
هو قد ثبت وجود الجزء الذي لا يتجزى لزم بطلان الشكل كما هو كيف بيان ذلك
قلنا بيان ذلك على ما ذكره انا اذا فرضنا حد ضلعي مثلث واقعا على جدار قائم على
الارض وفرضنا ضلعا آخر منه على سطح الارض بحيث يكون الضلع المفروض على الجدار
قائما عليه فيكون ضلعه الاصغر اعني وتر القائمة احد طرفيه على الجدار واقعا على مقطع الضلعين
الاخر والاخر على الارض واقعا على طرف الضلع الثاني ونفرض كل واحد من الضلعين
الذين اعني المفروض على الجدار والمفروض على الارض الذي هو قاعدة المثلث
مائة جزء فيكون حينئذ زاوية المثلث اعني القائمة في موضع قيام الجدار على الارض وحدها
في الارض بعيدة عنها بمائة جزء والاخرى على الجدار بعيدة عن الاولى ايضا بمائة جزء ثم
نأخذ بحركات الوتر والخط الواقع على الارض عن الزاوية التي على الارض ونحركها
بحيث يبعد عن الجدار فاذا تحركت هذه الزاوية جزءا تحرك الخط الواقع على الجدار
ايضا جزءا فيقع جزء منه على الارض وح اما ان يتحرك طرف الوتر الملاصق للجدار
ايضا او لا ان يحيط طرفه المتصل بطرف الضلع الواقع على الجدار ايضا جزءا
واقل من جزء واحد او اكثر منه والاول يوجب مساوات طرف القائمة المجموع الضلعين
الاقيين لانه لما تحركت الزاوية الواقعة على الارض جزءا تحرك جزء من الضلع
الواقع على الجدار فيقع جزء منه على الارض وانتقص الضلع المفروض على الارض
وهبط ايضا طرف الوتر الملاصق للجدار منه بقدر الجزء فاذا تحركت الزاوية
المفروضة مائة جزء حتى يقع جميع الضلع الواقع على الجدار على الارض ويصير

الضلعان

الضلعان خطا واحدا واقعا على الارض مقداره مائتا جزء فيصير راس الوتر المتحرك
من فوق الجدار الى اسفله الى الارض وانطبق الوتر على الخط الذي هو مجموع الضلعين
فيلزم مساوات الوتر الذي هو حد ضلعي المثلث للضلعين الاخريين وهذا باطل لظهور بطلان
الحمار المثلث الاول لانه لما كان ضلعين للمثلث من ضلع واحد منه والثاني يوجب الانقسام
مع انه يوجب ايضا كون الوتر اطول من الضلعين وعلى الثالث ايضا يلزم الانقسام
ان كان الزايد من جزء بعض الجزء بان يقطع طرف الوتر المتحرك على الجدار وقت
قطع الزاوية من الارض جزءا واحدا او جزئين او ثلثة او اكثر مع كسر من الجزء ايضا
وان كان الزايد جزئين او اكثر بلا كسر فيأتي الكلام فيه وقد تقرر ذلك بوجه اخصر من على
وضع السلم على الجدار والمشهور بالبرهان السلمي وهو انا نفرض سلما على حايط بحيث
يكون بين طرف الحايط وراس السلم عشرة اذرع مثلا وكذا بين اسفلهما ايضا
الجدار والسلم ثم نجر السلم على الارض وهو مماس راسه للحايط بحيث ينطبق قاعدة
المثلث الان فاذا قطعنا قطع على الارض جزءا قطع راسه على الحايط جزءا وهكذا فاذا
قطع عشرة اذرع انطبق السلم على الارض على قاعدة المثلث فكان السلم عشرين
ذراعا مساويا لمجموع الضلعين فيلزم كون ضلع المثلث كالاثنين وهو باطل لظهور
الحمار هذا ما ذكر في بيان المطلوب المذكور وفيه ان لقائل ان يقول ان طرف
الوتر راس السلم يقطع من الجدار عند قطع جزء من الارض ازيد من جزء والزيادة ليست
كسرا من الجزء بل جزء او اكثر تاما فاذا قطع الزاوية المفروضة او اسفل السلم جزءا
من الارض قطع طرف الوتر وراس السلم جزئين او اكثر بلا كسر وح اذا انتقص
راس السلم الى الارض لا يكون المقطع من الارض عشرة بل اقل منها فينطبق
السلم الذي هو الوتر على ضلع وبعض ضلع الاخر لا على مجموع الضلعين حتى يلزم
كون ضلع من المثلث كالضلعين الاخريين فانه على انتفاء الجزء وبطلانه

لا فيم القدر بما وشانه مقام الجزء ولو ورد لزم مساوات قطع قطعتين له تبدأ ان يبقى في الجواب
ان طرف الوتر او راس السهم تقطع عن الجبار المزمنة بقطعه الزاوية المفروضة على القدر حتى او
انقطع السهم فتقابل الجنبي اليه ان القطع عن الجبار اجزاء تامة الا ان يجزى الاجزاء المقطوعة
من القدر من سوال آخر استحالة فيلو وجد الجزء لزم اما كون التقاطعين متوازيين او
كون التقاطعين من جهة متباعدين فيها كيف بيانه جوابه ان بيان ذلك انا نفرض
دائرة مركبة من الاجزاء ونخرج فيها خطين مارين بالمركز من طرفيها جزو ومن محيط الدائرة
فيها متقاطعين على المركز فالانفراج الذي بينهما قبل التقاطع لا يمكن ان يكون اقل من الجزء
لاستلزامه انقسامها وان يكون اقل الجزء اذا لكثر والاقل يستلزم الاقل وان في الثاني في
سوال آخر استحالة فيلو ثبت وجود الجزء الذي لا يتجزى لزم ان يكون البعد
ان قطر الخط بين جزئين سنة خمسة وستة وهو تناقض كيف يلزم ذلك
جوابه ان وجه التقسيم من ذلك انتج لو فرض مثلث متساوي الساقين كل منهما
ثمانية اجزاء وقاعدته ستة لزم ان يكون ما بين طرفي ساقيه خمسة من قاعدته لا
طرفها والا من الذي هو راس المثلث اعني مجمع الساقين مثل ما ايضاً بينها فما بين
الساقين من اول قيد ان كان وجه اقرب الى دستين منها اثنان وبينه خمسة
سوا ثمنية وبين الاربعين اربعة وبين الالتين خمسة وبين الاخيار ستة وبين
الاولين سبعة وقد كان خمسة فيلزم الفساد المذكور اعني كون البعد بين
اعني الاولين خمسة وستة وان كان بين اس تقيين الاثر من جزو لفساد اشد
فلا بد ان يكون ما بينها اقل من جزو فيلزم انقسام وبطل وجود الجزء سوال
آخر استحالة فيلو وجد الجزء لزم مساوات قاعدة قطعة الدائرة لقوسها
كيف يلزم ذلك جوابه انه لو فرض دائرة ووصل بين الجنبين منها القطر
ثم بين وجب بين ثمانية اجزاء يتوسطها القطر وبين نظائرها باوتار ثمانية

ثم وصل بين طرفي الوترين اللذين بخط مستقيم فان هذا الخط لتعه اجزاء اللذة تركبت
من ثمانية اجزاء من الاوتار الثمانية ومن جزو من القطر وهو تمام قاعدة القوس التي فرض مركبة
من اجزاء ثمانية يتوسطها القطر فيه هكذا يخرج جزء آخر من الدائرة وهو طرف القطر فاذا
ساوت قاعدة القطعة قوسها حديث مشكل روى الشيخ في التهذيب عن محمد بن
يحيى عن محمد بن الحسين عن محمد بن اسماعيل عن صالح بن عقبة قال قلت لابي عبد الله عليه السلام
ما تقول في رجل ضرب بعبده فقطع بعض لسانه باي شي يعرف قال ان علمت كيف
تبقى الساعات قال ان النفس بطلع الفجر وهو في الشق الايمن من الانف فاذا مضت الساعة
صار الى الشق الايسر فتنظر ما بين نفسك ونفسه ثم يحسب ثم يؤخذ بحساب ذلك منه
لعل المراد ان الطالب ان النفس في اول اليوم يكون في الشق الايمن من الانف بعيد ان
الشق الايسر منه يكون في هذا الوقت منفتح او يخرج النفس من الشق الايمن في الاول
وهذا اخبار من المعصوم عليه السلام ما تطرق التجربة والطريق الى تقصي المخبران من نقص نفسه بغير ضرب او بضرب
غيره فيه انفاسه في ساعة من انفاس الصحيح ايضا فيها ويؤخذ التفاوت بينهما ثم يوزع
الدية الكاملة الثابتة بانقطاع النفس بالكلية على اعداد انفاس الصحيح وينظر ان ما يقع بازاء
التفاوت كم هو فيؤخذ منه اقل التقارب والمستفاد من هذا الحديث انه لو كان الاثم في الساعة
الاولى من اليوم يؤخذ عدد الانفاس فيها من الشق الايمن من الانف ولو كان في الساعة
الثانية يؤخذ عددها من الشق الايسر منه ولهذا ولا ريب في ان استعلام النفس له
يتوقف على هذا او لا يلزم عدنا من الفلك دنيا ذكر في ذلك استطرادا ثم ما تضمنه
هذا الحديث من ظهور نقص النفس بالساعات لم يعترض احد من فقهائنا غير يحيى بن
سعيد في جامعه حيث قال يعرف نقص النفس بالساعات فانه من طلوع الفجر يكون
في الشق الايمن من الانف ثم تبدل بعده يكون في الشق الايسر فينظر ما بين نفسك ونفسه
ثم يحسب ثم يؤخذ بحساب ذلك وقال العلامة في التحرير في انقطاع النفس

المرئية وفي بعضها بحيث يراه الامام شعر عرفي اذ يكون المهر عين الذي تكون له المهر
معنى المصراع الاول ظاهر وقوله لا يكون في المصراع الثاني تاكيد لقوله لا يكون في المصراع
الاول وقوله المهر مهر عنبا او جبره شعر اخر شرا لما انقض على كركب عفريت جن في الاحد
الاجدل قوله كركب مرفوع على انه فاعل انقض وقوله عفريت مجرور بقوله على وفي
متن على جواز الفصل بين الجار ومجروره وقوله الاجدل مرفوع على انه فاعل انقض والمعنى
من الاجدل لما انقض من كوكب على عفريت جن في الدجى والاصداء سرور الاجدل
كان كسرور الشهاب الثاقب على مردة الجن في اثبات شعر الحق اي عن زينب
من خرق او متنزه ما والقضاية من عينيك سحيم العين المفتوحة في قوله عين بل من
الاذن للمفتوحة وهذا الابدال جائز عندهم لما صرح به في المغني وغيره فالمراد
ان زينب والرسم معنى الاثر والشكل وقوله اي منصوب بنزع الخافض اي عن لفظة من
وهي متعلقة بقوله سحيم فالمعنى ان اتانا في متنزه من خرق او سحيم ما والقضاية من عينيك
شعر الحق رايت قمر السما فذكرتني ليالي وصلنا بالرقمتين لعلنا نظر قمرا
ولكن رايت بعينها ورايت بعيني معنى المصاريع الثلثة الاول ظاهر والمراد
من المصراع الرابع اني رايت القمر الذي رايته بعينها اعني القمر الحقيقي وهي رايت القمر
الذي رايته بعيني وهو القمر المجازي والاصرار على الواقع والظاهر انها وان رايت القمر
الحقيقي ولكن رايت القمر المجازي اعني نفسها الا انها لما كانت هي عندي قمرا حقيقيا
والقمر الحقيقي عندي بمنزلة القمر المجازي نسبته اليها فكانني رايت القمر الذي عينها
ناظرة الى القمر الحقيقي في نفس الامر وهي فرايت القمر بعيني الذي عيني ناظرة الى
القمر المجازي في نفس الامر شعر الحق ما نالنا من وصلها الا الذكرى عنه وقت قوله الا
تاكيد لقوله ما وقوله وقت في حال لقوله نالنا اي ما نالنا خوف من وصلها بالسرقة
عن شعر الحق المذهبات قلوبنا وعيوننا وجناتهن اي اتهات التائبا

قوله

قوله المذهبات صفة للنسوان المدعة المقدرة جمع للمذهبة وهي اسم فاعل من باب الافعال
وما كان ان الذهب مستعملة في الاستعمال صيغة المنسوب متعدية لمفعولين لكونه في رواية وعلم
دائم وهي التعدية سماعية وليست قياسية فالمفعول الاول للمذهبات هو قلوبنا وعيوننا
والثاني الهاء في وجناتهن والتاء بهات صفة للوجنات والثاني هو المفعول الثاني امهات
بالمعنى ان هذه النسوة عادته قلوبنا وعيوننا ذاهبة وجنات انفسهن اذا لا يزال المحب
بقلبه منتقلا في حال المحبوب وبعينه ناظرا اليه وهذه الوجنات تاتيه قلوبنا وعيوننا
التي ذهبت القلب اي ذاهبة لوجناتهن فوجناتهن قلوبنا وعيوننا اي ذاهبة لوجناتهن
التي هي الان ذاهبة فاذا هب الذي هو قلوبنا وعيوننا روي ان بعض الخلفاء قال لبعض
المؤمنين من اصحاب الكاظم هو الفعل الان هو من جعفر هو امام فقال المعين هو امام ان قلت انه
امام فتح لعنته انه والدولة والان من اصحابي حجته ان قلت انه صفة لقوله امام من السيء
امام موصوف بانه لو قلت فحققه انه امام الكان على لعنته انه لم يؤمن الشان انه يحكم
بل امام موصوف بانه لو قلت فحققه انه امام الكان على رحمته انه لا لعنته انه يمكن
ان يكون المراد انه لا اقول انه امام في هذا الوقت اي في حضورك ولو قلت عندك انه
امام الكان على لعنته انه اذ في الحال تاركا لاصحاب الذي هو التقية معما بالم
مرا بود قندي هي سوخته شد آن سوخته ارا فروخته يعني مرا بود قندي دل
سوخته كه ايشان بديدار كه دل ديدار كه حال بود هم جنين سوخته ميشود يا بجيتش بسي
جاهيب مراعات ترتيب انست كه مرا بود لكن در انجا مراعات ترتيب ساده
قندي شده ومراد انست كه مرا بود بقوح جنين سوخته افروخته ميشد يعني
دل انجن قلب كه بركشتن بايد تحقيق شد نقش شده واظهر انست كه مراد اين باشد
كه مرا بود قندي كه اين صفت داشته باشد كه ديدن دل سوخته باشد يعني يار آن
برطرف شده باشد ودل ما نه باشد كه حاضر آنكه باشد كه مرا بود قندي كه دل بغير قلب

لا يبقى [illegible] وان [illegible] ثم يتغير عمود و[illegible] مسئلة
هندسية ان ثبت انه لا ريب في ان الخط المستقيم اذا قام عموداً على السطح يحيط
مع الخطوط التي تخرج من موقعه في السطح على قوائم لانه الخط القائم على السطح بزاوية قائمة
واما اذا مال الخط الى جانب من السطح ولم يكن عموداً عليه بل مائلاً عنه فانه يحيط من الزوايا بحادتين
من طرفه في الخط الاسفل مع الخطوط المفروضة فما يحيط مع خطين متقابلين بنقطة زاويتين
قائمتين ومع سائر الخطوط في الحالة منفرجة ويكون اصغر الحواد في خلاف جانب الميل واعظم
المنفرجات في خلاف الجانب الاخر الى جهة المقابل وهو تمام اصغر الحواد [illegible] ثم بعد
حادة اقرب الى اصغر الحواد يكون اصغر من الحادة التي هي ابعد منه [illegible] الحاد شيئا
فشيئا [illegible] منفرجة اقرب الى اعظم المنفرجات
فهو اعظم من المنفرجة التي هي ابعد [illegible]
[illegible] من طرفي اصغر الحواد يتعاظم الحواد شيئا فشيئا الى ان يصير الى القائمتين ثم يتعاظم الى
ان يصير الى اعظم المنفرجات ومن طرفي اعظم المنفرجة بالعكس من ذلك والبرهان
على ذلك ان نفرض السطح آب والخط المائل عليه ح ع ه على ان نقطة ع منه الفوق
ونقطة ح في السطح ونخرج من ع عمود ع ه على السطح على ان تكون نقطة ه على السطح
ونصل في السطح ه ح ونخرجه الى ر ونخرج ح ط عموداً على ه ح فنقول فلان سطح
مثلث ع ه ح [illegible] عمود ع ه يكون قائما على سطح آب على قوام لما ثبت في
الثامن عشر من الحادي عشر من الاصول [illegible] انه اذا قام عمود
على سطح فكل سطح يمر به يحيط مع الاول بزاوية قائمة و[illegible] ح ر فصل مشترك
بين سطح آب والمثلث و ح ط عمود على ذلك الفصل يكون عمودا على المثلث
ايضا بالعكس [illegible] الحادي عشر [illegible] انه اذا قام
سطح على سطح فكل [illegible] عمود على فصلها يخرج في احد السطحين منه عمود على الاخر فيكون

خط

خط ع ح [illegible] سطح المثلث مع خط ع ح [illegible] ح ط [illegible] زاويتين قائمتين لانه اذا كان على
مثلث ه ع ح عمودا على ح ط ه الذي هو الفصل المشترك [illegible] المرتفعين ايضا
قائما عليه [illegible] ع ح المفروض [illegible] زاويتا ع ح ط ع ح ط قائمتين و[illegible]
الحكم الاول ثم نخرج ح ك ح ل ح ط القاطعين عمودا على سطح آب لما ثبت من القضية
المذكورة [illegible] لان عمود ع ه [illegible] خطين خرج من فصلها المشترك فهو عمود [illegible]
[illegible] فثبت الحكم الثاني ثم نقول الحادة منها زاوية ع ح ل ونصل ع ل [illegible]
ح ر ونصل [illegible] فمثلثا ع ه ل [illegible] ضلع ع ل [illegible]
ع ه ل الطول من ع ه العمود لما ثبت في [illegible] من الزاوية العظمى [illegible]
[illegible] القطع الاطول فمثلثا ع ح ه [illegible] ح ل [illegible] ضلع ع ح [illegible]
ه ح ل [illegible] الاطول من ع ه يكون زاوية ع ح ه التي في جهة
الميل اصغر من زاوية ع ح ل [illegible] فرضت في هذه الجهة ايضا لما ثبت
في الخامس والعشرين من الاول من الاصول [illegible] انه اذا ساوى ضلعا مثلث [illegible]
الاخر وكانت قاعدة احدهما اطول كانت زاويتها اعظم [illegible] ايضا انها
ان زاوية ع ح ه [illegible] اصغر من سائر الحواد ويكون زاوية ع ح
ر تمامها من قائمتين اعظم المنفرجات وبذلك ثبت المطلوب [illegible] قوله تعالى
ويكلم الناس في المهد وكهلا ان قيد التكلم في الكهولة ليس امرا عجيبا حتى يذكر في
مقام بيان الاعجاز [illegible] في المهد [illegible] على [illegible] واحد [illegible]
انه في غاية الاعجاز وقيل انه [illegible] في المهد [illegible] ثم
في الكهولة بالنبوة والدعوة قوله سبحانه وقالت طائفة من اهل الكتاب امنوا
بالذي انزل على الذين امنوا وجه النهار واكفروا اخره لعلهم يرجعون ولا
تؤمنوا الا لمن تبع دينكم قل ان الهدى هدى الله ان يؤتى احد مثل ما

أو يحاجوكم عند ربكم حتى أن الفضل بيد الله يؤتيه من يشاء والله عليم حكيم معنى
الآية الأولى أن طائفة من أحبار يهود خيبر وهم اثنا عشر رجلا قال بعضهم لبعض ادخلوا
في دين محمد وجه النهار أي أوله من غير اعتقاد واكفروا به آخره وقولوا إنا نظرنا في كتابنا وشاورنا
علماءنا فوجدنا محمدا ليس بذلك فظهر لنا بطلان دينه وكذبه فإذا فعلتم ذلك شك
أصحابه في دينهم ويقولون ما رجعوا إلا لأمر تبين لهم فيرجعون عن دينهم وأما الآية الثانية
فمعنى قوله ولا تؤمنوا الآية فلها تفسيرات الأول أن قوله ولا تؤمنوا المتعلق بقوله أن يؤتى
جار مرتبط بمعنى عامل فيه لفظا إما بتقدير حرف الجر أي اعتبر في لا تؤمنوا معنى
الاعتراف وبدونه إن لم يعتبر فيه ذلك فالمعنى على الأول لا تعترفوا ولا تظهروا إيمانكم
أي تصديقكم بأن يؤتى أحد مثل ما أوتيتم وأسروا تصديقكم بأن المسلمين قد أوتوا من الكتب
ولا تفشوا ذلك إلا لأشياعكم ومن تبع دينكم ولا تظهروه للمسلمين لئلا يزيدهم تصديقكم
بذلك ثباتا ولا للمشركين لئلا يدعوهم ذلك إلى الإسلام وعلى الثاني لا تظهروا التصديق
أن يؤتى أحد مثل ما أوتيتم إلخ وأو يحاجوكم للمعنى أو بمعنى الواو ليفيد العموم شمولا لا لتطلع أشياعكم
أو كفرا ولذا لم يجعل بمعنى إلى وإن ما بينهم لم يؤمنوا وأن يؤتى متعلق بقوله قل إن
الهدى هدى الله اعتراض ومعناه قل يا محمد لهم إن من شأنهم أن يوفقهم حتى يسلم
أو يزيد ثباته على الإسلام كان ذلك ولم ينفع حيلكم ومكركم ولذلك قوله إن الفضل
بيده إلخ الثاني أن يتم الكلام عند قوله إلا لمن تبع دينكم على معنى ولا تؤمنوا إلا
الإيمان وجه النهار إلا لمن كان على دينكم إلا من أصحاب رجوعهم لكان رجوعهم
كان أرجى عندهم وفي موقع أن يؤتى ثلاثة أوجه أحدها أن يتعلق بفعل مضمر
على حذف اللام أي دبرتم ما دبرتم وفعلتموه لأن يؤتى أحد مثل ما أوتيتم لا لشيء آخر يعني
أن ما بكم من الحسد بعثكم إلى أن قلتم ما قلتم وما يتصل به ويترتب عليه من أن يحاجوكم
لكم عند ربكم ويغلبوكم عليكم يوم القيمة دبرتم ما دبرتم وحقه العدول عن الواو

لا أو إشارة إلى أن كون الأمر منحصرا بكونه سببا للحسد والغيظ حقيقة المعنى
انتهى لكن ليس لهم باعث على هذا الحسد سوى علمهم بأن الإيتاء والمحاجة المذكورين كائنان
البتة وعلى هذا يكون قوله إن الهدى هدى الله اعتراضا ويؤيد هذا الوجه قراءة ابن كثير أأن يؤتى
أحد مثل ما أوتيتم أو يحاجوكم عند ربكم والتوبيخ بمعنى ألأن يؤتى وثانيها أن يكون هو بدلا
من الهدى وأن يؤتى خبر إن والمعنى قل إن هدى الله أن يؤتى أحد مثل ما أوتيتم أو يحاجوكم
عند ربكم فيقرعوا باطلكم بحجتهم ويدحضوا حجتكم وثالثها أن ينتصب أن يؤتى بفعل مضمر يدل
عليه قوله ولا تؤمنوا إلا لمن تبع دينكم لأنه قيل قل إن الهدى هدى الله فلا تنكروا أن يؤتى
فبعد معنى على حذف اللام أي قل إن الهدى هدى الله ولأن يؤتى أحد مثل ما أوتيتم
قلتم ما قلتم الرابع أن يكون الكلام من أول الآية إلى آخرها من الله تقديره ولا تؤمنوا أيها المسلمون
إلا لمن تبع دينكم وهو دين الإسلام ولا تصدقوا بأن يؤتى أحد مثل ما أوتيتم من الدين فقد نسخت
بعدكم ولا نبي بعد نبيكم إلى يوم القيمة ولا تصدقوا بأن يكون لأحد حجة عليكم عند ربكم
لأن دينكم خير الأديان وأن الهدى هدى الله وأن الفضل بيد الله فيكون الآية بتمامها
خطابا للمؤمنين من الله قوله سبحانه وآتينا ثمود الناقة مبصرة مبصرة صفة الناقة
من آية أو حالة فالمعنى آية مبصرة كذا ذكره المفسرون ويمكن أن يكون صفة للناقة
لا أن يكون بمعنى بصيرة لأنه حذف معناها الحقيقي بمعناها من شأن الاستبصار
أن تبصر بها ثم قوله سبحانه ما من نجوى ثلاثة إلا هو رابعهم إن قيل لم يعاقب
ما من نجوى اثنين إلا وهو ثالثهم مع أن الأكثر كذلك فما النكتة في وجه العدول
عن ذلك قلنا يمكن أن يكون النكتة فيه أن الابتداء بالعدد الفرد فإن الله تعالى وتر
ويحب الوتر ويمكن أن يكون السبب فيه ما يعلم ذلك من قوله ولا أدنى من ذلك
فإن نجوى اثنين يدخل فيه فلو قال إلا ثالث من نجوى اثنين لما كان له الفضل عن ذلك
أدنى فائدة ويمكن أن تكون النكتة فيه أن النجوى لا يتحقق بين الاثنين إذ لا ثالث

ولم يكن لهما ان لم يحتاجا الا التخبر اذ التخبر انما هو في موضع خوف استماع الغير وفيه ان
اضافة التخبر الى الثلثة يفيد كون الثلثة متناجيين وعلى ما ذكر يلزم الا يكون المراد من تخبر
الثلثة كون الاثنين متناجيين والثالث غير مطلع على نجواهما وهو خلاف ما يفهم
من الاضافة على انه لم يكن وجه منهم مطلقا على تخبر الاثنين لم يفهم من قوله وهو رابعهم
الله عز سبحانه على التخبر اذ يمكن ان يكون علمه لكن لا لان الغير المطلع في حق علمه الصبح
والمساء من الصحيفة ويولج كل واحد منهما في صاحبه ويولج صاحبه فيه قيد الواو
لحال والمعنى يدخل كل من الليل والنهار في الآخر والحال انه يدخل صاحبه فيه بان ينقص من
احدهما شيئا ويزيده في الآخر كنقصان نهار الشتاء وزيادة ليلته وزيادة نهار الصيف ونقصان ليلته
فان قلت فاللغو يستفاد من قوله يولج كل واحد منهما في صاحبه فاي فائدة في قوله ويولج صاحبه فيه
قلت مراده عليه التنبيه على امر مستغرب هو حصول الزيادة والنقصان معا في كل
من الليل والنهار في آن واحد وذلك بحسب اختلاف البقاع كالشمالية عن خط الاستواء
والجنوبية عنه سواء كانت مسكونة او لا فان في آن صيف الشمالية شتاء الجنوبية وبالعكس
فزيادة النهار ونقصانه واقعان في وقت واحد لكن في بقعتين وكذلك زيادة الليل ونقصانه
… كل واحد منهما في الآخر وحال انه في وقت ادخال احدهما كالنهار
في الآخر كالليل في بقعة يدخل الآخر اعني الليل في النهار في بقعة اخرى
ولو لم يصرح به بقوله ويولج صاحبه فيه لم يحصل التنبيه على ذلك لان الظاهر من كلامه
وقوع زيادة النهار في وقت ونقصانه في آخر وكذلك الليل كما هو محسوس معروف
للخاص والعام فيتبادر كون الواو للحال بمعنى على تقدير المبتدأ لكنها في تجوزات … منهم
… وقد … وجه … الحال … وان كان بعضهم
من الادلة … انه … للتنبيه … ان الايلاج
ومنهما في صاحبه يتضمن حصول الزيادة والنقصان معا في كل واحد منهما

في آن

في آن واحد بحسب اختلاف البقاع اذ لا يمكن ايلاج الليل في النهار في بقعة الا حال ايلاج
النهار في الليل في البقعة الاخرى وبالعكس فزيادة النهار تستلزم نقصانه حال زيادته وكذلك
الليل في بقعتين الشمالية والجنوبية عن خط الاستواء وفي التنبيه … ذكرناه … ذكرت
للتصريح به … لما كان امرا مستغربا لم يكتف بالدلالة عليه بالتضمنية بل
علمه بالدلالتين التضمنية والتصريحية ايماء الى لطيفة كالاشارة الى … عن ذكره
فتمام معنى الجملتين انما يتحقق في فصلين وان كان بعض اجزائه يتحقق في آن واحد
لان مفاد الاول ادخال بعض النهار في الليل وبالعكس ومع ذلك … يتحقق معنى الجملة
الثانية في آن لما ذكره وذلك لا يتحقق الا في فصلين من الفصول الاربعة او الثانية
ثم اقول اختلاف البقاع في العرض شمالا وجنوبا وانتقال الشمس من مدار من مدارات الشمس
بحركتها الخاصة يوجب ان يزيد بعض زمان الليل في زمان النهار وبالعكس في البقاع التي
عن خط الاستواء والجنوبية عنه في كل يوم بليلة من ايام السنة في جميع الآفاق الا في
المستقيم والآخر … معنى قوله يولج كل واحد منهما في صاحبه وكذا اختلاف الآفاق
… يوجب بعض ان … الليل في النهار وبالعكس في الآفاق الشمالية عن خط الاستواء المختلفة
في الطول وكذا الجنوبية عنه المختلفة فيه بحسب … الاختلاف … معنى قوله عليه الصلاة
والسلام ويولج صاحبه فيه فان … الى نوع آخر من الزيادة والنقصان
عليه … وحسب … في صورة … عشرين في آخر على …
من بلد الى بلد آخر بعيد عنه بعد رؤية الهلال وذلك لان الكوكب تطلع في الآفاق
الشرقية قبل الطلوع في المغرب وكذا في الغروب … غربية بعد … الشرقية
بالفرض … غروبه عن غروب الشرقية ساعة وانما عرف ذلك …
الكسوفات القمرية حيث ابتدأت في ساعات اقدم من ساعات بلدنا
في الملك من الغربية بعد غروبها في بلدنا او … بان يكون

الاولى اشارة الى ما يكون بالاختلافات الطولية مع الحركة اليومية والثانية الى ما يكون
بالاختلافات العرضية مع الحركة الخاصة الشمسية ويحتمل ان يكون معنى الاولى ادخال
كل من الليل والنهار مكان الآخر بالاخذ منه في كل البقاع فيحصل عنه حدوث النهار مع استيلاء
العالم بالليل وبالعكس الا بتدريج التي هو ادخال الشيء في مضيق ومعنى الثانية ادخال
بعض زمان الاول منهما في الآخر فيطول بذلك في كل البقاع بحسب اختلافاتها الطولية والعرضية
في حال ادخال الاول ويحتمل العكس وعليه القياس فالثانية تاسيس ومعنى الحكاية الآخر
مما سبق وتحقيق معناها انه كان الاختلاف حصة في الرحمة في بعض آناته وبهذا التقرير
يظهر ان في كلامه عليه السلام ايماء الى كروية الارض والسماء والحكمة في نقصان
كل منهما وزيادة الآخر شيئا فشيئا والى ان ينتهي كل منهما الى منتهاه وعلى الزيادة
والنقصان ظاهرة اذ لو كان دخول احدهما على الآخر دفعة لكان بحركة الشمس
لاضر بالابدان والثمار وغيرها كما ان الخروج من حمام حار الى مكان بارد
يضر البدن ويسقمه والقول بان هذا التدريج مستند الى بطء سير الشمس في الارتفاع
والانحطاط مما يستبعد انه العلاقة للسبب في ذلك فان اوجبت بعد
ما بين المشرقين سبب ذلك العلة فيه وكذا الان فهو لا لتدبير العليم الحكيم في مصالح العالم
ومما فيه هنا ما ذكره بعض الافاضل في هذا المقام وقول لا ريب في انه يدخل الليل في النهار
في بقعة معينة في وقت ويدخل النهار في الليل في هذا المقام وفي البقعة بعينها في وقت آخر
وفي كل من الفصلين يكون الحكم في بقعة اخرى بعكس ذلك فهذه احكام اربعة يستفاد
بعضها من الفقرة الاولى صريحا لو قيدت ببقعة واحدة لا بد ان يحمل ادخال
كل واحد منهما في الآخر على وقتين او في وقت واحد لا بد تحقق ادخال كل
منهما في البقعة الاخرى في بقعة واحدة براءة تحقق ادخال احدهما في الآخر
فقط ومع ارادة الوقتين يكون المستفاد منها مجرد الحكمين الاولين

ولا يتفى

ولا يستفاد منها الحكمان الآخران عن عكس الحكمين الاولين في ذلك الوقت بعينه في بقعة
اخرى او قلنا بقولنا مع ظرف القيد في النهار وبعض النهار في الليل انه يدخل بعض الليل في
النهار في وقت وبقعة مع سبب الانفصال الحقيقي وبعض النهار في الليل في وقت آخر
او بقعة اخرى كذلك فان اريد منه الاول افاد الحكمين الاولين فيكون الفقرة الثانية
لافادة الحكمين الآخرين ولما اريد منه الثاني افاد الحكمين الآخرين فلا بد من الفقرة الثانية
لافادة الحكمين الاولين نعم الحق انه يمكن ان يراد من الفقرة الاولى انه يدخل في
الليل في وقت وبقعة اخرى كذلك وح يفيد الاحكام الاربعة الا ان ذلك
لما كان خلاف الظاهر المتبادر لم يكتف بها الامام ع واراد منها مجرد الحكمين
واتى بالعكس الثانية الحكمين الآخرين بها عكس الاولين في الفقيه بحذف السند
قال ابو جعفر ع انكم تلقنون موتاكم لا اله الا الله عند الموت ونحن نلقن موتانا
محمد رسول الله ص وفي فروع الكافي بالاسناد المتصل الى محمد بن مسلم وحفص البختري
عن الباقر والصادق ع نحوه والظاهر انه ترغيب للناس طبعا وغيرهم ان يلقنوا موتاهم
الذين يحضرونه من اهل الولاية عند حضور موتهم فيكون مجازا في طريق المثل فهو محمد
رسول الله ص لان اقرارهم بعد تذكرتهم برسالته يتضمن اقرارهم بوحدانية الله تعالى
من غير عكس بان اقرارهم بالرسالة يستلزم الاقرار والتصديق بما جاء به محمد ص
جملة ومنه التوحيد والولاية بخلاف الولاية فاذا اقر المحتضر بذلك ومات عليه
مات مؤمنا آمنا من ابليس وشياطينه ان ما يردوه بالكفر ويشككوه في دينه
والاحاديث ترغيب واظهار الاقتصار على مجرد تلقين لا اله الا الله عند ظهور
امارات الموت وترغيب على تلقين محمد رسول الله ص لما ذكرنا والواو للحال والهمزة
للاستفهام في انكم محذوفة او استفهام في صورة الخبر والمراد ان المحتضر
مسلم من الكرام لكان ام من العوام يحتاج الى تلقين الرسالة لكثرة تشكك الشيطان

وجحوده في دينه فيموت وهو كافر بالتوحيد والرسالة والامامة ففي الحديث انكم تلقنون
موتاكم عند الموت لا اله الا الله ونحن نلقن موتانا محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم فلا يقع فكلم بين الا [illegible] ان
تقعدوا انبيا وتلقنوا موتاكم بالرسالة لئلا يشككهم الشيطان وفي الخبر انه يحضر الشيطان
اليه ويجلس عند يساره فيقول اترك هذا الدين حتى تنجو من هذه الشدة وهو
ليتمثل بالعبد بصورة ابيه وامه واخيه واقاربه ويقول عدل عن المذهب
فاني كنت عليه وانا الان معذب فلا بد من التلقين وتذكير العقايد وعلى هذا
فيما ورد في الخبر عن سيد البشر ان من كان اخر كلامه لا اله الا الله دخل الجنة
مشروط بشروطها والاقرار بالنبوة وبالاوصياء من بعده من شروطها كما ورد
في الخبر عن الرضا ع فان الايمان الموجب لدخول الجنة انما يتم بذلك وبذلك
يجمع بين الاخبار حيث ورد في بعضها تلقين لا اله الا الله وفي بعضها مع ذلك
محمد رسول الله وفي بعضها معه تلقين ولاية الائمة ع وهذا بعد وصل على اسمائهم
وترتيبهم وقيل في توجيه الحديث ان كلا من الفقرتين امر في صورة الخبر و
المراد انكم تلقنون موتاكم لا اله الا الله واما نحن فنلقن موتانا محمد رسول الله
ولعل وجه ذلك ان العقل يستقل في التوحيد من غير توقفه على تعقل
ارتباط الاجسام بعضها الى بعض فلا يمكن غفلة الخواص عنه فلا يقدر الشيطان
على اغفالهم عنه بخلاف اثبات النبوة فان العلم بثبوتها في نفسه يتوقف
على فهم الاجسام وارتباط بعضها ببعض فليس استقلال العقل فيه بتلك
المثابة فينبغي التلقين في تلك الحالة واما العوام فيمكن اغفالهم عن التوحيد
ايضا في حالة السكرات فيحتاجون الى التلقين والتذكير ولذلك لما
كان موتاهم من الخواص لا يحتاجون الى تلقين التوحيد وانما يحتاجون
الى تلقين الرسالة فقط واما موتى غيرهم فيحتاجون الى تلقين التوحيد

ايضا

ايضا وعليه [illegible] لم يلقنوهم
فان الخواص اذا [illegible] حالة [illegible] [illegible]
تلقين الرسالة [illegible] عن اغفالهم [illegible] بالتوحيد [illegible]
على الشيطان على اغفالهم عن التوحيد [illegible]
عن [illegible] غفلة العوام [illegible] [illegible]
البدو [illegible] في [illegible] على الرجوع [illegible]
العقل لا [illegible] لا اله الا الله محمد رسول الله [illegible] النبوة [illegible] يتوقف على
معرفة [illegible] لا اله الا الله [illegible] ارتباط بعضها ببعض [illegible]
[illegible] العلم بصدق [illegible] وارتباط بعضها ببعض [illegible]
فهو [illegible] خارق العادة لا على خلق الاجسام [illegible]
المعجزة على يديه واتيانه بالقران المعجز [illegible] توقفه على خلق الخلق
[illegible] فصحاء العرب [illegible] اصحابه واتباعه
بعده من البلغاء [illegible] التوقف [illegible] في نفسه يتوقف على
وارتباط بعضها ببعض نعم [illegible] واما العلم بنبوته [illegible] الموت
وارتباط بعضها ببعض [illegible] ذلك [illegible] ما ورد في خبر اخر [illegible] نفسه
الكثير من العلماء [illegible] في دينه [illegible] يخرج
ذلك [illegible] بالكفر [illegible] في دينه [illegible] والائمة
الله [illegible] ابليس [illegible] ان لا اله الا الله [illegible] محمد رسول الله [illegible]
فاذا [illegible] عليهم [illegible] قبلهم
[illegible] كان

نه خوفي ان لا يعرف [illegible] الشيخ الوحيد بالعلم لتشيع [illegible] ان [illegible]

الشيخ لا يعرف فيقولوا لهم [illegible] ان [illegible] لم [illegible] ان المراد بالقيد [illegible] ربك

على عينه لهم [illegible] بل كان [illegible] والملائكة فلذلك [illegible] ان المراد [illegible] ماكان [illegible] الدين

فستنفض [illegible] نفسه [illegible] العرفة [illegible] فلذلك [illegible] الباب القاطعة [illegible] واولادهم ماكان [illegible] فينبغي ان

[illegible] بعضهم [illegible] الخصوص [illegible] عقايده [illegible] تبعهم واولادهم [illegible] العوام

وان [illegible] ان [illegible] في السنة [illegible] الشيخ [illegible] من اتباع [illegible] اوضع

هنا [illegible] العالم [illegible] ان [illegible] الشيخ [illegible] سواء كان [illegible]

على [illegible] في [illegible] الصفة [illegible] من [illegible] لا [illegible] وقرار

كيف [illegible] منهم [illegible] عندكم انهم تقسيم [illegible] والاخرة

لا [illegible] المراد انا [illegible] تقتنون محبة التوحيد [illegible] الدنيا و [illegible] الله [illegible] التميز

منهم [illegible] فيكون المراد [illegible] ذلك فاذا [illegible] انا [illegible] كلمة نفسي على [illegible]

وانتم تخافون في ذلك [illegible] لا يفيد [illegible] قوله تعالى كبرت كلمة

محبة التوحيد [illegible] مخالفة [illegible] قوله تعالى [illegible] زيد و التقدير كبرت [illegible] سورة

فيكون الغرض [illegible] كبرت [illegible] بعد الانفصال [illegible] قوله تعالى في [illegible]

[illegible] التفصيل بعد الاجمال [illegible] ما [illegible] الكتب [illegible] حالة

كلمة [illegible] من [illegible] قوله [illegible] في جزء الصلة [illegible]

الكهف ولم يجعل له [illegible] على انزل [illegible] غير [illegible]

لا ولم يجعل له عوجا [illegible] بعض الصلة [illegible] كما [illegible] ذات اليمين

[illegible] الفصل [illegible] الحال [illegible] اذا طلعت [illegible] منه اقوال [illegible]

[illegible] قوله تعالى [illegible] ذات [illegible] بالتخفيف [illegible]

واذا غربت [illegible] التشديد [illegible] التخفيف

بالتخفيف والتشديد [illegible]

لتجرد

لتجرد وكلها من التزور بالتحريك وهو الميل وذات اليمين جهة اليمين لهم باب اليمين

وتقرضهم تقطعهم ولا تقربهم وهم في فجوة منه اي في متسع من الكهف ومعناه انه

لا يصيبهم الشمس في طلوعها [illegible] ولا في غروبها والسر في ذلك عند الاكثرين

ان باب الكهف كان مفتوحا الى جانب الشمال فاذا طلعت الشمس كانت على يمين الكهف واذا

غربت كانت على شماله فضوء الشمس ما كان يصل الى داخل الكهف وكان الهواء والنسيم الموافق يصل اليهم

من جانب الشمال [illegible] مصونة عن [illegible] وقال بعضهم المراد ان الشمس اذا

طلعت منع الله ضوءها من الوقوع وكذا حال غروبها وكان ذلك [illegible] للعادة ولو كان الامر كما

ذكره صاحب القول الاول [illegible] امرا معتادا مألوفا فلم يكن ذلك من آيات الله مع انه [illegible]

من آيات الله   و [illegible] الحجاب   [illegible] على الغراب   مراد از [illegible]

[illegible] اسب است كه ران او [illegible] ومراد از [illegible] ران اسب [illegible]

[illegible] في الخبر عن النبي صلعم انه قال لو كان الموت يشترى لاشتراه الكريم الوسيع [illegible]

[illegible] على المال [illegible] ومراد [illegible] الحجبة والمعروف

المحروم [illegible] والمراد [illegible] لو كان الموت يشترى لاشتراه [illegible] الوسيع [illegible] عند عدم اقتدار

على المال [illegible] اذا لم يقدر عليه [illegible] عنه [illegible]

[illegible] على الاكل [illegible] المراد [illegible] ان [illegible]

بها على الاكل [illegible] عليه [illegible] الاكل [illegible] على العاجز [illegible]

قال [illegible] الحديث [illegible] المراد منه التحريض

على تعظيم نعمة الله [illegible] من [illegible] بعض الاشياء [illegible]

[illegible] الى [illegible] بعض [illegible] عن النبي [illegible]

[illegible] انكم كنتم [illegible] وانتم اليوم [illegible] الى [illegible]

[illegible] والمراد انكم كنتم [illegible] عليكم [illegible] لعدم تمكنكم

من الاطعمة اللذيذة والفواكه الرطبة والخمار خبزكم وقوتكم في الخبز الابلي ومثله واليوم التمكنكم من
انواع الطعوم لا تلقونه رقيقا فقد يكفي مجرد الاحجار فاتبعوا ليت وهل ينفع شيئا ليت
ليت شبابا بوع فاشتريت قوله بوع فعل ماض مجهول وليت الثانية تاكيد لليت الاولى
وليت الثانية فاعل لقوله ينفع وشيئا مفعوله وجملة هل ينفع شيئا ليت جملة استفهامية
انكارية معترضة فالمعنى ليت الشباب بيع اى يباع فاشتريت مع ان ليت عني التمني
لا ينفع شيئا حكاية فيها اشكالات لغوية حكى ان معاوية قال يوما من افصح الناس
فقام رجل من جرم وجرم من فصحاء العرب فقال افصح الناس قوم تباعدوا عن فراتية العراق
وتيامنوا عن كشكشة وتياسروا عن كسكسة بكر ليس فيهم غمغمة قضاعة ولا طمطمانية حمير فقال
معاوية من هم فقال هم قومي والمراد بالفراتية اهل الفرات الذين هم في نهر الكوفة
لانهم خالطوا العجم والنبطة فتغيرت لغتهم والكشكشة بنو تميم سموا بذلك لانهم يجعلون
الشين المعجمة مكان الكاف المخاطب للمؤنث فيقولون اكرمتش ومررت بش والكسكسة
لبكر سموا بذلك لانهم يجعلون السين المهملة مكان الكاف المخاطب للمؤنث فيقولون اكرمتكس
ومررت بكس وكان منهم يجعل السين والشين في حال الوقف لا لقاء الكسرة اذ لو سكنوا
الكاف ذهب الفرق بين المؤنث والمذكر وخصوا السين والشين بالذكر لحقا لانهما لما
بينهما من الهمس ثم قيل الكشكشة والكسكسة بكسر الكاف لا تلحق هذه من الشين والسين
تلحق الكاف للمؤنث وهي مكسورة فالكلمتان اتفقتا بالكسر والحق انهما بالفتح لانها مصدر
الفعل المأخوذ منها اشتقاقا وهو مفتوح الفاء واللام الذي انتهى في قولهم بسمله
بفتح الاول في مصدر بسمل اذا قال بسم الله وكان الاول في بسم الله مكسورة ولذا البسملة
واما الغمغمة فصوت لا يتبين الكلام وهو اصوات الثيران عند الذعر واصوات
الابطال عند القتال والطمطمانية ان يكون الكلام شبيها بكلام العجم يقال رجل
طمطم بالكسر اي في لسانه عجمة لا يفصح ... تتزوج

امرأة

امرأة مع طفلها فردها الى الجناب بتهمة انه من شبهها بيدان ما يرمي على العذراء الطاهرة شبهة
عليها السلام بسبب تهمة وفي خبر آخر انها جاءت امرأة بحبل سطنب بتة مجهد الا هب غطاء ار قوله
سطنب اى شده ود بالجناب يعني اى جاءت الحمل حبل الى جانب بيت محمد ارتفع
هب عنه انه لتره في غطار من ذهب من بيت الى مسمه شعر فارسى تحي الاموال عيسى كله محجله
غنچه خنجر خندار تو كيش محاسبه كجا بيع فنا رعطشان را عطشان صفحه فنا است
ومراد از فنا فنا عام است معطشان وتشنه اهل كشكش است ومراد آنست كه فنا
عام معطشانه اهل كشكش است وهم لاسه خنجر خندار نيست كه آن تشنه غنچه شمشاد
شعر فارسى تحي الخالق الى آنبرده مريم البتول است تو از قول از لبسه بانس تا بخداي كنند
عيسى تو متهم يعني سبب آنكه از تو گرفته شد محيى اموات است يعني آن بنيه عيسى است
لهذا الب كه منتج توالد است شبيه مريم است وچنين عيسى متهم بخداي است شد
لهذا كه از تو گرفته شد نيز متهم بخداي است يعني بسبب آنست كه لعل تو يعني
لب تو شبيه بمريم است چنين البتول است از بوسه بين تو كنند كه آن كوب
نفخ شده از تو شد كه شبيه بعيسى است احيا واموات كند ومتهم بخداي شد شعر
آخر للعرفي اقبال كرم ميگزد ارباب همم را همت نخورد نيشتر لا ونعم را غيرت
از دل كرم از غير ارباب همت سرورشان مرشد بجمله بنشين دهنده انسان مي گويد
رفيع الكه همت از نعم كه غير لا بي او دست ورا ندكانى پي ازكش است نشتر نخورد
يعني بيجا ك خوش نزاند مسئلة صرفية قال القرشي اذا اريد تصغير الجمع
فان كان جمع قلة فانما ان يصغر على بنائه لقرب القلة عن معنى التصغير فيقولون في
الكلب والجمال اكليب واجيمال اوريد على وجه وصغر ثم يجمع جمع السلامة
فيقولون فيهما كليبات وجميلات وان كان جمع كثرة فلا يصغر على بنائه للتنافي
بين الكثرة والتصغير فينظر ان كان لمفرده جمع قلة اصليا تتعاملان فاما ان

يقال جمع القلة فيصغر فيقال في تصغير غلمان وحمار غليمة واحيرة او يرد الى المفرد فيصغر ثم يجمع جمع السلامة
فيقال في التصغير غليمون وحميرات وان لم يكن للمفرد جمع قلة يتعين رده الى المفرد ثم جمعه جمع
السلامة كالقوافل شعراء ودراهم سويعرون ودريهمات [illegible] اذا اريد [illegible] القاضي منتقض بان
[illegible] ان بعض جموع الكثرة ليست لمفرده جمع قلة ولا يجمع الا بالواو والنون والالف والتاء [illegible] ذلك بسبب
سكارى وحمراوات [illegible] جموع الكثرة الذي ليس له وجه مستعمل في كلامهم نحو عبادل وجب [illegible] ذلك
[illegible] القاضي [illegible] ان جمع الكثرة الذي جاز الجمع معروفة جمع السلامة يجمع عليه ولا يجوز [illegible] ذلك [illegible]
جمع قلة [illegible] فالتصغير [illegible] يجمع [illegible] جمع حمراء [illegible] ولا يجوز التصغير [illegible]
لا [illegible] يجوز ان يكون [illegible] جمع [illegible] فعلان [illegible] عبيد [illegible] وجمعه
بالواو والنون [illegible] عبيد [illegible] عبيد [illegible] محمد بن عمران قال [illegible] الرحيم
عن قول الله فلما حضر عن ابراهيم [illegible] قال لم يبلغ به شيئا اراد غير الله قال قلت لم يبلغ
به شيئا اى لم يبلغ بهذا القول كفرا وشكا لانه لا يريد غير الله كان ظاهر كلامه [illegible] لانه
في مقام النظر والتفكر وانما قال ذلك على سبيل الفرض ليتفكر [illegible] انه [illegible] يصلح لذلك
ام لا وقال ذلك على سبيل الانكار والاستفهام [illegible] السيد الرضي في مجازات النبوية
عنه عم انه قال ان المسجد لينزوي [illegible] من النار اذا انقبضت واجتمعت
معناه ان المسجد لينقبض [illegible] كما تنقبض الجلدة من النار والمراد ان المسجد لكونه
محل عبادة [illegible] يجب ان يكون معظما موقرا والنخامة فيه لا يجب [illegible] توقيره وتعظيمه
[illegible] فيه [illegible] قدره [illegible] الحس اذ المحسوس منه لم يتغير [illegible]
ويكمن ان يراد من المسجد اهله [illegible] حتى يكون الانقباض مستندا اليهم
ويكون المعنى ان اهل المسجد من المؤمنين [illegible] في تعظيم المسجد وحفظه عن الخبائث
وصيانته عن الاذى [illegible] يجب ان يكون [illegible] ينقبضون من النخامة [illegible]
في المسجد لانه محل عبادتهم [illegible] عن كل خبث يجب [illegible] فيه قلته

تعظيمه [illegible] عن الصادق [illegible] انه قال ما [illegible] الى [illegible] ولا [illegible]
[illegible] ما يريده من يده [illegible] فانبعها [illegible] وجب [illegible]
منع الاواخر [illegible] شكر الاوائل ولا يحب [illegible] النعمة [illegible]
الابتداء واضافة المنع [illegible] الاواخر [illegible] الاوائل اضافة الى المفعول [illegible]
ان حسن [illegible] السؤال [illegible] السؤال [illegible] المسؤول ثانيا لا [illegible]
الاول [illegible] شكره على الاول [illegible] ان [illegible] شيئا لا يكون [illegible]
[illegible] ما يريده منه [illegible] موصول نعمة [illegible]
اذا اعطيت [illegible] نعمة [illegible] ثانيا اتبع النعمة الاولى بنعمة ثانية [illegible]
[illegible] ان منع النعمة ثانيا لا يجب ان يقطع [illegible] شكره على النعمة
الاولى [illegible] كان [illegible] المقام [illegible] السائل ابتداء [illegible] ذلك
عن نفسه [illegible] السؤال الاول والحوائج المبتدأة [illegible]
[illegible] السؤال الاول [illegible] لم يطلب شيئا [illegible] ذلك [illegible]
ابتداء [illegible] السؤال [illegible] لا يجب قطع [illegible] من امثال العرب [illegible]
[illegible] وكنت [illegible] رجلا [illegible] رجل [illegible] وكان [illegible]
[illegible] فقال له [illegible] فقال ذكرتني [illegible] وكنت [illegible]
ومنها [illegible] ذكرني [illegible] رجلا [illegible] حمار [illegible]
[illegible] امرأة [illegible] فاعجبته [illegible] فجاز [illegible]
حتى [illegible] من [illegible] حتى [illegible] فنظر [illegible] ذلك [illegible]
[illegible] فقال ذكرتني [illegible] ومنها [illegible] كفيت الدعوة
[illegible] مؤنة الدعاء [illegible] بعض [illegible] العرب [illegible]
[illegible] في [illegible] عبارته [illegible] عليه [illegible] ذلك

تعظيم

ويا تمام انه سرق صليب الراهب وكان من الذهب ثم استأذن في الفراق فاذن له فودّعه
من ظهارة وقام ليودعه فلما ودعه قال فحك الصليب وكان هذا رسمهم في الدعاء للمسافر
فقال الماجن المذكور كعبت الدعوة فصارت مثله ومنها قوله ها علي الماس ما الذي في
الثوب ومن شئت يضربنه في الترجيب القصد الله اهتمام بشان صاحبه والمس مع صحيح الظهر والذي
تدور به ظهره وما فيها غير حالتيك بمقلوبي وهو شئت يضربنه لمن ليس اليه ليس اليه وحيه
لا من ليس اليه وحملها تقربه كان لها [illegible] وكان هذا ارفع ما من الذهب وكانت
تبطع الذي سرق بها وبيع الذهب ومنها مدح تقاضي تدريني وحملها ان يعيد الى
نقيض وطره منها فلما صح رايت الدار سعة مجيدة وهو لا يتيسر قلما ولي تعطيه ايقبل و
لجاريتها لحرنا بها الدهوق واخذنا منه ثمنه دراهم ولم ينقص منها شيء فالتقت الحاجب
اليها وقال ما حاجة تقاضي تدريني شعر فارسی زهره تو فضله وضوی لبهر بروس خوان
چهار مادر از بطن سه دختر آنس معروف است که این شعر در وصف زهره جناب
امیر المومنین است و ظاهر آنکه مراد آن باشد که زهره تو بمرتبه ایست که اگر فضله از
وضوی تو که از زهره تو باشد شاید بر پدر که آبا علویه اند و مؤثرند و فاعل اند
در عناصر و در تعبیر که امهات اربعه سفلیه اند از رسید آن فضله وضوی بآبای
علویه بجهت زهره تو در آنها تاثیر میکند که آنها نیز از آن تنزه و دست از فعل و تاثیر
در امهات اربع بر میدارند و چنین فعل و تاثیر از آبا و با جهات که اصل امهات
نیز از تو لید باز می مانند و از آنها مانند یا ئسی میشوند و از تولید موالید ثلثه
که حیوان و نبات و جماد و تعبیر از آنها بسه دختر میشود باز خواهند ماند
پس آنچه شاعر گفته از سلسله جنین چهار مادر از بطن سه دختر آمدن کنایه است
از انقطاع خواهان چهار مادر و این مقتضی است با آنچه در محاورات متعارف است
کمر قطع کرد باید از نحن مخصوصه مادر شد و صد صد ان از دیگری ممتنع باشه

دو وقت

در وقت تو تمام عدم صد آن از آنشخص هکینند پس باید آن فعل از آن دیگری صادر شود
از باب تعلیق بمحال هچنانکه میگویند اگر تسخیر فلان مملکت را سلطان کمند پس فلان
کما خواهد بود و مراد آنست که عبد از آن سلطان اگر تسخیر نکند محال است که دیگری کند
شعر لیکن ممکن بوجه است و واجب نبود وان ممتنع که مهر تو از هر صادر شود زنخمات
عالمی نقیض خیال است نسیم که صد تو زهره که صادر شود مراد از واجب واجب
بالغیر است نه بالذات و مراد از عالمی نقیض خیال الذات که خیال عدم و صدق
هر دو باشد زیرا که نقیض خیال الذات است و عکس الذات خیال الذات
پس معنی شعر آنست که ممکن است که واجب بالغیر فانی و معدوم شود اما منفک شدن یا از تو از
ممتنع است و میتوان گفت که از کثرت نظر و خیال امر درذکر دوست و عدم از ملک نوم
فارقت خیال صورت و میدیه بر نیز واقع شود مستفید بیانیه ان فیه الاستعارة
او تشبیه فی قول ابی تمام لا تسقنی ماء الملام فانني صب قد استعذبت ماء بكائي قلت فيه
اقوال ووجوه الاول ان فيه استعارة مكنية تخييلية ووجه التشبيه ان اللوم يسكن حرارة الغرام
كما ان الماء يسكن غليان الاوام الثاني انه تشبيه من قبيل لجين الماء لا استعارة
ووجه الشبه كما ذكر في الوجهان ذكرهما صاحب الايضاح واورد عليهما ان الكلب تاب
للعاشق ان يدعي ان حرارة غرامه لا يسكن لانه لا يبهم ولا يبرد آخر فكيف يحصب فذلك
وجه شبه واورد عليها بعض الافاضل بانه لا دلالة في البيت على ان الظرف دائماً
مكروه والتشبيه واجيب عن الاول بان تشبيه الشعر الملام بالماء في تسكين نار
الغرام انما هو على وفق معتقد العام ان حرارة غرام العاشق تسكين بورود الملام
والمدعي ذلك على وفق معتقده فلما اعتقده ان نار الغرام يبرد بالملام نظر
اليه بقول بعضهم حب الملام على هواك لذيذة حبا لذكرك فليلمني اللوم او ان
ملك النار لا يؤثر فيه الملام صدا الما قال الذي حانوا بسحو مول سلوا الى بلومهم

ص

غير الحبيب فراجعه ثم نادى وافعل الحب بان الان سبب العاشق الى آخره ممنوع كيف وصاحب
الايضاح لم يقيد ان التشبيه معتقد العاشق ونحن نعلم ان ذكر صاحب الايضاح الكراهة
في الشراب ظاهر في انه غير لايق بهذا الجواب والتحقيق ان التشبيه ان تشبيه الملام بظرف
شراب مكروه يقتضيه المبالغة وحسن التشبيه ويكون وجها عليه لكنه استعارة
مكنية تخييلية سواء ما ذكره صاحب الايضاح ويندفع عنه الايراد الذي في الايضاح كما
هو ظاهر وبعضهم قال في وجه الشبه ان الملام يعنف به الملوم وهو محقق باستماع
فعقله ابو تمام الى المحقق بالحق كأنه قال لا تذقني الملام ولما كان الشيء يتجرع الملام
اولا يتجرع الحلو [illegible] الماء صار كأنه شبيه به ولا يخفى بعده ان الشان ان يكون ماء الملام من
قبيل [illegible] لكنه لذكر ماء البكاء ولا يخفى ان ما ذكر في ماء البكاء [illegible] فانهم
صرحوا في قوله تعالى فمنهم من يمشي على بطنه ومنهم من يمشي على رجلين ان التسمية [illegible]
مشاكلة لما بعده وهذا الوجه ايضا لا بأس به وبهذا كله ظهر ان لكل من هذه
الوجوه الثلاثة يصلح لتصحيح الكلام فلا استبعاد فيما ذكره الفاضل [illegible] وقال ان قوله
مستبعد لان الاستعارة التخييلية فيه منفكة عن الاستعارة بالكناية وقد عرفت
عدم الانفكاك هنا ونقل ابن الاثير في كتاب المثل السائر ان بعض الظرفاء
من اصحاب ابي تمام لما بلغه البيت المذكور ارسل اليه قارورة وقال ابعث
الي شيئا من ماء الملام فارسل اليه ابو تمام ابعث انا به ريشة من جناح الذل
لابعث اليك شيئا من ماء الملام ثم ان ابن الاثير استضعفه في الفرق وقال
ما كان ابو تمام بحيث يخفى عليه الفرق بين التشبيه في الآية والبيت فان
جناح الذل [illegible] ماء للملام فان الجناح مناسب للذل لان الطائر
الطاير عند انشاقه وتعطفه على اولاده يخفض جناحيه ويلقيه على الارض
وكذا عند تعبه [illegible] والذليل عند تواضعه وانكساره يلقي نظره الى [illegible]

ويخفض

يخفض جناحه [illegible] الطاير [illegible] وتشبيه الملام [illegible] فرزندينه
عليه الذل [illegible] وتواضعه [illegible] التخييلية [illegible] فرزندينه [illegible]
فعنده ذلته وتواضعه والاستعارة [illegible] التشبيه [illegible] فرزندينه [illegible]
على طريق الاستعارة [illegible] ماذكره [illegible]
[illegible] معلول اول [illegible]
[illegible] معلول بعلته [illegible] معلول [illegible]
[illegible] مذكوره [illegible] معلول [illegible]
[illegible] بعض مراد [illegible] فعلت [illegible] علته
[illegible] معلول [illegible] معلول [illegible]
[illegible] فاعل [illegible] معلول اول [illegible] معلول [illegible]
[illegible] معلول اول [illegible]
[illegible] بالذات [illegible]
[illegible] بالفعل [illegible]
[illegible] بالذات [illegible] فاعل [illegible]
[illegible] معلول [illegible] بالذات [illegible]
[illegible] معلول [illegible] علت [illegible]
[illegible] معلول اول [illegible]
[illegible] معلول اول [illegible]
[illegible]

[illegible] فما حرث [illegible]
ومن بعض التفاصيل [illegible]
[illegible] بعدم تساوي [illegible]
[illegible]
[illegible] بسبب [illegible]
[illegible] مسئلة متفقة [illegible]
[illegible] بعدم تساوي [illegible] راس المنارة اقول [illegible]
[illegible] في قعر البئر [illegible] التفصيل [illegible]
لان الماء [illegible] وبيانها على التفصيل والتحقيق [illegible]
كما يكون في الهيئة يكون [illegible] مركز العالم [illegible] ان سطح الماء [illegible] والله اعلم
ان الله تعالى [illegible] مركز العالم [illegible] موضع منه اقرب الى مركز العالم [illegible]
تنقص [illegible] ان يميل الى الاخفض [illegible] ان سطح الماء [illegible]
لبعيد [illegible] جميع اجزاء سطحه عن المركز ومنه يظهر ان [illegible] كذلك ولذلك [illegible]
ثبت [illegible] جميع اجزاء [illegible] مركز العالم واذا كان كذلك [illegible] قطعة الدائرة الصغيرة [illegible] النصف
قطعة من سطح [illegible] ازداد [illegible] قطعة الكبيرة [illegible]
كلما قرب الى المركز ازداد [illegible] وكان قطعة الكبيرة [illegible] الماء [illegible]
سهم الدائرة الكبيرة [illegible] فيكون الاناء [illegible]
كما سبق عليه [illegible] الى مركز العالم [illegible] راس المنارة [illegible] منه [illegible]

انتفى ضرب [illegible] لان الماء في قعر البئر تقعر وتحدبا منه في راس المنارة
والتصحيح ان في كلتي الموضعين يكون قطعة من الكرة التي مركزها مركز العالم
ولكن لما كان نصف القطر طويلا كان الكرة اعظم فظاهر ان تحدب الكرة الصغيرة
اكثر من تحدب العظيمة وان سطح الدائرة [illegible] دائرة راس الاناء وقاعدة القطعة التي هي سطح ظاهر مائه بعد [illegible]
سطح ظاهر الاناء [illegible] يرتفع من سطح دائرة راسه ويتحدب بحيث يصير قطعة كرة يكون سطح دائرة راس
قاعدة لتلك القطعة سواء كانت في راس المنارة او في قعر البئر ولا ريب ان تلك [illegible] من النصف
وقد سبق انها اينما كانت يكون قطعة من كرة مركزها مركز العالم فاذا كانت في راس المنارة يكون
قطعة من كرة عظمى واذا كانت في قعر البئر يكون قطعة من كرة صغرى لبيان ان الكرة التي
مركزها مركز العالم وسطحها يمر براس المنارة مثلا اعظم من التي مركزها مركز العالم وسطحها يمر
بقعر البئر ولا ريب في ان سطح دائرة وحدة اذا كانت قاعدة لقطعتين كل منهما اصغر من
النصف احديهما من كرة عظيمة والاخرى من كرة صغيرة يكون تحدب القطعة الثانية اكثر
من تحدب القطعة الاولى فيكون تحدب سطح ظاهر الماء في قعر البئر اكثر من تحدبه القطعة
الثانية اكثر من تحدب القطعة الاولى فيكون تحدب سطح ظاهر الماء في قعر البئر اكثر من تحدبه
في راس المنارة مع وحدة قاعدتها فيكون ماء الاناء والحال هذه في قعر البئر اكثر منه في راس
المنارة لان سطح ظاهر مائه في الاول قطعة من دائرة صغيرة وفي الثاني قطعة من دائرة عظيمة
ثم المراد بملائة الماء الاناء في الحالين ان يكون سطح دائرة راس الاناء قاعدة للقطعة المتحدبة
الواقعة عليه فيها وظاهر انه لو ملأنا ماء في راس المنارة ثم نقلناه الى قعر بئر خالية عن الماء
ازداد انحدابه [illegible] وصارت قاعدة القطعة سطح دائرة اصغر من سطح دائرة راس
الاناء وعلى هذا لو يكون الاناء في راس المنارة مملوا من الماء في قعر البئر لا يكون مملوا
منه وبذلك سيندفع ما عسى يتوهم انه يلزم بعد النقل المذكور ازدياد ذلك الماء بعينه
لا زدياد انحدابه [illegible] انتقاصه لانتقاص انحدابه والوجه كما عرفته

التفاضل

فان ازدياد التحدب مع انتفاء العلة لا يوجب ان يرى الماء انما الموجب ازدياده مع بقاء
صدق العلة وكون قاعدة القطعة بعد انتقال ه من راس المنارة عن سطح دائرة راس الاناء
وذلك لا يتحقق الا مع دخول ماء آخر في قعر البئر في الاناء وحينئذ يرى الماء اقل من ازدياد
الماء بعينه وانتقال طه الى حيث لو كانت المنارة التي من الفصل المشترك بين سطح الماء و
داخل الاناء في الموضعين واحدة ولهذا لما كان علته ازدياد ازدياد الحدب بغير الفصل
المشترك لحدث واذا انتقض الحدب بغير اعم ولو شئت توضيح ذلك فهاك صورته
فليفرض ا ب كرة الارض وا د ب منارة عليها وا د ب بئر فيها ط ك ه ر ا
الملتقى وليكن عرض راس الاناء في راس المنارة وقعر البئر ونرسم على مركز العالم دائرة
ط ه ك ل ببعد راس الاناء عنه حين كونه على راس المنارة فيحصل قطعة ط ل ك من الماء
ودائرة ه ع ح ببعده عنه حين كونه على قعر البئر قطعة ه ع ح ومنه ونفصل ح م
سهم قطعة ه ح بخط م س مساويا لعدل سهم قطعة ط ل ك
ونخرج منه مساويا لنصف قطر دائرة ط ل ك ونرسم على مركز س دائرة ه ح و مساويا
لدائرة ط ل ك ونقول ان الماء على راس المنارة مثلا
على نحو ط ل ك المساوي له ه وفي البئر على نحو ه ح والزائد على ه ه د [illegible]
ه ع ح د ه الذي غلظه [illegible] ويتقاضى [illegible] وهو الاعظم ولهذا آخر في الموضع
نقول اذا رسم على راس الاناء الذي هو سطح مستو كان قطعتان من كرتين مختلفتين الصغرى والكبرى
وكان القطعة التي من الكبيرة اصغر من مثلها كان ما رسم عليه من الكرة الصغيرة كا ح ب
اعظم مما رسم عليه من الكرة الكبيرة كا ح ب ويكون التفاضل بين القطعتين الكبرى
مثل ان ومن غلظه التفاضل بين سهم قوسي ا ح ا ع ب فاذا كان الاناء المملو
ماء في قعر البئر كان الحدب السطح الظاهر من الماء الذي فيه كا ح ب واذا كان ذلك
الاناء المملو ماء فوق المنارة كان

معنا بهم غایت تصحیف قطره دایره کرده قرین او یعنی چون نقره با مصحف جز آنکه قرآن مراد

از دایره

از دایره در افاده نقطه دایره است که دولت و سبب باشد چون نسبت قطر دایره بمدار دایره مصطلحه
در میان قدما نسبت یک بر سه است یعنی قطر ثلث دایره است و از این جهت چون دایره را بسیصد و
شصت قسم کرده اند هر قسم جزو و درجه نام نهاده اند قطر از صد و بیست جزو گرفته اند
پس بجهت این نسبت در میان قطر و دایره ملفوظ خفی شود چون نقطه دایره دولت و سبب است
ثلث آن چهل است که عدد میم باشد و تصحیف آن غایت معجم است و مراد از او میم عددات است
که ده پنج و آن یا است و مراد از نقطه رقم آنست که الف پنج و مراد از خود از الف یا رقم است
که پنج و مصحف آن تا مثلثه است پس غایت نقطه صاد معین فی بعض الاخبار لیس
الذاکر من مراسم القلب و لذا مراسم القلب بمعنی اول فی الذکر و ثان فی الذکر الخفی اعلم ان
المراد من هذا الحدیث ان الذکر التام الحقیقی لیس منه و فی لطیف اللسان فقط و لذا لیس
وظایف القلب فقط بل لابد ان یحضر او ید فی الذکر بفهم الدال اثر القلب و انی طریق الذکر
عن اللسان و المحصل ان الذکر ما فی فقط منه دون ذکر القلب و کذا القلب فقط من غیر تحرک
اللسان الیس فی ذکر الکامل ترتب علیه الفواید المطلوبة من الذکر بل الذکر الحقیقی الذی ترتب
علیه الفواید المطلوبة الا فیه و النقطه هی اعمال کلی القلب و اللسان معا و عن هذا
انه قال انا مغفور عن ربی بسنتین المراتبة ثم دار من سنتین مرتبتین و المراد من
القرب الرتب الحقیقی مع هویة سبحانه تعالی او رتبة الملکات اعظم مرتبة و هو التعبیر
فالمراد مع التقول ان جمیع مراتب طلبات الوجید المطلق حاصلة لی من مرتبتین هما
مرتبة الالوهیة و وجوب الوجود و مرتبة النبوة فانا منحط عن مرتبة سبحانه و تعالی
بمرتبتین هما مرتبة کمال النبوة و مرتبة کمال الالوهیة و مع ان انا اول من التعبیر
بمرتبتین هما مرتبة النبوة و مرتبة الربیة و التعلق الهی ام اثبت للنفس القدسیة
مرتبة الالهیة المطلقة التی جامعة لجمیع مراتب الکمال سوی مرتبة النبوة و مرتبة
الالوهیة و وجوب الوجود فی دعاء عرفه من الحقیقة الکاملة تغمدنی

فيما يطلق ... بما يتعلق به ... على العطش في ... على الحرية ... اعلم ان ... [illegible]

وجود الشرط فان ... شرح المحقق الوقوع ... الجزاء ... لو كان الشرط ... على شرط ... [illegible]

لا قطع لوجوده ... الجزاء على تقدير وجود الشرط ... على تقدير عدمه ... على العطش لو كان ... [illegible]

حكمه ... فيكون ... تقييد ... لو لم ... صحيحا ... ان لا تقييد على ... لو كان صحيحا بغير ان [illegible]

حكمه ... العطش ... ولا نقل ... ان ... العطش ... لكون ... [illegible]

بعفو ... على تقدير العطش لو لم يكن صحيحا ... العطش لو كان صحيحا بغير ان حكمه ... العطش ... [illegible]

لا تقييد عليه ... تقدير ... على العطش ... المطلق ... [illegible]

على عدم ... على العطش لكونه صحيحا ... ان يكون ... لا تقييد على العطش [illegible]

الحكم ... مع الحكم ... على العطش ... الشرط ... المحقق الوقوع وان [illegible]

كان ... يتعلق ... على العطش لو لم يكن صحيحا ... [illegible]

... على العفو ... بالعفو عنه او عدم ... [illegible]

اليه بالتعذيب ... ان يكون ... على العطش ... صحيحا ... [illegible]

رحمة ... بالعفو عنه او عدم ... العلم ... [illegible]

رحمه ... التقدم ... الاول ... [illegible]

عن ... الحكماء ... [illegible]

الصادر ... المتقدم ... المتقدم ... [illegible]

الصادر عليه ... مع المتقدم ... المتقدم بالذات ... [illegible]

بالذات ... التقدم ... تقدم العقل على الفلك ... بالذات [illegible]

... التقدم ... بالذات ... العقول العشرة [illegible]

... في مرتبة واحدة ... [illegible]

... تقدم ... [illegible]

تقدم زمانا

تقدم زمانا على العقل المتأخر عنه والجميع تقدم ذاتا على الاجسام التي كلها في مرتبة وجوده ... [illegible]

تقدم وتأخر فيهما فالمراد بكون الفلك كما صرح العقل الذي هو علة ... صادر ان

غير عقل ... ولا يلزم ان يكون صدورها في مرتبة واحدة بل صدور العقل تقدم بالذات

على صدور الفلك كما صرح ... تقتضي عدم التفاوت بين تقدم ذاتا ... وتقدمات ذاتية

كثيرة فتقدم العقل الاول على العقل الثاني او على الاجسام لتقدمه على العقل ... ان ملاك التقدم

هو الذات ... في انحصار التقدم في التقدم الذاتي والتقدم ... ظاهر في ... [illegible]

قال ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

يحتاج ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... قال ... في سورة الكهف سيقولون ثلثة رابعهم كلبهم ويقولون خمسة سادسهم كلبهم رجما

بالغيب ويقولون سبعة وثامنهم كلبهم ... [illegible]

الواو وفيه ان ... فائدة هذه الواو تاكيد لصوق الصفة بالموصوف والدلالة على ان اتصافه

بها امر ثابت مستقر فان هذه الواو ... على الجملة الواقعة صفة للنكرة ...

على الجملة الواقعة حالا عن المعرفة نحو جاءني زيد ... [illegible]

وبه الواو تؤذن بان قول الذين قالوا سبعة وثامنهم كلبهم قول صادر عن علم لا عن رجم غيب ولذا
قدم قوله رجما بالغيب على هذه الجملة ولم يذكر بعده رجما بالغيب اى رجما بالخبر الخفى واتيانا به نحو يقذفون
بالغيب اى يأتون به او وضع رجم موضع الظن فالجملة هذه العبارة استعارة وهو من تشبيه المعقول
بالمحسوس شبه اخراج الكلام عن الذهن باخراج السهم عن القوس قال الله تعالى فى سورة آل عمران قد
كان لكم آية فى فئتين التقتا فئة تقاتل فى سبيل الله واخرى كافرة يرونهم مثليهم رأى العين الخطاب
لاصحاب الرسول ومشركى مكة يوم بدر فقوله يرونهم اى يرى المشركون المسلمين مثلى المشركين فان قيل
هذا مخالف لما تقدم فى سورة الانفال ويقللكم فى اعينهم قال القصة واحدة مع ان الاية الكريمة تفيد
ان الله سبحانه ارى المسلمين فى اعين المشركين مثلى ما كانوا عليه فى الواقع والثانية تدل على انه تعالى
اراهم فى اعينهم اقل مما كانوا عليه فى الواقع قلت انهم قللوا اولا فى اعينهم حتى اجترؤا عليهم
فلما التحم القتال كثروا فى اعينهم حتى غلبوا فالتقليل والتكثير فى حالتين مختلفتين
شعر عربى ما ادرى جليا بوقا وليت لى بوق وما ادرى سفا ولا جليا هذا الشعر مما عد [illegible]
من المنقطعات والا حرف الكلب فى الموضعين بالجيم لا بالحاء بمعنى المطلوب وسعى الاول
بفتح الثانى مفعول فهو محذوف وبوق آلة والالف بضم الثانى بمعناه المعروف
اى الزوج والمعنى ما ادرى المطلوب لساقى بوقا ولا ادرى [illegible] وما ادرى الزوج [illegible]
توجه مطلوب والغرض انه قد رزق العلم من العلماء ولا رزق طالبه [illegible] او قد توجه
طالب العلم ولا يوجد علم مطلوب [illegible] العلماء شمس الدين شهرزورى در تاريخ الحكماء
وغير او نقل كرده اند كه در زمان افلاطون وبائى پيدا شد ومردم را نجات [illegible] طلب
مكعب وحى رسيد بيكى از انبياء آن عصر كه تضعيف آن مذبح كنيد تا وبا رفع
شود آن اهل در عمل آن مذبح مثل آن ضخامت وبا زيادة صورت حال باز [illegible]
عرض كردند وحى آمد كه آن مثل آن مذبح در عمل مذبح ساخته اند واين نه
تضعيف مكعب است پس استعانت را افلاطون كردند گفت حق سبحانه شمارا

نفرت

نفرت از هندسه بود حق تعالى شمارا باين صورت تنبيه فرموده و گفت هرگاه استخراج خط
در ميان خطين در نسبت [illegible] توانيد كرد مقصود حاصل شود ومخفى نماند كه تضعيف مكعب
آن نيست كه ضلع آن را دو برابر كنند يا عرض يا عمق آن مضاعف كنند زيرا كه [illegible]
[illegible] تضعيف آن عبارت است از آنكه [illegible]
وساواة عدد كنند باينكه هريك از ابعاد مكعب ثانى [illegible]
[illegible] بطريق انطباق [illegible] بحيثيتى كه بعد از انضمام [illegible] مكعب
[illegible] واين معنى متحقق نمى شود مگر [illegible] خطين شود كه هرگاه مكعب ثانى [illegible]
آن مكعب ضعف اول باشد واين [illegible] عبارت است از خط اول از [illegible]
استخراج شده باشد ميان هر خط [illegible] نسبت اول [illegible] ثالث [illegible]
[illegible] خط در نسبت [illegible] خط اول [illegible] شود [illegible] خط اول [illegible]
[illegible] خط سيم [illegible] خط چهارم [illegible] نسبت اول
[illegible] خط [illegible] نسبت [illegible] نسبت سيم [illegible]
نسبت [illegible] چهارم [illegible] نسبت [illegible] در ميان [illegible] وسط [illegible]
[illegible] نسبت [illegible] خط در ميان [illegible] خط ديگر [illegible] وسط در نسبت [illegible] خط [illegible]
[illegible] در نسبت اول [illegible] نسبت [illegible] باشد [illegible] هر خط [illegible]
استخراج شود [illegible] خط [illegible] نسبت اول [illegible] نسبت [illegible] نسبت سيم [illegible] باشد
[illegible] خط اول [illegible] مكعب [illegible] خط چهارم ضعف اول باشد [illegible] خط [illegible]
ضعف مكعب [illegible] خط اول [illegible] ضعف [illegible] خط اول
[illegible] مذكور شد چون نسبت اول [illegible] نسبت [illegible] باشد [illegible]
[illegible] نسبت اول [illegible] نسبت اول [illegible] هرگاه نسبت اول [illegible]
[illegible] نسبت اول [illegible] هرگاه [illegible]

مر اضعاف است سه مرتبه مكرر شود و گوئیم و اضعاف نصف نصف نسبت ثم حاصل شده است سه مرتبه [illegible] و نظر كند

بوزن مقادیر و لزوم حصول نسبت [illegible] مضلع است از [illegible] بنظر آن مضلع از [illegible] مثلثة

بالتكرير [illegible] خط اول [illegible] مثلثة بالتكرير [illegible] نسبت اول است رابع [illegible]

محقق [illegible] خط اول [illegible] مضلع [illegible] خط اول [illegible] شده [illegible]

[illegible] مضلع [illegible] خط سوم [illegible] خط اول است [illegible] نسبت [illegible] خط اول مثلثة

بالتكرير [illegible] است [illegible] خط رابع [illegible] خط اول است [illegible] مضلع [illegible] خط

[illegible] مضلع [illegible] خط اول [illegible] خط وسط [illegible] است [illegible] نسبت

خط اول [illegible] خط وسط [illegible] خط سوم است مثلثة بالتكرير [illegible] نسبت خط اول [illegible]

[illegible] خط اول [illegible] خط وسط [illegible] خط اول [illegible] نسبت

[illegible] خط [illegible] مضلع [illegible] خط [illegible] خط اول [illegible]

[illegible] است [illegible] مضلع

قال النبي صلعم شر الناس من قامت القيامة عليه وهو حي واذا مات ثم قامت القيمة فهو

خير الناس اقول الا ان المراد بالموت هاهنا الموت الارادي الذي يدل عليه قوله صلعم موتوا قبل

ان تموتوا وهو قطع اللذات وتزكية النفس وقيام [illegible] عبارة عن [illegible] الطبيع

ومكن است كه مراد از موت آخر زمان باشد [illegible] وقت تكبير مى كنند

ازنان خوب چو بر نقابیسه و لستعته خاتمه لقفقع جابار و تفاسیر دال بر آن است و شک نیست که در آن زمان
شکوک و شبهات مستور و وافر میباشد پس کسیکه معاذ الله بی بهره از فساد اعتقاد عامه بپیچد قال رسول الله
من قرأ آية الكرسي في دبر كل صلاة مكتوبة لم يمنعه من دخول الجنة الا الموت اقول فيه اشكال لان الموت
وسيلة لدخول الجنة لا مانع عنه ويمكن ان يجاب بان الكلام اجري فيه بحسب ما هو المتعارف في المحاورات
من اطلاق الشيء وارادة عدمه كما اذا قال الضعيف للضعيف ان ما يمنعك من ان تذهب الا حضور القضاء بحكم
عنه فيقول لك زيد ومراده ان المانع عدم وجود زيد وعدم حضوره او قال الموت بعينه ما يمنعك من الذهاب
فيقول لك عدم ارتكاب نحو عدم حضور غانم الذي هو رفيقنا وان ما يكون انما معناه في الذهاب واجيء هذا
القياس فيقال لم يمنعه من دخول الجنة الا عدم حضور الموت الثاني ان المراد هو نحو الحيوة
الحسية والتلبس بهذا اللباس المرئي وان الحيوة هو التحقيق الذي يكون للنفس بعد المفارقة عن هذا
البدن الكثيف والتخلص من كدورات مرتبة الطبيعة والمعنى فكانه لم يمنعه
من دخول الجنة والوصول الى الحيوة الحقيقية الا هذه الحيوة الحسية المحبوس في هذا البدن الثالث
الا انه من باب تأكيد المدح بما يشبه الذم وهو ان ينفي عن المدوح ما هو غاية المدح ويتوهم
ظاهرا انه ذم له او يثبت له ما يعلم من انه غير ثابت له ابدا والا انه لو قدر فيه عيب او
قصور فهو هذا الامر الذي يعلم بالضرورة فلو فيه عنه ولو نسب اليه لانه العلماء ومن ذلك قول
الشاعر ولا عيب فيهم غير ان سيوفهم بهن فلول من قراع الكتائب وقول صفي الدين
الحلي ولا عيب فيهم سوى ان النزيل بهم يسلو عن الاهل والاوطان والحشم ومن الاول قول
الشاعر ولا يذوقون فيها الموت الا الموتة الاولى ومن الثاني ما نحن فيه اذ المراد ان
من قرأها لم يمنعه من دخول الجنة شيء الا ما يعلم بالضرورة انه غير مانع وهو وسيلة الدخول
وهو الموت فتقديره ان كان هنا الموت الذي كان مانعا فانه ذهب فلا مانع فهذا اوضح تأكيد
المدح بما يشبه الذم وهو تأكيد الذم بما يشبه المدح كقوله الخ تحرير لا عيب فيهم سوى كونه
اهم الفعال وعلى اهل دائر انه كما الخ قال في سورة آل عمران لقد سمع الله قول الذين
قالوا ان الله فقير ونحن اغنياء سنكتب ما قالوا وقتلهم الانبياء بغير حق

ونقل

ونقل ذوقوا عذاب الحريق اقول فيه لو لا ان اصحابا الان الذين قالوا ان الله فقير ونحن
اغنياء وكانوا في عصر النبي صلى الله عليه وسلم وقد قالوا ذلك بلا ... قوله ... الذين يقرض الله
قرضا حسنا وهم لم يقتلوا انبياء قط فكيف عطف عليه قالوا وقتلهم الانبياء ووجه قتلهم
اليهم وانما ان قتلهم الانبياء ما كان الا بغير الحق فما وجه تقييده بذلك ولذا قوله ويقتلون
النبيين بغير الحق والجواب عن الاول انهم لما رضوا بقتل اسلافهم الانبياء وظاهرهم شرعوا
ذلك فاضيف اليهم مجازا ويمكن ان يقال ان اليهود لما كانوا فرقة واحدة وامة واحدة
وصنفا واحدا استند ذلك اليهم وان كان صدور ذلك عن بعضهم في صنف لاجنبي
في ضمن الصنف كانهم انه تعالى وان نجيناكم من آل فرعون يسومونكم سوء العذاب
وقوله انا انزلنا عليكم المن والسلوى ونحو ذلك وعن الثاني ان فائدة قوله بغير الحق تصريح الصفة
فعلهم القبيح وهو ابلغ في ذمهم وتوبيخهم كما ان الفائدة في قوله تعالى رب احكم
بالحق زيادة في تصريح الصفة وان كان ذلك الصفة لازمة للموصوف وقيل فائدة
التقييد ان قتل النبي صلى الله عليه وسلم قد يكون بحق كقتل ابراهيم ولده اسماعيل فانه لو وجد
لكان حقا وفيه ما فيه ويمكن ان يكون في قوله بغير حق متعلق بالانبياء والتقييد بحسب
في ظنهم او في اعتقادهم يعني انهم اعتقدوا بطلان نبوتهم وعدم حقيتهم و
لذلك قتلوهم والمقصود من ذلك تعييرهم وتوبيخهم بانهم جمعوا الجهل وعدم
الانبياء وثانيهما اعتقادهم بان الانبياء ليسوا انبياء وفيه ما فيه معنا
بابم موزن مير ای کردو ل او عصر نوشته آمد ابدال خورشید نهاد دل بد حرف ازان
مراد است

خبر مشكل منسوب الى امير المؤمنين ع وقد اورده الحافظ البرسي في بعض رسائله مرويا عنه
وهو انه سئل عنه رايت في الدنيا رجلا فقال رايت رجلا وانا الى الان اسئل عنه فقلت له من
انت فقال انا الطين فقلت من اين فقال من الطين فقلت له الى اين فقال الى الطين فقلت
من انا فقال انت ابو تراب فقلت انا انت فقال حاشاك حاشاك هذا من الدين في الدين
انا انا وانا انا ذات الذوات والذات في الذوات للذات فقال عرفت فقلت نعم
فقال امسك اقول ما ذكره ع من سترة الملكوت اعني نفسه القدسية مع هيكله الناسوتية
اعني جسده الشريف وحاصله انه ما سئل عمن رايت في الدنيا رجلا كلك اراد به هيكله الشريف
المتعلق بروحه المقدسة ثم قال وانا اراد بلفظة انا نفسه المجردة الملكوتية اسئل من
بدو العمر الى هذا الوقت هذا الرجل الذي هو جسده الشخص الشريف وهذا الكلام كناية
عن دوام التعلق بين الروح والبدن فان الروح لم يزل له تعلق بالبدن

ونظر

ونظر اليه لا لذاته بل بحيث غربته وسكن كربته ومركب سيره ومن تحصيله ثم بان له وقع بينهما الى الحالات
باشتمالا كلا لى والتطوق انتفى الامر فقلت له امر للحجبة من انت فقال انا الطين اي قوالبه الطينية
وهذه الفقرة ظاهرة لا ريب فيها اذ البدن جسم ارضي ترابي وقد خلق من التراب ويرجع ايضا
الى التراب ثم لما اقر الجسد بالعجز والذلة والمسكنة وكونه من التراب الذي هو اوضع
الاشياء وارذلها سئله وقال من انا فقال ابو تراب اى انت قيم الجسد ومربيه والمتصرف
فيه ثم لما كان غاية التعلق بينهما من الاتحاد والاتصال كالخرف له وقال انا انت اى انا
مثلك تراب مركب وميت فاجاب بما هو الرافع من تنزيهه وتعاليه من ان يكون عين
البدن فقال حاشاك حاشاك اى انت منزه عن ان تكون مثلي ذو الامور التي لا يكون فيها
وهذا امر يقدر بل وتعاليك عن العينية والاتحاد من الامور الدنية التي تنبه في الدين
وقوله انا انا الخ فيه اشكال لانه من كلام الجسد كما هو مقتضى السوق وظاهر ان قوله انا ذات
الذوات الخ من اوصاف الروح ولو اريد دون الجسد وعلى هذا فلا يظهر الجواب
فذلك من كلام الجسد كما هو مقتضى السوق ولكن نقول انا في المرة الاولى والثانية مشتركة
بمعنى كيف اراك وكيف تتصور في حقي لفظة انا بل نعبر عن ذاتي بانا كما تعبر عن
حقيقتك بها مع ان [struck] العينية والاتحاد فيحتاج ان يكون لي ان اعبر عن حقيقتي
بلفظة انا لانه هو البدن حقيقته وليته هو ان نعبر عنه بانا وهذا انما يتاتى
في حق الروح الذي هو البدن حقيقته والجسد امر خارج عن حقيقته
وجوهره وانما تعلق به لانه تعلق تدبير وتصرف لتوقف فعله في العالم
عليه فاذا كان حقيقة البدن وجوهره الروح فهو الحري بان يعبر عن ذاته بانا
والبدن لخروجه عن حقيقته لا يمكن ان يعبر عن ذاته بها فاذا لم يصح للبدن الذي هو
الذي هو محل التقدير بانا لم يصح الاتحاد بينهما فانحل ان انا هو مغايرة ونفي
العينية والاتحاد ولكن ينفي عنهم الاتحاد ثم فرع عليها للتاكيد هذا الكلام

وهذا لكي يعلم معنى قوله الا انني وقوله في الجواب الى الكلي فان حاصله ان مرجع [illegible] وقوله
فقلت من انا فقال الامر تراب معناه ان البدن المتعلق بنفسه القدسية من انا فقال انت
الامر تراب اي غيبته هذا العالم الترتيبية وفلك تدبير هذا العالم والتصرف فيه لانه عالم الانوار
وعلى هذا التعبير لطال في بقية الكلام الى لا يشعر البدن على النفس من العينية وللمغايرة بينهما
فاجاب التعين بالمغايرة وقال انت بعيد ان يكون مثلي انا انا وانت انت ولذا الحكم
بيني وبينك ثم الكه ثانيا فذلك وقال انا انا ثم ثم الى الوجه للمغايرة انا ذات الذوات
الى آخر كلامه

ولقد علم جواز اطلاق التعبير عن [illegible] قال في [illegible] اي كيف تصويره حقيقة التعبير عن ذاته [illegible] مع ان
انا ذات الذوات والذات في الذوات للذات اي مع ان انا عين الحقيقة [illegible] الحقيقة [illegible] الصورية
ذات الذوات اي الذوات الاشتراك [illegible] ذات الاشتراك لان الحقيقة [illegible] مع الحقيقة المحمدية
[illegible] الحقيقة المحمدية [illegible] الفيض الاول [illegible] والخلق الاول [illegible]
[illegible] قوله اول ما خلق [illegible]
[illegible]
والذوات في الذوات [illegible] الذوات [illegible] ذات الذوات في جميع الذوات [illegible] ذات الذوات
[illegible] الذوات [illegible]
الذوات [illegible] وانا ذات الذوات في الذوات [illegible] الذوات في الذوات [illegible] الذوات [illegible]
ان [illegible] ذات الذوات [illegible] جميع الذوات [illegible] وذات الذوات في الذوات
[illegible] الذوات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حقيقة [illegible] نفسه القدسية [illegible]
[illegible] البدن [illegible]
بنفسه القدسية وقوله [illegible] الالف [illegible] التعلق بين البدن
النفس وقوله فقلت [illegible] الى الكلي [illegible] البدن [illegible] نفسه القدسية
[illegible] فقال انا الكلي [illegible] الكلي [illegible]
[illegible] الروح المحمدي [illegible] اول المخلوقات [illegible]
[illegible] فقال [illegible]
واراد به [illegible] فقد عرفت [illegible]

دبهذا

سؤال الطيحي ان قيل قد ثبت بالتواتر والمشاهدة ان الصاعقة تذيب الذهب في الفضة
في الصرة ولا يحرق الخرقة والصرة ما السبب في ذلك قال ملية فالكسائى ان رطانة
لطافتها تنفذ في التخلخل وسرعة الحركة جدا فلا يتعرض في الخرقة واما الاجسام المندمجة
فينفذ في زمان اكثر فيبقى فيها قدرا من الزمان لعقدته فيذيبها سئل عن عجب الاديب ثعلبة
كان اذنيه اذا لتوتا قادمة او قلما عربيا وفيه قال مشهور وهو ان قادمة خبر
كان فيجب الحال مرفوعا مع انه منصوب بقرينة قوله قلما فانه منصوب مع كونه معطوفا
على قادمة والقادمة وهي قادمة الجناح وهي اربع او عشر واثنتان في مقدم الجناح
وقوله لتوتا اي تربيتا ومعناه ظاهر واجيب عن قادمة بان في ذلك شاهد على مذهب
قوم من النحويين حيث قالوا ان كان قد تنصب الجزئين عند العلم والخبر وخبر ان
الخبر محذوف مثل يحكيان ان كان اذنيه اذا تشربيا يحكيان قادمة او قلما وخبر
ما كان لفظا في حالة وقلما محرفا بالنصب عن تنوين عبارة مثل فالاسماء الثلثة
ثنات وقد ذهب النحاة للفرق وقيل قد خفت الا تحكية في الغرور ولهذا اذا انشد بحضرة
الرشيد لحقه العثرو والجمع وهذا بيان ما نقل ان ابا عمرو توفي في قتل خلافة الرشيد
من كلمات العرب قال ووقع رمضان في الولادات سريدون انه جاوز العشرين
فلا يذكر بها العطف فيقال مر عشرون واثنان عشرون ولهذا اوليته بذلك قول الجمع
على غير مخصوص من يسم قد قرب التي كلما بما كان في سؤال العيد قد طلى نخبة الذكر في
السؤال الثابت فان نهاية في الالوات قد وقعا قال رسول الله لا عدوى ولا هامة
ولا طيرة ولا صفر العدوى ما يطبع الناس من تعدى العطس والهامة ما كان تعتقده العرب
في الجاهلية من ان القتيل اذا لم يدرك ثاره صاحت هامته في القبر
السوداء المعروف والطيرة التشاؤم من صوت غراب ومثله واما الصفر فكان
الحية تكون في الجوف تصيب الماشية فنفاه من الحرث حديث

لم

حديث قسمة الابل مرويست که سه نفر هفده شتر بخدمت حضرت امیر المؤمنین
آوردند که یکی ثلث و دیگری تسع و دیگری نصف از آن شترها نصیب داشتند
از حضرت استدعا نمودند که شترها را بدون کسر تقسیم فرمایند حضرت یک شتر طلبیده
از مال خود میان هفده شتر انداخت هیجده شد به تقسیم نمودند که بعد از آن
شتر خود را گرفتند پس تسع هیجده را که دو شترست بصاحب حصه تسع دادند
و نصف هیجده را که نه شتر بود بصاحب نصف دادند و ثلث هیجده را که شش
شترست بصاحب ثلث که مجموع هفده شد و یک شتر باقی ماند حضرت گرفتند
و مخفی نماند که این تقسیم حصه هر یک بنسبت هفده نه هیجده الا مقصود این
آن بود که آنحضرت حصه هر کدام را بنسبت هفده جدا کنند هر آینه حصه هر کدام
کمتر از آن بود که حضرت دادند معلوم است که مقصود سائلان آن بود که این تقسیم بکسر نشود لهذا
آنحضرت یک شتر افزودند و این ضابطه است که هر سوال قسمتی که از این قبیل باشد حساب آنست
که عدد تحصیل شود که جامع این کسور باشد مثلا هفتاد و یک گوسفند در میان سه نفر که یک
باید حصه یکی ثلث و یکی خمس و یکی سبع داده شود بکسر باید قسمت شود جواب آنست که
عددیکه جامع کسور مذکوره باشد صد و پنج است پس ثلث صد و پنج سی و پنج و خمس آن بیست
و یک است و سبع آن پانزده میرسد که مجموع آن هفتاد و یک میشود سوال زنی
فوت شد و وارث او منحصر به شوهر و پدر و مادر است هر کدام از مال او چیزی غارت
کردند چون حاکم شرع ایشان را طلبیده تا موافق شرع قسمت نماید شوهر را گفت که
تو نصف آنچه بغارت بردی پس ده و پدر را گفت تو ثلث آنچه بغارت بردی پس ده و مادر را
گفت تو سدس آنچه بغارت بردی پس ده چون دادند مجموع آنرا بر سهم فریضه
کرد و هر کدام را حصه داد که آنچه هر یک ایشان بغارت برده بودند در این صورت
مجموع ترکه چند بوده است و هر یک چه قدر بغارت برده بودند که بعد از رد

وقسمت مذکوره یکی بحصه شوهر رسیده لنه جواب در صورت مذکوره مجموع ترکه ۱۸ ۱۲ است
والحال شوهر عبارت بجهه ۹ است وثمث آنچه پدر برداشته ۲ است وسدس آنچه مادر برداشته
یک است ومجموع این نصف وثلث وسدس ۱۲ است وحصه قسم مادر شود وشش
۴۲ میشود وچون چهار ۵ باآنچه شوهر بجهه ضم میشود ۴۰ میشود که نصف مجموع ترکه است
والا حصه ارثیه شوهر است وچون ضم میشود باآنچه در نوبت آخر باقی مانده که دو باشد
۱۴ میشود که سدس مجموع ترکه است وحصه ارثیه مادر است سؤال اخر فیه
ای عدد اذا طرح منه عشرة عشرة بقی منه تسعة واذا طرح منه تسعة تسعة بقی
ثمانية واذا طرح منه ثمانية ثمانية بقی سبعة وهكذا الى الواحد فقلنا هذا العدد هو العدد
المنتهى على الكسور التسعة باسقاط واحد وهو الفان وخمسمائة وتسعة عشر اذ ينتهى على
الكسور التسعة الفان وخمسمائة وعشرون سؤال خمسة رجال وهم زيد وعمرو وبكر و
خالد ووليد قال الاول للثاني اعطني اربعة اخماس ما معك ليكون معي مالي
ثمن هذا الفرس وقال الثاني للثالث اعطني ثلثة اخماس ما معك ليكون معي مالي
ثمن هذا الفرس وقال الثالث للرابع اعطني خمس ما معك ليكون معي مالي ثمن الفرس
وما قدر ما على الكل منهم جواب ثمن الفرس ما لزيد وما لعمرو وما لبكر وما لخالد
وما للوليد [illegible] ۳۷۷۴ ۱۹۷۲ ۲۲۵۵ ۲۵۴۰

قولهم النية مفعول له وحليته والالف واللام جزءا من جنس الكلم التي فيما قبله
لانه من قبيل المفعول المطلق للنوع فقولهم كثيرا ما انما نصب على الظرفية لانه من
صفة الاحيان اي حينا كثيرا وما لتاكيد معنى الكثرة والعامل فيه ما يليه كذا
ذكره الزمخشري في الكشاف عند قوله قليلا ما تشكرون فقولهم فقط من اسماء
الافعال بمعنى انته وكثيرا ما تصدر بالفاء تزيينا للفظ فكانه جزاء
الشرط المحذوف في اكثر سبق الصفو في الشتاء الغنيمة الباردة

لعل

لعل المراد انه لا تعب فيها ولا مشقة ولكن يحصل بعد هم ابدا وقيل معناه الغنيمة الثابتة المستقرة من قولهم
برد لي على فلان حق اي ثبت وفي الحديث فيه ايهام لغز مشكل اي شرح لغة الراس رجل ومضجع
وجهه في قفاه ان غمضت عينيك ابصرته وان فتحت عينيك لم تره الا ان طيف الخيال
فان المنامات بعيدة كعكس ما ترى ولهذا اذا رأى في المنام انه مات يعبر بطول العمر واذا رأى انه يبكي
يعبر بالفرح والسرور وهذا هو مراد الملغز من جعل راسه رجله ووجهه قفاه ولذا المنام وطيف
الخيال انما يبصر اذا غمضت العين واذا فتحت لا يرى وهذا هو المراد من قوله وان غمضت
الخ مسئلة بيانية التشبيه باعتبار الطرفين اي المشبه والمشبه به على اربعة اقسام
الاول الملفوف وهو ان يؤتى على طريق العطف او غيره بالمشبهات اولا ثم بالمشبه بها كذلك
كقول امرئ القيس كان قلوب الطير رطبا ويابسا لدى وكرها العناب والحشف البالي الثاني
المفروق وهو ان يؤتى بمشبه ومشبه به ثم باخر واخر كقول المرقش النشر مسك والوجوه دنانير واطراف الاكف عنم الثالث التسوية وهو ان يتعدد
المشبه دون المشبه به كقول الشاعر صدغ الحبيب وحالي كلاهما كالليالي وثغره في صفاء
وادمعي كاللآلي الرابع الجمع وهو ان يتعدد المشبه به دون المشبه كقول البحتري بات
نديما لي حتى الصباح اغيد مجدول مكان الوشاح كانما يبسم عن لؤلؤ منضد او برد او
اقاح والتشبيه انما هو في البيت الثاني حديث شريف في الصفوة الفقيه عن عمار بن اسحاق
عن الصادق عليه السلام انه سئل عن الميت يبلى جسده قال نعم حتى لا يبقى له عظم ولا لحم الا طينته
التي خلق منها فانها لا تبلى بل تبقى في القبر مستديرة حتى يخلق منها كما خلق اول مرة
المراد من الطينة كما في الفقه الاصل والنطفة والجبلة وفي تعيين المراد من الطينة
الباقية في القبر على الاستدارة اقوال الاول ان المراد بها النفس الناطقة ولا ريب ان
النفس الناطقة هو الاصل والحقيقة وانها تثاب وتعاقب وهي الباقية بعد فناء الجسد حتى
يخلق الجسد وتتعلق به ثانيا وتعاقبها في القبر اشارة الى تعلقها باجزاء

بدنها الذي في القبر فان البدن لكونه آلة لتحصيل كمالاتها يمتنع ان يزول تعلقها به وان انقطع تدبيرها
فلا يبعد ان يبقى لها نوع تعلق بها بعد زوال الاعمال ومن شأن الاشياء مطلقا او في عالم البرزخ فالاستدارة
لها من الدوران بمعنى الحركة ماخوذة من دور دورانا ويلزم ان يكون استدارتها كناية عن
طيها وتجردها نظرا الى ان الاستدارة شكل للبسيط وهذا الحمل وان كان بعيدا من حيث
اللفظ لافتقاره الى التجوز في موضعين لكنه اقرب من حيث المعنى الثاني ان المراد
بالطينة هو النطفة لان الطينة هو الاصل الذي يخلق منه من العظم واللحم والرباط وغيرها
وظاهر ان الاصل الذي يخلق منه سوى آدم وحوا والمسيح من افراد البشر هو النطفة
واما آدم وزوجته فخلقا من الطين واما المسيح فالمروي في بعض الاخبار وان لم يخف على
الفاضل انه خلق من بخارات خرجت من آدم حين عطس في اول ما عطس وقد قبضها
جبرئيل في كفه بامر ربه وحفظها الى ان القاها الى مريم ونفخ فيها فالمراد ان الاجزاء
الفضيلة الاصلية تتفرق وتتلاشى بالموت البدن ويبقى ما به تتلاحق تلك الاجزاء
وهو النطفة كما انه يكون كالة يخلق منه جسد الميت لما خلق منها اول مرة اما بضم
تلك الاجزاء اليها بعد التفرق والتشتت او بانشائها منها مرة اخرى كما انشأها
منها في المرة الاولى وقد ورد في بعض الاخبار ان الله تعالى اذا اراد ان يبعث الخلق مطر
السماء على الارض اربعين صباحا فاجتمعت الاوصال ونبتت اللحوم وبالجملة المراد
ان شخص النطفة التي خلق منها الميت تبقى في القبر على هيئة الكرة الى ان يعاد في القيمة
ولا استبعاد في بقائها لانها بالنظر الى قدرته تعالى فلا حاجة الى تاويلها وانها تبقى على هيئة الكرة
لكنها بعد الفطرة حين كونها في الرحم كذلك لان المادة تقتضي بطبعها الاستدارة لعل قبل
في محله وهذا الحمل وان كان قريبا من حيث اللفظ الا انه بعيد من حيث المعنى اذ بقاء شخص
النطفة التي وقعت في الرحم وخلق منها الجنين بحالها الاولى وهيأتها التي وقعت في الرحم
منافٍ للقواعد الطبية والحكمية اذ هذه النطفة لا تبقى على هيئة الاستدارة في البدن

الذي

الذي يكون منها كيف يتصور بقائه في القبر الثالث ان المراد بها التراب الذي وقع عليه النطفة
كما يظهر من بعض الآيات والروايات وان فسرها بغيره لقوله تعالى منها خلقناكم وفيها نعيدكم
ومنها نخرجكم تارة اخرى وقول ع في صحيحة محمد بن مسلم من خلق من تربة دفن فيها وقول الصادق ع
في رواية حارث بن المغيرة ان النطفة اذا وقعت في الرحم بعث الله ملكا فاخذ من
التربة التي يدفن فيها وخلطها في النطفة فلا يزال قلبه يحن اليها حتى يدفن فيها والمراد باستدارتها
اما معناه الحقيقي لان ذلك التراب على شكل الاستدارة ويكون محفوظا عليها حتى يخلق و
يبعث منها او مجازي لانتقاله من حال الى حال بمعنى انه دائر على الحالات والتحولات
ولو في الاصداف والكيزان حتى يخلق منها ولا يخفى ان هذا الحمل ايضا بعيد من حيث المعنى
اذ ظاهر انه ورد في بعض الاخبار من خلط التراب بالنطفة لا يمكن الاخذ بظاهره
فكيف يأول الى غيره مما لا يمكن الاخذ بظاهره ايضا والا لكان في توجيهات غيره
لا فائدة في ذكرها والاظهر عندي ان يحمل الطينة الباقية على التراب الذي هو الجزء الغالب
فيما هو مركب عنصري فان الانسان مركب من الحيوان والنبات والجماد تاثيرا عنه
خلقه من العناصر الاربعة ويكون الغالب منها الجزء الارضي وبعد انحلال هذا المركب وفنائه
يخرج كل العناصر الاربعة التي تركبت منها ويتصل كل منها بكليته فالجزء الناري
يتصل بكرة النار والهوائي بكرة الهواء والمائي الى الماء ويبقى الجزء الغالب الارضي
متصلا بالارض فالمراد من خزائنه الاصلية غير التراب التي تبقى في الارض على
الاستدارة اما بمعنى حقيقي نظرا الى انه جزء الكرة وجزء الكرة كرة او بمعناه المجازي كما
هو ظاهر وبهذا ظهر فساد الاشكال الوارد على معاد جسماني والايراد دائما لا المعاد لو
ان انسانا صار غذاء بدنه جزء بدنه فان الانسان الاول بالمعاد والقيد واعادته كما هو
في حال بدنه اوليا في صباه ودهره فلا يلزم الاخذ بمعاد او هو مع فضائله الى رجوع
بلا رجوع ليتلازم عدم اعادة جميع الابدان باعيانها وهذا الانتفاع ان المعاد انما

هو الاجزاء الاصلية الباقية دون الاجزاء الفضلية الفانية وهذا الانسان الماكول الذي صار
جزء البدن للآكل ليس من اجزائه الاصلية وبتقرير آخر اجزاء الانسان الماكول اصلية
له وفضلية للانسان الآكل ثم مع تقدير عدم عود الاجزاء الاصلية كانت او فضلية
نقول بتجاد الاجزاء الاصلية التي يخلق منها اول مرة كاف في القول بالمعاد البدني واليه يشير كلام
بعض الفضلاء حيث قال ان الظاهر ان امثال هذه الاخبار وردت لدفع شبهة الملحدة
في نفي المعاد الجسماني الوارد في الكتاب والسنة المتواترة بحيث صار من الضروريات الدينية
التي يكفر منكرها اجماعا ونقيضه وفاقا وشبهتهم ان الميت اذا صار رميما او
صار جزء لبدن انسان آخر او حيوان فلا يمكن بعثه في البدنين وان الانسان الفاعل
للخير والشر فان بدنه يتحلل منه والغذاء يصير بدلا لما يتحلل منه حتى انه لا يبقى في هذه السنة ما كان في
السنة السابقة فالجواب ان التراب والنطفة المخلوقة منها لا يبلى ولا يصير جزء لانسان آخر وحاصله
ان مناط الاعادة هو الاصل حتى لا يخفى ان الشبهة لو قررت بالوجه المذكور فلا ريب في اندفاعها
ولكن يمكن ان يقرر بوجه لا يندفع بهذا الجواب بان يقال انه اذا فرض ان الاصل ان التراب
صار غذاء وبه الغذاء صار مادة لنطفة تولد منها شخص آخر فلا ريب في ان هذا الاصل بعد ممات
الشخص الاول في [illegible] فيرد الشبهة بان ما [illegible] فيها اولا او ثانيا [illegible] الا ان يراد
فلا يلحق الجواب بان تقرر تعميم [illegible] الكلام المذكور مختص [illegible]
بغير النبي وعترته المعصومين لما ورد في الاخبار كقول الصادق عليه السلام ما في الفقيه ان الله
حرم عظامنا على الارض وحرم لحومنا على الدود ولقول النبي صلعم ما روي في الفقيه حياتي خير
لكم ومماتي خير لكم قالوا يا رسول الله كيف ذلك قال اما حياتي فان الله تعالى يقول وما كان
الله ليعذبهم وانت فيهم واما مفارقتي اياكم فان اعمالكم تعرض علي كل يوم فما كان
من حسن استزدت الله لكم وما كان من قبيح استغفرت الله لكم قالوا وقد رممت يا
رسول الله فقال كلا ان الله عز وجل حرم لحومنا على الارض ان يطعم منها شيئا

ومنها

ومنها في ٣ دست قال الله تعالى في سورة النحل افمن يخلق كمن لا يخلق افلا تذكرون وان تعدوا
نعمة الله لا تحصوها ان الله لغفور رحيم والله يعلم ما تسرون وما تعلنون والذين يدعون من دون
الله لا يخلقون شيئا وهم يخلقون اموات غير احياء وما يشعرون ايان يبعثون اقول في هذه
الآيات اسئلة الاول ان من مخصصة بمن العلم والعقل فكيف قال افمن كمن لا يخلق
مع ان المراد هنا الاصنام وهي جمادات غير عالمة فكان حق الكلام كما لا يخلق وجوابه
واضح والثاني ان هذا الزام لعبدة الاصنام الذين سموا اصنامهم آلهة وجعلوا غير
الخالق كالخالق فكان الظاهر ان يقال في الزامهم افمن لا يخلق كمن يخلق وجوابه انهم
لما سموا الاصنام آلهة وسووا بين الاصنام وبين الله في التسمية بالاسم وعبادتها [illegible] وجعلوا مثله
في كمال صفاته ثم فضح الانكار بتقديم [illegible] في الانكار ذلك فان [illegible]
او لان المقصود الاصلي من الكلام تعظيم قدره جل جلاله وتنزيهه عن التشبيه بغيره [illegible]
ان يذكر اولا او لان الاول اثبات والثاني نفي والوجود اشرف من العدم الثالث
ان العد الاحصاء بعينه فما ذكره المجيب في كلامه المعنى وان تعدوا نعمة الله ونظيره
ان يقال ان [illegible] لا تحصروا اذ الرؤية والاحصاء بعينه وجوابه واضح بان العد و
الاحصاء متفاوت فالاحصاء بمعنى الحصر وقال الزمخشري في تفسيره لا تحصوها لا تحصروها
ولا تطيقوا عدها [illegible] فنقول ان فيه اضمارا اي وان تريدوا عدها لا تعدوها
ونظيره اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا الآية اي اردتم القيام الى الصلوة الرابع ما فائدة
وصف الاصنام بغير الاحياء بعد قوله اموات وجوابه ان الفائدة بيان انها اموات
لا يعقب موتها حيوة كالنطفة والبيض وغيرهما وذلك ابلغ في موتها فكأنه
قيل انهم اموات في الحال لا يعقبه الحيوة في المآل قوله تعالى في سورة ابراهيم
وآتيكم من كل ما سألتموه فيها سؤال وهو انه تعالى لم يعطنا كل ما سألناه فكيف
اورد لفظ كل والجواب ان لفظة من للتبعيض ولفظة كل للجميع لغير آتيكم

بعفانه جميع ما سألتموه في سورة النحل ولو يؤاخذ الله الناس بظلمهم ما ترك عليها من دابة
ولكن يؤخرهم الى اجل مسمى فاذا جاء اجلهم لا يستأخرون ساعة ولا يستقدمون فيه
سؤالان الاول انه يفيد ان الله تعالى لو اخذ الناس بظلمهم لاهلك غيرهم من الناس
والدواب وظاهر ان هذا الى سبب ظلم غيره ينافي العدالة والحكمة وقد قال الله تعالى ولا
تزر وازرة وزر اخرى والثاني انه اذا جاء اجلهم لا يتصور التقدم عليه بالبديهة
فما معنى قوله ولا يستقدمون والجواب عن الاول بان المراد من الناس هنا الكفار
ومن الدابة دابة الكفار وهذا التفسير مروي عن ابن عباس وبان سنة الله جرت
بان العذاب اذا نزل بالمعصية قوم تعم الصالح والطالح كما في قوم نوح والسر في ذلك اما
المبالغة في اهلاك الظالم ونفي اثره حتى لا يوجد بعد ذلك من بقية الناس ظلم موجب
لاهلاك او لان غير الظالم ايضا لا يخلو عن ظلم ما كتهاون في الامر بالمعروف واما
الجواب عن الثاني فبوجهين احدهما ارادة المبالغة في عدم التأخير والحكم على المبالغة
فيعطف وهو عدم التقديم عليه وثانيا ارادة القرب يعني اذا قرب اجالهم الحكمي فالتقدم
الاستقدام ممكن روى الصدوق في الفقيه عن ابي حمزة انه قال قلت
لابي عبد الله عليه السلام جعلت فداك يقال ما استنزل الرزق بشيء مثل التعقيب فيما
بين طلوع الفجر الى طلوع الشمس فقال اجل ولكن الا اخبرك بخير من ذلك اخذ الشارب
وتقليم الاظفار يوم الجمعة اقول تصديق الامام الراوي في عدم استنزال الرزق بشيء
مثل التعقيب لا يلايم قوله الا اخبرك بخير من ذلك كما لا يخفى ويمكن توجيهه بان
قوله اجل اخبار ان مصدوق الراوي في قوله يقال كذا وكذا لا تصديق لصحة ذلك القول
فلا منافاة ولو قال انه تصديق لذلك القول لكن قال الخير يعني في كثرة الثواب
لا في استنزال الرزق قال الله تعالى في سورة المؤمن قالوا ربنا امتنا

اثنتين

اثنتين واحييتنا اثنتين فاعترفنا بذنوبنا فهل الى خروج من سبيل اقول فيه سؤال وهو ان
المراد من الاماتتين العدم الاصلي ابتداء والموت بعد الحياة ومن الاحيائين الاحياء بعد العدم والاحياء
في القيمة بعد الموت وغير خفي ان الاول ليس اماتة ابتداء ولا يسمى احياء وانما الاحياء انما يكون بعد الموت
ولذا اعترض عليهم الاصح بان خلقهم للدنيا ليس اماتة اذ الاماتة بعد الحيوة والجواب المراد من الاماتتين
عند نظري الاماتة ذهبنا الى الاحياء في القبر احياء واحدا والاحياء في القيمة حيوة ثانية تحقيق
الكلام من قبيل ضيق فم الركية ووسع اسفلها ولعل في هذا المقام اشعار الى الكبر فافهم [illegible]
من القبر ان الميت ليعذب ببكاء الحي عليه اقول ظاهر الخبر ينافي الاية ولا تزر وازرة وزر
اخرى ويمكن الجواب بوجهين احدهما ان المراد ان الميت اذا اخبر ببكاء اهله واولاده
ونوحهم عليه وسمع في القبر ضجيجهم ورفع اصواتهم [illegible] يتألم روحه لاستشعاره بما لحقهم من الحزن
والالم او لارتكابهم المعصية والحرام فالمراد من تعذيبه تألمه وحزنه لذلك [illegible]
فلعله الثاني ان اهل الجاهلية كانوا يوصون بالنوح عليهم ويؤكدون الوصية بذلك فورد
الخبر ردا عليهم والظاهر ان الله يؤاخذ الميت بامره ووصيته لا بفعل النائح الذي صدر
عن غيره قال الله تعالى في سورة الكافرون لا اعبد ما تعبدون الخ اقول ظاهر هذه السورة
[illegible] احدهما وجه ايرادها دوال منها في قوله ما اعبد وثانيهما الفائدة في التكرار والجواب عن الاول
انه قال ما عبد لكلمة ما تعبدون ولم يقل من لاجل المقابلة ما تعبدون ويمكن ان يقال ان
ما مصدرية اي لا اعبد عبادتكم وقال صاحب الكشاف انما قال لا اي لان المراد الصفة
كانه قال لا اعبد الباطل ولا تعبدون الحق وعن الثاني ان التكرار للتاكيد وقطع اطماعهم
طلبوه منه ويمكن ان يقال ان الجملتين الاوليين لنفي العبادة في الحال والجملتين الاخيرتين
لنفي العبادة في الاستقبال فلا تكرار والحق ان جماعة علم الله انهم لا يؤمنون ابدا ومنه
ان الآية نزلت في الاولين من بعينها ان الآيتين الاخيرتين من دون تفاوت في اللفظ
فلا تكرار فكيف يجب اعادة اشارة الى نفي العبادة في الحال والاخرى الى نفيها في الاستقبال

ابدا الى الفرق وقال صاحب الكشاف ان لا الاوليين لنفي العبادة في الاستقبال والاخيرتين لنفيها
في الماضي ووصف الكشاف بقوله لا اعبد اريد بها العبادة فيما يستقبل لان لا لا تدخل الا على مضارع
في معنى الاستقبال كما ان ما لا تدخل الا على مضارع في معنى الحال فاجعل الاوليين لنفي العبادة
في الاستقبال واما الاخيرتان فلنفيها في الماضي لقوله ولا انا عابد ما عبدتم اي ما عبدتم في
الجاهلية والمراد انه ما صدرت عنه عبادة الاصنام كما صدرت عنكم وقوله وما انتم عابدون
ما اعبد اي ما عبدتم في وقت ما انا على عبادته ثم قال فان قلت فهلا قال الكلام اللازم
الا يعقل ولا انتم عابدون ما عبدت بلفظ الماضي كما قال ولا انا عابد ما عبدتم فلم عدل عن
ذلك وقال ولا انتم عابدون ما اعبد فانه تفيد نفي العبادة في الاستقبال فالحكمة الاولى
ذلك بقوله الاصح في ذلك انهم كانوا يعبدون الاصنام قبل بعثته وهو ما كان يعبد الله تعالى
قبل بعثته ولا يخفى ما في هذا الجواب من القصور سيما على اصول الامامية كيف والتوحيد
اعظم العبادات ولما كان الانبياء كانوا موحدين لقولهم قبل البعثة كما حقق في
محله والقياس رد على قوله والحمل ان الاخيرتين لنفي العبادة في الماضي لان اسم الفاعل
الراجع الى الفعل العامل فيما بعده لا يكون الا بمعنى الاستقبال او الحال وقوله
عابد بما منون ومعمل في لفظه ما فيكون بمعنى عبد وكذا الكلام عابدون ولذا الكشاف قال
هما انا قاتل غلامك بالتنوين للمبهم فذلك اقرار انه لم يقتل والمراد انا قاتله
لان قتله لم يقع بالقال انا قاتل غلامك بالاضافة ويمنع دفع ذلك بانه
على سبيل الحكاية على حد قوله تعالى وكلبهم باسط ذراعيه بالوصيد وعلى ان قال الشيخ
كما تراه من التوجيهين المذكورين من مناقشة وليس شيء منهما تام بحيث
لا يرد عليه شيء فالصواب في التوجيه ما افاده بعض الفضلاء وهو انه تعالى انما
كرر ذلك لان الكفار قالوا له تعبد آلهتنا مدة ونعبد الهك كذا

مدة

مدة ثم تعبد آلهتنا كذا مدة ونعبد الهك كذا مدة فلهذا افرد والجواب [illegible]
ليطابق السؤال والجواب تم المجلد
الاول من كتاب مطلعات العلوم في
يوم الجمعة ثمان خلون من شهر
محرم الحرام من شهور سنة ١٢٦٢

خالیک فی قلبی ... [illegible]

[illegible]

اقول لخالد يا عمرو لما علتنا البيوت المرهفات بنصب خالدا ورفع السيوف وتوجيه اعرابه ان اللام في لخالد فهو اسم من ولايه فاقه قد انشد لي مع حرف مضمر خبرا مفعوله وعلتنا جملة علت من بواتب الحد الكبير وقد قت الاي ولا التقي والمسا كنين والمتين فاعل علت والتقدير اقول يا عمرو اذ خالدا ان تبعه الصق نفسك به وهذا القول قتله لما علت جميع السيوف المرهفات

اذا ما كنت في ارض غريبا لصيد بها فرائضها البغاث فكن ذا نيه فالمرء يزرى به في الحي اثواب رثاث بنصب في فرائضها جملة حالية محذوفة الواو لوجود الضمير في الجملة

جاءك سلمان ابو هاشم وقد غدا سيدها الحارث وهذا البيت فيه من منفق الاعراب وتوجيه ان جا فعل ماض والكاف للتشبيه وابو ها فاعل جا وش ومن شام البرق لشيمه اذا نظر اليها والنون نون التاكيد الخفيفه وقد وقعت عليها فابدلها الفا وفي شا ضمير فاعل للمواجهه وسيدها مفعول شا والحارث فاعل غدا وتقديره جا ابوها كسلمان شا سيدها وقد غدا الحارث

جاد بالخالد فاهلك زيدا رياك اته يا محمد زيدا بنصب خالد وبنصب رياك اته وجر محمد وتوجيه اعرابه ان جاد فعل ماض وقصر للضرورة وبا اصله لي معنى الدرع وخالدا منصوب لوقوع الفعل عليه وريا لا اته لغيب في التمييز اي اتق ريا اته ومحمد منادى مرخم اي يا محمد وزيدا منصوب على اده اعطاه دينه وزيد منصوب على انه مفعوله

يا طالب الكنز في الدنيا ومغرور
فاذكر وبيت ...
قد كنت ...
حتى حصلت ...
تنغص ...
ادبار ...
استعد ...
فنيا ...
وبنيا ...
ادما في ...

انما الدنيا ... انما ... نعمة ... يجيء ... انما ... يا ابن ادم ...

الحكيم الحقي العليم المرتق فلك فلك الحكم ... وارث العلم
مصدر الفيض الاعظم ... مظهر اللطف الاتم ... الحضرة الكريمة ...
في العالم ... الاكبر الاعظم ... الحق الاحد ... الاحدي
العصر ... الاحدي

ومعناه أعط يا محمد زيدًا درهمه

فمن بعيد بين دجلة يا ابن زيد تبع من كيده ومن مسعودا

نصب بعيد ومسعود وتوجيه إعرابه أن من في الموضعين اسم موصول

بمعنى الذي وهما الكذب ونصب بعيدًا ومسعودًا على المفعولية كأنه

قال الكذب بعيد بين دجلة والكذب مسعودًا تبع

ليت شعري إذ القيح

وحدا إلى القصف البعير

نصب البعير والمصير

أين المصير

فمت الشيب لمن تخبر

كحب أين

الشيب والبعير مفعولان

فامت ودعت

راجع إلى الشيب

وفي صدرها خير راجع إلى الشيب

يكون

وتوجيهه أن خير مضاف إلى ليلتين أنه على المصير اثنين تحييه

نصب الدبير والدبير

والمصير مفعول ثعد بأن الشيب حفر الدبير

في البدائة فاستفهاما الغيث وفي

وردنا ما دكته فاستقبنا استقبنا إنه فاستقانا

أنه مفعول لمستقبين كما تقول استقبنا لذلك مقدم تقديره

حفظ صيد الفاعل وهو راجع إلى الدبير

فوق الناس عجبة إنه عمروا

ما البشير بقائل من قمه

نصب عبد الله وعمروًا وتوجيهه أن عبد اسم منقطعت لوزنه للإضافة

والتقدير على أنه مخفف ... والضمير وإنما على أنه منادى

حذفت منه ما أن السكت

إنه كان ذو خير فطيروا ابن فطيروا ولوجيه

ما كان شيئًا عن الحب الذي

بأن يقول أمر عالي من المبتدأ والخبر

إنه من ذي ليلة في أمر الحاجة

إذا ما جاء شهر الصوم فافطر على شويه ولد النهار

نصب شهر ورفع النهار وتوجيهه أن النهار والمراد

به ولد الحبارى وشهر منصوب على الظرفية تقديره

إذا جاء حوصل ولد الحبارى في شهر الصوم

فافطر على ما ذبحت وشويت منه وكل

استرزق الله والتمس من خزائنه

رزقًا بنيك وإن تقم غفارا

ونحو وجهه أبو البقاء بن يحيى بن فخر بأن قوله وإن قوم

ويعطف على استرزق الله ولفظه إن

بنيك وغفارا مال من

يرجع إنه أن الذي غفر الله

أن تعطوه وقيل غفارا

وتقديره استرزق الله وابن إليه واطلب من خزائنه رزقًا بنيك حال كونه غفارا ثم

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible] ذكرها [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] في السماء والارض [illegible]

[illegible] فذكر عدد اولاد الحسين كان له ستة اولاد علي بن الحسين الاكبر [illegible]

امه شاه زنان بنت كسرى يزدجرد بن شهريار وعلي بن الحسين الاصغر قتل مع ابيه [illegible] امه ليلى

بنت ابي مرة بن عروة بن مسعود الثقفية [illegible] علي الاكبر وجعفر بن الحسين [illegible] قضاعية مات

في حياة ابيه [illegible] وعبد الله قتل مع ابيه صغيرا [illegible] ذكره وسكينة بنت

الحسين وامها الرباب بنت امرئ القيس بن عدي [illegible] بن الحسين [illegible] وفاطمة بنت الحسين

وامها ام اسحاق بنت طلحة بن عبيد الله تيمية [illegible] عن ابي جعفر الباقر قال اصيب الحسين ووجد به

ثلاث مائة وبضعة وعشرين طعنة برمح او ضربة بسيف او رمية بسهم فروي انها كانت كلها في مقدمه لانه كان

لا يولي [illegible] وعن الصادق وجد بالحسين [illegible] وثلاثون طعنة [illegible] وثلاثون ضربة بالسيف وروي

[illegible] وثمانون طعنة [illegible] قال الشيخ

عليه السلام [illegible] مع النبي [illegible] المدينة [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قال عز وجل [illegible] في الارض خليفة

والخليفة [illegible] فيها آدم وقال عز وجل يا داود انا جعلناك خليفة في الارض وقال عز وجل حكاية

عن موسى حكاية قال لهرون واخلفني في قومي وهو الثالث وانت خليفتي بعدي
قال ابن شهرآشوب كانت رؤوس اصحاب الحسين سبعين رأساً قالوا وجاؤوا بالحرم اسارى
الا شهربانويه فانها اتلفت نفسها في الفرات ... قال السيد لما خبر مسلم
سار فلقيه الفرزدق فسلم عليه ثم قال يا ابن رسول الله كيف تركن الى اهل الكوفة وهم الذين قتلوا ابن
عمك مسلم بن عقيل قال فاستعبر الحسين بالبكاء ثم قال رحم الله مسلماً فلقد صار الى روح الله وريحانه
وتحيته ورضوانه اما انه قد قضى ما عليه وبقي ما علينا ثم انشأ يقول فان تكن الدنيا تعد نفيسة
فدار ثواب الله اعلى وانبل وان تكن الابدان للموت انشئت فقتل امرئ بالسيف في الله افضل
وان تكن الارزاق قسماً مقدراً فقلة حرص المرء في الرزق اجمل فان تكن الاموال للترك جمعها
فما بال متروك به المرء يبخل وقال له الحر يا حسين اني اذكرك الله في نفسك فاني اشهد لئن
قاتلت لتقتلن فقال الحسين افبالموت تخوفني وسأقول كما قال اخو الاوس لابن عمه وهو يريد
نصرة رسول الله فخوفه ابن عمه وقال اين تذهب فانك مقتول فقال سأمضي وما بالموت
عار على الفتى اذا ما نوى حقاً وجاهد مسلماً وواسى الرجال الصالحين بنفسه وفارق مثبوراً
وباعد مجرماً فان عشت لم اندم وان مت لم الم كفى بك ذلاً ان تعيش وترغما وزاد
بن ابي طالب في البيت اقدم نفسي لا اريد بقاءها لتلقى خميساً في الوغى وعرمرما
في الحديث لا تعادوا الايام فتعاديكم قال ابو الحسن الثالث السبت اسم محمد والاحد امير المؤمنين
والاثنين الحسن والحسين والثلاثاء علي بن الحسين ومحمد بن علي وجعفر بن محمد والاربعاء موسى
بن جعفر وعلي بن موسى ومحمد بن علي وانا والخميس ابني الحسن والجمعة ابن ابني عليهم السلام
الثأر والثورة ... فقال ثارت العقبان ... ارقلت قائمه ...
ارقلت ... الذي لا يعرف ... في خطبة الامام ... الزيارة
بابي ... ثابر ... قال السيد لما عزم الحسين على

الخروج الى العراق قام خطيباً فقال الحمد لله ما شاء الله ولا حول ولا قوة الا بالله وصلى الله على رسوله
خط الموت على ولد آدم مخط القلادة على جيد الفتاة وما اولهني الى اسلافي اشتياق يعقوب
الى يوسف وخير لي مصرع انا لاقيه كأني باوصالي تقطعها عسلان الفلوات بين النواويس و
كربلاء فيملأن مني اكراشاً جوفاً واجربة سغباً لا محيص عن يوم خط بالقلم رضا الله رضانا اهل
البيت نصبر على بلائه ويوفينا اجور الصابرين لن تشذ عن رسول الله لحمته وهي مجموعة له في حظيرة
القدس تقر بهم عينه وينجز لهم وعده من كان فينا باذلاً مهجته موطناً على لقاء الله نفسه فليرحل
معنا فانني راحل مصبحاً ان شاء الله تعالى عسلان الذئب والفرس يعسل عسلاً وعسلاناً
اضطرب في عدوه ... الاجربة ... تقطعها الذئاب الكثيرة
والكرش من الحيوانات كالمعدة للانسان والاجربة جمع الجراب ... اللحمة
على الاستعارة ... بقرينة قوله
مجموعة له في حظيرة القدس ... استعارة تمثيلية ... المقدسة ...
... تنتزع منها ... حظيرة القدس
... اقوال ...
...
ولا نقصان منه بالنسخ بعد هذا اليوم ... حجة الوداع ... ولم ينزل بعد
هذه على النبي صلى الله عليه وآله وسلم شيء من الفرائض في تحليل ولا تحريم وانه عليه السلام مضى بعد
ثمانين ليلة فان قيل ... وقد كان دين الله ناقصاً ... الاوقات
... ان دين الله لم يكن الا كاملاً ... لما كان ... النسخ
والزيادة فيه ... تحليل ... او تحريم ... ان يوصف بالكمال اذا ...
كما وصف العشرة بانها كاملة ولا يلزم ان توصف بالنقصان لما كانت الثلاثة ...

[illegible] عن ابي جعفر وابي عبد الله عليهما السلام انها نزلت بعد ما نصب النبي
عليا عليه السلام علما للانام يوم غدير خم بعد منصرفه من حجة الوداع قالا وهي آخر فريضة انزلها الله
ولم ينزل بعدها فريضة ثم انزل اليوم اكملت لكم دينكم في كراع الغميم ثم اقبل الحسين على اصحابه وقال
هل فيكم من يعرف الطريق على غير الجادة فقال الطرماح نعم يا ابن رسول الله انا اخبر الطريق فقال الحسين
سر بين ايدينا فسار الطرماح واتبعه الحسين واصحابه وجعل الطرماح يرتجز ويقول

يا ناقتي لا تذعري من زجري ... وامضي بنا قبل طلوع الفجر
بخير فتيان وخير سفر ... آل رسول الله آل الفخر
السادة البيض الوجوه الزهر ... الطاعنين بالرماح السمر
الضاربين بالسيوف البتر ... حتى تحلي بكريم النجر
الماجد الجد رحيب الصدر ... اثابه الله لخير امر
عمره الله بقاء الدهر ... يا مالك النفع معا والضر
ايد حسينا سيدي بالنصر ... على الطغاة من بقايا الكفر
على اللعينين سليلي صخر ... يزيد لا زال حليف الخمر
وابن زياد عهر ابن العهر

ثم برز حبيب بن مظاهر الاسدي وهو يقول

انا حبيب وابي مظهر ... فارس هيجاء وحرب تسعر
وانتم عند العديد اكثر ... ونحن اعلى حجة واظهر
وانتم عند الوفاء اغدر ... ونحن اوفى منكم واصبر
حقا واتقى منكم واعذر

ثم خرج شاب قتل ابوه في المعركة وكانت امه معه فقالت له امه اخرج يا بني وقاتل بين يدي ابن رسول الله فخرج
فقال الحسين هذا شاب قتل ابوه ولعل امه تكره خروجه فقال الشاب امي امرتني
بذلك فبرز وهو يقول

اميري حسين ونعم الامير ... سرور فؤاد البشير النذير
علي وفاطمة والداه ... فهل تعلمون له من نظير
له طلعة مثل شمس الضحى ... له غرة مثل بدر منير

وقاتل حتى قتل وجز راسه ورمي به الى عسكر الحسين
فحملت امه راسه وقالت احسنت يا بني يا سرور قلبي ويا قرة عيني ثم رمت براس

ابنها رجلا فقتلته واخذت عمود خيمة وحملت عليهم وهي تقول

انا عجوز سيدي ضعيفة ... خاوية بالية نحيفة
اضربكم بضربة عنيفة ... دون بني فاطمة الشريفة

وضربت رجلين فقتلتهما فامر الحسين بصرفها ودعا لها ثم برز من بعده عمرو بن خالد
الازدي وهو يقول

اليك يا نفس الى الرحمن ... فابشري بالروح والريحان
اليوم تجزين على الاحسان ... قد كان منك غابر الزمان
ما خط في اللوح لدى الديان ... لا تجزعي فكل حي فان
والصبر احظى لك بالامان ... يا معشر الازد بني قحطان

ثم قاتل حتى قتل رحمه الله ثم تقدم ابنه خالد بن عمرو وهو يرتجز ويقول

صبرا على الاسباب [illegible] ... صبرا عليها لدخول الجنة
وحور عين ناعمات هنه ... لمن يريد الفوز لا بالظنة
يا نفس للراحة فاجهدنه ... وفي طلاب الخير فارغبنه

ثم حمل ولم يزل يقاتل حتى قتل
وخرج من بعده عمير بن عبد الله المذحجي وهو يرتجز ويقول

قد علمت سعد وحي مذحج ... اني لدى الهيجاء ليث محرج
اعلو بسيفي هامة المدجج ... واترك القرن لدى التعرج
فريسة الضبع الازل الاعرج

فقاتل حتى قتل رحمه الله ثم برز مسلم بن عوسجة وهو يرتجز

ان تسألوا عني فاني ذو لبد ... من فرع قوم من ذرى بني اسد
فمن بغانا حائد عن الرشد ... وكافر بدين جبار صمد

ثم قاتل قتالا شديدا وكان نافع بن هلال البجلي يقاتل قتالا
شديدا وهو يرتجز ويقول

انا ابن هلال البجلي ... انا على دين علي
ودينه دين النبي

فبرز اليه رجل من بني قطيعة قال اللعين هو مزاحم ابن حريث
فقال انا على دين عثمان فقال نافع انت على دين الشيطان فحمل عليه نافع فقتله وصاح عمرو بن
الحجاج لعنه الله وحمل مع اصحابه في ميمنة من نحو الفرات فاضطربوا ساعة فصرع مسلم بن
عوسجة فانصرف عمرو واصحابه وانقطعت الغبرة فاذا مسلم صريع فقطعة الارض وبه رمق
فمشى اليه الحسين ومعه حبيب بن مظاهر فقال له الحسين رحمك الله يا مسلم فمنهم من قضى نحبه

نحبه ومنهم من ينتظر وما بدلوا تبديلا ثم دنا منه حبيب فقال عز علي مصرعك يا مسلم ابشر بالجنة فقال له
قولا ضعيفا بشرك الله بخير فقال له حبيب لولا اني اعلم اني في اثرك لاحببت ان توصيني بكل ما اهمك فقال
مسلم فاني اوصيك بهذا واشار الى الحسين ع فقاتل دونه حتى تموت فقال حبيب لأنعمنك عينا
ثم مات رحمه الله قال وصاحت جارية له يا سيداه يا ابن عوسجتاه فنادى اصحاب ابن سعد مستبشرين
قتلنا مسلم بن عوسجة فقال شبث بن ربعي لبعض من حوله ثكلتكم امهاتكم انما تقتلون انفسكم
بايديكم وتذلون عزكم اتفرحون بقتل مسلم بن عوسجة اما والذي اسلمت له لرب موقف له
في المسلمين كريم لقد رأيته يوم آذربيجان قتل ستة من المشركين قبل ان تلتام خيول
المسلمين ثم حمل شمر بن ذي الجوشن لعنه الله في الميسرة فثبتوا له وقاتلهم اصحاب الحسين ع
قتالا شديدا وانما هم اثنان وثلاثون فارسا فلا يحملون على جانب من اهل الكوفة الا كشفوهم
فدعا عمر بن سعد لعنه الله بالحصين بن نمير في خمسمائة من الرماة فاقتتلوا حتى دنوا من الحسين ع
واصحابه فرشقوهم بالنبل فلم يلبثوا ان عقروا خيولهم وقاتلوهم حتى انتصف النهار واشتد
القتال ولم يقدروا ان يأتوهم الا من جانب واحد لاجتماع ابنيتهم وتقارب بعضها من بعض فارسل
عمر بن سعد لعنه الله الرجال ليقوضوها عن ايمانهم وشمائلهم ليحيطوا بهم واخذ الثلاثة والاربعة
من اصحاب الحسين ع يتخللون فيشدون على الرجل يعرض وينهب فيرمونه عن قريب فيصرعونه
فيقتلونه فقال ابن سعد لعنه الله احرقوها بالنار فاضرموا فيها فقال الحسين ع دعوهم يحرقونها فانهم
اذا فعلوا ذلك لم يجوزوا اليكم فكان كما قال وقيل اتاه شبث بن ربعي وقال افزعنا النساء
ثكلتك امك فاستحيا عمر واخذوا لا يقاتلونهم الا من وجه واحد وشد اصحاب زهير بن القين
فقتلوا ابا عزرة الضبابي من اصحاب شمر فلم يزل يقتل من اصحاب الحسين ع الواحد والاثنان فيبين
ذلك فيهم لقلتهم ويقتل من اصحاب عمر العشرة فلا يتبين فيهم ذلك لكثرتهم فلما رأى ذلك
ابو ثمامة الصيداوي قال للحسين ع يا ابا عبد الله نفسي لنفسك الفداء هؤلاء اقتربوا منك

ولا والله

ولا والله لا تقتل حتى اقتل دونك واحب ان القى الله ربي وقد صليت هذه الصلاة فرفع
الحسين ع رأسه الى السماء وقال ذكرت الصلاة جعلك الله من المصلين نعم هذا اول وقتها ثم
قال سلوهم ان يكفوا عنا حتى نصلي فقال الحصين بن نمير لعنه الله انها لا تقبل فقال حبيب بن
مظاهر لا تقبل الصلاة من ابن رسول الله وتقبل منك يا خمار يا ختار فحمل عليه الحصين وحمل عليه
حبيب فضرب وجه فرسه بالسيف فشب به الفرس فرفع عنه الحصين فاحتوشته اصحابه
فاستنقذوه فقال الحسين ع لزهير بن القين وسعيد بن عبد الله تقدما امامي حتى اصلي الظهر
فتقدما امامه في نحو من نصف اصحابه حتى صلى بهم صلاة الخوف وروي ان سعيد بن عبد الله الحنفي
تقدم امام الحسين ع فاستهدف لهم يرمونه بالنبل كلما اخذ الحسين ع يمينا وشمالا قام بين
يديه فما زال يرمى به حتى سقط الى الارض وهو يقول اللهم العنهم لعن عاد وثمود اللهم ابلغ
نبيك السلام عني وابلغه ما لقيت من الم الجراح فاني اردت بذلك نصرة ذرية نبيك
ثم مات رحمه الله فوجد به ثلثة عشر سهما سوى ما به من ضرب السيوف وطعن الرماح وقال
ابن نما وقيل صلى الحسين ع واصحابه فرادى بالايماء ثم قال وخرج عبد الرحمن بن عبد الله اليزني
وهو يرتجز ويقول

انا ابن عبد الله من آل يزن — ديني على دين حسين وحسن
اضربكم ضرب فتى من اليمن — ارجو بذاك الفوز عند المؤتمن

وقال السيد فخرج عمرو بن قرظة
الانصاري فاستأذن الحسين ع فاذن له فقاتل قتال المشتاقين الى الجزاء وبالغ في
خدمة سلطان السماء حتى قتل جمعا كثيرا من حزب ابن زياد وجمع بين سداد وجهاد وكان لا يأتي
الى الحسين ع سهم الا اتقاه بيده ولا سيف الا تلقاه بمهجته فلم يكن يصل الى الحسين ع سوء
حتى اثخن بالجراح فالتفت الى الحسين ع فقال يا ابن رسول الله اوفيت قال نعم انت امامي في
الجنة فاقرأ رسول الله ص عني السلام واعلمه اني في الاثر فقاتل حتى قتل رضوان الله عليه وفي المناقب
انه كان يقول

قد علمت كتيبة الانصار — ان سوف احمي حوزة الذمار

ضرب غلام غير نكس شاري · دون حسين مهجتي وداري · وقال السيد ثم تقدم جون مولى
ابي ذر الغفاري وكان عبدا اسود فقال له الحسين انت في اذن مني فانما تبعتنا طلبا للعافية
فلا تبتل بطريقنا فقال يا ابن رسول الله انا في الرخاء الحس قصاعكم وفي الشدة اخذلكم والله ان
ريحي لمنتن وان حسبي للئيم ولوني لاسود فتنفس علي بالجنة فيطيب ريحي ويشرف حسبي ويبيض
وجهي لا والله لا افارقكم حتى يختلط هذا الدم الاسود مع دمائكم وقال محمد بن ابي طالب ثم برز
للقتال وهو ينشد ويقول · كيف يرى الكفار ضرب الاسود · بالسيف ضربا عن بني محمد
اذب عنهم باللسان واليد · ارجو به الجنة يوم المورد · ثم قاتل حتى قتل فوقف
عليه الحسين ع وقال اللهم بيض وجهه وطيب ريحه واحشره مع الابرار وعرف بينه وبين
محمد وآل محمد وروي عن الباقر ع عن علي بن الحسين ع ان الناس كانوا يحضرون المعركة
ويدفنون القتلى فوجدوا جونا بعد عشرة ايام يفوح منه رائحة المسك رحمه الله وقال صاحب
المناقب كان رجزه هكذا · كيف يرى الفجار ضرب الاسود · بالمشرفي القاطع المهند
بالسيف صلتا عن بني محمد · اذب عنهم باللسان واليد · ارجو بذاك الفوز عند المورد
من الاله الاحد الموحد · اذ لا شفيع عنده كاحمد · ثم برز يحيى بن سليم المازني
وهو يرتجز ويقول · لاضربن القوم ضربا فيصلا · ضربا شديدا في العداة معجلا
لا عاجزا فيها ولا مولولا · ولا اخاف اليوم موتا مقبلا · لكنني كالليث احمي اشبلا
ثم قاتل حتى قتل رحمه الله ثم خرج من بعده قرة بن ابي قرة الغفاري وهو يرتجز ويقول
قد علمت حقا بنو غفار · وخندف بعد بني نزار · بانني الليث لدى الغبار
لاضربن معشر الفجار · بكل عضب ذكر بتار · ضربا وجيعا عن بني الاخيار
رهط النبي سادة الاخيار · ثم قاتل حتى قتل رحمه الله وخرج من بعده مالك بن انس
المالكي وهو يرتجز ويقول · قد علمت مالك والدودان · والخندفيون وقيس عيلان

بان

بان قومي آفة الاقران · لدى الوغا وسادة الفرسان · مباشروا الموت بطعن آن
لسنا نرى العجز عن الطعان · آل علي شيعة الرحمن · آل زياد شيعة الشيطان
ثم خرج من بعده عمرو بن مطاع الجعفي وهو يرتجز ويقول · انا ابن جعف وابي مطاع
وفي يميني مرهف قطاع · واسمر في راسه لماع · يرى له من ضوئه شعاع
اليوم قد طاب لنا القراع · دون حسين الضرب والسطاع · يرجى بذاك الفوز والدفاع
عن حر نار حين لا انتفاع · ثم حمل وقاتل حتى قتل ثم خرج الحجاج بن مسروق وهو مؤذن
الحسين ع وهو يرتجز ويقول · اقدم حسين هاديا مهديا · اليوم تلقى جدك النبيا
ثم اباك ذا الندى عليا · ذاك الذي نعرفه وصيا · والحسن الخير الرضي الوليا
وذا الجناحين الفتى الكميا · واسد الله الشهيد الحيا · ثم خرج من بعده زهير بن القين
رحمه الله وهو يرتجز ويقول · انا زهير وانا ابن القين · اذودكم بالسيف عن حسين
ان حسينا احد السبطين · من عترة البر التقي الزين · ذاك رسول الله غير المين
اضربكم ولا ارى من شين · يا ليت نفسي قسمت قسمين [illegible] القوم
ارجلوه [illegible] في تاريخ الطبري والبلاذري ان يزيد بن معاوية قال [illegible]
الحسين ع القاسم [illegible] قال [illegible] عطا سلبا واعطه
سلبا ثم اتاه فقال [illegible] الجنة
الا الجنة وفي [illegible] قال [illegible] ابن علي بن ابي طالب

[illegible]

النسيم لعلك حثت آل العنبر · هذا ام استنشقته من مجمر · [illegible]
من بارق ام معدن من جوهر · [illegible] · [illegible]
ونشرت فرعك فوق [illegible] · [illegible] فوق خصر مضمر · [illegible]

سطوات نيران العصر تهجى
واهتز جحافل الكتائب بنبال مقاتلي
فينال قومك سطوة من معشري
الذين القصم الذين جبابرهم
طلعت على كسرى بريح صرصر
وسلبن تاج الملك قسرا بالقنا
واقتادن قسرا دست الأصفر
ابابين اكمامان رباب العلى
وبنو الملوك سموا من حمير
فدنا من اليمن الحبيب ونوافث
حتى جرت بالصين مهجة حمير
وعلون لدى الشام ثم وكان
بالحارث اليمني وابن المنذر
صبحت علاوالمنه باليمن التي
صحبت بها كسرى صبيحة قيصر
ونصرن في الأحزاب جيش محمد
ولسوف مرمته توثبت احمر
وعلون من رجب حنين شزرا
بكل قانت صميد قوم مسعر
ما ان بداد الرماح شجونه
ودعا سوى سربال طيب العنبر
يلقى الرماح بشاجرات نحوه
ويقيم ماته مقام المغفر
فهو مت ركن الجبان لم تقعقع
وإذا نادت شخص صنيف مقبل

ادمى الأكولة بذ طارق
كم من ولدنا من نجيب قسور
سركت انامله نعامم برمت
نحو تنزل الأعداء ان لم تحز
دامي الأظافر وابن ربيع ممطر
ونبشر فائزة بوزنه منبر
لم تخرق وجه الأرض من نزره
لولا فوارس قدنا لم يذكر
لولا صوارم يعرب ورماحها
لم تسمع الآذان صوت مكبر
نحن الذين نزل أعناق القنا
ونقر بالمعروف منقب المعشر
فعلان قومي ما ذكرت فخارهم
الا علوت على سنام المفخر
انسب بقران الى الكلام واطيبه
والشمس الضون غدا خارج الكوثر
فإذا اردت بأن ترى سعاتنا
نفس النواظر بالسماك الأزهر
زهت الجوزاء ان تقول له
امحى دعاته مجدنا لم تقدر
ثم الصلاة على النبي وآله
ما لاح برق في غمام ممطر

قال امرؤ القيس

ألا عم صباحا أيها الطلل البالي
وهل يعمن من كان في العصر الخالي
وهل يعمن إلا سعيد مخلد
قليل الهموم ما يبيت بأوجال
وهل يعمن من كان أحدث عهده
ثلاثين شهرا في ثلاثة أحوال

ديار

ديار لسلمى عافيات بذي خال
ألح عليها كل أسحم هطال
ألا زعمت بسباسة اليوم أنني
كبرت وأن لا يحسن اللهو أمثالي
فيا رب يوم قد لهوت وليلة
بآنسة كأنها خط تمثال
يضيء الفراش وجهها لضجيعها
كمصباح زيت في قناديل ذبال
تنورتها من أذرعات وأهلها
بيثرب أدنى دارها نظر عال
نظرت إليها والنجوم كأنها
مصابيح رهبان تشب لقفال
سموت إليها بعد ما نام أهلها
سمو حباب الماء حالا على حال
فقالت سباك الله إنك فاضحي
ألست ترى السمار والناس أحوالي
فقلت يمين الله أبرح قاعدا
ولو قطعوا رأسي لديك وأوصالي
فلما تنازعنا الحديث وأسمحت
هصرت بغصن ذي شماريخ ميال
فصرنا إلى الحسنى ورق كلامنا
ورضت فذلت صعبة أي إذلال
حلفت لها بالله حلفة فاجر
لناموا فما إن من حديث ولا صال
فأصبحت معشوقا وأصبح بعلها
عليه القتام كاسف الظن والبال
يغط غطيط البكر شد خناقه
ليقتلني والمرء ليس بقتال
أيقتلني وقد شغفت فؤادها
كما شغف المهنوءة الرجل الطالي
وقد علمت سلمى وإن كان بعلها
بأن الفتى يهذي وليس بفعال
أيقتلني والمشرفي مضاجعي
ومسنونة زرق كأنياب أغوال
وليس بذي سيف فيقتلني به
وليس بذي رمح وليس بنبال
كأني بفتخاء الجناحين لقوة
على عجل منها أطأطئ شمالي
تخطف خزان الأنيعم بالضحى
وقد حجرت منها ثعالب أورال
كأن قلوب الطير رطبا ويابسا
لدى وكرها العناب والحشف البالي
فلو أنما أسعى لأدنى معيشة
كفاني ولم أطلب قليل من المال
ولكنما أسعى لمجد مؤثل
وقد يدرك المجد المؤثل أمثالي
وما المرء ما دامت حشاشة نفسه
بمدرك أطراف الخطوب ولا آل

ايضا لامرئ القيس

خليلي مرا بي على أم جندب
لنقضي حاجات الفؤاد المعذب
فإنكما إن تنظراني ساعة
من الدهر تنفعني لدى أم جندب
ألم ترياني كلما جئت طارقا
وجدت بها طيبا وإن لم تطيب
وقد أغتدي والطير في وكناتها
وماء الندى يجري على كل مذنب
بمنجرد قيد الأوابد لاحه

طراد الهوادي كل شأو ومغرب ... كأن عيون الوحش حول خبائنا ... وأرحلنا الجزع الذي لم يثقب

روى الشيخ الصدوق من شيوخ بني هاشم أنه لما أدخل علي بن الحسين ع وحرمه على يزيد لعنه الله
وجيء برأس الحسين ع ووضع بين يديه نظر إليه يزيد وجعل يضرب ثناياه بمخصرة كانت في يده وهو

يقول ليت أشياخي ببدر شهدوا ... جزع الخزرج من وقع الأسل ... لأهلوا واستهلوا فرحا
ولقالوا يا يزيد لا تشل ... فجزيناهم ببدر مثلها ... وأقمنا مثل بدر فاعتدل
لست من خندف إن لم أنتقم ... من بني أحمد ما كان فعل ... ولكذاك الشيخ أوصاني به
فاتبعت الشيخ فيما قد سأل ... لعبت هاشم بالملك فلا ... خبر جاء ولا وحي نزل

فقامت زينب بنت علي بن أبي طالب ع وأمها فاطمة وقالت الحمد لله رب العالمين
وصلى الله على جدي سيد المرسلين صدق الله سبحانه كذلك ثم كان عاقبة الذين أساؤا السوأى
أن كذبوا بآيات الله وكانوا بها يستهزؤن أظننت يا يزيد حين ضيقت علينا أقطار الأرض
وضيقت علينا آفاق السماء فأصبحنا لك في إسار نساق إليك سوقا في قطار وأنت علينا
ذو اقتدار أن بنا من الله هوانا وعليك منه كرامة وامتنانا وأن ذلك لعظم خطرك
وجلالة قدرك فشمخت بأنفك ونظرت في عطفك تضرب أصدريك فرحا وتنفض
مذرويك مرحا حين رأيت الدنيا لك مستوسقة والأمور لديك متسقة وحين صفا لك
ملكنا وخلص لك سلطاننا فمهلا مهلا لا تطش جهلا أنسيت قول الله ولا يحسبن الذين
كفروا أنما نملي لهم ليزدادوا إثما ولهم عذاب مهين أمن العدل يا ابن الطلقاء تخديرك
حرائرك وسوقك بنات رسول الله سبايا قد هتكت ستورهن وأبديت وجوههن
يحدو بهن الأعداء من بلد إلى بلد ويستشرفهن أهل المناقل ويبرزن لأهل المناهل
ويتصفح وجوههن القريب والبعيد والغائب والشهيد والشريف والوضيع والدني

وقد فقد ليس معهن من رجالهن ولي ولا من حماتهن حمي عتوا منك على الله وجحودا لرسول الله ودفعا
لما جاء به من عند الله ولا غرو منك ولا عجب من فعلك وأنى يرتجى مراقبة من لفظ فوه أكباد الشهداء
ونبت لحمه بدماء السعداء ونصب الحرب لسيد الأنبياء وجمع الأحزاب وشهر الحراب وهز السيوف
في وجه رسول الله أشد العرب لله جحودا وأنكرهم له رسولا وأظهرهم له عدوانا وأعتاهم على الرب
كفرا وطغيانا ألا إنها نتيجة خلال الكفر وضب يجرجر في الصدر لقتلى يوم بدر فلا يستبطأ في بغضنا
أهل البيت من كان نظره إلينا شنفا وشنآنا وإحنا وأضغانا يظهر كفره برسوله ويفصح
ذلك بلسانه وهو يقول فرحا بقتل ولده وسبي ذريته غير متحوب ولا مستعظم لأهلوا واستهلوا
فرحا ولقالوا يا يزيد لا تشل منتحيا على ثنايا أبي عبد الله وكان مقبل رسول الله ص ينكتها بمخصرته
قد التمع السرور بوجهه لعمري لقد نكأت القرحة واستأصلت الشأفة بإراقتك دم سيد
شباب أهل الجنة وابن يعسوب العرب وشمس آل عبد المطلب وهتفت بأشياخك و
تقربت بدمه إلى الكفرة من أسلافك ثم صرخت بندائك ولعمري قد ناديتهم لو
شهدوك ووشيكا تشهدهم ولن يشهدوك ولتود يمينك كما زعمت شلت بك عن
مرفقها وأحببت أمك لم تحملك وأباك لم يلدك حين تصير إلى سخط الله ومخاصمك
رسول الله ص اللهم خذ بحقنا وانتقم من ظالمنا واحلل غضبك بمن سفك دماءنا ونقض ذمامنا
وقتل حماتنا وهتك عنا سدولنا وفعلت فعلتك التي فعلت وما فريت إلا جلدك
وما جززت إلا لحمك وسترد على رسول الله بما تحملت من ذريته وانتهكت من حرمته
وسفكت من دماء عترته ولحمته حيث يجمع شملهم ويلم شعثهم وينتقم من ظالمهم ويأخذ
لهم بحقهم من أعدائهم فلا يستفزنك الفرح بقتله ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله
أمواتا بل أحياء عند ربهم يرزقون فرحين بما آتاهم الله من فضله وحسبك بالله وليا
وحاكما وبرسول الله خصيما وبجبرئيل ظهيرا وسيعلم من بوأك ومكنك من رقاب المسلمين

بئس للظالمين بدلاً وانتم شرّ مكاناً واضلّ سبيلاً وما استصغاري قدرك ولا استعظامي
تقريعك توهماً لانتجاع الخطاب فيك بعد ان تركت عيون المسلمين به عبرى
وصدورهم عند ذكره حرّى فتلك قلوب قاسية ونفوس طاغية واجسام محشوّة
بسخط الله ولعنة الرسول قد عشش فيه الشيطان وفرّخ ومن هناك مثلك ما درج ونهض
فالعجب كل العجب لقتل الاتقياء واسباط الانبياء وسليل الاوصياء بايدي
الطلقاء الخبيثة ونسل العهرة الفجرة تنطف اكفهم من دمائنا وتتحلب افواههم من لحومنا
وللجثث الزاكية على الجبوب الضاحية تنتابها العواسل وتعفرها الفراعل فلئن اتخذتنا
مغنماً لتتخذنا وشيكاً مغرماً حين لا تجد الا ما قدمت يداك وما الله بظلام للعبيد والى
الله المشتكى والمعوّل واليه الملجأ والمؤمّل ثم كد كيدك واجهد جهدك فوالذي شرّفنا
بالوحي والكتاب والنبوة والانتجاب لا تدرك امدنا ولا تبلغ غايتنا ولا تمحو ذكرنا ولا
يرحض عنك عارنا وهل رأيك الا فند وايامك الا عدد وجمعك الا بدد يوم ينادي
المنادي الا لعن الظالم العادي والحمد لله الذي حكم لاوليائه بالسعادة وختم لاصفيائه ببلوغ
الارادة نقلهم الى الرحمة والرأفة والرضوان والمغفرة ولم يشق بهم غيرك ولا ابتلى بهم سواك
ونسأله ان يكمل لهم الاجر ويجزل لهم الثواب والذخر ونسأله حسن الخلافة وجميل الانابة
انه رحيم ودود فقال يزيد لعنه الله مجيباً لها عليها السلام شعراً يا صيحة تحمد من صوائح
ما اهون الموت على النوائح ثم امر بردهم قال ثم استشار اهل الشام فيما يصنع
بهم فقالوا لا تتخذ من كلب سوء جرواً فقال له النعمان بن بشير انظر ما كان الرسول
يصنعه فاصنعه بهم قال السيد بن طاوس رحمه الله في كتاب الملهوف فلما قاربوا الكوفة
اجتمع اهلها للنظر اليهن فاشرفت امرأة من الكوفيات فقالت من اي الاسارى
انتن فقلن نحن اسارى آل محمد فنزلت من سطحها فجمعت ملاءً وازراً ومقانع

فاعطتهن

فاعطتهن فتغطين قال وكان مع النساء علي بن الحسين قد نهكته العلة والحسن بن الحسن
المثنى وكان قد واسى عمه وامامه في الصبر على الرماح وانما ارتث وقد اثخن بالجراح وكان
معهم ايضاً زيد وعمرو ولدا الحسن السبط فجعل اهل الكوفة ينوحون ويبكون فقال علي
بن الحسين اتنوحون وتبكون من اجلنا فمن قتلنا قال بشير بن حزيم الاسدي ونظرت
الى زينب بنت علي يومئذ ولم ار والله خفرة قط انطق منها كانما تفرغ عن لسان
امير المؤمنين علي بن ابي طالب وقد اومأت الى الناس بان انصتوا فارتدت
الانفاس وسكنت الاجراس ثم قالت الحمد لله والصلاة على ابي محمد وآله الطيبين
الاخيار اما بعد يا اهل الكوفة يا اهل الختل والغدر اتبكون فلا رقأت الدمعة ولا
هدأت الرنة انما مثلكم كمثل التي نقضت غزلها من بعد قوة انكاثاً تتخذون ايمانكم
دخلاً بينكم الا وهل فيكم الا الصلف والنطف وملق الاماء وغمز الاعداء او كمرعى على دمنة
او كفضة على ملحودة الا ساء ما قدمت لكم انفسكم ان سخط الله عليكم وفي العذاب انتم
خالدون اتبكون وتنتحبون اي والله فابكوا كثيراً واضحكوا قليلاً فلقد ذهبتم بعارها وشنارها
ولن ترحضوها بغسل بعدها ابداً وانى ترحضون قتل سليل خاتم الانبياء وسيد
شباب اهل الجنة وملاذ خيرتكم ومفزع نازلتكم ومنار حجتكم ومدرة سنتكم الا ساء
ما تزرون وبعداً لكم وسحقاً فلقد خاب السعي وتبت الايدي وخسرت
الصفقة وبؤتم بغضب من الله وضربت عليكم الذلة والمسكنة ويلكم يا اهل الكوفة اي
كبد لرسول الله فريتم واي كريمة له ابرزتم واي دم له سفكتم واي حرمة له انتهكتم لقد
جئتم شيئاً اداً تكاد السماوات يتفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال هداً لقد جئتم
بها صلعاء عنقاء سوداء فقماء وفي بعضها خرقاء شوهاء كطلاع الارض وملء السماء افعجبتم
ان قطرت السماء دماً ولعذاب الآخرة اخزى وانتم لا تنصرون فلا يستخفنكم المهل

فانه لا تحقره البادرة ولا يخاف فوت الثار وان ربكم لبالمرصاد وقال في قصته لقد رايت
الناس حيارى يبكون وقد وضعوا ايديهم في افواههم ورايت شيخا واقفا الى جنبي يبكي
حتى خضلت لحيته وهو يقول بابي انتم وامي كهولكم خير الكهول وشبابكم خير الشباب
ونساؤكم خير النساء ونسلكم خير نسل لا يخزى ولا يبزى ثم انشأ يقول

ماذا تقولون اذ قال النبي لكم … ماذا صنعتم وانتم آخر الامم
باهل بيتي واولادي ومكرمتي … منهم اسارى ومنهم ضرجوا بدم
ما كان ذاك جزائي اذ نصحت لكم … ان تخلفوني بسوء في ذوي رحمي
اني لاخشى عليكم ان يحل بكم … مثل العذاب الذي اودى على ارم

فقال علي بن الحسين يا عمة اسكتي ففي الباقي من الماضي اعتبار وانت بحمد الله عالمة غير معلمة فهمة غير مفهمة ان البكاء والحنين لا يردان من قد اباده الدهر فسكتت عليها السلام

حب علي بن ابي طالب … هو الذي يهدي الى الجنة
ان كان تفضيلي له بدعة … فلعنة الله على السنة

وما نسج القطاين مثل ضرب … ترى منه السواعد كالقلينا
يدهدهن الرؤوس كما يدهدي … حزاورة بابطحها الكرينا

طويل له دون البحور فضائل … فعولن مفاعيلن فعولن مفاعل
بحور الشعر وافرها جميل … مفاعلتن مفاعلتن فعول
كمل الجمال من البحور الكامل … متفاعلن متفاعلن متفاعل
على الاهزاج تسهيل … مفاعيلن مفاعيل
بحر سريع ماله ساحل … مستفعلن مستفعلن فاعل
في ابحر الارجاز بحر يسهل … مستفعلن مستفعلن مستفعل
رمل الابحر ترويه الثقات … فاعلاتن فاعلاتن فاعلات
يا خفيفا خفت به الحركات … فاعلاتن مستفع لن فاعلات
ان البسيط لديه يبسط الامل … مستفعلن فعلن مستفعلن فعل
على المتقارب قال الخليل … فعولن فعولن فعولن فعول
منسرح فيه يضرب المثل … مستفعلن مفعولات مفتعل
لمديد الشعر عندي صفات … فاعلاتن فاعلن فاعلات
تعد المضارعات … مفاعيلن فاعلات
اقتضب كما سألوا … فاعلات مفتعلن
ان جثت الحركات … مستفعلن فاعلات

لامعی

چون [illegible] دیار یار [illegible] فرود آمدم … [illegible]
[illegible] … [illegible]

سوسن چو سیم ماه و صد سیم در هر زاویه … اعجاز نخل خاویه دیوار و بامش شاهد
گرده بجاه [illegible] ویران جسر [illegible] … الا ما بر قد قدر نتوان چنان کردن [illegible]
از بیت این کاخ فلک [illegible] چون [illegible] … [illegible] چون [illegible]
تا من زفتم زین چمن [illegible] سوسن … [illegible]
[illegible] … آشوب [illegible] همی چون [illegible]
[illegible] … [illegible]
آن [illegible] چشم [illegible] … [illegible]
[illegible] … [illegible]
[illegible] … [illegible]
[illegible] … [illegible]
[illegible] … [illegible]
[illegible] … [illegible]
[illegible] … [illegible]
آن [illegible] چون [illegible] … چون [illegible] آن [illegible]

لیک کماکسن برپا برلک ارکرکسن — چشم [illegible] وکسن — حسم روش [illegible] علاء

عمر رشن چون عمرا به مقدار و چند آتش درد — بر عمر او عاشق آمد — بر جلال [illegible] ازل

با خط او کلاه نقط — خط آن [illegible] نقطه سقط — بر کاغذ شایش خط — [illegible] نقش [illegible] جلال

با شک بر کار ریخته — با شبر زیروز آمیخته — با بر شبار ریخته — جرم عطارد کرده [illegible]

تا خواجه بعد رقم شد — پیلاد در دین سوم شد — بقا نهایا معدوم شد — [illegible] بهار

تا همزه ادغام آورده — در حرف اشمام آورده — ادغام در لام آورده — [illegible]

در لفظ تا با آب بند — بر تخت الوند و خرد — در سبع که [illegible] — [illegible]

وصنت [illegible] با مرحفه — انت [illegible] با موقفه

وصت [illegible] با فلسفه — [illegible]

نزد خواجه سخن چند فرستادم من — دامن دل [illegible] — [illegible] که نشنیدست [illegible] خواجه عمید

[illegible] مهر [illegible] — [illegible] آمد [illegible] — خواجه با آن خط زیبا که فرستادم من

گفت [illegible] خواجه [illegible] — استاده [illegible] — [illegible]

گرچه آمدم اینجا که چه افتادم من — [illegible] — هست [illegible] استادم من

هست [illegible] — زان [illegible] — [illegible] در آن

دامن [illegible] — جد من [illegible] پدرم — [illegible] من

مرمرا [illegible] — روز آدینه بماه رمضان زادم من — سال [illegible]

[illegible] مقدم من — [illegible] — [illegible] فرستادم من

سر مرا خواجه عمید [illegible] — [illegible] استادم من — [illegible] تمام

[illegible] من — [illegible] — [illegible] دادم من

تم تم تم

[illegible]

[illegible]

سعود و سلمان

سوز و داغ از در اندر آمد [illegible] — لب [illegible] عشق [illegible] — آب [illegible] در آن [illegible]

تاب [illegible] در آن [illegible] — عنبر چشمش گرفته سرخی لاله — لاله رویش گرفته زردی [illegible]

[illegible] — [illegible] از آب چشم ریخته [illegible] — کرده [illegible]

کرده هوا [illegible] زلف معطر — [illegible] — در [illegible] دل [illegible]

ملکت [illegible] همی کرد چو سلیمان — [illegible] همی [illegible] چو سکندر — دلبر [illegible]

زود [illegible] دل [illegible] — گفتمش ای وصل تو عزیز [illegible] — [illegible]

شرط کرده که تا بر تو بیایم — [illegible] عشق [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible] ترا [illegible] — [illegible] زلف ترا [illegible]

همچو [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] — [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible] — [illegible]

[illegible]

ایضاً — [illegible]

[illegible] — [illegible] — [illegible]

حسبی [illegible]

احمد [illegible] — [illegible]

[illegible]

ابرو ندود بر گره زلف پر شکن		وز بار قوس گوی کمان افکند ز چشم		در دست رود دان زیکتا زن
پرسیده من سوخ خطر از تیغ		چون گرد و رفت آئین و عرب وقت تاختن
والسلم

بدوشاب به چو جون رسید		رات قرضداران میر ... دانا
تکاپی انقدر باید که آخر		شود چیبه کفن و شاب حلوا

بابا افضل کاشی

کم گوی و بجز مصلحت خویش مگوی		چیزی که نپرسند تو خود پیش مگوی
داده دو گوش و یکی زبان ز آغاز		یعنی که دو بشنو و یکی بیش مگوی

ولہ ایضاً
این شهر ببین که در جهان افتاده است		خلق از پی سود در زیان افتاده است
بر زان نبود که ما نکاری کریم		ای وای بر آن که در میان افتاده است

ولہ ایضاً
گفتم همه ملک حسن سرمایه تست		خورشید فلک چو ذره در سایه تست
گفتا غلطی ز ما نشان نتوان یافت		از ما تو هر آنچه دیده پایه تست

ولہ ایضاً
به جهان کرا چه خواجه کرده نه نکو است		مغرور شود خانه از دشمن و دست
گر طایفه کرد زر گر پیش نه		ز کوزه همان برون تراود که در اوست

ولہ ایضاً
دنیا مطلب تا همه زینت باشد		دنیا طلبی ز لینی و نه آفت باشد
بر بعد زمین زیر زمین بار برآ		تا زیر زمین روی زمینت باشد

ولہ ایضاً
انفذ که درک فلک زمین گردند		دارا لیش مهر و ماه و پرده بین گردند
این طور و نصیب ما ز دیوان قضا		چه تقان کردن نصیب ما این گردند

ولہ ایضاً
برخیز که عاشقان شب راز کنند		گرد در و بام دوست پرواز کنند
هر جا که بود دری شب دربندند		الا در دوست که شب باز کنند

ولہ ایضاً

ولہ ایضاً
ای رفعت تو بر ایوان ممالک شاه افسرده		سر رشته خط فرمان تو داده زمان و مرد
گر جبه کاینات کاف کردند		بر دامن کبریات ننشینه گرد

خاقانی علیه الرحمه
در صبوحی و مدح شاه اخستان

پیش که صبح بر درد شقهٔ چتر عنبری		خیز که برق می برقع صبح برتری
پیش که غمزه زن شود چشم ستارهٔ سحر		بر صدف فلک رسان خندهٔ جام گوهری
رگش منیح غم ز دل پیش که صبح بر کشد		این خوشن فزار منیح از سر چرخ چنبری
رخت فرو کند ز آب آینه بند دامنان		صبح قبا زره کند ابر کند زره گری
گاه چو حال عاشقان صبح کند ملونه		گه چو خط دلبران مرغ کند فاکری
چون ز صبوح طبله قهقهه کرد خنده به		خنده کند ز قهقهه صبح نو دوکان طری
روز برون رفت از فلک زنگ و صبح میرسد		صبح سه کرده از ملک جام صبوح آوری
نوبت صبح لیلم است ابن بلبل فکرده		داده میر که صبحدم سید ره بنور بری
فرض صبوح عید اگر تو بخواب رفت شد		صدره الله قضا کنی تا صبوح نشری
نیست نامه خبر دردم رفته خاص صبح		جای وقت را مکن آدم رفته منکری
عمر بهاست خنده سر حالشه سیاب اشک		کو رش که تا رسیده سیاب زیبان خنده بکند
الله غم جهان خورد که زحیات بر خورد		لب ز غم جهان مخند تا ز حیات بر خوری
آمد کار تو آم می خورد آگه ست تو		خیز ملک نه زیر کرده جنگ گوهری
ترک می صبوح کن سر که فرو فتن که چه		کرده ز عاجب خوش ترش و کران کر

خواب تو هست غم بر آتش هوی — آن همه مشک بر برت این همه عنبر از تری
هم بلعاب لعل بر درد سرم که ز فلک — با همه درد دل مرا درد سر است بر سری
شو بجلاب اشک من خواب جهان ز غیرت — تا به دو لاله در کشی جام گلاب عبهری
برق تو تی و سینه من سوخته تو ام کنون — سوخته سینه خواه اگر راوق عیسه پروری
رقص کنان بجره لعل غبغب جعد مسی تو — طوق کنان سر زلفش چون خط آب عنبری
منتظری که ز فلک خوانچه زند بر آیت — خوانچه کن دو چهار کس خوانچه زند که میری
ز غبغب و صحن خیز لالا بله — چنچ دهنش ز لطوقه چین غبغبش ز احمری
کله چرخ جو بکوچه دیده ولذ مو — کله بکجه جوجبت هم بکوال او دسی
دمده ازان چکیده سخن زلاله تر زبان — کالبد رخ فلک بود عروس خاوری
از بس تر اختران لامه بر گجات شب — رفت سایر ازیک تا سپید بکر
تیره شد آب اختران ز آتش روز و می کند — سر بر جبات خط جام آب چو آتش قطر
چرخ کبود جامه بان ریخته اشکها ز رخ — تا تو خریده بر زمین جا به عیسه گستری
آن می جام بین بهم کوند دت شعبده — کرده ز نسیم دو صحن حقه زرشش لر
در کف ساقی از قدح حقه لعل آتشی — در طبق قدح زلف رشته عقد عنبری
ساقی بزم چون پری جام بکف چو آینه — اندر به ز جام اگر ز آینه می رود پری
در کف ساقیان بزم آب زلال و لاله زر — آتش ملکر است آن در بر بکلاه ساغری
ز قطرات جرعها ژاله زرد ریخته — یافته چنبر رخ فلک رفت زبان مجددی
دختر قاتو دو رتوق سپهر کرده — گشته ز نیره فلک حامله هم بد اختری
کرده بچکیده گردش با مسیح مریمی — کرده بنقش لستنش ز ضیاء آذری
مطرب سحر ... در صور هر آتش — آتش و لاله آب دان کرده بهم ... ساغری

بلبل

بربط عجب صفت دست زبانش ور دهان — از سر حجره زجان کرده بتابش و دسی
نار عروس ز جنبش شده قفیتش بپش و پس — تاج زنان بر سرش زنده قد عسکری
چنگ برهنه فرق وا های ... بپش ان — خنگ بیک کینه سخن با کنان زاغری
دست بجاب بر بکی بسته به رسن گلو — نیز خرینه شکل کاسه زند مظفری
چنبر دف شکاله زاهد وکرده بیزد و سک — لیک بهیچ وقت ازاو هیچ نگار ننگری

چشمه خضر ساز لب از لب جام کوثری — کز ظلمات بحر جبت آینه سکندری
شاه جهان رم فلک رست ز دیو هفت سر — ریخته هر دریچه آقچه زر جعفری
غالیه سای آسمان سود بر آتشین صدف — از چه سخن فکان طلقه های عنبری
لیف سند جلوه گر لذهم لک می کند — ریف لک مستی و طمع رو دیگری
کرده صبوح فرصت شلمش کریش بیا آفتاب — از آفتاب و شب از صبح جهان حیدری
دمده کیمیا جهان آتش جام زنیق — حق معدل باز دمان طلق جهان کوهری
طفل ... زبان بکر شطا غزان — حامله بهار از آن باز عقیم آذری
چمن زدماغ بلبله در طبق قدح چکه — عطسه عنبر بزد به سخن زمانه را تری
رفت قنینه در رفاق از چه ز امتلا سخن — راست چو پشت ... سخن جلوه ... معصفری
چلیل آفتاب سحری ابله لذتقاع می — حباب نواله بریع ... بر بر دچرو بر ...
چمن نکهت لکر کنه دردی ... سپهر نهان — تا خوری زجعبر او شگفته جلد دری
کرته فستق فلک چاک زند چو غنچه ش — هر سر به قواره را زهره کند بیاسری
زهره و زر شک سخن دی در بن ناخن آورد — چنین سر ناخن کنه باری چاک ...
حنیم سهیر ساخته تا سخن آفتاب وقت — کالمی وقت او ده تا بانه بار بار دری

بسم الله الرحمن الرحيم

دعاء مستجاب مجرب ينبغي مداومته في كل حين

بسم الله الرحمن الرحيم

الهي لا ربّ لي سواك فادعوه ولا اله لي غيرك فارجوه انت الرب وانا العبد والعبد يخطي والرب يعفو فان كانت دعوتي لك خاضعاً خالصاً فاغثني يا غياث المستغيثين والسلام

دعاء آخر

اللهم اجعلني محبوباً في قلوب المؤمنين وملحوظاً في اعين الخوانين ومنظوراً في نظر السلاطين ومحفوظاً من شر الشياطين وبلغني الى مائة وعشرين سنة معافاً من كل آفة وبلية برحمتك يا ارحم الراحمين

بسم الله الرحمن الرحيم والتين والزيتون وطور سينين وهذا البلد الامين قيل خصهما بالقسم لان التين فاكهة طيبة لا فضلة له وغذاء لطيف سريع الهضم ودواء كثير النفع يلين الطبع وينفع البواسير ويحلل البلغم ويطهر الكليتين ويزيل رمل المثانة ويفتح سدد الكبد والطحال ويسمن البدن وينفع النقرس والزيتون فاكهة وادام ودواء وله دهن لطيف كثير المنافع وطور سينين يعني الجبل الذي ناجى عليه موسى ربه وسينين وسيناء اسمان للموضع الذي فيه وهذا البلد الامين اي الآمن يعني مكة في الخصال والمعاني عن الكاظم ع قال قال رسول الله ص ان الله تعالى اختار من البلدان اربعة فالتين المدينة والزيتون بيت المقدس وطور سينين الكوفة وهذا البلد الامين مكة وعن علي بن ابراهيم القمي قال ع التين رسول الله والزيتون امير المؤمنين ع وطور سينين الحسن والحسين ع وهذا البلد الامين الائمة ع وفي المناقب عن الكاظم ع التين والزيتون الحسن والحسين ع وطور سينين علي بن ابيطالب ع وهذا البلد الامين محمد ص لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم اي تعديل بان خص بانتصاب القامة وحسن الصورة واستجماع خواص الكائنات ونظائر سائر الموجودات ثم رددناه اسفل سافلين قيل بان جعلناه من اهل النار وفي المناقب قال القمي نزلت في الاول وعن الكاظم ع الانسان الاول ثم رددناه اسفل سافلين ببغضه امير المؤمنين ع ثم

عن عاصم بن حميد عن ابي عبد الله

قال فكرت ساعة في تهمة فيما يرون من الرؤية فقال ان الشمس جزء من سبعين جزءا من الكرسي والكرسي
جزء من سبعين جزءا من العرش والعرش جزء من سبعين جزءا من الحجاب والحجاب جزء من سبعين
جزءا من الستر فان كان ذا صادقا فاملئوا اعينكم من الشمس ليروا ونهاه سحاب اقول ان لم يكن
في دهرك الا هذا الحديث لكفاك تم

ما يشفيق عار ضار جمه   ان بي يحك قيره ح   الا الحدث التي سر لانه   ام ل قره اسم تصوب ح

حمنة ابو جعفر الاماليسي

ابدت لنا الصبح على قدها   فاقصر لقيل لنا صبحه   فقدنا مع قدنا قايل   هذا تشفيق على خاطر جمه

انهى

كتاب اتى من سما العلى   الى مستهام حزين كئيب
فالقاه مستجمعا للمنى
لوصل الحبيب وفقد الرقيب

لقد جاء قصر طريح مقتر   دهراح اكما ومرح او طاقى   كتاب حبيب تعز زولي   لا الاذرعة الحيا مدرج
القدامى

فقلبت القا وجت ناظري   تتح فالجيم الصدر كحب   تمزقت الاكا نا وليا   مضت فحب بسان ذكر بر عمرى

اما الكتاب لو يتر نسيمه   بعيره حبر عزه سال القبر   فحبه لي نزفا بالكت سيا   ولكنه تجمه بكر عمى ذكر

كفرحته التي قيم بلده   فقط عزماخ وبعيد   قلت مرحبا في التراب فهدي   دجوه صابح التين ابيه

طوبى لمن اصبح يلقاكم
بحجيبه   ولاكم

ظلمت ليالي الحبيب بطولها   فقلت كمه نشور طرايب   وقلت لها في لي احمم بحب   فقالت لم نا قصر تخبيد
لان كان بعد العهد للشوق سره   فرقة الكيم لدي زال صبره

ويزداد

ويزداد وصبري قليلا طال عهدكم
فلا سحه الله يزيد مزيد

سقى عهد ايا ما سعدنا بقربكم   وثغر للمنى في روضة الانس ضاحك
نعمت زمانا والعيون قريرة   واصبحت دهرا والعيون سوافك

من ناحية الوصال هبت نفحات
فارتاح فوادنا بتلك النفحات

مع الباب عبد من عبيدك واقف   بذكرك مرهون بفضلك معترف
اذ خل كاذ قبلك لم يزل معتبة   مدى الدهر ام مثل الحوادث انصرف
مستلهف   الله يعلم بان الوصل يحبيه
لم اسلم النفس للاسقام   لعل مسقمها يوما يداويه
نفس المحب على الالام صابرة   شوقا اليك ولكن ما فيها
الله يعلم ان الروح قد تلفت   اشهى الي من الدنيا وما فيها
ولنظرة منك يا سؤلي ويا املي   فقلت للناس من ذا قيل بزازه
رايت في السوق مبدرا وهو مجتاز

زرت محاسنه قلبي فقلت لهم
بزازتكم للقلوب الناس بزازه

قلب المحب الى الاحباب مجذوب   وجسمه بيد الاسقام منهوب
وقايل لي كيف الحب قلت له   الحب عذب ولكن فيه تعذيب
فداو سقما بجسم انت متلفه   واردد غراما بقلب انت مضرمه
ولا تطعن في عبد المزار الى   صبر الضعيف وصبري انت تعلمه
يا ايها الساكن عن مذهبي   لتقصد رفيه عمنها سنحى
منها سبح العدل وقمع الهوى
فهات لنهاجر من ماسحى

كان محمود بن سبكتكين في مذهب الحنفي فالزاله ان مذهب الشافعي حق فرضيه فقلوا ان يحكم باجتماع الفريقين
في مرو وجمع الفريقان والتمس منها العلماء مرجح ترجيح احد المذهبين على الاخر فوقع الاتفاق على ان يصلوا
بين يديه ركعتين على مذهب الشافعي وعلى مذهب الحنفي لينظر فيه السلطان ويتفكر ويختار ما
هو حسنه فصلى القفال المروزي صلوة على قانون الشافعي ثم صلى ركعتين على قانون ابي حنيفة
فلبس جلد الكلب مدبوغا ولطخ ربعه بالنجاسة وتوضأ بنبيذ التمر وكان موسم الصيف في المفازة
اجتمع عليه الذباب والبعوض وكان وضوءه معكوسا ثم استقبل القبلة واحرم بالصلوة من
غير نية وكبر بالفارسية ثم قرأ آية بالفارسية دو برگ سبز ثم نقر نقرتين مثل نقرات
الغراب من غير ركوع وتشهد وضرط في اخره
من غير السلام انتهى

سلام عليكم [illegible]

هر شب بیست صورت عالم از او بپرس
کو شرح اشتیاق کما هی بیان کند
فراق دوستان دیدن زمانه [illegible]
[illegible] غلط گفتم [illegible]

اگرچه [illegible]
انما القلب والفؤاد [illegible]

[illegible]

مقرر است که طاوس بر شب جانوران دیگر بهم جفت نمی‌شود چنانچه وقت بیضه نهادن و بچه
آوردن ایشان میشود قطره اشکی از چشم طاوس نر بیرون می‌آید و طاوس ماده
آن اشک را میخورد بقدرت رب العزة حامله میشود والله اعلم بالصواب
قوس قزح اجزاء مائیه جزئیه که در غایت خردی است وقت نزول نداشته باشند [illegible]
درهوا ملاصق شود و از دور لمعان اجزا که جام کثیفه [illegible] است از که سبزه و غیره از تابیدن
شعاع آفتاب بران لمع [illegible] بهم رسد والله اعلم بالصواب

يلمان

يلمان بفتح اول وسكون ثانی وکاف فارسی بالف کشیده و بنون نام قصبه است از
بدخشان که در سمت کاشغر واقعست جامه فن حکیم ناصر در آنجا است واجمع
جوزا صورت هم از صورها چند است که او را جبار
گویند بصورت بزرگ منقش بشکل مردی است که کمر و شمشیر بسته باشد
و در هر جا که جوزا با کمر و شمشیر مذکور شود این صورت مراد است چنانکه از صدر الدین [illegible]
میشود نه آن جوزا که یکی از بروج است
انتهى

قال شيخنا البهائي في ذم من صرف العمر في جمع الكتب

على كتب العلم صرفت مالك — وفي تصحيحها اتعبت بالك
وانفقت البياض مع السواد — الى ما ليس ينفع في المعاد
تظل من المساء الى الصباح — تطالعها وقلبك غير صاح
وتصحيح مولعاً من غير طائل — بتحرير المقاصد والدلائل
وتوضيح الخفاء في كل باب — وتوجيه السؤال مع الجواب
لعمرك قد ضللت الهداية — صغير [illegible] ماله ابداً نهاية
وبالمحصول ما حصلت الا الندامة — وحرمان الى يوم القيامة
وتذكرة المواقف في المراصد — لتتلو عليك ابواب المقاصد
فهذ يجري النجاة من الضلالة — فهل تشفي الشفاء من الجهالة
وبالارشاد لم تحصل رشاداً — وبالتبيان ما بان السداد
وبالايضاح اشكلت المدارك — وبالمصباح اظلمت المسالك
وبالتلويح ما لاح الهدى لك — وبالتوضيح ما اتضح السبيل
صرفت خلاصة العمر العزيز — على تنقيح ابحاث الوجيز
بهذا الضم صرف العمر جهلا — فقم واجهد فما في الوقت مهل

فدع عنك التروح مع الكواشى
فهن عن البصائر كالغواشى

وله ایضا

هیچ [illegible] زلف [illegible] نها / تا هست مرحومه او [illegible] باشه
این [illegible] یک چشم که [illegible] اصفهان / ای قوم [illegible] که [illegible] باشه

آن میرا [illegible] هست [illegible] / [illegible]
[illegible] آسمان [illegible] / [illegible]
لطف او [illegible] / [illegible]

دلبسر پیچ و چین و خم زلف دلبر / گاه چو چوگان شود گاه چنبر
گاه لاله را سایه زده ز سنبل / گاه ماه را درع پوشیده ز عنبر
گاه صورتی کرده ز عود هندی / گاه پیکری کرده ز مشک اذفر
که دیده است بر سوسن از عود صورت / که دیده است بر لاله از مشک پیکر
[illegible] بر [illegible] / ازیرا که عنبر بجوشد برآذر

فدای آن فریبنده زلفین مشکین
فدای آن فروزنده رخسار دلبر

بماه و صنوبر همی خوانم او را / برخسار و بالای زیبای درخور
همی گشت زان فخر و زان کبر مانی / صنوبر بلند و ستاره منور
برمز این مرا گفت آن شکرین لب / که ای شاعر اندر سخن ژرف بنگر
مرا با صنوبر همانند کردی / بقد و برخ با ستاره برابر

چه ماند برخسار خوبم ستاره
چه ماند بقد بلندم صنوبر

بگفت

بگفت این و بگذشت اندر گذشتن / همی گفت زنگی بزیر لب اندر

ستاره چو من کی فروزنده است برخ
صنوبر چو من [illegible] است بر سر

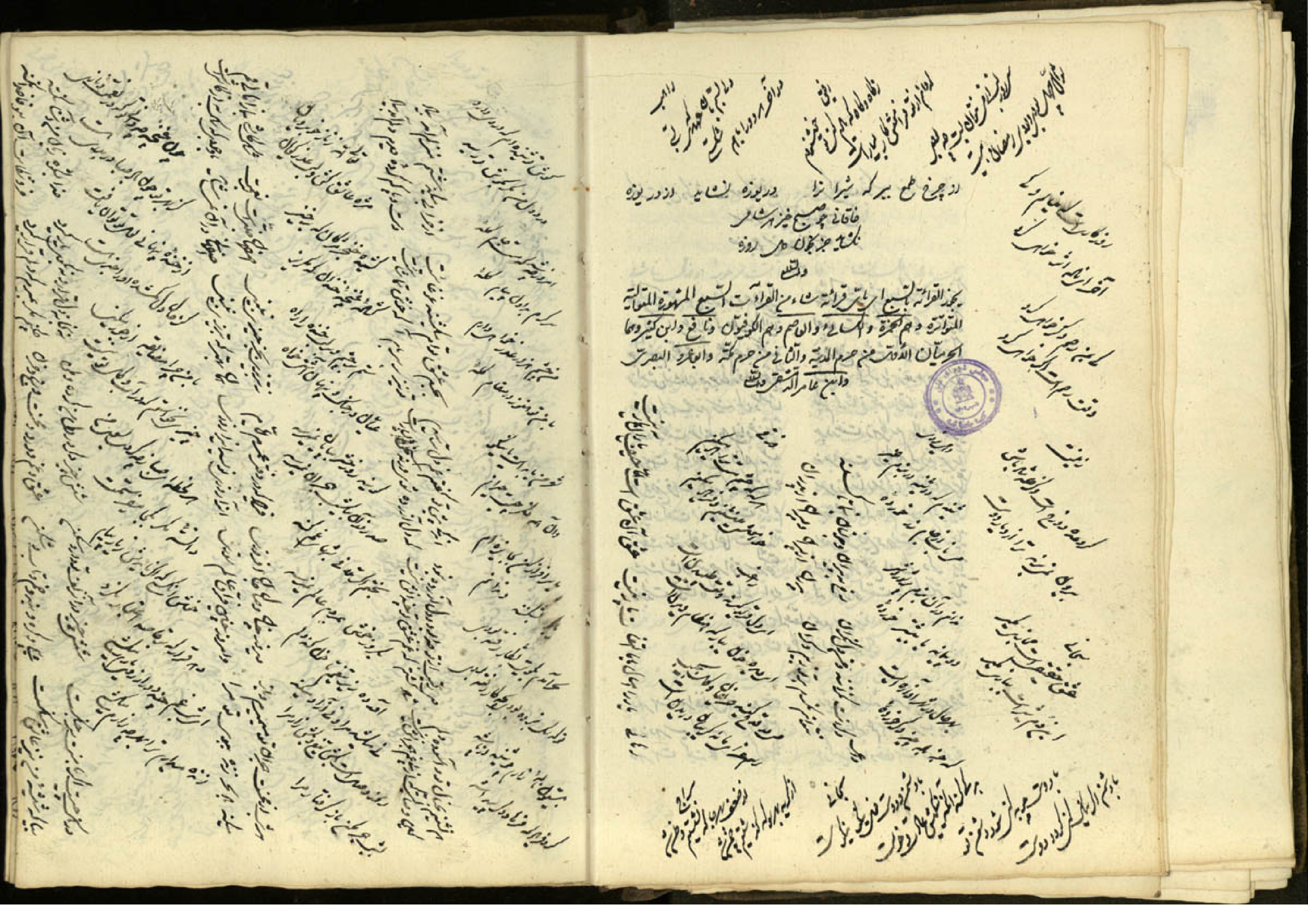
وله

مصوری نیست حسن او را که بر هم [illegible] نیاید / روشن است عشق او را که بگفت در نیاید
علم الله ای عزیزان که جای [illegible] / بصفات در نگنجد بخیال در نیاید
چو نسیم زلفش آید که علم صبا بجنبد / چو فروغ روی [illegible] آید سپه سحر نیاید
ز لبش نشان چه جویی ز دهان [illegible] / شنیده که گویا ز عدم خبر نیاید
چه شوم که [illegible] / چکنم که شاخ بختم ز قضا بر نیاید
چو بود ز بخت خواهم [illegible] / چه درخت زهر کارم [illegible] شکر نیاید
[illegible] که ز [illegible] / نه مراست روزگاری که زنده تر نیاید
[illegible] فراقش کردم [illegible] / سر و زر نثار من کن که چنین [illegible] نیاید
به نیاز گفت فردا [illegible] بیایم / بدو چشم او که جانم بشود اگر نیاید
ز بنفشه زار زلفش نفحات [illegible] الله / [illegible] و دولت شه [illegible] نیاید
شه شهان منوچهر افق سپهر [illegible] / که ز [illegible] سپهر [illegible] دگر نیاید
ز جلالت [illegible] زمانه باور / که شماره [illegible] فلک اختر نیاید

سر آن زمان که [illegible]
[illegible] بر نیاید

وله

ز مهر است مرا غذای هر روزه / ز می کاسه سر فکنم پیروزه
ور زد دهر سه کاسه در کامم / صد ساله غم است شرب یکروزه
دهر است گینه کاسه گردانم / از گینه او خطا است دریوزه



در چرخ طمع بیرکه شیرا نرا / در یوزه نشاید از در یوزه

خاقانی چو صبح خیز درشام

بکشاید جز بجان در روزه

وله

بجهة القرائة السبع ای بای قرائة شاء من القراءات السبع المشهورة المتواترة وهم حمزة والکسائی وعاصم وهم الکوفیون ونافع وابن کثیر وهما الحجازیان الاول من اهل المدینة والثانی من اهل مکة وابو عمرو البصری

وابن عامر الشامی

سفر کعبه بهتر غنیمت [illegible] مادام عمر بود دل خرم [illegible] زلف یار چو ماه و تیر کرد [illegible] فراق دوستان چشم آن کرد [illegible] چه خواهد بود [illegible] ما را [illegible]

غنیمت عمر [illegible] کشت [illegible] علم نیفزود [illegible] بوده لطش [illegible] بهانه و بهانه [illegible] چه گه که اینجا [illegible]

تمام عمر [illegible] لشکر در [illegible] سر بحث که در تخت [illegible] خواهد نفزود و لیکن [illegible]

عنقا [illegible] ز چنگال عقاب [illegible] در ملک علم ویران [illegible] برد و لیکن [illegible] سر برآورد و لیکن [illegible]

گشت مشغول و لیکن [illegible] نام آورد و لیکن [illegible] دل تنگ [illegible] و لیکن [illegible]

[illegible] نه درد تاب و عشق دل [illegible] بدر طرف که فروهشته زلف بخواب

هیچ [illegible] گر زبان [illegible] کمان زنبر که صید آدام در دوش است

سر برادر دوست [illegible]

بدر [illegible]

ز دون [illegible] چو گردون [illegible] صحرا [illegible] از عرصه [illegible] راه چنین [illegible] اسپ کدام [illegible] که صد [illegible]

در [illegible] فرزند [illegible] زانکه [illegible] ملک شرف [illegible] افتخار

راز دل [illegible] چه اندیشه ام از خاطر [illegible] تا کی دل مشتاق [illegible] دل دشمن [illegible] قاصد مرا [illegible]

بیا [illegible] چه کار [illegible] سایه [illegible] آخر [illegible]

[illegible]

پیش من در طلب یار بحسرت مردن [illegible] ناصحم گریه [illegible] ترسم این [illegible] که دارد با گریبان دست من [illegible] شمع جانسوزیم [illegible]

[illegible] زانکه سینه‌ام [illegible] در قیامت [illegible] [illegible] اوکه بیگانه مرا [illegible]

[illegible]

[illegible] با غیر [illegible] [illegible] غنچه [illegible]

کاش [illegible] میکنی دل از تو [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

اه هم نفس [illegible] تا رگ [illegible] دل [illegible] [illegible] طریقت [illegible]

رفته [illegible] طبیب [illegible] [illegible] آگاه [illegible] که قافله ناگاه [illegible]

[illegible]

عمریست که من در سر سودای فنا دارم [illegible] غمزه [illegible] [illegible]

[illegible] دارم [illegible] قصه [illegible]

[illegible]

زبانش قصه ما دمبدم چه حساب | کر خاک سرم رسیم زنبورک ببرید | جشنی آن زمان که بر سرم عاشقان آنگاه | گر تیغ که دیگر تیغ ناز کشته | هر کجا که یار من [illegible] آمد

پیغام که بما آرد و گفتن نتوان | زلفان گرفته همه بیچاره تو یا بنه | چو نام من بلب آید زبان بگرد آنا | که مرده زنده کنی غمزه و باز کشتی | کوی که نیکم بر [illegible] آمد

[illegible]

قصه جان که اشتیاق تو چکرد | چون زلف دراز تو شب هجران | در کنار زنانه غبار اسیر کرده | چه آشنا که بلبلک که بیوفائی دهر | کلاه که سنگ حادثه از آسمان رسد

با من دل پر درد و فراق تو چکرد | تا با تو بگیم که فراق تو چکرد | تا بدانم که ازین قدر فراق کاریست | آنان نزار که کل خسته را تمام کند | اول بجد جغد [illegible] آشیان رسد

[illegible]

زبانت رخ و چشم و زلف و ابرو | همیشه در درون نقش [illegible] سه چیز | لعل [illegible] | زلف حبشی [illegible] سه چیز | مرا سه چیز بخش [illegible]

یکی لبت و دوم زنگی و سیم عنبر | یکی شکنج و دوم حلقه و سیم چنبر | یکی حیات دوم زمزم و سیم کوثر | یکی نسیم دوم نافه و سیم مجمر | یکی عقیق و دوم پسته و سیم شکر

[illegible]

رئیس شرع علی تحفه سه حرف شریف | زبیت آنکه [illegible] سه نفر | رسم [illegible] خندق [illegible] | [illegible] | مرکب [illegible] سه چیز

یکی رسول دوم حیدر و سیم جعفر | یکی حنین و دوم خندق و سیم خیبر | یکی کلاه و دوم جبه و سیم مغفر | یکی شال و دوم [illegible] و سیم [illegible] | یکی زره و دوم [illegible] و سیم عنبر

[illegible]

[illegible]

دوبیت [illegible]

[illegible] کلبه [illegible]

[illegible] عجبا [illegible]

[illegible] مادام که [illegible]

[illegible]

[illegible]

ای صبا مرا بطلب ... [illegible] ... بر رخ تو زنهار ... شام غم تو که ... در هجر تو ... همنشینم بارا ... گر ... دل برآرم نفسی ... رود که ... نسیب حبیب مولایان آید همی

... گزیده ... منصب عاشقان حرام است ... بارب نفسی باز ... نسیب ... مهربان آید همی

[illegible]

ملک شهریارت و شاه جهان ... تو ... آید ... روم ... بیمار ... خواهم رفت ... تو ... بر کنار ... حکایت بکنیم

و ... خدا ... هزار لعنه ... شنیده خواهم رفت ... دست ... خواهم رفت ... لب ... شکایت بکنیم

[illegible]

چون ننالم که درین سینه دل زارم هست ... دلم از سینه بتنگ است خدایا برهان ... شکسته بال تر از من درین آشیان تو نیست ... چه حاصل ...

راحتی نیست در آنجا نه که بیمار هست ... هرجا در قفس مرغ گرفتاری هست ... دلم خوش است که نامم کبوتر حرم است ... که ... آیم در ... باز باشد

[illegible]

در ... دلم ... که هرکه ... تیغ ... نیست ... دلم ...

... نیست ... زنهار ... آتشم ... عقاب ...

[illegible]

... سخن ... بهار ...

... زمین ... بباران ... زمین ... مهربان ...

[illegible]

نالهٔ مرغ قفس ... مرا | چند روز ترک آن نامهربان خواهم نمود | بلبل ... خواهم بود

که ... نوبهار ... | که از این بیشی ... گرفتار مرا | طاقت خود را دادم ... خواهم نمود | ... دلش را مهربان خواهم نمود

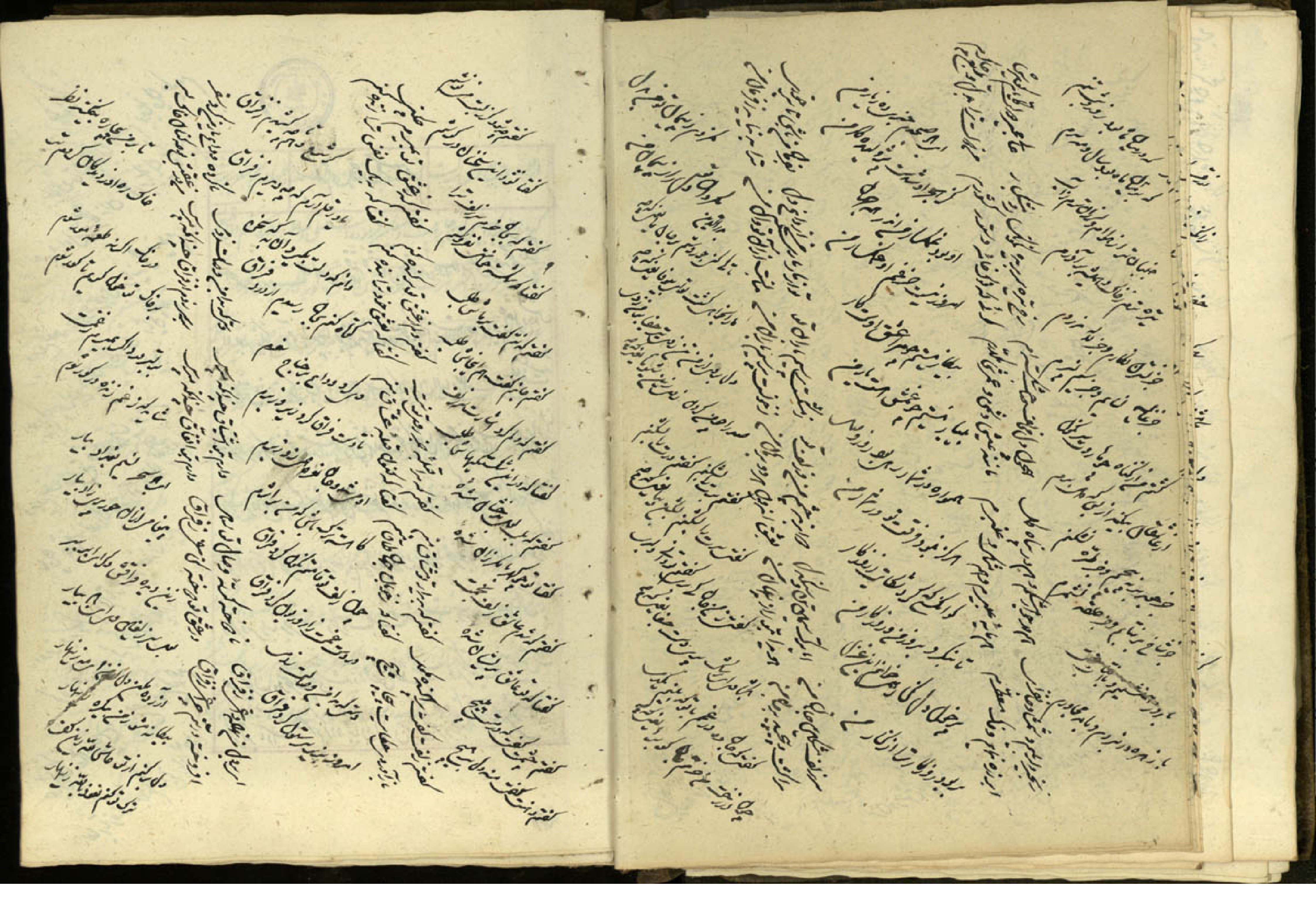
... که ... چشمه ... آشیانش را | ... بسیار کنید | ... خاطر ... کنید | ... عیش ...

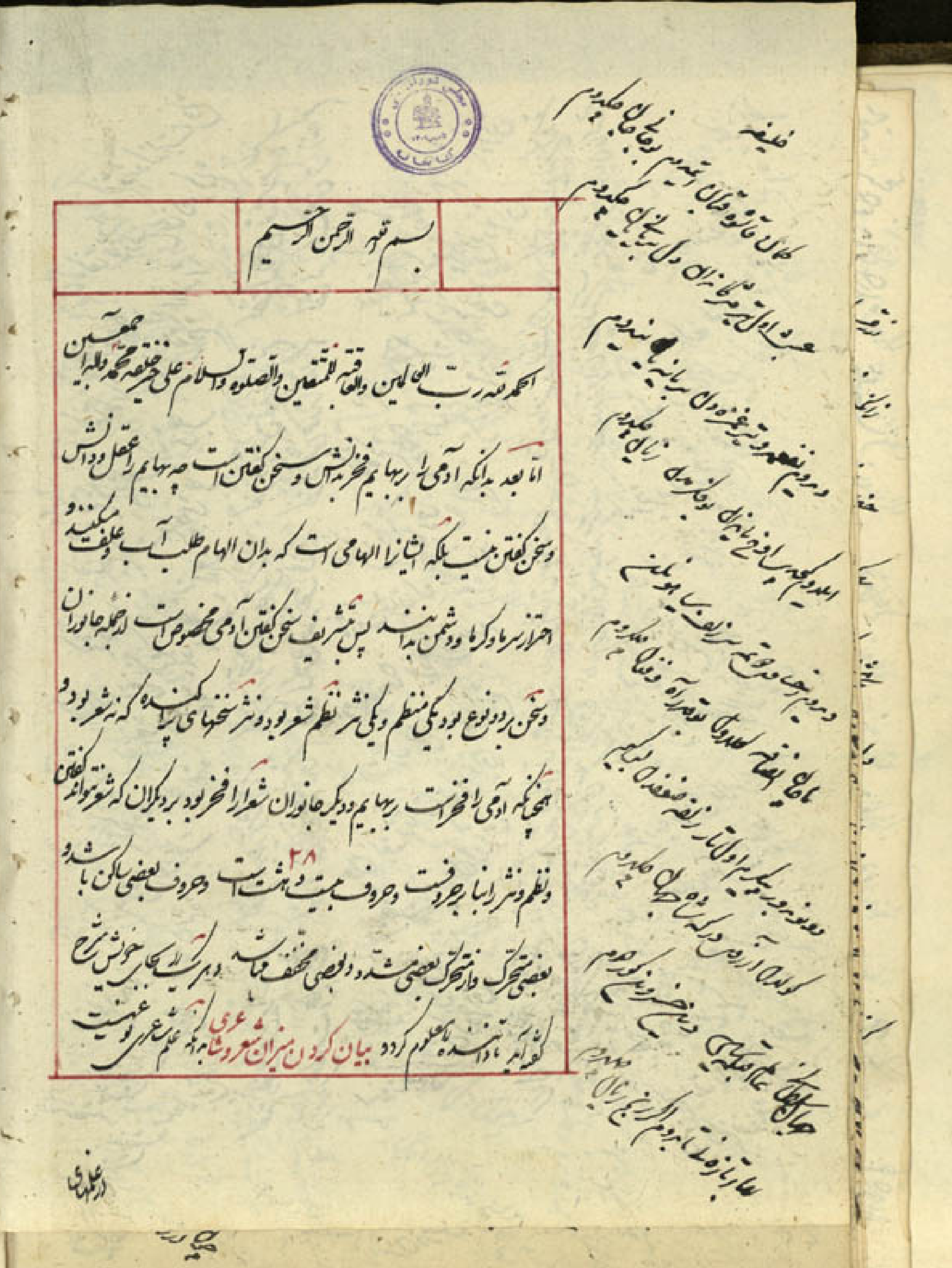
... دادم ... دل من | جواب داد که ... تکلم | گفتم که شده دلم ... تو ... | گفتم که از ... | گفتم مرا ز ناله ... رسد

... گفتا ... | گفتا ... عاشق ... | گفتا چه غم ز ناله و فریاد تو مرا

... | ... | ... خون ز کنار ... دارد | ...

... | ... | ... غبار ... دارد | ...





بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین
اما بعد بدانکه آدمی را بر بهایم فخر بدانش است و سخن گفتن است چه بهایم را عقل و دانش
و سخن گفتن نیست بلکه ایشان را الهامی است که بدان الهام طلب آب و علف میکنند و
احتراز از سرما و گرما و دشمن بدان نمایند پس تشریف سخن گفتن آدمی مخصوص است از جمله جانوران
و سخن بر دو نوع بود یکی منتظم و یکی نثر نظم شعر بود و نثر سخنهای پراکنده که نه شعر بود و
همچنانکه آدمی را فخر است بر بهایم و دیگر جانوران شعرا را فخر بود بر دیگران که شعر توانند گفتن
و نظم و نثر را بنا بر حروف است و حروف بیست و هشت است ۲۸ و حروف بعضی ساکن باشد و
بعضی متحرک و از متحرک بعضی مشدد و بعضی مخفف باشد و هر یک را بجای خویش شرح
گفته آید تا دانسته و معلوم گردد **بیان کردن میزان شعر و شاعری** بدانکه علم شاعری علمیست

از علمهای بدیع و علمی بزرگ و پسندیده دانایان زیرا که بسیار علمهاست در علم شعر پیوسته است
که مرد مرا در دانستن آن چاره نیست و پیغامبر فرموده است صلی الله علیه وآله وسلم ان من الشعر
لحکمة و دیگر فرموده الشعر شرف [illegible] وابن عباس رضی الله عنه گوید الشعر دیوان العرب و حکماء
عرب گفته اند الشعر اتم الکلام پس باید دانستن که بعد از علم شریعت هیچ علمی شریفتر از علم شعر
نیست فاما بسبب آنکه شاعر نبود و شاعری نکند ایشان آنانند که اندک بهره یافته اند
در شعر و شعر را دام سود و زیان ساخته و هر کسی را بچیزی چند نادرست و نامحمود برده اند و طمع
سود و زیان بر علم ستم کرده و ضیاء آفتاب از چشم نابینا خواسته و طامع گشته اند همه کس حقیر
بود و در مثل گفته اند الناس اعداء ما جهلوا پس چون چنین است گوهر اگرچه در دست نا
سزا بود قیمت او کم نشود و علامت گوهر واجب نباید [illegible] دیگر گوهر
[illegible] فرومایه چنانکه این شعر ازان فرومایه که شعر بگذارد و تمام زنند تا قیمت شعر و
شاعری نشود و اگر شعر مذموم و نکوهیده بودی دانایان و بزرگان و پادشاهان که پیش

از اسلام و در عهد اسلام بوده‌اند و از صحابه کبار چون علی بن ابی طالب علیه السلام و حسن و حسین علیهم السلام
شعر گفته‌اند و پیغامبر اگر چه شعر نگفته است از شعر نهی نکرده و شاعر داشته چون حسان
و او را فرموده که شعر گوید و جواب کافران باز دهد و ایشان را بنکوهد و مسلمانان را بستاید و
حکما عالم شعر گفته‌اند و بدان تفاخر کرده پس علم شعر را نباید نکوهید چه هر آن کس که علم شعر را نکوهد
از جمله دانایان نبود **در بیان کردن معنی شعر** بدانکه شعر لفظ تازیست و معنی شعر دانش بود
یعنی شاعر آن بود که چیزها بداند و بدان شعر گوید که کسی دیگر نداند از معانی لطیف و دقیق و
فهم او چندان لطف دارد که بدان در رسد پس هر که چیزی بداند و اندر یابد او را شاعر گوییم
بعرف و عادت چنانکه هر چیز که از نوع خود فاضلتر و شریفتر بود نام آن نوع مطلق بدو دهند
چنانکه فقه در علم شریعت فاضلتر بود از نوع خویش او را مطلق فقیه خوانند و فقه فهم بود
و همچنین چون هر همه چیز را جوهر نتوان گفت چنان چون هر زر و سیم و آبگینه و غیر آن
ولیکن چون یاقوت سرخ دیدیم که شریفتر چیزی بود از نوع خویش نام آن مطلق مر یاقوت را

دادند

دادند و چون آن چوب که همه چوبها را بتازی عود خوانند ولیکن چون عود شریفتر بود در نوع
خویش این نام مطلق بعود دادند پس همچنین چون شعر شریفترین علمی بود بنظم و تالیف و
بدانستن معانی دقیق و لطیف او را شعر خواندند و این شعر دیوان عرب بحکم آنکه
هر چه بود در روزگار روزگار ایشان اتفاق افتاده است از حرب و دوستی و مردمی و سخاوت
و شجاعت و غیر آن بسبب این شعر در جهان نامی بمانده است **در بیان کردن**
حروف متحرک و ساکن بدانکه یک حرف چون کسی بگوید سخن نباشد و چون سخن یک کلمه بود کلمه از
دو حرف کمتر نبود و پس سخن پنج یا چهار یا ده یا بیشتر از ده نبود و آن سخن بعضی متحرک بود و بعضی
ساکن و متحرک آن بود که اعراب پذیرد و عجم دارد و ساکن آن بود که اعراب نپذیرد
و هر سخن که مردم گویند اولش متحرک بود و آخر ساکن و معنی کلمه آن باشد که گوینده و شنونده بدو
بدان چیزی بنهند یا نام چیزی یا فعل چیزی و اسم کمترین کلمه چنین بود **دل** **تن** و آنچه
بدین ماند و فعل کمترین کلمه چنین باشد **شد** **زد** و آنچه بدین ماند و از این کمتر سخن معنی دار نبود

وعلامت حرف متحرک عروضیان کمانچه کنند کوچک برین شکل ٥ وعلامت ساکن
الف کنند هر دو علامت چنین ٥ا اندر سبب و وتد و فاصله بدانکه اصل همه شعر
که از ساکن و متحرک خیزد سه است سبب وتد فاصله و هر یک بر دو نوع بود اما
سبب یکی ثقیل است و یکی خفیف خفیف چون ما لا تا لا و مانند اینها و نوع دو
پیوسته بهم یکی متحرک و یکی ساکن و سبب ثقیل هم دو حرف بود پیوسته بهم
ترتنِ برم چون [illegible] مانند این و چنین را سبب خفیف از آن خوانند که ساکنش بهیچ حال متحرک نگردد
واین دیگر را ثقیل از آن خوانند که چون بسخنی دیگر پیوسته شود متحرک گردد چون
سرِ تن من واما وتد آن نیز بر دو نوع بود یکی مجموع و یکی مفروق مجموع چون مرا
وترا و کجا وآنچه بدان ماند وازبرای آن ویرا مجموع خوانند که دو متحرک بهم پیوسته اند
و ساکن بآخر افتاده و مفروق چون یار و کار و آنرا از برای آن مفروق خوانند
که در میان دو متحرک ساکن افتاده است و فاصله دو است یکی صغری و یکی کبری اما کبری

چون بردش سرش و مانند این و فاصلهٔ صغری چون بکنم ببرم بزنم و مانند
این و فاصلهٔ کبری در شعر پارسی نیاید و این سبب و وتد و فاصله را [illegible] خوانند و اصول شعر
که نهاده اند از تازی و پارسی و ترکی و غیره برنیست و بیرون آن چیزی نیست و ارکان
شعر و افاعیل هم از این بیرون آید چنانکه یاد کرده میشود و در این جدول این هر سه
جنس را صورت است و جمله ارکان از این سه اصل بیرون آید که وزن افعال

اصول	سبب	وتد	فاصله
ارکان	کن	[illegible]	بکنم
افاعیل	فع	فعل	فعلتن
وزن	تن	تنن	تننتن
علامات	٥ا	٥٥ا	٥٥٥ا

بر این نهاده است و آنرا
افاعیل و ارکان خوانند و
قالب نیز گویند و جمله هشت است

بر این موجب فعولن فاعلن مستفعلن مفاعیلن فاعلاتن مفعولات مفاعلتن
متفاعلن و این هشت رکن را سه دایره هست یکی خماسی و دو سباعی چنانکه
یاد کرده آید اما دایرهٔ خماسی اندر نشسته که بدو رکن و دو ور کن از این دایره

برخیزد که تو بینی اگر از آنجا ابتدا کنی که بدکن بر وزن فاعلن بود و اگر از آنجا ابتدا
کنی که دکن بر وزن فعولن بود و چون ابتدا
کنی از میم فعولن و این هر دو رکن از یکدیگر بیرون
می آیند زیرا که لن فعو بر وزن فاعلن بود و علن فا بر وزن فعولن و این یکی را دایره مشتبهه
خوانند و در او نوشته زمین دلشد زمن شد
دل هم چهار رکن از این دایره بیرون آید
چون از آنجا ابتدا کنی که زمین شد دل مفاعیلن بود و اگر از آنجا ابتدا کنی که دل شد
زمین مستفعلن بود و اگر از آنجا ابتدا کنی که دل زمین شد فاعلاتن بود و این چهار
رکن در یک دایره میگردد و از این دایره بیرون می آید و چون خواهی که مستفعلن
از این سه رکن بیرون آری گوئی تن فاعلا یا گوئی عیلن مفا یا گوئی عولات
مف یا گوئی لن مفاعلن یا گوئی لات مفعو که این هر سه رکن بر وزن فاعلاتن

باشد و اگر خواهی که مفعولات را از این سه رکن بیرون آری گوئی مستفع یا گوئی
لامفاع یا گوئی فاعیلن مم که این هر سه بر وزن مفعولات بود و اگر خواهی که مفاعیلن
از این سه رکن بیرون آری گوئی علن مستفع یا گوئی علاتن فا یا گوئی لات مفعو
که این هر سه بر وزن مفاعیلن بود این چهار رکن و افاعیل از یکدیگر بیرون آید همی سخن
که تو همی بینی و دایره سیوم هم مشتبه است و در او نوشته صبر دل من و دو رکن از این
دایره برخیزد و صورت دایره این است
اکنون اگر از آنجا ابتدا کنی که صبر دل
من بوزن مفاعیلن بود و اگر از آنجا ابتدا کنی که دل من صبر بر وزن مفاعیلن بود و
اگر خواهی که مفاعلن از یکدیگر بیرون آری گوئی علاتن مفا بوزن متفاعلن بود
علن متفا بوزن مفاعیلن بود و این دو رکن در یکدیگر میگردد چنانکه همی بینی و
سه دایره است و هشت رکن و دو رکن خماسی چون فعولن فاعلن که از دایره

اوّل بیرون آید و چهار رکن سباعی مستفعلن مفاعیلن و فاعلاتن و مفعولات از
دایره دوم و دو رکن هم سباعی مفاعلتن متفاعلن از دایره سیوم بیرون آید
امّا فعولن یک سبب است و یک وتد و فاعلن یک سبب است و یک وتد و مستفعلن
یک سبب است و یک وتد و فاعلاتن یک وتد است میان دو سبب و
مفاعیلن یک وتد و دو سبب و مفعولات دو سبب مع وتدی مفروق و مفاعلتن
یک وتد است و یک فاصله و متفاعلن یک فاصله است و یک وتد این هشت
رکن که یاد کردیم رکنها سالمند و از برای آن سالم خوانند که ایشان را تغیری و
تبدیلی نیفتاده و چون این هشت را زحف فتند و معمول کردند در ره زیاده
بحیل و پیچگونه شوند لیکن ما بعضی که در اشعار پارسی بکار آید یاد کنیم اندر زحاف
ارکان بدانکه هر رکنی که زحف از او نشود باقی که بماند اگر معنی دار بود بجای
خود بگذارند چون فعولن که نون از او بزحف بشود فعول بماند معنی دار بود و چون

فاعلاتن الف بشود فعلاتن بماند و معنی دار بود و این رکنها که از این دو نوع بود بجای خویش
بگذارند و میگویند و لیکن هر یکی را لقبی نهاده اند تا بدان لقب بدانند که کدام حروف شده است
و کدام مانده و ما این لقبها یاد کنیم و هر رکنی که حرفی از او بزحف بشود و باید و با پیشتر و باقی
معنی دار نبود دیگری هم بوزن آن که معنی دار بود بجای او بنهند و از آن نیز لقبی نهاده اند
تا بدانند که کدام است اکنون هر رکنی که دوم از حروف او ساکن بود و بزحف از او
بشود آن را مخبون خوانند چون مستفعلن و فاعلاتن و مفعولات و فاعلن که حرف
دوم این رکنها ساکن است و روا دارند که این ساکن بزحف بشود و چون از مستفعلن
حرف دوم بزحف بشود متفعلن بماند و معنی دار نبود مفاعلن بجای او بنهند و فاعلاتن
الف از او بشود فعلاتن بماند هم چنان بگذارند و مفعولات چون فا از او بشود معولات
بماند و معنی دار نبود مفاعیلن بوزن او است بجای او بنهند و فاعلن چون الف
از او بشود فعلن بجای او بنهند و از مفعولن چون فا بشود معولن بماند فعولن که

فاعلاتن

معنی دار بود بجای او بنهند واین هر پنج را مخبون خوانند و هر رکنی که چهارم آن رکن

بود واین ساکن بزحف بشود واو را مطوی خوانند چون مفعولات و مستفعلن و مفعولن

که چهارم حرف این رکنها ساکن است چون بزحف بشود مفعولات مفعلات

و مستفعلن مستعلن و مفعولن مفعلن شود انگاه فاعلات بجای مفعلات بنهند

که بوزن او است ومعنی دار است و مفتعلن بجای مستعلن بنهند که بدان وزن است

ومعنی دار است و فاعلن بجای مفعلن بنهند واین سه رکن را که زحف بدل

باشند از این سه رکن سالم مطوی خوانند و هر رکنی که حرف پنجمین ازو ساکن

بود و بزحف بشود منقوص خوانند چون فعولن و مفاعیلن که پنجمین ازین رکن ساکنست

از فعولن نون بشود فعول بماند بحرکت لام و از مفاعیلن یا بشود مفاعلن بماند

واین هر دو معنی دار بود هر دو بجای خویش بگذارند و مقبوض نام کنند و هر

رکنی که حرف هفتمین او ساکن بود وان ساکن ازو بزحف بشود انرا مکفوف

خوانند چون مستفعلن و فاعلاتن و مفاعیلن که هفتمین از این رکنها ساکنست

چون این ساکن بزحف بشود از مستفعلن مستفعل بحرکات لام بماند و از فاعلاتن

فاعلات بماند بحرکات تا و از مفاعیلن مفاعیل بماند بحرکت لام این هر سه رکن معنی

دار بود بجای خویش بگذارند و مکفوف نام کنند و هر رکنی که سببی از آخر او بشود آنرا

محذوف خوانند چون فعولن و مفاعیلن و فاعلاتن از فعولن لن بشود فعو بماند

فعل بجای او بنهند و از مفاعیلن لن بشود مفاعی بماند فعولن بجای او بنهند و از فاعلاتن

تن بشود فاعلا بماند فاعلن بجای او بنهند واین هر سه را محذوف خوانند

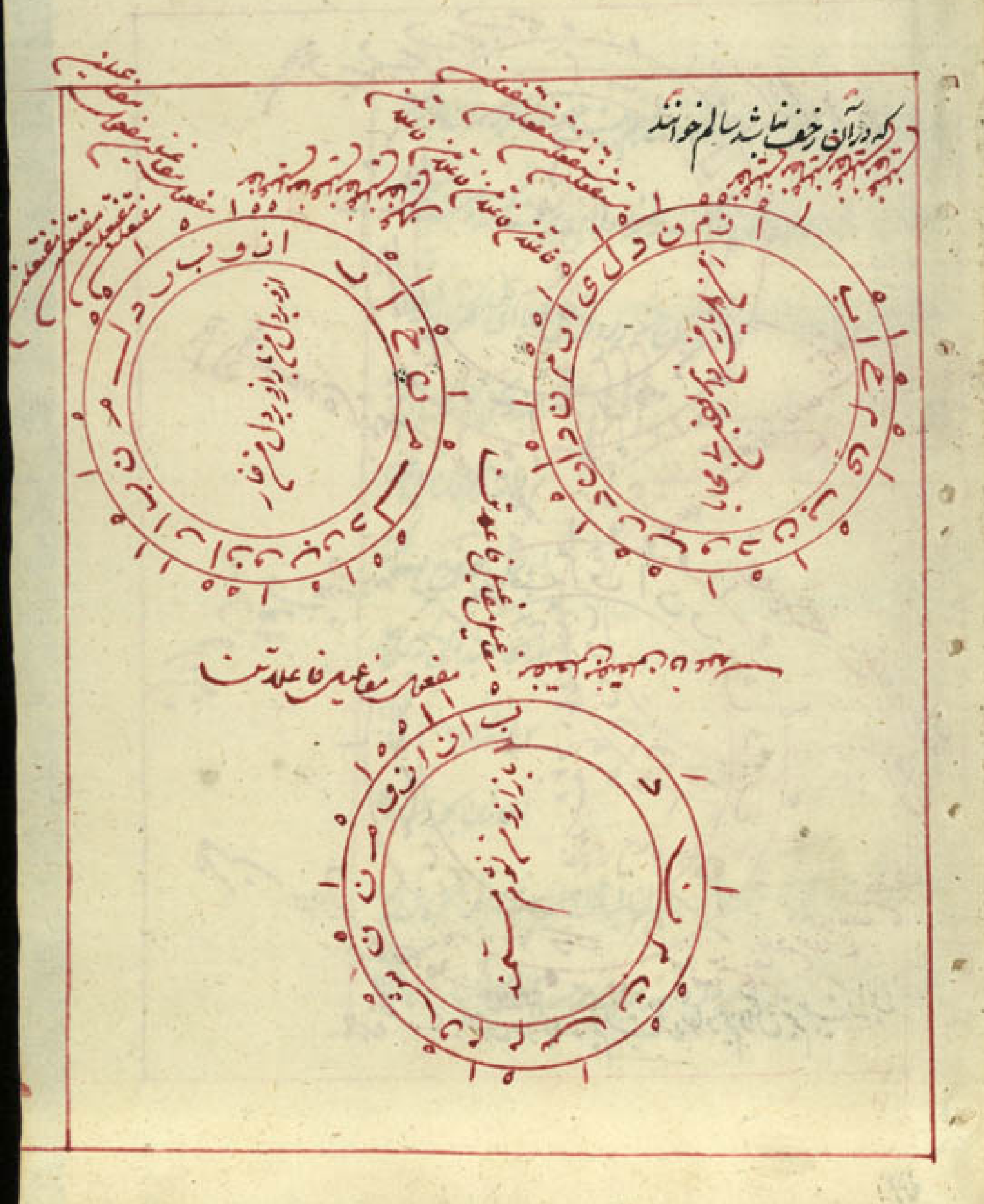
و هر رکنی که ساکن سببش بیفتد از آخر و متحرک سببش ساکن کنند او را مقصور

خوانند چون فاعلات فعلان و فعلات و فعول و مفعول و مفاعیل و

هرچه آخرش تاست تا ساکن شود نون بجای او بنهند چون فاعلان

و فعلان و هرچه آخرش لام است همچنان بگذارند بسکون لام ولیکن مفعول را

فعلان بجای او بنهند و فاعلاتن چون الف و نون ازو بشود فعلات بماند بحرکت
تا او را مشکول گویند و چون تا فعلات که متحرکست ساکن شود مشکول مقصور خوانند
و فعلان بجای او بنهند و این همه که ما یاد کردیم زحافات در زحاف جزو و سبب خفیفند
اما هر رکنی که اولش وتدی مجموع بود نخستین حرف از وتدش بیفکند او را اخرم
خوانند چون فعولن و مفاعیلن که حرف اول ازین دو رکن بیفکند از فعولن عولن
بماند و از مفاعیلن فاعیلن فعلن بسکون عین بجای عولن بنهند و مفعولن بجای
فاعیلن و این هر دو رکن را اخرم مکفوف گویند و اگر مفاعیلن مکفوف اخرم شود
فاعیل بماند مفعول بجای او بنهند و اخربش خوانند و فعولن چون محذوف شود
فعو بماند پس واو نیز ازو بشود فع بماند فل بجای او بنهند ابترش خوانند اینست جمله
الفاظ زحافها که در شعر پارسی بکار آید بجز این بسیار است ولیکن در شعر تازی
بکار آید و اگر شرح همه بگوئیم دراز گردد و اما در پارسی این قدر کفایت و هر رکنی



دایره هشتم پراکنده بقسمت چنانکه ازان نیم بیت چندان بحر که در آن دایره

بود برخیزد وازاین دایره مجتلبه سه بحر برخیزد وازاین نیم بیت که در او نوشته است

وآن نیم بیت اینست زین دل یار من دانه ربودن بی محابا ای دل اکنون اگر ازانجا

ابتدا کنی که زین دل یار

من دانه ربودن بی محابا

ای دل بحر هزج بود و اگر

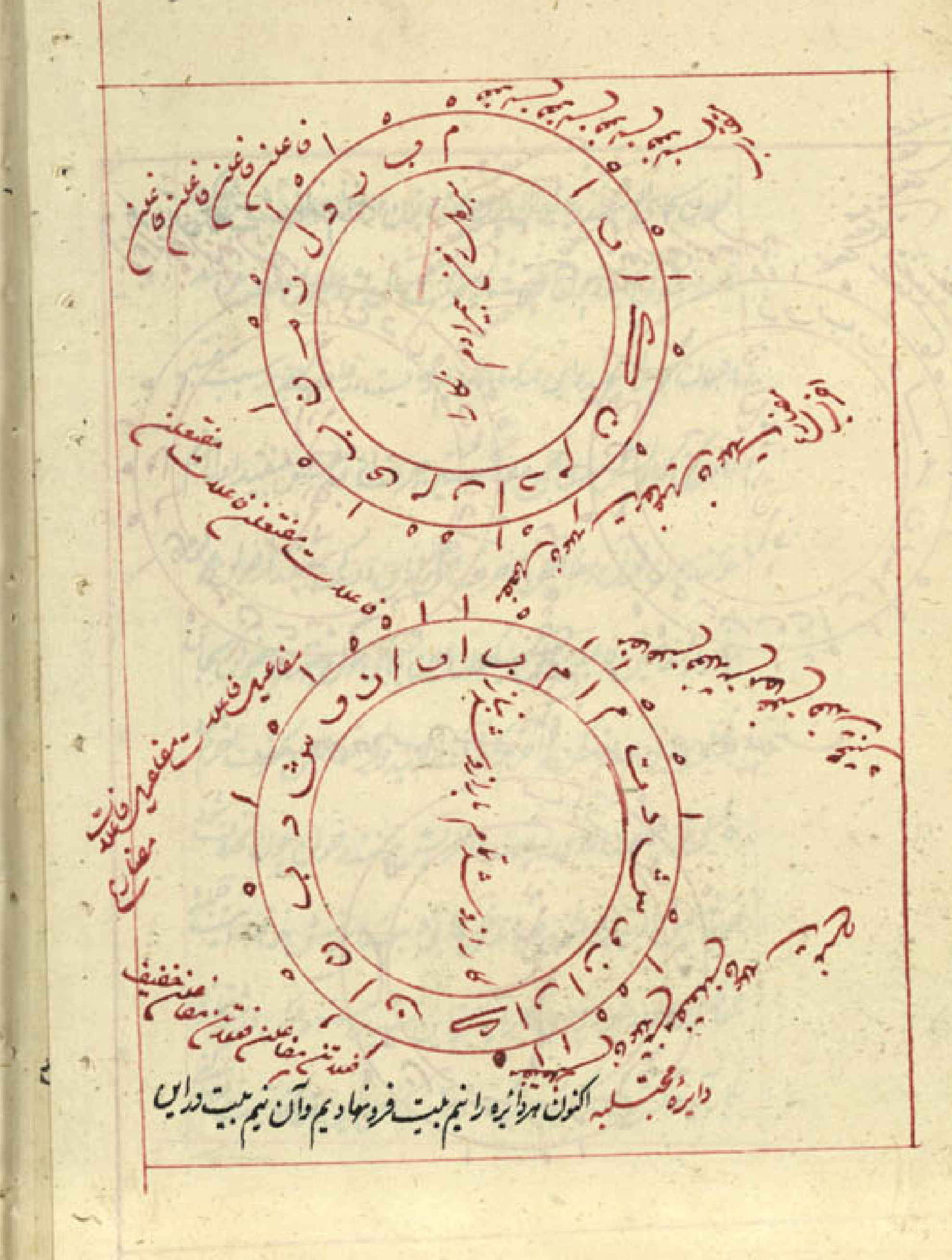
ازانجا ابتدا کنی که دل یار

من دانه ربودن بی محابا

ای زین بحر رجز بود و

اگر ازانجا ابتدا کنی که یار من دانه ربودن بی محابا ای زین دل بحر رمل بود

واین هر سه از یک دایره بیرون آیند برین موجب و شرح آن تمامه نموده شد



دایره

تا فهم مبتدیان برسد **دائره منزحف** این دائره را نیز نیم بیت گفتیم
چنانکه دائره پیشین را و چهار بحر ازین دائره برخیزد و نیم بیت اینست ازاو برتن
من ها را ازاو برتن من خا را این دائره بیت و چهار حرفست در هر قسمی حرفی نبشته
و چون از آن حرف ابتدا کنی ازاو برتن من ها را ازاو بردل من خا رجز بحر
مکفوف بود و اگر از آنجا ابتدا
کنی که زو برتن من ها را ازاو
بردل من خا رنج بحر خرب بود
و اگر از آنجا ابتدا کنی که برتن من
ها را زو بردل من خا را زو بحر
سطوی بود و اگر از آنجا ابتدا کنی که تن من ها را زد و بردل من خا را زو بر رمل مجنون
بود اینست جمله چهار بحر که ازین دائره بیرون آید و دائره اینست که نموده شد

دائره مشتبهه این دائره مشتبهه را نیز نیم بیت نهادیم چنانکه دیگرها و شش بحر
ازین دائره برخیزد و نیم بیت اینست کار ازو شد تمام یار ازو شد نباز و این دائره نیز
بیت و چهار قسمت و در هر قسمی حرفی نبشته و اگر از آنجا ابتدا کنی که کار ازو شد تمام
یار ازو شد نباز بحر منسرح بود و اگر از آنجا ابتدا کنی که ز ازو شد تمام یار ازو شد نباز کار
بحر خفیف بود و اگر از آنجا ابتدا کنی که ازو شد تمام یار ازو شد نباز کار بحر مضارع بود
و اگر از آنجا ابتدا کنی که زو شد تمام یار ازو شد نباز کار ا بحر مضارع اخرب
بود و اگر از آنجا ابتدا کنی که تمام یار ازو شد نباز کار ازو شد بحر مجتث بود
این جمله شش بحر ازین دائره برخیزد چنانکه می بینی منسرح و خفیف و مضارع
و مضارع اخرب مقتضب مجتث و این بحرها بر سر هر رکنی نام آن
نوشته است تا معلوم گردد و بذهن و فهم مبتدیان رسد و دائره

اینست که نموده شد والله

اعلم بالصواب **دایره غریب**

ازین دایره غریب سه بحر

رجیزد سریع قریب قریب

اخرب اما بحر سریع تازیانست

ولسیار نگفته اند ولیکن قریب قریب اخرب با پارسیان مخصوص است و

تازیان نگفته اند واین دایره

غریب را هم نیم بیت فرو

نهادم چنانکه دیگر دایره را

وآن نیم بیت اینست

بازآ که من کشتم مستمند واگر از آنجا ابتدا کنی که باز آ زو من نشوم مستمند بحر سریع بود

واگر از

واگر از آنجا ابتدا کنی که ازو من نشوم مستمند باز بحر قریب اخرب بود واگر

از آنجا ابتدا کنی که بحر قریب بود واین سه بحر از این دایره

بر بهره قسمت است چنین که نموده شد **دایره متفق** این دایره را نیز نیم

بیت نهادیم واین دایره بیست قسمت است و در هر قسمتی حرفی نبشته است

نیم بیت اینست مبر دل

زمن هم ادم نگارا و یک بحر

از این دایره بیرون آید که

او را متقارب خوانند و بحری

دیگر بیرون آید که محدث خوانند

و رکض الخیل نیز خوانند و مستعمل

نیست و در این بحر شعر کمتر گفته اند مگر بر سبیل امتحان اکنون اگر از آنجا

ابتدا کنند مبر دل ز من بمیرادم نگارا بحر متقارب بود و اگر
از آنجا ابتدا کنی که دل من بمیرادم نگارا مبر بحر رکض الخیل است
و دایره اینست

بحرهای عروض منظوم از کلام ملک الشعراء و الحکماء ادیب صابر ره

هزج سالم

هزج اگر تمام ارکان همی خواهی از من بگیر | بگیر این وزن را یاد و بر این قطعه را از بر

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن | زهی ای فر یزدانی زهی فرزند پیغامبر

هزج مسدس

چو از بحر هزج خرم شود دل | شود آرایش جانها بحاصل
مفاعیلن مفاعیلن فعولن | چنین تقطیع کردش مرد عاقل

هزج مکفوف

مکفوف چو شد بحر هزج گشت دلفروز | بدین طرز بود بیت که گفتیم بیاموز
مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل | خوش باد همه عمر بعیشت با ده همه روز

هزج اخرب

وزن هزج اخرب نیست میسر | هر چند بخوانیش بود خوشتر و بهتر
مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن | ای رایت اقبال ز رای تو مظفر

هزج مسدس

در بحر هزج مسدس ز تاخیر | حالی ز نشید آخرش کبیر
مفعول مفاعلن مفاعیل | از حرف سخن دو خجسته [illegible]

هزج بر وزن رباعی

در بحر هزج رباعی [illegible] آید | وین وزن به هر بیت [illegible] کار آید
بر رکن هزج رباعی [illegible] | تقطیع الا به هر بار آید

[illegible]

خوشتر از این بحرها بحر آمد برای اتفاق
هست این شعر بطبع ار کنی نظمش اشتیاق

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات
ای تو آراسته صدر خراسان و عراق

رمل مجنون راست لذت کمال
زود بسته خفیف کن تقطیع هم سال

فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات
ای مبارک نفس خوش سخن نیکوفال

حذف شش رکن رمل یافت نظام
هست تقطیعش از این گونه تمام

فعلاتن فعلاتن فعلات
سحرگاه شو ز جام ... کام

بحر رجز ار تمام ارکان بخواهی در سخن
بی هیچ شک تقطیع آن چنین بشنو ز من گوینده کن

مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن
هر روز بخت نو شود از کوکب فرخنده من

از رجز مطوی اگر با خبری
فن خوش بر شمر ار با هنری

مفتعلن مفتعلن مفتعلن
نیک بدانی چو بکوی در نگری

طریق

طریق خفیف در رجز بود پیدا
عروض از چنین بود نزد ما

مفاعلن مفاعلن مفاعلن
همیشه ای در جهان تا بقا

بحر سریع خوش و دلکش
جمله ارکانش خوش و دلربای

مفتعلن مفتعلن فاعلات
هر چه بخواهی بدهاد خدای

قریب زهر بحری بی نظیر
بدان و نیک بکن نقش ضمیر

مفاعیل مفاعیل فاعلات
در این باب شعر یار گیر

خواهی که بدانی قریب اخرب
تا شد سخن را شوی معرب

مفعول مفاعیل فاعلات
ای حضرت تو در آن مجرب

منسرح از بحرهاست خوشتر و بهتر بنام
فن ان خوشترش در عروض آمد ... و کلام

مفتعلن فاعلات مفتعلن فاعلات
مطرب بلبل لبا ز ... بیش انجام

منسرح است از بحر پاک بدانی / رکن مرقعی ورو شدست نهانی

مفتعلن فاعلات مفتعلن فع / گر دو معلم چنین بذوق بخوانی

خوشتر از بحرهاست بحر خفیف / وزن او هست همچو طبع لطیف

فاعلاتن مفاعلن فعلات / کل شیء من الظریف ظریف

بحر مضارع است سخن را همه بدل / تقطیع رکنهاش بود جمله زین مثال

مفاعیل فاعلات مفاعیل فاعلات / زهی آنها نقد ... نقال

بحر سریع از مضارع خبر زنشان / تقطیع او چنین کن در حال و در زمان

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات / ای تیره از جمال تو خورشید آسمان

بحر قریب از مضارع بارکنها اخرب / تقطیع او چو دانی گردد سخن مهذب

مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن / ای سرو سمنبر ای دلبر شکرلب

بحر خوش مقتضب هم وزن ببار از عجب / فاعلات مفتعلن شد ازین بحر منتخب

بحر مجتث از آن طبعها شتاب کند / کز آن سخن شبه لؤلؤ خوش آب کند

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات / چنین کنند چو تقطیع او صواب کند

خوانند تقارب رکنی با فزون / برین جمله تقطیعش آید برون

فعولن فعولن فعولن فعول / زهی حلقه لعلت ... همول

نظم را بعد ازین بحر محدث گزین / یاد کن بعد ازین بحر محدث چنین

فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن / آمد آیین وزن خوب ادوار از قریب

بحر طویل آید بشعر تازی / یاد کن بعد ازین چو تقطیعش آغاز کن

فعولن مفاعیلن فعولن مفاعیلن / زهی حلقه لعلت را با فلک گشته در همانی

وقت اعلم الله بنده از رفتن عاجزست

از یار جدا هستم این البرار انگشت

از نوبت [illegible] خویش بازیابی
کاه صعب کلسون او[illegible] ایسه

فاعلاتن فاعلن فاعلاتن
کرچی داخی بر صوابی

بحر بسیط اشعار عارف [illegible] سخن
تقطیع اولنمز الا [illegible] کلی

مفتعلن فعلن مفتعلن فعلن
از زلف دلبر دلبندو [illegible]

زوافر کرهی طلب ایتدی
اهل اینه بر دل درکه خطائی

مفاعلتن مفاعلتن فعولن
بزرک زیهی و نادره زمانی

بر کامل [illegible] دهم [illegible] سخن
متفاعلن متفاعلن متفاعلن

والسلام

نه اندر [illegible] هستم نه [illegible] است در [illegible]
نه تن هستم نه [illegible] نه جان هستم نه جانانه
نه خارم نه [illegible] نه صدرم نه [illegible] نه تابانم
نه [illegible] نه عاشقم نه مردم نه مردانه
نه [illegible] کارم نه بیکارم نه [illegible] نه بیمارم

تا قیامت [illegible] عشق کارم هیچ نامی ز عشق او حاصل از قبیله عاشقان بیدل لیکن از فراق [illegible] [illegible] دلت فدای ما کنم
سر سودای [illegible] بجز این [illegible] یارم [illegible] از نیاز قدیم خوبی [illegible] بی تاب شدم [illegible] صد جان فدا [illegible]

زلف تو ریخت خون خلق هرچه [illegible] زلف جز وصل [illegible] کام [illegible] [illegible] آنم که [illegible] زودم [illegible]
آویخته را [illegible] از [illegible] یار [illegible] کام [illegible] خرم آن وقت که [illegible]

[illegible]

چشم تو خونریزتر یا خنجر یا شمشیر شاه   ما رو دل انداخت حق دولتم نشناختی   خال شد و دل تمام من هرگز ندادم دامن

غمزهٔ تو تیزتر یا تیغ یا بازار من   با غیریا درساختی ای بی‌وفا این الکرم   از قتل تشنه فریاد من ای بی‌وفا این الکرم

[illegible]

گر خوش عالم گردیده خریدارست   من در غم تو نه راه تو با دل در عشق   که له گرمی سلطنتی دریا نظر ملکی   ونعمت جهان تو ناکی بر روز هر روز

دایم که گلت افتاده چرا بنده خریداری بسیت که   درشبم از دست تو زنار است   گر نام شود سایه از لطف تو غمخوار است   از تو شد حالم رحمی اس سال ابدی

[illegible]

ربود دلم در چمن سرو روانی   خورشید وشی ماه رخی زهره جبینی   عیسی نفس خضر دمی یوسف عهدی   در چشم اندر معجزهٔ آب حیوانی

زرین کمری سیم تنی   یاقوت لبی سلک لبی تنگ دهانی   جم مرتبه تاج وری شاه نشانی   در ناب سخن نادرهٔ بحر بیانی

[illegible]

[illegible]

زینبی که در غم هجرت ستوه گشت دلم [illegible]

که [illegible] سقام [illegible] عال [illegible]

[illegible]

با تو گویم حکایت غم تو
که مرا جز تو یار و محرم نیست

[illegible] از تو [illegible]
آخر ای [illegible] نیست

چه [illegible] دشمنم [illegible]
زخم [illegible] نیست

زینبی [illegible] غم [illegible]
که مرا آرزوی همدم نیست

[illegible]

دم [illegible] که [illegible] آید

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سازوت ... خوشتر قرار
که ... دارد ... شمار

ای سیم ... دامن ...

رفتم ز آبها رسیدی عنقریب
کفتم بنو سر ... ای مه ...

[illegible]

بنیچه ... وجه کام ...
کارم ... اینک ...

ایم وقتی یار در بر ...
بالله ... الکار ...

تا باز ... چراغ ...
چم به رو ... کرد ...

چون خود نیامدم و بسوخت مرا
بالله بهم بو ختن سوخت مرا

کیمیا ز دلم کمو ستانی لشکت
خالی زکار رحو دل ... خت مرا

حل ابروچون آبروی [illegible] در دل [illegible]

چون آتش و دل [illegible] که در کوی [illegible]

ساده در آتش [illegible] جز [illegible]

در فتنه و زلف [illegible] از فتنه [illegible]

ابرو [illegible] فتنه آفت [illegible] فتنه

قد [illegible] فتنه [illegible]

[illegible] مرا در کار او [illegible] مرا

انعام و [illegible] مرا درگاه [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

أُهدي سلامًا تاريخ بنفحاته نسمات القبول وأُبدي دعاءً يرفعه أكف الملائك الى مصاعد القبول وأُنهي ودادًا غرست دوحته يد المعارف من الازل وأُبدي اشتياقًا لا يزال يتجدد على مر الجديدين ولم يزل الى المقام الذي هو مشرق المجد ومفرق هامة الشرف المجد ذي البيت الذي لو لاهما المحدد الفلك هو المحترم سيما الذي تنوعت نعوته فعظم وفخم وكرم حضرة سيد العلماء المحققين سند الفضلاء المدققين ناظم عقود الكمالات والمعارف حاتم الايادي المتهللة بالعوارف مجمع بحري الرواية والدراية مشرق شمس الارشاد والهداية حاصر افنان الفنون مالك ممالك الفروض والسنون محتمل المناصب الدينية مكمل المراتب اليقينية ركن الشيعة وعماد الشريعة ومستراد مراعي الفضل الربيعة محيط دائرة الانوار الالهية مبسط نقاب الاسرار اللاهوتية مخدوم الاعاظم الاعلام خادم حديث الرسول واهل بيته عليهم السلام الامام المقتدى به في الصلوة والصلات المفزوع اليه عند حلول المشكلات والمعضلات شمائل ارباب العرفان المتوسلين سمي اقرب علوم الانبياء والمرسلين حرس الله تعالى حريم سدته واطال للاسلام والمسلمين بقية مدته ومتع العالمين بدوام وجوده ونفع الطالبين بعلمه وجوده فالمنهي ان هذا المخلص الودود المتمسك بحبل ولائه الممدود وان طوحت به طوائح الزمن ونأت به النوى عن الاوطان والوطن واحلته من الهند بدار غربة لا الف بها ولا انيس وحجبت بينه وهو به متمم بها به التغليس لم يزل يقرع سمعه من محاسن شيم مولانا وصفاته ويرد في بصره من محاسن مؤلفاته ومصنفاته ما يوحش على بعد الدار غربته ويكشف على نأي المراد كربته ويعمر له عقدا اخلاصه وولائه ويجمع في الغضب له وعليه بين عمه وولائه فهو كما يشهد الله من المحبين بالغيب والمخلصين بلا ريب وعنوان بين عن الاماني وجيم وجه الامل عن ثغره الحاني فحظ العين من لقاء رؤيته بغيتها والنفس من لقاء لقائه بغيتها والصدر من فسحة انشراحه والقلب من انحلال غمة بانفراجه

ما اقدر الله ان يدني على شحط من داره الحزن ممن داره صول

وقد اصدر هذا الكتاب نائبا ونفيل الاكف والنائبة الانامل التي ما صدأنها ولا كف وقدمه ليعيث عنايته رائما ولينهل موردة واردا وعجبه وكد السيد النبيل ذي الحسب الاثيل المتفرع من دوحة العترة النبوية المترعرع في روضة الاسرة العلوية المتحلي بحلى الفضل والعلم المتسم بسمات الوقار والحلم السيد محمد مهدي بن علي اكبر الشوشتاني لعله الله من سعادة الدارين غاية الاماني وتقدم اليه ان يشرح لعلماء الحي ما قصر عنه لسان القلم ويدي لحضرته ما اكنه الجوانح وسمحت النجع عن ابانته السوانح وان يستد جاهه المجيد في اعماله وارائه ولا يقعد لما ستاله في تحذيره واعزائه فالمامول من همته التي تحاشيه الخاطره ويهل سابقات ديمه الماطره ان يرفش نظره الشريف جناحه ويلم في ما التمس عوزه ونجاحه لاسيما في امر الشريعة المطهرة التي كادت تندرس معالمها المعنوية والصورية فانه امرٌ لم يرد المخلص الغيابة شيئا وعن عليه ان يحفظ فيه شرط سلفه ويرعى فيما تحوز عليه المتغلبون من تقح وغاصب ووكوافه الى علماء الشوم وارباب المناصب وحمل كل من يدعي انه المستجمع لشروط الاولوية ومظاهر النواصب في دعوى الخلافة العلوية

فانظر الى حظ هذا الاسم كيف لقي من الاواخر ما لاقى من الاول

وهذا ما يحيل على الوكيل المزبور تفصيلها فقد اوعز اليه ان يشرح لديه فروعها واصولها وفي نظر مولانا ما يستشف حلية الامر وكنهه فهو الذي لا يلتبس عليه اللبس ولا تشتبه عليه شبهه هذا وقد تطفل المخلص على حضرة الوديعة بارسال شرح الصحيفة الشريفة الذي من الله عليه بتاليفه في هذه الدار واسعفت على اتمامه سعفات الاقدار وقد كان نعيد مرة في تقديمه رجلا ويؤخر اخرى بل كان يرى

ان اسال الستر عليه احدى وآثرى وما ذاك الا تهيّبا لمقابل المنيف من ان
يتقدم عليه بتقديم تصنيف وكيف لا يقف وقفة المتهيب من يحاول حل
النظرة الى الصيب الا انه اقدمه اقدام الوقاح واهدى الثمر الى الاكمام واصبح
متشحا بالخجل من تقاصر الوجل لان حل من جانب قبوله طرفا واحرز من صافحه
بيمينه شرفا فقد فاز فوزا عظيما وتحلى من الفخر درا نظيما

بسم الله الرحمن الرحيم

ابهى ما توشحت به معارف الرسائل وتحلت به مهارق الوسائل سلام من الله
السلام وثناء معرب تحية الاسلام ما تشعشع لالاؤ واخلاص خلص
خلوص الذهب الخلاص وثقة بثبات ولاء الحق من الريب وثقة اسرت
للعيان من وراء الغيب الحضرة قاضي القضاة الاعلام وشيخ مشايخ الاسلام
وعماد الدين وركن الشريعه وفقيه اهل البيت وقدوة الشيعة وقسطاس
القسط المستقيم وميزان العدل الماشي بين الناس والعقيم هادي الفرقة
الناجية وما حي ظلم الجهل الداجية عضد الدين الحنيف ورافع لواء الشرع
المنيف مشيد مباني الدين والملة الساطع البراهين والادلة الامام
الذي شهد له بالتقدم محراب الفضل ومقامه الحام به فلت شبا القواضب
اقلامه وارقامه بحر العلم الذي لا يدرك شاسع ساحله من الحلم الذي لا يطوي
راحل من راحله العلي بسعد المجد الاثيل سمي الامام الصادق الامين
ايد الله به الشرع المبين ولا فتئت سدته قبلة للطالبين فما المنهي انه لم
يزل يتشرف المسامع من صيت مولانا الذي يشنف المسامع ما غبط له
البصر السمع فاترى من جفون ناظره الدمع وأودع الجوانح والاحشاء
من لواعج الاشواق اليه ما شاء

وان الكثيب الفرد من جانب الحمى الي وان لم آته لحبيب

ضوء على الله انه يقر العين باجتلاء سطوره الاسنى كما سر القلب باستلام ما فيه

الحسنى وقد اصدر هذا الكتاب وافدا على سدة تلك الاعتاب ليترجم
في ابراز ما طوى عليه ضميره من شانه ويحيي تحية القريب عن البعيد ساحته وجنابه
واصحبه وكيله السيد الامجد الاكمل الاسعد فرع الدولة الهاشمية غصن
الدوحة الفاطمية الراقي من مجتنى المعارف في اسنى المطارف المير محمد مهدي
الشولستاني بلغه الله من مراضيه غاية الاماني وتقدم اليه ان يعرض في
ادائه ما يجب لذلك المقام من غاياته ويشرح لكثير من ادواء ما به ما يشفي من الصاب
عقابه لا سيما امر الكرسيه المضوية عرّفها الله تعالى المعهود المخفة الضوية
فانه امر قد عقدت اشكال اشكاله واورث المهملة الحجة في اثارة من عقابه
وتكالب تلقفه لقف الكرة بين متبع وغاصب حتى كانه الخلافة العلوية بين
ائمة النواصب فانظر الحظ هذا الامر كيف انتهى من الاواخر الى من الاول
ولا والله لاغرض لهم بالنافلة في القيام بهذا الشان الا اكل بطن الثاني بعلة
الورثان وقد وجب على الخاص دفع ذلك الى ولاة الشرع والدين وورثة
الطلبة العتيقين ومولانا مجدلته هو المضطلع اليوم باقامة احكام الشرع
وحدوده والمطلع على خفايا رسومه وحدوده والمرتقى ذروة القضاء
وصدر الحكم والامضاء فليضرب على يد الظالم ولترد هذه الظلامة فيما يجب
رده من الظالم وسيوضح الوكيل المذكور من تتمة هذه الدعوى ما لا يستقر
في اثباتها الى الميل ولا دعوى فاذا جلا صورتها ولاحت سورتها اتضح ان شاء
الله تعالى الحق من الباطل وتميز الحالي من العاطل على ان شاء الله تعالى على المحب
من سوابغ النعم ما لا يعتاد ان يداعي في امر دنيوي بيلامة ونقم ولولا وجوب رعاية
ما شرط تلقته عليه وحفظ ما بقي من اثارهم من ان تتعديه الايدي اليه
لالقى حبلها على غاربها وترك طلابها كالقدح في مآربها فالمأمول من همة مولانا
الورع في رحبة العصر شانه ان يرفع عن الوكيل المذكور عند طلب الحق اجتنانه
فان لا سطوة لك ركب النازعين بين ايدي قضاء الحق العارفين بما يقيم
لك الورع ويقيم المنطق الحق الا ان الحق حجة لا تحل والباطل صولة
ثم تضمحل واذا كانت همة مولانا في اثبات الحق من الناهضة فاسولة الباطل
وما حجة الداحضة والله تعالى يخلد الوجود بقائه ويشد النفوس بطيب الحزن لقائه

هذا وقد تطفل المحب على جنة السنيه بارسال شرح الصحيفة الشريفه
ولم يقصد بذلك نقل التمر الى هجر والهشيم الى البحر ولكن تعريضه للتشريف
بمواقع نظره الشريف لا برحت الالطاف به حافه وكانفا الاسوا عنه كافه

بسم الله الرحمن الرحيم

ابهى حلل ما حيك ما سطته البراعة على اعطاف الممدوحين واسنى ما خفقت به
في معارج الاجابة اجنحة الداعين ما نشأ عن ولاء تنقت مقاصده بالاخلاص
بالغيب وودادٍ نسجت سلكه يد خلاص البراءة من كل عيب فترى به عرائس الفصاحة
في حدائق الطروس واصبحت معارض البلاغة منه مترة العروس وطارت
به حمائم الصحف الى رفيع المجد الاثيل حيث الوزارة ممدودة الرواق
حيث الامارة ملقية الارواق حيث الجلالة مشيدة البناء حيث الايالة
رحيبة الفناء حيث الجلالة مياسة الاعطاف حيث الافضال مطالة الالطاف
حضرة سيد الوزراء الاساطين وزير سيد الملوك والسلاطين عماد الخلافة
السامية العظمى عمدة الملك المعظم الاسمى طراز برود السؤدد والرياسة
بهاء بنود المهابة والسياسة حائز رتبتي السيف والقلم حاوي منزلتي العلم
والعلم الذي الانامل السحب عطائه ونواله والناقض الاوتاد بوركها صورنا به
زبدة الحقب الثمينة على الحقائب مؤلف الكتب ومرتق الكتائب دوحة العلم الذي رسخ
عماد البلاغة على شعبات براعاتها روضة الفضل النضيرة انهار الفصاحة عن
اكمة باعانها ذي البراعة التي انجلت الشمس والنثرة بنطقها ونشرها البديع والبراعة
التي لا تصل الى رتبتها الصاحب ولا يدرك شأوها البديع الباسق في دوحة
الفضائل غصنه النضير المتفرد في فنون المعارف فلا مثال له ولا نظير
علامة العلماء والبحر الذي لا ينتهي ولكل لجه ساحل
ذي الاقلام الجارية بمصالح العباد والبلاد والاراء الغنية بعزماتها عن موارد
الكفاح والجلاد مرجع الافاضل في الاحكام الدينيه والدنيويه ملجأ الاماثل في
مهمات الخلافة الصفويه والملة المصطفويه المهذب الذي يفوق كارق
النسيم شمائل وبعثت انفاس الالطاف صباه وشمائل بهجة المجد جم
السماحة روح المعالي غرة جبهة الكرم ذؤابة هامة الشرف بين الاعالي
من لا ينبيه احلامه وتكرمة اذ وصف المعتلي عزه الذي يغنينا
الطاهر العلم والنسب والوحيد الجامع للكرم والحسب والشريف المختص
بالفضل الموروث والمكتسب لا برحت ثغور الاسلام بتشييده باسمة الثغور
ولا فتئت ثواقب ارائه نغارا لطاعنو السما فعقود ولا زالت سدته العليا قبلة
لارباب الرجاء مثلة بثناء الشكر من كل ذاهب وجاء وبعد فالتمس
ان الشوق الى تلك الذات الملكية والسدة السامية الفلكية لم يزل يتجدد
بتجدد سماع تلك المحامد والمادح وما في يقدح ثنية من رواه ما ثره قادح
ليس في مكاتبته قادح فهو بصف ما هو عليه من القيام بوظيفتي الثناء والدعاء
والتمسك بحبل الاخلاص المبرأ عن الادعاء والعكوف على رفع اكف الابتهال
الى حرم جناب العزيز المتعال بدوام تلك الخلافة التي هي حمى الايمان وربيع
الاماني ومربع الامان ومشعر المجد ومشرع الفخر ومطلع الجود ومصرع
الفقر لا خفقت الايام لها ساطا ولا اخذت ليوي لواها وعقاها نارا
فقاصد هذه الخدمة اصدارا راج اللقاء آمل واسبابها في حمة تلك الحضرة
ونقل تلك الانامل واودعها من عقائل الثناء على ذلك الثناء عقيلة
لها في القلوب ودا وتكون تلك المحامد محمدا سجدا واصحبها وكيله
السيد الجليل ذا النسب الاصيل والحسب الاثيل الميرزا محمد مهدي
السولستاني الحسني عامله الله بلطفه الخفي وفضله السني وقد صحب
بديه سافرا واراده من صيانة غرة ضحا سافرا وهو بحرمن نهل كرمه قد با
محل ويستغني بسه من ورد فضل نهاله وعلاله من وافى الروض المريع استطاب
زيادة ومن حل الجناب الرفيع بلغ مراده وتقدم اليه ان يبسط عند تلك الساحة
آماله ويستمطر من جميل ما يليق بتلك الحضرة وجاله وان يرشح سحاب فضله
ابل سهامه ويستحصل الحماية من رجائه بحامه وان يشد لسانه قاله
وحاله عند النائبة بجانبه عصى رحاله

الا ان خير الناس وادركها / بماجد غير ذي يزن لا صخر

سُدّ در الليالي ابعاد ثيابه / ولم تحنه يد الايام والغير

بمن توّج باقي الدست محتبيا / ليث يصول بباع غير ذي قصر

عليه

حتى اذا اسفر بضوء القبول صباحه واذهب بنور الاقبال صباحه فصل
بزينته طينته مجملة ودرة على حضرة شرفه ازيدة وحلة وهناك الملقه
الشيم الطاهرية والشمائل السابقة لبناة المدينة لواردها والروضة
لرائدها لاسيما في امر الاملاك الساباطية والقاف المدرسة المنصورية
فانه امر اغتا حرقة الواقع وحرق الحيف عن وجه البراقع اما الاملاك فقد
اصبحت بين عاف ودارس واما المدرسة فاوشكت ان تعد من الطلول الدوارس
لا من المدارس وما ذاك الا لخيانة وكلاء السوء الذين لا يهتدون من
الديانة بضوء فانكلا اقام عليها وكيلا كان على شغلها وغلاتها اكيلا
وزعم ان خارجها لا يفي بالداخل حتى لشانه من ابيه ان الملك لا يشكر المناخل
هذا شان الاملاك التي استولت عليها ايدي الهلاك

ودع عنك ما اصبح في خرابة / وكن حديثا ما حديث الرواحل

وانما هم الخطب في شان المدرسة التي مدت اليها ايدي الغاصبين وصحت
كالخلافة العلوية في ايدي الناصبين فنزع ابنه الاول حليتها والجامع لشروط
اولويتها بحلية الاستحقاق وقد ضل سبيل الرشاد ويشهد لسان حاله وهو
لا يفرق بين الانداد والاضداد

من طاف المنابر يحمي غلابا / واعتصب المملكة سلالا

وذا عمدا نهارت سقفها من بابه ولنه يدرء فكر ما بالاستبداد والتشبيه ولا واقفة
ما باشرها ابوه ولا جده ولا جد جده فلله ما ادلى في البهت لسانه المجاور به
غاية حقه فيا لله من هذه الخطة الشنيعة كيف يغضب على فرع عزة دار الايمان
ويتطهر الى الشنيعة او كيف يجري على ال النبي منهم عشوه وياكل في
اهلها حتى بحث لصاحبه رشوه واسيا فا للملوك الصيغة تقطر دما على من

هنالك

تجاوز دائرة الحق قدما والاعلام ولاة الشرع والدين اعضى من الاسنة
في اكباد المعتدين ان هذا الجري ساخر من حامي الاسد ولقد

فقلدها

تقلدها في جيده جلال من سند سبحان الله اما يفي الدهر من ابناء ظلامة علوية
واجرا سنة تيمية عدوية

انظر الى حظ هذا الامام كيف لقي / من الاواخر ما لاقي من الاول

والان اقسم بجانب الصادق الامين الية لا اقرانه تالله فيها ولا امين لولا
ما المرتضى من القيام بذلك شرعا لتركتها الكل ولكل لم يرعى فانه خلى من فضل اسعاء
قدما وحديثا ما يرغب في عزله اروى في نزاع احد حديثا ولكن ليس للاعماض
عما عيب ساغ ولو جاوز في مخالفة الله من الاوساع فليس ستره النظر وكشف
عن الظلام ولينكشف نور الحق عن هامها ظلامه فانه عدل محرم على لم
واحتسب كريم قد يتصف من ذله ومحنة لم تعز على يد احد من قبل وسياسة
تشهد بجلية واصابة نبله والله تعالى يشد بوزارة الملك ابدا ويرفع به من قعد
الشرف ما قصر عنه ما ترى هذا وقد اطنب المخلص في خطابه واسهب
وجرى جواد فكر ملء عنانه والهب وما حمله على سلوك هذا الاسلوب الابسط
الكلام حيث لا اصغاء مطلوب والا فقد علم ان ذلك المقام العالي السامي

الخطب

تعصرع

والدين عصاه

اذا اتى عليه المرفوع ما / كفاه من تعرضه الشاء

قرأت فقد تطفل على جنابه الرفيع بارسال رياض المكتب ما في الربيع
فاسحاب بذلك اسعاد ما بطرفه الشريف والحاد ما طلب فصل الوريف
ثم احل قطرة الماء الى لجة الدأماء ونقل المصباح الى فلق الصباح فان اقبل
عن بها بالقبول وهبت عليها من اقباله نسمات القبول فقد جرى من
كريم جنبه على عادة وقضى الطالع الميمون لها بسعادة ما عف بجنابه العلي
على الفداء واجرى على وفق لطف الدهر جاريات الاقدار انه ولي ذلك

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

يا سادة طابت المكارم والعلى | أرج بغير ثنائهم لا يعبق
ما كنت أعلم قبل عشق جمالكم | أن المسامع كالنواظر تعشق
حتى سمعت بذكركم فهويتكم | وكذاك آذان الأحبة تعلق
ما أشرقت شمس الكمال بأرضكم | إلا وكيف بجمع عيني أشرق
شوقا إلى أكناف ربعكم الذي | كل إليه تشوّف وتشوّق

كيف لا اشتاق ربعا أعملت إليه الأفاضل نجائب الرجاء وضربت إليه بالمل
آباط الإبل من فجاج الأرجاء وتمّ سوحه من يهدي إلى سواء الطريق
وأناخت به مطايا أولي التوفيق من كل حزب وفريق ربعا أسس بنيانه على تقوى
من الله ورضوان وشيدت بالفضل أركانه وأحكمت بنيانه من كيوان ربعا
طهرت تربته من شوائب الأدناس وأظهر بركته فكان ثاني أول بيت وضع للناس
ربعا تنسل إليه وجوه المقاصد من كل حدب وقبلت عتبته أفواه
الأماجد بشفاه الأدب ربعا سطع نور الجمال في باحته المبين وحل
تحت الكمال في صدره محل الغرة من الجبين ربعا ترنم في ساحاته من كل له
الحسنى وتختصم لعلم بابه مطرودات الأسنة وبرهنات الظبى علم
العلماء الخاضعة بالفضل أعلامه وحكم الحكماء الناطقة بالفضل أحكامه
البقية الصالحة وقد ذهب الكرام والغرة الواضحة إذا أربد وجه المرام
المولى الذي أوتي بسطة في العلم وتسامى طودا في باحة الحلم وتعلته المجد
سرادقه ورواقه والتي لديه الفضل شراشره وأرواقه بيد أنه الحلة وصدر
الحلة كاشف الغوامض بارقة ذهنه الوامض ومروض
عليه السائل ذو المناقب التي أضاءت أنوارها وأشرقت

والمآثر



والمآثر التي غضت أبصارها الحاسدين وأشرقت

فالعز ما ضربت عليه قبابه | والفضل ما نُدبت عليه ثيابه
والنور ما أحيا بعض رياضه | والنوء ما هطلت عنه سحابه

روض علومه

لا برح كاسمه حاميا للوجود وكافيا اسم الكرم والجود وبعد فالتمس من هذا
المخلص بالغيب الناصح الود الناصح المحب لم يزل يشنف سمعه من محامد
تلك الذات ومدائح تلك الشيم المستلذات ما استرق لحرّ إخلاصه
وجمع بين خلاصته وخلاصه وطالما ابتهل إلى مسبب الأسباب أن يتيح له
سببا يفتتح به حلقة ذلك الباب إما بمواصلة فإن لاقى الحظ المقنع عن
بعيد أو بمراسلة في بعد بها ثم بالتصعيد حتى كشف الله مع العوائق
عن الوجه الثاني وما هو إلا بما هو الأمل من أول الثاني

الرجاء

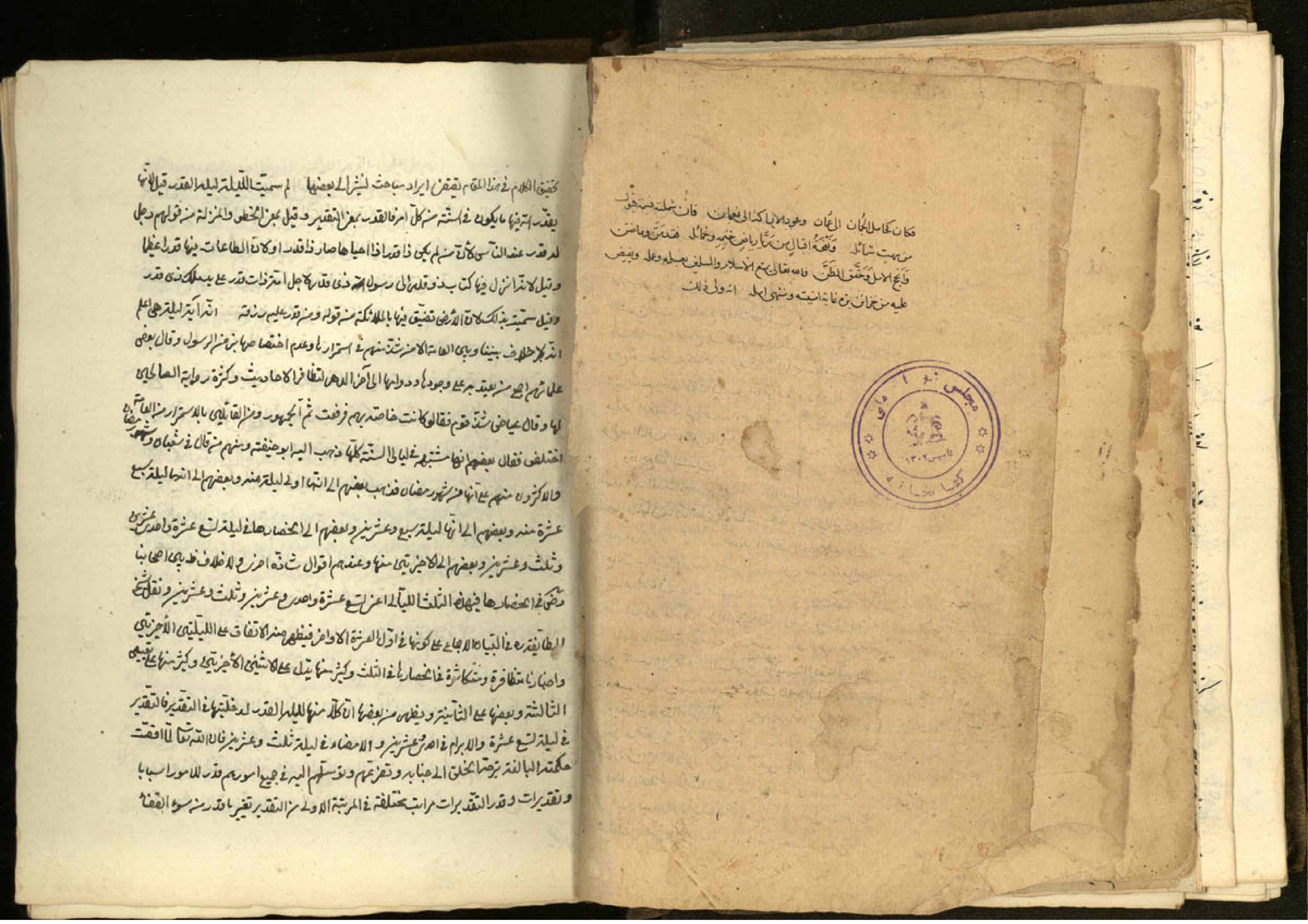
وقد يجمع الله الشتيتين بعدما | يظنان كل الظن أن لا تلاقيا

فأصدر هذه الخدمة الحضرة بادي بدا ناليا عن [illegible] ربي وتبين هنا
رشقا وما لها في [illegible] ما انطوى عليه [illegible] سكاقا بها إضاري الشوق وقد نشب
فيه ظفره ونابه واصحبها السيد المعتمد ذا الفضل العتيد الأمجد والبيت
الرفيع العماد الميرزا محمد مهدي الحسني البولستاني [illegible] الله من العون على
تلك المشاهد الأماني وتقدم إليه إذا بلغ [illegible] وحضر من ساعي في الجناب
ثناءه [illegible] في إدراكه وتقبيل [illegible] وترابه
علمه فإنهما ما احتمته متواجهة إليه وإن [illegible] الوجه [illegible]
وتبجيله [illegible] الأملاك [illegible] والملكة الرفيعة المصونة
فقد ذهب [illegible] ذهاب الخلافة العلوية [illegible]

كتبه

فانظر المحط [illegible] من الأواخر ما لاقى من الأوائل
وهذه [illegible] التفصيل وتفريع وتأصيل [illegible] الكلي صورة
وعلى صورة غاياتها فالأول [illegible] الذي هو صورة العالم [illegible] التي
ما عطلت الأحمال العظام لكاف المذكور بجناح رعايته وأغاث بجناح ما
يوقله عن غاياته ليعود [illegible] الأيادي [illegible] الرياض المخصب [illegible]
مناقبه [illegible] المخلص [illegible] يا رسال الشرح الصحيفة الشريفة [illegible]

الموكل



فكان كما قال الجان الرعان وعوده لا يأكل الى العجاب فان شملت منه فوق
من بهت شائل وفيه اقبال من [illegible] باض غمه وخاله فقدر ونامض
وانجح الامل وتحقق الظن والله تعالى يمتع الاسلام والمسلمين بحياته وعلمه ويفيض
عليه من خزائن [illegible] وشهي [illegible] انه ولي ذلك

تحقيق الكلام في هذا المقام يقتضي ايراد مباحث لنشير الى بعضها لم سميت الليلة ليلة القدر قيل لانه
يقدر الله فيها ما يكون في السنة من كل امر فالقدر بمعنى التقدير وقيل بمعنى الخطر والمنزلة من قولهم رجل
له قدر عند الناس لان من لم يكن ذا قدر اذا احياها صار ذا قدر او لان للطاعات فيها قدرا عظيما
وقيل لانه انزل فيها كتب ذو قدر الى رسول ذي قدر لاجل امة ذات قدر على يد ملك ذي قدر
وقيل سميت بذلك لان الارض تضيق فيها بالملائكة من قوله ومن قدر عليه رزقه انه اية ليلة هي اعلم
انه لا خلاف بيننا وبين العامة الا من شذ منهم في استمرارها وعدم اختصاصها بزمن الرسول وقال بعض
علمائهم اجمع من يعتد به على وجودها ودوامها الى آخر الدهر لتظافر الاحاديث وكثرة رواية الصالحين
لها وقال عياض شذ قوم فقالوا كانت خاصة بهم ثم رفعت ثم الجمهور ومن القائلين بالاستمرار من العامة
اختلفوا فقال بعضهم انها مستبهم في ليالي السنة كلها ذهب اليه ابو حنيفة ومنهم من قال في شعبان وشهر رمضان
والاكثرون منهم على انها من شهر رمضان فذهب بعضهم الى انها اول ليلة منه وبعضهم الى انها ليلة سبع
عشرة منه وبعضهم الى انها ليلة سبع وعشرين وبعضهم الى انحصارها في ليلة تسع عشرة واحدى وعشرين
وثلث وعشرين وبعضهم الى الاخيرتين منها وعندهم اقوال شاذة اخر ولا خلاف بين اصحابنا
رضي في انحصارها في هذه الثلث الليالي اعني تسع عشرة واحدى وعشرين وثلث وعشرين ونقل الشيخ
الطائفة ره في التبيان الاجماع على كونها في اوتار العشرة الاواخر فيظهر منه الاتفاق على الليلتين الاخيرتين
واخبارنا متظافرة ومتكاثرة في انحصارها في الثلث وكثير منها يدل على الاثنتين الاخيرتين وكثير منها على تعيين
الثالثة وبعضها على الثانية ويظهر من بعضها ان كلا منها ليلة القدر لدخلتها في التقدير فالتقدير
في ليلة تسع عشرة والابرام في احدى وعشرين والامضاء في ليلة ثلث وعشرين فان الله تعالى لما اقتضت
حكمته البالغة ترغيبا للخلق الى جنابه وتضرعهم وتوسلهم اليه في جميع امورهم قدر للامور اسبابا
وتقديرات وقدر التقديرات مراتب مختلفة في المرتبة الاولى من التقدير تغيير ما قدر من سوء القضاء

وما لم يقدر من العجزات والنقاء بالتضرعات والدعوات والعبادات والصدقات اسهل من
الثانية وكذا الثانية بالنسبة الى الثالثة كما ان الاحكام الملوك تعالى عن الشركة والمناسبة
مراتب في الامضاء تقبل التغير الى ان ينتهي الى التي يبين بخاتم الملك فيتغيره عسر جدا فكذا بعد ليلة
ثلث وعشرين يعسر تغيرها جدا وانما قلت يعسر ولم نقل يمتنع لانه يظهر من بعض الاخبار ان الله
عز وجل فيه المشيئة ايضا والحكمة في اخفائها الحكمة ايضا على ما يصل اليه عقولنا يمكن ان
يكون لعبادة الناس الليالي المشتبهة فيها كما ان الحكمة في اخفاء الاسم الاعظم ليدعوا على
جميع اسماء الله تعالى يفوزوا به وكذا اخفاء اولياء الله من بين سائر الناس ليحترز الناس من
ايذاء كل احد ويكرموا جميع الناس حذرا من احتمال كونه وليا لله ويمكن ان يكون حكمة اخفاء الاسم
الاعظم بالنسبة الى غالب الناس وعامتهم ترتب المفاسد على علمهم لخسة نفوسهم ودنائة اغراضهم
وخبث طينتهم ويمكن اجراؤها في ليلة القدر ايضا بان يكون مع العلم بكونها تلك الليلة لا يردع
بدعوة فيها احدا وكذا ونحو ذلك لانهم اذا علموا انه ولي الله ومع ذلك اذوه ولم يحترموه نوعي هذا الترك
بالله ويمكن نزول العذاب عليهم بسببه وكذا الكلام في ساعة الاستجابة يوم الجمعة والمقبول من
الاعمال وغيرها والله يعلم   ان تنزل الملائكة والروح فيها باذن ربهم على امام الزمان فيعرضون
عليه كما قدر في تلك السنة ويسلمون عليه وعلى اوليائه حتى مطلع الفجر واخبارنا به متواترة والاية ظاهرة
الدلالة عليه كما ورد في الاخبار انهم قالوا لشيعتهم خاصموهم بسورة انا انزلناه في ليلة القدر تفلحوا
وخاصموا بحم والكتاب المبين انا انزلناه في ليلة مباركة انا كنا منذرين فيها يفرق كل امر حكيم اذ ظاهر اللفظ
انه يلزم ان يكون نزول الملائكة والروح على احد وهم يعلمون ان خلفاء الكفرة لا تنزل عليهم الملائكة وهم ايضا
لا يدعون ذلك لئلا يسئل الناس عنهم شيئا مما ادعوا انهم اخبروا به فيظهر كذبهم وفعل الاستقبال في قوله تعالى
تنزل الملائكة والروح يدل على الاستمرار التجددي كما لا يخفى على محله فيدل على وجود امام يصلح نزول الملائكة

عليه في كل

عليه في كل عصر وزمان   انهم هل يعلمون ما يخبرهم الملائكة والروح قبل اخبارهم ام لا وههنا اشكال
عظيم لانه قد تظافرت الاخبار بكون نبينا والائمة عليهم السلام عالمين بجميع العلوم وان عندهم علم
ما كان وما يكون الى يوم القيمة وان كلما علم النبي صلى الله عليه وآله علمه عليا عليه السلام وكذا كل
امام علم الامام الذي بعده كل علمه فلا يمكن القول بعدم علمهم ومع علمهم لا تظهر الفائدة في اخبار
الملك ويمكن الجواب على ما ظهر لنا من الاخبار بوجوه   انهم يعلمون على وفق لوح المحو والاثبات
وينزل عليهم في ليلة القدر ما لا بد له فيه ويؤيده ما روي عن امير المؤمنين عليه السلام لولا اية
في كتاب الله لاخبرت بما يكون الى يوم القيمة وهي يمحو الله ما يشاء ويثبت وعنده ام الكتاب بل يمكن ان
ياتي الامام الحاضر مما وقع البداء فيه ينافي اولا على روح النبي صلى الله عليه وآله ثم على من بعده من
الائمة الى امام العصر لئلا يكون علم الاخر اكثر من علم الاول كما ورد به الاخبار
لكن ينافيه ظاهرا ما اشرنا اليه انه يظهر من بعض الاخبار تطرق البداء الى ما نقله فيها ايضا
الآن يقال الفائدة اعلام ما بدا فيه من بقاء وتغير لهم في تلك الليلة ما لا بد فيه وما فيه البداء و
يعلم   انهم يعلمون مجملات يمكنهم تحصيل تفاصيلها مما عندهم من العلوم لكن ينزل عليهم التفاصيل
تاكيدا في ليلة القدر   انهم مع علمهم واذنهم وعدم البداء فيما يعلمون تاتيهم الملائكة تعظيما وتكريما
لهم ولتشرف الملائكة بخدمتهم وليستنبسوا من انوارهم ويجددوا عهدهم بخدمتهم ودولتهم هذه
الوجوه التي ظهرت لي من الاخبار والله تعالى يعلم   في حقيقة الروح قيل انه جبرئيل عليه
السلام روي عن ابن عباس وقيل ملك اعظم من جبرئيل ومن سائر الملائكة وقيل ليس من جنس
الملك بل خلق اعظم من الملك وبه وردت اخبار كثيرة واستدلوا باية سورة القدر وبقوله تعالى
يوم يقوم الروح والملائكة على المغايرة للعطف المقتضي لها   انه باختلاف الاقاليم والبلاد
تختلف الاهلة وباعتباره تختلف ليلة القدر ايضا في اية ليلة منها تنزل الملائكة والروح
ويمكن الجواب بوجوه   ان يكون المدار على بلد الامام في نزول الملائكة والروح ويكون للاخرين
ثواب عبادة ليلة القدر اذا عبدوا الليلة الاخرى ويؤيده ما ورد من نزولها الى مكة زادها الله شرفا
ان يكون من الامام في كل ليلة في اقليم وتنزل عليه الملائكة في الليلتين معا   ان يكون

الامام في بلدٍ لكن ينزل عليهم الملائكة في كل ليلة باحوال اصحاب البلاد التي تلك الليلة ليلة
قدرهم والاول اظهر والله يعلم ثم انه سيقول هنا اشكال في آخر من حيث انه يمكن ان يكون
مغربا لليلة الثالثة والعشرين فيهذه البلاد ظهرا ليوم الثاني والعشرين في البلاد الاخر وكذا
اواخر تلك الليلة يمكن ان يكون اوائل اليوم الثالث والعشرين او اواخره بل يمكن ان يكون
تمام تلك الليلة يوما في البلاد الاخر لكن لا يتفق في غالب المعمورة الا ان لا يتفق جزء من ليالي تلك
البلاد مع جزء من ليلة بلاد الامام فالمعتبر بلاد الامام وهذا الاتفاق يكفي لكون ليالي البلاد الاخر
ليلة القدر   معنى نزول القرآن في ليلة القدر وقد نزل في ثلث وعشرين سنة منجما كما ذكره
المفسرون فقيل المراد ابتداء نزوله وقيل نزول جملته من اللوح الى السفرة وقيل الى السماء الدنيا
وقيل كان ينزل بجميع ما نزل في السنة وليلة القدر الى السفرة وفي الصدوق ره في الفقيه كامل
نزول القرآن في ليلة القدر قول ويحتمل نزول جملته على النبي صلى الله عليه وآله ثم كان ينزل بحسب
المصالح منجما وروى الكليني باسناده عن حفص بن غياث عن ابي عبد الله عليه السلام قال سألته
عن قول الله عز وجل شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن وانما انزل فيه القرآن في عشرين سنة
بين اوله وآخره فقال ابو عبد الله عليه السلام نزل القرآن جملة واحدة في شهر رمضان الى البيت المعمور
ثم نزل في طول عشرين سنة ثم قال النبي صلى الله عليه وآله نزلت صحف ابراهيم في اول ليلة من شهر رمضان
وانزلت التوراة لست مضين من شهر رمضان وانزل الانجيل لثلث عشرة ليلة خلت من شهر رمضان
هذا الخبر ايضا مما يدل على كون ليلة القدر ليلة ثلث وعشرين   معنى كونها خيرا من
الف شهر قيل المراد ان العبادة فيها خير من العبادة في الف شهر ليس فيها ليلة القدر وقيل ذكر لرسول
الله صلى الله عليه وآله رجل من بني اسرائيل انه حمل السلاح على عاتقه في سبيل الله الف شهر فعجب من ذلك
رسول الله صلى الله عليه وآله عجبا شديدا وتمنى ان يكون ذلك في امته فقال يا رب جعلت امتي اقصر
الامم اعمارا واقلها اعمالا فاعطاه الله ليلة القدر وقال ليلة القدر خير من الف شهر حمل فيها السلاح الاسرائيلي
في سبيل الله لك ولامتك من بعدك الى يوم القيمة في كل رمضان وعلى ما في هذه الصحيفة يحتمل ان يكون المراد
ان الله سلب فضل ليلة القدر في مدة ملكهم عن العاملين سوى المعصوم فعبادة ليلة القدر افضل من عبادة

تلك

تلك المدة لعدم كون ليلة القدر فيها لانه تعالى سلب فضلها عنهم لعنهم الله فالمراد بالعبادة العبادة
المقدرية لعدم صحة عبادتهم اي لو كانت مقبولة لكانت عبادة ليلة القدر افضل منها لسلب
فضل ليلة القدر عنهم ويحتمل على بعد ان يكون المراد بيان مدة ملكهم وانها الف شهر وقوام ليس
فيها ليلة القدر مع قطع النظر عن ليلة القدر الا انه سلبها في تلك المدة او المراد ان الثواب الذي
يعطيه الله على العمل فيها اجزل من سلطنة بني امية وشوكتهم واقتدارهم في تلك المدة لكن يابى عن
هذا المعنى كثير من الاخبار فان قلت على هذا لا يظهر كثير فضل لليلة القدر اذ كل ثواب من المثوبات
الاخروية وان كانت قليلة لبقائها وابديتها خير من جميع الدنيا وما فيها قلت ليس المراد ذلك
بل المراد ان ثواب العبادة ليلة القدر في جنب المثوبات الاخروية في الاخرة اشد امتيازا وعلوا من شوكتهم
وملكهم بالنسبة الى ملك الدنيا وعزها فتدبر واما الطعن على القلم فيهذا المقام لكثرة الفوائد
التي لم تحصل تحقيقها الافهام ولقد فتحت عليك من ابواب التحقيق ثمانية ابواب والله
الموفق لكل خير وصواب   اعلم ان ما ذكر في هذه الصحيفة من دوران رحى الاسلام عشرا بعد
في حيوته صلى الله عليه وآله من الهجرة الى وفاته لقوة الاسلام واستيلائه في تلك المدة ثم تعطل
دوران رحى الاسلام في خمس وعشرين سنة مدة خلافة لصوص الخلافة الثلثة وبعد انقضاء
تلك المدة عاد الحق الى مقره ودارت رحى الاسلام على قطبها الذي هو امام الهدى وكانت مدة
دولتها في خمس سنين زمان خلافة امير المؤمنين عليه السلام الظاهرة مع ستة اشهر مدة ولاية
خليفته الحق بعد ابيه الحسن المجتبى عليه السلام لان قتل عثمان على ما ذكره ابن ابي الحديد وغيره كان
في ثامن عشر شهر ذي الحجة سنة خمس وثلثين من الهجرة وقيل في ايام التشريق وذكر ابن طلحة
المالكي ان بيعة علي عليه السلام كان يوم الجمعة لخمس بقين من ذي الحجة سنة خمس وثلثين وعلى
التقادير لا شك في ان رجوع الخلافة اليه صلى الله عليه واله كان في ذي الحجة وكانت شهادته
في شهر رمضان سنة اربعين من الهجرة وكان زمن خلافة اكبر السبطين عليهما السلام الى ان صالح

معوية ستة اشهر وثلاثة ايام او خمسة ايام فالمراد بالرأس منتهى السنة لا اولها كما قيل
في رؤس المائة لان ما تكون له اجزاء متفاوتة كالخشب يطلق الرأس على كل من طرفيه
ثم انه على ما نقلنا يزيد مدة خلافة الامامين عليهما السلام على الخمسين فالمراد بها الخمسين
تقريبا او انه لم يعد ايام خلافة الحسن عليه السلام لعدم استقلاله وعدم سلطانه
والمراد بملك الفراعنة ملك بني العباس فانهم كانوا اشد ظلما وعنادا والاكثر جورا وفسقا

الحديث عن ابي عبد الله عليه السلام قال خلق الله المشية بنفسها ثم خلق الاشياء بالمشية هذا
الخبر الذي هو من غوامض الاخبار يحتمل وجوها من التأويل الاول ان لا يكون المراد بالمشية الارادة بل احدى
مراتب التقديرات التي اقتضت الحكمة جعلها من اسباب وجود الشيء كالتقدير في اللوح مثلا والاثبات فيه
فان اللوح وما اثبت فيه لم يحصل بتقدير اخر في لوح سوى ذلك اللوح وانما وجد سائر الاشياء بما قدر في ذلك
اللوح وربما يلوح هذا المعنى من بعض الاخبار التي اوردتها في كتاب بحار الانوار في كتاب العدل وعلى هذا المعنى
يحتمل ان يكون الخلق بمعنى التقدير الثاني ان يكون خلق المشية بنفسها كناية عن كونها لازمة لذاته تعالى غير متوقفة
على تعلق ارادة اخرى بها فيكون نسبة الخلق اليها كناية عن تحققها بنفسها منتزعة عن ذاته تعالى بلا توقف
على مشية اخرى او انه كناية عن انه اقتضى علمه الكامل وحكمته الشاملة كون جميع الاشياء حاصلة بالعلم
بالاصلح فالمعنى انه لما اقتضى كمال ذاته ان لا يصدر عنه شيء الا على الوجه الاصلح والاكمل فلذا لا يصدر شيء عنه تعالى
الا بارادته المقتضية لذلك الثالث ما ذكره السيد الداماد قدس الله روحه ان المراد بالمشية هنا مشية
العباد لافعالهم الاختيارية لتقدسه سبحانه عن مشية مخلوقة زائدة على ذاته عز وجل وبالاشياء افاعيلهم
المترتب وجودها على تلك المشية وبذلك تنحل شبهة ربما اوردت هاهنا وهي انه لو كانت افعال العباد
مسبوقة بارادتهم لكانت الارادة مسبوقة بارادة اخرى وتسلسلت الارادات لا الى نهاية الرابع ما ذكره بعض
الافاضل وهو ان للمشية معنيين احدهما متعلق بالشائي وهو صفة كمالية قديمة هي نفس ذاته سبحانه وهي كونه
ذاته سبحانه بحيث يختار ما هو الخير والصلاح والاخر متعلق بالمشيء وهو حادث بحدوث المخلوقات لا يتخلف
المخلوقات عنه وهو ايجاده سبحانه اياها بحسب اختياره وليست صفة زائدة على ذاته عز وجل وعلى المخلوقات

بل هي

بل هي نسبة بينهما تحدث بحدوث المخلوقات لفرعيتها للمنتسبين معا فنقول انه لما كان هاهنا مظنة
شبهة هي انه ان كان الله عز وجل خلق الاشياء بالمشية فبم خلق المشية ابمشية اخرى فيلزم ان تكون
قبل كل مشية مشية الى ما لا نهاية له فافاد الامام عليه السلام ان الاشياء مخلوقة بالمشية واما المشية
نفسها فلا يحتاج في خلقها الى مشية اخرى بل هي مخلوقة بنفسها لانها نسبة واضافة بين الشائي والمشيء
تحصل بوجوديهما العيني والعلمي ولذا اضاف خلقها الى الله سبحانه لان كلا الوجودين له وفيه ومنه
وفي قوله عليه السلام بنفسها دون ان يقول بنفسه اشارة لطيفة الى ذلك نظير ذلك ما يقال ان الاشياء
انما توجد بالوجود فاما الوجود نفسه فلا يفتقر الى وجود اخر بل انما يوجد بنفسه الخامس ما ذكره
بعض المحققين بعد ما حقق ان ارادة الله المتجددة هي نفس افعاله المتجددة الكائنة الفاسدة فارادته
لكل حادث بالمعنى الاضافي ترجع الى ايجاده وبمعنى المرادية ترجع الى وجوده قال نحن اذا فعلنا شيئا
بقدرتنا واختيارنا فاردناه اولا ثم فعلناه بسبب الارادة فالارادة نشأت من انفسنا بذاتها
لا بارادة اخرى والا لتسلسل الامر لا الى نهاية فالارادة مرادة لذاتها والفعل مراد بالارادة وكذا
الشهوة في الحيوان مشتهاة لذاتها لذيذة بنفسها وسائر الاشياء مرغوبة بالشهوة فعلى هذا المثال
حال مشية الله المخلوقة وهي نفس وجودات الاشياء فان الوجود خير ومؤثر لذاته ومجعول بنفسه والاشياء
بالوجود موجودة والوجود مشي بالذات والاشياء مشية بالوجود وكما ان الوجود حقيقة واحدة
متفاوتة بالشدة والضعف والكمال والنقص فكذا الخيرية والمشية وليس الخير المحض الذي لا يشوبه شر
الا الوجود البحت الذي لا يمازجه عدم ونقص وهو ذات الباري جل مجده فهو المراد الحقيقي الى اخر
ما حققه والاوفق باصولنا هو الوجه الاول وعلى الله المعول تم

ابراهيم الحسن

مصائب المعصومین
عبدالخالق ابن عبدالرحیم یزدی

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين

وبعد فيقول العبد المذنب الواثق ابن عبد الرحيم البرغاني(?) عبد الخالق حشرهما الله مع من هو بالوحي ناطق عليه وعلى آله الصلوة والسلام ما نطق ناطق ودندن(?) شارق ان هذا الكتاب جمعت فيه جملة من الآيات والاخبار الواردتين في فضائل اهل العصمة ومصائبهم صلوات الله عليهم اجمعين ابد الابدين ودهر الداهرين وسميته بمصائب المعصومين وارجو ان يكون خالصا لله رب العالمين وذخرا لي في دار الدنيا ويوم الدين ورتبته على مقدمة ومجالس وخاتمة اما المقدمة ففيها فهرس ما في المجالس المجلس الاول في احتضار الرسول وفيه خطبة وقوله تعالى انك ميت وانهم ميتون واحاديث نعي الرسول صلى الله عليه وآله نفسه وامره بتنفيذ جيش اسامة وتخلف الاول والثاني عنه وصلواته ص بالناس ثم دفعه الاول عنها لهم ووصيته لهم ومنع الثاني عن كتبة الوصية وجعله الامير وصيا واعطاه اياه للمواريث وتعليمه اياه الف باب من العلم ووضعه راسه في حجره عند موته وكيفية وداع الزهراء والحسنين معه صلى الله عليهم اجمعين المجلس الثاني في احتضار الزهراء ووفاتها وفيه الزيارة الجامعة واحاديث وضع جبرئيل راسه ع وكيفية الصلوة عليه ووصيته عليها السلام وبيانه صلى الله عليه وآله لها مواعيد المعاد ووداعه مع الحسنين واخبار [illegible] بانهما عليهما السلام مظلومان وكيفية مجيء عزرائيل عنده وقبضه روحه وانه قتل بالسم [illegible] اهل البيت ونحوهم عليه صلى الله عليه وآله ومجيء التعزية من الله ثم مجيء جبرئيل [illegible] للتعزية له المجلس الثالث فيما جرى بين الامير ع وابن ملجم لعنه الله وبعض احواله في الليلة التي ضرب في صبيحتها وفيه زيارة الجامعة وقوله تعالى خلق لكم من انفسكم الآية واحاديث [illegible]

والنبي



والنبي والامير صلوات الله عليهم اجمعين الموفق وخصال الخمس التي بينها النبي للامة ومجيء ابن ملجم من اليمن الى المدينة وكيفية ما جرى بينه وبين الامير ع وكيفية مواعدة(?) لعنه الله مع قطامة الملعونة وبعض احوال الليلة التي ضرب في صبيحتها الامير ع وبعض احوال ليلة عاشورا المجلس الرابع في احوال الامير ع في الليلة التي ضرب في صبيحتها وفيه خطبة وقوله تعالى انما وليكم الله ورسوله الآية والاخبار الدالة على كون الامير ع ولي الله وفضائل شيعته وجزاء محبيه يوم القيمة وحديث ثواب نفس واحد من حين بات في فراش الرسول ع ورؤيته الرسول في المنام واخباره اياه بالارتحال ورؤية الحسين جده في النوم عند وداع مرقده ع وخروج الامير ع من البيت في تلك الليلة وخروج الحسين من الخيمة في يوم عاشورا المجلس الخامس في وقوع الضربة على راس الامير ع وفيه خطبة وقوله تعالى يوم نحشر المتقين الى الرحمن الآية واحاديث وفود المتقين على الرحمن في يوم القيمة وشربهم من العين المطهرة واغتسالهم في عين الحيات عند باب الجنة كيفية دخولهم فيها وملاقاتهم مع الحور وجملة من احوالها وحديث مقام الناس وحديث كيفية مجيء الامير الى المحشر وانه قسيم الجنة والنار واحوال محبيه في الحشر وجعل الله اعداهم ندائهم وكيفية وقوع الضربة عليه من ابن ملجم الملعون المطرود المجلس السادس في اطلاع الحسنين عليهما السلام واهل الكوفة على قتل الامير ع وفيه خطبة وقوله تعالى تتجافى جنوبهم عن المضاجع الآية والاحاديث الدالة على فضل صلوة الليل ووقوع الضربة على جنابه واطلاع الناس عليه المجلس السابع في اخذ نفر ابن ملجم الملعون واتيانه الى المسجد وفيه خطبة وقوله تعالى خذوه فغلوه الآية والاحاديث المتعلقة بالسلسلة التي ذرعها سبعون ذراعا وبيان صاحبها واطلاعها الامير ع بالمعجزة في ابليس الابالسة وفي عنقه السلسلة ووقفا الاشرار في

للامير وشيعته ومحبيه وسقيه اياهم من الكوثر وما ظهر في العالم حين وقوع الضربة
عليه ع واخذ حمرة بفقرة ابن ملجم الشقي واتيانه الى المسجد **المجلس الثامن** في ارجاع الامير
بعد الضربة الى البيت وارتحاله عليه السلام وفيه خطبة الامير ع ووصيته ووداعه
مع اهله وعياله ع وجعل الحسن ع وصيه وارتحاله وروحنا له الفداء **المجلس التاسع** في
تجهيز امير المومنين ع ودفنه وفيه وصية الامير ع وتعزية الخضر ع وحمله الى محل
دفنه ودفنه والمعجزات التي ظهرت ع وفيه كيفية قتل ابن ملجم وقطامه لعنهما الله
ومرثية ام كلثوم على ابيها **المجلس العاشر** في اضرام عمر باب دار الزهراء وضربها و
سقط جنينها وفيه خطبة وقوله تعالى ان جهنم لموعدهم اجمعين الاية والاحاديث
في باب ابواب السبعة لجهنم ومقدار طول وقوف المجرمين في هذه الامة في النار
واخراجهم النبي ص عنها وكيفية مجي فاطمة ع في المحشر وكيفية اضرام عمر باب دارها وضربها
وسقط جنينها وجعل الحبل في عنق الامير المومنين عليه السلام وحديث مرقاة
فاطمة في المحشر ومشاهدتها الحسن ع ورويتها الحسين بلا راس وبعض مكالمات
شمر مع الحسين ع عند قتله وعذاب قتلة الحسين ع وذريتهم وتبديد في المحشر وشفاعة
فاطمة لمحبيها ودخولهم في الجنة معها ومحلهم فيها **المجلس الحادي عشر** في بكاء
الزهراء ع لارتحال ابيها صلوات الله عليهما وعلى الهما وفيه خطبة وقوله تعالى يوم
ينفع الصادقين صدقهم الاية وكيفية السوال عن كل نبي ووصي في المحشر وقطع
فاطمة محبيها عن النار ومواضع انتفاعهم بحبها واعطاء الله لاكثر محبيها مرة
في المحشر من درق طوبى ومقدار بكائها على ابيها ع وسبي اموال الحسين ع في يوم
العاشوراء وسلب لباس حرمه واحوال الزهراء في بيت الاحزان ووصيتها الى محبيها
في اولادها وقيود التزويج وما فعل الكفار مع اولاد الحسين ع وخيامه يوم عاشوراء

المجلس

المجلس الثاني عشر في ارتحال الزهراء ع ودفنها صلوات الله عليها وفيه خطبة وقوله تعالى كلما
دخل عليها زكريا المحراب الاية واحاديث مجي الرزق من الله تعالى لمريم ع واضاءة المحراب
لنورها ومجي خطبة من الله تعالى لفاطمة ع واقرار الضب برسالة رسول الله ص واسلام
رجل من سليم ونزول الصحيفة من الله تعالى من حكاء الزهراء ع واضاءة محرابها ووجوه تسميتها
بالزهراء ع ورؤياها النبي ص في قصر من الدر واخبارها بالموت ووصيتها الى الامير ع
بدفن ما في الحقة معها وكيفية تجهيزها الامير ع ووداع اولادها معها بعد الغسل
ووداع حرم الحسين ع جسد المجروح عند الصبور من مقتله ودفن الزهراء ع بيد الامير ع
المجلس الثالث عشر في كيفية ارتحال الزهراء ع صلوات الله عليها ودفنها وما جرى بين
الاصحاب بعد دفنها وفيه خطبة وقوله تعالى وهو الذي خلق من الماء بشرا الاية واحاديث
خلقته تعالى الماء الذي منه خلق النبي ص والامير ع وكون الامير له نسبا وصهرا وكيفية التزويج
بين الامير ع والزهراء ع في الارض والسماء ومقدار مهرها وان الفرات من مهرها وان
الحسين واصحابه يتمموا في صبيحة عاشوراء بجنبه وانه ع دخل الشريعة لشرب الماء فنادوا
بحناك المرهقة حين عن ورجوعه عنها عطشانا ومكالمته ع مع شمر لعنه الله ووصايا
الى الامير ع ومن وصاياها اليه ع ان لا يصيح في وجوه اولاده وان الحسين ع رمي بالسهام فوقع سهم الى الحلوق في جبهته واخذ دمه ولطخ راسه ولحيته بها وكيفية
ارتحال الزهراء ع وتعزية الامير ع لها ودفنها ليلا وكيفية الدفن ومكالمات الامير ع
واشعاره عند دفنها ع والاوديل الحادثة بعده وارادة عمر نبش قبرها للصلوة
عليها ومنع الامير ع عنه **المجلس الرابع عشر** في قتل مولانا حسن بن علي عليهما السلام وفيه
خطبة عن ابيه ثم خطبته في مسجد الشام عند معاوية واصحابه وحديث الشجرتين
اللتين في الجنة واسم احدهما الحسن والاخرى الحسين ع وحديث انهما شنفا عرش

الله واحاديث معجزاته من انه اعتق الاسير للناس مع انه نخل ومن حمل النخل اليابسة
الرطب ومن صيرورة الرجل بامرءة وبالعكس ومن اخباره بعدد ثمرات النخل ومن اخباره
بما في بطن الحبل وفيه ذكر سخاوته وشجاعته وعبادته وشربه السم ووصيته وبشارة ملك الموت
له بارتحاله وادخال الحسين ع اياه على مرقد الرسول ص وما صدر من عائشة بالنسبة اليه
ودفنه بالبقيع وقصيدة اخيه في رثيته **المجلس الخامس عشر** في فضايل الحسنين ع والاشارة
الى مصائبهما وفيه قصيدة زينب اختهما رضي الله عنهما واتيانهما للمباهلة وكيفيتهما وحديث
استدلال العلوي بالاية عند الحجاج على كونهما ابني رسول الله ص وحديث تقبيله ص فم
الحسين ع وبيان سره **المجلس السادس عشر** في مناقب الحسنين ع وجملة من مصائبهما وفيه
خطبة وآية مرج البحرين يلتقيان الى قوله يخرج منهما اللؤلؤ والمرجان والاخبار الدالة
على انهما اللؤلؤ والمرجان ووالديهما البحرين وكونهما امامين في مدينتي المشرق و
المغرب واتيان خازن الجنة لهما الثياب واتيانه لهما تفاحة الجنة وسفرجليهما وان
من احبهما لم تمس جسده نار جهنم وان الكتاب والعترة وديعتان عن الرسول ص بين
الامة وان قصر الحسن ع اخضر في الجنة وقصر الحسين ع احمر فيها ووداع الحسن ع لاهله
عند الارتحال وجعل القاسم امانة عند اخيه وخيانة القوم في الامانة واجتماع
الحسين ع والنسوة عند ارتحال الحسن ع وان الحسين ع لم يكن عنده احد وان الحسن
وضعوا الكفن جسده في نعش ونعش الحسين ع عريان الانسان ونذكر هنا
جملا من مصائبهما بالمقايسة **المجلس السابع عشر** في فضائل الخمسة النجباء ع وجمل
مصائب العترة منهم وفيه خطبة وقوله تعالى ان الابرار يشربون من كاس الاية
واحاديث الدالة على نزولها في علي وفاطمة والحسن والحسين صلوات الله عليهم وكيفية
اعطوا افطارهم للمسكين واليتيم والاسير وان صفا نورهم كان مطيعا الله و اهله

صح

جبرئيل ع تفاحة الجنة لهم وعطوا الديك الذي في السماء الرابعة وانهم ع ذووا القربى
والكلمات التي تلقاها آدم من ربه وان شيعتهم معهم في اعلا عليين وان جبرئيل
سئل الله عز وجل ان يجعله خادما لهم واخبار النبي ص بمصائب العترة منهم **المجلس
الثامن عشر** في اطلاع جملة من الانبياء صلوات الله عليهم على قتل الحسين ع في زمانهم وفيه
خطبة وقوله تعالى فتلقى آدم من ربه كلمات الاية واحاديث حصول آدم ع في الجنة و
خروجه منها ومشاهدته انوار الخمسة النجباء في ساق العرش وبكائه على الحسين ع ومروره
الى كربلاء وما صار نوح ع لسفينته ومرور سفينته على كربلاء ومرور ابراهيم ع على كربلاء
وعثور فرسه وكون جزعه الحسين ع فداء لقتل لولده اسمعيل وعدم شرب اغنام اسمعيل
من الفرات حزنا على الحسين ع واطلاع زكريا ع على قتله ومرور موسى على كربلاء ونجاة الله
تعالى من جملة مصائبه في طور سيناء واخباره له فيه ايضا من سبب افضلية امة محمد
على سائر الامم ونزول سليمان ع في كربلاء ومرور عيسى والحواريين فيه ومروي
رسول الله صلى الله عليه وآله فيه واخباره بجملة من مصائبه **المجلس التاسع عشر**
في اطلاع النبي والزهراء صلوات الله عليهما وعلى آلهما على شهادة الحسين ع في صغره
وتسليمها وفيه خطبة واتيان الملك تربة الحسين ع للنبي ص واخباره بشهادته ومجيء ملك
لم ينزل على الارض ابدا عنده واخباره بها واخباره جبرئيل ع بها وتسليمها واخبا
للزهراء بها وتسليمها لها ورؤيا الحداد الكوفي احوال المحشر **المجلس العشرون** في
خروج مولينا سيد الشهداء ع في المدينة ودخوله في المكة وارسال مسلم بن عقيل الى
الكوفة وقتل ابن زياد لعنة الله عليه وفيه خطبة واحاديث سبب خروج الحسين ع من المدينة
ووداعه لقبر جده وامه واخيه ومكالماته مع محمد بن الحنفية وام سلمة رضي الله عنها ومشاهد
ام... الكرب والبلاء واعطاءه اياها من تربته ونزول افواج الملائكة والجن عند خروجه

وفرواده فی المکه وتواتر رسائل اهل الکوفه الیه وجوابه لهم وارساله مسلم الی الکوفه وکیفیه
دخوله فیها وبیعه الناس له وکیفیه دخول ابن زیاد لعنه الله فیها وکیفیه نکث الناس عن
بیعه مسلم وشهادته وشهادة هانی واطلاع الحسین ع علی شهادته المجلس الحادی
والعشرون فی خروج الحسین من مکه ونزوله فی کربلا وبعض ما جری علیه فی لیله
عاشورا وقبلها وفیه احادیث خروجه من المدینه الی مکه واشارته بفتح النساء ونزول
الملائکه وخطبته عند الخروج عنها ومکالمته مع محمد بن الحنفیه وغیره وملاقاته
مع المنافقین ورؤیاه فی الثعلبیه ورسالته الی اهل الکوفه وقتل رسوله فیها واستماع
زینب کلام الهاتف فی الطریق وملاقاته الحر وبعض مکالماتهما ونزوله فی کربلا علی
وخطبه ابن زیاد فی الکوفه وترغیبه الناس فی قتاله واجتماعهم فی کربلا ومنعهم
الماء عنه وحفره علیه السلام البئر خلف الخیام واتیان العباس لهم الماء ومکالمته مع ابن
سعد بین العسکرین وارادة ابن زیاد ترک القتال وتحریک الشمر لعنه الله علیه وامان
الشمر للعباس واخوته الامان من القتل وردهم له واستمهالهم فی لیله عاشورا وخطبة
الحسین ع فی تلک اللیله ومکالماته مع اصحابه ونقض بعضهم بیعته وابرامها الآخرون
واستماع زینب س نعی الحسین ع وبکائها وتسلیته لها ورؤیاه ع فی السحر وتنویره
فی الغداة المجلس الثانی والعشرون فی احوال الحسین ع ومن معه فی لیله عاشورا وفیه بعض
خطبه وکلمات غریبه وبیانات جدیده عجیبه المجلس الثالث والعشرون فیما فعله
الحسین ع فی صبیحه عاشورا وفیه شهادة الحر وعبد الله بن مسلم وقاسم بن الحسن ع
وفیه قصة عاشورائیه وکیفیه ترتیب العسکرین فی صبیحه عاشورا وعدد عسکر
الکوفه ودعاء الحسین ع والمکالمه بینه وبین شمر ومنعه مسلم بن عوسجه عن رمی ذلک
اللعین وخطبته بین العسکرین ومکالمته مع اهل الکوفه وعمر بن سعد ومجی حر

عنده ع وشهادته ورمی اهل الکوفه عسکره وشهادة عبد الله بن مسلم وقاسم بن الحسن ع المجلس
السابع والعشرون فی شهادة العباس بن امیر المؤمنین ع واخوته علیهم السلام وفیه احادیث
ان ذکر الله وذکر علی ع والائمه عباده ومعجزة الامیر فی امره بقطع الشجرتین وافتراقهما
وعمی ابصار من اراد ان ینظر الیه حین قعوده للقضاء الحاجه وامره للملائکه باحضار
معویه وعمرو ویزید واساکر الحائط والقائهم شبه حبال معویه ویزید علی عیال الحجه بتسلیم
شبه الحیات والعقارب علی عیال البیت وعدم اقتدارهم منکریه علی المشی والدخول فی البیت
ومنع الثیاب ولبسها والاکل والبول والغائط الابعد الاقرار بولایته ع وامر الرسول
بعد حبوسه له عمر بن الخطاب وتصرفه ع علی قوسه تعبانا لعندهم وکوبه الغمام مع عمار
وذهابهما الی جزیرة الفین وقلعه ملحیه معاویه وشاربه فی الشام مع کونه فی الکوفه
واخبار الرسول ع بمنع القوم عن حقه بعده وفیه شمه من احوال بعد وقوع الفریه ومجی
الحسین ع الی الحرابه ومکالمته ابن ملجم مع ام کلثوم وندبه زینب وام کلثوم ع وشهادة
الحسن ع ووقوع النبل علی جنازة الحسین ع وشهادة العباس واخوته ع المجلس الخامس
والعشرون فی شهادة مولینا علی الاکبر وعلی الاصغر وفیه خطبه ومعجزات مولینا الحسین ع
فی رفع الدین والحجی ونزول الرجل من ید المرأة فی المطاف وانطاق الصبی واحیاء المرأة
وارتدت الرسول والامیر بعد ابن نباته الاصبغ بن نباته وخلق الله الحائط بینه وبین
اخیه الحسن ع حین التخلی وظهور الماء لهما وتیبس یدی الملعون ببعض الحسین ع واخذ تمیمه
جبهاکه وصیرورة الرجل دیوثا بعبادته واخباره ع عن جنابه الرجل واشخاص اللصوص
وحفره البئر خلف الخیمه فی کربلا وهلاک عبد الله بن جویره وتمیم بن حصین ومحمد بن
اشعث بدعائه وصبره علی المصائب لاسیما علی شهادة ولدیه علی الاکبر وعلی الاصغر و
ذکر کیفیه شهادتهما المجلس السادس والعشرون فی وداع مولینا الحسین ع مع اهل بیته

وفيه زيارة الحسين ع والاخبار في فضل البكاء عليه وثواب نفس المهموم وحزنه وكلمات
الشمر ونوحه وبكاءه وقوارير الملائكة لضبط الدموع وبكاء الصادق ع وحاله يوم عاشورا
ووداعه الاول مع اهل بيته ومكالمته مع ابن سعد لعين وزجره وقتل جماعة من
المنافقين وورده على الشريعة ورجوعه الى الخيمة ووداعه مع اهله اخر الوداع المجلس
السابع والعشرون في مقاتلة الحسين ع ووقوعه على الارض وشهادة عبد الله الحسن ع
وفيه خطبة وقوله تعالى انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس الاية وحديث الكساء وفي مجمل
من مصائب النبي والولي والزهراء والحسن والحسين صلوات الله عليهم اجمعين وفيه
رجزه ابو الحسين وشجاعته وتركه للقتال تسليما للشهادة وكيفية القتال والجراحات
الواردة عليه وعددها ونزول النصر واختياره لقاء الله ووقوعه على الارض
والجراحات النازلة عليه من السيوف والسهام والسنان والاحجار والخشب و
العصا وكيفية شهادة عبد الله بن الحسن ع ومكالمة زينب رضي الله عنها مع عمر بن
سعد وقصيدة من قبلها المجلس الثامن والعشرون في كيفية شهادة سيد الشهداء
روحي له الفداء وفيه خطبة مشتملة على زيارة الشهداء والاسرى وقوله تعالى واذ اخذنا
ميثاقكم لا تسفكون دماءكم الاية والحديث الدال على ان قاتل الحسين ع يهودي
الامة وثواب دموع الباكين ونكال دموع المعاندين وثواب البيتوتة ليلة عاشورا
عند الحسين ع وبكاء الرسول ونوحه على الحسين وبعض احواله بعد وقوعه على الارض
واسامي من تولى قتله وهرج ومكالمته مع شمر الملعون وكلماته ومناجاته عند
قتله وما ظهر في السموات والارضين من قتله واطلاع اهل بيت المقدس في
عاشورا على قتله وكيفية بكاء الزهراء ع وبكاء الملائكة والجنة والنار وما جرى
وما الامر على دم المجلس التاسع والعشرون في اطلاع ابن عباس وام سلمة في المدينة

على قتله

على قتله عليه السلام في يوم عاشوراء وفيه خطبة وحديث اهتداء الناس بنور جبهة
الحسين ع ومناغات جبرئيل له وقول الرسول ع حسين مني وانا من حسين ولعبه ايام
لحمه من زغب جناح جبرئيل وقصره في الجنة من الله وحورية التي خرجت من التفاح
واثر اجابة اهل الارض عند اهل السماء وانه آثر النبي بابراهيم ولده ع وان الحسين ع
ومحبيه ومحبي محبيه في الجنة وانه ع ابو تسع حجج وانه كان يركب النبي ع بين الصلوة
وان النبي ع نزل من المنبر لاخذه ومجيء الغزال بخشفها اليه ورؤيا امير المؤمنين ع في نحو
قتل ولده الحسين ع وامره ع ابن عباس للنبي ع باتيان بعر الظبا التي كانت منذ زمن عيسى
ورؤيا ابن عباس النبي ع شعثا وبروحه ع ام سلمة كذلك وصيرورة تربة القارورة دما
المجلس الثلثون في سلب الحسين ع بعد قتله وقطع اصبعه وفيه خطبة وقوله تعالى و
يؤثرون على انفسهم ولو كان بهم خصاصة الاية واخبار في فضل السخاء وقبح
البخل وشمة من سخاوة النبي ع والولي ع والزهراء ع والحسن ع والحسين ع والمرجحات التي
الواردة على بدنه حين اخذ علي الاصغر على صدره وحين سلب جميع لباسه فقطع
اصبعه ثم يده المجلس الحادي والثلثون في وطي الخيل جسده الشريف وفيه خطبة
وقوله تعالى ما اصاب من مصيبة في الارض الاية وجملة من الاخبار المناسبة للزهد في
الدنيا وشمة من زهد الخمسة النجباء صلوات الله عليهم اجمعين واشعار مناجات
الحسين ع وجواب الله تعالى له ونداه ع في عرصة الطف وندائه عند وداع ولده علي
الاكبر وشهادته ونداء زينب بعد شهادة علي الاكبر واستسقاء الحسين ع من شمر
والنجاء ونفث الخادمة بالاسد في ارض المارية لحراسة الاجساد والاخبار الدالة
على وطي الخيل ظهره ع المجلس الثاني والثلثون في رجعة ذي الجناح الى الخيمة
وكيفية نهب اموال الحسين ع وفيه خطبة واحاديث ثواب البكاء على الحسين ع ومثا هذه

بعض العسكر رسول الله بين القتلى في يوم عاشورا وكيفية رجعة ذوي الجناح الى الخيمة وسلب
الاسارى ونهب اموال الحسين ع **المجلس الثالث والثلثون** في عبور الاسارى على المعركة وفيه
خطبة واحاديث ثواب البكاء على الحسين وبكاء السجاد ع عليه وكيفية عبوره مع الاسارى على
المعركة ومكالماتهم مع الاجساد المجرحة وقصة دعبل **المجلس الرابع والثلثون** في احوال
الاسارى في ليلة وفيه مطالب جديدة **المجلس الخامس والثلثون** في قطع الجمال يدي الحسين
من الزندين وفيه خطبة وقوله تعالى فما بكت عليهم السماء والارض الاية وجملة من الاخبار
الدالة على بكاء السماء والارض بل كل شيء على الحسين ع وبيان مقدار بكاء الاشياء وكيفية
حكاية قطع الجمال الملعون يدي **المجلس السادس والثلثون** في بعض احوال الحسين
بعد شهادته الى دفن اجساد الشهداء صلوات الله عليهم اجمعين وفيه زيارة الحسين ع
وجملة من الاخبار في فضل زيارته والبكاء عليه وذكر جملة من زايريه من يوم شهادته
الى يوم دفنه كالاسكرة وحين عبورهم على القتلى والملائكة الاربعة الالف الخائبين بقبره وفيه
وزيارة الجن والوحوش والطيور ومجي الطير الى المدينة ملطخا بالدم لنعيه ومجي
اليها الذلك ونوحها على جدار دار ومكالمة الفاطمة الصغرى معه ومجي بني اسد وا
لدفن جسده واجساد الشهداء رحمة الله عليهم **المجلس السابع والثلثون** في شهادة
ولدي مسلم رحمهم الله وفيه خطبة وحديث شفاعة النبي يوم القيمة لاربعة منهم
ناصر ذريته وندائه صلى الله عليه وآله في المحشر باصرى ذريته وادخاله اياهم في الجنة
لنصرتهم ذريته وخلق الله الملك بمكة يحج في كل سنة الى يوم القيمة نيابة عن رجل
اكرم العلوية الناطقة وريش البط للاكل ومشاهدة الشيخ السمرقندي في النوم قصر
المجوسي الذي اكرم العلوية واسلم مع اهل بيتها وفي عدد درجات من رعى حق قرابة
وقرابات محمد ع وعلي وعلى الهما وفي ثواب البكاء على مصائب اهل البيت لاسيما الحسين ع

الحادي عشر

و بعض

وبعض الفقرات من الزيارة المجعمة المنسوبة الى مولينا صاحب الزمان عجل الله فرجه
للندبة على جثة الحسين وفيه ذكر ذهاب العسكر من كربلاء الى الكوفة مع ولدي مسلم
بن عقيل واحوالهما في السجن والفرار منه وشهادتهما بجنب الفرات والقاء راسهما
الى عبيد بن زياد وامره بقتل القاتل وكيفية قتل ذلك الملعون واحراقه بالنار **المجلس**
الثامن والثلثون في كيفية دخول الاسارى عليهم السلام في الكوفة وفيه خطبة وقوله
تعالى قل لا اسئلكم عليه اجرا الاية واحاديث انها نزلت في علي وفاطمة وابنيهما وان
حب فاطمة في مائة موطن وكيفية مجيئها الى المحشر وكيفية دخول الاسارى في الكوفة
وفيه خطبة زينب وام كلثوم وفاطمة الصغرى ومولينا سيد الساجدين صلوات الله
عليهم اجمعين عند الدخول فيها وحديث مسلم الجصاص **المجلس التاسع والثلثون**
في كيفية مجلس ابن زياد عليه اللعنة وفيه خطبة وقوله تعالى الم تر كيف ضرب الله مثلا
كلمة طيبة كشجرة طيبة الاية والاخبار الدالة على انه ورد في الباطن في حق
النجباء وشيعتهم وفيه مجمل من مصائب الخمسة ع وكيفية دخول الراس والاسارى
على ابن زياد عليه اللعنة في مجلسه في الكوفة ومكالمته مع زينب ع والسجاد ع
وامره بقتله وعفوه وارساله اياهم الى السجن ودخوله عليه اللعنة في المسجد وخطبته و
مناظرة عبد الله بن عفيف عليه الرحمة معه وامره بقتله **المجلس الاربعون** فيما جرى
في مجلس ابن زياد حين ارسال السبايا الى دمشق واحوالهم في القادسية الى دخولهم فيه
وفيه خطبة وقوله تعالى سبحان الذي اسرى الاية وبعض الاحاديث المعراجية وذكر دخول
النبي ع في الجنة وان نطفة فاطمة ع من تفاح الجنة وحكاية صالح اليهودي مع الحسين
وكيفية مجلس ابن زياد لعنه الله لارسال السبايا الى دمشق واحوالهم بين الكوفة الى
دمشق من منزل القادسية وتكريت ومرشاد وبعلبك واشعار الجن في مرثية الحسين ع

وحكاية الراهب مع راس الشريف وهلاك المستخفين بالرأس وكيفية السبايا الى دمشق المجلس الحادي
والاربعون فيما وقع عليهم في مجلس اليزيد عليه اللعنة ابد الابدين وفيه خطبة وقود تم كلا ان كتاب
الفجار لفي سجين الاية والاخبار الواردة في عليين الابرار والفجار وسجين ودخول السبايا في
دمشق ومجلس يزيد عليه اللعنة المجلس الثاني والاربعون في بعض ماجرى بين السبايا وبين
يزيد وحكاية سكينة مع ... باهلها وفيه خطبة وقود تم ووصينا الانسان بوالديه احسانا الآية
والاخبار الدالة على انها نزلت في الحسين ع حيث اخبر النبي ع الزهراء بقتله قبل حمله وبعد وضعه
فحملته كرها ووضعته كرها وحديث الفجاء دردائيل وفطرس وصلصائيل به ومكالمة زينب
مع يزيد ع وحكاية سكينة مع ... باهلها المجلس الثالث والاربعون في وفاة الحسين ع في سجن
الشام وفيه خطبة وقود تم ومن لم يجعل الله له نورا فما له من نور والاخبار الدالة على ان المراد
بالنور هو المعصومون عليهم السلام وانهم في بدو خلقهم كانوا انوارا وان من انوارهم
خلق ما خلق ووفات بنت الحسين ع في سجن الشام المجلس الرابع والاربعون في اقامة سادات الا
للعزاء في الشام بعد الاستيذان من يزيد عليه اللعنة وفيه خطبة وقود تم ولا تحسبن الذين
قتلوا في سبيل الله الاية واحاديث ان الحسين ع حي عند ربه مرزوق وثواب زيارته
في عيد الاضحى وغيره وان ارض كربلاء خلقت قبل الكعبة وانها افضل من الجنة واوحى الله
تعالى الى الكعبة ان تكون خليلة لارض كربلاء وان ارواح الانبياء والملائكة ياتون لزيارته
في مضجعه وانهم اقاموا الزيارة براس الشريف في الشام في خربة يزيد ع ومراجعتهم هذه
واجازة يزيد بذلك في بيت مظلم واخراجه الاسارى من السجن وانشادها باقامة عزاء
الحسين ع واشتغالهن بالبكاء الى سبعة ايام وخروجهن من الشام للرجوع الى المدينة
المجلس الخامس والاربعون في ذكر دفن راس الحسين ع وفيه خطبة وقود تم ووصينا
الانسان بوالديه احسانا الاية وقود تم ووصينا الانسان بوالديه حملته امه كرها الاية

واحاديث

واحاديث باب الوالدين والعاق لهما وان العلماء اباء في الباطن والنبي والامير ع ابوان
في الباطن وكذا الحسنان ع بل كل المعصومين اباء في الباطن وفيه كيفية حمل الزهراء
بالحسنين عليهما السلم وان الاية الثانية نزلت فيهما وان الاولى في الحسين ع في الباطن وان
الحسن ع رضع من ثدي امه والحسين ع لم يرضع من امه لانه جف لبنها من علة عرضتها
ولا من انثى اخرى بل رضع من لسان النبي ص وابهامه ولذا كانت الامامة في ولده
وفيه ذكر شمة من شمة من عطش الحسين ع وجراحات بدنه الشريف ووقوع النبل على
وما فعل الخولى لعنه الله مع راسه وكذا عبيد الله بن زياد ويزيد في مجلسهما ونزول
الانبياء صلوات الله عليهم اجمعين لزيارة راسه وتجرئة يزيد واخذهم الراس معهم
جبرئيل الاربعين الموكلين بالاوصياء منهم وكون راسه الشريف عند قبر امير المؤمنين ع
او مدفونا في دمشق او عند قبر امه فاطمة ع او في المصر او في كربلاء المجلس السادس و
الاربعون في خطبة السجاد ع في الشام وامر يزيد ع في قتله وفيه قصة فرزدق في
السجاد مع الانف هشام في المطاف وكيفية عبادته وصلواته في بيت الله ثم علمه
فيها واشعاره في المناجاة حين تعلقه باستار الحرم وخطبته في مسجد الشام وامر الملعون
ابن الملعون يزيد بن معاوية بقتله في المجلس وادخال الجلاد في البستان لقتله وظهور
اليد في الهواء وهلاك الجلاد المجلس السابع والاربعون في رجوع السجاد ع والاسارى
الى كربلاء وفيه خطبة ومعجزات مولينا زين العابدين ع كتكلم حوت يونس واجابته له
وكتكلمه مع الاسد بين يدي ... السارق وكاتيان الجن له الفواكه وغيرها وكتكلمه مع
الذئب والظبية وكاظهاره لبعض الاصحاب ان مخالفيه في الباطن ذئب وقردة وكلب
وكاطلاعه بين يدي الرجل والمراة من الحجر الاسود بعد الطواف فيما بينهما وفيه جملة من نبذ
عبادته وتهجده ومصائبه من سلبه ونهبه وعبوره على القتلى ودخوله في الكوفة والشام

الى كربلاء واشتغاله فيها باقامة العزاء **المجلس الثامن والاربعون** في رجوع السجاد ع الى
المدينة الطيبة واستقراره فيها وفيه خطبته وفضيلة الحسين ع ودعائه وفضيلة نطقه
السجادية ودعائه وبعض معجزاته من طبعه على الحصاة كآبائه وابنائه وارجاع الشباب الى الحبابة
الوالبية ومن اقرار الحجر الاسود بامامته عند محمد بن حنفية ومن احياء الله مرة [illegible] بدعائه
ما وجده زائر البلخي وفيه بعض احواله في طريق الحج وكيفية خروجه مع الاسارى من الشام
ودخولهم في المدينة وخطبته وقصيدة ام كلثوم عند الدخول فيها وطريق دخولهم و
خطبته ارتحاله فيها **المجلس التاسع والاربعون** في معجزات مولينا الباقر ع وشهادته وفيه
ومعجزات مولينا الباقر ع من تكلمه مع الورشان والذئب وابراء الاكمه واحياء الميت و
تكلم الميت المحتجب لبني امية بسواد الوجه مع ولده المحتجب ع واتيان النخل الرطب بدعائه
ونجي النخل عنده باشارته واخباره بما جرى بين بعض محبيه وبين مبغضه في الدنيا
مع كونه عندهم وندائه الرجل الذي ضرب يده بثدي جارية عند الباب مع انه ع
كان في داخل الدار ومن ركوه الجدار ووقوع الزلزلة في المدينة بتحريك الخيط وتكلم
السكينة والصخرة والشجر بامره وفيه بعض ما جرى بينه ع وبين عبد الملك والهشام عليهما
اللعنة وشهادته بالسم **المجلس الخمسون** في معجزات مولينا الصادق ع في مجلس المنصور و
شهادته بالسم وفيه خطبته ومعجزاته ع كشقه الارض ووجد مع داود الرقي فيها في البحر
والجزيرة وارائته اياه قباب النبي والاوصياء صلوات الله عليهم اجمعين وكذا دخوله ع في
نجوم الارض مع ابي بصير في بحر ولا بعباره اياه في خيام النبي ع والامير المؤمنين وفاطمة
وخديجة وبعض الائمة ع وكذا المفضل عبد الله بن سنان نهر الكوثر وفيه الاخبار عن ابواب
جهنم وان المنصور الدوانيقي بعض تلك الابواب واخباره عن دخول مهلبه اللعنة ابيع مرات و
استخلاصه عنه ببركة دعائه وحديث ارساله جماعة لقتله واقرار الجماعة بامامته وحديث

شهادة

شهادته بالسم ودفنه بالبقيع **المجلس الحادي والخمسون** في معجزات مولينا الصادق في مجلس
المنصور وشهادته بالسم وفيه خطبته واحاديث دخوله على المنصور في المرة الخامسة الى
التاسعة وظهور كل مرة معجزة من جنابه ع وحديث قتله بالسم **المجلس الثاني والخمسون**
فيما جرى بين مولينا موسى بن جعفر عليهما السلام وهرون ملعون وشهادته بالسم وفيه
خطبته وابتلاء الباهلة واحاديث اثباته لهرون كون الائمة من ذرية الرسول ص بالقرآن
واكرامه وسبب اخذه اياه ع وحبسه اياه ع واحواله في الحبس ودعائه لكفاية البلاء
الذي دعاه ع حين دخوله على هرون ودعاء الذي قراه ع لما اطلقه هرون من الحبس في
المرة الاولى وحديث حبسه ثانيا وارسال اللعين جماعة لقتله واقرار اولئك الجماعة
بامامته واحواله في الحبس في المرة الثانية وقتل هرون بالرطب المسموم بيد سندي بن
شاهك وكتمان سندي قتله وفيه كيفية غسله ودفنه ومقاتبة ابو المحمد الحسين ع
في هذه **المجلس الثالث والخمسون** في معجزات مولينا موسى بن جعفر عليهما السلام وشهادته وفيه
وكيفية حمل نعشه الى مضجعه ودفنه وفيه خطبته ومعجزته من امره الاسد بافتراس المغر
ومن جلوسه على النار وعدم احتراق ثيابه ومن امره السحاب بحمل الفالح الطالقاني
من جزيرة بلد الصين الى بلده ومن اعطائه الرطب المسموم كلب هرون في المجلس ومن
امائته جارية هرون روضة القدس في الحبس ومن اخباره المسيب بشهادته قبل
الوصية وفيه بيان الاختلاف في تاريخ [illegible] وكيفية قتله ووداعه مع الرضا ع وارتحاله والتكا
هرون قتله واستشهاده من الجماعة بذلك وكيفية حمل سندي نعشه الى مضجعه وما فعل
سليمان بعد اطلاعه عليها وفيه جملة من مقاتبة شهادته مع شهادة جده الحسين ع
وكيفية اطلاع اهل المدينة على شهادته ع **المجلس الرابع والخمسون** في ولادة الرضا ع ومعجزاته
وشهادته وفيه خطبته بليغة عنه واحاديث معجزاته في بطن امه وتولده ومعجزته في مرو

باعطاوه ما اعتق منه رجل في قلبه من الثياب والدراهم واعطاه التمر رجلا بعدد ما رآه
في المنام ان رسول الله اعطاه واعطائه قميصا ودراهم لبعض احبائه وعلى القميص الذي بعض
في قلبه وقضاؤه دين رجل من النصارى قبل اظهاره وكتابته جواب مسائل رجل القمي [illegible]
بعد واخباره في مرو بموت البطائني في الكوفة والتهاب النار في قبره الى يوم القيمة
لكونه من الواقفية وحديث قبوله ولاية العهد عن المامون مع الكراهة وبعض ما
حدث في يوم قبول العهد وكيفية ذهابه الى الصلوة العيد باذن المامون وندامة
المامون على الاذن ومنعه اياه من الصلوة وفيه حديث ثواب البكاء على الائمة واخباره
بقتله بالسم وثواب زيارته وفيه كيفية شربه السم ووصاياه الى ابي الصلت ووداعه
مع ولده الجواد وارتحاله **المجلس الخامس والخمسون في شهادة علي بن موسى الرضا** وفيه
خطبة غريبة منه وجملة من الاخبار الواردة في فضل زيارته وكيفية استقدام المامون
الى مرو ووداعه مع جده الرسول واحواله بين المدينة والمرو واستقباله المطرفيه
وسعاية البعض المنافقين عليه عند المامون ومحاجته مع ذلك المنافق وامره
بافتراسه الصورتان اللتان هما على المسند وفيه كيفية قتل المامون بالسم وحديث
ابي الصلت ومجيء مولينا الجواد وتوادعه عند ارتحاله **المجلس السادس والخمسون** في
وصية مولينا الرضا وارتحاله ودفنه وفيه خطبة واحاديث منع الرضا الغلام صب
الماء على يد المامون للوضوء ومحاجة السارق مع المامون وغلبته عليه في حضور الرضا
وانتظاره للسارق وكراهة المامون لذلك واشتغاله بحبسه وسمه وذكر احوال الرضا في
الحبس وبركة السباع وارسال المامون اللعين غلمانه بالسيوف لقتله في الحبس و
ضربهم اياه بها وظنهم قتله مع انه لم يقتل وحديث هرثمة المشتمل على وصيته واخباره
بانه يقتل مسموما وانه يغسله ابنه محمد وانه يدفن في قبة هرون وغرائب نظم من

وكيفية

وكيفية ظهور كل ما اخبر به من قتله وغيره وندامة المامون بعد دفنه **المجلس السابع والخمسون**
في معجزات مولينا وامامنا محمد التقي الجواد وشهادته وفيه خطبته وموعظته ومعجزاته و
اثمار النبق واخباره بما في نفس داود بن القاسم وقضائه دينه من تحت مصلاه ومن مشيه من
الشام الى الكوفة ومنها الى المسجد الرسول ومنه الى مكة ومنها الى الشام في زمان قليل
واخذه سبيكة من التراب وتصيره ذهبا وابتلاء الرجل بدعائه بالاسر وذهاب المال و
اخباره بعد ثلاث الامرائين والجواب عن ثلثين الف مسئلة في مجلس واحد وبعض ما جرى
بينه وبين مامون من تزويج ام الفضل ومسائلته مع يحيى بن اكثم وبعض معجزاته بعد
التزويج باخباره بعطش الخليفة وتحذيره عن كون الماء مسموما واخباره بما في نفس [illegible]
وقتل المامون حين السكر باغواء ام الفضل بعدم موته لذلك وفيه كيفية شهادته بالسم
بفعل زوجته ام الفضل والمعتصم واحوال جسده وتشييع جسده الحيوان حين
كونها ملقى على الثرى **المجلس الثامن والخمسون** في معجزات مولينا وامامنا علي النقي عليه
السلم وشهادته وفيه خطبته ومعجزته من اخذ الثياب الغليظة واللبابيد والبرانس
لدفع البرد الذي قتل جميعا في الطريق ومن اظهاره الشجرة والماء بين الطريق و
اهلاك الله حمار النصراني الى حاره وهو واخباره بالدراهم التي معه وعدم اسلامه ثم اسلامه
ولده ومن رفع الريح بدعائه ومن سكوت الطيور والقواطع لاجلاله وتعظيمه ومن
افتراس صورة الاسد بامره الكاهن ومن تعظيم السباع له ومن اظهاره عسكره من
الملائكة للمتوكل لعنه الله ومن اخباره عما في قلب الرجل ومن تعظيم المتوكل وعلمائهم
لعنهم الله حين تهاهم لقتله ومن اخباره بقتل المتوكل بيومين قبل قتله ومن
اراءته الروضات لبعض مواليه محبسه وفيه كيفية شهادته بالسم وتشبيه بعض
احواله باحوال الحسين **المجلس التاسع والخمسون** في معجزات مولينا وامامنا الحسن العسكري

وشهادته وفيه خطبته ومعجزاته ومن اخباره بما في قلب الرجل من هم الدين ونفقة عياله وما آلم
لدفع همه بسبيكة الذهب والفضة من الارض ومن تكلمه بجميع اللغات واخباره من تعجب
الرجل من خلاله في قلبه ومن اخباره بان هذا الشاب من اولاد اخيه مع انه لم يكن راه
قبله وتسميته باسم ام الشاب ومن اخباره بمرة مال الرجل المخبوء عن ابن عمه وموت ابن عمه
ومن اخباره بان في بعد الذهب الذي نزل به ما لا المطر عظما من احد الانبياء ومن اخذه
القلنسوة من راسه على ما نواه الرجل في قلبه ومن اخباره بان المنديل المفقود عنه
مجرد خطور هذا في قلب صاحبه ومن اخباره بان الامام لا يحتلم كما نوى الرجل في قلبه
ومن اخباره رجلا بموت ولده في البصرة ومن اخباره رجلا بان عمه واقفي وفيه
مذمة الواقفية ومن قصه من بنتين مملوتين بالدم وطشت مملو باللبن و
اسلام الطبيب بيده ومن كتبه جواب المسائل التي نسي السائل سؤالها عنه ومن اخباره
بقتل المستعين بالله لعنة الله قبل ثلثة ايام ومن اخباره بقتل المهتدي ومن تعظيم [illegible]
له وفيه ذكر بعض اخلاقه وافعاله وشهادته والمصلي عليه ومدفنه وتشبيه شهادته ببعض
مصائب الحسين ع **المجلس الستون** في تولد مولانا الصاحب عجل الله فرجه ومعجزاته وبعض
غرايب زمان ظهوره صلوات الله عليه وشهادته وفيه خطبته وقوله تعالى ونريد ان نمن
على الذين استضعفوا في الارض الاية وبعض معجزاته ع حين تولده وصغره وكبره
واحاديث ثواب انتظار الفرج ودعاء الفرج وبعض امارات الفرج وبعض الغرائب
الحاصلة في زمان ظهوره كظهور ابليس الابالسة وجنده وقتل ذلك الملعون بيد القائم
او بيد النبي ع ورجوع الامير ع ومدة ملك النبي والامير صلوات الله عليهما وعلى آلهما و
ظهور الحسين ع واصحابه وقتالهم لعنهم الله وانتقام القائم منهم وشهادة القائم
له الفداء وتولية الحسين ع كفنه ودفنه وقيام الحسين ع بعده بالسلطنة **المجلس الحادي والستون**

في بعض علائم ظهور القائم ع وظهوره في مكة وتوطنه في كوفة وفيه خطبته وجملة من
علائم ظهور القائم عجل الله فرجه من الحسنية والمكان كظهور السفياني وقتله وخروج
الدجال مع اعوانه وقتله بيد الصاحب او المسيح ع وكيفية ظهور القائم عجل الله فرجه من
الحسنية والمكان والزمان واعوانه وانصاره من الجن والانس والملائكة وخاتمه وعصاه وعلمه
وسيفه وعمامته وقميصه واتيان جبرئيل بالبراق وركوبه ومجيئه الى جبل رضوى وظهور النبي و
الامير عليهما السلام عنده ودخوله مكة وارساله الرسول الى اهلها وقتلهم الرسول ودخوله
في مسجد الحرام وجبرئيل عن يمينه وميكائيل عن يساره ونداء جبرئيل واجتماع المؤمنين من
اطراف العالم عنده ونزول المسيح من السماء ومجيء القائم عند الحجر والكلمات التي يتكلم
بها وكيفية مبايعته من بايعه ونداء المنادي بين السماء والارض وهدمه الكعبة ورفعه
اياها الى اساسها وقتل سراقها وخروجه عنها ونشره علمه الذي بعيوق في المشرق
والمغرب احد الالقيه ونزول الملائكة لنصرته وفتح البلاد وركوبه على السحاب وقتل
اهل مكة ثانيه الذي اقامه لهم فيها بعد خروجه عنها وانه متوجه [illegible] اخر وابتلاه
بين الطريق رجل وجهه على قفاه لبشارة هلاك السفياني ومجيئه الى الكوفة وجعلها وطنه
واجتماع المؤمنين عنده وتجاوزه وقصورهم من كربلاء وظهور البركات في كربلاء
وفيه حديث شريف في فضل كربلاء واشارة الى جملة من مصائب الحسين ع من ندائه
بين المعركة ووداعه مع العباس والقاسم وعلي الاكبر وساير الاحبة ووداعه مع لقرة
الكبيرة والجراحات الدامية على راسه الشريف **المجلس الثاني والستون** فيما يفعل المهدي
في المدينة والكوفة وفيه كيفية حج اهل العصمة عليهم السلام وفيه خطبته وقوله تعالى
ونريد ان نمن الاية وحديث دخول القائم المهدي عجل الله فرجه في المدينة وما يفعل
مع الاول والثاني الخائن بحرقهما بالنار وظهور النبي والامير المؤمنين ع وقتلهما في

كل يوم الف قتلة وفيه الاشارة الى بعض مصائب الحجة النجباء ع ودخول القائم ع مع عسكره
في الكوفة وظهور الحسين ع مع عسكره ومكالمتهما بين العسكرين ومطالبة الحسين ع عنه
علامات الامامة واظهاره له ومبايعة الحسين ع مع عسكره له واقرارهم بامامة المهدي
من آل محمد صلى الله عليهم اجمعين وخروج امير المؤمنين ع ونصب القبة له وجمع الحق
وجميع الاوصياء مع انصاره ومخالفيهم ومجيء الزهراء صلوات الله عليها وشكايتها
عند ابيها جميع ما فعل الاول والثاني لعنهما الله بها وبامير المؤمنين ع واولادها
ثم يشكو عنده امير المؤمنين ع الحروب والمصائب الواردة عليه بعد مماته ثم يشكو
عنده الحسن ع جميع المصائب الواردة عليه من الامة ثم يقوم الحسين ع مخضبا
بدمه مع جميع من قتل معه فيشكوا عنده ما فعلوا فتقوم فاطمة ع وتسأل من الله
النصر والقصاص فياذن الله لها فيقتل قتلة اولادها في ذلك اليوم الف مرة ثم
يقوم الائمة واحدا بعد واحد الى المهدي ع فيشكون مصائبهم وما جرى عليهم
عنده ع ثم قرره عائشة عند القائم فيجلدها ثم يرجع المهدي ع الى الكوفة فيظهر الله
النعم كل النعم ويجمع المؤمنون من الاطراف فيها وفيه جملة مما يظهر بعد جلوسه
في الكوفة من تخريب المساجد وتعميرها وغير ذلك وغير ذلك من غرائب نعم

الخاتمة فيها بعض الادعية المناسبة لختم مجالس الوعظ وذكر الاخبار والمصائب

المجلس الاول في مصاحبة الرسول صلى الله عليه وآله السلام عليكم يا امة محمد
ورحمة الله وبركاته وحشركم الله مع نبيكم في الدنيا والآخرة **وبعد** الحمد
لله الذي هدانا بارسال الشريعة ونجانا بارشاد النقباء وله الشكر بان جعلنا
من امة اشرف الانبياء وافضل الاذكياء محمد المصطفى عليه الاف التحية والثناء وله
المنة بان صيرنا من شيعة خير الاوصياء واكمل الاولياء علي امير المؤمنين ساقي



ذكر احوال رسول ص

الحوض وحامل اللواء عليه الاف الكرامة والبهاء ومن محبة زوجته وحليلته وكريمته فاطمة
الزهراء صلوات الله وسلامه عليهما ومن انصار اولاده النقباء النجباء الاصفياء الانقياء
ائمة اهل الارض والسماء وشفعاء دار الجزاء عليهم من الصلوات اكملها ومن التحيات اشرفها
وعلى مخالفيهم لعائن الله اشدها واقبحها **وبعد** فقد خاطب الله نبيه ص في محكم كتابه
فقال انك ميت وانهم ميتون روي عن المناقب انه لما نزلت هذه الاية الشريفة
قال رسول الله ص ليتني اعلم متى يكون ذلك فنزل سورة النصر فكان يسكت بين التكبير
والقراءة بعد نزولها فيقول سبحان الله والحمد لله استغفر الله واتوب اليه فقيل
له في ذلك فقال اما ان نفسي نعيت الي ثم بكى بكاء شديدا فقيل يا رسول الله
او تبكي من الموت وقد غفر الله لك ما تقدم من ذنبك وما تأخر قال فاين هول المطلع
واين ضيقة القبر وظلمة اللحد واين القيامة والاهوال فعاش بعد نزول هذه السورة
عاما عن امالي الطوسي عن عبد الله بن مسعود قال نعى الينا حبيبنا ونبينا نفسه
بابي وامي ونفسي له الفداء قبل موته بشهر فلما دنا الفراق جمعنا في بيت فنظر
الينا فدمعت عيناه ثم قال مرحبا بكم حياكم الله حفظكم الله نصركم الله نفعكم الله
هداكم الله وفقكم الله سلمكم الله قبلكم الله رزقكم الله رفعكم الله اوصيكم
بتقوى الله واوصي الله بكم اني لكم نذير مبين ان لا تعلوا على الله في عباده
وبلاده فان الله تعالى قال لي ولكم تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علوا
في الارض ولا فسادا والعاقبة للمتقين وقال سبحانه اليس في جهنم مثوى للمتكبرين
قلنا يا رسول الله متى يا نبي الله اجلك قال قرب الاجل والمنقلب الى الله والى سدرة
المنتهى وجنة المأوى والعرش الاعلى والكاس الاوفى والعيش الاهنى روي في كتاب
اعلام الورى انه لما قدم رسول الله ص المدينة من حجة الوداع بعث بعده اسامة

سُخيل وامره ان يقصد حيث قتل ابوه وقال له اوطئ الخيل واخر الشام من اوايل الروم وجعل
في جيشه وتحت رايته اعيان المهاجرين ووجوه الانصار وفيهم ابو بكر وعمر وابو عبيدة و
عسكر اسامة في الجرف فاشتكى رسول الله صلعم شكواه التي توفي فيها وكان صلعم يقول في مرضه
نفذوا جيش اسامة ويكرر ذلك وانما فعل صلعم ذلك لئلا يبقى بالمدينة عند وفاته من
يختلف في الامامة ويطمع في الامارة ويستوثق الامر لاهله ثم يد علي صلعم وتبعه جماعة
من اصحابه وتوجه الى البقيع ثم قال السلام عليكم اهل القبور ليهنئكم ما اصبحتم فيه
مما فيه الناس اقبلت الفتن كقطع الليل المظلم يتبع اخرها اولها ثم قال ان جبرئيل
كان يعرض علي القران كل سنة مرة وقد عرضه العام مرتين ولا اراه الا لحضور اجلي
ثم قال يا علي اني خيرت بين خزائن الدنيا والخلود فيها والجنة فاذا انا مت فاغسلني
واستر عورتي فانه لا يراه احد الا اكمه ثم عاد الى منزله فمكث ثلثة ايام موعوكا ثم خرج
الى المسجد يوم الاربعاء معصوب الراس متكيا على علي صلعم بيمنى يديه وعلى الفضل بن العباس
باليد الاخرى فجلس على المنبر فحمد الله واثنى عليه ثم قال اما بعد ايها الناس انه قد
دنا مني خفوق من بين اظهركم فمن كانت له عندي عدة فليأتني اعطه اياه
ومن كان له علي دين فليخبرني به فقام رجل فقال يا رسول الله لي عندك عدة اني
تزوجت فوعدتني ان تعطيني ثلث اواق فقال صلعم اعطها اياه يا فضل ثم نزل فلبث
الاربعاء والخميس فلما كان يوم الجمعة جلس على المنبر وخطب قال ايها الناس انه
ليس بين الله وبين احد شيء يعطيه به خيرا او يصرف به عنه شرا الا العمل ايها الناس
لا يدعي مدع ولا يتمنى متمن والذي بعثني بالحق نبيا لا ينجي الا عمل مع رحمة الله
ولو عصيت لهويت اللهم هل بلغت ثلث مرات ثم نزل فصلى بالناس ثم دخل بيته وهو
في العوالم وقد استرخى الدين اياما وثقل فجاء بلال عند صلوة الصبح ورسول الله صلعم مغمور

ولما احتضر النبي [illegible] الذي [illegible] وذلك يوم السبت او يوم الاحد [illegible] من صفر [illegible]

خفوق

بالمجيء فنادى الصلوة يرحمكم الله فاوذن رسول الله صلعم بندائه فقال ليصلي بالناس بعضهم
فاني مشغول بنفسي فقالت عائشة مروا ابا بكر وقالت حفصة مروا عمر فقال رسول الله صلعم حين سمع
كلامهما ورأى حرص كل واحد منهما على التنويه بابيها وافتتانهما بذلك ورسول الله صلعم حي
اكففن فانكن صويحبات يوسف ثم قام صلعم مبادرا خوفا من تقدم احد الرجلين وقد
كان صلعم امرهما بالخروج مع اسامة ولم يك عنده انهما قد تخلفا فلما سمع من عائشة
وحفصة ما سمع علم انهما متاخران عن امره فبدر لكف الفتنة وازالة الشبهة فقام
وانه لا يستقل على الارض من الضعف فاخذ بيده علي بن ابي طالب عم والفضل بن عباس
فاعتمد عليهما ورجلاه تخطان الارض من الضعف فلما خرج الى المسجد وجد ابا بكر
قد سبق الى المحراب فاومى اليه بيده ان تاخر عنه فتاخر ابو بكر وقام رسول الله صلعم مقامه
وكبر وابتدأ الصلوة التي كان قد ابتداها ابو بكر ولم يبن على ما مضى من فعاله فلما
سلم انصرف الى منزله واستدعى ابا بكر وعمر وجماعة من المسلمين من حضر المسجد من المسلمين
ثم قال الم امر ان تنفذوا جيش اسامة فقالوا بلى يا رسول الله قال فلم تاخرتم
عن امري قال ابو بكر اني خرجت ثم رجعت لاجدد بك عهدا وقال عمر يا رسول الله
اني لم اخرج لاني لم احب ان اسئل عنك الركب فقال النبي صلعم نفذوا جيش اسامة
نفذوا جيش اسامة يكررها ثلث مرات ثم اغمي عليه من التعب الذي لحقه والاسف فمكث
هنيئة مغمى عليه فبكى المسلمون وارتفع النحيب من ازواجه وولده ونساء المؤمنين
وجميع من حضر من المسلمين فافاق رسول الله صلعم فنظر اليهم وروي عن الحارث بن عبد الله بن
عباس لما قال حضرت النبي الوفاة وفي البيت رجال فيهم عمر بن الخطاب فقال رسول
الله صلعم هلموا اكتب لكم كتابا لن تضلوا بعده ابدا فقالوا لا تاتوه بشيء فانه قد غلب عليه
الوجع وفي رواية اخرى فانه يهجر وعندكم القران حسبنا كتاب الله فاختلف اهل البيت

واختصموا فمنهم من يقول قوموا قربوا يكتب لكم رسول الله ص ومنهم من يقول ما قال عمر
فلما اكثروا اللغط والاختلاف قال رسول الله قوموا عني وروي في العوالم انه ص اعرض
عن القوم فنهضوا وبقي عنده العباس والفضل بن العباس وعلي بن ابي طالب ع واهل بيته
خاصة فقال له العباس يا رسول الله ان يكن هذا الامر فينا مستقرا من بعدك فبشرنا
وان كنت تعلم انا نغلب عليه فاوص بنا فقال ص انتم المستضعفون من بعدي واصمت
فنهض القوم وهم يبكون قد يئسوا من النبي فلما خرجوا من عنده قال ص ردوا علي
اخي عليا وعمي العباس فانفذوا من دعاهما فحضرا فلما استقر بهما المجلس قال ص
يا عم رسول الله تقبل وصيتي وتنجز وعدي وتقضي ديني فقال العباس يا رسول
الله عمك شيخ كبير ذو عيال كثير وانت تباري الريح سخاء وكرما وعليك وعدا
لا ينهض به عمك فاقبل على علي بن ابي طالب ع فقال له يا اخي تقبل وصيتي وتنجز
عداتي وتقضي عني ديني وتقوم بامر اهلي من بعدي وروي عن امالي الطوسي انه
قال علي ع لما نعي نفسه رجف فؤادي والقي علي لقوله البكاء فلم اقدر ان اجيبه
لشيء ثم عاد لقوله فقال يا علي او تقبل وصيتي قال فقلت وقد خنقتني العبرة و
الدان ابين وفي رواية اخرى قال ع نعم يا رسول الله فقال ص ادن مني فدنوت منه
فضمني اليه ثم نزع خاتمه من يده فقال لي خذ هذا فضعه في يدك ودعا بسيفه ودرعه و
جميع لامته فدفع ذلك اليه والتمس عصابة كان يشدها على بطنه اذا لبس سلاحه
وخرج الى الحرب فجيء بها اليه فدفعها الى امير المؤمنين ع وقال له امض على اسم الله الى
منزلك وفي رواية اخرى كان البيت غاصا يومئذ من المهاجرين والانصار فقال
يا علي اقبض هذا وهذا واصبعه وقال في حيوة مني وشهادة من في البيت لكيلا
ينازعك احد من بعدي فقمت وما اكاد امشي قد استودعت ذلك جميعا منزلي فقال



يا علي اجلسني فاجلسته واسندته الى ظهري قال يا علي فلقد رايت رسول الله وان راسه
ليثقل ضعفا وهو يقول يسمع اقصى اهل البيت وادناهم ان اخي ووصيي ووزيري وخليفتي
في اهلي علي بن ابي طالب ع يقضي ديني وينجز موعدي يا بني هاشم يا بني عبد المطلب لا
تبغضوا عليا ولا تخالفوا عن امره فتضلوا ولا تحسدوه وترغبوا عنه فتكفروا اضجعني يا علي
فاضجعته الحديث وروي انه لما كان من الغد حجب الناس عنه وثقل في مرضه وكان
امير المؤمنين ع لا يفارقه الا لضرورة فقام في بعض شؤونه فافاق رسول الله ص افاقة فافتقد
عليا فقال ص وانزاحه حول ادعوا الي اخي وصاحبي وفي رواية اخرى قال ادعوا الي
خليلي وعاوده الضعف فاصمت فقالت عائشة ادعوا له ابا بكر فدعاه فدخل عليه وقعد
عند راسه ص فلما فتح عينيه نظر اليه فاعرض عنه بوجهه فقام ابو بكر فقال لو كان له
اليه حاجة لافضى بها الي ومن الخصال عن ابي جعفر ع قال قال رسول الله ص في مرضه
الذي قبض فيه ادعوا الي خليلي فارسلت عائشة وحفصة الى ابويهما فلما جاءا غطى
رسول الله وجهه وراسه نفرتا فانكشف رسول الله راسه فقال ص ادعوا الي خليلي
فارسلت عائشة وحفصة ابويهما فلما جاءا غطى رسول الله ص راسه فانطلقا وقالا
ما نرى رسول الله ص ارادنا فقالتا اجل انما قال ادعوا الي خليلي او قال حبيبي فرجونا
ان تكونا انتما هما وروي في العوالم فقالت ام سلمة رض ادعوا له عليا ع فانه لا يريد
غيره فدعي امير المؤمنين ع ومن الخصال عن علي ع فلما دخلت عليه قال لي يا علي انت وصيي
وخليفتي على اهلي وامتي في حيوتي وبعد موتي وليك وليي ووليي ولي الله وعدوك
عدوي وعدوي عدو الله يا علي المنكر لامامتك بعدي كالمنكر لرسالتي في حيوتي
لانك مني وانا منك ومن الخصال ايضا قالت فاطمة الزهراء صلوات الله عليها فلما نام كل
على تمام رسول الله ثم جلل عليا بثوبه قال يا علي فخذني بالعصبة نفسي

حديث الف حديث حتى عرقت وعرق رسول الله حتى سال على عرقه وسال عليه عرقي
وعن ابيه عن الاصبغ بن نباتة عن امير المؤمنين ع قال سمعته يقول ان رسول الله علمني
الف باب من الحلال والحرام ومما كان ومما هو كائن الى يوم القيمة كل باب منها يفتح
الف الف باب حتى علمت المنايا والبلايا وفصل الخطاب اقول فاصبناه وواابتاه وا
وفتا البكاء والنحيب على نبينا رسول الله ص وشفيع جميع ذنوبنا اعلموا يا امة محمد ان
بعد وصيته هذا مروي في العوالم انه ص ثقل وحضره الموت وامير المؤمنين حاضر عنده
فلما قرب خروج نفسه ص قال له ضع يا علي راسي في حجرك فقد جاء امر الله تعالى فاذا فاضت
نفسي فتناولها وامسح بها وجهك ثم وجهني الى القبلة وتول امري وصل علي اول الناس ولا
تفارقني حتى تواريني في رمسي واستعن بالله تعالى فاخذ علي ع راسه فوضعه في حجره
فاغمي عليه اقول والله فاعلموا ايها الباكون على رسول الله ص في ان عند وفات النبي ع
كان الامير حاضرا ووضع راسه في حجره ولكن لما اخذ ابن ملجم الملعون سيفه وهزه ثم
ضرب على راس الامير المؤمنين ع في محراب العبادة فوقعت الضربة على الضربة التي ضربها عمرو بن
عبدود لعنه الله فشق راسه الشريف الى موضع سجوده لم يكن النبي حاضرا حتى يضع راسه
المشقوق المكرم في حجره يا اخواني الباكين هل تدرون ان من وضع راسه في حجره اعلموا
انه روي في العوالم ان ولده الحسن ع جاء واخذ راسه في حجره فوجده مغشيا عليه فبكى
بكاء شديدا وجعل يقبل وجه ابيه وما بين عينيه وموضع سجوده يا اخواني المؤمنين ان
لم يكن الرسول حاضرا عنده في الظاهر كان حاضرا في الباطن والشاهد على هذا ما روي
في العوالم انه سقط من دموع الحسن ع قطرات على وجه امير المؤمنين ع ففتح عينيه فراه باكيا
فقال له يا بني يا حسن ما هذا البكاء يا بني لا روع على ابيك بعد اليوم هذا جدك محمد المصطفى
وخديجة وفاطمة والحور العين محدقون منتظرون قدوم ابيك اقول هذا هو حال ا

الامير المومنين

وفات رسول الله ص

الامير المومنين ع عند وفات النبي ص واما احوال الزهراء صلوات الله عليها فهو انه نقل عن امالي
الطوسي ره عن سلمان الفارسي ره قال دخلت على رسول الله ص في مرض الذي قبض فيه
قال ودخلت فاطمة ابنته فلما رات ما برسول الله من الضعف خنقتها العبرة حتى فاضت دمعها
على خدها فابصر ذلك رسول الله ص فقال ما يبكيك يا بنية اقر الله عينيك ولا ابكاها فقالت ع
وكيف لا ابكي وانا ارى ما بك من الضعف قال لها يا فاطمة توكلي على الله واصبري كما
صبر اباؤك من الانبياء وامهاتك ازواجهم الحديث وعن ارشاد المفيد فاخذ علي راس
رسول الله ص ووضعه في حجره فاغمي عليه فاكبت فاطمة ع تنظر في وجهه وتندبه
وتبكي الى ان قال فبكت طويلا ففتح عينيه اليها بالدنو منه فدنت منه فاسر اليها شيئا تهلل
وجهها له قال في العوالم جاء في الرواية انه قيل لفاطمة ع ما الذي اسر اليك رسول الله ص
فسرى عنك به ما كنت عليه من الحزن والقلق بوفاته قالت انه اخبرني انني اول اهل
بيته لحوقا به وانه لن تطول المدة لي بعده حتى ادركه فسرى ذلك عني اقول يا اولياء الله
ما طالت مدة حياتها بعده لانها مرضت من الضربة التي وقعت على جنبها او سقطت
جنينها او اهلكت من ضربة السوط التي وقعت من عمر بن الخطاب على عضدها ان تكسرت
يا احباب الزهراء كيف تطول حيوة امراة لطمها ابن الخطاب بلطمة بقيت علامتها سوادها
في وجهها الى ان ارتحلت من الدنيا ولا تحسبن الله غافلا عما يعمل الظالمون والله
صدق ما نقل عن ابن العباس حيث قال لما حضرت رسول الله الوفات بكى بكاء شديدا
حتى بلت دموعه لحيته فقلت له يا رسول الله ما يبكيك فقال ص ابكي لذريتي وما تصنع
بهم من بعدي وما يفعلون شرار امتي فكاني بفاطمة ابنتي وقد ظلمت بعدي
ولغصب حقها وقهر بعلها وغصب على صلبها وكالتي بها وهي تنادي يا ابتاه يا ابتاه
فلا يعينها احد من امتي فسمعت فاطمة كلام ابيها فبكت فقال لها النبي ع يا فاطمة لا تبكي

وابشري يا بنت محمد بسرعة اللحاق بي ولم تلبثي بعدي الا قليلا وانك اول من يلحق بي من اهل
بيتي فسرت بذلك سرورا عظيما ايها المحبون للحسن والحسين ورهطهما الفداء ونفسنا لهم الوقا
اما تسئلون عن حالهما حين وفات نبيكم وشفيع ذنوبكم اسمعوا ثم ابكوا بكاء شديدا وزفرا
صارخا فاذا ما علمتوا انه نقل من كتاب كشف الغمة ان النبي ع قال يا بلال ايتني بولدي الحسن
والحسين فانطلق فجاء بهما فاسندهما الى صدره فجعل يشمهما قال علي فظننت انهما قد غماه
اي كرباه فذهبت لاوخرهما عنه فقال ع دعهما يشماني واشمهما ويتزودا مني واتزود منهما
فسيلقيان من بعدي زلزالا وامرا عضالا فلعن الله من يخيفهما اللهم اني استودعكهما
وصالح المومنين اقول صدق رسول الله ولقيهما بعده الزلازل فان هذه الامة الباغية
الطاغية بعد ان اذو الحسن بانواع الاذى سموه بالسم الجفا فتقطع امعائه وخرجت
من فمه الشريف ورحل من الدار الفانية الى الدار الباقية وبعد شهادة الحسن ع اجتمعوا حول
الحسين ع روحنا له الفداء واخرجوه من حرم الله وحرم جده وحاصروا عليه في ارض كربلا
كرب وبلا وقتلوه عطشانا غريبا وحيدا فاحرقوا خيامه وسبوا نساءه فطافوا بهن في
البلاد والبوادي فو الله ما فعلوا حق الجانة فمن اذى جدهما الرسول حين وفاته عند الله عنه
صالح المومنين اعلموا ايها اخواني الباكين انه نقل عن كتاب عشر الاخوان عن ابن عباس قال
لما اشتد برسول الله مرضه الذي مات فيه ضم الحسين الى صدره وسيل من عرقه عليه وهو يجود
بنفسه ويقول ما لي وليزيد لا بارك الله فيه اللهم العن اليزيد ثم غشي عليه طويلا
وافاق وجعل يقبل الحسين ع وعيناه تذرفان ويقول اما ان لي ولقاتلك مقاما بين
يدي الله عز وجل اقول اللهم اغفر ذنوب الذين زعموا حق ودعوة الرسول ص في حقهما
وتابعوهما وبكوا عليهما والعن على من غصب حقهما وظلم عليهما انك على كل شيء قدير وبيده
التقدير والتدبير وحسبنا الله ونعم الوكيل نعم المولى ونعم النصير المجلس الثاني في [illegible]

الرسول

وفات رسول الله

الرسول وائمتنا السلام عليكم ايها المومنون جميعا ورحمة الله وبركاته توجهوا اولا
الى زيارة النبي والزهراء والائمة صلوات الله عليهم اجمعين فقولوا السلام عليك ايها النبي
ورحمة الله وبركاته السلام عليك ايها النبي المرسل والوصي المرتضى والسيدة الزهراء و
السبطان المنتجبان والاولاد الاعلام والامناء المنتجبون جئت انقطاعا اليكم والى ابائكم
وولدكم الخلف على بركة الحق فقلبي لكم مسلم ونصرتي لكم معدة حتى يحكم الله لدينكم
فمعكم معكم لا مع عدوكم اني لمن القائلين بفضلكم مقر برجعتكم لا انكر لله قدرة
ولا ازعم الا ما شاء الله سبحان الله ذي الملك والملكوت يسبح الله باسمائه جميع خلقه
والسلام على ارواحكم واجسادكم والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته وبعد
فقد نقل عن امالي الطوسي عن علي بن ابي طالب ع قال دخلت على نبي الله وهو مريض فاذا
راسه في حجر رجل احسن ما رايت من الخلق والنبي ع نائم فلما دخلت عليه قال الرجل
ادن الى ابن عمك فانت احق به مني فدنوت منهما فقام الرجل وجلست مكانه ووضعت راس
النبي في حجري كما كان في حجر الرجل فمكثت هنيئة ثم ان النبي استيقظ فقال اين الرجل الذي كان
راسي في حجره فقلت لما دخلت عليك دعاني اليك ثم قال ادن الى ابن عمك فانت احق به مني
ثم قام وجلست مكانه فقال النبي ع فهل تدري من الرجل قلت لا بابي وامي فقال النبي
ذلك جبرئيل ع كان يحدثني حتى خف عني وجعي ونمت وراسي في حجره ومن روضة الواعظين
عن امير المومنين ع قال قال رسول الله ص ضمنت ديني تقضيه عني قال نعم قال اللهم
فاشهد ثم قال يا علي تغسلني ولا يغسلني غيرك فيعمى بصره قال علي ولم يا رسول الله
قال قال جبرئيل من يرى عورتي غيرك الا عمي بصره قلت كيف اقوى عليه
وحدي قال ع يعينك جبرئيل وميكائيل واسرافيل وملك الموت ع واسمعيل صاحب السماء
الدنيا قلت فمن يناولني الماء قال الفضل بن عباس من غير ان ينظر الى شيء مني فانه لا

لا يحل له ولا لغيره من الرجال والنساء النظر الى عورتي وهي حرام عليهم فاذا فرغت من غسلي
فضعوني على لوح وافرغ علي من بئري بئر غرس اربعين دلوا مفتحة الافواه قال الراوي
وقال اربعين قربة شككت انا في ذلك ثم ضع يدك يا علي على صدري واحضر معك فاطمة
والحسن والحسين من غير ان ينظروا الى شيء من عورتي ثم تفهم عند ذلك تفهم ما كان
وما هو كائن ان شاء الله اقبلت يا علي قال نعم قال اللهم فاشهد يا علي انت صانع لو تامر
عليك بعدي وتقدموا عليك وبعث اليك طاغيتهم يدعوك الى البيعة ثم لبيت بثوبك
تقاد كما يقاد الشارد من الابل مخذولا محزونا مهموما وبعد ذلك ينزل بهذه الذلة
قال فلما سمعت فاطمة ما قال رسول الله صرخت وبكت فبكى رسول الله لبكائها وقال
يا بنية لا تبكين ولا تؤذين جلساءك من الملائكة هذا جبرئيل يبكي لبكائك وميكائيل
وصاحب سر الله اسرافيل يا بنية فقد بكت السموات والارض لبكائك فقال علي يا رسول
الله انقاد للقوم واصبر على ما اصابني من غير بيعة لهم ما لم اصب اعوانا ابا جر القوم
فقال رسول الله اللهم اشهد فقال يا علي ما انت صانع بالقرآن والعزائم والفرائض
قال يا رسول الله اجمعه ثم اتيهم به فان قبلوه والا اشهدت الله عز وجل واشهدتك عليهم
قال اشهد قال وكان فيما اوصى به رسول الله ان يدفن في بيته الذي قبض فيه ويكفن
بثلثة اثواب احدها يمان وفي رواية اخرى قال يا ابن ابي طالب اذا رايت روحي قد فارقت
جسدي فاغسلني وانق غسلي وكفني في طمري هذين او في بياض مصر وبرد يمان ولا تغال
في كفني قال الراوي قال ثم ادخل راسه تحت ثوب علي ثم قال يا علي يا فاطمة هذا حنوطي من الجنة
دفعه الي جبرئيل وهو يقرئكما السلام ويقول لكما اقسماه واعزلا لي ولكما فانك تقتر ولك
ولكن الناظر في الباقي علي بن ابي طالب فبكى رسول الله وضمهما اليه وقال موفقة رشيدة
مهدية ملهمة يا علي قل في الباقي قال نصف ما بقي لها والنصف لمن ترى يا رسول الله هل لك

فاقبضه

وصية رسول الله

فاقبضه وردي فيه قال علي لرسول الله امرتني ان اصيرك في بيتك ان حدث بك حدث
قال نعم يا علي بيتي قبري قال علي فقلت بابي انت وامي فحد لي اي النواحي اصيرك فيه
قال انك مخير بالموضع وتراه فقالت له عائشة يا رسول الله فاين اسكن قال لها اسكني
انت بيتا من البيوت انما هي بيتي ليس لك فيه من الحق الا ما لغيرك فقري في بيتك
ولا تبرجي تبرج الجاهلية الاولى ولا تقاتلي مولاك ووليك ظالمة شاقة وانك
لفاعلة فبلغ ذلك من قوله عمر فقال لابنته حفصة مري عائشة ولا تفاتحه في ذكر
علي ولا تراديه فانه قد استهيم فيك في حياته وعند موته انما البيت بيتك لا ينازعك
فيه احد فاذا قضت المراة عدتها من زوجها كانت اولى ببيتها تاتي الى اي المنازل
شاءت وفي رواية ثم قال يا علي كن انت وابنتي فاطمة والحسن والحسين وكبروا خمسا
وسبعين تكبيرة وكبر خمسا وانصرف وذلك في الصلوة قال علي بابي انت وامي من
ياذن غدا قال اذا يوذنك في رواية اخرى بعد امره بالغسل والكفن قال احملوني حتى
تضعوني على شفير قبري فاول من يصلي علي الجبار جل جلاله من فوق عرشه ثم
جبرئيل وميكائيل واسرافيل وفي رواية ثم عزرائيل في جنود من الملائكة لا يحصي عددهم
الا الله جل وعز ثم الحافون بالعرش ثم سكان اهل سماء فسماء ثم جل اهل
بيتي ونسائي الاقربون فالاقربون يومئون ايماء ويسلمون تسليما لا يؤذوني
بصوت نادبة ولا رنة ثم قال يا بلال هلم علي بالناس فاجتمع الناس فخرج رسول
الله متعصبا بعمامته متوكئا على قوسه حتى صعد المنبر فحمد الله واثنى عليه ثم قال
معاشر اصحابي اي نبي كنت لكم الم اجاهد بين اظهركم الم تكسر رباعيتي الم يعفر
العرق الدماء على وجهي حتى كنفت لحيتي الم اكابد الشدة والجهد مع جهال قومي
الم اربط حجر المجاعة على بطني قالوا بلى يا رسول الله لقد كنت لله صابرا وعن منكر

بلاد الله ناهيا فجزاك الله عنا افضل الجزاء قال وانتم فجزاكم الله ثم قال ان ربي عز وجل حكم
واقسم ان لا يجوزه ظلم ظالم فناشدتكم بالله اي رجل منكم كانت له قبل محمد ص مظلمة الا قام
فليقتص منه فالقصاص في دار الدنيا احب الي من القصاص في دار الاخرة على رؤوس الملائكة
والانبياء فقام اليه رجل من اقصى القوم يقال له سوادة بن قيس فقال له فداك ابي وامي
يا رسول الله انك لما اقبلت من الطائف استقبلتك وانت على ناقتك العضباء و
بيدك القضيب الممشوق فرفعت القضيب وانت تريد الراحلة فاصاب بطني ولا ادري
عمدا او خطا فقال معاذ الله ان اكون تعمدت ثم قال يا بلال قم الى منزل فاطمة فأتني
بالقضيب الممشوق فخرج بلال وهو ينادي في سكك المدينة معاشر الناس من ذا الذي
يعطي القصاص من نفسه قبل يوم القيمة فهذا محمد ص يعطي القصاص من نفسه قبل
يوم القيمة وطرق بلال الباب على فاطمة عليها السلام وهو يقول يا فاطمة قومي فوالدك
يريد القضيب الممشوق فاقبلت فاطمة ع وهي تقول يا بلال وما يصنع والدي بالقضيب
وليس هذا يوم القضيب فقال بلال يا فاطمة اما علمت ان والدك قد صعد المنبر فهو يودع
اهل الدين والدنيا فصاحت فاطمة ع وقالت واغماه لغمك يا ابتاه من للفقراء والمساكين
وابن السبيل يا حبيب الله وحبيب القلوب ثم ناولت بلالا القضيب فخرج حتى ناوله
رسول الله ص فقال رسول الله ص اين الشيخ فقال ها انا ذا يا رسول الله بابي انت وامي
فقال فاقتص مني حتى ترضى فقال الشيخ فاكشف لي عن بطنك يا رسول الله فكشف ص
عن بطنه فقال الشيخ بابي انت وامي يا رسول الله اتاذن لي ان اضع فمي على بطنك
فاذن له فقال اعوذ بموضع القصاص من بطن رسول الله من النار يوم النار
فقال رسول الله يا سوادة بن قيس العفو ام تقتص فقال العفو يا رسول الله فقال
اللهم اعف عن سوادة بن قيس كما عفى عن نبيك محمد ص ثم قام رسول الله ص فدخل بيت

ام سلمة

وداع الرسول ص

ام سلمة وهو يقول رب سلم امة محمد من النار ويسر عليهم الحساب فقالت ام سلمة يا رسول الله
مالي اراك مغموما متغير اللون فقال نعيت الي نفسي هذه الساعة فسلام لك في الدنيا
فلا تسمعين بعد هذا اليوم صوت محمد ابدا فقالت ام سلمة واحزناه حزنا لا تدركه الندامة عليك
يا محمداه. نقل من كتاب الطرائف عن الصادق ع انه لما كانت الليلة التي قبض النبي في صبيحتها دعا
عليا وفاطمة والحسن والحسين واغلق عليهم الباب وقال ص يا فاطمة وادناها منه فناجاها
من الليل طويلا فلما طال ذلك خرج علي ومعه الحسن والحسين ع واقاموا بالباب والناس خلف
الباب ينظرون الى علي ومعه ابناه فقالت عائشة لامر ما اخرجك منه رسول الله وخلا
بابنته دونك في هذه الساعة فقال لها علي ع قد عرفت الذي خلا بها وارادها وهو
بعض ما كنت فيه وابوك وصاحباه مما قد سماه فوجمت ان ترد اليه كلمة قال ع فما
لبث ان نادتني فاطمة ع فدخلت على النبي ص وهو يجود بنفسه فبكيت ولم املك نفسي حين
رايته بتلك الحال يجود بنفسه فقال لي ما يبكيك يا علي ليس هذا اوان البكاء فقد حان
الفراق بيني وبينك فاستودعك الله يا اخي فقد اختار لي ربي ما عنده وانما بكائي
وغمي وحزني عليك وعلى هذه ان تضيع بعدي هذا فقد اجمع القوم على ظلمكم وقد
استودعكم الله وقبلكم مني وديعة يا علي اني قد اوصيت فاطمة ابنتي باشياء وامرتها
ان تلقيها اليك فانفذها فهي الصادقة الصدوقة ثم ضمها اليه وقبل راسها وقال
فداك ابوك يا فاطمة فعلت صوتها بالبكاء ثم ضمها اليه وقال اما والله لينتقمن الله
ربي وليغضبن لغضبك فالويل ثم الويل للظالمين ثم بكى رسول الله ص قال علي ع
فوالله لقد حسست بضعة مني قد ذهبت لبكائه حتى هملت عيناه مثل المطر حتى بلت
دموعه لحيته وملاءة كانت عليه وهو يلتزم فاطمة ع لا يفارقها وراسه على صدري
وانا مسنده والحسن والحسين ع يقبلان قدميه ويبكيان على اصواتهما قال علي ع فلو

قلت ان جبرئيل في البيت الصدق لاني كنت اسمع بكاء ونغمة لا اعرفها وكنت اعلم انهما صوت
الملائكة لا شك فيها لان جبرئيل لم يكن في مثل تلك الليلة يفارق النبي ص ولقد رايت بكاءه
منها احسب ان السموات والارضين قد بكت لها اذ قال لها يا بنية الله خليفتي عليكم وهو
خير خليفة والذي بعثني بالحق لقد بكى لبكائك عرش الله وما حوله من الملائكة والسموات
والارضون وما فيهما يا فاطمة والذي بعثني بالحق لقد حرمت الجنة على الخلائق حتى تدخلها
وانك لاول خلق الله يدخلها بعدي كاسية حالية ناعمة يا فاطمة هنيئا لك والذي بعثني
بالحق بانك لسيدة من يدخلها النساء والذي بعثني بالحق ان جهنم لتزفر زفرة لا
يبقى ملك مقرب ولا نبي مرسل الا صعق فينادي اليها ان يا جهنم يقول لك الجبار اسكني
بعزتي واستقري حتى تجوز فاطمة بنت محمد ص الى الجنان لا يغشيها قتر ولا ذلة والذي بعثني
بالحق ليدخلن حسن وحسين من يمينك وحسين من يسارك ولتشرفن اعلى من الجنان حسن
بين يدي الله في المقام الشريف ولواء الحمد مع علي بن ابي طالب يكسى اذا كسيت وحيي
اذا حييت والذي بعثني بالحق لا اقوم بخصومة اعدائك وليندمن قوم اخذوا حقك
وقطعوا مودتك وكذبوا علي وليختلجن دوني فاقول امتي امتي فيقال انهم بدلوا بعدك
وصاروا الى السعير يقول المؤلف وتدرون يا اخواني المومنين كيف بدلوا امر النبي ص
وشريعته وحكمه اعلموا انهم اجلسوا خليفة الاول على منبر الرسول ص ظلما ودخل خليفة الثاني
مع جماعة من المنافقين الى باب دار الزهراء وحرقوه وضربوا الباب بجنب فاطمة ع
التي عرفتم بعض فضائلها فكسروا اضلاعها واسقطوا جنينها وضربها الثاني بالسوط
حتى ورمت عضدها فاخذوا عليا امير المومنين ع ووضعوا الحبل في عنقه واتوه بهذه
الحالة في المسجد بين المهاجرين والانصار للبيعة ولم يكتفوا بذلك فشقوا راسه الشريف
الى مسجده في محراب العبادة ثم قتلوا الحسن والحسين ع بالمكر والحيلة فكسروا قلادته

بجنه

بجنى المصيبة اه اه ثم سبوا بنات فاطمة الزهراء فطافوا بها تارة على المراكب هذه الاعضاء
المقطعات والاجساد المجرحات والابدان الفاطميات واخرى على البراري واخرى على الاسواق والغلوف
والمجالس جدة اللاتي فوالله لا ادري كيف يحبون الرسول في مواعيد البتول في يوم الحشر
واذا اردتم ان تعرفوا مواعيدها ع فاعلموا انه روي ان رسول الله ص في شدة مرضه قال
لبعض الحاضرين ادع لي حبيبة قلبي وقرة عيني فاطمة فجيئني ثم اتى عليه فجاءت فاطمة
وهي تقول نفسي لنفسك الفداء ووجهي لوجهك الوقاء يا ابتاه الا تكلمني كلمة فاني انظر
اليك واراك تفارق الدنيا وارى عساكر الموت تغشاك شديدا فقال لها يا بنية اني مفارقك
فسلام عليك مني قالت يا ابتاه فاين الملتقى يوم القيمة قال عند الحساب قالت ان لم القك
عند الحساب قال عند الشفاعة لامتي قالت ان لم القك قال ان لم القك عند الشفاعة
لامتك قال عند الصراط جبرئيل عن يميني وميكائيل عن يساري والملائكة من خلفي وقدامي
ينادون رب سلم امة محمد ص من النار ويسر عليهم الحساب ومن كشف الغمة عن ابن عباس
قال قالت فاطمة للنبي ص وهو في سكرة الموت يا ابتاه انا لا اصبر عنك ساعة من الدنيا فاين
الميعاد غدا قال اما انك اول اهلي لحوقا بي والميعاد على جسر جهنم قالت يا ابت اليس قد
حرم الله عز وجل جسمك ولحمك على النار قال بلى ولكني قائم حتى تجوز امتي قالت
فان لم اراك هناك قال عند قنطرة السابعة من قناطر جهنم استوهب الظالم من المظلوم
قالت فان لم اراك هناك قال تريني في مقام الشفاعة وانا اشفع لامتي قالت وان لم
اراك هناك قال تريني عند الميزان وانا اسئل لامتي الخلاص من النار قالت فان لم
اراك هناك قال تريني عند الحوض حوضي عرضه ما بين ايلة الى صنعاء على حوضي الف غلام
بالف كاس كاللؤلؤ المنظوم وكالبيض المكنون من تناول منه شربة فشربها لم يظما
ابدا الحديث ومن امالي الصدوق قالت فاطمة ع فاين والدتي خديجة قال لا في قصر الزبرجد

البواب الى الجنة ثم اغمي على رسول الله صلى الله عليه وآله فدخل بلال وهو يقول الصلوة رحمك الله فخرج

رسول الله صلى الله عليه وآله وصلى بالناس وخفف الصلوة ثم قال ادعوا لي علي بن ابي طالب عليه السلام واسامة بن

زيد فجاءا فوضع يده على عاتق علي والاخرى على اسامة ثم قال انطلقا بي الى فاطمة فجاءا

به حتى وضع رأسه في حجرها فاذا الحسن والحسين يبكيان ويصطرخان وهما يقولان انفسنا

لنفسك الفداء ووجوهنا لوجهك الوقاء فقال رسول الله صلى الله عليه وآله من هذان يا علي فقال

هذان ابناك الحسن والحسين فعانقهما وقبلهما وكان الحسن اشد بكاء فقال له كف

يا حسن فقد شققت على رسول الله اقول تامّلوا ايها الراجون للشفاعة في

يوم القيمة من محمد وآله الطاهرين صلى الله عليهم اجمعين فان رسول الله صلى الله عليه وآله لم يطق

ان يسمع بكاء الحسنين فنهاهما عن البكاء وقال للحسن قد شققت علي فعانقهما وقبلهما ودعا لهما

لا ادري اين كان جدك حين يعانق الحسن مسموما فتقطع كبده من السم وخرجت قطعه في

في الطشت بين يديه وهو يقول يا جداه يا رسول الله ويا ابتاه يا علياه ولم يسمع الجواب

عنهما وكان اخيه الحسين واخواته زينب وام كلثوم وغيرهما وباقي المخدرات باكيات

باكية عليه وكانوا يودعونه ويعلمون انه يسودع الدار الفانية ويرتحل الى الدار الباقية

اه واويلاه ثم اين كان رسول الله حتى يعانق ولده الحسين حيث غلب عليه العطش في

ارض الكرب والبلاء وكان يستغيث الماء لنفسه واطفاله وعياله فلا يغاث فكان يقول

يا رسول الله انا حبيبك العطشان وا ابتاه وا علياه انا ولدك الجوعان ويا اماه

يا حسناه انا الحبيب الغريب عن الاوطان وان لم يكن احد منهم حتى يجيب نداءه

ومما يزداد من سماعه حكم الحسنين وبكاكم عليهما ما روي في العوالم عن ابن عباس

ان رسول الله صلى الله عليه وآله لما اغمي عليه من شدة المرض جاء الحسن والحسين يصيحان ويبكيان

حتى وقعا على رسول الله صلى الله عليه وآله فاراد علي ان ينحيهما عنه فافاق رسول الله صلى الله عليه وآله ثم قال



مجيء ملك الموت لقبض روح رسول الله

يا علي دعني اشمهما ويشماني واتزود منهما ويتزودان مني اما انهما سيظلمان بعدي ويقتلان

ظلما فلعنة الله على من يظلمهما يقول ذلك ثلثا اقول هذه احوال النبي مع اهل بيته وا

مصيبتاه ووا ويلاه هل تدرون احواله مع ملك الموت فاعلموا انه حكى عن ابن عباس

عباس انه اغمي على النبي صلى الله عليه وآله في مرضه فدق بابه فقالت فاطمة من ذا قال انا رجل غريب اتيت اسئل

النبي اتاذنون لي في الدخول عليه فاجابت امض رحمك الله فرسول الله عنك مشغول فمضى

ثم رجع فدق الباب فقال غريب يستاذن على رسول الله اتاذنون للغرباء فافاق رسول الله

من غشيته وقال يا فاطمة اتدرين من هذا قالت لا يا رسول الله قال هذا مفرق الجماعات

ومنغص اللذات هذا ملك الموت ما استاذن والله على احد قبلي ولا يستاذن على احد بعدي

استاذن علي لكرامتي على الله ائذني له فقالت ادخل رحمك الله فدخل كريح هفافة وقال

السلام على اهل بيت رسول الله اقول هذا الحديث دل على ان فاطمة عليها السلام اذنت

له بالدخول ونقل من كشف الغمة عن ابي جعفر قال لما حضرت النبي الوفاة استاذن عليه

رجل فخرج اليه علي فقال ما حاجتك قال اردت الدخول على رسول الله صلى الله عليه وآله فقال لست

تصل اليه فما حاجتك فقال الرجل انه لابد من الدخول عليه فدخل علي فاستاذنه

فاذن له فدخل وجلس عند رسول الله صلى الله عليه وآله اقول ظاهر من هذا الحديث ان امير المؤمنين

اذن له ويظهر مما نقل من امالي الصدوق انه استاذن ملك الموت فقال جبرئيل يا احمد

هذا ملك الموت يستاذن عليك لم يستاذن على احد قبلك ولا يستاذن على احد بعدك فقال ائذن له فاذن له جبرئيل

فاقبل حتى وقف بين يديه فقال يا احمد ان الله ارسلني اليك وامرني ان اطيعك فيما تامرني ان

امرتني بقبض نفسك قبضتها وان كرهت تركتها فقال النبي صلى الله عليه وآله اتفعل ذلك يا ملك الموت

قال نعم بذلك امرت ان اطيعك فيما تامرني فقال له جبرئيل يا احمد ان الله تعالى قد اشتاق

قد اشتاق الى لقائك فقال رسول الله صلى الله عليه وآله امض لما امرت به الحديث وعنه في حديث اخر

ان ملك الموت بعد ان دخل عليه قال السلام عليك يا رسول الله فقال ص وعليك السلام يا
ملك الموت لي اليك حاجة قال وما حاجتك يا نبي الله قال حاجتي ان لا تقبض روحي
حتى يجيئني جبرئيل فيسلم علي واسلم عليه فخرج ملك الموت وهو يقول يا محمداه فاستقبله
جبرئيل في الهواء فقال يا ملك الموت اما ترى ابواب السماء مفتحة لروح محمد ص اما ترى الحور
العين قد تزين لروح محمد ص ثم نزل جبرئيل فقال السلام عليك يا ابا القاسم فقال ص وعليك
السلام يا جبرئيل ادن مني حبيبي جبرئيل فدنا منه الحديث اقول اذا عرفت حاله ص مع عزرائيل
فاعلم ان بعض الاخبار يدل على انه ص قتل بالسم مثل ما روي من بصائر الدرجات عن يحيى
عن عبد الله قال سم رسول الله ص يوم خيبر فتكلم اللحم فقال يا رسول الله اني مسموم قال ص
فقال النبي ص عند موته اليوم قطعت مطاي الاكلة التي اكلت بخيبر وما من نبي ولا وصي الا
شهيد وفي رواية اخرى سمته اليهودية في الذراع ثم قال الذراع يا رسول الله اني مسموم
فتركه وما زال ينتقض به سمه حتى مات اقول واذا عرفت انه ص قتل بالسم فاستعد للبكاء
عليه فاعلم انه روي عن المناقب انه لما حضره الموت وهو يوم الاثنين لليلتين بقيتا من صفر
قال ص ضع راسي يا علي في حجرك فقد جاء امر الله فاذا فاضت نفسي فتناولها بيدك وامسح
بها وجهك ثم وجهني الى القبلة وتول امري وصل علي اول الناس ولا تفارقني حتى تواريني
في رمسي واستعن بالله عز وجل فاخذ علي ع راسه فوضعه في حجره فاغمي عليه فبكت فاطمة
الحديث وعن كشف الغمة عن الصادق ع قال لما حضر النبي ص جعل يغمى عليه فقالت واكرباه
لكربك يا ابتاه ففتح عينه وقال لا كرب على ابيك بعد اليوم الحديث اقول واويلاه واحزناه وا
وامصيبتاه واعلموا يا امة محمد ص والباكين عليه انه روي عن امالي ان رسول الله ص قال
يا ملك الموت امض لما امرت به فقال جبرئيل هذا اخر وطي الارض انما كنت حاجتي من الدنيا
فلما دنى عزرائيل لقبض روحه الشريف المقدس المكرم قال له جبرئيل يا ملك الموت احفظ وصيته

الله

الله في روح محمد ص فكان جبرئيل عن يمينه وميكائيل عن يساره وملك الموت اخذ بروحه الحبيب ومن
المناقب لما قضى رسول الله ص روحنا له الفداء مد امير المؤمنين ع يده اليمنى تحت حنكه ففاضت نفسه
فيها فرفعها الى وجهه فمسحه بها ثم وجهه ومد عليه ازاره واستقبل بالنظر الى امره وروي عن ابي
الورد عن الصادق ع وصاحت فاطمة ع وصاح المسلمون ويضعون التراب على رؤسهم وروي في
العوالم عن فضة الخادمة قالت لما قبض رسول الله ص افجع له الصغير والكبير وكثر عليه البكاء
وقل العزاء وعظم رزؤه على الاقرباء والاصحاب والاولياء والاحباب والغرباء والانساب
ولم تلق الا باك وباكية ونادب ونادبة ولم يكن في اهل الارض والاصحاب والاقرباء
والاحباب اشد حزنا واعظم بكاء وانتحابا من مولاتي فاطمة الزهراء ع وكان حزنها يتجدد في
ويزيد وبكاؤها يشتد فجلست سبعة ايام لا يهدى لها انين ولا يسكن منها الحنين وكل
يوم جاء كان بكاها اكثر من اليوم الاول فقالت فقد فنوحت مولاتي صلوات الله عليها
نحو قبر ابيها فقالت يا ابتاه فقد فني بعدك محكم التنزيل ومهبط جبرئيل ومحل ميكائيل
ثم قالت ع يا رسول الله الا يا خيرة الله وكهف الايتام والضعفاء قد بكتك الجبال
والوحوش جميعا والطير والارض بعد ان بكى السماء يقول المؤلف عفى الله عنه بكيتم
ان هذه شمة من احوال فاطمة الزهراء عليها السلام فوالله لا ادري كيف كان حال امير
المؤمنين ع في مفارقة الحبيب ابن عم رسول الله ص وكيف كان قادرا ان يرى محرابه
ومنبره وفضاءه خالية عنه وكيف يقدر ان يرى ان يصلي في محرابه ويعلو منبره من ليس باهل
له ولا ادري كيف يعيش بعده وحده بين الكفرة الفجرة آه آه والله لا ادري كيف كان حال
الحسنين ع روحنا لهما الفداء في مفارقة جدهما الذي كان يربيهما في حجره ويركبهما
على كتفه ويلثمهما ويقضي حاجتهما والله هذه مصيبة لا يقدر احد ان يتصورها الا
وينادي بالعويل والبكاء سواء فيه الجن والانس وملائكة السماء اعلموا يا امة محمد ص

وفات رسول الله صلى الله عليه وآله

[illegible]

اقرءوا ان غدر امير المؤمنين على النحو الذي كان مامورا به بعدا ومن حرب اسوكم اماه
العباس كما روي في العوالم فقال يا علي ان الناس قد اجتمعوا على ان يدفنوا النبي في البقيع وان
يوم مهم رجل وصعد فخرج على الناس فقال ايها الناس ان رسول الله كان اماما حيا
وميتا وهل تعلمون ان رسول الله لعن من جعل القبور مصلى ولعن من جعل مع
الله الها اخر ولعن من كسر رباعيته وشق لثته فقالوا الامر اليك فاصنع ما رايت قال فاني
ادفن رسول الله في البقعة التي قبض فيها قام على الباب وصلى عليه ثم امر الناس عشرا
عشرا يصلون عليه ثم يخرجون روى عن الكافي عن ابي جعفر لما قبض رسول الله بات
آل محمد باطول ليلة حتى ظنوا ان لا سماء تظلهم ولا ارض تقلهم لان رسول الله وتر
الاقربين والابعدين في الله فبينما هم كذلك اذ اتاهم آت لا يرونه ويسمعون كلامه
فقال السلام عليكم اهل البيت ورحمة الله وبركاته ان في الله عزاء من كل مصيبة
ونجاة من كل هلكة ودركا لما فات كل نفس ذائقة الموت وانما توفون اجوركم يوم
القيمة فمن زحزح عن النار وادخل الجنة فقد فاز وما الحيوة الدنيا الا متاع الغرور
ان الله اختاركم وفضلكم وطهركم وجعلكم اهل بيت نبيه واستودعكم علمه واورثكم
كتابه وجعلكم تابوت علمه وعصا عزه وضرب لكم مثلا من نوره وعصمكم من الزلل
وآمنكم من الفتن فتعزوا بعزاء الله فان الله لن ينزع منكم رحمته وان يزيل عنكم
نعمته فانتم اهل الله عز وجل الذين بهم تمت النعمة واجتمعت الفرقة وائتلفت الكلمة
وانتم اولياؤه فمن تولاكم فاز ومن ظلمكم حقكم زهق مودتكم من الله واجبة في كتابه
على عباده المؤمنين ثم الله على نصركم اذا يشاء قدير فاصبروا لعواقب الامور فانها الى الله
نصير قد قبلكم الله من نبيه وديعة واستودعكم اولياءه المؤمنين في الارض فمن ادى
امانته اتاه الله صدقه فانتم الامانة المستودعة ولكم المودة الواجبة والطاعة المفروضة وقد

قبض

قبض رسول الله وقد اكمل لكم الدين وبين لكم سبيل المخرج فلم يترك لجاهل حجة فمن
جهل او تجاهل او انكر او نسي او تناسى فعلى الله حسابه والله من وراء حوائجكم و
استودعكم الله والسلام عليكم قال الراوي فسألت ابا جعفر ممن اتاهم التعزية فقال
من الله تبارك وتعالى وروي عن العياشي عن ابي عبد الله قال لما قبض رسول
الله جاءهم جبرئيل والنبي مسجى وفي البيت علي وفاطمة والحسن والحسين عليهم
السلام فقال السلام عليكم يا اهل بيت الرحمة كل نفس ذائقة الموت الاية ان
في الله عزاء في كل مصيبة ودركا من كل ما فات وخلفا من كل هالك فبالله
فثقوا واياه فارجوا انما المصاب من حرم الثواب هذا اخر وطئي في الدنيا قالوا فسمعنا
صوتا ولم نر شخصا وروي ان خضر جاءهم وقال مثل ما قال جبرئيل تمام
الحديث انا لله وانا اليه راجعون **المجلس الثالث فيما جرى بين الامير** وابن
ملجم وبعض احواله عليه السلام في الليلة التي ضرب في صبحها السلام عليك يا امير
المؤمنين السلام عليك يا سيد الوصيين السلام عليك يا قائد الغر المحجلين السلام
عليك وعلى اخيك سيد المرسلين السلام عليك وعلى ابن عمك خاتم المرسلين السلام
عليك وعلى زوجتك فاطمة الزهراء السلام عليك وعلى ولديك الحسن والحسين سيدي
شباب اهل الجنة السلام عليك وعلى ابنائك الطيبين الطاهرين المعصومين السلام
عليك وعلى ضجيعيك ادم ونوح السلام عليك وعلى جاريك هود وصالح السلام
عليك وعلى جميع شيعتك ومواليك السلام عليكم جميعا ورحمة الله وبركاته اما بعد
فقد قال سبحانه في محكم كتابه اعوذ بالله من الشيطان الرجيم اني اخلق لكم من الطين
كهيئة الطير فانفخ فيه فيكون طيرا باذن الله وابرئ الاكمه والابرص واحيي الموتى
باذن الله وانبئكم بما تأكلون وما تدخرون في بيوتكم ان في ذلك لاية لكم ان كنتم

مومنين نقل من العياشي ان اصحاب عيسى ع سئلوه ان يحيي لهم ميتا فاتى بهم الى قبر
سام بن نوح فقال له قم باذن الله يا سام بن نوح فانشق القبر ثم اعاد الكلام فتحرك ثم
اعاد الكلام فخرج سام بن نوح فقال له ايهما احب اليك تبقى او تعود قال يا روح الله بل
اعود اني لاجد حرقة الموت او قال لذعة الموت في جوفي الى يومي هذا اقول وقد
صدر من نبينا محمد بن عبد الله ص ايضا احياء الموتى وغيره مما صدر من عيسى ع كما
نقل من الاحتجاج عن الحسين بن علي ع انه قد اجتمعت القريش الى رسول الله ص فسئلوه
ان يحيي لهم موتاهم فوجه معهم علي بن ابيطالب ع فقال اذهب الجبانة فناد باسماء
هولاء الرهط الذي يسئلون عنهم باعلى صوتك يا فلان ويا فلان يقول لكم محمد ص
قوموا باذن الله عز وجل فقاموا ينفضون التراب عن رؤوسهم واقبلت قريش تسئلهم عن
عن امورهم ثم اخبروهم ان محمدا قد بعث نبيا وقالوا وددنا انا كنا ادركناه فنؤ
من به فقال ع ولقد ابرء الاكمه والابرص والمجانين وكلم البهائم والطير والجن والشياطين
ولم نتخذه ربا من دون الله عز وجل اقول وقد صدر مثله عن امير المومنين ع ايضا
مرارا كثيرة منها ما روي عن ابي راحة الانصاري عن المغربي قال كنت مع امير
المومنين ع فلما فرغ من حرب النهروان ابصر بجمجمة نخرة بالية فقال هاتوها فحركها
بسوطه فقال لها اخبريني من انت فقير ام غني شقي ام سعيد ملك ام رعية فقالت
بلسان فصيح السلام عليكم يا امير المومنين اني كنت ملكا ظالما وانا ادويز بن هرمز
ملك الملوك فملكت الارض مشارقها ومغاربها سهلها وجبلها وبرها وبحرها
اخذت الف مدينة من الدنيا وقتلت الف ملك من ملوكها يا امير المومنين وانا الذي
بنيت خمسين مدينة وافتضضت خمس مائة الف جارية بكر واشتريت الف عبد
تركي والف رومي والف زنجي وتزوجت من سبعين من بنات الملوك

تكلم امير المومنين ع بالجمجمة البالية

وما ملك في الارض الا ملكته وظلمت اهلها فلما جائني ملك الموت قال يا ظالم يا طاغي
خالفت الحق فتزلزلت اعضائي وارتعدت نفسي وعرض علي اهل حبسي فاذا هم سبعون
الف من اولاد الملوك قد شقوا من حبسي فلما رفع ملك الموت روحي سكن اهل الارض
من ظلمي فانا معذب في النار ابد الابدين فوكل الله بي سبعين الف من الزبانية في يد
كل منهم مرزبة اشتعل في النار واحترقت فيحييني الله ويعذبني من نار لو ضرب بها الجبال
الارض لاحترقت الجبال فتدكدكت وكلما ضربني الملك بواحدة من تلك المرازب اشتعل
في النار واحترقت فيحييني الله ويعذبني بظلمي على عباده ابد الابدين وكذلك وكل الله
بعدد كل شعرة في بدني حية تلسعني وعقربا تلدغني فتقول لي الحيات والعقارب هذا
جزاء ظلمك على عباده ثم سكتت الجمجمة فبكى جميع عسكر امير المومنين ع وضربوا على رؤوسهم
وقالوا يا امير المومنين جهلنا حقك بعد ما اعلمنا رسول الله ص وانما خسرنا حقنا و
نصيبنا فيك والا انت ما ينقص منك شيء فاجعلنا في حل مما فرطنا فيك ورضي بنا اسيد
على مقامك فانا نادمون فامر ع بتغطية الجمجمة فعند ذلك وقف ماء النهروان من الجري
وصعد على وجه الماء كل سمك وحيوان كان في النهر فتكلم كل واحد مع امير المومنين ع
ودعى له وشهد له بالامامة وفي ذلك يقول بعضهم شعر سلامي على زمزم والصفا
سلامي على سدرة المنتهى ٭ لقد كلمتك لدى النهروان ٭ نهارا جماجم اهل الثرى
وقد بدت لك حيتانها ٭ تناديك مذعنة بالولى ٭ اقول هنيئا للذين ادركوا صحبته
وخدمته واعترفوا بامامته واقروا بانه وصي بلا فصل لرسول الله صلى الله عليهما
وعلى الهما وويل لمن انكر امامته وجحد وصايته وولايته فلا انبئكم ايها المؤمنون
المحبون لعلي بن ابيطالب ع بحديث فرحت منه قلوبكم وقرت عيونكم وجرت دموعكم على
خدودكم شوقا وشغفا وبشارة فاعلموا انه روى في العوالم عن كتاب الروضة عن سلمان

حديث حب علي بن ابيطالب

الفارسي رضي الله عنه انه قال كنا عند رسول الله ص اذ دخل علينا اعرابي فوقف علينا
وسلم فرددنا عليه السلام فقال ايكم البدر التمام ومصباح الظلام ومحمد رسول الله
الملك العلام صلى الله عليه واله اهو هذا صبيح الوجه قلنا نعم قال النبي ص يا اخا العرب اجلس
فقال يا محمد امنت بك قبل ان اراك وصدقت بك قبل ان القاك غير انه بلغني عنك
امر قال واي شيء بلغك عني قال دعوتنا الى شهادة ان لا اله الا الله وانك محمد رسول الله
فاجبناك ثم دعوتنا الى الصلوة والزكوة والصوم والحج فاجبناك ثم لم ترض عنا
حتى دعوتنا الى موالاة ابن عمك علي بن ابي طالب ع ومحبته انت فرضته ام الله فرضه
من السماء فقال النبي ص بل الله فرضه على اهل السموات والارض فلما سمع الاعرابي
قال سمعا لله وطاعة لما امرتنا به يا رسول الله وانه الحق من عند ربنا قال النبي ص يا اخا
العرب اعطيت في علي خمس خصال الواحدة منها خير من الدنيا وما فيها الا انبئك
بها يا اخا العرب قال بلى يا رسول قال ص كنت جالسا يوم بدر وقد انقضت عنا الغزاة
فهبط جبرئيل وقال قال الله عز وجل يقرئك السلام ويقول لك يا محمد اليت على نفسي
واقسمت علي اني لا الهم حب علي بن ابي طالب الا من احببته فمن احببته انا الهمته
حب علي ومن ابغضته الهمته بغض علي يا اخا العرب الا انبئك بالثانية قال بلى يا
رسول الله قال ص كنت جالسا بعدما فرغت من جهاز عمي حمزة اذ هبط جبرئيل فقال
يا محمد الله يقرئك السلام ويقول لك قد فرضت الصلوة ووضعتها عن المعتل
والمجنون والصبي وفرضت الصوم ووضعته عن المسافر وفرضت الحج ووضعته عن
المقل وفرضت الزكوة ووضعتها عن المعدم وفرضت حب علي بن ابي طالب ومحبته وفرضت
على اهل السموات والارض فلم اعط احدا رخصة يا اعرابي الا انبئك بالثالثة
قال بلى يا رسول الله قال ص ما خلق الله شيئا الا جعل له سيدا فالنسر سيد الطيور

والثور

والثور سيد البهائم والاسد سيد الوحوش والجمعة سيد الايام ورمضان سيد الشهور
واسرافيل سيد الملائكة وادم سيد البشر وانا سيد الانبياء وعلي سيد الاوصياء يا اخا
العرب الا انبئك من الرابعة قال بلى يا رسول الله قال ص حب علي بن ابي طالب ع
شجرة اصلها في الجنة واغصانها في الدنيا فمن تعلق بغصن من اغصانها ادخله
في الجنة وبغض علي بن ابي طالب ع شجرة اصلها في النار واغصانها في الدنيا فمن تعلق
بغصن من اغصانها ادخله النار يا اعرابي الا انبئك بالخامسة قال بلى يا رسول الله
قال ص اذا كان يوم القيمة ينصب لي منبر من نور عن يمين العرش ثم يؤتى بكرسي
عال مشرف زاهر يعرف بكرسي الكرامة فنصب لعلي بين منبري ومنبر ابراهيم ع فما رأيت
حبيبا احسن من حبيب بين خليلين يا اعرابي حب علي بن ابي طالب حق فان
ان الله تعالى يحب من يحبه وهو معي يوم القيمة وانا واياه في قسم واحد فعند
ذلك قال سمعا وطاعة لله ولرسوله ولابن عمك علي بن ابي طالب عليه الصلوة والسلام
اقول اسمعوا يا احباء امير المؤمنين له روحنا الفداء ان ابن ملجم الملعون خضب الجبين
سيد الوصيين في سيد الشهور بدم راسه الشريف فاحرق قلوب محبيه واقرح
جفونهم واسيل دموعهم واورثهم الحزن والهم والغم الى يوم ينفخ في الصور ومما
شمر كيفية تلك الواقعة الهائلة وهو انه روي في العوالم انه لما ولي عثمان وبايع
الناس امير المؤمنين ع كان حبيب بن المنتجب واليا على بعض اطراف اليمن
من قبل عثمان فاقره ع على عمله وكتب اليه كتابا يقول فيه بسم الله الرحمن الرحيم
من عبد الله امير المؤمنين علي بن ابي طالب ع الى حبيب بن المنتجب سلام عليك اما بعد
فاني احمد الله الذي لا اله الا هو واصلي على محمد عبده ورسوله وبعد فاني وليتك
ما كنت عليه لمن كان من قبلك فامسك على عملك واني اوصيك بالعدل في

فضائل علي بن ابي طالب ع

مكالمة ابن ملجم مع امير المومنين ع في اول وروده من يمن

والاحسان الى اهل مملكتك واعلم انه من ولي على رقاب عشرة من المسلمين ولم يعدل بينهم
حشره الله يوم القيمة ويداه مغلولتان الى عنقه لا يفكهما الا عدله في دار الدنيا فاذا
ورد عليك كتابي هذا فاقراه على من قبلك من اهل اليمن وخذ لي البيعة على من حضرك
من المسلمين فاذا بايع القوم مثل بيعة الرضوان فامكث من هناك وانفذ الي منهم عشرة
يكونون من عقلائهم وفصحائهم وثقاتهم ممن يكون اشدهم عونا من اهل الفهم و
الشجاعة عارفين بالله عالمين باديانهم وما لهم وما عليهم واجودهم رايا وعليك
وعليهم السلام وطوى الكتاب وختمه وارسله مع اعرابي فلما وصل اليه قبله ووضعه على
عينيه ورأسه فلما قراه صعد المنبر فحمد الله واثنى عليه وصلى على محمد واله ثم قال ايها الناس
اعلموا ان عثمان قد قضى نحبه وقد بايع الناس من بعده العبد الصالح والامام الناصح
اخا رسول الله صلعم وخليفته وهو احق بالخلافة وهو اخو رسول الله وابن عمه وكاشف
الكرب عن وجهه وزوج ابنته ووصيه وابو سبطيه امير المومنين ع فما تقولون في
بيعته والدخول في طاعته قال فضج الناس بالبكاء والنحيب وقالوا سمعا وطاعة و
حبا وكرامة لله ولرسوله ولاخي رسوله فاخذ له البيعة عليهم عامة فلما بايعوه قال
لهم اريد منكم عشرة من روسائكم وشجعانكم انفذهم اليه كما امرني به فقالوا
سمعا وطاعة فاختار منهم ماة ثم من الماة سبعين ثم من السبعين ثلثين ثم
من الثلثين عشرة منهم عبد الرحمن بن ملجم المرادي لعنة الله عليه وخرجوا من ساعتهم
فلما اتوه سلموا عليه وهنوه بالخلافة فرد عليهم السلام ورحب بهم فتقدم ابن ملجم
اللعين وقام بين يديه وقال السلام عليك ايها الامام العادل والبدر التمام
والليث الهمام والبطل الضرغام والفارس القمقام ومن فضله الله على ساير
الانام صلى الله عليك وعلى آلك الكرام اشهد انك امير المومنين صدقا وحقا

وانك

وانك وصي رسول الله والخليفة من بعده ووارث علمه لعن الله من جحد حقك و
مقامك اصبحت اميرا وعميد القوم اشتهر بين البرية عدلك وهطلت شآبيب فضلك
وسحائب رحمتك ورأفتك عليهم ولقد انهضنا الامير اليك فسررنا بالقدوم عليك
فتبركت بهذه الطلعة المرضية وهنئت بالخلافة في الرعية ففتح امير المومنين
عينيه في وجهه ونظر الى الوفد فقربهم وادناهم فلما جلسوا دفعوا اليه الكتاب
ففضه وقراه وسر بما فيه فامر لكل واحد منهم بحلة يمانية ورداء عدنية وفرس
عربية وامر ان يفتقدوا ويكرموا فلما نهضوا قام ابن ملجم ووقف بين يديه وانشأ

اشعار ابن ملجم لعنه الله في مدح امير المومنين ع

انت المهيمن والمهذب ذو الندى ؛ وابن الضراغم في الطراز الاول ؛ الله خصك يا وصي محمد ؛ وحباك فضلا في
المنزل ؛ وحباك بالزهراء بنت محمد ؛ حورية بنت النبي المرسل ؛ ثم قال يا امير المومنين
ارم بنا حيث شئت لترى منا ما يسرك فوالله ما فينا الا كل بطل اهيس وحازم الكيس
وشجاع اشوس ورثنا ذلك عن الاباء والاجداد وكذا نورثه صالح الاولاد قال
فاستحسن امير المومنين ع كلامه من بين الوفد فقال له ما اسمك يا غلام قال اسمي
عبد الرحمن قال ابن من قال ابن ملجم المرادي قال له امرادي انت قال نعم يا امير المومنين
فكرر النظر اليه ويضرب احدى يديه على الاخرى ويسترجع ثم قال له ويحك امرادي انت
قال نعم فعندها تمثل ع يقول رباعي الامير مخاطبا بابن ملجم لعين انا انصحك مني
بالودادي ؛ مكاشفة وانت من الاعادي ؛ اريد حياته ويريد قتلي ؛ عذيرك
من خليلك من مرادي ؛ قال الاصبغ بن نباتة لما دخل الوفد الى امير المومنين ع ثم انا
فتوثق منه بالعهود والمواثيق ان لا يغدر ولا ينكث ففعل ثم سار عنه ثم اتى
ثانيا فتوثق منه فقال ابن ملجم لعنه الله يا امير المومنين ما رايتك فعلت هذا باحد

غيري فقال عليه السلام من لشانك فما اراك تفي بما بايعت عليه فقال له ابن ملجم كانك تكره
وفودي عليك لما سمعته من اسمي ولكني والله لاحب الاقامة معك والجهاد بين
يديك وان قلبي محب لك واني والله اوالي وليك واعادي عدوك قال فتبسم وقال له
يا اخا مراد ان سالتك عن شيء تصدقني فيه قال اي وعيشك يا امير المؤمنين فقال له
هل كان لك داية يهودية فكانت اذا بكيت تضربك وتلطم جبينك وتقول لك اسكت
فانك اشقى من عاقر ناقة صالح ستجني في كبرك جناية عظيمة يغضب الله بها عليك
ويكون مصيرك الى النار فقال قد كان ذلك ولكنك والله يا امير المؤمنين احب
الي من كل احد فقال امير المؤمنين ع والله ما كذبت ولا كذبت ولقد نطقت حقا
وقلت صدقا وانت والله قاتلي لا محالة وستخضب هذه من هذه واشار الى لحيته
وراسه ولقد قرب وقتك وحال زمانك فقال ابن ملجم والله يا امير المؤمنين انك
احب الي من كل ما طلعت عليه الشمس ولكن اذا عرفت ذلك مني فسيرني الى
مكان يكون دياري من ديارك بعيدة فقال ع كن مع اصحابك حتى اذن لكم بالرجوع
الى اليمن فلما عزموا على الخروج مرض ابن ملجم مرضا شديدا فذهبوا وتركوه فلما برئ اتى
امير المؤمنين ع وكان لا يفارقه ليلا ونهارا ويسارع في قضاء حوائجه وكان عليه السلام
يكرمه ويدعوه الى منزله ويقربه وكان مع ذلك يقول له انت قاتلي ويكرر عليه شعر
اريد حيوته ويريد قتلي عذيرك من خليلك من مراد فيقول يا امير المؤمنين اذا عرفت
ذلك مني فاقتلني فيقول انه لا يحل ذلك ان اقتل رجلا قبل ان يفعل بي شيئا وفي خبر
اخر قال اذا قتلتك فمن يقتلني قال فسمعت الشيعة ذلك فوثب مالك الاشتر والحارث بن
الاعور وغيرهما من الشيعة فجردوا اسيافهم وقالوا يا امير المؤمنين من هذا الكلب الذي
تخاطبه بمثل هذا الخطاب مرارا وانت امامنا وولينا وابن عم نبينا فمرنا بقتله فقال ع

ع الى بلادكم ثم امرهم بالتحويل
في بني تميم فاقاموا ثلثة ايام
ثم امرهم بالرجوع م

لهم اخمدوا اسيوفكم بارك الله فيكم ولا تشقوا عصا هذه الامة اترون اني اقتل رجلا
لم يصنع بي شيئا اقول واجمال ما يستفاد من تفاصيل الاخبار وهو ان ذلك اللعين كان
في خدمة الامير ع الى ان خرج معه الى غزوة نهروان وقاتل بين يديه قتالا شديدا فبعد
الفتح رجع معه الى الكوفة وكان يبشر الناس في كل السكك والشوارع بالفتح فمر على
باب دار قطامة الملعونة فاشارت اليه ودخل عليها فكشفت له من وجهها واظهرت
له محاسنها وكانت موصوفة بالحسن والجمال والبهاء والكمال فلما راها اعجبه وهويها
فاستخبرت منه من المقتولين في المعركة فرات قد قتل امير المؤمنين ع في هذه الحرب من
قومها جماعة كثيرة منهم ابوها واخوها وعمها فلما سمعت صرخت بالبكاء فعزاها ابن
ملجم وبعد ان جرت بينهما حكايات عديدة طلب منها النكاح فقالت ان مهري ثلثة
الاف دينار وعبد وقينة واخذت دمي من علي بن ابي طالب وقتله فها انا بين
يديك فافعل ما شئت والا فلا فقال اللعين اجليني ليلتي هذه حتى انظر في امري
واتيك غدا فلما هم بالخروج من بيتها راحت ولبست الفاخر ثيابها وقميصا رقيقا مبرز
صدرها وحليها وزادت في الحلي والطيب واخرجت عشرة من ذوائبها منظومة
بالدرر والجوهر واقبلت اليه وضمته الى صدرها وقبلت ما بين عينيه وامرته بالاسراع
في قتل علي فخرج متفكرا فمرة يعاتب نفسه واخرى ينظر دنياه ووصل القطام
فخرج من الكوفة الى اليمن واجتمع المهر القطامة ومضى الى مكة ورجع الى الكوفة
ورآها ووعدها على قتل الامير ع وحال الفداء وتعاهد معه رجلان اخران من
قومه على انتصاره في القتل اذا عرفت هذا فاعلم ان المروي في العوالم عن ام كلثوم
بنت امير المؤمنين ع لما كانت ليلة تسع عشر من شهر رمضان قدمت اليه عند
افطاره طبقا فيه قرصان من خبز الشعير وقصعة فيها لبن وملح جريش فلما فرغ من

من صلوته اقبل على فطوره فلما نظر اليه وتامله حرك راسه وبكى بكاء شديدا عاليا وقال
يا بنية ما ظننت ان بنتا تسوء اباها كما قد اسأت انت الي قالت وماذا يا اباه قال
يا بنية اتقدمين الى ابيك ادامين في فرد طبق وتريدين ان يطول وقوفي غدا بين
يدي الله عز وجل يوم القيمة انا اريد ان اتبع اخي وابن عمي رسول الله ما قدم اليه ادامان
في طبق واحد الى ان قبضه الله يا بنية ما من رجل طاب مطعمه ومشربه وملبسه الا طال
وقوفه بين يدي الله عز وجل يوم القيمة انا اريد ان اتبع اخي وابن عمي رسول الله ص
يا بنية ان الدنيا في حلالها حساب وفي حرامها عقاب وقد اخبرني حبيبي رسول الله ص
ان جبريل نزل اليه ومعه مفاتيح كنوز الارض وقال يا محمد يقريك السلام ويقول لك
خذ سيرت معك جبال تهامه ذهبا وفضة وخذ هذه مفاتيح كنوز الارض ولا
ينقص ذلك من حظك يوم القيمة قال يا جبريل وما يكون بعد ذلك قال الموت فقال
اذا لا حاجة لي في الدنيا دعني اجوع يوما واشبع يوما فاليوم الذي اجوع فيه اتضرع
الى ربي واساله واليوم الذي اشبع فيه اشكر ربي واحمده فقال له جبريل وفقت لكل
خير يا محمد ثم قال يا بنية الدنيا دار الغرور ودار هوان فمن قدم شيئا وجده يا بنية
والله لا اكل شيئا حتى ترفعين احد الادامين فلما رفعته تقدم الى الطعام فاكل قرصا
واحدا بالملح الجريش ثم حمد الله واثنى عليه ثم قام الى صلوته فصلى ولم يزل راكعا وساجدا
ومبتهلا ومتضرعا الى الله سبحانه ويكثر الدخول والخروج وهو ينظر الى السماء وهو قلق
يتململ ثم قرا سورة يس حتى ختمها ثم رقد هنيئة وانتبه مرعوبا وجعل يمسح وجهه
بثوبه ونهض قائما على قدميه وهو يقول اللهم بارك لنا في لقائك ويكثر من قول
لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم ثم صلى حتى ذهب بعض الليل ثم جلس للتعقيب ثم
نامت عيناه وهو جالس ثم انتبه من نومه مرعوبا قالت يا ام كلثوم كأني بردحل

جمع اولاده واهله وقال لهم في هذا الشهر تفقدوني اني رايت في هذه الليلة رؤيا هالتني
واريد ان اقصها عليكم قالوا وما هي قال اني رايت الساعة رسول الله ص في منامي وهو
يقول لي يا ابا الحسن انك قادم الينا عن قريب يجيء اليك اشقاها فيخضب شيبتك من
راسك وانا والله مشتاق اليك وانك عندنا في العشر الاخر من شهر رمضان فهلم الينا
فما عندنا خير لك وابقى قال فلما سمعوا كلامه ضجوا بالبكاء والنحيب وابدوا العويل فاقسم
عليهم بالسكوت فسكتوا ثم اقبل عليهم يوصيهم ويامرهم بالخير وينهاهم عن الشر قالت
ام كلثوم ولم يزل تلك الليلة قائما وقاعدا وراكعا وساجدا ثم يخرج ساعة بعد ساعة
يقلب طرفه في السماء وينظر في الكواكب وهو يقول ما كذبت ولا كذبت وانها الليلة
التي وعدت بها ثم يعود الى مصلاه ويقول اللهم بارك لي في الموت ويكثر من قول انا لله
وانا اليه راجعون ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم ويصلي على النبي واله ويستغفر الله
كثيرا قالت ام كلثوم فلما رايته في تلك الليلة قلقا متململا كثير الذكر والاستغفار ارقت
معه ليلتي وقلت يا ابتاه ما لي اراك هذه الليلة لا تذوق طعم الرقاد فقال يا بنية ان اباك
قتل الابطال وخاض الاهوال وما دخل في قلبي رعب اكثر مما دخل في هذه الليلة
ثم قال انا لله وانا اليه راجعون فقلت يا اباه ما لك تنعى نفسك منذ الليلة قال يا
بنية قد قرب الاجل وانقطع الامل قالت ام كلثوم فبكيت فقال لي يا بنية لا تبكين
فاني لم اقل ذلك الا بما عهد الي النبي ص اقول يا اخواني المؤمنين والله تأملوا حق
التامل فانه قد تكون المشابهة بين الليلة التي كانت اخر ليالي حيوة امير المؤمنين ع
مع الليلة الاخيرة من حيوة ولده الغريب الشهيد يعني ليلة العاشورا وبيان المشابهة
هو انه روي المفيد رحمه الله في الارشاد قال علي بن الحسين ع اني لجالس في تلك العشية
التي قتل ابي في صبيحتها وعندي عمتي زينب تمرضني اذ اعتزل ابي في خباء له

وعنده جون مولى ابي ذر الغفاري وهو يعالج سيفه ويصلحه وابي يقول اشعار الحسين ع في
ليلة العاشوراء يا دهر اف لك من خليل ؛ كم لك بالاشراق والاصيل ؛ من صاحب او طالب قتيل
والدهر لا يقنع بالبديل ؛ وانما الامر الى الجليل ؛ وكل حي سالك سبيل ؛ فاعادها مرتين او ثلثا
حتى فهمتها وعرفت ما اراد فخنقتني العبرة فرددتها ولزمت السكوت وعلمت ان البلاء قد
نزل واما عمتي سمعت ما سمعت وهي امرأة ومن شان النساء الرقة والجزع فلم تملك
نفسها ان وثبت تجر ثوبها وانها لحاسرة حتى انتهت اليه فقالت واثكلاه ليت الموت
اعدمني الحيوة ماتت امي فاطمة وابي علي واخي الحسن يا خليفة الماضي وثمال الباقي فنظر
اليها الحسين ع وقال لها يا اخية لا يذهبن حلمك الشيطان وترقرقت عيناه بالدموع وقال ع
لو ترك القطا لنام فقالت يا ويلتاه افتغتصب نفسك اغتصابا فذلك اقرح لقلبي واشد
على نفسي ثم لطمت نفسها وهوت الى جيبها فشقته وخرت مغشية عليها فقام
اليه الحسين ع على وجهها الماء وقال لها يا اختاه اتقي الله وتعزي بعزاء الله واعلمي ان اهل
الارض يموتون واهل السماء لا يبقون وان كل شيء هالك الا وجه الله الذي خلق الخلق
بقدرته ويبعث الخلق ويعودون وهو فرد وحده ابي خير مني وامي خير مني واخي
خير مني ولي ولكل مسلم برسول الله اسوة فعزاها بهذا ونحوه وقال لها يا اخية اني
اقسمت اليك فابري قسمي لا تشقي علي جيبا ولا تخمشي علي وجها ولا تدعي علي با
الويل والثبور اذا انا هلكت ثم جاء بها حتى اجلسها عندي ثم خرج الى اصحابه
فامرهم ان يقرب بعضهم من بعض وان يدخلوا الاطناب بعضها في بعض وان يكونوا
بين البيوت فيستقبلون القوم من وجه واحد والبيوت من ورائهم ومن ايمانهم ومن شمائلهم
قد حفت بهم الا الوجه الذي ياتيهم منه عدوهم ورجع ع الى مكانه فقام الليل
كله يصلي ويستغفر ويدعو ويتضرع وقام اصحابه كذلك يصلون ويدعون ويستغفرون

وروي عن المناقب فلما كان وقت السحر خفق الحسين ع براسه خفقة ثم استيقظ فقال اتعلمون
ما رايت في منامي الساعة فقالوا وما الذي رايت يا ابن رسول الله ع فقال رايت كان كلابا
قد اشتدت علي لتنهشني وفيها كلب ابقع رايته اشدها علي واظن ان الذي يتولى قتلي رجل
ابرص من بين هؤلاء القوم ثم اني رايت بعد ذلك جدي رسول الله صلى الله عليه واله ومعه
جماعة من اصحابه وهو يقول لي يا بني انت شهيد آل محمد وقد استبشر بك اهل السموات
واهل الصفيح الاعلى فليكن افطارك عندي الليلة عجل ولا تؤخر فهذا ملك قد نزل من السماء
لياخذ دمك في قارورة خضراء فهذا ما رايت وقد ازف الامر واقترب الرحيل من هذه الدنيا
لا شك في ذلك انتهى الحديث انا لله وانا اليه راجعون المجلس الرابع في احوال امير المؤمنين
في الليلة التي ضرب فيها بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لمن استحق الحمد من الاولين
والاخرين ولمن عجز من شكر نعمه من في السموات والارضين والصلوة والسلام على
اشرف الشاكرين والحامدين محمد السابق على المرسلين مع كونه خاتم النبيين ثم على اخيه
ووصيه وابن عمه ووليه بامر من الله رب العالمين ثم على خليفته واولاده الطيبين الطاهرين
المعصومين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين بعد فقد قال الله عز وجل في كتابه المبين
وقرآنه المبين اعوذ بالله من الشيطان الرجيم انما وليكم الله ورسوله والذين امنوا
الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكوة وهم راكعون ومن يتول الله ورسوله والذين
امنوا فان حزب الله هم الغالبون وروي عن الكافي عن الصادق ع في تفسير هذه
الاية يعني اولى بكم اي احق بكم وبامور كم من انفسكم ومن اموالكم ورسوله والذين امنوا
يعني عليا واولاده الائمة الى يوم القيمة ثم وصفهم الله عز وجل فقال الذين يقيمون
الصلوة ويؤتون الزكوة وهم راكعون وكان امير المؤمنين ع في صلوة الظهر وقد صلى
ركعتين وهو راكع وعليه حلة قيمتها الف دينار وكان النبي ص اعطاه اياه وكان النجا

اهداها الفقراء سائل فقال السلام عليك يا ولي الله واولى بالمؤمنين من انفسهم تصدق
على مسكين فطرح الحلة اليه واومى اليه ان احملها فانزل الله عز وجل فيه هذه الاية فصير
نعمة اولاده بنعمته فكل من بلغ من اولاده مبلغ الامامة يكونون بهذه النعمة مثله
فيتصدقون وهم راكعون والسائل الذي سأل امير المؤمنين ع من الملائكة والذين يسألون
الائمة من اولاده يكونون من الملائكة اقول والذي يظهر من بعض الاخبار هو ان ما
اعطاه خاتما مثل ما روي في المجالس عن الباقر ع ان رهطا من اليهود اسلموا منهم عبد الله
بن سلام واسد وثعلبة وابن يامين وابن صوريا فاتوا النبي ص فقالوا يا نبي الله ان موسى
اوصى الى يوشع بن نون فمن وصيك يا رسول الله ومن ولينا بعدك فنزلت هذه الاية انما
وليكم الله الاية قال رسول الله ص قوموا فقاموا فاتوا المسجد فاذا سائل خارج فقال يا سائل
اما اعطاك احد شيئا قال نعم هذا الخاتم قال من اعطاكه قال اعطانيه ذلك الرجل الذي
يصلي قال ع على اي حال اعطاك قال كان راكعا فكبر النبي ص وكبر اهل المسجد فقال
النبي ص علي بن ابي طالب ع وليكم بعدي قالوا رضينا بالله ربا وبمحمد صلى الله عليه وآله نبيا
وبعلي بن ابي طالب وليا فانزل الله ومن يتول الله ورسوله والذين آمنوا فان حزب الله
هم الغالبون وعن التوحيد عن الصادق ع يجيء رسول الله ص يوم القيامة آخذا بحجزة ربه
ونحن آخذون بحجزة نبينا وشيعتنا آخذون بحجزتنا فنحن وشيعتنا حزب الله فان حزب
الله هم الغالبون والله ما نزعم انها حجزة الازار ولكنها اعظم من ذلك يجيء رسول
الله ص آخذا بدين الله ونجيء نحن آخذين بدين نبينا وتجيء شيعتنا آخذين بديننا
ومثل ما روي عن الخصال عن امير المؤمنين ع قال اني كنت اصلي في المسجد فجاء
سائل وانا راكع فناولته خاتمي من اصبعي فانزل الله تعالى انما وليكم الله الاية و
وفي احتجاجه على ابي بكر قال عليه السلام فانشدكم بالله الي الولاية من الله مع

ولاية

ولاية رسوله في اية زكاة الخاتم ام لك قال بل لك وروي عن عمر بن الخطاب انه قال والله لقد
تصدقت باربعين خاتما وانا راكع لينزل في ما نزل في علي بن ابي طالب ع فما نزل اقول يلوح
باعطائه مرة الحلة والاخرى الخاتم ونزلت الاية مرتين وكيف كان نزول هذه الاية الشريفة
فيه اتفاق بين الخاصة والعامة ونقل في المجمع عن جمهور المفسرين وفيها دلالة واضحة
على امامته ومن الاخبار المناسبة بهذه الاية الشريفة هو الذي رواه في الاحتجاج عن
امير المؤمنين ع قال حيث نزلت هذه الاية وغيرها مما فيها لفظ الولاية قال الناس
يا رسول الله اخاصة في بعض المؤمنين ام عامة في جميعهم فامر الله عز وجل نبيه ان يعلمهم
ولاة امرهم وان يفسر لهم الولاية ما فسر لهم من صلواتهم وزكاتهم وصومهم وحجهم فنصبني
للناس بغدير خم ثم خطب فقال ايها الناس ان الله تبارك وتعالى ارسلني برسالة ضاق
بها صدري وظننت ان الناس مكذبي فاوعدني لابلغنها او ليعذبني ثم امر فنودي
بالصلاة جامعة ثم خطب وقال ايها الناس اتعلمون ان الله عز وجل مولاي وانا
مولى المؤمنين وانا اولى بهم من انفسهم قالوا بلى يا رسول الله فقال قم يا علي فقمت
فقال من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه فقام سلمان
فقال يا رسول الله ولاء كماذا فقال ولاء كولايتي من كنت اولى به من نفسه فعلي اولى به من نفسه الحديث
ومما يناسبها ايضا هو الذي روي في الخبر عن سيد البشر انه قال ذات يوم لبعض اصحابه
يا عبد الله احبب في الله وابغض في الله ووال في الله وعاد في الله فانه لا تنال ولاية
الله الا بذلك ولا يجد رجل طعم الايمان وان كثرت صلاته وصيامه حتى يكون كذلك
فقال له يا رسول الله وكيف لي ان اعلم اني واليت في الله وعاديت في الله ومن
ولي الله حتى اواليه ومن عدوه حتى اعاديه فاشار رسول الله ص بيده الى علي ع
فقال اترى هذا قال نعم قال ولي هذا ولي الله وعدو هذا عدو الله فوال ولي هذا

فضائل علي بن ابي طالب ع

ولوانه ابوك ومادعد وهذا ولوانه ابوك شعر اذا كنت تهوى القوم فاسلك سبيلهم

فما وصلوا الا بقطع العلائق وما نقل الهندى وهو حديث على كشف الابعد من البلايات

اقول واذا عرفت انه ولى الله لا باس بان نذكر بعض فضائل اوليائه وشيعته فى ملكهم

روى المفيد فى الارشاد عن سيد البشر صلى الله عليه وآله انه قال يدخل الجنة سبعون

الف بلا حساب عليهم ولا عذاب يعجل العبد ثم يلتفت الى على ع فقال هم شيعتك وانت

امامهم وروى فيه ايضا قال الراوى سئلت ام سلمة زوج النبى ص عن على بن ابيطالب

فقال سمعت رسول الله ص يقول ان عليا وشيعته هم الفائزون وفيه ايضا عن الاصبغ

بن نباتة عن على ع قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله ان الله تعالى خلق قضيبا من

ياقوت احمر لا يناله الا نحن وشيعتنا وساير الناس منه بريئون وفيه ايضا عن على

ابن ابيطالب ع قال شكوت الى رسول الله ص حسد الناس اياى فقال يا على ان اول

اربعة يدخلون الجنة انا وانت والحسن والحسين وذريتنا وراء ظهورنا واحبائنا

وراء ذريتنا واشياعنا عن ايماننا وشمائلنا وروى عمار بن ياسر رح انه قال كان

امير المؤمنين ع جالسا فى دكة القضاء اذ نهض اليه رجل يقال له صفوان الاكحل وقال

انا رجل من شيعتك وعلى ذنوب فاريد ان تطهرنى منها فى الدنيا لاصل الى

الاخرة وما معى ذنب فقال الامام ع ما اعظم ذنوبك وما هى فقال انا الوط الصبيان

فقال ع ايما احب اليك ضربة بذى الفقار او اقلب عليك جدارا او ارمى عليك نارا

فان ذلك جزاء من ارتكب تلك المعصية فقال يا مولاى احرقنى بالنار لانجو

من نار الاخرة فقال يا عمار اجمع الف حزمة قصب لنضرم غدا فيه نارا

ثم قال للرجل انهض واوص بمالك وبما عليك قال فنهض الرجل واوصى بماله وما عليه

وقسم امواله الى اولاده واعطى كلا ذى حق حقه ثم بات على حجرة امير المؤمنين ع

على بن ابيطالب ع فى بيت نوح ع فى جامع الكوفة فلما صلى امير المؤمنين ع قال يا عمار

ناد بالكوفة اخرجوا وانظروا امير المؤمنين ع فقال جماعة منهم كيف يحرق رجلا من شيعته

ومحبيه وهو الساعة يريد يحرقه بالنار فبطلت امامته فسمع بذلك امير المؤمنين ع

قال يا عمار فاخذ الامام الرجل ورمى عليه الف حزمة من القصب فاعطاه مقدحة

وكبريتا وقال اقدح واحرق نفسك ان كنت شيعتى ومحبى وعارفى فانك لا تحترق

وان كنت من المخالفين المكذبين فالنار تاكل لحمك وتكسر عظمك فاوقد الرجل

على نفسه واحرق القصب وكان على الرجل ثياب بيض فلم تعلق بها النار ولم يقربها

الدخان فاستفتح الامام ع وقال كذب العادلون بالله وضلوا ضلالا بعيدا ثم

قال ان شيعتنا منا وانا قسيم الجنة والنار وشهد لى رسول الله ص فى مواطن

كثيرة عن النبى ص قال اما ان من شيعة على عليه السلام لمن يأتى يوم القيمة وقد

وضع فى كفة سيئاته من الاثام ما هو اعظم من الجبال الرواسى والبحار السيارة

يقول الخلائق هلك هذا العبد فلا يشكون انه من الهالكين وفى عذاب الله

من الخالدين فيأتيه النداء من قبل الله تعالى يا ايها العبد الخاطى الجانى هذه

الذنوب الموبقات فهل بازائها حسنة تكافيها وتدخل الجنة برحمة الله او تزيد

عليها فتدخلها بوعد الله يقول العبد لا ادرى فيقول منادى ربنا عز وجل

ان ربى يقول ناد فى عرصات القيمة الا ان فلان بن فلان من اهل بلد كذا

وكذا وقرية كذا وكذا قد رهن بسيئات كامثال الجبال والبحار ولا حسنة بازائها

فاى اهل هذا المحشر كانت له عندى يد او عارفة فليعنى بمجازاته عنها فهذا

اوان اشتد حاجتى اليها فينادى الرجل بذلك فاول من يجيبه على

بن ابيطالب ع لبيك لبيك ايها الممتحن فى محبتى المظلوم بعداوتى ثم يأتى هو

جزاء محب علی بن ابیطالب ع

من مصعد كثير وجم غفير وان كانوا اقل عددا من خصمائه الذين لهم الظلامات

فيقول ذلك العدد يا امير المومنين نحن اخوانك المومنون كان بنا بابا ولنا مكرما وفي معاشرتنا ابانا مع كثرة احسانك الينا متواضعا وقد بذلنا له من جميع طاعاتنا وبذلنا له فيقول علي ع فبماذا تدخلون جنة ربكم فيقولون برحمة الله الواسعة التي لا يعدمها من والاك ووالى الك يا اخي رسول الله ص فيأتي النداء من قبل الله تعالى يا اخا رسول الله هؤلاء اخوانك المومنون قد بذلوا لك فانت ماذا تبذل لهم فاني انا الحكم ما بيني وبينه من الذنوب قد غفرتها له بموالاتك وما بينه وبين عبادي من الظلامات فلابد من فصل الحكم بينه وبينهم فيقول علي ع يا رب افعل ما تامرني فيقول الله يا علي اضمن لخصمائه تعوضهم عن ظلاماتهم قبله فيضمن لهم علي عليه السلام ذلك ويقول لهم اقترحوا علي ما شئتم اعطكم عوضا من ظلاماتكم قبله فيقولون يا اخا رسول الله تجعل لنا بازاء ظلاماتنا قبله ثواب نفس من انفاسك ليلة بيتوتك على فراش محمد ص فيقول علي ع قد وهبت ذلك لكم فيقول الله عز وجل فانظروا يا عبادي الآن الى ما نالتموه من علي ع فداء لصاحبه من ظلاماتكم ويظهر لهم ثواب نفس واحد في الجنان من عجائب قصورها وجنانها فيكون ذلك ما يرضي الله به خصماء اولئك المومنين ثم يريهم بعد ذلك من الدرجات والمنازل ما لا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر يقولون يا ربنا هل بقي من جنانك شيء اذا كان كل لنا فاين تحل سائر عبادك المومنين والانبياء والصديقون والشهداء والصالحون ويخيل اليهم عند ذلك ان الجنة باسرها قد جعلت لهم فيأتي النداء من قبل الله تعالى يا عبادي هذا ثواب نفس من انفاس علي بن ابي طالب ع الذي اقترحتموه عليه قد جعله لكم فخذوه وانظروا فيصيرون هم وهذا المومن الذي عوضه علي ع في

تلك الجنان ثم يرون ما يضيفه الله عز وجل الى ممالك علي ع في الجنان ما هو اضعاف ما بذله عن وليه الموالي له مما شاء من الاضعاف التي لا يعرفها غيره ثم قال رسول الله ص اذلك خير نزلا ام شجرة الزقوم المعدة لمخالفي اخي ووصيي علي بن ابي طالب ع اقول اذا عرفت بعض فضائل امير المومنين ع ومنازل شيعته عند الله في الدنيا والآخرة فاستعد للبكاء لما جرى عليه السلام من المصائب التي كان ناعيا الى بعضها قبل موته ثم اعلم انه روي من كنز الكراجكي ان امير المومنين ع كان ساجدا يبكي حتى علا نحيبه وارتفع صوته بالبكاء فقلنا يا امير المومنين لقد امرضنا بكاؤك وشجانا وما رايناك قد فعلت مثل هذا الفعل قط فقال كنت ساجدا ادعوا ربي بدعاء الخيرات في سجدتي فغلبتني عيني فرايت رؤيا هالتني وقطعتني رايت رسول الله صلى الله عليه وآله قائما وهو يقول يا ابا الحسن طالت غيبتك فقد اشتقت الى رؤياك وقد انجز لي ربي ما وعدني فيك فقلت يا رسول الله وما الذي انجز لي فيك وفي زوجتك وابنيك وذريتك في الدرجات العلى في عليين قلت بابي انت وامي يا رسول الله فشيعتنا قال شيعتنا معنا وقصورهم بحذاء قصورنا ومنازلهم مقابل منازلنا قلت يا رسول الله فما لشيعتنا في الدنيا قال الامن والعافية قلت فما لهم عند الموت قال يحكم الرجل نفسه ويؤمر ملك الموت بطاعته قلت فما لذلك حد يعرف قال بلى ان اشد شيعتنا لنا حبا يكون خروج نفسه كشرب احدكم يوم الصيف الماء البارد والذي ينتفع به القلوب وان سائرهم ليموت كما يغبط احدكم على فراشه كاقر ما كانت عينه بموته وروى المفيد في الارشاد عن ام موسى خادمة امير المومنين ع وهي حاضنة فاطمة ابنته عليهما السلام قالت سمعت عليا ع يقول لابنته ام كلثوم يا بنية اراني قل ما اصحبكم قالت وكيف ذلك يا ابتاه قال اني رايت نبي الله صلى الله

اخبار علي ع بموته

باب في قبض روح الشيعة عليّ

[illegible]

في منامي وهو يمسح الغبار عن وجهي وهو يقول يا علي لا عليك قالت فما مكثنا الا ثلثا
حتى ضرب تلك الضربة فصاحت ام كلثوم فقال يا بنية لا تفعلي فاني ارى رسول الله
صلى الله عليه وآله يشير الي بكفه يا علي هلم الينا فان ما عندنا هو خير لك ومن بعض الروايات انه ع
قال في سحرة اليوم الذي ضرب فيه ملكتني عيني وانا جالس فسنح لي رسول الله ص فقلت
يا رسول الله ماذا لقيت من امتك من الاود واللدد فقال ادع عليهم فقلت اللهم ابدلني
بهم خيرا منهم وابدلهم بي شرا مني اقول ما اشبه من هذه الرؤيا بالتي رآها الامام ع وبين
ما رآها الحسين ع في ليلة خروجه من المدينة حين وضع عليه السلام راسه على قبر النبي ص
وادركه المنام فانه روي في العوالم انه راى رسول الله صلى الله عليه وآله قد اقبل
في كتيبة من الملائكة عن يمينه وعن شماله وبين يديه حتى ضم الحسين ع الى صدره وقبّل
ما بين عينيه وقال حبيبي يا حسين كاني اراك عن قريب مرملا بدمائك مذبوحا بارض
كرب وبلاء من عصابة من امتي وانت مع ذلك عطشان لا تسقى وظمآن لا تروى وهم
مع ذلك يرجون شفاعتي لا انالهم الله شفاعتي يوم القيمة حبيبي يا حسين ان اباك
وامك واخاك قدموا علي وهم مشتاقون اليك وان لك في الجنان لدرجات لن تنالها
الا بالشهادة قال فجعل الحسين ع في منامه ينظر الى جده ويقول يا جداه لا حاجة
لي في الرجوع الى الدنيا حتى ترزقني الشهادة وما قد كتب الله لك فيها من الثواب العظيم
فان اباك واخاك وعمك وعم ابيك يحشرون يوم القيمة في زمرة واحدة حتى تدخلون
الجنة قال فانتبه الحسين ع من نومه فزعا مرعوبا فقص رؤياه على اهل بيته وبني عبد
المطلب فلم يكن في ذلك اليوم في مشرق ولا مغرب قوم اشد غما من اهل بيت رسول
الله صلى الله عليه وآله ولا اكثر بكاء ولا باكية منهم وفي رواية اخرى في العوالم قالت
ام كلثوم ولم يزل كان ابي في تلك الليلة قائما وقاعدا وراكعا وساجدا ثم يخرج

ساعة

ساعة بعد ساعة يقلب طرفه في السماء وينظر في الكواكب وهو يقول ما كذبت ولا كذبت
وانها الليلة التي وعدت بها ثم يعود الى مصلاه ويقول اللهم بارك لي في الموت ويكثر من
قول انا لله وانا اليه راجعون ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم ويصلي على النبي وآله
ويستغفر الله كثيرا وقال يا بنية اذا قرب وقت الاذان فاعلميني ثم رجع الى ما كان عليه اول
الليل من الصلوة والدعاء والتضرع الى الله عز وجل قالت ام كلثوم فجعلت ارقب وقت
الاذان فلما لاح الوقت اتيته ومعي اناء فيه ماء ثم ايقظته فاسبغ الوضوء وقام ولبس
ثيابه وفتح بابه ثم نزل الى الدار وكان في الدار وز قد اهدي الى اخي الحسين ع فلما
نزل خرجن وراءه ورفرفن وصحن في وجهه وكان قبل تلك الليلة لم يصحن فقال عليه السلم
لا اله الا الله صوارخ يتبعها نوائح وفي غداة قد يظهر القضاء فقلت يا ابتاه هكذا
تطير فقال يا بنية ما منا اهل البيت من يتطير ولا يتطير به ولكن قول جرى على لساني
ثم قال يا بنية بحقي عليك الا ما اطلقتيه فقد حبست ما ليس له لسان ولا يقدر على الكلام
اذا جاع او عطش فاطعميه واسقيه والا خلي سبيله ياكل من حشائش الارض فلما وصل
الى الباب فعالجه ليفتحه فتعلق الباب بمئزره فانحل مئزره حتى سقط فاخذه وشده وهو يقول

اشعار امير المؤمنين ع

شعر اشدد حيازيمك للموت فان الموت لاقيكا ولا تجزع من الموت اذا حل بواديكا
ولا تغتر بالدهر وان كان يواتيكا كما اضحكك الدهر كذاك الدهر يبكيكا ثم قال اللهم
بارك لنا في الموت اللهم بارك لي في لقائك قالت ام كلثوم وكنت امشي خلفه فلما سمعته
يقول ذلك قلت واغوثاه يا ابتاه اراك تنعى نفسك منذ الليلة قال يا بنية ما هو
بنعاء ولكنها دلالات وعلامات للموت تتبع بعضها بعضا فامسكي عن الجواب ثم
فتح الباب وخرج اقول اذا سمعتم يا اخواني المؤمنين الباكين ان عند خروج الامام
عليه السلام من الدار الى محل الشهادة كانت الوز صحن وراءه ورفرفن وصحن

في وجهه فاسمعوا ان عند خروج قرة العين الامير عليه السلام اعني ولده الشهيد الغريب سيد
الشهداء روحنا الفداء في يوم العاشوراء من الخيم الى محل الشهادة كانت النوائح
والصوائح من نسائه واولاده الغريبات المتحيرات المعطلات العطاش الجائعات كزينب
وام كلثوم وفاطمة ورقية وسكينة وامثالها فانه روي في العوالم ان الحسين عليه السلام لما نظر
الى اثنين وسبعين رجلا من اهل بيته صرعى التفت الى الخيمة ونادى يا سكينة يا فاطمة
يا زينب يا ام كلثوم عليكن مني السلام فنادته سكينة يا ابه استسلمت للموت فقال
كيف لا يستسلم من لا ناصر له ولا معين يا اخواني سمعتم ان الامير المؤمنين عليه السلام اوصى يا ام
كلثوم في الطعام اللوز وسقيهن فوالله لا ادري كيف كان حال مولينا الحسين
حيث لم يوجد في هذا الوقت عنده شراب ولا طعام حتى يوصي الى ام كلثوم في
ابنته سكينة الصغيرة الحزينة الباكية ولا تخبرين الله فانا لاعما نقول بعل الظالموت

المجلس الخامس في وقوع الضربة على راس الامير عليه السلام السلام عليكم يا شيعة امير
المؤمنين عليه السلام ورحمة الله وبركاته اعلموا ان من بعض الخطب البليغة عنه
هو ما قال عليه السلام اول الدين معرفة الله وكمال معرفته التصديق به وكمال التصديق به
توحيده وكمال توحيده الاخلاص له ونفي الصفات عنه لشهادة كل صفة انها غير الموصوف
فمن وصف الله سبحانه فقد قرنه ومن قرنه فقد ثناه ومن ثناه فقد جزاه ومن
جزاه فقد جهله ومن جهله فقد اشار اليه ومن اشار اليه فقد حده ومن حده
فقد عده انتهى ما اردنا نقل خطبته عليه السلام فاقول بعد الحمد لله سبحانه اللهم صل
وسلم على اشرف انبيائك واكمل اوليائك وخيرة امنائك وآلهم الطيبين الطاهرين
المعصومين واللعن على اعدائهم اجمعين ابد الآبدين وبعد فقد قال الله عز وجل
يوم نحشر المتقين الى الرحمن وفدا ونسوق المجرمين الى جهنم وردا روي في

الكافي

كيفية ورود المتقين في المحشر والجنة

الكافي عن ابي جعفر عليه السلام قال سئل علي عليه السلام رسول الله صلى الله عليه وآله عن قول الله
يوم نحشر المتقين الى الرحمن وفدا فقال صلى الله عليه وآله يا علي ان الوفد لا يكونون الا ركبانا اولئك
رجال اتقوا الله فاحبهم الله عز ذكره واختصهم ورضي اعمالهم فسماهم المتقين ثم قال
له يا علي اما والذي فلق الحبة وبرأ النسمة انهم ليخرجون من قبورهم وان الملائكة
لتستقبلهم بنوق من نوق العز عليها رحائل الذهب مكللة بالدر والياقوت وجلائلها
الاستبرق والسندس وخطامها جدل الارجوان تطير بهم الى المحشر مع كل رجل منهم
الف ملك من قدامه وعن يمينه وعن شماله يزفونهم زفا حتى ينتهوا بهم الى باب الجنة الاعظم
وعلى باب الجنة شجرة ان الورقة منها ليستظل تحتها الف رجل من الناس وعن يمين
الشجرة عين مطهرة مزكية قال فيسقون منها شربة فيطهر الله بها قلوبهم من الحسد
ويسقط عن ابشارهم الشعر وذلك قول الله عز وجل وسقيهم ربهم شرابا طهورا من تلك
العين المطهرة قال ثم ينصرفون الى عين اخرى عن يسار الشجرة فيغتسلون فيها وهي عين
الحيوة فلا يموتون ابدا قال ثم يوقف بهم قدام العرش وقد سلموا من الآفات والاسقام
والحر والبرد ابدا قال فيقول الجبار جل ذكره للملائكة الذين معهم احشروا اوليائي الى
الجنة ولا توقفوهم مع الخلائق فقد سبق رضاي عنهم ووجبت رحمتي لهم

دخول المتقين في الجنة

فكيف اريد ان اوقفهم مع اصحاب الحسنات والسيئات قال فتسوقهم الملائكة الى
الجنة فاذا انتهوا بهم الى باب الجنة الاعظم ضرب الملائكة الحلقة ضربة فتصر صريرا
فيبلغ صوت صريرها كل حوراء خلقها الله واعدها لاوليائه فيتباشرن بهم اذا سمعوا
صرير الحلقة ويقول بعضهم لبعض قد جائنا اولياء الله فيفتح لهم الباب فيدخلون الجنة
ويشرف عليهم ازواجهم من الحور العين والآدميين فيقلن مرحبا بكم فما كان اشد
شوقنا اليكم ويقول لهن اولياء الله مثل ذلك وفيه ايضا قال رسول الله صلى الله عليه وآله لعلي من

سبعون زوجة حوراء واربع نسوة من الادميين وللمومن ساعة مع الحوراء وساعة
مع الادميين وساعة يخلو على الارائك متكئا ينظر بعض المومنين الى بعض اقول قد
كثر في الاخبار ان نسوة المومن من الادميين لا تزيد عن اربعة واما من الحور العين
فكثير من الاخبار تدل على المزيد من سبعين وبعضها يدل على الانقص منه حتى ان بعضها
يدل على الاثنين ويمكن الجمع بينها بان اختلافها يكون باختلاف درجات اهل الجنة
كما لا يخفى على ذي بصيرة يا اخواني المومنين هل تحبون ان تسمعوا حديثا ازداد
شوقكم الى امتثال اوامر الله واجتناب نواهيه حتى تدخلوا في الجنة التي خلقها الله عز
وجل لمطيعيه فاعلموا انه روي فيه ايضا من رسول الله صلى الله عليه وآله وان المومن
ليغشاه شعاع نور وهو على اريكته ويقول لخدامه ما هذا الشعاع اللامع هل الجبار
لحظني فيقول له خدامه قدوس قدوس جل جلال الله بل هذه حوراء من نسائك
من لم تدخل بها بعد اشرفت عليك من خيمتها شوقا اليك وقد تعرضت لك و
احبت لقاءك فلما ان رأتك متكئا على سريرك تبسمت نحوك شوقا اليك فالشعاع
الذي رأيت والنور الذي غشيك وهو من بياض ثغرها وصفائه ونقائه ورقته فيقول
ولي الله ائذنوا لها فتنزل الي فيبتدر اليها الف وصيف والف وصيفة يبشرونها
بذلك فتنزل اليه من خيمتها وعليها سبعون حلة منسوجة بالذهب والفضة مكللة
بالدر والياقوت والزبرجد صبغهن المسك والعنبر بالوان مختلفة يرى مخ ساقها
من وراء سبعين حلة طولها سبعون ذراعا وعرض ما بين منكبيها عشرة اذرع فاذا
دنت من ولي الله اقبل الخدام بصحاف الذهب والفضة فيها الدر والياقوت والزبرجد
فينثرونها عليها ثم يعانقها وتعانقه وقعد ايضا عنده فيخرج عليه زوجة من الحور
من خيمتها تمشي مقبلة وحولها وصائف وعليها سبعون حلة منسوجة بالياقوت

واللؤلؤ

واللؤلؤ والزبرجد هي من مسك وعنبر وعلى رأسها تاج الكرامة وعليها نعلان من ذهب
مكللتان بالياقوت واللؤلؤ شراكهما ياقوت احمر فاذا ادنت من ولي الله فهم ان يقوم
اليها شوقا فتقول له يا ولي الله ليس هذا يوم تعب ولا نصب فلا تقم انا لك وانت لي
فيعتنقان مقدار خمسمائة عام من اعوام الدنيا لا يملها ولا تمله قال فاذا فتر بعض الفتور
من غير ملالة نظر الى عنقها فاذا عليها قلائد من قصب من ياقوت احمر وسطها لوح صفحته
درة مكتوب فيها انت يا ولي الله حبيبي وانا الحوراء حبيبتك اليك تناهت نفسي والي
تناهت نفسك حكي عن ابي بصير عن الصادق ع قال قلت له جعلت فداك شوقني فقال يا
ابا محمد ان ادنى نعيم الجنة ان يوجد ريحها مسيرة الف عام من مسافة الدنيا وان من
ادنى اهل الجنة منزلا لو نزل به الثقلان الجن والانس لوسعهم طعاما وشرابا ولا ينقص
مما عنده شيء ان ايسر اهل الجنة منزلة من يدخل الجنة فيرفع له ثلث حدائق فاذا دخل
ادناهن رأى فيها من الازواج والخدم والانهار والثمار ما شاء الله مما يملأ عينيه
قرة وقلبه مسرة فاذا شكر الله وحمده قيل له ارفع رأسك الى الحديقة الثانية ففيها
ما ليس في الاولى فيقول يا رب اعطني هذه فيقول الله تعالى لعلي ان اعطيتكها تسألني
غيرها فيقول رب هذه هذه فاذا هو دخلها شكر الله وحمده قال فيقال افتحوا له باب الجنة
فيقال له ارفع رأسك فاذا قد فتح له باب من الخلد ويرى اضعاف ما كان فيما قبل فيقول
عند تضاعف مسراته رب لك الحمد الذي لا يحصى اذ مننت علي بالجنان وانجيتني
من النيران قال ابو بصير فبكيت وقلت له جعلت فداك زدني قال يا ابا محمد ان في الجنة
نهرا في حافتيه جوار نابتات اذا مر المومن بجارية اعجبته قلعها وانبت الله عز
وجل مكانها اخرى قلت جعلت فداك زدني قال يا ابا محمد المومن يزوج ثمانمائة
عذراء واربعة آلاف ثيب وزوجتين من الحور العين قلت جعلت فداك ثمانمائة عذراء

احوال حور العين والحوراء

معانقة اهل الجنة مع الحور العين

في الجنة نهر نبتت من اطرافه الحور العين

قال نعم ما يفرش منهن شيئا الا وجدها كذلك قلت جعلت فداك من اى شئ خلق الحور العين
قال من تربة الجنة النورانية ويرى مخ ساقها من وراء سبعين حلة كبدها مرآته وكبده مرآتها
قلت جعلت فداك الهن كلام يتكلمن به في الجنة قال نعم كلام لم يسمع الخلايق اعذب
منه قلت ما هو قال يقلن باصوات رخيمة نحن الخالدات فلا نموت ونحن الناعمات فلا
نبؤس ونحن المقيمات فلا نظعن ونحن الراضيات فلا نسخط طوبى لمن خلق لنا وطوبى
لمن خلقنا له ونحن اللواتى لو ان قرن احدنا علق في جو السماء لاغشى نوره الابصار
اقول ومختم تعريف الحور هنا بانها باكرة ابد القعود تم فجعلناهن ابكارا وعن المجمع من نسخ
كلما اتيتهن ازواجهن وجدوهن ابكارا ومن الاحتجاج عن الصادق ع سئل كيف يكون
في كل مرة اتيتها زوجها عذراء قال خلقت من الطيب لا يعتريها عاهة ولا يخالط جسمها
آفة ولا يجرى في ثقبها شئ ولا يدنسها حيض فالرحم ملتزقة اذ ليس فيه لسوى الاحليل
مجرى اقول اواه واويلاه ثم واويلاه ثم وويلاه اذا قلت من استماع اهل الجنة فاستمع بعض
احوال جهنم فوالله لو اسمعت اذن قلبك هذا الحديث وتاملت فيه حق التامل لاتحالا بتكدر
عيشك ويتكسر قلبك وتجرى عبراتك على خدك في اناء الليل واطراف النهار واعلم انه روى
في الكافى عن القمى عن ابي بصير عن الصادق ع قال قلت له يا بن رسول الله خوفنى فان
قلبى قد قسى فقال يا ابا محمد استعد للحيوة الطويلة فان جبرئيل جاء الى رسول الله صلى الله
عليه واله وهو قاطب وقد كان قبل ذلك يجئ وهو متبسم فقال رسول الله ص يا جبرئيل جئتنى
اليوم قاطبا فقال يا محمد ص قد وضعت منافخ النار فقال وما منافخ النار يا جبرئيل فقال
يا محمد ان الله عز وجل امر بالنار فنفخ عليها الف عام حتى ابيضت ثم نفخ عليها الف عام
حتى احمرت ثم نفخ عليها الف عام حتى اسودت فهى سوداء مظلمة لو ان قطرة من الضريع قطرت
في شراب اهل الدنيا لمات اهلها من نتنها ولو ان حلقة واحدة من السلسلة التى طولها سبعون

ذراعا

بعض احوال جهنم

ذراعا وضعت على الدنيا لذابت الدنيا من حرها ولو ان سربالا من سرابيل اهل النار علق
بين السماء والارض لمات اهل الارض من ريحه ووهجه قال فبكى رسول الله صلى الله عليه
واله وبكى جبرئيل ع فبعث اليهما ملكا فقال لهما ان ربكما يقرئكما السلام ويقول قد
امنتكما ان تذنبا ذنبا اعذبكما عليه فقال ابو عبد الله ع فما رأى رسول الله ص متبسما بعد
ذلك ثم قال ان اهل النار يعظمون النار وان اهل الجنة يعظمون الجنة والنعيم وان
جهنم اذا دخلوها هووا فيها مسيرة سبعين عاما فاذا بلغوا اعلاها قمعوا بمقامع الحديد
واعيدوا الى دركها هذه حالهم وهو قول الله عز وجل كلما ارادوا ان يخرجوا منها من غم اعيدوا
فيها وذوقوا عذاب الحريق ثم تبدل لهم جلود غير جلودهم التى كانت عليهم فقال ابو عبد الله ع
حسبك يا ابا محمد قلت حسبى حسبى اقول نعم هذا الخبر كان كافيا لمن كان له اذن تعيه سمعا ولم
يكن صمها يا اخوانى المؤمنين تاملوا حق التامل وتفكروا غاية التفكر في انه هل يكون
عندكم عمل يدخلكم في الجنة التى سمعتم بعض اوصافها وينجيكم من النار التى ذكرنا بعض
من عذابها الا والله ليس لنا عمل يكون محلا للاعتماد ويحصل الاطمينان به الا حب على
ابن ابيطالب ع وباقى المعصومين صلوات الله عليهم اجمعين فانه روى من امالى الصدوق
قال قال رسول الله ص لعلى بن ابيطالب ع اذا كان يوم القيمة يؤتى بك يا على على نجيب
من نور وعلى راسك تاج قد اضاء نوره وكاد يخطف ابصار اهل الموقف فيأتى النداء
من عند الله جل جلاله اين خليفة محمد رسول الله ص فتقول ها انا ذا فينادى يا على
ادخل من احبك الجنة ومن عاداك النار فانت قسيم الجنة وانت قسيم النار وروى في
العوالم عن ابن عباس قال بينا نحن مع الرسول ص اذ قال ايكم على بن ابيطالب ع
قلنا الى يا رسول الله فقرب منه وضرب يده على منكبه وساق الكلام الى ان قال هذا
جبرئيل يخبرنى عن الله تعالى اذا كان يوم القيمة جئت انت وشيعتك ركبانا على نوق

روى ان على بن ابيطالب ع قسيم الجنة والنار

من نور يلمع يطيرهم في ارجاء الهواء ينادون في عرصة القيمة نحن العلويون فيأتيهم النداء
من قبل الله انتم المقربون الذين لا خوف عليكم اليوم ولا انتم تحزنون من نفر الفرات منا
الباقر ع قال ينادي مناد يوم القيمة اين المحبون لعلي عليه السلام فيقوم اقوام من كل فج
عميق فيقال لهم من انتم قالوا نحن المحبون لعلي الخالصون له حبا فيقال انتشركون في حبه احدا
من الناس فيقولون لا فيقال لهم ادخلوا الجنة انتم وازواجكم تحبرون اقول يا اخواني
المحبين لعلي بن ابي طالب ع اسمعوا حديثا قرت به عيونكم وزادكم له حبا واعلموا انه نقل
من تفسير مولينا العسكري عليه السلام عن النبي ص لعلي صلوات الله عليهما وعلى آلهما ينادي
مناد يوم القيمة اين محبو علي بن ابي طالب ع فيقوم قوم من الصالحين فيقال لهم خذوا بايدي
من شئتم في عرصات القيمة فادخلوهم الجنة فاقل رجل منهم ينجو بشفاعته من اهل تلك
العرصات الف الف رجل ثم ينادي مناد اين البقية من محبي علي بن ابي طالب ع فيقوم قوم
مقتصدون فيقال لهم تمنوا على الله عز وجل ما شئتم فيتمنون فيفعل بكل واحد منهم ما تمنى
ثم يضعف له مائة الف ضعف ثم ينادي اين البقية من محبي علي بن ابي طالب ع فيقوم
قوم ظالمون لانفسهم معتدون عليها فيقال اين المبغضون لعلي بن ابي طالب عليه السلام
فيؤتى بهم جم غفير وعدد عظيم كثير فيقال الا نجعل كل الف من هؤلاء فداء لواحد من
محبي علي بن ابي طالب ع ليدخلوا الجنة فينجي الله عز وجل محبيك ويجعل اعداءهم فداءهم اقول
ايها المحبون لعلي بن ابي طالب ع روحي لك الفداء هل تقدرون ان تسمعوا ما صدر من ابن
ملجم الملعون بالنسبة الى مولاكم وامامكم الذي حبه يكون سببا لنجاتكم لا والله لا تقدرون
ولو تقدرون فتنقضي محبتكم وادعائكم ان تبكوا وتصرخوا صراخ الثكلى وتحمل تلك الواقعة
الهائلة على ما نستفاد من الاخبار المعتبرة المدونة في العوالم وغيره هو انه قالت ام كلثوم
لما كان ليلة تسع عشرة من شهر رمضان افطر ابي عليه السلام بقرص من شعير وملح

الجريش

الجريش فحمد الله واثنى عليه ثم قام الى صلوته فصلى ولم يزل راكعا وساجدا ومبتهلا ومتضرعا
الى الله سبحانه ويكثر الدخول والخروج وهو ينظر الى السماء وهو قلق يتململ فلما دخل السحر
وكان قد بقي ثلث الليل اسبغ الوضوء ولبس ثيابه وفتح بابه وخرج قالت ام كلثوم فجئت
الى اخي الحسن ع فقلت يا اخي قد كان من ابيك الليلة كذا وكذا وقد خرج في هذا الليل الغلس
فالحقه فقام الحسن ع وتبعه فلحق به قبل ان يدخل الجامع فقال يا اباه ما اخرجك في هذه
الساعة وقد بقي من الليل ثلثه فقال يا حبيبي ويا قرة عيني خرجت لرؤيا رايتها
في هذه الليلة هالتني وازعجتني واقلقتني فقال له خيرا رايت وخيرا يكون فقصها
علي فقال يا بني رايت كان جبرئيل قد نزل من السماء على جبل ابي قبيس فتناول منه
حجرين ومضى بهما الى الكعبة وتركهما على ظهرها وضرب احدهما على الآخر فصارت كالرميم
ثم ذرهما في الريح فما بقي بمكة ولا بالمدينة بيت الا ودخله من ذلك الرماد فقال له
يا ابت وما تأويلها فقال يا بني ان صدقت رؤياي فان اباك مقتولا ولا يبقى
بمكة حينئذ ولا بالمدينة بيت الا ويدخله من ذلك غم ومصيبة من اجلي فقال الحسن ع
وهل تدري متى يكون ذلك يا ابت فقال يا بني ان الله يقول وما تدري نفس
ماذا تكسب غدا وما تدري نفس باي ارض تموت ولكن عهد الى حبيبي رسول الله
صلى الله عليه وآله انه يكون في العشر الاواخر من شهر رمضان يقتلني ابن ملجم المرادي لعنه الله
عليه فقلت يا اباه اذا علمت منه ذلك فاقتله قال يا بني لا يجوز القصاص الا بعد
الجناية والجناية لم تحصل منه يا بني لو اجتمع الثقلان الانس والجن على ان يدفعوا
ذلك لما قدروا يا بني ارجع الى فراشك فقال الحسن ع يا اباه اريد امضي معك الى
موضع صلوتك فقال له اقسمت بحقي الامامة عليك الا رجعت الى فراشك لئلا ينتقض عليك
نومك ولا تعصيني في ذلك قال فرجع الحسن ع فوجد اخته ام كلثوم قائمة خلف الباب

تتطرع فدخل فاخبرها بذلك وجلسا يتحادثان وهما محزونان حتى غلب عليهما النعاس فقاما
فدخلا الى فراشهما وناما فقال ابو مخنف وخرج وسار امير المؤمنين ع حتى دخل المسجد
القناديل قد خمد ضوءها فصلى في المسجد ورده وعقب ساعة ثم انه قام وصلى ركعتين ثم علا
المأذنة ووضع سبابتيه في اذنيه وتنحنح ثم اذن وكان عليه السلام اذا اذن لم يبق في
بلد الكوفة بيت الا اخترقه صوته قوله وهنا روايتان احدهما ان ابن ملجم عليه اللعنة كان في فراش

بيان شهادة امير المؤمنين عليه السلام

قطامة الملعونة فنبهته وقالت له من يكون على هذا العزم يرقد هكذا على اقبل الحاجة مع
واذن قتمر البدر فاقتله فقال الجاحد والله اني اقتله الساعة فقالت اقتله وارجع الي
قرير العين مسرورا فافعل بي ما تريد فاني منتظرة لك فوثب الملعون كانه الفحل من
الابل قال هلموا الي بالسيف فاخذه وراح الى الجامع والثانية الذي يقلد يكون هو
هو ان اللعين بات في المسجد ومعه رجلان يساعدانه على قتله ع فلما اذن ع ونزل من
المأذنة وجعل يسبح الله ويقدسه ويكبره ويكثر من الصلوة على النبي ص قال الراوي وكان
من كرم اخلاقه ع انه يتفقد النائمين في المسجد ويقول للنائم الصلوة يرحمك الله قم
الصلوة ثم الى الصلوة المكتوبة عليك ثم يتلو عليه السلام ان الصلوة تنهى عن الفحشاء
والمنكر ففعل ذلك كما كان يفعله على مجاري عادته مع النائمين في المسجد حتى اذا بلغ الى
الملعون فرآه نائما على وجهه فقال له يا هذا قم من نومك هذا فانها نومة يمقتها الله
وهي نومة الشيطان ونومة اهل النار بل نم على يمينك فانها نومة العلماء او على يسارك
فانها نومة الحكماء او على ظهرك فانها نومة الانبياء قال فتحرك الملعون كانه يريد ان يقوم
وهو من مكانه لا يبرح فقال له امير المؤمنين لقد هممت بشيء تكاد السموات يتفطرن
منه وتنشق الارض وتخر الجبال هدا ولو شئت لانبأتك بما تحت ثيابك ثم تركه وعدل
عنه الى محرابه وقام قائما يصلي وكان عليه السلام يطيل الركوع والسجود في الصلوة كعادته

في الفرائض

في الفرائض والنوافل حاضرا بكنه فلما احس به فنهض الملعون مسرعا واقبل يمشي حتى وقف
بازاء الاسطوانة التي كان الامام ع يصلي عليها فامهله حتى صلى الركعة الاولى وركع وسجد
السجدة الاولى منها ورفع راسه فعند ذلك اخذ السيف وهزه ثم ضربه على راسه الشريف المكرم فوقعت
الضربة على الضربة التي ضربه عمرو بن عبد ود العامري ثم اخذت الضربة الى مفرق راسه الى موضع
السجود قال الراوي وا مصيبتاه وا ويلاه فوالله لا ادري ان كان رسول الله صلى الله عليه وآله
حتى يرى اخيه ووصيه وزوج ابنته وابا ولديه روحي له الفداء على هذه الحالة بنفسه
تنبجس رأسه الشريف كما شكى منه ضربة عمرو بن عبد ود الملعون اعلموا ايها الباكون
على امامكم انه لما وقعت الضربة العوالم فشلها الحق الامام ع بالضرب لم يتأوه وصبر واحتسب
ووقع على وجهه وليس عنده احد قائلا بسم الله وبالله وعلى ملة رسول الله ثم صاح
وقال قتلني ابن ملجم قتلني اللعين ابن اليهودية ورب الكعبة ايها الناس لا يفوتنكم
ابن ملجم وسار السم في راسه وبدنه فثار جميع من في المسجد في طلب الملعون وماجوا
بالسلاح فلا يدرون اين يذهبون من شدة الصدمة والدهشة قال الراوي
فاكثرت من الاصفق الايدي على الهامات وعلوا الصرخات ودوى في البحار انه
لما كان الليلة التي قتل فيها امير المؤمنين ع لم يرفع حجر عن وجه الارض الا وجد
تحته دم عبيط حتى طلع الفجر وكان ابن ملجم ضربه ضربة فاخا مسرعا ثم ولى هاربا
وخرج من المسجد واحاط الناس بامير المؤمنين عليه الصلوة والسلام وهو في محرابه
يشد الضربة ويأخذ التراب ويضعه عليها ثم تلا قوله تعالى منها خلقناكم وفيها نعيدكم
ومنها نخرجكم تارة اخرى ثم قال ع جاء امر الله وصدق رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
انتهى الحديث انا لله وانا اليه راجعون وسيعلم الذين ظلموا اي منقلب ينقلبون
اللهم العن على ابن ملجم المطرود بعدد كل ما في علمك وضاعف ذلك عليه ثم ضاعف

ابد الآبدين ودهر الداهرين بتمام بنيك يا اتقى المتقين المجلس السادس من المقاتل
الحسنين عليهما السلام واهل الكوفة على قتل امير المؤمنين عليه السلام بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي ليس لصفته حد محدود ولا وقت معدود وليس له شبيه ونظير وهو
بكل شيء بصير كائن لا عن حدوث موجود لا عن عدم مع كل شيء لا بالمقارنة
وغير كل شيء لا بالمزايلة فاعل لا بمعنى الحركات والآلة انشأ الخلق انشاء وابتدأه
ابتداء بلا فكر ورويّة ولا اقتباس وتجربة بل ابدعه بالقدرة الكاملة والسلطنة
القاهرة اللهم صل على امينك الطاهرة وخيرتك من الخليقة محمد اشرف البرية عليه
الآلاف التحية ثم على وصيه نور الظلمة وكاشف الغمة المقتول بيد اشقى الامة في محراب
العبادة علي ساقي الشيعة في يوم القيمة عليه الف الف كرامة ثم على زوجته فاطمة الزهراء
واولادها النقباء النجباء عليهم الآلاف البهاء والثناء واللعنة على اعدائهم بقاء دار
القرار فقد قال الله سبحانه في كتابه الكريم اللازم التعظيم والتكريم تتجافى جنوبهم
عن المضاجع يدعون ربهم خوفا وطمعا ومما رزقناهم ينفقون فلا تعلم نفس ما اخفي
لهم من قرة اعين جزاء بما كانوا يعملون واعلم انه يستفاد من الاخبار الكثيرة وتفاسير
العامة والخاصة انها نزلت في الحث والترغيب على صلوة الليل ثم اعلم ان من الاخبار
ما يدل على ان الموجب لتركها والباعث لسلب التوفيق لاتيانها هو الذنب والمعصية مثل
ما روي في المحاسن عن الصادق ع ان الرجل ليذنب الذنب فيحرم صلوة الليل وان
عمل السيئة اسرع في صاحبه من السكين في اللحم او قال وكفى في ذم تركها ما رواه في العلل
عن ابي جعفر عليه السلام قال ان لليل شيطانا يقال له الرها فاذا استيقظ العبد واراد
القيام الى الصلوة قال له ليست ساعتك ثم يستيقظ مرة اخرى فيقول له لم يأت لك
فما يزال كذلك يزيله ويحبسه حتى يطلع الفجر فاذا طلع الفجر بال في اذنه ثم انصاع يمصع

بذنبه

بذنبه فخرا او يمصع وفيه ايضا عن الباقرين عليهما السلام ما من عبد الا وهو يستيقظ مرة او مرتين
في الليل او مرارا فان قام والا فجج الشيطان فبال في اذنه الا يرى احدكم اذا كان منه ذلك
قام ثقيلا وكسلان واما الاخبار الموجبة للتحريص فيها فهي اكثر من ان نذكرها في هذا المختصر
لكن نذكر جملة منها ايقاظا وتشويقا للمؤمنين فمنها ما روي ايضا عن علي بن اسباط [illegible] قال

فضل صلوة الليل

قيام الليل مصحة للبدن ومرضاة للرب وتمسك باخلاق النبيين وتعرض لرحمته وما روي في الفقيه
عن ابي عبد الله ع قال كذب من زعم انه يصلي صلوة الليل وهو يجوع ان صلوة الليل تضمن رزق
النهار وفيه ايضا قال رسول الله ص من صلى بالليل حسن وجهه بالنهار وما روي عن الجمع عن النبي ص
الا اخبركم بابواب الخير قيل نعم يا رسول الله قال ص الصوم جنة من النار والصدقة تكفر
الخطيئة وقيام الرجل في جوف الليل يبتغي وجه الله وفي رواية بذكر الله في مكانه وفي [illegible]
يناجي ربه ثم قرأ هذه الآية تتجافى جنوبهم عن المضاجع وما روي عن المحاسن قال رسول
الله ص لما اسري بي رأيت في الجنة نهرا ابيض من اللبن واحلى من العسل واشد استقامة من
السهم فيه اباريق عدد النجوم على شاطئه قباب الياقوت الاحمر والدر الابيض فضرب جبرئيل
بجناحه فاذا هو مسك ثم قال كالرمان يلقى ثمره الى الرجل فيشقها عن سبعين حلة والمؤمنون
على كراسي وهم الغر المحجلون حتى تأتوا من الجنة فينادهم كذلك اذا اشرف عليهم امرأة
من فوقهم تقول سبحان الله يا عبد الله اما لنا منك دولة فيقول من انت فتقول
انا من اللواتي قال الله فلا تعلم نفس ما اخفي لهم من قرة اعين وما روي في
امالي الصدوق عن الصادق ع عن آبائه عليهم السلام قال قال رسول الله صلى الله
عليه وآله ان الله جل جلاله اوحى الى الدنيا ان اتعبي من خدمك واخدمي من
رفضك وان العبد اذا تخلى بسيده في جوف الليل المظلم وناجاه اثبت الله النور
في قلبه فاذا قال يا رب يا رب ناداه الجليل جل جلاله لبيك عبدي سلني اعطك

وتوكل الكفاية ثم يقول جل جلاله للملائكة ملائكتي انظروا الى عبدي فقد تخلى بي في جوف الليل المظلم
والبطالون لاهون والغافلون نيام اشهدوا اني قد غفرت له وما روي عن تفسير الامام ع قال
عليه السلام بيان ثواب الصلوة واذا قال بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين وقرء
فاتحة الكتاب وسورة قال الله تعالى لملائكته اما ترون عبدي هذا كيف تلذذ بقراءة كلامي
اشهدكم يا ملائكتي لاقولن له يوم القيمة اقرء في جناني وارق في درجاتي فلا يزال
يقرء ويرقى بعد كل حرف درجة من فضة ودرجة من لؤلؤ ودرجة من جوهر ودرجة
من زبرجد اخضر ودرجة من زمرد اخضر ودرجة من نور رب العزة وما روي في
الكافي قال النبي ص يا علي عليك بصلوة الليل وعليك بصلوة الليل وعليك بصلوة الليل
وما روي في مجالس الصدوق قال امير المؤمنين علي بن ابي طالب ع ان في الجنة لشجرة
يخرج من اعلاها الحلل ومن اسفلها خيل بلق مسرجة ملجمة ذوات اجنحة لا تروث ولا تبول
فيركبها اولياء الله فتطير بهم في الجنة حيث شاؤا فيقول الذين اسفل منهم يا ربنا ما بلغ
بعبادك هذه الكرامة فيقول الله جل جلاله انهم كانوا يقومون الليل ولا ينامون ويصومون
النهار ولا ياكلون ويجاهدون العدو ولا يجبنون ويتصدقون ولا يبخلون وفيما
حديث الشريف غريب عن الصادق جعفر بن محمد عن ابيه عليهم السلام ان رجلا سال علي بن
ابي طالب ع عن قيام الليل بالقران فقال له ابشر من صلى من الليل عشر ليلة لله مخلصا
ابتغاء مرضات الله قال الله عز وجل لملائكته اكتبوا لعبدي هذا من الحسنات عدد ما
انبت في الليل من حبة وورقة وشجرة وعدد كل قصبة وخوص ومرعى ومن صلى تسع ليلة
اعطاه الله عشر دعوات مستجابات واعطاه كتابه بيمينه يوم القيمة ومن صلى ثمن ليلة
اعطاه الله اجر شهيد صابر صادق النية وشفع في اهل بيته ومن صلى سبع ليلة خرج
من قبره يوم يبعث ووجهه كالقمر ليلة البدر حتى يمر على الصراط مع الامنين ومن صلى

فضيلت صلوة الليل

سدس ليلة كتب من الاولين وغفر له ما تقدم من ذنبه ومن صلى خمس ليلة زاحم ابراهيم
خليل الرحمن في قبته ومن صلى ربع ليلة كان في اول الفائزين حتى يمر على الصراط كالريح
العاصف ويدخل الجنة بغير حساب ومن صلى ثلث ليلة لم يبق ملك الا غبطه بمنزلته
من الله عز وجل وقيل له ادخل من اي ابواب الجنة الثمانية شئت ومن صلى نصف
ليلة فلو اعطي ملاء الارض ذهبا سبعين الف مرة لم يعدل اجره وكان له بذلك افضل
من عتق رقبة من ولد اسمعيل ومن صلى ثلثي ليلة كان له من الحسنات قدر رمل عالج
ادناها حسنة اثقل من جبل احد عشر مرات ومن صلى ليلة تامة تاليا لكتاب الله عز وجل
راكعا وساجدا وذاكرا اعطي من الثواب ما ادناه يخرج من الذنوب كما ولدته امه ويكتب
له عدد ما خلق من الحسنات ومثلها درجات ويثبت النور في قبره وينزع الاثم
والحسد من قلبه ويجار من عذاب القبر ويعطى براءة من النار ويبعث من الامنين
ويقول الرب تبارك وتعالى لملائكته ملائكتي انظروا الى عبدي احيا ليلة ابتغاء
مرضاتي اسكنوه الفردوس وله فيها مائة الف مدينة في كل مدينة جميع ما تشتهي
الانفس وتلذ الاعين وما لا يخطر على بال سوى ما اعددت له من الكرامة والمزيد
والقربة وما روي من الجمع عن النبي ص يقول الله اعددت لعبادي الصالحين ما لا
عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر بله ما اطلعتكم عليه اقرءوا ان شئتم فلا
تعلم نفس الاية يقول المؤلف وفقه الله لطلب مرضاته يا اخواني المؤمنين المتهجدين
المتلذذين بصلوة الليل والمناجات في اناء الليل واطراف النهار اعلموا ان صلوة الليل كان
اجرها خارجا من الحيطة الحصرية و [illegible] ولا يجيء بيان احد لانه لا يعلمه الا الله
الصمد وما كان [illegible] عند الله فقط لا يمكن لاحد بيانه وكيف شاهد الحديث انما نقله
من قول [illegible] عليهم السلام وما لا يخطر على بال ومن قولهم عليهم السلام ولا خطر على

بشر ومما روى عن القمي عن الصادق ع ما من عمل حسن يعمله العبد الا وله ثواب في القرآن
الا صلوة الليل فان الله لم يبين ثوابها لعظم خطره عنده فقال جل ذكره تتجافى
جنوبهم الى قوله يعملون اقول ولذا كان المعصومون صلوات الله عليهم اجمعين لم
يتركوها بل شاركثير من اشياعهم واتباعهم كان يكون على اتيانها وعدم تركها
ولو بقضائها فاته صدر النهار ربنا وفقنا فيما بقي من عمرنا على ان نتيمها والجد
والاجتهاد على ان نفوتها منا ولو في ليلة واحدة بجاه محمد وعترته الطاهرة عليهم
الاف التحية الله ثم الله من تفريطنا فيما مضى من عمرنا وفيما سابق الا جود من الله و
قوتنا فوالله كيف على الحث صلوة الليل ما روى عن الاحتجاج عن الكاظم ع عن آبائه
عن آبائه عن امير المؤمنين عليهم السلام قال لقد قام رسول الله صلى الله عليه وآله عشر سنين
على اطراف اصابعه حتى تورمت قدماه واصفر وجهه يقوم الليل اجمع حتى عوتب في
ذلك فقال الله عز وجل طه ما انزلنا عليك القرآن لتشقى بل لتسعد به وما روي
في الارشاد عن سعيد بن كلثوم قال كنت عند الصادق جعفر بن محمد عليه السلام فذكر
علي بن ابي طالب عليه السلام فاطراه ومدحه بما هو اهله ثم قال والله ما اكل علي بن ابي طالب ع
من الدنيا حراما قط حتى مضى لسبيله وما عرض له امران هما لله رضا الا اخذ باشدهما
عليه في دينه وما نزلت برسول الله ص نازلة الا دعاه ثقة به وما اطاق عمل رسول الله
من هذه الامة غيره وان كان ليعمل عمل رجل كان وجهه بين الجنة والنار يرجو ثواب
هذه ويخاف عقاب هذه ولقد اعتق من ماله الف مملوك في طلب وجه الله والنجاة من
النار مما كد بيديه ورشح منه جبينه وان كان ليقوت اهله بالزيت والخل والعجوة وما كان
لباسه الا الكرابيس اذا فضل شيء عن يده من كمه دعا بالجلم فقصه وما اشبهه من
ولده واهل بيته احد اقرب شبها به في لباسه وفقهه من علي بن الحسين عليهما السلام ولقد

دخل

دخل ابو جعفر ع ابنه عليه فاذا هو قد بلغ في العبادة ما لم يبلغه احد فرآه وقد اصفر لونه
من السهر ورمضت عيناه من البكاء ودبرت جبهته وانخرم انفه من السجود وقد ورمت ساقاه وقدماه من القيام
في الصلوة فقال ابو جعفر ع فلم املك حين رأيته بتلك الحال فبكيت رحمة له واذا هو يفكر
فالتفت الي بعد هنيئة من دخولي فقال لي يا بني اعطني بعض تلك الصحف التي فيها عبادة
علي بن ابي طالب عليه السلام فاعطيته فقرأ منها شيئا يسيرا ثم تركها من يده تضجرا وقال من
يقوى على عبادة علي بن ابي طالب ع اقول اذا سمعتم يا اخواني المؤمنين فضل صلوة الليل
سمعتم مقدار صلوة الليل لبعض المعصومين صلى الله عليهم اجمعين فوالله الذي لكم
هل تقدرون ان تسمعوا حكايات صلوة ليلة صلاها امير المؤمنين ع وهي ليلة الضربة

كيفية الضربة على رأس الأمير

في سحر ليلة التاسع عشر من شهر رمضان المبارك لا والله لا يقدر احد من احباء امير
المؤمنين ع واشياعه على استماعها الا ثم يضج ويبكي بكاء الثكالى ثم وا ويلاه وا
اعلموا انه دخل امير المؤمنين ع في تلك الليلة في جامع الكوفة وعدل الى محرابه وقام
قائما يصلي وكان عليه السلام يطول الركوع والسجود في الصلوة كعادته في الفرائض
والنوافل حاضرا قلبه فنهض ابن ملجم اللعين المطرود مسرعا واقبل يمشي حتى وقف بازاء
الاسطوانة التي كان الامام عليه السلام يصلي عليها فامهله حتى صلى الركعة الاولى وركع
وسجد السجدة الاولى منها ورفع رأسه فعند ذلك اخذ السيف وهزه ثم ضربه

في نداء جبرئيل على شهادته

على رأسه المكرم الشريف فوقعت الضربة على الضربة التي ضربها عمرو بن عبدود لعنه الله
ثم اخذت الضربة من مفرق رأسه الى موضع السجود فارتجت الارض وماجت البحار
والسموات واصطفقت ابواب الجامع وضجت الملائكة في السماء بالدعاء وهبت
ريح عاصف سوداء مظلمة ونادى جبرئيل ع بين السماء والارض بصوت يسمعه كل
مستيقظ تهدمت والله اركان الهدى وانطمست والله نجوم السماء واعلام التقى

وانفصمت والله العروة الوثقى قتل ابن عم محمد المصطفى قتل الوصي المجتبى قتل علي المرتضى
قتل والله سيد الاوصياء قتله اشقى الاشقياء قال الراوي فلما سمعت ام كلثوم نعي جبرئيل
فلطمت على وجهها وخدها وشقت جيبها وصاحت وا ابتاه واعلياه وامحمداه واسيداه
ثم اقبلت الى اخويها الحسن والحسين عليهما السلام فايقظتهما وقالت لهما لقد قتل ابوكما
فقاما يبكيان فقال لها الحسن ع يا اختاه كفي من البكاء حتى نعرف صحة الخبر كيلا تشمت
الاعداء فخرجا فاذا الناس ينوحون وينادون وا اماماه وا امير المومنين قتل والله
امام عابد مجاهد لم يسجد لصنم كان اشبه الناس برسول الله صلى الله عليه وآله فسمع الحسن والحسين
عليهما السلام صرخات الناس نادى وا ابتاه واعلياه ليت الموت اعدمنا الحياة فلما وصلا
الجامع ودخلا وجدا ابا جعدة بن هبيرة ومعه جماعة من الناس وهم يجتهدون ان
يقيموا الامام في المحراب ليصلي بالناس فلم يطق على النهوض وتاخر من الصف وتقدم الحسن ع
فصلى بالناس وامير المومنين ع يصلي ايماء من جلوس وهو يمسح الدم عن كريمته ووجهه
الشريف تارة ويكبو اخرى والحسن ع ينادي وانقطاع ظهراه يعز والله علي ان اراك
هكذا اقول والله قد كثرت المشابهة فيما بين هذه الحالة للامير عليه السلام والحالة التي
كانت عليها ابنه الحسين ع حيث وقع من السرج الى الارض الطف وكان راسه وشيبته ووجهه
واسعا [illegible] عينيه ملطخة بالدم وكان يجلس تارة ويضع راسه الشريف تارة اخرى
على الرمال الحارة من الضعف وكان يقول اسقوني شربة من الماء ولم يسقه احد
من الكفرة الذين اجتمعوا حوله قال الراوي ففتح امير المومنين ع عينيه وقال لابنه الحسن ع
يا بني لا تجزع على ابيك بعد اليوم هذا جدك محمد المصطفى صلى الله عليه وآله وجدتك
خديجة الكبرى وامك فاطمة الزهراء والحور العين ينتظرون قدوم ابيك فطب نفسا
وقر عينا واكفف من البكاء فان الملائكة قد ارتفعت الى السماء قال الراوي ثم ان الخبر شاع



تشييع شهادة امير المومنين ع في الكوفة

في الطرق الكوفة وانحشر الناس حتى المخدرات خرجن من خدورهن الى الجامع ينظرون الى
امير المومنين ع فدخل الناس الجامع ووجدوا الحسن ع وراس ابيه في حجره وقد غسل الدم
عنه وشد الضربة وهي تشخب دما ووجهه قد زاد بياضا بصفرة وهو يرمق السماء بطرفه
ولسانه يسبح الله ويوحده وهو يقول اسالك يا رب الرفيع الاعلى فاخذ الحسن ع راسه في
حجره فوجده مغشيا عليه فعندها بكى بكاء شديدا وجعل يقبل وجه ابيه وما بين عينيه
وموضع سجوده فسقط من دموعه قطرة على وجه امير المومنين ع ففتح عينيه فرآه باكيا فقال له
يا بني يا حسن ما هذا البكاء يا بني لا روع على ابيك بعد اليوم هذا جدك محمد المصطفى
وخديجة الكبرى وفاطمة والحور العين محدقون ينتظرون قدوم ابيك فطب نفسا وقر
عينا واكفف عن البكاء فان الملائكة قد ارتفعت اصواتهم الى السماء يا بني اتجزع على
ابيك وغدا تقتل بعدي مسموما مظلوما ويقتل اخوك بالسيف هكذا وتلحقان
بجدكما وابيكما وامكما اقول صدق والله امير المومنين عليه السلام فان القوم لم يكتفوا
بقتل امير المومنين ع فسموا ابنه الحسن ع فقطعوا ابدا كبده وخرجت قطعات كبده
من فمه ماة وسبعين فلذة وهذا ايضا لم يكتفوا بل قتلوا الحسين ع ايضا قتلا لم يقتل
مثله احد من لدن ادم الى يوم القيمة لانه قتل مظلوما عطشانا جايعا وحيدا
غريبا والحال انه كان راى قتل اعوانه وانصاره واقربائه واخوانه واولاده بنصب
عينيه يا اخواني سمعتم ان بعد شيوع قتل الامير المومنين ع انحشر الناس حتى المخدرات
وانهم والعرب لقتل سيد الاوصياء فاسمعوا ان قتل ولده المظلوم مولينا الحسين ع
لم يكن له باك وباكية الا ولده العليل سيد الساجدين ع واخواته الكرام العطاشى
الجياع يا ليت خلوا بينهم والبكاء واويلاه وامصيبتاه كلما بكوا ضربوهم ومنعوهم عنه

ولا تحسبن الله غافلاً عما يعمل الظالمون ومما يناسب المقام ما قاله مولينا الحسين ع يوم

العاشوراء **اشعار مولينا الحسين ع** تذكر القوم وقد ما رغبوا ع فى ثواب الله رب الثقلين ع

قتلوا القوم عليا وابنه ع حسن الخير كريم الابوين ع حسداً منهم وقالوا اجمعوا ع واحشروا الناس الى

حرب الحسين ع يا لقوم من اناس ارذل ع جمعوا الجمع لاهل الحرمين ع ثم ساروا وتواصوا كلهم ع

باجتياحى لرضاء الملحدين ع لم يخافوا الله فى سفك دمى ع لعبيد الله نسل الكافرين ع

وابن سعد قد رمانى عنوة ع بجنود كوكوف الهاطلين ع لا لشئ كان منى قبل ذا ع غير

فخرى بضياء النيرين ع بعلى الخير من بعد النبى ع والنبى القرشى الوالدين ع خيرة الله من

الخلق ابى ع بعد جدى وانا ابن الخيرتين ع امى الزهراء حقا وابى ع بعد جدى وانا ابن

الخيرتين ع فوق ما عليه السلام حقا ونطق صدقا لعن الله من ظلمه وقتله دوام الدنيا

والاخرة **المجلس السابع فى اخذ حذيفة ابن ملجم الملعون** وانبانه الى المسجد السلام

عليكم ايها المؤمنون ورحمة الله وبركاته سبحان من توحد فى الالوهية فلا ند له وتفرد

فى الربوبية فلا ضد له خلق الاشياء لا من عدم واصطفى من بينها بنى ادم ثم من

بينهم سيد الامم واشرف من تاخر وتقدم هادى العرب والعجم محمد صلى الله عليه وآله وسلم

ثم اجتبى بعده صاحب الفضل والكرم العالم بما كتب على اللوح بما قلم القلم الذى شرف بولد

الطهارة والحرم على امير المؤمنين حامل العلم صلوات الله عليه وعلى اهله اولاد الائمة

الذين بهم يكشف الله كل هم وغم واللعن الدائم على اعدائهم دوام تضاد النور والظلم

وبعد فقد قال سبحانه فى محكم كتابه خذوه فغلوه ثم الجحيم صلوه ثم فى سلسلة

ذرعها سبعون ذراعا فاسلكوه قال بعض المفسرين المراد بالذراع هو ذراع الملك

وكل ذراع من ذراع الملك يكون سبعين بستانا وكل بستان يكون من الكوفة الى مكة

من كعب الاحبار لو اجتمع جميع حديد الدنيا لم يكن وزنه معادلا لحلقة واحدة من

تلك

تلك من السلسلة التى طولها سبعون ذراعا وضعت على جبال الدنيا لذابت الدنيا من حرها

وقال القمى فى تفسيره نزلت هذه الاية فى معاوية عليه اللعنة ويصدقه ما روى فى الكافى

من الصادق ع وكانت معاوية صاحب السلسلة التى قال الله عز وجل فى سلسلة ذرعها

سبعون ذراعا الاية قال وكان فرعون هذه الامة ويصدقه ايضا ما روى فى البصائر

من الباقر ع قال عليه السلام كنت خلف ابى وهو على بغلة فنفرت بغلته فاذا شيخ فى عنقه

سلسلة ورجل يتبعه فقال يا على بن الحسين ع اسقنى فقال الرجل لا تسقه لا سقاه الله

قال وكان الشيخ المعاوية وما روى عن الاختصاص عن ابى عبد الله ع كنت اسير مع ابى

فى طريق مكة ونحن على ناقتين فلما صرنا بوادى ضجنان خرج علينا رجل فى عنقه سلسلة

يسحبها فقال يا ابن رسول الله اسقنى سقاك الله فتبعه رجل اخر فاجتذب السلسلة

فقال يا ابن رسول الله ص لا تسقه لا سقاه الله فالتفت الى ابى فقال يا جعفر عرفت

هذا هذا معوية لعنه الله وما روى عن الباقر عليه السلام انه نزل فى وادى ضجنان فقال

ثلث مرات لا غفر الله ثم قال لاصحابه اتدرون لم قلت ما قلت فقالوا لم قلت جعلنا

الله فداك قال ع مر بى معوية بن ابى سفيان يجر فى سلسلة قد ادلى لسانه يسئلنى

ان استغفر له وانه ليقال ان هذا وادى من اودية جهنم اقول كون نزول هذه الاية

فى المعاوية وكونه صاحب السلسلة غير مناف لشمول الحكم والخطاب لكل من اوتى كتابه

بشماله وكان مستوجبا للنار لان من القواعد المقررة ان العبرة بعموم اللفظ لا بخصوص

المورد نعم هو من كبرائهم ورؤسائهم فهو اشد عذابا واكثر عقابا اللهم انا نعوذ بك

من عقابك فنجنا منه بحق نبيك واله صلى الله عليهم اجمعين قال القمى فى تفسيره معنى

السلسلة سبعون ذراعا فى الباطن هم الجبابرة السبعون اقول مقتضى هذا هو

كل من اقتدى براحد من هولاء الجبابرة وتبعه بعد ضلاله يكون مسلوكا

Margin notes:

بيان ابه سلسله

حديث سلسلة النار

معجزة الامير المؤمنين بانفجار الجنة

في سلسلة واويلاه لمن تبع حلمهم وكلّمهم ومما يناسب هذه الاية ذكر معجزة من معجزات امام الانس
وكاشف الغمة شفيع يوم القيمة مولينا امير المؤمنين صلوات الله عليه ابد الابدين وهو
انه روي عن الاصبغ بن نباتة قال كنت يوما مع مولينا امير المؤمنين ع اذ دخل عليه نفر من
اصحابه منهم ابو موسى الاشعري وعبد الله بن المسعود وانس بن مالك وابو هريرة و
المغيرة بن شعبة وحذيفة بن اليمان وغيرهم فقالوا يا امير المؤمنين ارنا شيئا من معجزاتك
التي خصك الله بها فقال ع ما انتم وذلك وسؤالكم عما لا ترضون به والله تعالى يقول
وعزتي وجلالي وارتفاع مكاني اني لا اعذب احدا من خلقي الا بحجة وبرهان
وعلم وبيان لان رحمتي سبقت غضبي وكتبت الرحمة علي وانا الراحم الرحيم وانا الودود العلي
وانا المنان العظيم وانا العزيز الحكيم فاذا ارسلت رسولا اعطيته برهانا وانزلت
عليه كتابا فمن آمن بي وبرسولي فاولئك هم المفلحون ومن كفر بي وبرسولي فاولئك
هم الخاسرون الذين استحقوا عذابي فقالوا يا امير المؤمنين ع نحن آمنا بالله
وبرسوله وتوكلنا عليه فقال علي ع اللهم اشهد على ما يقولون وانا العليم الخبير
بما يفعلون ثم قال قوموا فقمنا معه حتى اتى بالجبانة ولم يكن في ذلك الموضع
ماء فقال انظروا فاذا روضة خضراء وفيها ماء فاذا في الروضة غدران وفي الغدران
حيتان فقلنا والله انها الدلالة الامامة فارنا غيرها يا امير المؤمنين ع والا فقد كنا
نعض ما اوردنا فقال حسبي الله ونعم الوكيل ثم اشار بيده العليا نحو الجبانة فاذا
قصور كثيرة مكللة بالدر والياقوت والجواهر وابوابها من الزبرجد الاخضر واذا في
القصور حور وغلمان وانهار واشجار وطيور ونبات كثيرة فبقينا متحيرين متعجبين واذا
وصايف وجواري وولدان وغلمان كاللؤلؤ المكنون فقالوا يا امير المؤمنين لقد
اشتد شوقنا اليك والى شيعتك واوليائك فاومى اليهم بالسكوت ثم ركض الارض

برجله

احضار امير المؤمنين ع فرعون الاشقى مع السلسلة

برجله فانفلقت الارض عن منبر من ياقوت احمر فارتقى المنبر فحمد الله واثنى عليه وصلى على النبي
صلى الله عليه وآله ثم قال غضوا ابصاركم فغضضنا اعيننا فسمعنا حفيف اجنحة الملائكة
بالتسبيح والتهليل والتحميد والتعظيم والتقديس ثم قاموا بين يديه قالوا امرنا بامرك يا امير
المؤمنين وخليفة رب العالمين صلوات الله عليك فقال صلى الله عليه وآله يا ملائكة ربي ائتوني
الساعة بابليس الابالسة وفرعون الفراعنة قال فوالله ما كان باسرع من طرفة عين حتى
احضروه عنده ع فقال ع ارفعوا اعينكم قال فرفعنا اعيننا ونحن لا نستطيع ان ننظر اليه
من شعاع نور الملائكة فقلنا يا امير المؤمنين الله الله في ابصارنا فما ننظر شيئا البتة وسمعنا
صلصلة السلاسل واصطكاك الاغلال وهبت ريح عظيمة فقالت الملائكة يا خليفة الله زد
من والملعون لعنه الله وضاعف عليه العذاب فقلنا يا امير المؤمنين الله الله في ابصارنا و
مسامعنا فوالله ما نقدر على احتمال هذا الشر والقدر فلما جرى بين يديه قام فقال وا
ويلاه من ظلم آل محمد واويلاه من اجترائي عليهم ثم قال يا سيدي ارحمني فاني لا احتمل
هذا العذاب فقال صلى الله عليه وآله لا رحمك الله ولا غفر لك ايها الرجس النجس الخبيث
المخبث ثم التفت الينا وقال ع انتم تعرفون هذا باسمه وحسبه فقلنا نعم يا امير المؤمنين
نكلّمه فقال سلوه حتى يخبركم من هو فقالوا من انت قال انا ابليس الابالسة وفرعون
هذه الامة انا الذي جحدت سيدي ومولاي امير المؤمنين ع وخليفة رب العالمين
وانكرت آياته ومعجزاته اقول قد تقدم فيما رويناه عن الصادق ع ان المراد من فرعون هذه
الامة في هذه الاية هو معاوية عليه الهاوية فاذن لا باس بحمل لفظ فرعون في هذا الحديث
عليه فيكون هو الذي اظهر معجزة الامير عليه السلم حال الاحتجاب ويمكن ان يكون المراد
من ابليس الابالسة وفرعون الفراعنة في الاحاديث سيما في هذا الحديث هو الاول
لعنه الله بل لا ابعد ان يكون هو الظاهر لوجهين احدهما انه ذكرهم باسمائهم حتى

نقل ان الثاني مع ما هو عليه سيئة واحدة من سيئاته فهو فرعون الفراعنة وابليس
الابالسة يعني وان كان الاربعة بل الخمسة كل واحد منهم ابليسا الا انه بالنسبة اليهم
ابليسهم فهم عبيده وعياله والاباء في هذا الاطلاق كون الرابع وهو معوية فرعون هذه
الامة لانه لا يشمل ماعداه فكل واحد منهم فرعون هذه الامة والاول فرعون
هذه الامة وثانيهما ان معوية كان خبيثه حيا بعد المناسب للمقام والمقال
بعد انتقاله الى سقر كما اتفق نظيره لنظراءه وامثاله كما سبق في الكتاب في حديث
الباقر عليه السلم ثم قال امير المومنين ع يا قوم غضوا اعينكم فغضضنا باعيننا فتكلم
بكلام اخفى ثم قال نحن في الموضع الذي كنا فيه لا قصور ولا ماء ولا عين ولا اشجار
قال الاصبغ والذي اكرمني بما رايت من الدلايل والمعجزات ما تفرق القوم الا ارتابوا
وشكوا وقال بعضهم سحر وكهانة وافك فقال امير المومنين ع ان بني اسرائيل لم يعاقبوا
ولم يمحوا الحق الا بعد ما سالوا الايات والدلالات فقد حلت عقوبة الله عليهم
بهم والان حلت لعنة الله فيكم وعقوبته عليكم فقال الاصبغ بانه حيث الى ايقنت
ان العقوبة حلت بكذبهم لدلالات والمعجزات اقول اذا عرفتم يا اخواني المومنين
معجزة امامكم فاصغوا الى استماع فضايله الدالة على ان النجاة من الجحيم والسلسلة لا
يحصل الا بمحبته ومودة ذريته الهداة فمنها ما روى الصدوق في المجالس عن
ابن عباس قال قال رسول الله ص انا سيد الانبياء والمرسلين وانا افضل من الملائكة
المقربين واوصيائي سادة اوصياء النبيين والمرسلين وذريتي افضل من ذريات
النبيين والمرسلين واصحابي الذين سلكوا منهاجي افضل اصحاب النبيين والمرسلين
وابنتي فاطمة سيدة نساء العالمين والطاهرات من ازواجي امهات المومنين وامتي
خير امة اخرجت للناس وانا اكثر النبيين تبعا يوم القيمة ولي حوض عرضه ما بين

حديث الحوض

بصرى

بصرى وصنعاء فيه من الاباريق عدد نجوم السماء وخليفتي على الحوض يومئذ خليفتي في
الدنيا فقيل ومن ذاك يا رسول الله ص قال امام المسلمين وامير المومنين ومولاهم بعدي
علي بن ابي طالب عليه السلم يسقي اولياءه ويذود عنه اعداءه كما يذود احدكم الغريبة من
الابل عن الماء ثم قال ص من احب عليا واطاعه في دار الدنيا ورد علي حوضي غدا وكان
معي في درجتي في الجنة ومن ابغض عليا في دار الدنيا وعصاه لم اره ولم يرني يوم
القيمة واختلج دوني واخذ به ذات الشمال الى النار ومنها ما روى في المجالس قال ابو جعفر
عليه السلم قال رسول الله ص ان عن يمين العرش قوما وجوههم من نور على منابر من نور
يغبطهم النبيون ليسوا بانبياء ولا شهداء فقال يا نبي الله وما ازدادوا هو الا من الله
اذا لم يكونوا انبياء ولا شهداء الا قربا من الله قال اولئك شيعة علي وعلي امامهم
ومنها ما روى في العوالم عن كتاب روضة الواعظين قال ابن عباس رحمه الله رايت
سلمان الفارسي رحمه الله عليه في منامي فقلت له يا سلمان فقال سلمان فقلت الست
مولى النبي ص قال بلى واذا عليه تاج من ياقوت وعليه حلي وحلل فقلت يا سلمان هذه
منزلة حسنة اعطاكها الله عز وجل فقال نعم فقلت فما ذا رايت في الجنة افضل بعد
الايمان بالله ورسوله فقال ليس في الجنة بعد الايمان بالله ورسوله شيء هو افضل من حب
علي بن ابي طالب ع والاقتداء به فقولوا للاشيم ان الفضل ما شهدت به الاعداء فلنختم ذكر
فضايل امير المومنين ع ومحبته هنا بما روي من جامع الاخبار عن عثمان بن عفان عن عمر بن
الخطاب عن ابي بكر بن ابي قحافة قال سمعت رسول الله ص يقول ان الله تبارك وتعالى
خلق من نور وجه علي بن ابي طالب ع ملائكة يسبحون ويقدسون ويكتبون ثواب ذلك
لمحبيه ومحبي ولده عليهم السلم ومنها ما رواه في العوالم عن عايشة قال رايت ابا بكر يكثر النظر
الى وجه علي بن ابي طالب ع فقلت يا ابه اراك تكثر النظر الى وجه علي عليه السلم فقال يا بنية

رويا ابن عباس سلمان ع بعد موته

سمعت رسول الله ص يقول النظر الى وجه علي بن ابي طالب عليه السلم عبادة وروى في البحار عن الاعمش عن جعفر بن
محمد عن ابيه عن جده عليهم السلام قال قال النبي ص ليلة اسري بي الى السماء فبلغت الى السماء
الخامسة نظرت الى صورة علي بن ابي طالب ع فقلت حبيبي جبرئيل ما هذه الصورة فقال
جبرئيل يا محمد اشتهت الملائكة ان ينظروا الى صورة علي فقالوا ربنا ان بني ادم في دنياهم
ليتمتعون غدوة وعشية بالنظر الى علي بن ابي طالب ع حبيب حبيبك محمد صلى الله عليه واله
وخليفته ووصيه وامينه فمتعنا بصورته قدر ما تمتع اهل الدنيا به فصاغ لهم صورته من نور
قدسه عز وجل فعلي ع بين ايديهم ليلا ونهارا يزورونه وينظرون اليه غدوة وعشية قال
فاخبرني الاعمش عن جعفر بن محمد عن ابيه عليهما السلم قال فلما ضربه اللعين ابن ملجم على
راسه صارت تلك الضربة في صورته التي في السماء فالملائكة ينظرون اليه غدوة و
عشية ويلعنون قاتله ابن ملجم عليه اللعنة فلما قتل الحسين بن علي عليهما السلم هبطت الملائكة
وحملته حتى اوقفته مع صورة علي في السماء الخامسة فكلما هبطت الملائكة من السموات
من علا وصعدت ملائكة الدنيا فمن فوقها الى السماء الخامسة لزيارة صورة علي ع
والنظر اليه والى الحسين بن علي ع متشحطا بدمه لعنوا يزيد وابن زياد وقاتلي الحسين بن
علي عليهما السلم الى يوم القيمة قال الاعمش قال الصادق ع هذا من مكنون العلم و
مخزونه لا تخرجه الا الى اهله اقول لعلها بالاعتبار امير المؤمنين ع روحي له الفداء
ان ذلك الوجه المقدس المكرم الذي سمعت بعض فضائله قد اختضب ابن ملجم المرادي
الملعون بدم راسه الشريف في محراب العبادة بعد رفع الراس من السجدة بضربة
شق راسه الشريف الى جبهته اللطيف بالسيف فاختضب وجهه ولحيته بالدم
وحمل تلك الواقعة على عمارة في العوالم هوان بعد وقع الضربة عليه ع اصطفقت
ابواب المسجد وضجت الملائكة في السماء بالدعاء وهبت ريح عاصف سوداء مظلمة

شهادة امير المؤمنين ع

ونادى

ونادى جبرئيل بين السماء والارض بصوت يسمعه كل مستيقظ تهدمت والله اركان
الهدى وانطمست والله نجوم السماء واعلام التقى قتل ابن عم محمد المصطفى قتل الوصي
المجتبى قتل علي المرتضى قتله والله سيد الاوصياء قتله اشقى الاشقياء فلما سمعت ام كلثوم
نعي جبرئيل لطمت على وجهها وخدها وشقت جيبها وصاحت وا ابتاه وا علياه وا محمداه
وا سيداه ثم اقبلت الى اخويها الحسن والحسين عليهما السلم فايقظتهما فاتيا الى المسجد فوضع
الحسن ع راس ابيه في حجره وغسل الدم عنه وشد الضربة وهي بعد تنفجر دما ووجهه قد
زاد بياضا بصفرة وهو يرمق السماء بطرفه ولسانه يسبح الله ويوحده وهو يقول
اسئلك يا رب الرفيع الاعلى فاخذ الحسن ع راسه في حجره فوجده مغشيا عليه فعندها
بكى بكاء شديدا وجعل يقبل وجه ابيه وما بين عينيه وموضع سجوده فسقط من دموعه العلو
انتباه يا ابتاه ما تعرفنا من قتلك ومن فعل بك هذا قال ع قتلني ابن اليهودية عبد
الرحمن بن ملجم المرادي فقال يا ابتاه من اي طريق مضى قال لا يمضي احد في طلبه
سيطلع عليكم من هذا الباب واشار بيده الشريفة الى باب كنده قال الراوي ولم
يزل السم يسري في راسه وبدنه ثم غشي عليه ساعة والناس ينتظرون قدوم الملعون
من باب كنده واشتغل الناس بالنظر الى باب كنده ويرتقبون قدوم الملعون وقد
غص المسجد بالعالم ما بين باك ومحزون فما كان ساعة واذا بالصيحة قد ارتفعت
وزمرة من الناس وقد جاؤا بعدو الله ابن ملجم مكتوفا وهذا يلعنه وهذا يضربه وهم
ينهشون لحمه باسنانهم ويقولون له يا عدو الله ما فعلت اهلكت امة وقتلت خير الناس
وانه لصامت وبين يديه رجل يقال له حذيفة النخعي بيده سيف مشهور وهو يرد
الناس عن قتله وهو يقول هذا قاتل الامام علي ع حتى ادخلوه المسجد قال
الشعبي كاني انظر اليه وعيناه قد طارتا في ام راسه كانهما قطعتا علق وقد وقعت

اخذ حذيفة ابن ملجم لعنه الله وارجاعه الى المسجد

فى وجهه ضربة قد هشمت وجهه وانفه والدم يسيل على خديه وعلى صدره وهو ينظر يمينا
وشمالا وعيناه قد طارتا فى ام راسه وهو اسمر اللون حسن الوجه وفى وجهه اثر السجود
وكان على راسه شعر اسود منشورا على وجهه كانه الشيطان الرجيم فلما جاد انى سمعته
يترنم بهذه الابيات اشعار ابن ملجم لعنه الله حين دخوله فى السجن اقول لنفسى بعد
ما كنت انهيها وقد كنت اسناها وكنت اكيدها ، ايا نفس كفى عن طلابك واصبرى
ولا تطلبى هما عليك يبيدها ، فما قتلت نفسى وقد كنت ناصحا كنصحى ولو دعا رشدى
دليدها ، فما طلبت الاغانى وشقوتى ، فيا طول مكثى فى الجحيم بعيدها ، فلما جاؤا
به واوقفوه بين يدى امير المؤمنين ع فلما نظر اليه الحسن ع قال له يا ويلك يا لعين
يا عدو الله انت قاتل امير المؤمنين ع ومثكلنا امام المسلمين هذا جزاؤه منك
اواك وقربك وادناك وآثرك على غيرك وهل كان بئس الامام لك حتى جازيته
هذا الجزاء يا شقى قال الراوى فلم يتكلم بل دمعت عيناه فانكب الحسن ع على ابيه يقبله
وقال له هذا قاتلك يا اباه قد امكن الله منه فلم يجبه وكان نائما فكره ان يوقظه
من نومه ثم التفت الى ابن ملجم الملعون فقال له يا عدو الله هذا كان جزاؤه منك
بواك وادناك وقربك وحباك وفضلك على غيرك وهل كان بئس الامام لك
حتى جازيته بهذا الجزاء يا اشقى الاشقياء فقال له اللعين يا ابا محمد افانت تنقذ
من فى النار فعند ذلك ضجت الناس بالبكاء والنحيب فامرهم الحسن ع بالسكوت
ثم التفت الحسن ع الى الذى جاء به حذيفة رضى الله عنه فقال له كيف ظفرت بعدو الله
وابن لعينه فقال يا مولاى ان حديثى معه لعجيب وذلك انى كنت البارحة نائما
فى دارى وزوجتى الى جانبى وهى من غطفان وانا راقد وهى مستيقظة اذ سمعت
هى الزعقة وناعيا ينعى امير المؤمنين ع وهو يقول هدمت والله اركان الهدى وانطمست

والله

فى النداء الثانى

والله اعلام التقى قتل ابن عم المصطفى قتل على المرتضى قتله اشقى الاشقياء فايقظتنى وقالت
لى انت نائم وقد قتل امامك على بن ابى طالب ع فانتبهت من كلامها فزعا مرعوبا
وقلت لها يا ويلك ما هذا الكلام رض الله فاك قالت لعل الشيطان قد القى فى سمعك هذا
ارحم اللقى عليك يا ويلك ان امير المؤمنين عليه السلام ليس لاحد من خلق الله قبله تبعة
ولا لاحد منه وانه لليتيم كالاب الرحيم وللارامل كالزوج العطوف وبعد ذلك فمن ذا الذى
يقدر على قتل امير المؤمنين ع وهو الاسد الضرغام والبطل الهمام والفارس القمقام
فاكثرت على فقالت انى سمعت ما لم تسمع وعلمت ما لم تعلم فقلت لها وما سمعت فاخبرينى

سمعته

بالصوت فقالت سمعت ناعيا ينادى باعلى صوته هدمت والله اركان الهدى
وانطمست والله اعلام التقى قتل ابن عم المصطفى قتل على المرتضى قتله اشقى الاشقياء
فقلت ما اظن بيتا فى الكوفة الا وقد دخله هذا الصوت قال فبينما انا وهى فى مراجعة

نوحه

واذا بصيحة عظيمة وجلبة وضجة عظيمة وقائل يقول قتل امير المؤمنين فحس قلبى
بالشر فمددت يدى الى سيفى وسللته من غمده واخذته ونزلت مسرعا وفتحت باب
دارى وخرجت فلما صرت فى وسط الجادة نظرت يمينا وشمالا واذا بعدو الله

حذيفة

يجول فيها يطلب مهربا فلم يجد واذا قد انسدت الطرقات فى وجهه فلما نظرته
اليه فشككت فى امره فناديته يا ويلك من انت وما تريد لانك فى
وسط هذا الدرب تمر وتجئ فتسمى بغير اسمه وانتمى الى غير كنيته فقلت له من

فيما جرى بين حذيفة وابن ملجم

اين اقبلت قال من منزلى قلت والى اين تريد تمضى فى هذا الوقت قال الى الحيرة
قلت ولم لا تقعد حتى تصلى مع امير المؤمنين ع صلوة الغداة وتمضى فى حاجتك
فقال اخشى ان اقعد للصلوة فتفوتنى حاجتى فقلت يا ويلك انى سمعت صيحة
وقائلا يقول قتل امير المؤمنين ع فهل عندك من ذلك خبر قال لا علم لى بذا

فقلت له ولم لا تمضي معي حتى تحقق الخبر وتمضي في حاجتك فقال انا ماض في حاجتي
وهي اهم من ذلك فلما قال لي مثل ذلك القول يا لكع الرجال حاجتك احب اليك من
التجسس لامير المؤمنين ع وامام المسلمين اذا والله يا لكع ما لك عند الله من خلاق
وحملت عليه بسيفي وهممت ان اعلو به فراغ عني فبينما انا اخاطبه اذ هبت ريح
فكشفت ازاره واذا بسيفه يلمع تحت الازار كانه مرآة مصقولة فلما رايت بريقه
تحت ثيابه قلت يا ويلك ما هذا السيف المشهور تحت ثيابك لعلك انت قاتل
امير المؤمنين ع فاراد ان يقول لا فانطق الله لسانه بالحق فقال نعم فرفعت
سيفي وضربته فرفع هو سيفه وهم ان يعلو لي به فانحرفت عنه فضربته على ساقيه
فاوقفته ووقع لحينه ووقعت عليه وصرخت صرخة شديدة واردت اخذ سيفه
فمانعني عنه فخرج اهل الحيرة فاعانوني عليه حتى اوثقته كتافا وجئتك به فها
هو بين يديك جعلني الله فداك فاصنع به ما شئت فقال الحسن ع الحمد لله
الذي نصر وليه وخذل عدوه ثم انكب الحسن ع على ابيه يقبله وقال له يا اباه
هذا عدو الله وعدوك قد امكن الله منه فلم يجبه وكان نائما فكره ان يوقظه
من نومه فرقد ساعة ثم فتح عينيه وهو يقول ارفقوا بي يا ملائكة ربي
فقال له الحسن ع هذا عدو الله ابن ملجم قد امكن الله منه وقد حضر بين يديك
قال ففتح امير المؤمنين ع عينيه ونظر اليه وهو مكتوف وسيفه معلق في عنقه فقال له
بضعف وانكسار صوت وراءفة ورحمة يا هذا لقد جئت عظيما وارتكبت امرا عظيما
وخطبا جسيما ابئس الامام كنت لك حتى جازيتني بهذا الجزاء الم اكن شفيقا عليك
واثرتك على غيرك واحسنت اليك وزدت في اعطائك الم يكن يقال لي فيك كذا
وكذا فخليت لك السبيل ومنحتك عطائي وقد كنت اعلم انك قاتلي لا محالة ولكن

مرجو

كلام امير المؤمنين ع مع ابن ملجم

رجوت بذلك الاستظهار من الله تعالى عليك يا لكع وعلى ان ترجع عن غيك فغلبت عليك
الشقاوة فاشقى الاشقياء وقال الراوي فدمعت عينا ابن ملجم لعنه الله تعالى وقال يا امير المؤمنين
وانت تنقذ من في النار قال له صدقت ثم التفت عليه السلام الى ولده الحسن ع وقال له ارفق
يا ولدي باسيرك وارحمه واحسن اليه واشفق عليه الا ترى عينيه قد طارتا في ام راسه وقلبه
يرجف خوفا ورعبا وفزعا فقال له الحسن ع يا اباه قد قتلك هذا اللعين الفاجر وافجعنا
منك وانت تامرنا بالرفق به فقال نعم يا بني نحن اهل بيت لا نزداد على الذنب الينا الا
كرما وعفوا والرحمة والشفقة من شيمتنا الا من شيمته بحقي عليك فاطعمه يا بني مما تاكل
واسقه مما تشرب ولا تقيد له قدما ولا تغل له يدا فان انا مت فاقتص منه بان تقتله
وتضربه ضربة واحدة وتحرقه بالنار ولا تمثل بالرجل فاني سمعت جدك رسول الله صلى
الله عليه وآله يقول اياكم والمثلة ولو بالكلب العقور وان انا عشت فانا اولى به بالعفو عنه وانا اعلم

في اتيان الحسن ع باسيره الى ابيه

بما افعل فان عفوت فنحن اهل بيت لا نزداد على المذنب الينا الا عفوا وكرما قال وروي عن
محمد بن حنفية قال ثم ان ابي عليه السلام قال احملوني الى موضع مصلاي في منزلي قال
فحملناه اليه اقول اللهم انزل على مولينا وسيدنا امير المؤمنين عليه السلام رحماتك وبركاتك
بعدد كل ما في علمك والعن ابن ملجم الكافر الملعون بعدد جميع مخلوقاتك فانك
يا ذا البطش الشديد

المجلس الثامن في ارجاع الامير للمؤمنين ع بعد الضربة الى البيت و

ما قاله عليه السلام لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم اعلموا يا اخواني المؤمنين ان احسن
الخطب ما خطب به سيدنا ومولانا وامامنا امير المؤمنين عليه السلام ابو الائمة حيث
قال عليه السلام في الاحتجاج الحمد لله الذي لا تدركه الشواهد ولا تحويه المشاهد ولا
تراه النواظر ولا تحجبه السواتر الدال على قدمه بحدوث خلقه وعلى وجوده باشتباههم
ان لا اشبه له الذي صدق في ميعاده وارتفع عن ظلم عباده وقام بالقسط في خلقه

وعدل عليم في حكمه مستشهد بحدوث الاشياء على ازليته بما وسمها به من العجز على قدرته
وبما اضطرها اليه من الفناء على دوامه واحد لا بعدد ودائم لا بامد وقائم لا
تتلقاه الاذهان لا بمشاعرة وتشهد له المرائي لا بمحاضرة لم تحط به الاوهام بل
تجلى لها بها وبها امتنع منها واليها حاكمها ليس بذي كبر امتدت به النهايات فكبرته
تجسيما ولا بذي عظم تناهت به الغايات فعظمته تجسيدا بل كبر شأنا وعظم سلطانا اسمعي كلامي
اللهم صل على محمد وسلم عليه وعلى اخيه وابن عمه رسول الله صلى الله عليه وآله وعلى زوجته
وابنائه الطيبين الطاهرين المعصومين عليهم سلام الله دهر الداهرين وعلى اعدائهم
لعائن الله ابد الابدين ثم اعلموا يا اخواني المؤمنين ان احسن الوصايا والمواعظ
هكذا اسهوما اوصى ووعظ به حبا به عليه السلم الى ابنه الحسن ع كما روى عن مجالس
المفيد وامالي الطوسي رحمهما الله عن بعض الاصحاب قال حدثني الحسن بن علي بن ابي طالب
عليهما السلم قال لما حضرت والدي الوفات اقبل يوصي فقال هذا ما اوصى به علي بن
ابي طالب ع اخو محمد رسول الله صلى الله عليه وآله وابن عمه وصاحبه اول وصيتي اني
اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا ص رسوله وخيرته اختاره بعلمه وارتضاه لخيرته وان الله
باعث من في القبور وسائل الناس عن اعمالهم عالما بما في الصدور ثم اني اوصيك يا
حسن وكفى بك وصيا بما اوصاني به رسول الله ص فاذا كان ذلك يا بني الزم بيتك
وابك على خطيئتك ولا تكن الدنيا اكبر همك واوصيك يا بني بالصلوة عند وقتها والزكوة في اهلها عند محلها
والصمت عند الشبهة والاقتصاد والعدل في الرضا والغضب وحسن الجوار واكرام الضيف ورحمة
المجهود واصحاب البلاء وصلة الرحم وحب المساكين ومجالستهم والتواضع فانه من افضل
العبادة وقصر الامل واذكر الموت وازهد في الدنيا فانك رهين موت وغرض بلاء
وصريع سقم واوصيك بخشية الله في سر امرك وعلانيتك وانهاك عن التسرع بالقول



وصية مولانا امير المؤمنين ع

والفعل واذا عرض شيء من امر الآخرة فابدأ به واذا عرض شيء من امر الدنيا فتأنه حتى
تصيب رشدك فيه واياك ومواطن التهمة والمجلس المظنون به السوء فان قرين السوء
يغر جليسه وكن لله يا بني عاملا وعن الخنا زجورا وبالمعروف آمرا وعن المنكر ناهيا
وآخ الاخوان في الله واحب الصالح لصلاحه وداري الفاسق عن دينك وابغضه بقلبك
وزايله باعمالك لئلا تكون مثله واياك والجلوس في الطرقات ودع المماراة ومجاراة من لا عقل
له ولا علم واقتصد يا بني في معيشتك واقتصد في عبادتك وعليك فيها بالامر الدائم الذي
تطيقه والزم الصمت تسلم وقدم لنفسك تغنم وتعلم الخير تعلم وكن لله ذاكرا على كل حال
وارحم من اهلك الصغير ووقر منهم الكبير ولا تأكلن طعاما حتى تتصدق منه قبل اكله وعليك
بالصوم فانه زكوة البدن وجنة لاهله وجاهد نفسك واحذر جليسك واجتنب عدوك
وعليك بمجالس الذكر واكثر من الدعاء فاني لم آلك يا بني نصحا وهذا فراق بيني وبينك
واوصيك باخيك محمد خيرا فانه شقيقك وابن ابيك وقد تعلم حبي له واما اخوك الحسين فهو ابن
امك ولا ازيد الوصاية بذلك والله الخليفة عليكم واياه اسأل ان يصلحكم وان يكف الطغاة
البغاة عنكم والصبر الصبر حتى ينزل الله الامر ولا قوة الا بالله العلي العظيم اقول اذا سمعتم
يا اخواني المؤمنين ما اوصى به امامكم وهاديكم روحي له الفداء فعليكم بالتمسك به
والاهتداء وعرفوا انه يا اخواني الحبيب لامير المؤمنين عليه السلم لو اطلعتم على مصائبه وآلامه
وسبب كربه وحاله التي كان عليها حين اوصى بهذه الوصية لم تقدروا انفسكم من البكاء
والنحيب بل تبكون بكاء ثكلى [illegible] واعلموا اثر بعد ان اخضبت لحيته
الشريفة من رأسه المكرم بسيف ابن ملجم الملعون في محراب العبادة في المسجد الاعظم
من الكوفة امر عليه السلم على ما روي في العوالم عن محمد بن حنفية رضي الله عنه ان يحملوه
من ذلك المحراب الى موضع مصلاه في منزله قال محمد فحملناه اليه وهو مدنف والناس

حوله وهم في امر عظيم بالبكاء محزونين قد انتشروا على الهلال من البكاء والنحيب ثم التفت الى
الحسين ع وهو يبكي فقال له يا ابتاه من لنا بعدك لا كيومك الا يوم رسول الله من اجلك
تعلمت البكاء بعز والله علي ان اراك هكذا فناداه عليه السلم وقال يا حسين يا ابا عبد الله
ادن مني فدنا منه وقد قرحت اجفان عينيه من البكاء فمسح الدموع من عينيه ووضع
يده على قلبه وقال له يا بني ربط الله قلبك بالصبر واجزل لك ولاخوتك عظيم الاجر
فسكن روعتك واهدئ من بكائك فان الله قد اجرك على عظيم مصابك ثم ادخل
على حجرته وجلس في محرابه قال الراوي واقبلت زينب وام كلثوم حتى جلستا معه
على فراشه واقبلتا تندبانه وتقولان يا ابتاه من للصغير حتى يكبر ومن للكبير بين
الملا يا ابتاه حزننا عليك طويل وعبرتنا لا ترقى اقول والله ما اشبه جلوسهما
عند فراش الامير عليه السلم بجلوسهما عند جسد المجروح الشهيد الغريب في ارض الطف
حين ودع المخدرات للابدان المجرحات نعم الفرق هو ان امير المومنين كان على
الفراش هنا والحسين الشهيد عليه السلم كان على الارض الحارة والفرق الاخر هو انه لم
يكن للامير عليه السلم الا جرح واحد وكان للحسين ع الف وتسعماة وخمسين جراحة كما يروى
عليه الرواية والفرق الاخر هو ان راس جناب امير عليه السلم كان مع جسده الشريف
ويتكلم معهما وراس الغريب الشهيد كان على قناة الاعداء والفرق الاخر انهما
عند وداع الامير عليه السلم ما صارتا اسيرتين بخلاف وداعهما مع الحسين عليه السلم
قال الراوي فضج الناس من وراء حجرة الامير ع بالبكاء والنحيب وفاضت دموع
امير المومنين ع عند ذلك وجعل يقلب طرفه وينظر الى اهل بيته واولاده ثم
دعى الحسن والحسين عليهما السلم وجعل يحضنهما ويقبلهما ثم اغمي عليه ساعة طويلة
وافاق وكذلك كان رسول الله ص يغمى عليه ساعة طويلة ويفيق اخرى لانه كان صلى

الله عليه واله مسموما فلما افاق ناوله الحسن قعبا من لبن فشرب منه قليلا ثم نحاه عن فيه
وقال عليه السلم احملوه الى اسيركم ثم قال للحسن بحقي عليك يا بني الا طيبتم مطعمه ومشربه
وارفقوا به الى حين موتي وتطعمه مما تاكل وتسقيه مما تشرب حتى تكون اكرم منه فعند
ذلك حملوا اليه اللبن واخبروه بما قال الامير عليه السلام في حقه فاخذ اللبن وشربه قال
الراوي ولما حمل امير المومنين ع الى منزله جاؤوا باللعين مكتوفا الى بيت من بيوت
القصر فحبسوه فيه فقالت ام كلثوم وهي تبكي يا ويلك اما ابي فانه لا باس عليه وان الله
مخزيك في الدنيا والاخرة وان مصيرك الى النار خالدا فيها فقال لها ابن ملجم لعنه الله
ابكي ان كنت باكية فوالله لقد اشتريت سيفي هذا بالف درهم وسممته بالف درهم و
لو كانت ضربتي هذه بجميع اهل الكوفة ما نجى منهم احد في ذلك اليوم ووالله دم قرنه
رباعي فلا خير للاشراف ان ظفرت بها ذئاب الاعادي من فصيح واعجم ؛ نحر ونحر
وحتى سقت حمزة الزكي وحق علي من حسام ابن ملجم ؛ قال محمد بن حنفية رض لما
كانت ليلة احدى وعشرين واظلم الليل وهي الليلة الثانية من الكائنة جمع ابي
اولاده واهل بيته وودعهم ثم قال ان الله خليفتي عليكم وهو حسبي ونعم الوكيل و
اوصاهم الجميع منهم بلزوم الايمان والاديان والاحكام التي اوصاه بها رسول الله صلى الله
عليه واله اقول فان من وصاياه ع ما تكون اطول ما بقينا فقال محمد بن حنفية ثم
تزايد ولوج السم في جسده الشريف حتى نظرنا الى قدميه وقد احمرتا جميعا فكبر ذلك علينا
واتينا منه ثم اصبح ثقيلا فدخل الناس عليه فلما اصبح استاذن الناس عليه فاذن لهم با
لدخول فدخلوا عليه فاقبلوا يسلمون عليه وهو يرد عليهم السلام ثم قال ايها الناس سلوني
قبل ان تفقدوني وخففوا سؤالكم لمصيبة امامكم فان فبكى الناس عند ذلك بكاء شديدا
واشفقوا ان يسالوه تخفيفا عنه فقام اليه حجر بن عدي الطائي قال الشاعر فيا اسفى

وداعه ع مع اولاده وسائر الناس

على المولى التقي ؏ ابو الاطهار حيدرة الذكي ؏ انك كامن خنث بنيه ؏ لعين فاسق فعل شقي ؏
فيلعن ربنا من حاد عنكم ؏ ويبعد منكم لعنا وبيلا ؏ لانكم بيوم الحشر ذخري ؏ وانتم عترة
الهادي البتول ؏ فلما بصره وسمع شعره قال له كيف لي بك اذا دعيت الى البراوة مني فما انت
ان تقول فقال والله يا امير المؤمنين لو قطعت بالسيف اربا اربا واضرم لي النار ما بعث
فيها لا ارايت ذلك على البراوة منك فقال وفقت لكل خير يا حجر جزاك الله خيرا من اهل
بيت نبيك ثم قال هل من شربة من لبن فاتوه بلبن في قعب فاخذه فشرب كله
فذكر الملعون بن ملجم وانه لم يخلف له شيئا فقال ؏ وكان امر الله قدرا مقدورا اعلموا
اني شربت الجميع ولم يبق لاسيركم شيئا من هذا الا وانه اخر رزقي من الدنيا فبالله
عليك يا بني الا ما اسقيته مثل ما شربت فحمل اليه ذلك فشربه وفي رواية اخرى في العوالم
عن محمد بن حنفية ثم عرضنا عليه الماكول والمشروب فابى ان يشرب فنظرنا الى شفتيه وهما
يختلجان بذكر الله تعالى وجعل جبينه يرشح عرقا وهو يمسحه بيده قلت اراك تمسح
جبينك فقال يا بني اني سمعت جدك رسول الله ص يقول ان المؤمن اذا نزل به الموت
ودنت وفاته عرق جبينه وصار كاللؤلؤ الرطب وسكن انينه ثم قال ؏ يا ابا عبد الله
ويا عون ثم نادى اولاده كلهم باسمائهم صغيرا وكبيرا واحدا بعد واحد وجعل يودعهم
ويقول الله خليفتي عليكم استودعكم الله وهم يبكون اخواني ما اشبه ما فعل حال
امير المؤمنين ؏ بما فعل ولده الغريب الشهيد في ليلة العاشوراء حيث اجتمع عليه
اصحابه واولاده وكان يامرهم بتقوى الله والصبر على البلاء وكان يودع صغيرهم
وكبيرهم تارة يوصي الى ولده العليل مولانا سيد الساجدين عليه السلام باحكام
الشريعة وكيفية امامة الامة واوصى له بالملازمة مع يزيد واقربائه من الملاعين
واخرى يوصي الى اخته زينب بالصبر على المصيبة بعد شهادته وبكونها كالام

وصية امير المومنين ع لابنه الحسن ع

الشفقة على اولاده والاسراء المتخلفة عنه ومرة ياخذ السكينة في حجرها ويقبلها ويودعها
ويدفع المعاصي عنها ثم توجه الى خيمته الشريفة واشتغل بالصلوة والركوع والسجود والدعاء
التضرع والابتهال الى الله عز وجل وودع عبادة ربه واوليائه واصحابه اعلموا ايها
المؤمنون الباكون ان مولينا الحسين ؏ كان قادرا في ليلة العاشوراء ان يصلي قائما ويطيل
ركوعه وسجوده لكن الامير ؏ على ما روي في الحصة العوالم عن محمد بن الحنفية كان يصلي
تلك الليلة من جلوس فلما اعلموا اثرها ودع الامير ؏ اولاده روي في العوالم انه قال لهم
الله خليفتي عليكم استودعكم الله وهم يبكون فقال له الحسن ؏ يا ابه ما دعاك الى هذا فقال
يا بني اني رايت جدك رسول الله ص في منامي قبل هذه الكاينة بليلة فشكوت اليه
ما انا فيه من التذلل والاذى من هذه الامة فقال لي ادع عليهم فقلت اللهم ابدلهم
بي شرا مني وابدلني بهم خيرا منهم فقال الله لي قد استجاب الله دعائك سيقبل الينا
بعد ثلث وقد مضت الثلث يا ابا محمد اوصيك ويا ابا عبد الله خيرا فانتما مني وانا منكما
ثم التفت الى اولاده الذين من غير فاطمة عليها السلم واوصاهم ان لا يخالفوا اولاد فاطمة يعني
الحسن والحسين عليهما السلم ثم قال احسن الله لكم العزاء الا واني منصرف عنكم وراحل
في ليلتي هذه ولاحق بحبيبي محمد صلى الله عليه واله كما وعدني فاذا انا مت يا ابا محمد
فغسلني وكفني وحنطني ببقية حنوط جدك رسول الله ص فانه كان من كافور الجنة جاء به
جبرئيل ؏ وفي رواية اخرى في العوالم جاء بكافور جديد من الجنة وفي رواية اخرى
فيه انه حنط بهما جميعا انول فلانها في بعض الاخبار ثم قال ؏ يا حسن ضعني على
سريري ولا يتقدم احد منكم السرير واحملوا موخره واتبعوا مقدمه فاتى موضع
وضع المقدم فضعوا الموخر حيث قام سريري فهو موضع قبري ثم تقدم يا ابا محمد
وصل علي يا بني يا حسن وكبر على سبعا واعلم انه لا تحل ذلك على احد غيري الا

الا على رجل يخرج في اخر الزمان اسمه القائم المهدي من ولد اخيك الحسين ع يقيم اعوجاج
الحق فاذا انت صليت فارفع السرير من موضعه ثم اكشف التراب عنه فترى قبرا محفورا
ولحدا مثقوبا وساجة منقوبة فاضجعني فيها فاذا اردت الخروج من قبري فافتقدني
فانك لا تجدني واني لاحق بجدك رسول الله صلى الله عليه وآله واعلم يا بني ما من
نبي يموت وان كان مدفونا بالمشرق ويموت وصيه بالمغرب الا ويجمع الله عز وجل
بين روحيهما وجسديهما ثم يفترقان فيرجع كل واحد منهما الى موضع قبره و
الى موضع الذي خط فيه ثم اشرج اللحد باللبن واهل التراب علي ثم غيب
قبري وكان غرضه بذلك ان لا يعلم موضع قبره احد من بني امية فانهم لو
علموا موضع قبره لحفروه واخرجوه واحرقوه كما فعل بزيد بن علي بن الحسين عليهم
السلام ثم بعد ذلك يا بني اذا اصبح الصباح اخرجوا تابوتا الى ظاهر الكوفة على
ناقة وامر من يسيرها بما عليها كانها تريد المدينة بحيث لا يخفى على العامة موضع
قبري الذي تضعني فيه وكاني بكم وقد خرجت عليكم الفتن من هاهنا وهاهنا فعليكم
بالصبر فهو محمود العاقبة حتى يحكم الله وهو خير الحاكمين ثم قال يا ابا عبد الله انت
شهيد هذه الامة فعليك بتقوى الله والصبر على بلائه ثم اغمي عليه ساعة و
افاق وقال هذا رسول الله ص وعمي حمزة واخي جعفر واصحاب رسول الله وكلهم
يقولون عجل الينا قدومك علينا فانا اليك مشتاقون ثم ادار عينيه في اهل بيته
فقال استودعكم الله جميعا سددكم الله جميعا حفظكم الله جميعا وخليفتي عليكم
الله وكفى بالله خليفة ثم قال وعليكم السلام يا رسل ربي ثم قال لمثل هذا
فليعمل العاملون ان الله مع الذين اتقوا والذين هم محسنون وعرق جبينه وهو
يذكر الله كثيرا وما زال يذكر الله كثيرا ويتشهد الشهادتين ثم استقبل القبلة و

وغمض

ارتحال امير المؤمنين ع من دار الدنيا الى دار البقاء

وغمض عينيه ومد رجليه ويديه وقال اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا
عبده ورسوله ثم قضى نحبه وكانت وفاته على ما في اشهر الروايات واظهرها واكثرها في
ليلة احدى وعشرين من شهر رمضان وكانت ليلة الجمعة سنة اربعين من الهجرة وفي
اخرى منقولة من كتاب غيبة الطوسي انه قبض ليلة ثلث وعشرين من شهر رمضان
وضرب ليلة احدى وعشرين قال الراوي فعند ذلك صرخت زينب بنت علي ع وام كلثوم
وجميع نسائه وقد شقوا الجيوب ولطموا الخدود وارتفعت الصيحة في القصر فعلم اهل
الكوفة ان امير المؤمنين ع قد قبض فاقبل الرجال والنساء يهرعون افواجا افواجا
وصاحوا صيحة عظيمة فارتجت الكوفة باهلها وكثر البكاء والنحيب وكثر الضجيج با
بالكوفة وقبائلها ودورها وجميع اقطارها فكان ذلك كيوم مات فيه رسول الله
صلى الله عليه وآله فلما اظلم الليل تغير افق السماء وارتجت الارض وجميع من عليها
بكوه وكنا نسمع جلبة وتسبيحا في الهواء فعلمنا انها اصوات الملائكة فلم يزل كذلك
الى ان طلع الفجر ثم ارتفعت الاصوات وسمعنا هاتفا بصوت يسمعه الحاضرون ولا
يرون شخصه يقول اشعار الهاتف في جو السماء في عزاء امير المؤمنين عليه السلام

بنفسي ومالي ثم اهلي واسرتي * فداء لمن اضحى قتيل ابن ملجم * علي رقا فوق الخلائق في
الوغا * فهدت له اركان بيت المحرم * علي امير المؤمنين ومن بكت * لمقتله البطحا
واكناف زمزم * يكاد الصفا والمشعران كلاهما * يهدا وبان النقص في ماء زمزم *
واصبحت الشمس المنير ضياؤها * لقتل امير المؤمنين لون دهلم * وظل له افق السماء كانه
كشقة ثوب لونها لون عندم * وناحت عليه الجن اذ فجعت به * حنينا كثكلى نوحها
بتوهم * واضحى النهار وللجود والنبل مقتما * وكان التقى في قبره المتهدم * واضحى التقى
والخير والحلم والنهى * وبات العلى في قبره المتهدم * يكاد الصفا والمشعر كلاهما

نجدا وبان النقص فی ماء زمزم ٭ لفقد علی خیر من وطأ الحصی ٭ اخا العالم الهادی
النبی المعظم ٭ اقول فانا لله وانا الیه راجعون اللهم عظم اجورنا فی عزاء امیر المؤمنین
علیه السلام ابد الآبدین واحشرنا معه فی یوم الدین برحمتک یا ارحم الراحمین

المجلس التاسع فی تجهیز امیر المؤمنین ع ودفنه بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب
العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله الطاهرین ولعنة الله علی اعدائهم الی یوم
الدین **وبعد** ان احسن الکلام الوصایا والمواعظ هو ما اوصی به ووعظ به خیر
الاوصیاء واشرف الاولیاء وزین اهل الارض والسماء زوج فاطمة الزهراء ووالد
الحسن المسموم بسم الجفاء والحسین الشهید المذبوح من القفا وهو الذی شج رأسه
الشریف فی المحراب بالدماء بسیف ابن ملجم الذی هو اشقی الاشقیاء وعلیه لعنة الله والملائکة
والبلاء والوصیة هو انه روی عن الکافی عن ابراهیم بن اسحق الاحمری قال لما ضرب
امیر المؤمنین علیه السلام حف به العواد وقیل له یا امیر المؤمنین اوص فقال اثنوا
لی وسادة ثم قال الحمد لله حق قدره متبعین امره واحمده کما احب ولا اله الا الله
الواحد الصمد کما انتسب ایها الناس کل امرئ لاق فی فراره ما منه یفر والاجل
مساق النفس الیه والهرب منه موافاته کم اطردت الایام ابحثها عن مکنون هذا
الامر فابی الله عز ذکره الا اخفاءه هیهات علم مکنون اما وصیتی فان لا تشرکوا
بالله جل ثناؤه شیئا ومحمد صلی الله علیه وآله فلا تضیعوا سنته اقیموا هذین
العمودین واوقدوا هذین المصباحین وخلاکم ذم ما لم تشردوا حمل کل امرئ
منکم مجهوده وخفف عن الجهلة رب رحیم وامام علیم ودین قویم انا بالامس
صاحبکم والیوم عبرة لکم وغدا مفارقکم ان تثبت الوطأة فی هذه المزلة فذاک
المراد وان تدحض القدم فانا کنا فی افیاء اغصان وذری ریاح وتحت ظل غمام



وصیة سید الاولیاء

اضمحل فی الجو متلفقها وعفا فی الارض مخطها وانما کنت جارا جاورکم بدنی
ایاما وستعقبون منی جثة خلاء ساکنة بعد حرکة وکاظمة بعد نطق لیعظکم هدوی وخفوت
اطراقی وسکون اطرافی فانه اوعظ لکم من الناطق البلیغ ودعتکم وداع مرصد للتلاقی غدا
ترون ایامی ویکشف الله عز وجل عن سرائری وتعرفونی بعد خلو مکانی وقیام غیری مقامی
ان ابق فانا ولی دمی وان افن فالفناء میعادی وان اعف فالعفو لی قربة ولکم حسنة
فاعفوا واصفحوا الا تحبون ان یغفر الله لکم فیا لها حسرة علی کل ذی غفلة ان یکون عمره
علیه حجة ویؤدیه ایامه الی شقوة جعلنا الله وایاکم ممن لا یقصر به عن طاعة الله رغبة او تحل
به بعد الموت نقمة فانما نحن له وبه ثم اقبل علی الحسین علیه السلام فقال یا بنی ضربة مکان
ضربة ولا تأثم وروی عن غیبة الطوسی فلما فرغ من وصیته قال حفظکم الله وحفظ فیکم
نبیکم استودعکم الله واقرأ علیکم السلام ورحمة الله وبرکاته ثم لم یزل یقول لا اله الا الله
حتی قبض وروی فی الکافی عن صفوان صاحب رسول الله ص انه قال لما کان الیوم الذی قبض

تعزیة الخضر لاهل البیت ع

فیه امیر المؤمنین ع ارتج الموضع بالبکاء ودهش الناس کیوم قبض النبی صلی الله علیه وآله
وجاء رجل باک قال فی العوالم وغیره من الکتب المعتبرة ان الظاهر انه کان خضر ع وهو
مسرع مسترجع وهو یقول الیوم انقطعت خلافة النبوة حتی وقف علی باب البیت
الذی فیه امیر المؤمنین ع فقال رحمک الله یا ابا الحسن کنت اول القوم اسلاما واخلصهم
ایمانا واشدهم یقینا واخوفهم لله عز وجل واعظمهم عناء واحوطهم علی رسول الله
وآمنهم علی اصحابه وافضلهم مناقب واکرمهم سوابق وارفعهم درجة واقربهم من رسول
الله ص واشبههم به هدیا ونطقا وسمتا وفعلا واشرفهم منزلة واکرمهم علیه فجزاک
الله عن الاسلام وعن رسول الله ص وعن المسلمین خیرا قویت حین ضعف اصحابه
وبرزت حین استکانوا ونهضت حین وهنوا ولزمت منهاج رسول الله صلی الله علیه وآله

اذهم اصحابك كنت خليفة حقا لم تنازع ولم تضرع برغم المنافقين وغيظ الكافرين وكره
الحاسدين وضغن الفاسقين فقمت بالامر حين فشلوا ونطقت حين تتعتعوا ومضيت
بنور الله عز وجل حين وقفوا ولو اتبعوك لهدوا وكنت اخفضهم صوتا واعلاهم قوة و
اقلهم كلاما واصوبهم منطقا واكثرهم رايا واشجعهم قلبا واشدهم يقينا واحسنهم عملا و
اعرفهم بالامور كنت والله للدين يعسوبا وكنت للمؤمنين ابا رحيما اذ صاروا عليك عيالا
فحملت اثقال ما عنه ضعفوا وحفظت ما اضاعوا ورعيت ما اهملوا وعلوت اذ هلعوا
وصبرت اذ جزعوا وادركت اذ تخلفوا ونالوا بك ما لم يحتسبوا وكنت على الكافرين
عذابا صبا وللمؤمنين غيثا وخصبا فطرت والله بنعمائها وفزت بحبائها واحرزت
سوابقها وذهبت بفضائلها لم تفلل حجتك ولم يزغ قلبك ولم تضعف بصيرتك
ولم تجبن نفسك ولم تخن كنت كالجبل لا تحركه العواصف ولا تزيله القواصف
كنت كما قال النبي صلعم ضعيفا في بدنك قويا في امر الله متواضعا في نفسك عظيما عند الله
عز وجل كبيرا في الارض جليلا عند المؤمنين لم يكن لاحد فيك مهمز ولا لقائل
فيك مغمز ولا لاحد عندك هوادة القوي العزيز عندك ضعيف ذليل حتى تاخذ
منه الحق والبعيد والقريب عندك في ذلك سواء شانك الحق والرفق والصدق
وقولك حكم وحتم وامرك حلم وحزم ورايك علم وعزم فيما فعلت وقد نهج السبيل وسهل
العسير واطفات النار واعتدل بك الدين وقوي بك الايمان وثبت بك الاسلام
والمؤمنون سبقت سبقا بعيدا واتعبت من بعدك تعبا شديدا فجللت عن
البكاء وعظمت رزيتك في السماء وهدت مصيبتك الانام فانا لله وانا اليه
راجعون رضينا عن الله قضاه وسلمنا لله امره فوالله لن يصاب المسلمون بمثلك
ابدا كنت للمؤمنين كهفا وحصنا وعلى الكافرين غلظة وغيظا فالحقك الله بنبيه ع

لا حرمنا

كيفية تجهيز امير المؤمنين ع

ولا حرمنا اجرك ولا اضلنا بعدك وسكت القوم حتى انقضى كلامه وبكى وابكى ثم طلبوه
فلم يصادفوه اقول بعد ان عرفت كيفية نوحة الخضر عليه السلام اذا اردت ان تعرف كيفية تجهيزه
وتكفينه ودفنه فاعلم انه روي عن محمد بن حنفية رضي الله عنه انه قال اخذنا في جهاز
امير المؤمنين ع ليلا وكان الحسن ع يغسل والحسين ع يصب الماء عليه وكان ع لا يحتاج الى
ان يقلبه بل كان ينقلب كما يريد الغاسل يمينا وشمالا وكانت رائحته اطيب من
رائحة المسك والعنبر ثم نادى الحسن ع باخته زينب وام كلثوم قال يا اختاه هلمي
بحنوط جدي رسول الله ع فبادرت زينب مسرعة حتى اتته به قال الراوي فلما فتحته
فاحت الدار وجميع الكوفة وشوارعها لشدة رائحة ذلك الطيب وروي من مناقب
ابن شهرآشوب قال اوصى علي ع عند موته الحسن والحسين ع وقال لهما ان انا مت فانكما
ستجدان عند راسي حنوطا من الجنة وثلثة اكفان من استبرق الجنة فغسلوني و
بالحنوط وكفنوني قال الحسن ع فوجدنا عند راسه الكفان من استبرق الجنة طبقا من
الذهب عليه خمس شمامات من كافور الجنة وسدر من سدر الجنة فلففوه بجميع
الثواب كما امر عليه السلم ثم وضعوه على السرير وروي انه خرج السرير مما يلي باب كندة
وتقدم الحسن والحسين عليهما السلم الى السرير من موخره واذا مقدمه قدام ترفع و
لا يرى حامله وكانا حاملاه من مقدمه جبرئيل وميكائيل عليهما السلم فما مر بشيء على
وجه الارض الا انحنى له ساجدا وروي من المناقب سئل ابن مسكان عن الصادق ع
عن القائم المائل في طريق الغري فقال ع نعم انهم لما جاؤا بسرير امير المؤمنين ع
انحنى اسفا وحزنا على امير المؤمنين ع قال ابن حنفية رضي الله والله نظرت الى الجنازة
السرير وانه ليمر بالحيطان والنخل فتنحني له خشوعا ومضى مستقيما الى النجف الى موضع قبره الان
قال وضجت الكوفة بالبكاء والنحيب وخرجن النساء يتبعنه لاطمات حاسرات فنهاهم الحسن ع

وبما لهم من البكاء والعويل ورجعن الى اماكنهن ويظهر من رواية ان ام كلثوم ذهبت معهم
والحسين ع يقول لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم انا لله وانا اليه راجعون يا اباه وا
انقطاع ظهراه من اجلك تعلمت البكاء الى الله المشتكى اقول والله فانا مكو حق التامل
الحسن ع المريض بخروجهن عقيب الجنازة والحال ان من المعلوم انهن كن مستورات وذوات
اساس ولباس وخمار ولم يكن مع الجنازة المقدسة الا المعدود من الاصحاب والاجلة
فلا ادري اين كان الحسن ع حتى يراهن في الوداع الاخر مع الحسين ع في ارض الطف
كيف يتبعنه ويركضن على فرسه ويمنعنه من الذهاب الى ميدان الحرب ثم لا ادري اين
كان الحسن ع يراهن بلا اساس ولباس مكشوفات الوجوه ومجروحات الجباه وعلى هذه
الحالة كن تارة عند اجساد الشهداء لاخر الوداع واخرى على اقتاب المطايا كاسارى
الترك والديلم روى عن مشارق الانوار عن محمد بن الحنفية ان امير المؤمنين ع لما حمله
الحسن والحسين ع على سريره وجدا بعض الطريق فاذا بها يتضوع منه رائحة المسك فتكلم عليها
ثم قال الحسن ع انت الحسن بن علي رضيع الوحي والتنزيل وفطيم العلم والشرف الجليل خليفة
امير المؤمنين ع وسيد الوصيين قال نعم قال هذا الحسين بن علي امير المؤمنين وسيد الوصيين
سبط الرحمة ورضيع العصمة وربيب الحكمة ووالد الائمة قال نعم قال هما اسلماه الي وامضيا
في دعة الله فقال له الحسن ع انه اوصى الينا ان لا نسلم الا الى احد الاثنين جبرئيل والخضر ع فمن
انت منهما فكشف النقاب فاذا هو امير المؤمنين ع قال الحسن ع يا ابا محمد انه لا تموت
نفس الا ويشهدها افلا يشهد جسده قال محمد بن حنفية فلما انتهيا الى قبره واذا مقدم
السرير قد وضع بوضع الحسن ع مرة ثم قام الحسن ع وصلى عليه والجماعة خلفه فكبر سبعا
كما امر به ابوه عليه السلام ثم زحزحنا سريره وكشفنا التراب وفي رواية فاذن بصخرة
بيضاء تلمع نورا ان حفرناها واذا بقبر محفور ولحد مشقوق وساجة منقورة

مكتوب

باب دفن امير المؤمنين ع

مكتوب عليها هذا ما ادخره اجداده نوح النبي للعبد الصالح الطاهر المطهر وفي رواية فاذا
بلوحة مكتوب عليها سطران بالسريانية بسم الله الرحمن الرحيم هذا قبر حفره
نوح النبي ع لعلي ع وصي محمد ص قبل الطوفان بسبعمائة عام فلما ارادوا انزاله سمعوا هاتفا
يقول انزلوه الى التربة الطاهرة فقد اشتاق الحبيب الى الحبيب فدهش الناس من ذلك
وتحيروا او روى عن مشارق الانوار عن الحسن بن علي عليهما السلام ان امير المؤمنين ع قال
للحسن والحسين عليهما السلام اذا وضعتماني في الضريح فصليا ركعتين قبل ان تهيلا علي
التراب وانظرا ما يكون فلما وضعاه في الضريح المقدس فعلا ما امر به ونظرا واذا
الضريح مغطى بثوب من سندس واستبرق فكشف الحسن ع مما يلي وجه امير المؤمنين
عليه السلام فوجد رسول الله صلى الله عليه وآله وآدم وابراهيم عليهما السلام مع امير المؤمنين ع
وكشف الحسين ع مما يلي رجليه فوجد الزهراء عليها السلام وحواء ومريم وآسية عليهن السلام
فكشفن ينحن على امير المؤمنين ع ويندبنه ويقولون هذا كله من غرائب احوال دفن الامام
المؤمنين ع قبل وضع اللبنة على قبره الشريف ولقد الغرائب الظاهرة بعده فهي ايضا
كثيرة منها ما يظهر مما روى عن كتاب تحفة الغري ان امير المؤمنين قال في
وصيته لابنه الحسن ع ثم ضع على سبع لبن كبار ثم انظر فانك لن تراني في لحدي وفي رواية
اخرى في العوالم قال جناب الامير عليه السلام لولده الحسن ع فاذا اردت الخروج من قبري
فافتقدني فانك لا تجدني ولكني لاحق بجدك رسول الله صلى الله عليه وآله واعلم يا بني
انه ما من نبي يموت وان كان مدفونا بالمشرق ويموت وصيه بالمغرب الا جمع
الله عز وجل بين روحيهما وجسديهما ثم يفترقان فيرجع كل واحد منهما الى موضع
قبره والى موضع الذي حط فيه وروى عن كتاب فرحة الغري عن الصادق ع اوصى
امير المؤمنين ع الى الحسين عليهما السلام بوصية طويلة الى ان قال ع فالحداني واشرجا

على اللبن وامرغالبته ماهن رامى وانظر اما تسمعان ماخذ القلب عند الراس بعدما
افتر جاعليه اللبن فاذا ليس بالفرمشى واذا هاتف يهتف امير المومنين كان عبدا صالحا
فالحقه الله عز وجل بنبيه وكذالك بالاوصياء بعد الانبياء حتى لو ان نبيا مات
في المشرق ومات وصيه في المغرب لحق الله الوصي بالنبي وروى في خبر طويل فيه ذكر
كيفية اتيان الحسنين عليهما السلام حيث قعدا بين ابيهما عند قبره الشريف قالت ام كلثوم
فانشق القبر فلا ادري انبش سيدي في الارض ام اسري به الى السماء اذ سمعنا
بالتعزية احسن الله لكم العزاء في سيدكم وحجة الله على خلقه اقول اذا عرفت كيفية
الدفن فاعلم انه يظهر من الاخبار الكثيرة انه دفن ليلا خوفا من الجموع الخوارج
واوليائه وروى في احاديث عديدة انه لما قبض امير المومنين لم يرفع من وجه الارض
حجر الا وجد تحته دم عبيط وروي من المناقب لابن شهر اشوب عن ابن عباس قال
قال رسول الله ان السماء لتبكي على المومن اذا مات اربعين صباحا وانها لتبكي
على العالم اذا مات اربعين شهرا وان السماء والارض ليبكيان على الرسول اربعين
سنة وان السماء والارض ليبكيان عليك يا علي اذا قتلت اربعين سنة اقول
يا اخواني المومنين المحبين لامير المومنين اذا كان هذا حال بكاء السموات والارض
لا ندري على اي حال كان البكاء الحسن والحسين عليهما السلام بعد ان دفنا اباهما
بايديهما وراءا ان جسمه الشريف قد احتجب بالتراب واحزناه تاملوا في
حالهما عليهما السلام في انهما على اي حال رجعا من دفن ابيهما وكيف خلا البيت
وكيف راى حجرة الامير عليه السلام خالية عن صاحبها وكيف قدرا ان يصبرا
على مفارقة والدهما الامير عليه السلام وعلى عدم استماع صوته في اوقات الصلوة
والعبادة والمناجاة وعلى انقطاع الالتذاذ بمكالماته ونصائحه وملاطفاته ومصاحباته

والقبر

والله لا ادري كيف حال زينب وام كلثوم في مفارقة ابيهما بعد ان كانتا ذاقتين مرارة
مفارقة امهما الزهراء صلوات الله عليهما وكيف عاشتا في الكوفة غريبتين حزينتين كاسيرتين
وكيف صبرتا في مصيبة الامير عليه السلام وسيدة النساء صلوات الله عليهما اعلموا ايها
الباكون على مصيبة امير المومنين عليه السلام انه روي بعد رجوع الحسين عليهما السلم
بعض اصحابهما الذين كانوا حاضرين معهما من دفنه دخلت ام كلثوم على اخيها الحسين
واقسمت عليه ان لا يترك الملعون في الحيوة ساعة واحدة فامر الحسن ان ياتوا به فجاؤا
به مكتوفا حتى ادخلوه الى الموضع الذي ضرب فيه الامام عليه السلم والناس يلعنونه ويوبخونه
وهو ساكت لا يتكلم فجرى بينه وبين مولينا الحسن عليه السلم كلمات فضربه عليه السلم ضربة
واحدة وكذا الحسين عليه السلم ضربه فاخذته الناس باسيافهم فقطعوه اربا اربا ثم جمعوا
جثته واخرجوه من المسجد وجمعوا الحطب واحرقوه بالنار وقيل طرحوه في حفرة و
بالتراب فهو يعوي كعوي الكلب في حفرته الى يوم القيمة واقبلوا الى قطام الملعونة
الفاسقة الفاجرة فقطعوها بالسيف اربا اربا ونهبوا دارها ثم اخذوها واخرجوها
الى ظهر الكوفة واحرقوها بالنار لعنهما الله ابدا من دار البوار وعذبهما اشد
عذاب جميع الكفار وروي ان الله عز وجل وكل طيرا على ابن ملجم لعنه الله فيا خذ
بحلقه فيطير به ثم يلقيه الى الارض ثم يحيى فيبقى الكلب فيصرخ ثم يفعل به
كذالك ثم الى يوم القيمة وبعدما استقر اصحابهم عن قتلهما دخلوا البيت وروي في
العوالم قال ابو مخنف فلما دفن ابيهم ام كلثوم وانشدت بعد دفن الامير عليه السلام
الا يا عين جودي واسعدينا الا فابكي امير المومنينا وتبكي ام كلثوم عليه بعبرتها
وقد رات اليقينا الا قل للخوارج حيث كانوا فلا قرت عيون الحاسدينا وابكي خير
من ركب المطايا وحثيها الظا وافرى عينا وابكي خير من ركب المطايا فقالت سهما

قتل ابن ملجم وقطامة
ملعونين امام المشارق و
المغارب امير المومنين
علي بن ابيطالب صلوات الله
عليه ولعنة الله على الملعونين
مذكورين الى يوم الدين

مرثية ام كلثوم على ابيها

وحثيها الظا وافرى عينا

ومن ركب السفينا ومن ركب الغال ومن جفاها ومن فرع المثاني والمبينا ومن صام الهجير
وقام ليلا وناح الله خير الغنا امام صادق بر تقي نقيه قد هوى علما ودينا شجاع
اشوس بطل همام ومقدام الاوز في العرينا كمي باسل قرم هزبر حمي اورع ليث بطينا
فامر فاتح في الامر لنا اطفاوسقي ابن ود منه حينا ومرحب قده بالسيف قدا وعمر
ذا الخمار على الجبينا وبات على الفراش يقي نبيه ولم يعبا بكيد الكافرينا ويدعوا
للجماعة من عصاه ويقضي بالفرائض مستبينا وكل مناقب الخيرات فيه وحب رسول
رب العالمينا مضى بعد النبي بمنتهي نفسي اباحسن وخير الصالحينا اذا استقبلت
وجه ابا حسين رايت البدر راق الناظرينا وكنا قبل مقتله بخير نرى مولى رسول
الله فينا بقيم الحق ولا ارتياب فيه ويعدل قطع ايدي السارقينا وليس بكاتم
علما لديه ولم يخلق من المتجبرينا افي الشهر الحرام فجعتمونا بخير الخلق طرا اجمعينا
ومن بعد النبي فخير نفس ابو حسن وخير الصالحينا فعوا انا سئلنا المال فيه بذلنا
للمال فيه والبنينا كان الناس اذ فقدوا عليه نعام جال في بلد سنينا فلا والله
لا انسى عليا وحسن صلوته في الراكعينا لقد علمت قريش حيث كانت بانك خيرها
حسبا ودينا الا ابلغ معوية بن حرب فلا قرت عيون الشامتينا وقل للشامتين
بنا رويدا سيلقى الشامتين كما لقينا قتلتم خير من ركب المطايا وذللها ومن
ركب السفينا الا ابلغ معوية بن حرب بان بقية الخلفاء منا قال الراوي فلم
يبق احد في المسجد الا انتحب وبكى لبكائها وكل من كان حاضر من عدو وصديق
ولم ار باكية اكثر من ذلك اليوم اقول لو بكى جميع الاحياء ومن القبور من اول
الدنيا الى يوم ينفخ في الصور وينادوا دائما بالويل والثبور ويدمعون كل
من نور العيون لم يؤدوا حق تعزية بدر البدور النور الذي تنورت من نوره كل

نور اللهم احشرنا معهم في يوم النشور ودوام خلود الحور في القصور برحمتك وكرمك يا
يا غفور

باب العاشر في اضرام عمر باب دار الزهرا

صلوات الله عليها وضربها
سقط جنينها عليها السلم الحمد لله المتفرد بالبقاء والذي لا يعتريه الفناء
عباده في دار الاسلام بانزال الكتب وارسال الانبياء ودوام متابعة الاو
ثم يجازيهم باعمالهم في يوم الجزاء اما بالجنة التي اعدها للاتقياء او بالنار
التي اشعلها للاشقياء فهنيئا لمن سلك سبيل الرضا فاستراح ابدا في دار العطاء
ونجا لمن طوبى طريق الشقاء فاستقر مع اهل التعب والعناء واشوباه
محل القرب والزلفى ومقر القبول والقصوى ثم واحسرتاه لو لم اكن ممن دنى
وناداه فادنى ثم ادنى فبلغ بذلك الرفيع الاعلى ووصل ما كان احب ومحب
اللهم هذا هو المنى الذي اتمنى فما اظنك ان تردني فاترد في فوادي بلاء ان
كنت اهوى مع من هوى فاقع في دركات الجحيم ولظى ثم وا مصيبتاه من منزلا لا
يرحم فيه من شكى وبكى ومن نار حرها لا يطفى وجريمها لا يبرى اللهم انت
منزل الاولياء بحق نبينا خاتم الانبياء وولينا اشرف الاوصياء وسيدة
الزهراء واولادهم النقباء النجباء عليهم الاف التحية والثناء خصوصا على خامس
اهل الكساء المذبوح بسيف الجفاء من القضاء الذي اشتهر اسمه في السماء
الشهداء روحنا له الفداء وعلى اعدائهم اللعنة الى يوم القضاء وبحبه دوام
النحيب والبكاء حتى يتواتر علينا المصيبة والبلاء بعد فقد قال جل جلاله
في محكم كتابه وان جهنم لموعدهم اجمعين لها سبعة ابواب لكل باب منهم
جزء مقسوم والحق الله اعلم البتة تكون جهنم موعد الشيطان وتابعيه جميعا
وتكون لجهنم ابواب سبعة وقد قسم لكل طائفة وصنف من التابعين له باب.

معلوم من القمي قال باب يدخل منه فرعون وهامان وقارون وباب يدخل منه المشركون
والكفار ممن لم يؤمن بالله طرفة عين وباب يدخل منه بنو امية خاصة لا يزاحمهم
فيه احد وهو باب سقر وهو باب الهاوية تهوي بهم سبعين خريفا فكلما هوى بهم سبعين خريفا
فار بهم فورة قذف بهم في اعلاها سبعين خريفا ثم هوى بهم هكذا سبعين خريفا فلا
يزالون هكذا ابدا خالدين مخلدين وباب يدخل منه مبغضونا ومحاربونا و
خاذلونا وانه لاعظم الابواب واشدها حرا ثم قال والباب الذي يدخل منه بنو امية
هو لابي سفيان ومعوية وال مروان خاصة يدخلون من ذلك الباب فتحطمهم النار
حطما لا تسمع لهم واعية ولا يحيون فيها ولا تويهم الجحيم وفوقها السعير وفوقها
الهاوية وتعلاها جهنم وروي في البحار من كتاب زهد النبي ص لابي جعفر احمد القمي
انه لما نزلت هذه الاية وان جهنم لموعدهم اجمعين بكى النبي بكاء شديدا وبكت صحابته
لبكائه ولم يدروا ما نزل به جبرئيل ع ولم يستطع احد من صحابته ان يكلمه وكان
النبي ص اذا راى فاطمة عليها السلام فرح بها فانطلق بعض صحابته الى باب بيتها
فوجد بين يديها شعيرا وهي تطحنه وتقول وما عند الله خير وابقى فسلم عليها واخبرها
بخبر النبي صلى الله عليه واله وبكائه فنهضت والتفت بشملة لها خلقة قد خيطت
اثني عشر مكانا بسعف النخل فلما خرجت نظر سلمان الفارسي الى الشملة وبكى
وقال واحزناه ان قيصر وكسرى لفي السندس والحرير وابنة محمد صلى الله عليه واله عليها
شملة صوف خلقة قد خيطت في اثني عشر مكانا فلما دخلت فاطمة ع على النبي ص
قالت يا رسول الله ان سلمان تعجب من لباسي فوالذي بعثك بالحق ما لي ولعلي ع
منذ خمس سنين الا مسك كبش نعلف عليها بالنهار بعيرنا فاذا كان الليل افترشناه
وان مرفقتنا لمن ادم حشوها ليف فقال النبي ع يا سلمان ان ابنتي لفي الخيل

السوابق

السوابق ثم قالت يا ابت فديتك ما الذي ابكاك فذكر لها ما نزل به جبرئيل ع من الايتين
المتقدمتين قال فسقطت فاطمة ع على وجهها وهي تقول الويل ثم الويل لمن دخل النار فسمع سلمان
فقال يا ليتني كنت كبشا لاهلي فاكلوا لحمي ومزقوا جلدي ولم اسمع بذكر النار وقال ابو ذر
يا ليت امي كانت عاقرا ولم تلدني ولم اسمع بذكر النار وقال عمار يا ليتني كنت طائرا في
القفار ولم يكن علي حساب ولا عقاب ولم اسمع بذكر النار وقال علي عليه السلم يا ليت
السباع مزقت لحمي وليت امي لم تلدني ولم اسمع بذكر النار ثم وضع علي ع يده على
راسه وجعل يبكي ويقول وابعد سفراه واقلة زاداه في سفر القيمة يذهبون في النار
يتخطفون مرضى لا يعاد سقيمهم وجرحى لا يداوى جريحهم واسرى النار يلبسون
بعد معانقة الازواج مع الشياطين مقرنين اقول وامصيبتاه لو قال مولينا امير المؤمنين
روحنا له الفداء يا ليت السباع مزقت لحمي وليت امي لم تلدني ولم اسمع بذكر النار لا
ادري نحن اي شيء نقول اه ثم اه ليتني لم اك شيئا مذكورا ويا ليت لم يكن لي ذكر واسم
ورسم بين الموجودات والممكنات يا اخواني المؤمنين هل تدرون على اي حال يكون
من في النار ومتى يخرج منها واعلموا انه روي عن عبد الله بن عباس انه قال ان اخر
من يخرج من هذه الامة من بقي سبعين الف سنة في النار فيصيح بعد ما بعد الالف
سنة يا الله ثم ينادون فيها يا حنان يا انعام ويا منان الانعام ويا قيوم الانعام
ويا رحمن الانعام ويا رحيم الانعام فاذا انفذ الله تعالى حكمه فيهم فيقول يا جبرئيل
ما فعل النار بالعاصين من امة محمد صلى الله عليه واله فيقول يا الهي انت اعلم مني
فيقول انطلق وانظر ما لهم فينطلق جبرئيل الى مالك وهو على منبر من النار في وسط
جهنم فاذا نظر مالك الى جبرئيل قام تعظيما له فيقول يا جبرئيل ع ما ادخلك هذا
الموضع فيقول ما فعلت بالعصاة من امة محمد ص فيقول ما الله واسوانا من سوء

حالهم وضيق مكانهم قد احرقت النار اجسادهم واكلت لحومهم وبقيت وجوههم وقلوبهم يتلالو
بنور الصلوة والايمان فيقول جبرئيل ارفع الطبق حتى انظر اليهم فيامر مالك الخزنة
برفع الطبق عنهم فينظرون الى جبرئيل ويرونه احسن خلقا فعلموا انه ليس من ملائكة
العذاب فيقولون يا مالك من هذا العبد الذي لم نر شيئا قط احسن منه فيقول
هذا جبرئيل الكريم الامين لله تعالى الذي كان ياتي على محمد صلى الله عليه وآله بالوحي فاذا سمعوا ذكر
محمد صلى الله عليه وآله صاحوا باجمعهم ويبكون ويقولون يا جبرئيل اقرء منا محمد السلم واخبره بما لنا
وقل له نحن من الضعفاء من امتك قد احرقت النار اعصابنا وتركنا في النار فينطلق
جبرئيل حتى يقوم بين يدي الله تعالى فيقول الله كيف رايت يا جبرئيل امة محمد
صلى الله عليه وآله فيقول يا رب انت اعلم بحالهم وضيق مكانهم وسوء حالهم فيقول
الله تعالى انطلق اليه وبلغه فينطلق جبرئيل الى محمد صلى الله عليه وآله باكيا فيخبره
عن سوء حالهم فاذا هو تحت شجرة طوبى في خيمة من درة بيضاء ولها اربعة آلاف
باب ولها مصراعان من الذهب الاحمر فاذا راى النبي صلى الله عليه وآله جبرئيل يقول ما يبكيك في الجنة
يا اخي فيقول يا محمد صلى الله عليه وآله لو رايت ما رايت لبكيت اشد من بكائي وقد جئتك
من عند امتك العصاة الذين يعذبون في النار وهم يقرئون عليك السلم ويقولون
ما اسوء حالنا وضيق مكاننا ويصيحون ويقولون يا محمد صلى الله عليه وآله اه اه اه اه ان النار
قد اكلت كل امعائنا واحشائنا وجميع اجسادنا فسمع تلك الفاجعة جاء جهنم و
يقول اسمع بنيهم وصياحهم اسمع يا محمد صلى الله عليه وآله صوتهم وهم يقولون يا محمد اه اه اشفعنا
قد طال عذابنا فاذا سمع النبي صلى الله عليه وآله صوتهم يقول لبيك يا امتي فيقوم النبي صلى الله عليه وآله باكيا
والانبياء عليهم السلم خلفه فيخر ساجدا ويثني على الله تعالى بما لم يثن احد مثله
فيقول الله تعالى يا محمد ارفع راسك واسئل تعطيها واشفع فيقول يا رب



بيان احوال العاصين
من امة محمد صلى الله عليه وآله
وبقائهم في النار وخروجهم
بالشفاعة بعد مدة

الاشقياء قد انفذت حكمك فيهم وانتقمت عذابا اليما فيقول الله تعالى قد شفعتك فيهم
وانطلق وامر عليهم السلم فياتي النبي صلى الله عليه وآله ويخرج منها كل من كان قائل لا اله الا الله محمد
رسول الله وعلي ولي الله فينطلق النبي صلى الله عليه وآله الى جهنم فاذا نظر مالك الى محمد صلى الله
عليه وآله قام قائما تعظيما له فيقول النبي صلى الله عليه وآله افتح الباب وارفع الطبق عنهم فاذا رفع
الطبق وهم يرون النبي صلى الله عليه وآله فاذا راوا النبي صلى الله عليه وآله يقولون باجمعهم يا محمد اه اه اشتعلت
وارجلنا قد احرقت النار جلودنا ولحومنا وقد تركنا في النار فيقول محمد صلى الله عليه وآله ما علمت حالكم
هذه فيخرجهم جميعا قد صاروا فحما وقد اكلتهم النار بجميع اعضائهم فينطلق بهم الى
باب الجنة فنهر في باب الجنة يسمونه نهر الحيوان فيغتسلون جميعا فيه ويخرجون منه
شبابا مردا مكحلون وكان وجوههم مثل القمر ليلة البدر ومكتوب على
جباههم هولاء جهنميون عتقاء الرحمن من النار فيدخلون الجنة ويعيرون
بذالك فيدعون الله تعالى ان يمحوا اسمهم فيمحوا الله تعالى عن جباههم ذالك فاذا راى
الكفار ان المسلمين قد خرجوا من النار قالوا يا ليتنا كنا مسلمين كنا ايضا نخرج
من النار وهو قوله تعالى ربما يود الذين كفروا لو كانوا مسلمين اقول اذا سمعتم
يا اخواني المومنين بعض احوال اهل النار فاعلموا انه لا يحصل موجب لنجاتنا
من العذاب والنكال احسن من حب النبي صلى الله عليه وآله ما سمعتم ما روي في العوالم عن ابي
جعفر عليه السلم محمد بن علي الباقر عليهما السلم قال سمعت جابر بن عبد الله الانصاري
يقول قال رسول الله صلى الله عليه وآله اذا كان يوم القيمة تقبل الينا ناقة على ناقة من نوق
الجنة مدبجة الجنبين خطامها من لؤلؤ رطب قوائمها من الزبرجد الاخضر
ذنبها من المسك الاذفر عيناها ياقوتتان حمراوان عليها قبة من نور يرى ظاهرها
من باطنها وباطنها من ظاهرها داخلها عفو الله خارجها رحمة الله على راسها

محبي الزهراء عليها السلام في المحشر

تاج من نور للتاج سبعون ركنا كل ركن مرصع بالدر والياقوت يضيء كما يضيء الكوكب
الدري في افق السماء وعن يمينها سبعون الف ملك وعن شمالها سبعون الف ملك وجبرئيل
اخذ بخطام الناقة ينادي باعلى صوته غضوا ابصاركم حتى تجوز فاطمة فتسير حتى
تحاذي عرش ربها جل جلاله فتزخ بنفسها عن ناقتها وتقول الهي وسيدي احكم
بيني وبين من ظلمني اللهم احكم بيني وبين من قتل ولدي فاذا النداء من قبل
الله جل جلاله يا حبيبتي وابنة حبيبي سليني تعطي واشفعي تشفعي فوعزتي وجلالي
لا جازني ظلم ظالم فتقول الهي وسيدي ذريتي وشيعتي وشيعة ذريتي ومحبي ومحبي
ذريتي فاذا النداء من قبل الله جل جلاله اين ذرية فاطمة وشيعتها ومحبوها ومحبوا
ذريتها فيقبلون وقد احاط بهم ملائكة الرحمة فتقدمهم فاطمة حتى تدخلهم الجنة
اقول الاحاديث الدالة على ان محبي فاطمة وذريتها عليهم السلم يدخلون الجنة اكثر من ان
تحصى اللهم اجعلنا منهم واحشرنا في زمرتهم ولا تفرق بيننا وبينهم طرفة عين ابدا
في الدنيا والاخرة وروي في العوالم ايضا عن ابن عباس رضه قال سمعت امير المؤمنين
علي بن ابيطالب ع يقول دخل رسول الله صلى الله عليه واله ذات يوم على فاطمة ع وهي حزينة
فقال لها ما حزنك يا بنية قالت يا ابت ذكرت المحشر ووقوف الناس عراة يوم القيمة
قال يا بنية انه ليوم عظيم ولكن اخبرني جبرئيل عن الله جل جلاله انه قال انا اول من
تنشق عنه الارض يوم القيمة انا ثم ابي ابراهيم ع ثم بعلك علي بن ابيطالب ع
ثم يبعث الله اليك جبرئيل ع في سبعين الف ملك فيضرب على قبرك سبع قباب من
نور ثم ياتيك اسرافيل بثلثة حلل من نور فيقف عند راسك فيناديك يا فاطمة
بنت محمد ع قومي الى محشرك فتقومين آمنة روعتك مستورة عورتك فيناولك
اسرافيل الحلل فتلبسينها ويأتيك زوقائيل بنجيبة من نور زمامها من لؤلؤ رطب

عليها

مجيء فاطمة في الحشر

عليها محفة من ذهب فتركبينها ويقود زوقائيل بزمامها وبين يديك سبعون الف
ملك بايديهم الوية التسبيح فاذا جد بك السير استقبلتك سبعون الف حوراء يستبشرون بك
تنظر اليك بيد كل واحدة منهن مجمرة من نور يسطع منها ريح العود من غير نار
وعليهن اكاليل الجوهر مرصع بالزبرجد الاخضر فيسرن عن يمينك فاذا سرت مثل
الذي سرت من قبرك الى ان لقينك استقبلتك مريم بنت عمران في مثل من معك
من الحور فتسلم عليك وتسير هي ومن معها عن يسارك ثم تستقبلك امك خديجة
بنت خويلد اول المؤمنات بالله وبرسوله ومعها سبعون الف ملك بايديهم الوية
التكبير فاذا قربت من الجمع استقبلتك حواء في سبعين الف حوراء ومعها آسية
بنت مزاحم فتسير هي ومن معها معك فاذا توسطت الجمع وذلك ان الله يجمع
الخلائق في صعيد واحد فيستوي بهم الاقدام ثم ينادي مناد من تحت العرش
يسمع الخلائق غضوا ابصاركم حتى تجوز فاطمة بنت محمد صلى الله عليه واله ومن معها
فلا ينظر اليك يومئذ الا ابراهيم خليل الرحمن ع وعلي بن ابيطالب عليه السلم ويطلب
آدم حواء فيراها مع امك خديجة امامك اقول فيا ملوا يا احباء الزهراء و[illegible]
هل يقدر محب ان يسمع ان من كان له هذه المرتبة الجليلة والمنقبة الكريمة بحيث
ناد منادٍ من تحت العرش غضوا ابصاركم حتى تجوز فاطمة ع فيغض جميع الانبياء
والاوصياء واهل المحشر عيونهم لذلك ان يوذيها عمر بعد وفات الرسول ص بانواع
الاذى ولطمها الظهر منها تو ودي اما سمعتم ما روي في البحار والعوالم عن سليم
وابن عباس قال لما توفي رسول الله ص يوم توفي ولم يوضع في حفرته حتى نكث
الناس وارتدوا واجمعوا على الخلاف واشتغل علي بن ابيطالب ع برسول الله صلى الله
عليه واله حتى فرغ من غسله وتكفينه وتحنيطه ووضعه في حفرته ثم اقبل على تاليف

٤ احراق عمر باب دار الزهراء
واخراج الامير الى المسجد

القرآن وشغل عنهم بوصية رسول الله ص فقال عمر لابي بكر يا هذا ان الناس اجمعين قد
بايعوك ما خلا هذا الرجل واهل بيته فابعث اليه فقال يا قنفذ انطلق الى علي فقل
له اجب خليفة رسول الله ص فبعثا مرارا وابى علي عليه السلم ان ياتيهم فوثب عمر غضبانا
ونادى خالد بن وليد وقنفذ فامرهما ان يحملا حطبا ثم اقبل حتى انتهى الى باب علي
وفاطمة قاعدة خلف الباب قد عصبت راسها ونحل جسمها في وفات رسول الله صلى
الله عليه وآله فاقبل عمر حتى ضرب الباب ثم نادى يا بن ابي طالب افتح الباب فقالت
فاطمة يا عمر ما لنا ولك لا تدعنا وما نحن فيه قال افتحي الباب والا احرقنا عليكم فقالت
يا عمر ما تتقي الله عز وجل تدخل على بيتي وتهجم على داري فابى ان ينصرف ثم دعا
عمر بالنار فاضرمها في الباب واحرق الباب ثم دفعه عمر فاستقبلته فاطمة ع وصاحت يا
ابتاه يا رسول الله ع فرفع السيف وهو في غمده فوجئ به جنبها فصرخت فرفع السوط
فضرب به ذراعيها فصاحت يا ابتاه فوثب علي بن ابي طالب ع فاخذ بتلابيب عمر
ثم هزه فصرعه ووجأ انفه ورقبته وهم بقتله فذكر قول رسول الله ص وما اوصاه
به من الصبر والطاعة فقال والذي كرم محمدا بالنبوة يا بن صهاك لولا كتاب
من الله سبق لعلمت انك لا تدخل بيتي فارسل عمر يستغيث فاقبل الناس حتى دخلوا
الدار وكاثروه والقوا في عنقه حبلا فحالت بينهم وبينه فاطمة عند باب البيت فضربها
قنفذ الملعون بالسوط فماتت حين ماتت وان في عضدها كمثل الدملج من ضربته
لعنة الله عليه فالجاتها الى عضادة بيتها ودفعها فكسر ضلعها من جنبها فالقت جنينا من بطنها
فلم تزل صاحبة فراش حتى ماتت صلى الله عليها وآلها من ذلك شهيدة انتهى ولنرجع الى
متمم حديث كيفية مجيئهما ع في المحشر فنقول قال رسول الله ص ثم ينصب لك يا فاطمة منبر من
النور فيه سبع مراقي بين المرقاة الى المرقاة صفوف الملائكة بايديهم الوية النور ونطف

الوس

مجي زهرا عليها السلام في المحشر

الحور العين عن يمين المنبر ومن يساره واقرب النساء معك من يسارك حوا وآسية فاذا صرت
في اعلا المنبر اتاك جبرئيل ع فيقول لك يا فاطمة سلي حاجتك فتقولين يا رب ارني الحسن
والحسين فيأتيانك واوداج الحسين ع تشخب دما وهو يقول يا رب خذ لي اليوم حقي
ممن ظلمني وفي رواية اخرى من البحار قال رسول الله ص يمثل لفاطمة راس الحسين ع
متشحطا بدمه فتصيح واولداه وثمرة فؤاداه فتصعق الملائكة لصيحة فاطمة ع وينادي
اهل القيمة قتل الله قاتل ولدك يا فاطمة وفي رواية اخرى من البحار قال رسول الله ص
اقبل الحسين ع راسه على يده فاذا راته شهقت شهقة لا يبقى في الجمع ملك مقرب
ولا نبي مرسل ولا عبد مؤمن الا بكى لها وفيه ايضا قال رسول الله ص تحشر ابنتي
فاطمة يوم القيمة ومعها ثياب مصبوغة بالدم فتعلق بقائمة العرش فتقول يا عدل

من قوائم العرش

احكم بيني وبين قاتل ولدي قال رسول الله ص فيحكم لابنتي ورب الكعبة وان الله
عز وجل يغضب لغضب فاطمة ويرضى لرضاها وفي رواية اخرى فيه قال رسول الله
صلى الله عليه وآله وجئت الحسن قائما والحسين قائما مقطوع الراس فتقول الخلق من
هذا فيقول هذا ابني ان امتك قتلوه وقطعوا راسه اقول يا احباء الحسين ع
والباكين عليه هل تدرون كيف قتلوه وكيف قطعوا راسه الشريف اعلموا ان الله تعالى ان
وقع من السبح الى الارض الكرب والبلاء ذهب جماعة ليقتلوه ولم يجسروا ورجعوا
فروى انه لما روى ابن سعد اللعين انه لم يجسر احد على قتله نادى بين عسكره
من يأتي براسه فله ما يتمنى فقال الشمر الملعون المطرود انا ايها الامير فقال اسرع ولك
الجائزة العظمى فاقبل الى الحسين ع روحنا له الفداء وكان مغشيا عليه فدنى منه فجلس
على صدره ففتح عينيه عليه السلام فقال يا ويلك من انت فقد ارتقيت مرتقا عظيما فقال انا
الشمر فقال له ويلك من انا فقال انت الحسين بن علي بن ابي طالب وامك فاطمة الزهراء

وجدك محمد المصطفى فقال له يا ويلك اولا تعرف ان هذا حبيبي وقرة عيني فلم تقتلني فقال الشمر لعنه الله ان لم اقتلك فمن يأخذ الجائزة من يزيد فقال له ما احب الجائزة من يزيد او شفاعة جدي
رسول الله صلى الله عليه وآله فقال اللعين دانق من الجائزة احب الي منك ومن جدك
فقال له اذا كان لابد من قتلي فاسقني شربة من الماء فقال الملعون هيهات والله لا تذوق
قطرة واحدة من الماء حتى تذوق الموت غصة بعد غصة وروي ان ذلك اللعين قال له
يا ابن ابي تراب الست تزعم ان اباك على حوض النبي يسقي من احبه فاصبر حتى تأخذ
الماء من يده وروي في بعض الكتب انه كان يقول يا جداه وا محمداه وا ابا القاسماه
وا ابتاه وا علياه اقتل عطشانا وجدي محمد المصطفى واقتل عطشانا وابي علي المرتضى
وامي فاطمة الزهراء اقول والله لا اقدر على بيان كيفية قتله واعلم ان مخبر لم يقدر
على استماعه فالاولى ان لا اذكره فاعلموا انه روي عن اهل بيت المقدس انهم سمعوا
عشية قتله مناديا ينادي في جوف الليل شعر اترجوا امة قتلوا حسينا شفاعة جده
يوم الحساب معاذ الله لا انلتم يقينا شفاعة احمد وابي تراب اقول يا احباء الحسين
لو اردتم ان يشفي قليل من غيظ قلوبكم فاستمعوا الى متمم حديث مجيء فاطمة عليها السلام
في الحشر وهو انه بعد ان يقول الحسين عليه السلم يا رب خذ لي اليوم حقي ممن ظلمني
فيغضب عند ذلك الجليل ويغضب لغضبه جهنم والملائكة اجمعون فتزفر جهنم
ذلك زفرة ثم يخرج فوج من النار ويلتقط قتلة الحسين هم وابناءهم وابناء
ابناءهم يقولون يا رب انا لم نحضر الحسين فيقول الله تعالى لزبانية جهنم خذوهم
بسيماهم بزرقة الاعين وسواد الوجوه خذوا بنواصيهم فالقوهم في الدرك
الاسفل من النار فانهم كانوا اشد على اولياء الحسين من آبائهم الذين حاربوا
الحسين فقتلوه وفي رواية اخرى في البحار والعوالم يمثل الله عز وجل رجالها

في الحشر

مجيء فاطمة عليها السلم في الحشر

صورة وهو عاصم قتلة بلا رأس يجمع الله قتلته والمجهزين عليه ومن شرك في قتله
فيقتلهم حتى اتى على آخرهم ثم ينشرون فيقتلهم امير المؤمنين ثم ينشرون فيقتلهم الحسين
ثم ينشرون فيقتلهم فلا يبقى من ذريتنا احد الا قتلهم قتلة فعند ذلك يكشف الغيظ
وينسى الحزن وفي البحار قال رسول الله اذا كان يوم القيمة جاءت فاطمة صلوات
الله عليها في لمة من نسائها فيقال لها ادخلي الجنة فتقول لا ادخل حتى اعلم ما صنع
بولدي الحسين من بعدي فيقال لها انظري في قلب القيمة فتنظر الى الحسين قائما
وليس له رأس فتصرخ صرخة واصرخ لصراخها وتصرخ الملائكة لصراخها فيغضب الله عز
وجل لنا عند ذلك فيأمر نارا يقال لها هبهب قد اوقد عليها الف عام حتى اسودت
لا يدخلها روح ابدا ولا يخرج منها غم ابدا فيقال لها التقطي قتلة الحسين صلوات
الله عليه وحملة القرآن فتلتقطهم فاذا صاروا في حوصلتها صهلت وصهلوا بها
وشهقت وشهقوا بها وزفرت وزفروا بها فينطقون بالسنة ذلقة طلقة
يا ربنا بما اوجبت لنا النار قبل عبدة الاصنام فيأتيهم الجواب عن الله عز وجل
ان من علم ليس كمن لا يعلم وفي العوالم قال رسول الله صلى الله عليه وآله ثم يقول
جبرئيل يا فاطمة سلي حاجتك فتقولين يا رب شيعتي فيقول الله عز وجل قد غفرت
لهم فتقولين يا رب شيعة ولدي فيقول الله قد غفرت لهم فتقولين يا رب شيعة شيعتي
فيقول الله انطلقي فمن اعتصم بك فهو معك في الجنة فعند ذلك يود الخلائق
انهم كانوا فاطميين فيسيرون معك شيعتك وشيعة ولدك وشيعة امير المؤمنين
عليه السلم آمنة روعاتهم مستورة عوراتهم قد ذهبت عنهم الشدائد وسهلت لهم
الموارد يخاف الناس وهم لا يخافون ويظمأ الناس وهم لا يظمئون فاذا بلغت باب
الجنة تلقتك اثنتي عشر الف حوراء لم يلتقين احدا قبلك ولا يلتقين احدا كان بعده

بايديهم حراب من نور على نجيب من نور رحايلها من الذهب الاصفر والياقوت ازمتها
من لؤلؤ رطب على كل نجيب نمرقة من سندس منضود فاذا دخلت الجنة تباشر
بك اهلها ووضع لشيعتك موائد من جوهر على عمدة من نور فياكلون منها والناس
في الحساب وهم فيما اشتهت انفسهم خالدون فاذا استقر اولياء الله في الجنة زارك
آدم ومن دونه من النبيين وان في بطنان الفردوس لؤلؤتان من عرق واحد لؤلؤة
بيضاء ولؤلؤة صفراء فيها قصور ودور كل واحد سبعون الف دار فالبيضاء منازل
لنا ولشيعتنا والصفراء منازل لابراهيم وال ابراهيم صلوات الله عليهم اجمعين قالت
يا ابت فما كنت احب ان ارى يومك ولا ابقى بعدك قال يا ابنتي لقد اخبرني
جبرئيل عن الله انك اول من تلحقني من اهل بيتي فالويل كله لمن ظلمك والفوز
العظيم لمن نصرك تم الحديث اللهم اجعلنا من شيعة الزهراء وشيعة زوجها
وشيعة اولادها الطيبين الطاهرين المعصومين صلى الله عليهم اجمعين ونجنا
من النار ببركتهم وحبهم وحرمتهم واسقنا من حوضهم بيدهم وادخلنا الجنة بشفاعتهم
ولا تفرق بيننا وبينهم طرفة عين ابدا في الدنيا والاخرة بفضلك وجودك وكرمك
ورحمتك يا ارحم الراحمين **المجلس الحادي عشر** في بكاء الزهراء لارتحال ابيها صلوات
الله عليهما وعلى الهما نحمدك اللهم يا مالك يوم الدين ويا احكم الحاكمين ويا اعدل
العادلين الحوادث الذي تسئل عن معالم الدين والشرايع التي شرعها للعالمين يوم
تشغل فيه الاكابر من النبيين اولا من القلم واللوح في صورتي الادميين وثانيا من
وجبرئيل الامين وثالثا من اشرف السابقين واللاحقين وخير المتقدمين والمتأخرين
محمد المبعوث على البرية اجمعين عليه صلواتك ابد الابدين دهر الداهرين ورابعا من
سيد الوصيين وفخر المنتجبين ويعسوب الدين وقائد الغر المحجلين علي امير المؤمنين عليه صلواتك

١٢ اسرافيل

في كل

بيان السؤال في الحشر عن الانبياء عليهم صلوات الله وسلامه

في كل ان وحين ودوام ربوبيتك يا رب العالمين ثم من امام من ائمة المسلمين الذين جعلتهم
الهادين المهديين الطيبين الطاهرين المعصومين عليهم صلواتك ما دام اهل الجنة
فيها مخلدين فنحمد من جميع الحجج الماضين من الانبياء والمرسلين واوصيائهم المرضيين
عليهم رحماتك وكراماتك يا ارحم الراحمين ويا اكرم الاكرمين اللهم انك تعلم انه لا
شفيع لنا انجح من حب ال طه ويس ولا وسيلة لنا احسن من البكاء على رزايا
المعصومين فوفقنا لتحصيل ما يجعلنا لهم عارفين واحشرنا في زمرة النادمين عليهم التائبين
واللعن على اعدائهم ما دام اهل النار فيها خالدين مخلدين بنعمائك وجبارتك
يا اشد المنتقمين فنحمد فقد قال الله عز وجل في كتابه المبين المكين هذا يوم ينفع
الصادقين صدقهم لهم جنات تجري من تحتها الانهار خالدين فيها ابدا رضي الله عنهم
ورضوا عنه ذلك هو الفوز العظيم روى في تفسير الصافي عن الباقر عليه السلم في
هذه الاية اذا كان يوم القيمة وحشر الناس للحساب فيمرون باهوال يوم القيمة فلا
ينتهون الى العرصة حتى يجهدوا جهدا شديدا قال فيقفون بفناء العرصة ويشرف
الجبار عليهم وهو على عرشه فاول من يدعى بنداء يسمع الخلايق اجمعين ان يهتف
باسم محمد بن عبد الله النبي القرشي العربي صلى الله عليه واله قال فيتقدم حتى
يقف على يمين العرش قال ثم يدعى بصاحبكم فيتقدم حتى يقف على يسار رسول الله
صلى الله عليه واله ثم يدعى بامة محمد صلى الله عليه واله فيقفون على يسار علي عليه السلم
ثم يدعى بنبي نبي وامته معه من اول النبيين الى اخرهم وامتهم معهم فيقفون
عن يسار العرش ثم قال ثم اول من يدعى للمسائلة القلم قال فيتقدم فيقف بين يدي
الله في صورة الادميين فيقول الله هل سطرت في اللوح ما الهمتك وامرتك به من
الوحي فيقول نعم يا رب قد علمت اني قد سطرت في اللوح ما امرتني والهمتني به من

وحيك فيقول الله من يشهد لك بذلك فيقول يا رب وهل اطلع على مكنون سرك خلق غيرك
قال فيقول له الحجة حجتك قال ثم يدعى باللوح فيتقدم في صورة الآدميين حتى يقف
مع القلم فيقول له هل سطر فيك القلم ما الهمته وامرته به من وحي فيقول اللوح نعم يا رب
وبلغته اسرافيل ثم يدعى باسرافيل فيتقدم اسرافيل مع اللوح والقلم في صورة الآدميين
فيقول الله هل بلغك اللوح ما سطر فيه القلم من وحي فيقول نعم وبلغته جبرئيل فيدعى
فيتقدم حتى يقف مع اسرافيل فيقول الله له هل بلغك اسرافيل ما بلغ فيقول نعم
يا رب وبلغته جميع انبيائك وانفذت اليهم جميع ما انتهى الي من امرك وأديت
رسالاتك الى نبي نبي ورسول رسول وبلغتهم كل وحيك وحكمتك وكتبك وان
من بلغته رسالتك ووحيك وحكمتك وعلمك وكتابك وكلامك محمد بن عبد الله
العربي القرشي الحرمي قال ابو جعفر ع اول من يدعى من ولد آدم للمسائلة محمد بن
عبد الله فيدنيه الله حتى لا يكون خلق اقرب الى الله يومئذ منه فيقول يا محمد هل
بلغك جبرئيل ما اوحيت اليك وارسلته به اليك من كتابي وحكمتي وعلمي واوحى
ذلك اليك فيقول رسول الله صلى الله عليه وآله نعم يا رب قد بلغني جبرئيل جميع
ما اوحيته وارسلته به من كتابك وحكمتك وعلمك واوحاه الي فيقول الله لمحمد
صلى الله عليه وآله هل بلغت امتك ما بلغك جبرئيل من كتابي وحكمتي وعلمي فيقول
رسول الله صلى الله عليه وآله نعم يا رب قد بلغت امتي جميع ما اوحيت الي من كتابك
وعلمك وحكمتك وجاهدت في سبيلك فيقول الله لمحمد ص فمن يشهد لك بذلك
فيقول محمد ص يا رب انت الشاهد لي بتبليغ الرسالة وملائكتك والابرار من امتي
وكفى بك شهيدا فيدعى بالملائكة فيشهدون لمحمد ص بتبليغ الرسالة ثم يدعى بامة محمد
فيسألون هل بلغكم محمد ص رسالتي وكتابي وحكمتي وعلمي وعلمكم ذلك فيشهدون لمحمد

بتبليغ

السؤال عن الائمة عليهم السلام في المحشر

بتبليغ الرسالة والحكمة والعلم فيقول الله لمحمد ص هل استخلفت في امتك من بعدك من يقوم
فيهم بعلمي وحكمتي ويفسر لهم كتابي ويبين لهم ما يختلفون فيه من بعدك حجة لي وخليفة
في الارض فيقول محمد ص نعم يا رب قد خلفت فيهم علي بن ابي طالب ع وزيري ووصيي
وخير امتي ونصبته لهم علما في حياتي ودعوتهم الى طاعته وجعلته خليفتي في امتي اماما
تقتدي به الامة بعدي الى يوم القيامة فيدعى بعلي بن ابي طالب ع فيقال له هل اوصى اليك محمد
واستخلفك في امته ونصبك علما لامته في حياته وهل قمت فيهم من بعده مقامه فيقول له
علي ع نعم يا رب قد اوصى الي محمد صلى الله عليه وآله وخلفني في امته ونصبني لهم علما في حياته
فلما قبضت محمدا اليك جحدتني امته ومكروا بي واستضعفوني وكادوا يقتلونني وقدموا
قدامي من اخرت واخروا من قدمت ولم يسمعوا مني ولم يطيعوا امري فقاتلتهم
في سبيلك حتى قتلوني فيقال لعلي ع هل خلفت من بعدك في امة محمد حجة وخليفة في
الارض يدعو عبادي الى ديني والى سبيلي فيقول نعم يا رب قد خلفت فيهم الحسن ابني
وابن بنت نبيك فيدعى الحسن بن علي ع فيسأل عما سأل عنه علي بن ابي طالب ع قال ثم
يدعى بامام امام وباهل عالمه فيحتجون بحجتهم فيقبل الله عذرهم ويجيز حجتهم قال
ثم يقول الله هذا يوم ينفع الصادقين صدقهم اقول تاملوا حق التامل وتفكروا
غاية التفكر في انه بعد ان بلغت نوبة السؤال اليك فباي جواب تجاب ربك في تلك
العرصات بين صفوف الانبياء والاوصياء والملائكة المقربين وجميع الامم الماضين اذا
سئلوا عن اصول دينك وفروعه من صلواتك وصومك وحجك وغيرها واخلاقك الحسنة
والسيئة فلا ادري كيف تجيب عن ذلك اليوم والله لا جواب لنا ولا وسيلة لنجاتنا الا
التمسك بحب محمد وعلي وآلهما واولادهم الطيبين الطاهرين المعصومين صلى الله عليهم اجمعين
اما سمعتم يا اخواني المؤمنين ما روي في العوالم عن محمد بن مسلم الثقفي قال سمعت ابا

ابا جعفر عليه السلام يقول لفاطمة تقف على باب جهنم فاذا كان يوم القيمة كتب بين عيني كل رجل
مؤمن او كافر فيؤمر بمحب قد كثرت ذنوبه الى النار فتقرأ فاطمة عليها السلام بين عينيه محبا
فتقول الهي وسيدي سميتني فاطمة وفطمت بي من تولاني وتولى ذريتي من النار ووعدك
الحق ولا تخلف الميعاد فيقول الله عز وجل صدقت يا فاطمة اني سميتك فاطمة وفطمت بك
من احبك وتولاك واحب ذريتك وتولاهم من النار ووعدي الحق وانا لا اخلف
الميعاد وانما امرت بعبدي هذا الى النار لتشفعي فيه فاشفعي وليتبين ملائكتي
وانبيائي ورسلي واهل الموقف موقفك مني ومكانتك عندي فمن قرأت بين عينيه
مؤمنا فخذي بيده وادخليه الجنة وما سمعتم ما روي في المنتخب للشيخ فخر الدين
عن رسول الله صلى الله عليه وآله قال لسلمان يا سلمان من احب فاطمة ابنتي فهو
في الجنة معي ومن ابغضها فهو في النار يا سلمان حب فاطمة ينفع في مائة من المواطن
ايسر تلك المواطن الموت والقبر والميزان والحشر والصراط والمحاسبة فمن رضيت عنه
ابنتي فاطمة رضيت عنه ومن رضيت عنه رضي الله عنه ومن غضبت عليه ابنتي فاطمة غضبت
عليه ومن غضبت عليه غضب الله عليه يا سلمان ويل لمن يظلمها ويظلم بعلها امير المؤمنين
عليه السلام وويل لمن يظلم ذريتها وما سمعتم ما روي عن ابي بكر الخارزمي في كتاب
المناقب عن بلال بن حمامة قال طلع علينا النبي ص ذات يوم ووجهه مشرق كدائرة
القمر فقام عبد الرحمن بن عوف فقال يا رسول الله ما هذا النور فقال بشارة اتتني
في اخي وابن عمي وابنتي وان الله تعالى زوج عليا من فاطمة وامر رضوان خازن
الجنان فهز شجرة طوبى فحملت رقاقا يعني صكاكا بعدد محبي اهل البيت وانشأ
تحتها ملائكة من نور ودفع الى كل ملك صكا فاذا استوت القيمة باهلها نادت
الملائكة في الخلائق فلا تلقى محبا لنا الا دفعت اليه صكا فيه فكاكه من النار فصار

اخي وابن عمي وابنتي فكاك رقاب رجال ونساء من امتي من النار اقول يا اخواني المؤمنين
اذا علمتم ان حب الزهراء المرضية وابوها وبعلها وبنوها كان سببا لنجاتنا وفوزنا يوم
معادنا بين صفوف الانبياء والاوصياء والاولياء والملائكة المقربين وجميع الآدميين
فعليكم بتحصيل ما تزيد به المحبة والمودة ومن المعلوم ان من ازداد تكاثر محبته عند
استماع مصائب رزاياهم ازدادت محبته لفاطمة عليها السلام لمحبته فاطمة بزيادة البكاء فهلموا
واجتهدوا في البكاء والنحيب الا وان المصائب الواردة على الزهراء شفيعة يوم الجزاء بعد
وفات ابيها كثيرة لا يمكن عدها واحصاؤها وكفى شاهدا على هذا الشعر المروي عنها شعر
صبت علي مصائب لو انها صبت على الايام صرن لياليا فاعلموا ان من المصائب الواردة
عليها وفات رسول الله ص وبكاؤها عليه الى ان ارتحلت من الدار الفانية الى الدار
الباقية ومجمل تلك الواقعة ما روي في العوالم عن ورقة بن عبد الله الازدي قال
خرجت حاجا الى بيت الله الحرام راجيا الثواب الله رب العالمين فبينما انا اطوف واذا انا بجارية
سمراء مليحة الوجه عذبة الكلام وهي تنادي بفصاحة منطقها وهي تقول اللهم رب الكعبة
الحرام والحفظة الكرام ان تحشرني مع ساداتي الطاهرين وابنائهم الغر المحجلين الميامين
الا فاشهدوا لي يا جماعة الحجاج والمعتمرين ان موالي خيرة الانام وصفوة الابرار الذين
علا قدرهم على الاقدار وارتفع ذكرهم في سائر الامصار المرتدين بالفخار قال ورقة بن
ابي عبد الله فقلت يا جارية اني لاظنك من موالي اهل البيت عليهم السلام فقالت
اجل قلت لها ومن انت من مواليهم قالت انا فضة امة فاطمة الزهراء ابنة محمد المصطفى
صلى الله عليه وآله وعلى ابيها وبعلها وبنيها فقلت لها مرحبا بك واهلا وسهلا فلقد
كنت مشتاقا الى كلامك ونطقك فاريد منك الساعة ان تجيبيني من مسألة اسألك
فاذا انت فرغت من الطواف قفي لي عند سوق الطعام حتى اتيك وانت مثابة مأجورة

فافترقنا في الطواف فلما فرغت من الطواف واردت الرجوع الى منزلي جعلت طريقي الى سوق
الطعام واذا انا بها جالسة في معزل من الناس فاقبلت عليها واعتزلت بها واهديت
اليها هدية ولم يعتقد انها صدقة ثم قلت لها يا فضة اخبريني عن مولاتك فاطمة الزهراء
عليها سلم وما الذي رايت منها عند وفاتها بعد موت ابيها محمد صلى الله عليه وآله
قال ورقة لما سمعت كلامي تغرغرت عيناها بالدموع ثم انتحبت نادبة فقالت يا
ورقة بن عبد الله هيجت علي حزنا ساكنا واشجانا في فؤادي كانت كامنة فاسمع
الان ما شاهدت منها اعلم انه لما قبض رسول الله صلى الله عليه وآله افتجع له الصغير والكبير وكثر عليه البكاء
وقل العزاء وعظم رزؤه على الاقرباء والاصحاب والاولياء والاحباب والغرباء والانساب
ولم تلق الا كل باك وباكية ونادب ونادبة ولم يكن في اهل الارض والاصحاب
والاقرباء والاحباب اشد حزنا واعظم بكاء وانتحابا من مولاتي فاطمة الزهراء
عليها السلام وكان حزنها يتجدد ويزيد وبكاؤها يشتد فجلست سبعة ايام لا
يهدأ لها انين ولا يسكن منها الحنين وكل يوم جاء كان بكاؤها اكثر من اليوم
الاول فلما كان اليوم الثامن ابدت ما كتمت من الحزن فلم تطق صبرا اذ خرجت و
صرخت فكانها من فم رسول الله صلى الله عليه وآله تنطق فتبادرت النسوان وخرجت الولائد و
الولدان وضج الناس بالبكاء والنحيب وجاء الناس من كل مكان واطفئت المصابيح
لكيلا تتبين صفحات النساء وخيل الى النسوان ان رسول الله صلى الله عليه وآله قد قام من قبره
وصارت الناس في دهشة وحيرة لما قد دهمهم وهي عليها السلم تنادي وتندب اباه
وا ابتاه واصفياه وا محمداه يا ابا القاسماه وا ربيع الارامل واليتامى من للقبلة والمصلى
ومن لابنتك الوالهة الثكلى ثم اقبلت تعثر في اذيالها وهي لا تبصر شيئا من عبرتها
وتواتر دمعتها حتى دنت من قبر ابيها محمد صلى الله عليه وآله فلما نظرت الحجرة وقع طرفها

على المأذنة

بكا الزهراء عليها السلام
على ابيها ع

على المأذنة فقصرت خطاها ودام نحيبها وبكاها الى ان اغمي عليها فتبادرت النسوان
اليها فنضحن الماء عليها وعلى صدرها وجبينها حتى افاقت فلما افاقت من غشيتها
قامت وهي تقول رفعت قوتي وخانني جلدي وشمت بي عدوي والكمد قاتلي يا
ابتاه بقيت والهة وحيدة وحيرانة فريدة فقد انخمد صوتي وانقطع ظهري و
تنغص عيشي وتكدر دهري فما اجد يا ابتاه بعدك انيسا لوحشتي ولا رادا لدمعتي
ولا معينا لضعفي اقول يا اخواني المؤمنين ان فاطمة الزهراء عليها سلم كانت عند
امير المؤمنين ع وكان معها الحسن والحسين عليهم السلم في المدينة وهو في بيتها ووطنها
سمعتم انها قالت فما اجد يا ابتاه بعدك انيسا لوحشتي ولا رادا لدمعتي ولا معينا
لضعفي فوالله لا ادري على اي حال كانت بنتها زينب المظلومة في بلاد الغربة
بعد قتل اخيها الحسين روحنا له الفداء حيث ازدحم حولها الكفار والمنافقون فواحد
ياخذ زينة النساء والاخر يبرز ما في الخيام والاخر يسرق قناعهن ولباسهن وجمع
يحرقون الخيام ولم يكن عندهن الامير ولا الحسن والحسين عليهم السلم ولم يكن
في وطنهن ولا عند المهاجرين والانصار بل اجتمع حولهم الكفار يا اخواني سمعتم
ان فاطمة الزهراء عليها السلم وقعت مغشيا عليها فتبادرت النساء اليها وصببن الماء
على صدرها وجبينها فاسمعوا ما روي في كتب المراثي ان فاطمة الصغرى قالت كنت
واقفة بباب الخيمة وانا انظر الى ابي واصحابه مجزرين كالاضاحي على الرمال و
الخيول على اجسادهم تجول وانا افكر فيما يقع علينا بعد ابي من بني امية ايقتلوننا
او يأسروننا فاذا برجل على ظهر جواده يسوق النساء بكعب رمحه وهن يلذن بعضهن
ببعض وقد اخذ ما عليهن من اخمرة واسورة وهن يصحن يا جداه وا ابتاه يا
قلة ناصراه وا حسناه اما من مجير يجيرنا اما من ذائد يذود عنا قالت فطار فؤادي وامـ

فرأيتني فجعلت اجيل بطرفي يمينا وشمالا على عمتي ام كلثوم خشية منه ان يأتيني فبينا انا
على هذه الحالة واذا به قد قصدني فهربت منه مهرولة انا اظن اني اسلم منه واذا به قد
تبعني فذهلت خشية منه واذا بكعب الرمح بين كتفي فسقطت على وجهي فخرم اذني
واخذ قرطي ومقنعتي وترك الدماء تسيل على خدي وراسي تصهره الشمس وولى راجعا
الى الخيم وانا مغشي علي يا اخواني المؤمنين فاطمة الزهراء ع اجتمع عندها جماعة من المهاجرين
والانصار ولما غشيت بنتها فاطمة الصغرى لم تكن هنا امراة عند راسها هل
من انت عندها ما علموا الذرية عن فاطمة الصغرى انها قالت فاذا انا بعمتي عندي
تبكي وهي تقول قومي نمضي ما اعلم ما جرى على البنات وعلى العليل يا اخواني لما
غشيت فاطمة الزهراء ع كان هناك ماء حتى يصب عليها ولكن فاطمة الصغرى
عطشانة جائعة ولم يكن هناك ماء لتبكي بدمعتها كيف يصب على صدرها
يا اخواني المؤمنين فاطمة الزهراء عليها السلام كان راسها مستورا بخمارها اعلموا ان
روي عن فاطمة الصغرى انها قالت فقمت وقلت يا عمتاه هل من خرقة استر بها راسي
عن اعين النظار فقالت يا بنتاه وعمتك مثلك فرايت راسها مكشوفة ومتنها
اسود من الضرب فلما رجعنا الى الخيمة الا وهي نهبت وما فيها روي في البحار
لما قبض رسول الله امتنع بلال من الاذان قال لا اؤذن لاحد بعد رسول الله
صلى الله عليه وآله وان فاطمة ع قالت ذات يوم اني اشتهي ان اسمع صوت مؤذن
ابي ع بالاذان فبلغ ذلك بلالا فاخذ بالاذان فلما قال الله اكبر الله اكبر ذكرت
اباها وايامه فلما تمالك من البكاء فلما بلغ الى قوله اشهد ان محمدا رسول الله
شهقت فاطمة وسقطت لوجهها وغشي عليها فقال الناس لبلال امسك يا
بلال فقد فارقت ابنة رسول الله صلى الله عليه وآله وظنوا انها قد ماتت

فانقطع

نوحة الزهراء عليها السلام لابيها رسول الله صلى الله عليه وآله

فانقطع اذانه ولم يتمه فافاقت فاطمة وسالت ان يتم الاذان فلم يفعل وقال لها يا سيدة
النسوان اني اخشى عليك مما تنزلينه على نفسك اذا سمعت صوتي بالاذان فاعفته
من ذلك وروي في خبر ايضا في العوالم عن فضة انها قالت ان فاطمة الزهراء توجهت نحو
قبر ابيها فقالت يا ابتاه فقدتني بعدك محكم التنزيل ومهبط جبرئيل ومحل ميكائيل
انقلبت بعدك يا ابتاه الاسباب وتغلقت دوني الابواب فانا للدنيا بعدك قالية
وعليك ما ترددت انفاسي باكية لا ينفد شوقي اليك ولا حزني عليك ثم نادت يا
ابتاه والبتاه ثم قالت شعر ان حزني عليك حزن جديد وفؤادي والله صب عنيد
كل يوم يزيد فيه شجوني واكتيابي عليك ليس يبيد جل خطبي فبان عني عزائي
فبكائي كل وقت جديد ان قلبا عليك يالف صبرا او عزاء فانه لجليد ثم نادت يا
ابتاه انقطعت بك الدنيا بانوارها وزوت زهرتها وكانت ببهجتك زاهرة
فقد اسود نهارها فصار يحكي حنادسها رطبها ويابسها يا ابتاه لا زلت اسفة
عليك الى التلاق يا ابتاه ما زال غمري منذ حق الفراق يا ابتاه من للارامل وا
المساكين ومن للامة الى يوم الدين يا ابتاه امسينا بعدك من المستضعفين يا
ابتاه اصبحت الناس عنا معرضين ولقد كنا بك معظمين في الناس غير مست
ضعفين فاي دمعة لفراقك لا تنهمل واي حزن عليك لا يتصل واي جفن
بالنوم يكتحل وانت ربيع الدين ونور النبيين فكيف للجبال لا تمور وللبحار بعدك
لا تغور والارض كيف لم تتزلزل رميت يا ابتاه بالخطب الجليل ولم تكن
الرزية بالقليل يا ابتاه بالمصاب العظيم وبالفادح المهول بكتك يا ابتاه الا
ملاك وصفقت الافلاك فمنبرك بعدك مستوحش ومحرابك خال من مناجاتك وقبرك فرح
بمواراتك والجنة مشتاقة اليك والى دعائك وصلواتك يا ابتاه ما اعظم ظلمة مجالسك

ثم اسفا عليك الى ان اقدم عاجلا عليك واثكل ابو الحسن المؤتمن ابو ولديك الحسن والحسين
واخوك ووليك وحبيبك من ربيته صغيرا واخيته كبيرا واحلا احبابك واصحابك
اليك من كان منهم سابقا ومهاجرا وناصرا والثكل شاملنا والبكاء قاتلنا والاسى
لازمنا ثم زفرت زفرة وانت انة كادت روحها ان تخرج ثم قالت قل صبري
وبان عني عزائي بعد فقدي لخاتم الانبياء يا عين اسكبي الدموع سحا ويك
لا تبخلي بفيض الدماء يا رسول الله الاكبر يا خيرة الله ويا كهف الايتام والضعفا
قد بكتك الجبال والوحش جميعا والارض والطير بعد بكاء السماء وبكاك الحجون
والركن والمشعر يا سيدي مع العلماء وبكاك المحراب والدرس للقرآن في الصبح
معلنا والمساكين وبكاك الاسلام اذ صار في الناس غريبا من سائر الغرباء لو
ترى المنبر الذي كنت تعلوه علاه الظلام بعد الضياء يا الهي عجل وفاتي سريعا فلقد
تنغصت الحيوة يا مولاي ثم رجعت الى منزلها واخذت بالبكاء والعويل ليلها
ونهارها وهي لا ترقا دمعتها ولا تهدى زفرتها واجتمع شيوخ اهل المدينة واقبلوا
الى امير المؤمنين ع فقالوا له يا ابا الحسن ان فاطمة الزهراء ع تبكي الليل والنهار فلا
احد منا يتهنا بالنوم في الليل على فرشنا ولا بالنهار لنا قرار على اشغالنا وطلب
معايشنا وانا نخبرك ان تسألها اما ان تبكي ليلا او اما نهارا فقال عليه السلم حبا و
كرامة فاقبل امير المؤمنين حتى دخل على فاطمة ع وهي لا تفيق من البكاء ولا ينفع
فيها العزاء فلما رأته سكنت هنيئة له فقال يا بنت رسول الله ع ان شيوخ المدينة
يسألوني ان اسألك اما ان تبكين اباك ليلا واما نهارا فقالت يا ابا الحسن ما
اقل مكثي بينهم وما اقرب مغيبي من بين اظهرهم فوالله ما اسكت ليلا ولا نهارا
او الحق بابي رسول الله صلى الله عليه وآله فقال لها علي عليه السلم افعلي يا بنت رسول الله

ما بدالك

بكاء زهرا عليها السلام في بيت الاحزان

ما بدا لك ثم انه بنى لها بيتا في البقيع نازحا من المدينة يسمى بيت الاحزان وكانت اذا
اصبحت قدمت الحسن والحسين عليهما السلام امامها وخرجت الى البقيع باكية فلا تزال
بين القبور باكية فاذا جاء الليل اقبل امير المؤمنين عليه السلام اليها وساقها بين يديه الى
منزلها ولم تزل على ذلك الى ان مضى لها بعد موت ابيها سبعة وعشرون يوما فاعتلت
العلة التي توفيت فيها فبقيت الى يوم الاربعين وقد صلى امير المؤمنين عليه السلم صلوة
الظهر واقبل يريد المنزل اذا استقبلته الجواري باكيات حزينات فقال لهن ما الخبر ومالي
اراكن متغيرات الوجوه والصور فقلن يا امير المؤمنين ادرك ابنة عمك الزهراء عليها السلم
وما نظنك تدركها فاقبل امير المؤمنين مسرعا حتى دخل عليها واذا بها ملقاة على
فراشها وهو من قباطي مصر وهي تقبض يمينا وتمد شمالا ثم ألقت الرداء عن عاتقه و
العمامة من رأسه وحل ازراره حتى اخذ رأسها وتركها في حجره وناداها يا زهراء فلم
تكلمه فناداها يا بنت محمد المصطفى صلى الله عليه وآله فلم تكلمه فناداها يا بنت من

احتضار زهرا عليها السلم

حمل الزكوة في طرف ردائه وبذلها على الفقراء فلم تكلمه فناداها يا ابنة من صلى
بالملائكة في السماء مثنى مثنى فلم تكلمه فناداها يا فاطمة كلميني فانا ابن عمك علي بن
ابي طالب ع قال ففتحت عينيها في وجهه ونظرت اليه وبكت وبكى وقال ما الذي
تجدينه فانا ابن عمك علي بن ابي طالب ع فقالت يا ابن العم اني اجد الموت الذي
لا بد منه ولا محيص عنه وانا اعلم انك بعدي لا تصبر على قلة التزويج فان انت
تزوجت امرأة فاجعل لها يوما وليلة واجعل لاولادي يوما وليلة يا ابا الحسن
فلا تصح في وجوههما فيصبحان يتيمين غريبين منكسرين فانهما بالامس فقدا
جدهما واليوم يفقدان امهما فالويل لامة تقتلهما وتبغضهما ثم انشأت تقول
شعر ابكني ان بكيت يا خير هادي واسبل الدمع فهو يوم الفراق يا قرين

البتول اوصلك بالقتل فقد اصبحا حليف الاشتياق ابكين والبك اليتامى ولا نفس القتيل
العدل بطف العراق فارثوا فابكوا احبابه علمك الله فهو يوم الفراق اقول يا ايها
المؤمنون سمعتم ان فاطمة الزهراء عليها السلم اوصت الى مولينا امير المؤمنين ع ان
لا يبعد في وجوه ايتامه فوالله لا ادري اين كانت حتى ترى سنة وقعة الطف ان
الكفار والمنافقين كيف يصيحون على وجوه اولادها وايتامها بل ولا يكتفون
بالصيحة وبادروا بهم بانواع الاذية حتى ضربوهن ولطموا على وجوههن بحيث
اسود عذارهن واخذوا قناعهن وسلبوا زينتهن واحرقوا اخباتهن بل ولم
يكتفوا بذلك دحملوهن على اقتاب المطيات يسوقونهن في البراري والفلوات
كانهن من بعض الغنيمات تاملوا بأمحي فاطمة الزهراء عليها السلم في انها اوصت
الى امير المؤمنين ع في انه اخذت بعدها زوجة جعل لها يوما وليلة وللايتام
الزهراء يوما وليلة ومن المعلوم ان غرضها من هذه الوصية ليس الا الاستئناس
بهم حتى لا يتوحشوا من الوحدة ولا تظلم الضيق والمشقة فوالله لا ادري انها لو
رأتهم في المنازل الخربة بين الكوفة والشام جوعا نا عطشانا كيف كان حالها ايضا
ولو رأتهم ان وجوههم اسود من اثر الشمس وكيف كانت تندب وتبكي عليهم ولا
الله غافلا عما يعمل الظالمون فانا لله وانا اليه راجعون المجلس الثاني عشر في
اسم فاطمة الزهراء ودفنها صلوات الله عليها الحمد لله الذي نور قلوبنا بنور
الايمان وبصّر عيوننا بضوء العرفان والشكر لك يا ذا الكرم والامتنان على نعمك
يا ذا الفضل والاحسان فصل اللهم على اشرف النبيين وافضل السابقين واللاحقين
القائل كنت نبيا وآدم بين الماء والطين الذي شهد الكتب بانه خاتم المرسلين
محمد المبعوث على الاولين والآخرين ثم صل اللهم على فخر الوصيين وتالي من

سيد جميع المخلوقين وهادي من سلك سبيل المهتدين ووالد الائمة المعصومين
الطاهرين وزوج ابنة رسول رب العالمين علي بن ابيطالب امير المؤمنين ثم صل
اللهم على من اذا قامت في محرابها استضاء بنورها دور الانصار والمهاجرين بل
استضاء بشعاعها السموات والارضين وكانت تنزل لها المائدة من عليين فاطمة
الزهراء سيدة نساء العالمين ثم صل اللهم على اولادهم المنتجبين حجج الله على الخلق
اجمعين اعني ساير الائمة الهادين المهديين المعصومين عليهم صلوات الله ابد
الابدين واللعنة على اعدائهم الى يوم الدين وبعد فقد قال الله جل جلاله كلما
دخل عليها زكريا المحراب وجد عندها رزقا قال يا مريم انى لك هذا قالت هو من
عند الله ان الله يرزق من يشاء بغير حساب والمعنى الله اعلم كل وقت دخل على مريم
زكريا في المحراب اي اشرف مواضع بيت المقدس سمي به لانه محل محاربة الشيطان
وجد زكريا عند مريم رزقا اي فاكهة الشتاء في الصيف وبالعكس وكان يتعجب
من هذا لان عادته على ما روى انه كان لا يدخل عليها غيره واذا خرج اغلق عليها
سبعة ابواب فكلما رأى عندها الرزق قال لها يا مريم انى لك هذا الرزق قالت
لا تتعجب فانه من عند الله سبحانه فانه يرزق من تشاء من عباده بغير حساب
روى في الصافي عن العياشي عن الباقر عليه السلم كانت من اجمل النساء وكانت
تصلي فتضيء المحراب لنورها الحديث اقول كما جاء الرزق من الله عز وجل لمريم
عليها سلم كذلك جاء لسيدتنا فاطمة الزهراء صلوات الله عليها وكما كان يضيء محرابها
لنورها كذلك كان يضيء محراب الزهراء صلوات الله عليها لنورها بل اعز منها
ايضا واما الاخبار التي تدل على مجيء الرزق لها فهي كثيرة منها ما رواه في الصافي
والعوالم عن الباقر عليه السلم قال ان فاطمة عليها سلم ضمنت لعلي عليه السلم عمل البيت و

نزول المائدة لفاطمة

والعجين والخبز وقم البيت وصنعها على ما كان خلف الباب من نقل الحطب
يجيء بالطعام فقال لها يوما يا فاطمة هل عندك شيء قالت والذي عظم حقك ما كان
عندنا منذ ثلث الا شيء نقريك به قال افلا اخبرتني قال كان رسول الله صلى الله عليه
واله نهاني ان اسئلك شيئا قال فلا تسال ابن عمك شيئا ان جاءك بشيء والا فلا
قال فخرج علي عم فلقي رجلا استقرض منه دينارا ثم اقبل به وقد امسى فلقي مقداد بن
اسود فقال للمقداد ما اخرجك في هذه الساعة قال الجوع والذي عظم حقك يا
امير المؤمنين قال ع فهو اخرجني وقد استقرضت دينارا وساؤثرك به فدفعه
اليه فاقبل فوجد رسول الله صلى الله عليه واله جالسا وفاطمة عليها السلم تصلي وبينهما شيء
مغطى فلما فرغت احضرت ذلك الشيء فاذا جفنة من خبز ولحم قال يا فاطمة انى لك هذا
قالت هو من عند الله ان الله يرزق من يشاء بغير حساب فقال رسول الله صلى الله
عليه واله الا احدثك بمثلك ومثلها قال بلى قال مثل زكريا اذا دخل على مريم المحراب
فوجد عندها رزقا قال يا مريم انى لك هذا قالت هو من عند الله ان الله
يرزق من يشاء بغير حساب فاكلوا منها شهرا وهي الجفنة التي يأكل منها القائم
صلى الله عليه واله وهي عندنا ومنها ما رواه في العوالم والبحار عن ابن عباس قال
خرج اعرابي من بني سليم يتبدى في البرية فاذا هو بضب قد نفر من بين يديه
فسعى وراءه حتى اصطاده ثم جعله في كمه واقبل يزدلف نحو النبي ص فلما ان وقف بازائه
ناداه يا محمد يا محمد وكان من اخلاق رسول الله صلى الله عليه واله اذا قيل له يا
محمد قال يا محمد واذا قيل له يا احمد قال يا احمد واذا قيل يا ابا القاسم قال يا ابا
القاسم واذا قيل يا رسول الله قال لبيك وسعديك وتهلل وجهه فلما ان ناداه
الاعرابي يا محمد يا محمد قال النبي ص يا محمد يا محمد قال انت الساحر الكذاب الذي ما

ما اظلت الخضراء ولا اقلت الغبراء من ذي لهجة هو اكذب منك انت الذي تزعم ان لك
في هذه الخضراء الها بعثك الى الاسود والابيض واللات والعزى لولا اني اخاف
ان قومي يسموني العجول لضربتك بسيفي هذا ضربة اقتلك فيها فاسود بك الاولين و
الاخرين فوثب اليه عمر بن الخطاب ليبطش به فقال النبي ص اجلس يا ابا حفص فقد
كاد الحليم ان يكون نبيا ثم التفت النبي ص الى الاعرابي فقال له يا اخا بني سليم
هكذا تفعل العرب يتهجمون علينا في مجالسنا يجبهوننا بالكلام الغليظ يا اعرابي والذي
الذي بعثني بالحق نبيا ان اهل السماء السابعة يسمونني احمد الصادق يا اعرابي اسلم
تسلم من النار يكون لك ما لنا وعليك ما علينا وتكون اخانا في الاسلام قال فغضب
الاعرابي وقال واللات والعزى لا او من بك يا محمد او يؤمن هذا الضب ثم رمى
بالضب عن كمه فلما ان وقع الضب على الارض ولى هاربا فناداه النبي صلى الله عليه
واله ايها الضب من انا فاذا هو ينطق بلسان فصيح ذرب غير قطع فقال انت
محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف صلى الله عليهم اجمعين فقال
له النبي صلى الله عليه واله من تعبد قال اعبد الله عز وجل الذي فلق الحبة وبرا
النسمة واتخذ ابراهيم خليلا واصطفاك يا محمد حبيبا ثم انشاء يقول اشعار
الا يا رسول الله انك صادق فبوركت مهديا وبوركت هاديا شرعت لنا دين الحنيفة
بعد ما عبدنا كامثال الحمير الطواغيا فيا خير مدعو ويا خير مرسل الى الجن
والانس لبيك داعيا ونحن اناس من سليم وانما اتيناك نرجو ان ننال العواليا
اتيت ببرهان من الله واضح فاصبحت فينا صادق القول راكبا فبوركت في الاحوال
حيا وميتا وبوركت مولودا وبوركت ناشيا قال ثم اطبق على فم الضب فلم يحرك فلما
ان نظر الاعرابي الى ذلك قال واعجبا ضب اصطدته من البرية ثم اتيت به في كمي

تكلم الضب بلفظ فصيح والاقرار
لشهادة ان لا اله الا الله وان محمدا
رسول الله واسلام الاعرابي
عن هذه المعجزة عن النبي صلى الله
عليه واله وسلم

لا ينفد ولا ينقص ولا يعقل تكلم محمدا صلى الله عليه وآله بهذا الكلام ويشهد له بهذه
الشهادة انا لا اطلب اثرا بعد هذا منك فانا اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا
عبده ورسوله فاسلم الاعرابي وحسن اسلامه ثم التفت النبي صلى الله عليه وآله الى
اصحابه فقال لهم من يحمل الاعرابي ع ناقة اضمن له على الله ناقة من نوق الجنة قال
فوثب اليه سعد بن عبادة فقال عندي ناقة فداك ابي وامي عندي ناقة حمراء عشراء وهي
للاعرابي فقال له النبي ع يا سعد تفخر علينا بناقتك الا اصف لك الناقة التي نعطيها
بدلا من ناقة الاعرابي فقال بلى فداك ابي وامي فقال يا سعد ناقة من ذهب احمر
وقوائمها من العنبر ووبرها من الزعفران وعيناها من ياقوتة حمراء وعنقها من
الزبرجد الاخضر وسنامها من الكافور الاشهب وذنبها من الذر وخطامها
من اللؤلؤ الرطب عليها قبة من درة بيضاء يرى باطنها من ظاهرها وظاهرها
من باطنها تطير بك في الجنة ثم التفت النبي صلى الله عليه وآله فقال لهم من يتوج الاعرابي
اضمن له على الله تاج التقى فذكر من صفته قال فنزع علي عليه السلام عمامته فعمم بها الاعرابي
ثم التفت النبي صلى الله عليه وآله فقال من يزود الاعرابي واضمن له على الله عز وجل زاد
التقوى قال فوثب اليه سلمان الفارسي فقال فداك ابي وامي وما زاد التقوى قال
يا سلمان اذا كان اخر يوم من الدنيا لقنك الله عز وجل قول شهادة ان لا اله الا الله
وان محمدا رسول الله فان انت قلتها لقيتني ولقيتك وان انت لم تقلها لم تلقني و
لم القك ابدا قال فمضى سلمان حتى طاف تسعة ابيات من بيوت رسول الله صلى الله عليه وآله
فلم يجد عنده من شيئا فلما ان ولى راجعا نظر الى حجرة فاطمة فقال ان يكن خير فمن
منزل فاطمة بنت محمد ع فقرع الباب فاجابته من وراء الباب من بالباب فقال لها انا
سلمان الفارسي قالت فقالت له يا سلمان وما تشاء فشرح قصة الاعرابي والضب مع النبي ع

قالت يا سلمان والذي بعث محمدا بالحق نبيا ان لنا ثلثا ما طعمنا وان الحسن والحسين
قد اضطربا علي من شدة الجوع ثم رقدا كانهما فرخان منتوفان ولكن لا ارد الخير اذا اتى بابي
يا سلمان خذ درعي هذا ثم امض به الى شمعون اليهودي وقل له تقول فاطمة بنت محمد
صلى الله عليه وآله اقرضني عليه صاعا من الشعير اردده عليك ان شاء الله قال فاخذ سلمان
الدرع ثم اتى به الى شمعون اليهودي قال فاخذ شمعون الدرع ثم جعل يقلبه
في كفه وعيناه تذرفان بالدموع وهو يقول يا سلمان هذا هو الزهد في الدنيا
هو الذي اخبرنا به موسى بن عمران في التورية انا اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان
محمدا رسول الله عبده ورسوله فاسلم وحسن اسلامه ثم دفع الى سلمان صاعا
من تمر وصاعا من شعير فاتى به سلمان الى فاطمة فطحنته بيده واختبزته خبزا
ثم اتت به الى سلمان فقالت له خذه وامض به الى النبي صلى الله عليه وآله قال فقال لها
سلمان يا فاطمة خذي منه قرصا تعللين به الحسن والحسين فقالت يا سلمان هذا شيء
امضيناه لله عز وجل لسنا ناخذ منه شيئا قال فاخذه سلمان فاتى به النبي ع فلما نظر النبي
صلى الله عليه وآله الى سلمان قال له يا سلمان من اين لك هذا فقال من منزل بنتك فاطمة
قال وكان النبي ع لم يطعم طعاما منذ ثلث قال فوثب النبي ع حتى ورد الى حجرة فاطمة
فقرع الباب وكان اذا قرع النبي ع الباب لا يفتح له الباب الا فاطمة فلما ان فتحت
له الباب نظر النبي ع الى صفار وجهها وتغير حدقتيها فقال لها يا بنية ما الذي
اراه من صفار وجهك وتغير حدقتيك فقالت يا ابت ان لنا ثلثا ما طعمنا طعاما
وان الحسن والحسين قد اضطربا علي من شدة الجوع ثم رقدا كانهما فرخان منتوفان
قال فانبههما النبي صلى الله عليه وآله فاخذ واحدا على فخذه الايمن والاخر على فخذه
الايسر واجلس فاطمة بين يديه واعتنقها النبي ع ودخل علي بن ابي طالب ع فاعتنق

نزول المائدة

النبي ص من ورائهم ثم رفع النبي صلى الله عليه وآله طرفه نحو السماء فقال الهي وسيدي
ومولاي هؤلاء اهل بيتي اللهم اذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا قال ثم قامت
فاطمة بنت محمد ص حتى دخلت الى المخدع وصفت قدميها فصلت ركعتين ثم رفعت
باطن كفيها الى السماء وقالت الهي وسيدي هذا محمد نبيك وهذا علي ابن عم نبيك و
هذان الحسن والحسين سبطا نبيك الهي انزل علينا مائدة كما انزلت على بني اسرائيل
وكفروا بها اللهم انزل علينا فانا بها مؤمنون قال ابن عباس والله ما استتمت
الدعوة فاذا بصحفة من ورائها يفور قتارها واذا قتارها ازكى من المسك
الاذفر فاحتضنتها ثم اتت بها الى النبي صلى الله عليه وآله وعلي والحسن والحسين عليهم السلم
فلما ان نظر اليها علي بن ابي طالب قال يا فاطمة من اين لك هذا ولم يكن عهد
عندك شيئا فقال له النبي ص كل يا ابا الحسن ولا تسئل الحمد لله الذي لم يمتني حتى
رزقني ولدا مثلها مثل مريم بنت عمران كلما دخل عليها زكريا المحراب وجد عندها
رزقا قال يا مريم انى لك هذا قالت هو من عند الله ان الله يرزق من يشاء بغير
حساب قال فاكل النبي ص وعلي والحسن والحسين صلى الله عليهم اجمعين وخرج النبي ص و

اسلام بني سليم

تزود الاعرابي واستوى على راحلته واتى بني سليم وهم يومئذ اربعة الاف رجل
فلما ان وقف في وسطهم نادى باعلى صوته قولوا لا اله الا الله محمد رسول الله
صلى الله عليه وآله فلما سمعوا منه هذه المقالة اسرعوا الى سيوفهم فجردوها ثم قالوا
لقد صبوت الى دين محمد الكذاب فقال لهم ما هو ساحر ولا كذاب ثم قال يا معشر بني سليم
ان اله محمد خير اله وان محمدا صلى الله عليه وآله خير نبي اتيته جائعا فاطعمني وعاريا
فكساني وراجلا فحملني ثم شرح لهم قصة الضب مع النبي صلى الله عليه وآله وانشدهم
الشعر الذي انشد في النبي ص ثم قال يا معشر بني سليم اسلموا تسلموا من النار فاسلم في ذلك



في وجه تسمية فاطمة عليها السلام بزهرا

اليوم اربعة الاف رجل وهم الرايات الخضر وهم حول رسول الله صلى الله عليه وآله اقول ان
الاخبار الدالة على كيفية اضائة نورها ع في محراب العبادة فمنها كثيرة منها ما رواه
في العوالم عن ابان بن تغلب قال قلت لابي عبد الله ع يا ابن رسول الله لم سميت الزهراء
زهراء فقال ع لانها تزهر لامير المؤمنين عليه السلم في النهار ثلث مرات بالنور كان
يزهر نور وجهها صلوة الغداة والناس في فرشهم فيدخل بياض ذلك النور
الى حجراتهم بالمدينة فتبيض حيطانهم فيعجبون من ذلك فياتون النبي صلى الله عليه وآله
فيسألونه عما راوا فيرسلهم الى منزل فاطمة عليها السلم فياتون منزلها فيرونها قاعدة في
محرابها تصلي والنور يسطع من محرابها من وجهها فيعلموا ان الذي راوه كان من نور فاطمة
فاذا انتصف النهار وترتبت للصلوة زهر وجهها ع بالصفرة فتدخل الصفرة في حجرات
الناس فتصفر ثيابهم والوانهم فياتون النبي صلى الله عليه وآله فيسالونه عما راوا فيرسلهم الى
منزل فاطمة فيرونها قائمة في محرابها وقد زهر نور وجهها ع بالصفرة فيعلمون
ان الذي راوا كان من نور وجهها فاذا كان آخر النهار وغربت الشمس احمر وجه فاطمة
عليها السلم فاشرق وجهها بالحمرة فرحا وشكرا لله عز وجل فكان تدخل حمرة وجهها
حجرات القوم وتحمر حيطانهم فيعجبون من ذلك وياتون النبي صلى الله عليه وآله ويسألونه
عن ذلك فيرسلهم الى منزل فاطمة الزهراء فيرونها جالسة تسبح الله وتمجده ونور وجهها
يزهر بالحمرة فيعلمون ان الذي راوا كان من نور وجه فاطمة [illegible]
فلم يزل ذلك النور في وجهها حتى ولد الحسين عليه السلم فهو يتقلب في وجوهنا الى
يوم القيمة في الائمة منا اهل البيت امام بعد امام ومنها ايضا سئلت ابا عبد الله
عليه السلم عن فاطمة لم سميت زهراء فقال لانها كانت اذا قامت في محرابها زهر
نورها لاهل السماء كما يزهر نور الكواكب لاهل الارض اقول لا يخفى وجه

تسميتها بالزهراء لظهور نورها في محراب العبادة بل روي في العوالم عن جابر قال قلت لابي عبد الله
عليه السلم لم سميت فاطمة الزهراء قال لان الله عز وجل خلقها من نور عظمته فلما اشرقت
اضائت السموات والارض بنورها غشيت ابصار الملائكة وخرت الملائكة لله ساجدين
فقالوا الهنا وسيدنا ما هذا النور فاوحى الله اليهم هذا نور من نوري اسكنته في سمواتي خلقته
من عظمتي اخرجه من صلب نبي من انبيائي افضله على جميع الانبياء واخرج من ذلك
النور ائمة يقومون بامري ويهدون خلقي الى حقي واجعلهم خلفائي في ارضي بعد
انقضاء وحيي وروي في العوالم قال قلت لابي عبد الله عليه السلم لم سميت فاطمة
الزهراء قال لان لها في الجنة قبة من ياقوت حمراء ارتفاعها في الهواء مسيرة سنة
معلقة بقدرة الجبار لا علاقة لها من فوقها فتمسكها ولا دعامة لها من تحتها
فتلزمها لها مائة الف باب على كل باب الف من الملائكة يراها اهل الجنة كما يرى احدكم
الكوكب الدري الزاهر من افق السماء فيقولون هذه الزهراء لفاطمة عليها السلم
اقول اذا عرفتم ايها المحبون للزهراء المرضية بعض فضائلها صلوات الله عليها وعرفتم [illegible]
ومرتبتها عند الله سبحانه فاعلموا ان بعد وفاة رسول الله صلى الله عليه وآله آذوها
القوم بانواع الاذى واضرموا باب دارها الذي كان يخرج منه الانوار المقدسة فعصروها
منها حيطان المدينة وضربوا الباب بجنبها واسقطوا جنينها الذي سماه الرسول صلى الله
عليه وآله محسنا وآذوا بعلها وولديها بانواع الاذى وكانت صلوات الله عليها باكية
حزينة لفراق ابيها وما وقع عليها من اذى القوم وكانت باكية ليلا في الدنيا
ونهارا في بيت الاحزان فنحف جسمها وغارت عيناها واصفرت لونها الى ان
ان دنا اجلها فاخبرت ابن عمها امير المومنين ع بارتحالها روي في البحار عن
اسماء قالت لها علي من ابن الدنيا يا بنت رسول الله هذا الخبر الوحي قد انقطع عنا فاتت

وصية الزهراء عليها السلم

يا ابا الحسن رقدت الساعة فرأيت حبيبي رسول الله ص في قصر من الدر الابيض فلما رآني
قال هلمي الي يا بنية فاني اليك مشتاق فقلت والله اني لاشد شوقا منك الى لقائك
فقال انت الليلة عندي وهو الصادق لما وعد والموفي لما عاهد فاذا انت قرأت يس
فاعلم اني قضيت نحبي فغسلني ولا تكشف عني فاني طاهرة مطهرة وليصل علي معك من اهل
الادنى فالادنى ومن رزق اجري فادفني ليلا في قبري بهذا اخبرني حبيبي رسول
الله صلى الله عليه وآله ونقل من صاحب معارج النبوة ملا معين من العامة في وصية
فاطمة لعلي عليهما السلم انها قالت له اذا دفنتني فادفن معي هذا الكاغذ الذي في الحق فقال لها
سيد الوصيين عليه السلم بحق النبي اخبرني بما فيه قالت حين اراد ان يزوجني بك قال لي
النبي صلى الله عليه وآله زوجتك يا فاطمة بعلي على صداق اربعمائة درهم قلت رضيت عليا ولا
ارضى بصداق اربعمائة درهم فجاء جبرئيل قال يا رسول الله يقول الله عز وجل وما
فيها صداق لفاطمة قلت لا ارضى قال اي شيء تريدين قلت اريد امتك لان قلبك
مشغول بامتك فرجع جبرئيل ثم جاء بهذا الكاغذ مكتوب جعلت شفاعة امة محمد
صداق فاطمة فاذا كان يوم القيمة اقول الهي هذه قبالة شفاعة امة محمد صلى الله عليه وآله
وروي في البحار انها بقيت بعد ابيها اربعين صباحا فلما حضرتها الوفاة قالت لاسماء
ان جبرئيل اتى النبي صلى الله عليه وآله لما حضرته الوفاة بكافور من الجنة فقسمه اثلاثا
ثلث لنفسه وثلث لعلي وثلث لي وكان اربعين درهما فقالت يا اسماء ائتيني ببقية حنوط
والدي من موضع كذا وكذا فضعيه عند رأسي فوضعته ثم تسجت بثوبها وقالت
انتظريني هنيئة وادعيني فان اجبتك والا فاعلمي اني قدمت على ابي فانتظرتها هنيئة
ثم نادتها فلم تجبها فنادت يا بنت محمد المصطفى يا بنت اكرم من حملته النساء يا بنت
خير من وطئ الحصا يا بنت من كان من ربه قاب قوسين او ادنى فلم تجبها فكشفت

وفاة فاطمة الزهراء عليها السلام

من وجهها فاذا بها قد فارقت الدنيا فوقعت عليها تقبلها وهي تقول يا فاطمة اذا قدمت
على ابيك رسول الله فاقريه عني السلام وعن اسماء بنت عميس السلام فبينا هي كذلك اذ دخل الحسن
والحسين ع فقالا يا اسماء ما ينيم امنا في هذه الساعة قالت يا ابني رسول الله ص
ليست امكما نائمة قد فارقت الدنيا فوقع عليها الحسن ع يقبلها مرة وهو يقول يا اماه
انا ابنك الحسن كلميني قبل ان تفارق روحي بدني قال واقبل الحسين يقبل رجليها
ويقول يا اماه انا ابنك الحسين ع كلميني قبل ان ينصدع قلبي فاموت قالت لهما اسماء
يا ابني رسول الله انطلقا الى ابيكما علي ع فاخبراه بموت امكما فخرجا حتى اذا كانا
قرب المسجد رفعا اصواتهما بالبكاء فابتدرهم جميع الصحابة فقالوا ما يبكيكما
يا ابني رسول الله لا ابكى الله اعينكما لعلكما نظرتما الى موقف جدكما فبكيتما
شوقا اليه فقالا لا اوليس قد ماتت امنا فاطمة ع قال فوقع علي على وجهه يقول
بمن العزاء يا بنت محمد كنت بك اتعزى ففيم العزاء من بعدك الحديث وروي
فيه انه جاءت عائشة تدخل عليها فقالت اسماء لا تدخلي فكلمت عائشة ابا بكر
فقالت ان هذه الخثعمية تحول بيننا وبين ابنة رسول الله ص وقد جعلت لها مثل
هودج العروس فقالت اسماء لابي بكر امرتني ان لا يدخل عليها احد واريتها هذا
الذي وهي حية فامرتني ان اصنع لها ذلك فقال ابو بكر اصنعي ما امرتك فا
نصرف وروي في العوالم في اخر حديث رواه فضة لورقة بن عبد الله فقال
علي ع والله لقد اخذت في امرها وغسلتها في قميصها ولم اكشفه عنها فوالله
لقد كانت ميمونة طاهرة مطهرة اقول اذا اسمعوا ايها الباكون حديثا تحرق
قلوبكم وهو انه نقل العامة وبعض الخاصة عن ورقة بن عبد الله ان عليا عليه السلام
لما فرغ من تغسيل فاطمة عليها السلام خرج باكيا فقيل له ما يبكيك يا ابا الحسن

وفات الزهراء عليها السلام

امن الفراق الزهراء فقال لا ولكن ابكي لان اثر السياط بجسمها اسود كانه النيل فهكذا تحشر
يوم القيامة وتلقى الله تعالى وروي في العوالم عن فضة قال امير المومنين ثم حنطتها من
فضل حنوط رسول الله صلى الله عليه واله وكفنتها وادرجتها في اكفانها فلما هممت ان
اعقد الرداء ناديت يا زينب يا ام كلثوم يا سكينة يا فضة يا حسن يا حسين هلموا تزودوا
من امكم هذا الفراق واللقاء في الجنة فاقبل الحسن والحسين عليهما السلام وهما ينا ديان وا
حسرتاه لا تنطفي ابدا من فقد جدنا محمد المصطفى صلى الله عليه واله وامنا فاطمة الزهراء
عليها السلام يا ام الحسن يا ام الحسين اذا لقيت جدنا محمد المصطفى صلى الله عليه واله فاقرا
ه منا السلام وقولي له انا قد بقينا بعدك يتيمين في دار الدنيا فقال امير المومنين ع
اني اشهد الله انها قد حنت وانت ومدت يديها وضمتهما الى صدرها مليا
واذا بهاتف من السماء ينادي يا ابا الحسن ارفعهما عنها فلقد ابكيا والله ملائكة
السموات فقد اشتاق الحبيب الى المحبوب قال فرفعتهما من صدرها وجعلت اعقد
وانشا هذه الابيات **اشعار امير المومنين عند تكفين** الزهراء عليها السلام
فراقك اعظم الاشياء عندي وفقدك فاطم ادهى الثكول سابكي حسرة وانوح شجوا
على خل مضى اسنى سبيل الا يا عين جودي واسعديني فحزني دائم ابكي خليلي
اقول والله لا ادري اين كان امير المومنين ع حتى يرى ولده العليل الضعيف النحيف
مولانا السجاد عليه السلام وبنتيه زينب وام كلثوم ورقية وفاطمة وسكينة في يوم عاشوراء من
جسد ولده المذبوح العطشان المجروح مولانا الحسين روحي فداه في ارض كربلاء طف
حين ارموا انفسهم من اعلى البعير على الجسد المرمل بالدماء والمذبوح من القفاء و
كل يصيح بصيحة تفزع من سماعها ملائكة السماء اما سمعتم بانفار الحسين وبعا ما
ما روي انه كان للحسين بنت صغيرة وكانت من بين تلك النساء جالسة نحيب

ابيها فتارة تضمه بكتفه وكفنه بحجرها وتارة تشم كفه وتارة تقبل كتفه وتارة تضع اصابعه على يديها
وتارة على عينيها وقد اخضبت من دمه وخضبت وجهها وشعرها ومن كلامها ونوحها
يا اباه اذا اظلم الليل على من يحمي احماي يا اباه ان عطشت فمن يروي ظماي يا ابا
انظر الى رؤوسنا المكشوفة والى اكبادنا الملتهبة والى عيني المغرورقة يا اخواني المؤمنين
الباكين على الحسين هل سمعتم ان للحسين عليه السلم قال الا انها اذا لقيت جدنا محمد
المصطفى صلى الله عليه وآله فاقرئيه منا السلام اسمعوا ان سكينة جلست في ارض الطف
ووقعت جسدها على الاصغر ووضعته في حجرها ثم لثمته لثمات متواترات وجعلت فمها
على صخرة فقالت يا اخي انظر جدتي وجدتي مني السلام وقل للجدة يا اخي سكينة شاكية
اليك حالها وقد خرجوا اذنيها وفصموا خلخالها ثم انها وضعت فمها على شفتيه وقبلت
خديه وعينيه ناقة الساقي وهو يبكي على حالها فجرها عنه وابعدها عنه وركبها
بيده واقبل بها الى قبر ابيها ونادى السلام عليك يا رسول الله السلام عليك يا
حبيب الله السلام عليك يا نور الله السلام عليك يا صفوة الله مني السلام عليك
والتحية واصلة مني اليك ولديك من ابنتك النازلة عليك بفنائك وان الوديعة
قد استردت والرهينة قد اخذت فواحزناه على الرسول صلى الله عليه وآله ثم من بعده
على البتول ولقد اسودت على الغبراء وبعدت عني الخضراء فواحزناه فوا اسفاه
ثم عدل بها على الروضة وصلى عليها في اهله واصحابه ومواليه واحبائه وطائفة من
المهاجرين والانصار فلما واراها والحدها في لحدها انشأ هذه الابيات يقول شعر
ارى علل الدنيا علي كثيرة وصاحبها حتى الممات عليل لكل اجتماع من خليلين فرقة
وان بقائي بعدكم لقليل وان افتقادي فاطما بعد احمد دليل على ان لا يدوم
خليل فانا لله وانا اليه راجعون رضا بقضاء الله وتسليما لامره المجلس الثالث

ورثاء الزهراء عليها السلام

معشر في ارتحال الزهراء صلوات الله عليها ودفنها وما جرى بين الاصحاب بعد دفنها الحمد لله
الذي خلق الاشياء من العدم واجتبى من بينها ابانا ادم واودع في صلبه نور سيد الامم
وانوارها وكبار النعم واشعة شيعتهم الاكرم اللهم صل وسلم على النبي المرتجى ووصيه الذي
هو صهره بين الامة الذي خلق الله ماء وجودهما قبل الخليقة الاولى سنة قبل تكوين ابانا ادم
في هذه النشأة ثم اودعه صلبه والاصلاب الطاهرة ونقله منها الى الارحام المقدسة
المطهرة فاستقر في صلب عبد المطلب بيد القدرة فجعله خلقين من شقه محمدا ثم بعثه
على البرية ومن الاخر عليا وجعله هادي الامة من الضلالة ثم صل اللهم على بنت
خير الانبياء وحليلة اشرف الاوصياء والمزوج بين الملائكة في السماء بخطبة الرب جليل
المحصن الفصحاء فامطر عليهم الطوبى والسحابة البيضاء باللؤلؤ ولؤلؤ اللالاء والزبرجد
الخضراء واليواقيت الحمراء فبادرت اليها الملائكة بالتقاط ما نثر لسيدة النساء
يتهادين ويفتخرن به الى يوم الجزاء وهي ام الائمة النقباء والنجباء ومولاتنا وسيدتنا
فاطمة الزهراء صلوات الله وسلامه عليها وعلى اولادها الحجج على من في السماء والارض
الهادين لجميع الاتقياء عليهم الاف التحية والثناء واللعنة على ظالميهم الاشقياء دوام
دار البقاء وبعد فقد قال الله جل جلاله وهو الذي خلق من الماء بشرا فجعله
نسبا وصهرا وكان ربك قديرا روى صاحب العوالم عن الجمع عن ابن سيرين نزلت في النبي
صلى الله عليه وآله وعلي بن ابي طالب عليه السلام زوج فاطمة عليا وهو ابن عمه وزوجته
ابنته فكان نسبا وصهرا ومن الامالي عن انس بن مالك عن النبي صلى الله عليه وآله قال
قلت يا رسول الله صلى الله عليه وآله علي اخوك قال نعم قلت يا رسول الله صف لي كيف
علي اخوك قال ان الله عز وجل خلق ماء تحت العرش قبل ان يخلق ادم عليه السلم بثلاثة الاف
عام واسكنه في لؤلؤة خضراء في غامض علمه الى ان فلما خلق نقل ذلك الى ادم

اللؤلؤ فاجراه في صلب آدم الى ان قبضه الله ثم نقله الى صلب شيث ع فلم يزل ذلك النور ينتقل من
ظهر الى ظهر حتى صار في عبد المطلب ثم شقه عز وجل نصفين فصار نصفه في ابي عبد الله
بن عبد المطلب ونصفه في ابي طالب ع فانا نصف النور وعلي من نصف الآخر فعلي اخي
في الدنيا والآخرة ثم قرء رسول الله صلى الله عليه وآله وهو الذي الآية وفي العوالم
عن ابن عباس في تفسير هذه الآية ان الله خلق نطفة بيضاء مكنونة فجعلها في صلب
آدم ثم نقلها من صلب آدم الى صلب شيث ومن صلب شيث الى صلب انوش
ومن صلب انوش الى صلب قينان حتى توارثتها كرام الاصلاب في مطهرات الارحام
حتى جعلها الله في صلب عبد المطلب ثم قسمها نصفين فالقى نصفها الى صلب عبد الله
ونصفها الى صلب ابي طالب وهي سلالة فولد من عبد الله محمد صلى الله عليه وآله
ومن ابي طالب ع فذلك قوله تعالى الآية زوج فاطمة بنت محمد عليا فعلي من محمد
ومحمد من علي والحسن والحسين وفاطمة نسب وعلي الصهر صلوات الله عليهم اجمعين وفي
عن يونس بن ظبيان عن ابي عبد الله ع قال سمعته يقول لولا ان الله خلق امير المؤمنين ع
لم يكن لفاطمة على وجه الارض كفو من آدم فمن دونه وعن صاحب الاخبار عن الباقر ع عن امير المؤمنين ع
قال الآية التي مخصوص بها في القرآن باسماء احذروا ان تغلبوا عليها فتضلوا في دينكم
انا الصهر يقول الله عز وجل وهو الذي خلق من الماء بشرا الآية اقول اذا عرفتم ان
المراد من الصهر في الآية الشريفة في الباطن هو امير المؤمنين ع روحنا له الفداء كان
المناسب ان نذكر شطرا من الاخبار الواردة في كيفية تزويجه مع فاطمة الزهراء صلوات
الله وسلامه عليها فاعلم انه نقل عن امالي الصدوق عن الصادق ع عن آبائه عليهم السلام
قال علي لقد هممت بتزويج ولم اتجرء ان اذكر عند النبي صلى الله عليه وآله وان ذلك لخلج في
صدري ليلي ونهاري حتى دخلت على رسول الله صلى الله عليه وآله فقال يا علي فقلت

لبيك

اطلاع النبي صلى الله عليه وآله
بتزويج عليا فاطمة عليها السلام
بين الملأ الاعلى

لبيك يا رسول الله قال هل لك في التزويج فقلت يا رسول الله اعلم واذا هو يريد ان
يزوجني بعض نساء قريش واني لخائف على فوت فاطمة ع فما شعرت بشيء اذ اتاني رسول
رسول الله صلى الله عليه وآله فقال اجب النبي ع واسرع فما رأينا رسول الله ص اشد فرحا
منه اليوم قال فاتيته مسرعا فاذا هو في حجرة ام سلمة فلما نظرت الى تهلل وجهه فرحا
وتبسم حتى نظرت الى بياض اسنانه يبرق فقال ابشر يا علي فان الله كفاني ما كان اهمني من
امر تزويجك فقلت وكيف ذلك يا رسول الله قال اتاني جبرئيل ومعه من سنبل الجنة و
قرنفلها فناولنيهما فاخذتهما وشممتهما فقلت ما سبب هذا السنبل والقرنفل فقال
ان الله تبارك وتعالى امر سكان الجنان ومن فيها ان يزينوا الجنان كلها بمغارسها
واشجارها وانهارها وقصورها وامر ريحها فهبت بانواع العطر والطيب وامر حور عينها
بالقراءة لسورة طه وطواسين ويس وحم عسق ثم نادى مناد من تحت العرش الا ان
اليوم يوم وليمة علي بن ابي طالب الا اني اشهدكم اني قد زوجت فاطمة بنت محمد
من علي بن ابي طالب رضا مني بعضهما من بعض ثم بعث الله تبارك وتعالى سحابة بيضاء
فقطرت عليهم من لؤلؤها وزبرجدها ويواقيتها وقامت الملائكة فنثرت من سنبل
الجنة وقرنفلها هذا مما نثرت الملائكة روي في العوالم في حديث ان الله تعالى اوحى
الى جبرئيل ان زوج النور بالنور وكان الولي الله والخطيب جبرئيل والمنادي ميكائيل
والداعي اسرافيل والناثر عزرائيل والشهود ملائكة السموات والارضين ثم اوحى
الله تعالى الى شجرة طوبى ان انثري ما عليك فنثرت الدر الابيض والياقوت
الاحمر والزبرجد الاخضر واللؤلؤ الرطب فبادرن الحور العين يلتقطن ويهدين بعضهن
الى بعض فيه وفي حديث آخر فهن يتهادينه بينهن الى يوم القيامة وكانوا يتهادون
ويقولون هذه تحفة خير النساء وفي حديث آخر فمن اخذ منه يومئذ شيئا مما اخذ

صاحبه احسن افتخر به الى صاحبه الى يوم القيمة انتهى اقول ثم نرجع الى تتمة ما رويناه من
الصادق ع ثم امر الله تبارك وتعالى ملكا من ملائكة الجنة يقال له راحيل وليس في الملائكة
ابلغ منه فقال اخطب يا راحيل فخطب بخطبة لم يسمع بمثلها اهل السماء ولا اهل الارض
ثم نادى مناد الا يا ملائكتي وسكان جنتي باركوا على علي بن ابي طالب عليه السلم حبيب محمد
وفاطمة بنت محمد فقد باركت عليهما الا اني قد زوجت احب النساء من احب الرجال
الي بعد النبيين والمرسلين فقال راحيل الملك يا رب وما بركتك فيهما باكثر مما رأينا
لهما في جنانك ودارك فقال عز وجل يا راحيل ان من بركتي عليهما ان اجمعهما على محبتي
واجعلهما حجة على خلقي وعزتي وجلالي لاخلقن منهما خلقا ولانشأن منهما ذرية
اجعلهم خزاني في ارضي ومعادن لعلمي ودعاة الى ديني بهم احتج على خلقي بعد
النبيين والمرسلين فابشر يا علي ان الله عز وجل اكرمك كرامة لم يكرم بمثلها احد
وقد زوجتك ابنتي فاطمة على ما زوجك الرحمن وقد رضيت بما رضي الله لها فدونك
اهلك فانك احق بها مني ولقد اخبرني جبرئيل ان الجنة مشتاقة اليكما ولولا ان الله
عز وجل قدر ان يخرج منكما ما يتخذه على الخلق حجة لاجاب فيكما الجنة واهلها فنعم
الاخ انت ونعم الختن انت ونعم الصاحب انت وكفاك الله برضا الله رضا فقال
علي عليه السلم يا رسول الله بلغ من قدري حتى اني ذكرت في الجنة وزوجني الله في
ملائكته فقال ان الله عز وجل اذا اكرم وليه واحبه اكرمه بما لا عين رأت ولا
اذن سمعت فحباها الله لك يا علي فقال علي رب اوزعني ان اشكر نعمتك
التي انعمت علي فقال رسول الله صلى الله عليه وآله امين وعن كشف الغمة يرفعه الى الحسين
بن علي عليهما السلم قال بينا رسول الله صلى الله عليه وآله في بيت ام سلمة اذ هبط عليه
ملك له عشرون راس وفي رواية اخرى اربعة وعشرون وجها في كل راس الف لسان

يحمد

مجيء جبرئيل وامره النبي ص ان يزوج عليا من فاطمة صلوات الله عليهما في الارض

ليتم الله نعمته بلغة لا تشبه الاخرى راحته اوسع من سبع سموات وسبع ارضين
فحسب النبي صلى الله عليه وآله انه جبرئيل فقال يا جبرئيل لما تأتني في هذه الصورة قط قال
ما انا جبرئيل انا صرصائيل بعثني الله اليك لتزوج النور من النور فقال النبي ص من
ممن قال ابنتك فاطمة من علي بن ابي طالب عليه السلم فزوج النبي فاطمة من علي بشهادة
جبرئيل وميكائيل وصرصائيل قال فنظر النبي ص فاذا بين كتفي صرصائيل لا اله الا الله
محمد رسول الله علي بن ابي طالب مقيم الحجة فقال النبي ص يا صرصائيل منذ كم هذا
كتب بين كتفيك قال من قبل ان يخلق الله الدنيا باثني عشر الف سنة وفي رواية اخرى
كان الملك محمودا فقال من قبل ان يخلق الله عز وجل آدم باثنين وعشرين الف عام
وروى فيه ايضا من مناقب الخوارزمي عن انس قال كنت عند النبي ص فغشيه الوحي
فلما افاق قال لي يا انس اتدري ما جاءني به جبرئيل من عند صاحب العرش قال قلت
الله ورسوله اعلم قال ان الله امرني ان ازوج فاطمة من علي فانطلق فادع لي ابا بكر و
عمر وعثمان وعليا وطلحة والزبير وبعددهم من الانصار قال فانطلقت فدعوتهم له
فلما ان اخذوا مجالسهم قال رسول الله صلى الله عليه وآله الحمد لله المحمود بنعمته المعبود
بقدرته المطاع بسلطانه المرهوب من عذابه المرغوب اليه فيما عنده النافذ امره في ارضه
وسمائه الذي خلق الخلق بقدرته وميزهم باحكامه واعزهم بدينه واكرمهم بنبيه
محمد صلى الله عليه وآله ثم ان الله جعل المصاهرة سببا لاحقا وامرا مفترضا وشج
بها الارحام والزمها الانام فقال تبارك اسمه وتعالى جده وهو الذي خلق من
الماء بشرا فجعله نسبا وصهرا وكان ربك قديرا فامر الله يجري الى قضائه وقضاؤه
يجري الى قدره فلكل قضاء قدر ولكل قدر اجل ولكل اجل كتاب يمحو الله ما يشاء و
يثبت وعنده ام الكتاب ثم اني اشهدكم اني قد زوجت فاطمة من علي على اربعمائة مثقال

ففتشان رضي بذلك علي كان غائبا قد بعثه رسول الله صلى الله عليه وآله في حاجة ثم امر
رسول الله صلى الله عليه وآله بطبق فيه بسر فوضع بين ايدينا ثم قال انتهبوا فبينا نحن
قال يا علي ان الله امرني ان ازوجك فاطمة وقد زوجتكها على اربع ماة مثقال فضة
ارضيت قال رضيت يا رسول الله ثم قال علي فخر لله ساجدا فقال النبي جعل الله فيكم
الخير الكثير والطيب وبارك فيكما قال انس والله لقد اخرج منهما الكثير الطيب وروي
في البحار انه لما كانت ليلة الزفاف اتى النبي صلى الله عليه وآله ببغلته الشهباء وثنى عليها
قطيفة وقال لفاطمة ع اركبي وامر سلمان ان يقودها والنبي صلى الله عليه يسوقها فبينما
في بعض الطريق اذ سمع النبي ع وجبة فاذا هو بجبرئيل في سبعين الفا وميكائيل
في سبعين الفا فقال النبي ع ما اهبطكم الى الارض قالوا جئنا نزف فاطمة الى علي بن ابي
طالب عليه السلم وفي رواية فيه فامسك جبرئيل باللجام وامسك اسرافيل بالركاب و
امسك ميكائيل بالثفر ورسول الله ع يسوي عليها الثياب فكبر جبرئيل وكبر
ميكائيل وكبرت الملائكة وكبر محمد صلى الله عليه وآله فوضع التكبير على العرايس
من تلك الليلة وروي فيه انه لما كانت الليلة التي زفت فاطمة ع الى علي ع كان النبي ع
امامها وجبرئيل عن يمينها وميكائيل عن يسارها وسبعون الف ملك خلفها يسبحون
الله ويقدسونه حتى طلع الفجر وفي رواية اخرى فيه وحولها سبعون حوراء والنبي ع
وحمزة وعقيل وجعفر واهل البيت يمشون خلفها مشهرين سيوفهم ونساء النبي قدامها
يرجزن وروي فيه انه دخل رسول الله صلى الله عليه وآله فاطمة على علي وسترها
عباءة وفرشها اهاب كبش ووسادتها ادم محشو مسد وروي فيه عن اسماء بنت
عميس تقول سمعت سيدتي فاطمة ع تقول ليلة دخل بي علي بن ابي طالب ع افزعني
في فراشي فقلت فقلت افزعت يا سيدة النساء قالت سمعت الارض تحدثه وتحدثها

بيان الزفاف فاطمة الزهراء عليها السلم

فاجبت

فاجبت وانا فزعة فاخبرت والدي فسجد سجدة طويلة ثم رفع راسه وقال يا فاطمة ابشري
بطيب النسل فان الله فضل بعلك على ساير خلقه وامر الارض ان تحدثه باخبارها
وما يجري على وجهها من شرق الارض الى غربها وروي عن الاعمش عن ابيه عن جده
قال كنا قعودا عند النبي صلى الله عليه وآله اذ جاءت فاطمة تبكي بكاء شديدا فقال لها رسول
الله ع ما يبكيك يا فاطمة قالت يا ابت عيرتني نساء قريش وقلن ان اباك زوجك من
معدم لا مال له فقال لها النبي صلى الله عليه وآله لا تبكين ما زوجتك حتى زوجك الله
من فوق عرشه واشهد بذلك جبرئيل وميكائيل يا فاطمة ان الله عز وجل اطلع
على اهل الدنيا فاختار من الخلائق اباك فبعثه نبيا ثم اطلع الثانية فاختار من
الخلائق عليا وزوجك اياه واتخذه وصيا فعلي اشجع الناس قلبا واحلم الناس
حلما واسمح الناس كفا واقدم الناس سلما واعلم الناس علما والحسن والحسين ابناه
سيدا شباب اهل الجنة واسمهما في التورية شبر وشبير لكرامتهما على الله عز وجل
يا فاطمة لا تبكين فوالله اذا كان يوم القيمة يكسى ابوك حلتين وعلي حلتين ولواء
الحمد بيدي فاناوله لعلي لكرامة الله عز وجل يا فاطمة لا تبكين فاني دعيت الى
رب العالمين يجيئ علي معي فاذا شفعني الله شفع عليا يا فاطمة اذا كان يوم القيمة
ينادي مناد في الهواء ذلك اليوم يا محمد نعم الجد جدك ابراهيم خليل الرحمن ونعم
الاخ اخوك علي بن ابي طالب ع يا فاطمة علي يعينني على مفاتيح الجنة وشيعته هم
الفائزون يوم القيمة غدا في الجنة اقول اذا عرفت كيفية عقد الزهراء عليها السلم فاعلم
ان الاخبار المختلفة في مهرها صلوات الله عليها فمنها كالحديث المتقدم يدل على انه
اربعماة مثقال فضة روي عن قرب الاسناد عن ابي ... ابن بكير قال سمعت ابا عبد الله
عليه السلم يقول زوج رسول الله صلى الله عليه وآله عليا فاطمة صلوات الله عليهما على درع

بيان مهر الزهراء عليها السلم

لحطمية تسوى ثلثين درهم وروى من المناقب عن الحسين بن علي عليه السلم في تزويج النبي صلعم
فاطمة عليا على صداق اربعماة وثلثين درهما ومنها من العدة عن ابن ابي يعفور قال
سمعت ابا عبد الله يقول ان عليا تزوج فاطمة على جرد وبرد ودرع وفراش كان من
اهاب كبش وروى في العوالم عن ابي عبد الله عليه السلم قال زوج رسول الله صلى الله
عليه واله عليا فاطمة عليها السلم على درع حطمية وكان فراشها اهاب كبش يجعلان
الصوف اذا اضطجعا تحت جنوبهما ومن الكليني زوج النبي صلى الله عليه واله فاطمة عليها
السلام من علي عليه السلم على جرد وبرد ومن الكافي عن ابي عبد الله ع قال ان فاطمة
عليها السلم قالت لرسول الله صلى الله عليه واله زوجتني بالمهر الخسيس فقال لها رسول
الله صلى الله عليه واله ما انا زوجتك ولكن الله زوجك من السماء وجعل مهرك خمس
الدنيا ما دامت السموات والارض ومن كتاب الفردوس نقل عن ابن عباس ان النبي صلعم
قال لعلي عليه السلم ان الله زوجك فاطمة عليها السلم وجعل صداقها الارض فمن مشى
عليها مبغضا لك مشى عليها حراما وفي العوالم قال رسول الله صلى الله عليه واله
مهرها في السماء خمس الارض فمن مشى مبغضا لها ولولدها مشى عليها حراما الى
ان تقوم الساعة وفيه ايضا قال النبي صلعم زوجت فاطمة ابنتي منك بامر الله تعالى على
صداق خمس الارض واربعماة وثمانين درهما الاجل خمس الارض والعاجل اربعماة
وثمانين درهما وفيه ايضا عن الباقر عليه السلم وجعلت نحلتها من علي عليه السلم خمس الدنيا
وثلث الجنة وجعلت لها في الارض اربعة انهار الفرات ونيل مصر ونهروان ونهر
بلخ فزوجها انت يا محمد بخمسماة درهم تكون سنة لامتك اقول فتاملوا ايها المؤمنون
انه مع كون الفرات مهرا لفاطمة الزهراء كيف حالوا بينه وبين ولدها العزيز الحسين
عليه السلم حتى مات عنه صبيحة عاشورا بالتيمم وكان هو واولاده ونساؤه

واصحابه

مقالة الحسين ع مع الشمر لعنه الله

واصحابه من عطاشا اما سمعتم ما روي عن المفيد والسيد وابن نما رحمهم الله حيث قالوا
اشتد العطش بالحسين عليه فركب المسناة يريد الفرات والعباس اخوه بين يديه فاعترضه
خيل ابن سعد فرمى رجل من بني دارم الحسين ع بسهم فاثبته في حنكه الشريف فانتزع
صلوات الله عليه السهم وبسط يديه تحت حنكه حتى امتلات راحتاه من الدم ثم رمى
به وقال اللهم اني اشكو اليك ما يفعل بابن بنت نبيك واما سمعتم ما روي عن ابن
شهراشوب ان الحسين عليه السلم حمل على الاعور السلمي وعمرو بن الحجاج الزبيدي وكانا في
اربعة الاف رجل على الشريعة واقحم الفرس على الفرات فلما اولغ الفرس براسه ليشرب
قال عليه السلم انت عطشان وانا عطشان والله لاذقت الماء حتى تشرب فلما سمع الفرس
كلام الحسين عليه السلم شال راسه ولم يشرب كانه فهم الكلام فقال الحسين ع اشرب فانا اشرب
فمد الحسين عليه السلم يده يغترف من الماء فقال فارس يا ابا عبد الله تتلذذ بشرب الماء
وقد هتكت حرمك فنفض الماء من يده وحمل على القوم فكشفهم فاذا الخيمة سالمة
وقال ابو الفرج وجعل الحسين ع يطلب الماء وشمر لعنه الله عليه يقول والله لترده
او ترد على النار فقال له رجل الا ترى الى الفرات يا حسين كانه بطون الحيات والله
لا تذوقه او تموت عطشانا فقال الحسين ع اللهم امته عطشانا قال والله لقد كان
هذا الرجل يقول اسقوني ماء فيؤتى بماء فيشرب حتى يخرج من فيه يقولوا اسقوني
فقتلني العطش فلم يزل كذلك حتى مات الحمد لله رب العالمين ثم اعلموا يا احباء
الزهراء عليها سلم انه قال في العوالم قال الصادق عليه السلم ان الله تعالى امهر فاطمة
ربع الدنيا فربعها لها ومهرها الجنة والنار فتدخل اولياها الجنة واعداها النار ونقل
عن صاحب الصلاح النبوة ملامعين من العامة في وصية فاطمة لعلي عليهما السلم قالت انها
اذا دفنتني فادفن معي هذا الكاغذ الذي في الحق فقال لها سيد الوصيين عليه السلم

يحيي النبي اخبرني بما فيه قالت حين اراد ان يزوجني الى علي قال لي صلى الله عليه وآله زوجتك
من علي على صداق اربعمائة درهم قلت رضيت عليا ولا ارضى بصداق اربعمائة درهم فجاء
جبرئيل ع فقال يا رسول الله صلى الله عليه وآله يقول الله عز وجل وما بينهما صداق لفاطمة
قلت لا ارضى تلك الحجة حتى يزيدني قلت اريد امتك لان قلبك مشغول بامتك فرجع
جبرئيل ع ثم جاء بهذا الكاغذ المكتوب جعلت شفاعة امة محمد صلى الله عليه وآله صداق
فاطمة فاذا كان يوم القيمة اقول الهي هذا قبالة شفاعة امة محمد ع اقول فاذا بلغ الكلام
الى وصيتها الى امير المؤمنين عليه السلم حين دفنها لا باس بان نذكر بعض وصاياها
الاخر وبعض ما يناسب ارتحالها من دار الفانية الى الدار الباقية فاعلموا يا شيعة
الزهراء ومحبيها انه نقل عن روضة الواعظين انه مرضت فاطمة مرضا شديدا ومكثت
اربعين ليلة في مرضها الى ان توفيت صلوات الله عليها فلما نعيت اليها نفسها دعت
ام ايمن واسماء بنت عميس ووجهت خلف علي واحضرته فقالت يا ابن عم انه قد نعيت الي
نفسي واني لا ارى ما بي الا انني لاحق بابي ساعة بعد ساعة وانا اوصيك باشياء
في قلبي قال لها علي عليه السلم اوصيني بما احببت يا بنت رسول الله ثم جلس عند
راسها واخرج من كان في البيت ثم قالت يا ابن عم ما عهدتني كاذبة ولا خائنة
ولا خالفتك منذ عاشرتني فقال ع معاذ الله انت اعلم بالله وابر واتقى واكرم
واشد خوفا من الله ان اوبخك بمخالفتي قد عز علي مفارقتك وتفقدك الا
انه امر لا بد منه والله جددت علي مصيبة رسول الله صلى الله عليه وآله وقد عظمت وفاتك وفقدك
فانا لله وانا اليه راجعون من مصيبة ما افجعها وآلمها وامضها واحزنها هذه والله
مصيبة لا عزاء لها ورزية لا خلف لها ثم بكيا جميعا ساعة واخذ علي راسها وضمها الى
صدره وقال اوصيني ما شئت فانك تجديني فيها وامضي كما امرتني به واختار

امرك

وصية زهراء ع

امرك على امري ثم قالت جزاك الله عني خير الجزاء يا ابن عم رسول الله اوصيك اولا ان
تتزوج بعدي بامامة فانها تكون لولدي مثلي فان الرجال لا بد لهم من النساء وقال من
اجل ذلك قال امير المؤمنين ع اربع ليس لي الى فراقهن سبيل امامة اوصتني بها فاطمة
بنت محمد صلى الله عليه وآله وفي رواية اخرى قالت اجعل لها يوما وليلة واجعل لابني
يوما وليلة يا ابا الحسن لا تصح في وجوههما فيصبحان يتيمين غريبين منكسرين فانهما
بالامس فقدا جدهما واليوم يفقدان امهما فالويل لامة تقتلهما وتبغضهما اقول
فاطمة الزهراء اوصت الى امير المؤمنين ع جارا وحيدا ان لا تصح في وجوههما ولا
ادري ابي كانت ترى ان ولدها الحسين ع صار وحيدا في ارض الطف وجال عليه
اربعة الاف من المنافقين ويرمونهم بسهامهم حتى روي ان السهام كانت في درعه
كالشوك في جلد القنفذة ثم رماه ابو الحتوف الجعفي اللعين بسهم فوقع السهم في
جبهته فسالت الدم على وجهه ولحيته فقال صلوات الله وسلامه عليه اللهم انك ترى
ما انا فيه من عبادك هؤلاء العصاة ثم اتاه سهم محدد مسموم له ثلث شعب فوقع
السهم في صدره وفي بعض الروايات على قلبه فقال الحسين ع بسم الله
وبالله وعلى ملة رسول الله صلى الله عليه وآله ورفع راسه الى السماء وقال الهي
انك تعلم انهم يقتلون رجلا ليس على وجه الارض ابن نبي غيره ثم اخذ السهم
واخرجه من قفاه فانبعث الدم كالميزاب فوضع يده على الجرح فلما امتلات رمى
الى السماء الى ان قال في الحديث ثم وضع يده ثانيا فلما امتلات لطخ بها راسه
ولحيته فقال هكذا اكون حتى القى جدي رسول الله صلى الله عليه وآله وانا مخضب بدمي
وقلبي قالت فاطمة الزهراء صلوات الله عليها اوصيك يا ابن عم ان تتخذ لي نعشا
فقد رايت الملائكة صوروا صورة فقال لها صفيه لي فوصفته فاتخذه لها فاول

نفس عمل على وجه الارض ذالك وما راى احد قبلها ولا احمل احد ثم قالت اوصيك ان
لا يشهد احد جنازتي من هو لاء الذين ظلموني واخذوا حقي فانهم عدوي وعدو
رسول الله صلى الله عليه وآله ولا تترك ان يصلي علي احد منهم ولا من اتباعهم وادفني
في الليل اذا هدات العيون ونامت الابصار وفي البحار ان فاطمة سلام الله عليها لما حضرتها
الوفاة بنت رسول الله ص لما احتضرت نظرت نظرا حادا ثم قالت السلام عليك
على جبرئيل السلام على رسول الله اللهم مع رسولك اللهم في رضوانك وجوارك و
دارك دار السلام ثم قالت اترون ما ارى فقيل لها ما ترين قالت هذه مواكب اهل
السموات وهذا جبرئيل ع وهذا رسول الله صلى الله عليه وآله يقول يا بنية اقدمي فما
امامك خير لك ونقل من كتاب دلائل الامامة عن امير المؤمنين ع فلما كانت الليلة
التي اراد الله ان يكرمها ويقبضها اليه اقبلت تقول وعليك السلام وهي تقول لي
يا ابن عم قد اتاني جبرئيل مسلما وقال لي السلام يقرئ عليك السلام يا حبيبة حبيب الله
وثمرة فؤاده اليوم تلحقين بالرفيع الاعلى وجنة المأوى ثم انصرف عني ثم
سمعناها ثانية تقول وعليكم السلام فقالت يا ابن عم هذا والله ميكائيل وقال
لي كقول صاحبه ثم تقول وعليكم السلام ورايناها قد فتحت عينيها فتحا شديدا
ثم قالت يا ابن عم هذا والله الحق وهذا عزرائيل قد نشر جناحه بالمشرق والمغرب
وقد وصفه لي ابي وهذه صفته فسمعناها تقول وعليك السلام يا قابض الارواح
عجل بي ولا تعذبني ثم سمعناها تقول اليك ربي لا الى النار ثم غمضت
عينيها ومدت يديها ورجليها كانها لم تكن حية قط وروي في البحار انه لما
توفيت عليها السلم شقت اسماء جيبها وخرجت فتلقاها الحسن والحسين عليهما السلم
فقالا يا ابن امنا فسكتت فدخلا البيت فاذا هي ممتدة فحركها الحسين فاذا هي

ميتة

ميتة فقال يا اخاه اجرك الله في الوالدة وخرجا يناديان يا محمداه يا احمداه اليوم جدد لنا
موتك اذ ماتت امنا ثم اخبرا عليا وهو في المسجد فغشي عليه حتى رش عليه الماء ثم افاق
فحملهما حتى ادخلهما بيت فاطمة عليها السلم عند راسها اسماء تبكي وتقول وا يتامى محمد
كنا نتعزى بفاطمة بعد موت جدكما فبمن نتعزى بعدك فكشف علي ع عن وجهها
فاذا برقعة عند راسها فنظر فيها فاذا فيها بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما اوصت
فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله اوصت وهي تشهد ان لا اله الا الله وان محمدا
عبده ورسوله وان الجنة حق والنار حق وان الساعة اتية لا ريب فيها وان الله
يبعث من في القبور يا علي انا فاطمة بنت محمد زوجني الله منك لاكون لك
في الدنيا والاخرة انت اولى بي من غيري حنطني وغسلني وكفني بالليل وصل علي
وادفني بالليل ولا تعلم احدا واستودعك الله واقرء على ولدي السلام الى يوم القيمة
الحديث اقول اه واه مصيبتاه ووا حزناه يا احباب الزهراء ابكوا عليها بالعويل في
البكاء واعلموا انه نقل عن كتاب روضة الواعظين انه لما توفيت صلوات الله عليها
صاح اهل المدينة صيحة واحدة واجتمعت نساء بني هاشم في دارها فصرخن
صرخة واحدة كادت المدينة ان تتزعزع من صراخهن وهن يقلن يا سيدتاه
يا بنت رسول الله واقبل الناس مثل عرف الفرس الى علي عليه السلم وهو جالس
والحسن والحسين عليهما السلم بين يديه يبكيان فبكى الناس لبكائهما ومن تعقب
العدد من ان عليا ع انشا يقول شعر نفسي على زفراتها محبوسة يا ليتها خرجت
مع الزفرات لا خير بعدك في الحيوة وانما ابكي مخافة ان تطول حيوتي وخرجت
ام كلثوم وعليها برقعة وتجر ذيلها متجللة برداء عليها تسحبها وهي تقول يا ابتاه
يا رسول الله صلى الله عليه وآله الان حقا فقدناك فقد الالقاء بعده ابدا فاجمع

ارتحال الزهراء عليها السلم

الناس فجلسوا وهم يضجون وينتظرون ان تخرج الجنازة فيصلون عليها وخرج ابو ذر
فقال انصرفوا فان ابنة رسول الله صلى الله عليه وآله قد اخر اخراجها في هذه العشية
فقام الناس فانصرفوا وفي رواية قالت اسماء بنت عميس اوصت الي فاطمة عليها السلم
ان لا يغسلها اذا ماتت الا انا وعلي ع فاعنت عليا على غسلها ومن العلل اخذ علي
في جهازها من ساعته كما اوصته فلما فرغ من جهازها اخرج على الجنازة وقد اشتغل
الناس في جريدة النخل الخبرنا ان هدات العيون ومضى من الليل اخرجها علي
والحسن والحسين عليهم السلم وعمار ومقداد والعقيل والزبير وابو ذر وسلمان و
بريدة ونفر من بني هاشم وخواص صلوا عليها ودفنوها في جوف الليل وفي
البحار والعوالم انه لما صار بها الى القبر المبارك خرجت فتناولتها وان
امير المؤمنين ع حينئذ انشا يقول اشعار لامير المؤمنين ع حين دفن فاطمة
الزهراء عليها السلم ذكرت ابا ودي فبت كانني برد الهموم الماضيات وكيل لكل اجتماع
من خليلين فرقة وكل الذي دون الفراق قليل وان افتقادي فاطما بعد احمد
دليل على ان لا يدوم خليل فاجاب الهاتف يريد الفتى ان لا يموت خليله
وليس له الا الممات سبيل فلا بد من موت ولا بد من بلا واني لباقي بعدكم
لقليل اذا انقطعت يوم من العيش مدتي فان بكاء الباكيات قليل سيعرض
عن ذكري وتنسى مودتي ويحدث بعدي للخليل بديل وروي في البحار
انهما لما ارادوا ان يدفنوها نودوا من بقعة من البقيع الي الي فقد رفع تربتها
مني فنظروا فاذا هي بقبر محفور فحملوا السرير اليها فدفنوها فجلس علي عليه السلم
على شفير القبر فقال يا ارض استودعتك وديعتي هذه بنت رسول الله فنودي
منها يا علي انا ارفق بها منك فارجع ولا تهتم فرجع الحديث ونقل عن المجالس

للمفيد

للمفيد وامالي الصدوق عن مولينا سيد الشهداء عليه السلم انه قال فلما نفض امير المؤمنين ع
من تراب القبر هاج به الحزن فارسل دموعه على خديه وحول وجهه الى قبر رسول الله
صلى الله عليه وآله فقال السلام عليك يا رسول الله السلام عليك من ابنتك و
حبيبتك وقرة عينك وزائرتك والبائتة في الثرى ببقعتك المختار الله لها سرعة
اللحاق بك قل يا رسول الله عن صفيتك صبري وضعف عن سيدة النساء تجلدي
الا ان في التاسي لي بسنتك والحزن الذي حل بي لفراقك موضع التعزي ولقد
وسدتك في ملحود قبرك بعد ان فاضت نفسك على صدري وغمضتك بيدي و
توليت امرك بنفسي نعم وفي كتاب الله انعم القبول وانا لله وانا اليه راجعون لقد
استرجعت الوديعة واخذت الرهينة واختلست الزهراء فما اقبح الخضراء والغبراء
يا رسول الله اما حزني فسرمد واما ليلي فمسهد لا يبرح الحزن او يختار الله لي دارك
التي انت بها مقيم كمد مقيح وهم مهيج سرعان ما فرق الله بيننا والى الله اشكو
وستنبئك ابنتك بتظاهر امتك علي وعلى هضمها حقها فاستخبرها الحال فكم من غليل
معتلج بصدرها لم تجد الى بثه سبيلا وستقول ويحكم الله وهو خير الحاكمين
سلام عليك يا رسول الله سلام مودع لا سئم ولا قال فان انصرف فلا عن ملالة
وان اقم فلا عن سوء ظن بما وعد الله الصابرين واه واها والصبر ايمن واجمل ولولا
غلبة المستولين علينا لجعلت المقام عند قبرك لزاما والتلبث عنده معكوفا ولا عولت
اعوال الثكلى على جليل الرزية فبعين الله تدفن ابنتك سرا وتهتضم حقها جهرا
ولم يطل العهد ولم يخلق منك الذكر فالى الله يا رسول الله المشتكى وفيك اجمل العزاء
فصلوات الله عليها وعليك ورحمة الله وبركاته ومن مناقب ابن شهر اشوب و
روي انه عليه السلم سوى قبرها مع الارض مستويا وقالوا سوى حولها سبعة قبور مزورة

الجنه

هذا کتاب اسرار الشهادت

و اعتقادات شیخ احمد

هدایت تقویم و تحریر [illegible]

[illegible]

اسرار الشهادة شيخ احمد احسائي

هذا كتاب اسرار الشهادة

بسم الله الرحمن الرحيم

في بيان اسرار شهادة نبينا سيد الشهداء عليه الصلوة والسلام اعلم
ان الله عز وجل لما وجب ان يكمل صنعه ويتقن امره ويحسن خلقه والخلق
والصنع بان يكون مختارا ذا شعور وادراك للحسن والاولى من ان يكون
مضطرا بلا فهم وادراك واجراء هذا الاختيار والاعطاء على حسب الميولات والا
قتضاءات في العالمين عالم التكوين والتشريع اولى من اجرائه في التشريع فقط
ولا يليق به تعالى لقدرته التامة وغناه المطلق وعلمه العام البالغ ان يعدل
من الاحسن والاولى الى غيره وحيث كانت الانبياء عليهم السلام ماخوذين
بترك الاولى وماموربن بفعله فسبحان ربنا الكريم الاعلى واذا كان الامر كذلك
فخلق الله سبحانه بحر الامكان وجعل فيه ذكر الاشياء مما يمكن ان يكون
متعلق الجعل الالهي والفيض السرمدي فكل ممكن امكن فيه وهو تعالى جف القلم
بما هو كائن على احد المعاني وذلك هو العلم الحادث وحجاب الوحدانية وا
مكان الى اخ وبحر القدر الذي في قعره شمس تضيء لا ينبغي ان يطلع عليها الا
الواحد الفرد ممن تطلع عليها فقد ضاد الله في ملكه ونازعه في سلطانه وباء
بغضب من الله وماواه جهنم وبئس المصير وهو الاسم المكنون المخزون

الذي

منه امره بنيته

الذي استأثره الله في العلم الغيب عنده لم يطلع عليه احد وبعض الحجاب لا
يستزاده حين قال عز وجل قل رب زدني علما ثم جعل الله سبحانه اهل ذلك
العالم اي عالم الذكر والامكان لا عالم الوجود والاعيان بحيث اذا ما سئلوا
اجابوا فسألهم لما شاء ان يسألهم الست بربكم وذلك ليوجدهم
ويكونهم فمن سبق بالاجابة استأهل لسابقية الوجود والظهور من
عالم الامكان الى عالم الامكان الاكوان فاول من سبق بالاجابة التكوينية
قصبة الياقوت النابتة في لجة اللاهوت المشتملة على اربعة عشر عقدا على
حسب مراتبهم فاول السابقين هو محمد صلى الله عليه وآله وكان بذلك
عرش ذلك العالم ثم السابق في الاجابة علي عليه السلام وكان لذلك كرسي
ذلك العالم الظاهر بمنطقته على اثني عشر برجا ثم السابق في الاجابة الحسن
وكان بذلك شمس ذلك العالم ثم الحسين وكان بذلك قمر ذلك العالم
ثم القائم وكان بذلك مريخ ذلك العالم ثم سائر الائمة الثمانية ع فكانوا بذلك
افلاكا كه مع ذلك البروج وفلك المنازل وفلك الرأس وفلك الذنب ثم
الطاهرة الصديقة ع فكانت بذلك ارض ذلك العالم ثم لما سبقوا
في الوجود وامتلأت الانوار الالهية على غيبهم وشهودهم واشرقت
على كل ذراتهم تلألأ انوارهم وتشعشع ظهورهم واقترن ذلك النور
بالحدود والماهيات فخلق منه مائة الف واربعة وعشرون الف نبي

عليهم

عليهم السلام وهم لما بعد وامن المبدء ولو بواسطة ظهرة الظلمة فهم بحيث قد
يتركوا الاولى بخلاف الاولين السابقين المقربين فلا يتركون الاولى لتلاشي
ظلمتهم واحتراقها بنار الشجرة الزيتونة التي ليست شرقية ولا غربية يكاد
زيتها يضيء ولو لم تمسسه نار كما نور على نور وفي الرتبة الثالثة لما
بعد النور وظهر الغيوم اقتضت ظهور المعاصي والسيئات واعلان القبائح
والخطيئات واراد الله سبحانه اكمال نعمته واتمام حجته واظهار كمال سلطنته
ورأفته في رعيته وخليقته لئلا يكون لاحد على الله حجة ولا يكون لا
هل المعاصي عذر خلق سبحانه من نور طينة الانبياء وحقيقتهم عليهم السلام ماء طعمه
احلى من العسل ولونه ابيض من العاج ورائحته اطيب من الكافور والمسك و
الين من الزبد وجعله تحت العرش فهو الماء المزن وبحر الصاد والنون على
لحد المعاصي ثم خلق سبحانه من ثقل ذلك الماء وزبده ارضا طيبة طاهرة نقية من
الاوساخ والاعراض بيضاء كالفضة الصافية بل اشد بياضا منها ونباتها الزعفران
وثمرتها المسك وحصاها اللؤلؤ والمرجان والياقوت والالماس ثم انه سبحانه اجرى
ذلك الماء على تلك الارض بيمين كلمته ونفوذ مشيته فعركها وسلطه عليها حتى صار
شيئا واحدا وماء معينا فراتا سائغا شرابه لان الارض كانت مقدار ربع لما
ثم خلق شجرة تسمى شجرة المزن وجعل ذلك الماء يقطر من تلك الشجرة قطرات وهو
قوله عز وجل افرايتم الماء الذي تشربون ءانتم انزلتموه من المزن ام نحن

نحن المنزلون ثم خلق سبحانه من ظل نور الانبياء وعكسه ظلمة غاسقة فجرى منها عينا
آنية لونها اسود من القار وطعمها امر من الحنظل ورائحتها انتن من الجيفة و
حرارتها اشد من النار ولسعها اقطع من الالماس وجعلها من تحت النيران في اسفل
السافلين ثم خلق سبحانه من ثقل ذلك الماء المالح الاجاج ارضا خبيثة
نجسة منتنة سوداء مظلمة فصعد من حرارة تلك العين بخار الى الارض
التي فوقها وذلك البخار المتجلي الدخان المنتن بسبب وجود تلك الارض سبخا لا
ماء فاجرى الله سبحانه بشمال كلمته ونفاذ ارادته ذلك الماء على تلك الارض فعركها
ومزجها حتى صارا شيئا واحدا ثم خلق سبحانه شجرة تسمى الزقوم طعام الاثيم كا
لمهل يغلي في البطون كغلي الحميم وطلعها كانه رؤوس الشياطين ثم اجرى ذلك
الماء على تلك الشجرة فصعد منها الابخرة ونزلت من شجرة المزن قطرات الى
ان التقيا في ارض الجرز ارض عالم الذر التي في عالم الظلال فهو ملتقى البحرين ومجمع
العالمين ومحل اجتماع الضدين فمزج الله سبحانه بينهما هناك حتى صار شيئا واحدا بحكم
كلمته ونفاذ قدرته ثم اخرج منهما الاشباح وخلق لهم الارضين والسموات وهو قوله
تعالى كان الناس امة واحدة ثم اقام الخلق في باطن مسجد الحرام عند الركن العراقي
من البيت ركن حجر الاسود فسألهم ليجري كلمته عليهم ويميز بين الطيب والخبيث
والحق والباطل فنطق بلسان نفسه بلسان انفسهم الست بربكم ومحمد نبيكم وعلي
والائمة الاحد عشر من ولده والصديقة الطاهرة فاطمة الزهراء عليهم السلام ائمتكم

واوليائكم ولما كان الائمة الاثنى عشر عليهم السلام هم السابقين في كل مقام وكل خير وهم
ظهوره في كل مرتبة وكل طور كانت العالي لظهوره مع السائل في جميع مقاماته سبقوا
في الاجابة ولبوا للنداء طبق المقام الاعلى ووفقا للرتبة العليا لانهم اصل
كل خير وبنوكم في الزيارة ان ذكر الخير كنتم اوله واصله وفرعه ومعدنه ومأواه
ومنتهاه وكانت الاجابة على كل ذرات كينوناتهم في ظاهرهم وباطنهم وسرهم وعلانيتهم
واعضائهم وجوارحهم انظر الى كلام مولينا الحسين عليه السلام في دعاء عرفة فانا اشهدك
يا الهي بحقيقة ايماني وعقد عزمات يقيني وخالص صريح توحيدي وباطن مكنون
ضميري وعلائق مجاري نور بصري واسارير صفحة جبيني وخرق مسارب
نفسي وخذاريف مارن عرنيني ومسارب صماخ سمعي وما ضمت واطبقت عليه شفتاي
وحركات لفظ لساني ومغرز حنك فمي وفكي ومنابت اضراسي وبلوغ حبائل
بارع عنقي ومساغ مطعمي ومشربي وحمالة ام رأسي وجمل حمائل حبل وتيني وما
اشتمل عليه تامور صدري ونياط حجاب قلبي وافلاذ حواشي كبدي وما حوته
شراسيف اضلاعي وحقاق مفاصلي واطراف اناملي وقبض عواملي ودمي وشعري
وبشري وعصبي وقصبي وعظامي ومخي وعروقي وجميع جوارحي وما انتسج على
ذلك ايام رضاعي وما اقلت الارض مني ونومي ويقظتي وسكوني وحركي
وحركات ركوعي وسجودي الدعاء وكان هكذا ايمانهم وتصديقهم بالله
عز وجل كلهم سلام الله عليهم وان اختلفت مراتبهم في التقدم والتاخر ولما

كان

كان التصديق بكلهم ظهر النور الالهي في كل ذرات كونهم ووجودهم فتلألأت
انوارهم وتشعشعت اشراقات اسرارهم وسرت بكل اطوار التوحيد
في كل مقامات التفريد والتمجيد حتى ملأت الوجود واحاطت بالغيب والشهود
وهو قوله تعالى في دعاء رجب فبهم ملأت سمائك وارضك حتى ظهر ان
لا اله الا انت وكلمة التوحيد ايضا اثنى عشر حرفا للاشارة الى تلك الهياكل
النورية صلى الله عليهم فخلق الله سبحانه بذلك النور النهار وقت الزوال لكمال
انبساط النور ووقوف الشمس على دائرة نصف النهار وتساوي نسبتها الى جهتي
الشرق والغرب ولذا سمي في ذلك الوقت ظهر الكمال ظهور الشمس بنورها وضياها
ينبوع نداه بشفاههم بافواه في ذلك الوقت ثم لما راى الخلق الواقفون في ذلك المشهد
ما انعم الله عليهم واتاهم الله من فضله بسبقهم في الاجابة في التكوين والتشريع
في الذات والصفات وكل الجهات بكل الذرات اضمرت طائفة منهم عداوتهم
وبغضهم حسدا وغيظا وتكبرا من ان يكونوا هم الرؤساء الحاكم عليهم كما قال الله
عز وجل ام يحسدون الناس على ما اتاهم الله من فضله وقال مولينا الباقر عليه السلام نحن
الناس المحسودون فلما وقع التكليف عليهم هنالك وكانوا مستكبرين ولم يخضعوا لهم
جحدوا وانكروا الله الحق المبين لئلا يكونوا من تبعة ورعايا اولئك المقربين
سلام الله عليهم اجمعين ولما كانت العداوة والبغضاء والشحناء وقد سرت في كل
ذرات كينوناتهم وكان الانكار والعناد وعدم الانقياد بكل جهاتهم تركت

عليهم الظلمة بكل الجهات واشتملت عليهم في كل الروايات لأن خطيئتهم قد احاطت
بهم في كل المقامات وهو قوله عز وجل بلى من كسب سيئة واحاطت به خطيئته فاولئك
اصحاب النار هم فيها خالدون فتشعبت ظلمتهم وخبثت كينونتهم حتى استولت
على ارض المحشر في عالم الذر كلها فغربت شمس تلك الانوار الطيبات وحالت بينها
وبين الخلق سحائب مكفهرات وادرس الانبيات والشهوات فصار بذلك
الظلمات لخلق الله بها الليل وتغشى المرادات ونحو ذلك لايات لاولي الابصار
قد اخبر سبحانه من تراكم اوليك الاشرار في كلامه حيث قال بعد ذكر مثل نوره الذي
هو محمد وآله الاطهار او كظلمات في بحر لجي يغشاه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق
بعض وقد روي عنهم عليهم السلام ان الظلمات في البحر اللجي هو الاول لانه النفاق كما
يشهد عليه اسمه ومبدء الشقاق وهو قوله عز وجل ومن اهل المدينة مردوا على
النفاق لا تعلمهم نحن نعلمهم سنعذبهم مرتين الاية وهو اول المنكرين واول الجاحدين
والمعاندين لله رب العالمين وقد جاءت كنيته ابو الدواهي من الله الحق المبين
كما اخبرت به الائمة الميامين وهو نقطة دائرة الجهل وقطب فلك الضلال يغشاه
موج وهو الثاني وهو المنكر كما يشهد به عدد اسمه وهو المنافق وهو وزيره وصاحب
تفصيله وناشر اعلام ضلالته وباسط بساط غوايته وكرسي تفاصيل الجهل والضلال
وهو هامان الباطن لصرح التكبر القاعد عليه الاول بغاية التبختر وعرشهم عناده
الذي هو يزيد الملعون الابتر على جانب الحق الاكبر فامر الله سبحانه ... وهو الحسين

بن

بن علي فقابلن تلك السهم فقلع دس ونزل السهم مخلوطا بالدم ليمحو الحق و
يبطل الباطل كما اخبر الله سبحانه عنه سوق قال فرعون يا هامان ابن لي صرحا لعلي ابلغ
الاسباب اسباب السموات فاطلع الى اله موسى واني لاظنه كاذبا فالصرح وهو سرير
الولاية المغصوبة فافهم من فوقه موج وهو الثالث من فوقه سحاب وهو الرابع
الى معوية اما شبهه او عثمان ... بالسحاب ليطول به الكلام ولكنه لا يخفى بالنوع
على اولي الالباب ظلمات بعضها فوق بعض وهم بنو عباس او بالعكس او من بنو امية
فلما استولت الظلمات واحاطت بالاسماء السموات وكان في ذلك تضييع ا
لكاينات وخراب البريات وخفاء تلك الانوار الخفيات والذوات المقدسات اراد الله سبحانه
اظهار تلك الانوار باذهاب الظلمات واخراج الخلق من الشكوك والشبهات ولا يمكن
اذهاب تلك الظلمات الا باذهاب تلك الاصول الخبيثات ولما ان الله تعالى جعل للباطل
دولة كما للحق دولة اتماما للحجة عليهم وقطعا لمعاذيرهم حتى لا يقول لو جعلت لنا
دولة ومكنة لاطعناك وحتى يخرج اضغان المنافقين الذين اظهروا الايمان
وابطنوا النفاق والكفر ولولا ان يكون لهم دولة ما اخرجت تلك الضغون
ولبقيت مكنونة الى ان يموتوا فيوم القيمة لا يصح ان يدخلهم الله الجنة بسبب
عقايدهم وخبث سرايرهم وضمايرهم ولا ان يدخلهم النار لايمان ظاهرهم وعدم اظهارهم
ما يحتج او يدله عليهم ومراد الحق سبحانه من بعث الانبياء والرسل انما هو ليتميز الخبيث
من الطيب في المعنى والصورة والا فالله سبحانه مطلع على ضماير خلقه واسرارهم الا

النظام

كاذبا

معاوية

المضيئات

يعلم من خلق وهو اللطيف الخبير فوجب ان يجعل للباطل وله مقدمة لنكون واثبته

زايلة مجتثة ظلما وجيف ذلك ولما ان الله سبحانه ما اصطفى لدينه وما اختار لاعلاء

كلمته غير اوليك الاربعة عشر لوجوه طويلة ذكرتها فيما كتبت في اثبات النبوة

الخاصة المحمدية بالدليل القطعي العقلي وجب ان لا يظهروا في الدنيا مستولين

بالسلطنة والحكم ليكون اعدائهم حصائد سيوفهم ومخالفيهم لا يمكن اظهار ضغاين

صدورهم ووجب ان يكون فيهم من يتجلى لاظهار الحق واعلاء كلمة التوحيد على

المظلومية والمقهورية والمغلوبية وتحمل الاذيات والمشقات فنادى منادى الحق سبحانه في

ذلك العالم ان يا آل محمد من فيكم يتصدى لانفاذ هذه التقلبات واظهار تلك الانوار واعلاء

كلمة الله سبحانه في الارضين والسموات ولا يكون ذلك من جهة القهر والاستيلاء والغلبة بل

يكون على جهة المظلومية والمقهورية وتحمل الاذى بحيث لا تكون امرا لا ينبغي ابدا الا

بدون هو الشهود فلبى داعي الحق عز وجل سيدنا ومولانا ابو عبد الله الحسين بن علي وقال

يا رب انا الذي احب الخضوع والخشوع لك ولاعلاء كلمتك وابذل نفسي ومالي

وعيالي واولادي واصحابي وكلما املك في سبيل هدايتك لترضى فانك سوى

وجهي وبادل نفسه فحجب من هواه ليس غير وهذا يمكن المعطى ان يتقدم لذلك

جده وابوه واخوه الطاهرين لما سنذكره انشاء الله تعالى فلما خضع الحسين لله خضوعه

وخشوعه وانكساره في كل العالم فكان كل خضوع وكل خشوع بتبعية خشوعه بل لكل

له فاحبه الله سبحانه حيث بلغ غاية مرتبة العبودية وتوحيد الالهية تعالى بكل حقيقة الظاهر

والباطن والحقيقة والمجاز والذاتيات والعرضيات فاكرمه الله سبحانه وحباه وفضله

على غيره بالامور النسبية وفضلا اشرف الخلق جدا ووالدا وامّا واخا وولدا

ولم يحظ بذلك الاجتماع احد من المخلوقين سواه وروحي فداه ثم لما كان هو

لدين الحق وهو القول الفصل الفاصل بين الحق والباطل وجب ان يكون الائمة

الذين هم حدود الولاية التفصيلية من صلبه ومن نسله ومن ذريته لتتم

الامور المعنوية الالهية التي كل منها كاف ومستقل في الشرافة له ولذا خصه سبحانه

بما اختص به خمسة المقدسة في الاماكن المنسوبة اليه تعالى وفي المكان المنسوبة

ولذا خير المسافر في القصر والاتمام في حايره المقدسة تشريفا وتعظيما كما خير

فيهما في المساجد الثلثة وليس هذا الحكم للنبي وساير الائمة ثم نسب ارض كربلاء التي هي

الوجود ارض اشرف منها وقد قال مولانا الصادق ان الله سبحانه خلق ارض كربلا قبل خلق الخلق

بالفين وعشرين الف عام وان الكعبة افتخرت على ارض كربلاء فاوحى الله اليها ان اسكتي

لولا ارض كربلاء لما خلقتك الى ان قال فتعزل وكوني خاضعة ذليلة لارض كربلاء التي

ما فرات الذي انحدر من جليد فوحى الله فيه شيئا من الغيب عقوبة له ويجري ميزابان من

الجنة في الفرات وليس هذا الماء من مياه الدنيا ثم استحب السجدة على ارض كربلاء كرامة للحسين

واتخذ السجدة من تلك التربة المطهرة وجعلها مع الميت وليس هذا لاحد من المخلوقية ولا

من الائمة ثم جعل فيها الشفاء مع انه تعالى جعل الطين كله حراما الا التربة الحسينية فان اكلها

من كل داء وجعل امانا من كل خوف لا نها ذكر الله اسمه بها من اسمه ودوا وذكر شفا ولم يبل

بجملة الفضائل عندي وههنا اسرار عجيبة غريبة يضيق صدري باظهارها ولا يضيق بكتمانها
ثم انه تعالى جعل جميع الايام التي ظهر فيها موصوف من الاسرار الربوبية او ليلة كذلك منسوبة اليه
لا غيره من الائمة ع ولذا استحب فيها زيارته ع كليلة القدر وليلة نصف من شعبان واول ليلة من رمضان
وآخره وليلة العيد وليلة عرفة ويومها او ايام العيد ويوم اول رجب وغيرها من الايام والليالي
زايدا من الايام المختصة بزيارته كيوم عاشورا ويوم اربعين وغيرهما وفي هذه الاوقات كلها زيارة
الحسين لبيان التفاضل بالزيارة والحاصل ان الله تعالى خصه بنفسه لتحمل هذه المصيبة العظمى والداهية
الكبرى وجعل له ما جعل لنفسه وحتم على نفسه اجابة الدعاء عند الوافد بالبقعة ومن
من ان الاجابة تحت قبته وهي قبة الخشوع والخضوع والتذلل ولا تكون الا لله سبحانه فان ذلك
اصل ويبقى سر الحسين فلا يستجاب دعاء ابدا في بقعة من بقاع الارض وغيرها الا تحت قبته الشريفة
المقدسة وان كان عند قبر النبي ص وسائر الائمة لان الخضوع التام الظاهر في الكائنات
انما كان به خاصة ولذا كان ع صاحب الشفاعة الكبرى يوم القيمة وقد سمعت حديثا
ان الائمة الحوضية يوم القيمة الصف وقد شفعوا وتشفعوا شفاعتهم لدخول الجنة بشفاعة
الحسين ع وصف واحد يدخلون الجنة بشفاعة سائر الائمة لان شرط دخول الجنة العبودية
المستلزمة للخضوع والخشوع وولاية اهل البيت ع فاذا نقصوا شيئا من احكام العبودية و
لوازمها واحوالها البالغ الى الحد المذكور في الحديث كان الحسين ع متمما لها بفاضل فيضه
الظاهر المحيط بالكائنات كلها وامثال الولاية فيشتركون سلام الله عليهم فيما فضل من فيما اكرمه الله
سبحانه الالكو آما وما لم يذكرها اراد ان يظهر امر الخلق ويوصيهم في حقهم ويؤكد عليهم

وفرض طاعته وامتثال امره ونهيه ولزوم مودته ومحبته ثانيا لئلا يقولوا انا كنا عن هذا
غافلين ويتم الحجة على الاشقياء المعاندين ويكمل نعمته على احباء المؤمنين فنقل سبحانه
الخلق من ارض المكة التي هي ام القرى الى ارض كربلاء التي هي ابو القرى وكل ساير في الفضل
مقدم على العالمين وان كان في النزول مؤخر عليه فنادى منادى الحق تعالى فيهم مخاطبا لهم
يا معشر الخلائق هذا الحسين بن علي وهو حبيبي ووليي وخيرتي وصفوتي وبعثت
فيكم احبوه واعزوه ولا تخالفوه ولا تنكروا عليه ولا تنكدوا عليه ولا تكدروا واخضعوا له
ولا تنظروا اليه اول كل من انتسب اليه بنظر السوء فاول من لبى لهذا النداء وصدق
المنادي وهو محمد الرسول الله ص ثم ابوه علي بن ابي طالب ثم اخوه ثم الائمة الطاهرين ثم امه الطاهرة
وكذا الانبياء والاوصياء وخلص عباد الله وساير الحيوانات المطيعة المحللة وا
لنبات الطيب المعادن وساير الجمادات والاجنة والملائكة وساير الخلق من الذين امنوا
في النداء الاول بالائمة كلهم فاز طووا له صحار شغفا ولذا قال النبي ص ان للحسين
في قلوب المؤمنين محبة مكنونة وهي التي حصلت بالنداء الثاني ولذا ترى قلوب
المؤمنين تحن الى ارض كربلا ومجاورة سيد الشهداء وتحب لهذا الفداء ازيد واكثر
من ساير اماكن المقدسة المشرفة وان كان الكل نور واحد الا ان هناك زيادة ا
ختصاص وزيادة تامة لما ذكرنا واشرنا وهذا لا يدل على ان الحسين ع افضل من
النبي ص والولي واخيه الطاهرين عليهم فلما لبوا لهذا النداء اكرمهم الله وشرفهم و
جاههم وفضلهم وزاد في نورهم وبهائهم واجزل نواله وعطائه عليهم كرامته للسيد

د وهي له الفدا ثم لما راى المنافقون الذين اشرت اليه سابقا ما اعطاه سبحانه
المؤمنين بكرامة الحسين ان دادوا غيظا وحسدا وبغضا وعداوة وقالوا
يا ربنا ان كنت تجبرنا على طاعة الحسين ومحبته وتضطرنا الى الكف السوء عنه
تلك الامور ولا نقدر على شيء وان جعلت الامر الينا واختيارنا فنحن لا نقف في كل ما نامر في
الحسين فناديهم الله تعالى لا اجبار ولا اضطرار احدا الى الايمان فمن شاء فليؤمن ومن شاء
فليكفر الا انكم لا تقتلوا النفس التي حرم الله الا بالحق ولا تجدون حقا عند الحسين
حتى يستحق القتل قالوا يا ربنا ما نرضى بان يكون حاكما اميرا علينا فان اطاعنا او
دخل في طاعتنا وبيعتنا ولا ادعى الرياسة ان شئنا كففنا عنه وان شئنا قتلنا
غيبة والا قتلناه علانية وكل من يعينه وان سلبت منا القدرة فلا نقدر على شيء
فلما قالوا هذا القول وسموا اسم القتل اهتزت اركان العرش وتزلزل الكرسي وظهر الفتور
والضعف في اركان الوجود وضجت الملائكة بالبكاء والنحيب وانزعج الرسول وبكى
قلبه المحزون وغشي على الصديقة الطاهرة وهو قوله تعالى لقد جئتم شيئا ادا تكاد السموات
يتفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال هدا وظهر الضعف والخلل في كل الوجود فقد
بذلك العالم ونقصت الاشجار وفسدت الثمار ودخل الهم والغم في القلوب وضاقت
به الصدور وجرت الدموع وفسدت العيون وتغير طعم المياه وتكدرت الرياح وعدم الاستعداد وخسر
التجار وبكت السموات والارضون وظهر الخلل في عالم كن فيكون لكون الخلق كلهم قد
امروا بمحبة الحسين وكل من اطاع الله سبحانه الحبيب والمحب لا يقدر ان يسمع ما اسمعهم
اولئك

الاجناس عليهم الف الاف لعنة ولما ان الاول والثاني انما اجترؤا هذه الجرأة
العظيمة باعانة بني امية لعنهم الله وانزل في حقهم والشجرة الملعونة في القرآن
ونخوفهم فما يزيدهم الا طغيانا كبيرا او هو يزيد بني امية لعنه الله الذي
يصلح لهذا الامر العظيم الذي احرق به قلوب الخلايق واستوجب بذلك غضب
الخالق تعالى عز وجل ولقد صرفنا في هذا القرآن هو الحسين لانه كتاب الله
لا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه تنزيل من حكيم حميد وما يزيدهم لعنهم
الله الا نفورا عن الحق وعن طاعة الحسين لما امر الله بذلك ثم لما قال اولئك
المنافقون هذا القول واضطربت بذلك اركان العالم وضجت الملائكة يسألون
الله سبحانه رفع هذه البلية عنه ولما كان امر الذين سكان يستقيم الا بعدم الانجا
ولا بد لاهل الباطل من دولة وهم لا يرضون لعنهم الله الا قتل الحسين خاطبه الله سبحانه حسينا
بانك هل ترضى بالقتل والسبي وهتك حرمتك وذريتك وهل تصبر على هذه
الداهية العظمى والرزية الكبرى والا دفعنا عنك ذلك وارضاك عن شيعتك
البلية ولا ينقص من مقامك عندنا شيء قال الحسين يا رب رضاك او رضاي على الاسر
والقتل في محبتك احب علي من البقاء في الدنيا فداك نفسي ومالي وعيالي واولاد
ارضى بكل ما يرد علي اذا كان ذلك في طاعتك ومحبتك والخضوع والانقياد
بين يديك ظاهرا او باطنا حقيقة ومجازا اولى واحب عندي من عمري واحري في
طاعتك وفداء نفسي في سبيل محبتك ثم ان الله عز وجل اوحى اليه ان هذا الامر لا
تتم

الآ بوصائك احد والدك واخيك وامك والابرار من ولدك ثم ان الله سبحانه امر القلم
الاول ان يكتب في اللوح عهدا لهذا المضمون كما اخبر الحق سبحانه عنه في كتابه ان الله
اشترى من المؤمنين انفسهم واموالهم بان لهم الجنة يقاتلون في سبيل الله فيقتلون
ويقتلون وعدا عليه حقا في التورية والانجيل والقرآن ومن اوفى بعهده من
الله فاستبشروا ببيعكم الذي بايعتم به وذلك هو الفوز العظيم التائبون العابدون
الحامدون السائحون الراكعون الساجدون الآمرون بالمعروف والناهون عن المنكر والحافظون
لحدود الله وبشر المؤمنين ثم ابان الله سبحانه عن عدد هؤلاء المؤمنين الذين
فدوا انفسهم ابتغاء مرضات الله انفسهم واموالهم من غير ثمن والله سبحانه

بان الله

عوضهم الجنة تفضلا لا لانهم ارادوا عوضها بانفسهم بها وقال عز وجل بسم الله الرحمن الرحيم
وهو الواحد لان عدد حروفها تسعة عشر وهو عدد حروف الواحد وذلك الواحد
هو الحسين لانه في البسملة الرحمن الرحيم وهو المتفرد في الرتبة عن كل ما عداه من اصحابه فلا
يجمعهم معه رتبة واحدة فلا يذكرهن في صف ولذا افرده سبحانه وابان عن كونه واحد
لا ثاني معه وانه اسم الله الدال عليه تعالى بشهادته وان الله اظهر آثار الربوبية ونشر
اعلام الصمدانية وقد ذكر بعد الحمد فاتحة الكتاب لان ذلك في بيان البيعة الاولى واول
لنداء الاول والخطاب الاول يجتمع في حكم تلك السورة كل الائمة واما السورة الثانية
شرح وبيان وتفصيل للنداء الثاني والخطاب الثاني في ارض كربلاء يوم الجمعة يوم
العاشوراء ولذا كانت سورة البقرة ذبحت لاحياء الميت والبقرة خلقت من

زعفران

زعفران الجنة وهي حاملة لاحد اركان العرش فامرهم فذكرهم من امور طويتها تخوفا
من فرعون وملئهم الم ذلك الكتاب والحروف المقطعة اشارة الى عدد اصحاب
الحسين المستشهدين بين يديه في يوم عاشوراء التائبون عن ولاية الاول
والثاني بالذكر والعمل والخيال العابدين لله تعالى بولاية الائمة والشهادة بين
يدي الحسين ببذل مهجته الفداء الحامدون لله تعالى حيث جعلهم الله تعالى انصاره
ومن هذا الخلق وانقذهم من النار وعن الهلاك بشهادتهم وقتلهم وجعل لهم الجنة
وحرم عليهم النار وامتحن قلوبهم للايمان وهم الذين يقولون الحمد لله الذي صدقنا وعده و
واورثنا الارض نتبوء من الجنة السائحون الصائمون الذين كفوا انفسهم عن كل
ما يخالف محبة الله وانهم ساحوا مع الحسين من مكة الى الكوفة والراكعون الساجدون
المواظبون على الصلوة الخمس بجملتها ولاية الحجة فركعوا حيث تركوا الاوطان وبعدوا
عن الاهالي والبلدان وسجدوا حيث فدوا انفسهم ووضعوا جباههم على الارض حبا
لله عن الاسلام واهل خير الآمرون بالمعروف هو الحسين هو المعروف عند الله تعالى و
رسوله وعند اوليائه بالخير والسيادة والبركة بالشهادة والناهون عن المنكر الى
عن ولاية الثاني لتطابق عدد اسم المنكر والحافظون لحدود الله وحدود الله هم
الائمة الاثني عشر عشر الشهادة لفظ الحمد عليه لانهم حدود التوحيد واركان العرش المجيد
وحفظوا بكل المعاني لشهادة الحسين ولا يسعني الآن ذكر تفصيل المعاني الا ان ذلك ا
لعالي الجناب يعرف الاشارة غير مقتصر على العبادة واشار سبحانه الى عددهم بقوله الحق الم

فالالف واحد واللام ثلثون والميم اربعون وذلك واحد وسبعون فيكون مع اثنين
وسبعين وهو عدد الاسم الاعظم عند الائمة وكل واحد من هؤلاء الاكابر يحكمون اسما
من تلك الاسماء والحسين هو اعظم الاسماء ولذا عبر عنه بالبسملة وقد قال الرضا
البسملة اقرب الى الاسم الاعظم من سواد العين الى بياضه فافهم ذلك الكتاب لا ريب
فيه وهو كتاب العهد الذي كتبه قلم الاختراع على لوح الابداع فانه لا ريب فيه ولا
شك يعتريه انه نزل من عند الله سبحانه مكتوب بقضائه وقدره هدى للمتقين لولاية
الاول والثاني لانه بتلك الشهادة نشرت اعلام الهداية كما ذكرنا فراجع فنذكر ثانيا
فترقب وانما خص المتقين لانه ما يزيد الذين كفروا الا طغيانا كبيرا وهو قوله عز
وجل وليزيدن الذين كفروا ما انزل اليك من ذلك طغيانا وكفرا الذين يؤمنون
بالغيب وهو غيبة القائم ويترقبون ظهوره لاخذ ثار الحسين كما قال عز وجل ومن
قتل مظلوما فقد جعلنا لوليه سلطانا فلا يسرف في القتل انه كان منصورا ووليه
ابنه الطاهر صاحب الزمان والنهي يعني النهي بقوله فلا يسرف في القتل وان قتل اهل الارض
كلهم اذ لا يساوي ذلك شعرة من الحسين ويقيمون الصلوة في حال الغيبة
يتمسكون بولاية اهل البيت لان الصلوة ولايتهم كما ان الزكوة برائة اعدائهم كما
دل عليه الاخبار وشهد له صحيح الاعتبار ومما رزقناهم ينفقون اي مما علمناهم
فضائل ال محمد ولزوم وقوع المصائب عليهم وبيعهم انفسهم لله عز وجل ليبطلوا ابن الملك على
قلوب ضعفاء الشيعة ويكفلوا بايتام ال محمد ويتسلط عليهم اعدائهم في زمان

الغيبة

الغيبة ووقت الهدية والذين يؤمنون بما انزل اليك ثم علي واولاده وقوع
محنة كربلاء وشهادة سيد الشهداء بابتها وارادته فانه لا بد من ذلك لحفظ الشيعة وضبط
رقاب الرعية ونفع العالم وخضوعه عند الله ليبلغ بذلك اقصى الغايات واسنى النهايات وما انزل
من قبلك على الانبياء من كيفية شهادة الحسين ووقوعها العاد وبالآخرة هم يوقنون
وهو رجعة الحسين واستيلائه على الارض ورجوعه مع اصحابه في اثنا عشر الف صديق
الى كربلاء المشرفة فيها سرير من ياقوت حمراء وعلى السرير قبة من ياقوتة حمراء مكللة و
حولها تسعون الف قبة من زمردة خضراء ياتون اليه زواره فهو يدونه
فيهم استحيوا والله يخاطبهم ويقول لهم سلوا مني حوائجكم في الدنيا والآخرة فانها مقضية
اللهم اني اشهدك اني مؤمن بالرجعة فاذن ذلك اليوم ووفقني لزيارته في
ذلك الدار انك على كل شيء قدير وتطول دولته وتدوم سلطنة الحسين الف
عام او اربعين الف على اختلاف في الروايات اولئك على هدى من ربهم واولئك هم المفلحون
ومعناه ظاهر فلما كتبت الكتاب بالمضمون الذي ذكرناه امر الله عز وجل روح القدس
ان يأتي بذلك الكتاب والعهد الى رسوله لينظر كيف رأيه ورضاه في ذلك فلما اتى
الى النبي ونظر الى ذلك المضمون تغير لونه وظهر اثار الحزن في وجهه وبكى بكاء شديدا
فقال وجعلته الفداء رضيت بما رضي الله لنا واصبر على هذه المصيبة العظمى التي تهد قوى
ركني وكرب ظهري لان فيها هداية العامة واثبات نبوة المطلقة على الخاصة والعامة فرضي
بذلك وختم الكتاب بخاتمه باكيا عينه وجاريا دمعه على خديه لانه مصيبة الحبيب ليست

بسهل على الحبيب وانما اظهر آثار الجزع والحزن والبكاء لما وجد في ذلك من محبة الله سبحانه
والا لما كان يظهر ذلك اذ شأنهم الا ما شاء الله وما رميت اذ رميت ولكن الله رمى
وليبلي المؤمنين بلاء حسنا فانهم ثم اتى بكتاب العهد الى ابيه الطاهر امير المؤمنين فلما
نظر الى مضمونه اشتد وجده وبكاؤه وكثر غمه وعناؤه وتغير وجهه وضاق صدره واهتم
قلبه وكان يقول مالي ولآل ابي سفيان ومالي ولحرب حزب الشيطان فلما رأى رسول الله
قد ختم الكتاب بخاتمه ختم امير المؤمنين راضيا بما رضي الله وكان دهانا ويصح بقرة عين ابي عبد الله
ثم اتى بالكتاب الى امه الطاهرة فاطمة الزهراء فلما رأت ان ختم على ابنه المظلوم بكت بكاء شديدا
الى ان غشي عليها فلما افاقت علت صوتها بالبكاء والنحيب ونادت وا ولداه واحسيناه
واقرة عيناه ولكنها لما وجدت بعد ذلك القتل راحة الامة وانتظام العالم واظهار الدين
الحق رضيت وختمت ذلك الكتاب باكبر حزن وكيفية وهو قوله عز وجل ووصينا الانسان
بوالديه احسانا الانسان هو رسول الله والوالدان الحسن والحسين كما في تفسير القرآن
عطف سبحانه القول على الحسين وحده وقال حملته امه كرها ووضعته كرها كما ذكرنا الخبر
بشأنه ومدة حمله وفصاله ثلثون شهرا لان حمله كان ستة اشهر وفصاله عامين ولم يكن هكذا
الا عيسى ابن مريم ويحيى لانهما كانا من المشبهين الى الحسين ثم اتى بالكتاب الى مولانا الحسن فلما نظر
الى مضمونه طال حزنه وبكائه واشتد وجده وعنائه لاكثر لا يمكنه الا ان يرضى بما رضي الله
ورسوله وامير المؤمنين وامه فختم ذلك الكتاب بحزن طويل وقلب عليل ثم اتى بالكتاب
الى سيدنا ومولانا ابي عبد الله فقال لما نظر اليه حبا وكرامة وسرعة الى طاعة الله ورسوله

وانعقاد

انعقاد خلقه عن الملائكة واعلان كلمته فختمه بخاتمه الشريف فقبضه الملك روح القدس
بامر الله عز وجل وخزنه في خزاين الغيب وهي خزينة الاطلاق العليا فانما قال الله تعالى وان
من شيء الا عندنا خزائنه وما ننزله الا بقدر معلوم ولقبه الله حسينا ثم اخا لنبيه الشهداء
وكناه بابي عبد الله اما اللقب فلانه لم يجد لاحد مثله مع ان الائمة كلهم قد استشهدوا
وما القب احد بذلك سواه مع ان جده واباه واخاه خير منه لانه هو الاصل في ذلك
فما تمحض هذه الرتبة الا له وبالذات سواه وما قبل الخضوع التام غيره وكل شهيد انما
هو تابع له في الشهادة وهو اصل له فيها وكل شهيد مما استشهد الا فكربلاء في يوم عاشوراء
من اول الوجود الى آخره وما قال العدام اوتم في كل الموجودات الا في يوم عاشوراء و
بيان هذه الكلية يحتاج الى بسط في المقال وانا في غاية من المرض والكلال الى بالفاد
وفقنا الله للاداء عسى ان يفتح الله لنا بابا فالحسين ابو الشهداء كلهم ممن يدخل تحت
دايرة الامكان والاكوان فعلى هذا يظهر لك سر الكنية اباعبد الله فان العبودية هي
حقيقة الخضوع والذلة والانكسار لمعبود الحق عز وجل وقد عرفت ان اصل الخضوع وحقيقة
هذه الحقيقة هو الحسين فكل خاضع وتابع له في الخضوع والخشوع والعالم كله سوى الله
عبد واحد لله تعالى فهو اب لهذا العبد واصل في قبول العبودية وان عبد هو اسم
حقيقي للنبي ولذا تعتقد في كل بخوبيه بعض ان الله تعالى انما وضع لفظ العبد اولا بالذات
له ويصدق على باقي الائمة من باب التشكيك وعلى باقي الخلق من باب الحقيقة بعد
الحقيقة لا الاشتراك اللفظي ولا المعنوي ولا الحقيقة والمجاز ولا النقل ولا الارتجال الذي

الموضع ايضاً من باب الوضع العام والموضوع له العام وكلاً من باب الوضع الخاص والموضوع
له الخاص وكلاً من باب الوضع العام والموضوع له الخاص وانما هي من قسم الرابع اي الوضع
الخاص والموضوع له العام الذي ذهب الاصوليين وغيرهم الى بطلانه نعم مقام
فوقهم رتبة التفضيل وفهم هذا المعنى نصيب والحاصل الافئدة بين المقامين تفاوت
فاحش وقد ذكرت سابقاً في تفسير ووصينا الانسان بوالديه احساناً ان الانسان
هو رسول الله والوالدان الحسن والحسين فالحسين ابو عبد الله وما كان جميع
الكينات احد من المخلوقين الا تبعاً للحسين وظهر ذلك في المقام الثاني في مولانا
الصادق فكني بذلك فافهم التلويح بالتصريح بالنظر الصحيح ثم ان اسمعيل ابن ابرهيم
تمنى هذه الرتبة السامية ولما لم يكن من اهلها وما احب الله سبحانه وتعالى ما موله قبل
منه ذلك وقال وفديناه بذبح عظيم وكذلك عبد الله ابن عبد المطلب ابو النبي
قال ولذا انا ابن الذبيحين وانما كان هذا الطلب لظهور النور الحسين في طلبهما و لما
كانه اصل كل خضوع وخشوع ومشقة وبلاء وحزن وعناء وجب ان لا يذكر عند احد
الا اشتد وجده وبكائه وعظم حزنه وعنائه وهو قوله ما ذكرت عند مؤمن الا وقد
بكى واغتم لمصائبهم ان المخلوق في العالم لما اتحدت بينهم وضعفت كينونتهم من هذه
المصيبة العظمى والرزية الكبرى فلما نزلوا الى هذه الدنيا فاظهروا كمال الاشتياق
والكدورة ولذا لما نزل ادم الى الارض انشد ابياتاً اولها تغيرت البلاد ومن عليها
فوجه الارض مغبر قبيح فلما وقع على وجه الارض من الاعوجاج وخلاف الاستقامة
والكدورة

والكدورة والخراب والاحزان وخلاف المراد وعدم الصفا كل ذلك لاجل البكاء على
الحسين المظلوم وفي القوس النزولي لما فقدت الاشياء الشعور والادراك في القوس
الصعودي كلما تذكرت تجددت عليها المصائب والاحزان فلا يستقيم فالثمار اذا
اخبرتها الملائكة بوقعة كربلا فتتفسد ويلحق بعد ذلك فلو كان الاخبار قبل النضج ما يمكن
لاحدان ياكل منه ولا ينتفع بثمرة وكل الرياح اذا اخبرت وتذكرت وتغيرت واضطربت
احمرت او اصفرت او اسودت فالاحمرار لشدة غيظها وغضبها لما فعل بقرة عين الرسول
والاصفرار لشدة الالتهاب والاشتعال من هذه النائرة الثائرة والسواد هو لباسها
لهذه المصيبة العظمى وكذلك البحار واذا تذكرت هذه الواقعة تموجت واضطربت
فلو كان هذه الاخبار او التذكار مستمر لفسدت الاشياء وماتت الحيوانات بالرياح و
تغرقت السفن والمراكب في البحر ولا امكن لاحد المسافرة في البحر والقلم لما اجرى اللوح
ووصل الى رقعة الحسين ارتعد واضطرب وجرى بلعن يزيد اربع مرات من غير اذن
باذن الله سبحانه بالاذن الخاص واللوح قطعة من زمردة خضراء سبعمائة الف ذراع
في مثلها لما وصل اليه الخبر ارتعد وتغير لونه حتى اسود والحجر الاسود مثاله وقد لبسه
والعرش لما سمع الخبر مرة ثانية ارتعدت قوائمه واضطربت حتى كادت ان تنهدم فسكنه الله
سبحانه بشارة الرجعة وظهور الدولة والكرسي كذلك بنجومها وكواكبها وافلاكها وكل سائر
السموات السبع والارضين قبل ادم انبياء وهو قوله في دعاء مولود الحسين بكت السماء
ومن فيها والارض ومن عليها ولما يطاء لابيتها الدعا وادم لما نزل الى الارض فلم يرحوا

صار يطوف الأرض في طلبها فمر بكربلاء فاغتم وضاق صدره من غير سبب وعثر في
الموضع الذي قتل فيه الحسين حتى سال الدم من رجله فرفع رأسه إلى السماء فقال إلهي هل
حدث مني ذنب آخر فعاقبتني به فإني طفت جميع الأرض فما أصابني مثل ما أصابني في هذه الأرض
فأوحى الله عليه يا آدم ما حدث منك ذنب ولكن يقتل في هذه الأرض ولدك الحسين
ظلماً فسال دمك موافقاً لدم الحسين فقال يا رب أيكون الحسين نبياً قال لا ولكنه
سبط النبي محمد قال ومن قاتله قال قاتله هو يزيد لعين أهل السماوات والأرض فقال آدم أي شيء
أصنع يا جبرئيل فقال العنه يا آدم فلعنه مرات ومشى أربع خطوات إلى جبل عرفات فوجد حوا
هناك ونوح لما نجر السفينة أتى له جبرئيل من السماء بمائة ألف وأربعة وعشرين ألف
مسمار ليحكم بها السفينة وأتى بخمسة أخرى فقال اجعل أحدها على صدر المركب والآخر على ظهره
والثالث على مؤخره والرابع على جهة اليمين والخامس على جهة اليسار فلما ضرب المسامير و
وصل إلى الخامس انكسرت الخشبة وظهرت منها ضجة ورنة وأنة وانكسر بها قلب نوح
فتعجب عن ذلك وسأل جبرئيل فقال يا نوح إن هذه المسامير باسم الخمسة من أهل
الكساء والمسمار الخامس باسم الحسين تصيبه مصيبة تصغر عندها الرزايا والمصائب
فذكر وقعة كربلا فبكى نوح وجبرئيل بكاءً شديداً وحزناً طويلاً ولعنا يزيد
وسائر من قتله ولما ركب في السفينة وطاف به في جميع الدنيا فلما مرت السفينة
بكربلاء أخذته إلى الأرض وخاف نوح من الغرق فدعا ربه قال إلهي طفت جميع الدنيا
فما أصابني في هذه الأرض فنزل إليه جبرئيل قال يا نوح في هذا الموضع يقتل الحسين سبط

محمد خاتم النبيين وابن خاتم الأوصياء قال ومن القاتل له يا جبرئيل قال قاتله لعين أهل
السماوات السبع والأرضين فلعنه نوح أربع مرات فسارت السفينة حتى بلغت الجودي
واستقرت عليه وإبراهيم مر في أرض كربلا وهو راكب فرساً فعثر الفرس وسقط إبراهيم
وشج رأسه وسال دمه وأخذ في الاستغفار قال إلهي أي شيء حدث مني فنزل جبرئيل وقال يا إبراهيم
ما حدث منك ذنب ولكن هنا يقتل سبط خاتم النبيين وابن خاتم الأوصياء فسال دمك
موافقاً لدمه قال يا جبرئيل ومن يكون قاتله قال لعين أهل السماوات والأرضين والقلم جرى على
اللوح بلعنه بغير إذن ربه فأوحى الله إلى القلم أنك استحققت الثناء بهذا اللعن فرفع
إبراهيم يديه ولعن يزيد لعناً كثيراً وأمن فرسه بلسان فصيح فقال إبراهيم لفرسه أي
عرفت حتى تؤمن قال يا إبراهيم أنا أفتخر بركوبك علي فلما عثرت وسقطت عن ظهري عظمت
خجلتي وكان سبب ذلك يزيد لعنه الله وكان إبراهيم كثير البكاء والنوح كما أخبر الله
عنه تعالى في كتابه فنظر نظرة في النجوم فقال إني سقيم والنجوم هم آل محمد فقد نظر في كرسي
الأولياء فنظر فيهم كأنه من شيعتهم ومحبيهم ومرجع العبد الحاسد فلما اطلع على وقعة الحسين
فقال إني سقيم القلب لشدة الألم والحزن وبقي على هذا الألم والسقم والحزن إلى أن
قبضه الله إليه أو النجوم هي هذه الكواكب الظاهرة فلما نظر إليها وعرف اقتضائها وتأثيرها
وفهم منها وقعة الطفوف قال ما قال وللآية وجوه كثيرة أخر تركت ذكرها وبيانها لتحجم
الأغراض في الأغراض وإسماعيل كان له أغنام وهي ترعى بشط الفرات فأخبره الراعي أنها لا
تشرب من هذه المشرعة منذ كذا يوماً فسأل ربه عن سبب ذلك فنزل جبرئيل فقال يا إسماعيل

اسئل غنمك فانها تجيبك عن سبب امتناعها من شرب الماء فقال لها لم لا تشربين من هذا الماء
فقالت بلسان فصيح قد بلغنا ان ولدك الحسين يقتل هنا عطشانا فنحن لا نشرب من
هذه المشرعة حزنا عليه فسأل عن قاتله فقالت يقتله لعين اهل السموات والارضين والخلائق
اجمعين فقال اسماعيل اللهم العن قاتل الحسين وكان موسى ذات يوم سائرا ومعه يوشع بن نون فلما جاء
الى ارض كربلا انخرق نعله وانقطع شراكه ودخل الحسك في رجليه وسال دمه فقال الهي اي شيء
حدث مني فاوحى الله اليه ان الحسين يقتل هنا وسيسفك دمه فسال دمك موافقة لدمه فقال
رب ومن يكون الحسين فقيل هو سبط محمد المصطفى وابن علي المرتضى فقال ومن يكون قاتله
فقيل هو لعين السمك في البحار والوحوش في القفار والطيور في الهواء فرفع موسى يديه
ولعن يزيد ودعا عليه وامن يوشع بن نون على دعائه ومضى لشانه وروى كعب الاحبار
اليهودي قال في كتابنا ان رجلا من ولد رسول الله يقتل ولا يجف عرق دواب اصحابه حتى
يدخلون الجنة فيعانقون الحور العين فمر بنا الحسن فقلنا هذا هو فقال لا فمر بنا الحسين
فقلنا هذا هو قال نعم وسليمان كان يجلس على بساطه ويسير في الهواء فمر ذات يوم وهو سائر في
كربلا فادارت الريح بساطه ثلث دورات حتى خافوا السقوط فسكنت الريح ونزل البساط
في ارض كربلا فقال سليمان يا ريح لم سكنت فقال ان هنا يقتل الحسين قال ومن يكون الحسين
قال هو سبط المختار وابن علي الكرار قال ومن يقتله قال يقتله لعين اهل السموات والارض
فرفع يديه ولعن يزيد وامن على دعائه الانس والجن فهبت الريح فسار البساط وزكريا سأل
ربه ان يعلمه الاسماء الخمسة فنزل جبرئيل فعلمه اياها ثم ان زكريا اذا ذكر محمدا وعليا وفاطمة

والحسن

والحسن سري عنه همه وانجلى كربه واذا ذكر اسم الحسين خنقته العبرة ووقعت عليه البهرة فقال
ذات يوم الهي ما بالي اذا ذكرت اربعا منهم تسليت باسمائهم من همومي واذا ذكرت الحسين تدمع
عيني وتثور زفرتي فانبأه الله تعالى عن قصته فقال كهيعص فالكاف اسم كربلا والهاء هلاك
العترة والياء يزيد عليه اللعنة وهو ظالم الحسين والعين عطشه والصاد صبره فلما
سمع بذلك زكريا لم يفارق مسجده ثلثة ايام ومنع فيهن الناس من الدخول عليه و
اقبل على البكاء والنحيب وكان يرثيه الهي اتفجع خير جميع خلقك بولده الهي اتنزل هذه
الرزية بفنائه الهي اتلبس عليا وفاطمة ثياب هذه المصيبة الهي اتحل كربة هذه المصيبة بسا
وكان يقول الهي ارزقني ولدا تقر عيني على الكبر فاذا رزقتنيه فافتني بحبه ثم
افجعني به كما تفجع محمدا حبيبك بولده فرزقه الله تعالى يحيى وفجعه وكان حمل يحيى ستة
اشهر وحمل الحسين كذلك وعيسى كان سائحا في البراري ومعه الحواريون فمروا بارض كربلا
فرأى اسدا كاسرا قد اخذ الطريق فتقدم عيسى الى الاسد وقال له لم جلست في هذا
الطريق ولا تدعنا نمر فقال الاسد بلسان فصيح اني لم ادع لكم الطريق حتى تلعنوا يزيد
قاتل الحسين فقال عيسى من يكون الحسين قال هو سبط النبي الامي وابن علي الولي قال
ومن القاتل له قال قاتله لعين الوحوش والذباب والسباع اجمع خصوصا في يوم عا
شورى فرفع عيسى يديه ولعن يزيد ودعا عليه وامن الحواريون على دعائه فتنحى الاسد
عن طريقهم ومضوا لشانهم وروي عن مشايخ بني سليم قال غزونا بلاد الروم فدخلنا كنيسة
من كنائسهم فوجدنا فيها مكتوبا هذا البيت اترجو معشر قتلوا حسينا شفاعة جده

يوم الحساب فلا والله ليس لهم شفيع وهم يوم القيمة في العذاب قال فسئلنا كم هذا وكيف تكم
فقالوا قبل ان يبعث بينكم بثلثة مائة عام وكان النبي في بيت ام سلمة فقال لها لا يدخل
علي احد فجاء الحسين وهو طفل فما ملكت معه شيئا حتى دخل على النبي ص فدخلت ام سلمة على
اثره فاذن الحسين على صدره وان النبي يبكي وفي يده شي يقلبه فقال النبي يا ام سلمة ان هذا
جبرئيل يخبرني ان هذا مقتول وهذه التربة التي يقتل فيها فضعيه عندك فاذا صارت دما
فقد قتل حبيبي فقالت ام سلمة يا رسول الله اسئل الله ان يدفع ذلك عنه قال قد فعلت فاوحى
الله عز وجل الي ان له درجة لا ينالها احد من المخلوقين وان له شيعة يشفعون وان
المهدي من ولده وطوبى لمن كان من اوليا الحسين وشيعته وفي اليوم الذي قبض فيه النبي
مع الحسين رضمه في صدره وبكا بكاء كثيرا وكان يقول مالي وليزيد يا بني ان لي معاذا
مع قاتلك عند الله وان امير المؤمنين ع مر في خروجه الى صفين بنينوا وهو شط الفرات
فقال باعلى صوته يا ابن عباس اتعرف هذا الموضع قلت له ما اعرفه يا امير المؤمنين فقال
لو عرفته كمعرفتي لم تكن تجوزه حتى تبكي كبكائي قال فبكى طويلا حتى اخضبت لحيته وسالت
الدموع على صدره وبكينا معه وهو يقول اه اه واها واها اوه اوه مالي ولال ابي سفيان
ولال حرب الشيطان واوليا الكفر والطغيان اصبر ابا عبد الله فقد لقا ابوك مثل الذي
يلقى منهم ثم دعى بماء فتوضا وضوء الصلوة فصلى ما شاء الله ان يصلي ثم ذكر نحو كلامه الاول
فنعس عند انقضاء صلوته وكلامه ساعة ثم انتبه فقال يا ابن عباس فقلت ها انا ذا فقال
الا احدثك بما رايت في منامي انفا عند نعستي فقلت نامت عيناك ورايت خيرا

يا

يا امير المؤمنين قال ع رايت كانا برجال قد نزلوا من السماء معهم اعلام بيض قد تقلدوا
سيوفهم وهي بيض تلمع وقد خطوا حول هذه الارض خطة ثم رايت كان هذه النخيل
قد ضربت باغصانها الارض تضطرب بدم عبيط كان بالحسين نجلي وفرخي و
مضغتي قد غرق فيه يستغيث فلا يغاث وكان الرجال البيض قد نزلوا من السماء
ينادونه ويقولون صبرا ال الرسول فانكم تقتلون على يدي شرار الناس وهذه الجنة
يا ابا عبد الله اليك مشتاقة ثم يعزونني ويقولون لي يا ابا الحسن ابشر فقد اقر الله به
عينك يوم يقوم الناس لرب العالمين وان الحسن ابن علي دخل يوما اليه ع
فنظر اليه فبكى وقال يا اخي كان بك تقتل مسموما قال الحسن يا اخي لما انا فاسقى سما
فاموت به واما انت يا اخي فلا يوم كيومك يهجم اليك ثلثون الفا يدعون
انهم من امة محمد جدنا ثم ساق الحديث وذكر وقعة كربلا وبكا بكاء شديدا
روى سالم بن حفصة قال قال عمر بن سعد للحسين يا ابا عبد الله ان قبلنا ناسا
يزعمون اني اقتلك فقال له الحسين ليسوا سفهاء ولكنهم علماء اما انه يقر عيني
انك لا تاكل بر العراق بعدي الا قليلا قال وخرجنا مع الحسين فما نزلنا منزلا ولا ارتحلنا منه
الا ذكر يحيى ابن زكريا وقال يوما من الايام الا من هوان الدنيا على الله عز وجل ان راس
يحيى ابن زكريا اهدي لبغي من بغايا بني اسرائيل وهكذا كان الامر في جميع الانبياء
والمرسلين والملائكة المقربين واهل الارض اجمعين لم يزالوا في البكاء والحزن و
الملال حتى وقعت هذه الداهية العظيمة والرزية الكبرى ولما كان يوم العاشورا

وبقي الحسين وحيداً بلا ناصر ولا معين في الارض كربلا بعد ان قتل انصاره واعوانه
وبنو اخيه وبنو عمه وبنو ابنه واولاده ولم يبق احد سوى العليل زين العابدين ا
صار عليلاً لا يسقط عنه الجهاد وانما وجب الجهاد تحفظا للعالم ان يجد ويبيد
فما كان يجوز له الجهاد ليقتل فالحسين لما رأى وحدته وقتل جميع انصاره وذبح عياله
واطفاله الصغار وخرج الى الميدان وبقي واقفا متحيراً متكيا على رمحه مرة ينظر الى
اخوته واولاده وبني اخيه وبني عمه رمي مقتولين مجدلين ومرة ينظر الى غربته ووحدته
وانفراده ومرة ينظر الى النساء وغربتهن ووحدتهن وعطشهن وسيرورتهن
اسارى ومرة ينظر الى شماتة الاعداء وتصميمهم بقتل قرة عين العالم ثم نادى بصوت
عالٍ حزين اما من ناصر ينصرنا اما من مغيث يغيثنا اهل من موحد يخاف الله فينا
اما من ذاب يذب عن حرم رسول الله فلما نادى هذا النداء تزلزلت اركان ا
العرش وقوائمه وبكت السموات وضجت الملائكة واضطربت الارض فقالوا بأجمعهم
يا ربنا هذا حبيبك وقرة عين حبيبك فاذن لنا بنصره وهو صلوات الله عليه وروحي
له الفداء في هذه الحالة اذ وقعت صحيفة قد نزلت من السماء في يده الشريف فلما
رأى انها هي العهد الماخوذ عليه بالشهادة قبل خلق الخلق في هذه الدنيا فلما
نظر الى ظهر تلك الصحيفة فاذا هو مكتوب فيه بخط واضح جلي يا حسين
نحن ما حتمنا عليك الموت وما الزمنا عليك الشهادة فلك الخيار ولا ينقص حظك
عندنا فان شئت ان نصرف عنك هذه البلية فاعلم انا قد جعلنا السموات والارضين

والملا

والملائكة والجن كلهم في حكمك فامر فيهم بما تريد من اهلاك هؤلاء الكفرة الفجرة
لعنهم الله فاذا بالملائكة قد ملؤا بين السماء والارض وبايديهم حربة من النار ينتظرون
حكم الحسين وامره فيما يامرهم به من اعدام هؤلاء الفسقة فلما عرف مضمون الكتاب
وملأ تلك الصحيفة رفعوها الى السماء ورمى بها اليها وقال يا رب وددت ان اُجي
واحيا سبعين مرة او سبعين الف مرة في طاعتك ومحبتك وانا قد سامني الحتوف
بعد قتل الاحبة سيما اذا كان قتلي في نصرة دينك واحياء امرك وحفظ ناموس
شرعك ثم اخذته رحمة ولم ياذن للملائكة لنصرته وباشر بالحرب بنفسه الشريفة وحمل
على اولئك الكفرة وطعن جنود الفجار وانتم تسمعون الغبار مجالدا بذي الفقار كأنه
علي المختار وقد اراده ثابت الجاش غير خائف ولا خاش يضرعوا الله غوائل مكرهم وقاتلوا
بكيدهم وشرهم وامر اللعين بن سعد جنوده فمنعوه من الماء ورموه وناجزوه
القتال وحاطوه النزال ورشقوه بالسهام والنبال وبسطوا اليه اكف الا
صطلام ولم يرعوا له امانا ولا الحقوا انيه ثم مالوا بقتلهم اولياءه وهو مقدم في هبوات
ومحتمل للاذيات قد تعجبت من صبره ملائكة السموات فاحدقوا به من كل الجهات وا
ثخنوه بالجراح وحالوا بينه بين الرواح ولم يبق له ناصر وهو محتسب صابر يذب
عن نسوته واولاده حتى نكسوه عن جواده فهوى على الارض جريحا تطأه الخيول
بحوافرها وقتلوه الطغاة ببواترها فقد رشح للرحمة واختلفت بالانقباض
والانبساط شماله ويمينه يديرهما خفيا الى رحله وبنيه قد شغل بنفسه عن

ولله واهاليه واسرع فرسه شاردًا الى خيامه قاصدًا محمحمًا باكيًا فلما راينا النسآء
جواده مخزيًا ونظرن الى سرجه عليه ملويًا برزن من الخدور ناشرات الشعور
عن الخدود لاطمات الوجوه سافرات وبالعويل داعيات وبعد العز مذللات والى
مصرعه مبادرات والشمر جالس على صدره مولغ سيفه فى نحره ذابح له بمهنده قد سكنت
حواسه وخفيت انفاسه ورفع على القناة راسه وسبى اهله كالعبيد وصفدوا فى
الحديد فوق اقتاب المطيات تلفح وجوههم حر الهاجرات يساقون فى البرارى
والفلوات ايديهم مغلولة الى الاعناق يطاف بهم فى الاسواق فالويل ثم الويل
الويل للعصاة الفساق لقد قتلوا بقتلك الاسلام وعطلوا الصلوة والصيام ونقضوا
السنن والاحكام وهدموا قواعد الايمان وحرفوا آيات القران وهملجوا فى البغى و
العدوان فقام ناعيه عند قبر جدك الرسول فنعاه اليه بالدمع الهطول قائلاً
يا رسول الله قتل سبطك وفتاك واستبيح اهلك وحماك وسبيت بعدك ذراريك
ووقع المحذور بعترتك وذريتك فانزعج الرسول وبكى قلبه المهول وعزاه به
الملائكة المقربون والانبياء والمرسلون وفجعت به امه الزهراء واختلفت جنود
الملائكة المقربين تعزى اباه امير المؤمنين واقيمت له المآتم فى عليين ولطمت عليه
الحور العين وبكت السماء وسكانها والجبال وخزانها والهضاب واقطارها والبحار و
حيتانها ومكة وبنيانها والجنان وولدانها والبيت والمقام والمشعر الحرام والحل والحرام
وكل شئ وظرف الوجود واقر بالمعبود يا امى قال مولينا الصادق ع فى زيارته له ع

اشهد

اشهد ان دمك سكن فى الخلد واقشعرت له اظلة العرش وبكى له جميع الخلائق
وبكت له السموات السبع والارضون السبع وما فيهن وما بينهن ومن ينقلب
فى الجنة والنار من خلق ربنا وما يرى وما لا يرى آه وقال شيخنا واستادنا اطال
الله بقاءه وجعلنى فداه فى مرثيته له ع فى هذا الباب الحالى قال ما فى الوجود
بعجم لم يكن الا اعتراهم حيرة فى استوا كل انكسار وخضوع به وكل صوت فهو نوح
الهوا اما ترى النحلة فى قبة ذات انفطار وانفراج فتا ما سعفة منها انبهت
اخبرت الا لها حزن اما هى شوى اما ترى الاثل ثاكل واهدابه عند الرياح ناحبى على
اما سمعت النحل ذاتره فى طيرانه شديد الابكاء والسيف يفرى نحره باكيا وارى
ينعى قائما وانثنى تبكيه جرى جاريات على جثمانه وان تشق الفرا والله ما رايت
شيئا بدا فى الكون الا ذا بكاء علا والحاصل كل شئ يبكى على الحسين تبكيه الرياح بحفيفها
والنار بتلهبها والماء بجريانه والجماد وجوده والشمس والقمر والنجوم بتغيرها من
حمرة وصفرة وكسوف وخسوف والجبال بارتفاعها وانهدادها والحجر بانشطارها
وانهدامها والنبات بتغيره واصفراره ويبسه والافاق بتكدرها واغبرارها
وحمرتها وصفرتها آه ثم آه ثم آه ما ادرى ما اقول وتبكيه التجارة بخسارتها وبورها
والعيون بتكدرها والمعادن بفسادها والاسعار بغلائها والاشجار بموتها
وقلة ثمرها وسقوط ورقها ويبس اغصانها واصفرار ورقها اما سمعت بكاء الا
وانى حين تكسر من يحسى والخزف ومن المعادن تبكى بانكسارها وبصوتها حين

الكسر اما سمعت بكاء الاسفار بعدم سنة الغفار اما سمعت هدير الاطيار في
الاوكار وهفيف الرياح وامواج البحار وبكاء الاطفال الصغار اما سمعت
الليل تبكيه بظلمته والنهار بالاسفار اما رايت تفتت الاحجار وغور الابار
وقلة الامطار وغلاء الاسعار وفساد الافكار واختلال الانظار وقطع الاثمار
آه ثم آه ثم آه اجمل لك بما اجمله العزيز الجبار في كتابه فالى في هذا الشان مصرحا بالبيان
لمن لقلبه عينان وان من شيء الا يسبح بحمده ولكن لا تفقهون تسبيحهم فقال ع
في بيان ان المراد من الاية ما ذكرناه في الزيارة الجامعة الصغيرة المذكورة في اخر
المصباح للشيخ ره قال ع يسبح الله باسمائه جميع خلقه يعني ان كل شيء يسبح الله بالبكاء
على سيد الشهداء ع ويذكر مصائبه الجليل وتنشر فضائله ومدائحه انتهى كلامه ره وانما
تالمت الاشياء وتالمت وبكت واضطربت وظهر الفساد والخلل في العالم العلوي
والسفلي لاجل هذه المصيبة العظمى والرزية الكبرى لوجوه كثيرة منها ما ذكرنا سابقا
فراجع ومنها ما ذكر شيخنا ومولينا كما نقلنا انفا عنه ومنها ما ثبت ان الامام ع
قطب العالم الاكبر وقلبه فاذا تالم القلب وتالم وتوجع توجع كل الاعضاء والجوارح
التي تحلها الحيوة وكلما كانت الحيوة والقوة فيه اكثر كان تالمه اكثر وكلما كانت فيه
اقل كان تالمه اقل والذي لا تحله الحيوة لا يتالم بوجه ولما كانت الحيوة في العالم
الاكبر انما هو بقوة العلم بالله عز وجل ومعرفته كما قال سبحانه افمن كان ميتا فاحييناه
وجعلنا له نورا يمشي به في الناس كان كلمن علمه وطاعته وخضوعه لله اكثر كان

حيوته

حيوته اكثر فكان تالمه وتوجعه للحسين واحتراق قلبه له اكثر وكلما كان
مقامه في العمل والعلم اقل كانت حيوته اقل فكان تالمه وتوجعه اقل ولذا كان
ما اثرت هذه المصيبة في احد من المخلوقين كما اثرت في محمد وعلي وفاطمة واولادهم
الطيبين الطاهرين وكان النبي اشد حزنا واكثر توجعا عليه من غيره ثم الانبياء
ثم العارفون المخلصون المنقطعون الى الله عز وجل ثم الملائكة المقربون ثم الجن ثم
ساير المخلوقات فمن لم يحترق قلبه له فليعلم انه ميت بعيد من رحمة الله عز و
جل نعوذ بالله وتصديق ذلك ما قال مولينا الصادق ع في زيارته السلام
عليك يا ابا عبد الله انا لله وانا اليه راجعون ما اعظم مصيبتك عند ابيك
رسول الله ص وما اعظم مصيبتك عند من عرف الله عز وجل واجل مصيبتك
عند الملا الاعلى وعند انبياء الله وعند رسل الله وقال ايضا السلام عليك
يا خيرة الله وابن خيرته ولك فاضت عبرتي وعليك كان اسفي ونحيبي
وصراخي وزفرتي وشهيقي وحق لي ان ابكيك وقد بكتك السموات والارضون
والجبال والبحار فما عذري ان لم ابك وقد بكاك حبيب ربي وبكتك الائمة
صلوة الله عليهم وبكاك من دون سدرة المنتهى الى الثرى جزعا عليك الى ان قال
فثبت لك ان البكاء على الحسين دليل معرفة الله تعالى والوصول الى قربه فكان من
اعظم العبادة والطاعات والقربات ودليل الايمان ولذا قال ع انا قتيل العبرة ما ذكرت
عند مؤمن الا وقد بكى واغتم لمصابي ولما ثبت ان كلمن دخل في الوجود مؤمن

تكوينًا كان ام تشريعًا او كلاهما او تكويني فقط فكل احد دايما محبب الى يبكي عليه
ويتوجع ويالم الصابح بالذات وبسر الحقيقة والفطرة والطوية وما ورد ان اهل
الشام لم يبكوا على الحسين فانما هو بالفطرة الثانية المعوجة المغيرة الميتة واما
بالفطرة الاولى حين الذهول عن الثانية فقد بكوا وضجوا وكيف لا ويزيد لعنه الله
قد بكى بكاءً كثيرًا وخولى الاصبحي لعنه الله كان يسلب زينب ويبكي وهكذا امثالهما
من المعاندين لعنهم الله ومن الاجل المحبة والمودة حين امر الله سبحانه الخلق بمودة
ذي القربى الذين هم الائمة خصوصا الحسين وقد مر سابقا ما يدل على ذلك قال
عز وجل قل لا اسألكم عليه اجرا الا المودة في القربى والمخاطب هو كل امة محمد
على ما برهنا عليه من عموم الخطاب وقد ثبت بالادلة العقلية النقلية ان
الخلق كلهم امة محمد ص قال كنت نبيا وادم بين الماء والطين فالانبيا كلهم من امته
وكذلك الحيوانات والنباتات والجمادات والمعادن كما قال عز وجل وما من دابة في
الارض ولا طائر يطير بجناحيه الا امم امثالكم ويعني ان الجمادات دابة لمن يعقل
يفهم بقوله تعالى وترى الجبال تحسبها جامدة وهي تمر مر السحاب وانها كلها ذات شعور
وادراك بقوله تعالى انا عرضنا الامانة على السموات والارض والجبال فابين ان يحملنها
واشفقن منها وحملها الانسان وقال عز وجل ثم استوى الى السماء وهي دخان فقال
لها وللارض ائتيا طوعا او كرها قالتا اتينا طائعين الى وامثالها من الايات الدالة
على شعور الجمادات وانها مكلفة فانها دابة متحركة وقال تعالى وان من امة الا خلا

فيها

فيها نذير وقال تعالى تبارك الذي نزل الفرقان على عبده ليكون للعالمين نذيرا فظهر بتلك
الادلة ان الخلق من دخل دائرة الاكوان كلهم من امة محمد ص وكلهم على اختلاف مراتبهم
ومقاماتهم مكلفون ومامورون بطاعة الائمة الاجل مودتهم ومحبتهم او هم ما
مودون بمحبتهم والحب هو الامر المعنوي والسر الغيبي الذي نزل من عالم الا
المحبة القلبي فيملا قلبه من ذكر المحبوب فيمنعه من الالتفات والتوجه الى
غير المحبوب ثم منه ينزل الى الصدر فيشغله من التوجه والتصور لغير صفته
او صورته او جهته ثم منه ينزل الى الاعضاء والجوارح فيمنعها عن الخدمة لغير
المحبوب ولذا كان لفظ الحب والود من حيث العدد اثني عشر لبيان سرايته في الح
العدد التي خلق الشيء فيها فاذا كان المحب بكله وبجميع حواسه وقواه ومشاعره
واعضائه وجوارحه متوجها الى المحبوب فيمنع عن كلما سوى المحبوب وطالبا لكل ذا
رضاه وكماله وسروره وفرحه فاذا قال المحبوب مكروه او وصل اليه سوء يكاد
قلب المحب يصدع ويكاد يقتل نفسه ويحب ان يفدي نفسه دونه فكيف اذا وجد
المحب محبوبه مقتولا وحيدا بلا ظهير الا يسعه نصرته فانظر كيف تجد حال المحب
في شدة وجده وبكائه ونحيبه وقتله نفسه اما سمعت ما اشتهر من فرهاد لما
سمع موت شيرين كذبا وافتراء وكذا غيره وامثاله وقصتهم مشهورة معروفة
فاذا اوجب الله على كافة الخلق من الانبياء والمرسلين والملائكة الكروبيين والمقربين
والملا الاعلى اجمعين والجن والطير والوحش والانسان وسائر الادميين و

السموات والارضين والعناصر تحبب لآل محمد الطيبين عليهم سلام الله ابد الآبدين والحسين
خاصة على التعيين والحب كما عرفت بعض حالاته فكيف يملك الخلق نفسه اذا سمعوا
او شاهدوا ما يصيب محبوبهم من المحنة التي ما ابتلى احد بها من الخلق من الاولين
والآخرين لولا حفظ الله سبحانه وتعالى اذ حكمته لبطلت حركات الافلاك ولاضطربت الارض
وفسدت الاملاك وخرب العالم بالكلية لعظم هذه الرزية فاذا ما خرب فقد فسد وبكت
السموات دما وكذا الارض والجبال والاشجار كما روي ان يوم عاشورا ما رفعت حجرة على
وجه الارض الا وتحتها دم عبيطا والشمس صارت كانها قطعة دم وهكذا
من الامور التي خرقت الاسماع وملات الاصقاع وبقي الجن والانس والطير والو
حتى في الحزن والكآبة وزيادة البكاء حيث ما فدوا انفسهم دونه فان قلت كيف
كلف الله سبحانه وتعالى الخلق بمحبة آل محمد عليهم السلام مع ان المحبة ليست من افعال الجوارح
التي يقع عليها التكليف والامر والنهي لانها من الوجدانيات ولذا قال عز وجل و
لن تستطيعوا ان تعدلوا بين النساء اي في المحبة قلت محبة السافل من حيث
هو منشأ لها ان يجد كمالا في المحبوب يكون فاقدا له وطالبا له وبذلك يكون منجذبا
اليه ومتوجها بكله اليه قاطعا نظره حالا الالتفات الى غير الجهة من تلك الجهة على
تفصيل لا يسعني الاتيان به فاذا توجه السافل من حيث هو بكله الى العالي شمل عنايته
العالي بكلها حسب احاطة السافل اياه فاحبه به كان السافل احب العالي بعد شرح
حقيقة الحال يطلب في شرح الخطبة فتكليف الله سبحانه وتعالى الخلق محبة آل محمد عليهم دليل

على ان الله سبحانه وتعالى جعل عندهم جميع الكمالات الحسنية مما يمكن ان يميل اليه فرد من افراد
الخلق على اختلاف سبيلهم وترجيحاتهم بحيث اذا نظر الى مقامهم كل احد بكل طور
يجد ما يجذب به اليهم لانهم معدن الكمالات وينبوع الخيرات فلا يتوجه اليهم
احد على الوجه المقرر الا ويحبهم بدون فقدانهم فان المقتضي اذا وجد وارتفع المانع
وجب الحكم فلذا ثبتت المحبة لهم لكل من رءوف ومبرور لا سيما الحسين كما سمعت فاهل
محبوبيته العظيمة بنية محبيهم لشدة المصيبة فبكوا وضجوا واقترحت قلوبهم
انا لله وانا اليه راجعون يا سادتي يا آل رسول الله انا لا نملك الا ان نطوف حول
مشاهدكم ونعزي ارواحكم لهذه المصيبة الثانية لتسفلانكم لهالة بساحتكم التي
اورثت في قلوب شيعتكم القروح واورثت اكبادهم الجروح وكل الخلق في التكوين
والتطيب من كل جنس في التشريع شيعتهم ومحبيهم لقد اصيبوا مصيبة ما اعظمها
وذرية اما اجلها احد بان يكون له دما وقد قال الحجة ع في زيارة يوم عاشورا
لجده سيد الشهداء ما دامت الارض والسماء فلئن اخرتني الدهور وعاقني عن نصرك
المقدور ولم اكن لمن حاربك محاربا ولمن نصب لك العداوة مناصبا فلأندبنك
صباحا ومساء ولابكين عليك بدل الدموع دما حسرة عليك وتلهفا لما دهاك
الزيارة ومنها لاجل تشييد الدين واظهار شريعة سيد المرسلين عليه
واله سلام الله ابد الآبدين وبيانه بالعبارة الظاهرة هو ان الله بعث محمدا
على فترة من الرسل وطول هجعة من الامم وخفاء الحجة فلما اظهر الاسلام بقي نحوا

من احدى عشرة سنة في مكة ولم يطلع له امر ولم تتضح له اعوان ولم يظهر امره ولم
ينتشر خبره وبعد ذلك علم وصول التكليف واعلاء كلمة الحق وهو مستحيل فامر الله
سبحانه بمقتضى الاسباب بالمحاربة والجهاد والمقاتلة بما لا يلزم منه الالجاء والجبر ففعل
صلوة الله حتى صارت يأخذ منهم الجزية ويقبل منهم الاعتذار بيده واذا تشفع لهم احد يقبل
شفاعته هذا كله لئلا يلجاهم الى القبول حتى يقبلوا الايمان مكرهين اذ لا اكراه في
الدين وما اراد ان يسل سيفه واقدامه على الجهاد الا انتشار خبره واشتهار الامر في
اطراف الارض واقطار العالم ولما كان سل السيف فيه توهم الالجاء وكان الاغلب
انما امنوا لظهور السلطنة وطمع الرياسة لا لمحبة الله سبحانه امر وصيه امير المؤمنين
بعدم سل السيف مع اظهار حقه وادعائه الخلافة لنفسه حتى تستنطق ابنا
بما اسرت والضماير بما استجنت والسرائر بما انطوت فعمل على بما امره الرسول
فلما اراد الله سبحانه اخراج ضغاين الصدور وامتياز الخبيث من الطيب
فلما كاد الدين ان يذهب والاسلام ان يفنى والنور المحمدي ان يمحق والظلمة
الاولية ان تستوى قام بالسيف ونهض بالامر لاعلاء تلك الكلمة بحسب كلامه ع
في الخطبة الشقشقية لولا حضور الحاضر وقيام الحجة بوجود الناصر وما اخذ
الله على العلماء ان لا يقاروا على كظة ظالم ولا سغب مظلوم لالقيت حبلها
على غاربها ولسقيت اخرها بكاس اولها ولالفيتم دنياكم هذه ازهد عندي
من عفطة عنز ولما كان في جهاده توهم ما كان في جهاد النبي ص امر وصيه مولينا

الحسين

الحسين بما امر به النبي اياه من السكوت والقعود عن الحرب حتى تظهر الضغاين ويتبين
المنافق من المؤمن واليه الاشارة بقوله تعالى الم تر الى الذين قيل لهم كفوا ايديكم عن القتال
وهو الحسن صلوات الله بالكف من القتال وفي زمانه ظهرت الفتن المليسة والظلمة
المدلهمة وخفي الحق بالمرة وعبد الشيطان جهرة وشاعت المنكرات وعظمت البليات
وحصل في القلوب الشكوك والشبهات واحاطت ظلمة الجهل والباطل بالعالم وكاد
الدين ان يندرس والحق ان ينهدم ولذا كان صلوة العشاء الاخرة منسوبة
الى الحسن ع وكان في خفاء الحجة خراب العالم وابطال النظام امر الحسين ع بالجهاد
وعلم متابعة اهل العناد ولما كان الامر كما ذكرنا من وجوب ايصال المكلف بدون
عدم الجائهم الى القبول وجب ان لا يقاتلهم بقوته وقدرته والا لالجاهم الجاء
الى القبول وهو خلاف سر الحكمة فما بقي الا ان يقتل ويمحى عداه ولما كان ظهور سلطنة
النبي ص واعلاء امره انما هو بقتله لم يتهيأ لساير الائمة ما تهيأ له من ظاهر الاسباب
وكان الخلق في مبدأ النفوس الصعود في مقام الانجماد لم يكن يتبين لهم عظم
قتله ليتنبهوا او يعظم الامر كما لم يتنبهوا لقتل الوصي امير المؤمنين والحسن ع مع انهما
اعظم من الحسين ع ووجب في مقام تربية العالم ان يجري عليه جميع الانواع من المكاره و
الغموم والمصائب والمحن والبلايا التي يرق لها القلوب فان الناس لاختلاف ميولهم
واهوائهم لا يجتمعون على شيء واحد لا في الفرح ولا في الحزن فوجب ان يجري عليه من
الالام والمحن بحيث يرق له القلوب بجميع ميولاتها المختلفة وشهواتها المتشتتة

حتى لا يبقى لاحد العذر في البكاء والنحيب والرقة عليه من القتل والنهب والعطش
وسبي النساء وسلب الرؤوس وشماتة الاعداء والغربة والاسر وامثالها من الامور
التي كل واحد منها مستقل في هلاك النفس من شدة الوجد والتألم فكل واحد وكل
شيء لا بد ان يرق له ويبكي عليه لان القلب وان كان قاسيا لا بد ان يرق ويتأثر
لجهة من الجهات ولم يبق جهة من الجهات مما يرق له القلب الا وقد جرى عليه فصار ذلك
امر الا ينسى وجرحا لا يداوى مع ما ظهر من بكاء الشمس والنجوم والافلاك بالكسوف
وجريان الدم منها وظهور الحمرة في الافق ونبع الدم تحت كل حجرة ومدرة وامثال
ذلك من الامور العظام فتنبه الناس عن الغفلة واستبصروا واعتقدوا
فتبين النور في ذلك الليلة الديجور وطلع الفجر ولذا كان سورة الحسين قوله تعالى
ان قرآن الفجر كان مشهودا فرقت له قلوب الخلايق وجعل الناس والجن يقيمون
عزائه في كل مجلس في كل سنة بل في كل شهر بل في كل اسبوع بل في كل يوم واذا مر واطلع
شهيد او مظلوم او على مريض او عطشان او على فريد او مبتلى ذكروه ولا يخلو العالم
من شيء من ذلك في كل وقت وهو قوله في ما رووه سكينة انها سمعت منه روحي فداه
هذه الابيات شيعتي ما ان شربتم ماء عذب فاذكروني او سمعتم بغريب او شهيد فاندبوني
وانا السبط الذي من غير جرم قتلوني ليتكم في يوم عاشوراء جميعا تنظروني كيف استسقى
لطفلي فابوا ان يرحموني فاقام الخلق عزائه في البلدان واطراف الارض في كل الاوقات
فصار انتشار الخبر شيئا فشيئا وازدادت الشهرة في كل وقت وساعة الى الآن الى

الى

الى الكفار والفجار والاشرار والابرار في نواحي الهند والسند والروم يقيمون
له العزاء والمأتم وهو ابن بنت الرسول الله وما قتلوا الا لانه ابى حقه وانه
احق بالامر والخلافة والوراثة من غيره فبلغ الخبر الى من لم يسمع النبي والاسلام
وهكذا اشتهر الى يوم القيمة وتتم الحجة على كل واحد ويصل التكليف الى الخلق اجمعهم
بذلك فلم يبق في الدنيا مكان لم يطلعوا على هذه المصيبة الهائلة فظهر الاسلام
وعلت كلمة التوحيد ووصل التكليف الى كل احد ولم يلزم الجاء احد الى الايمان
وبقي المنافق الظالم على كفره وغيه ونفاقه ووصل صيت الاسلام الى كل احد وبلغ
المؤمن الصديق شدة ظهور اعلام الهداية الظاهرة من قتل الى اعلا مقامات الايمان
ظهر فوجب لذلك رفع الصوت بالبكاء والنحيب وحمل القعود في مرثية والتشهيق
عند ذكر مصيبته وبليته فعلى مثل الحسين فليبك الباكون واياه
فليندب النادبون ولمثله فلتذرف الدموع من العيون وليضج الضاجون و
يعج العاجون ولعنة الله على ظالميه وقاتليه وخاذليه ابد الابدين ودهر الداهرين
لعن الله يزيد بن معوية لعن الله يزيد بن معويه لعن الله يزيد بن معوية لعن الله
يزيد بن معوية صلى الله عليك يا ابا عبد الله صلى الله عليك يا ابا عبد الله صلى الله
عليك يا ابا عبد الله صلى الله عليك يا ابا عبد الله انا الى الله ممن قاتلك بري انا الى الله
ممن قاتلك بري انا الى الله ممن قاتلك بري هذا ما سنح بخاطري الفاتر في هذا المقام
مع تكثر الامراض وتوفر الاعراض واختلال البال اعانات الحل والارتحال ولو كان

لي قلب وعجالة لا رخيت عنان القلم في هذا الميدان ولأريتك من عجايب الاسرار وغرايب
الانوار مما لا يحتمله الجنان ولهذا القدر كفاية لاهل البداية وصلى الله على محمد وآله الطا
هرين والحمد لله رب العالمين قد فرغ من تسويد هذه العجالة منشيها الفقير في تاسع
شهر محرم الحرام من قد مضى الالف والمائتان والسبعة والخمسون سنة ١٢٥٧ هـ

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين اما بعد فيقول العبد المسكين
احمد بن زين الدين الاحسائي انه قد التمس مني بعض اخوان الذين تجب طاعتهم
ان اكتب لهم رسالة في بعض ما يجب على المكلفين من معرفة اصول الدين على التفصيل
والعدل والنبوة والامامة والمعاد وما يلحق بهما بالدليل ولو اجمالاً لا بالتقليد على
ما يظهر من ذلك مما يحتمله عوام الناس فاجبتهم الى ذلك مع ما انا عليه من كثرة ا
لاشتغال وعوارض الاعراض وملازمة الامراض لئلا يسقط الميسور بالمعسور والى الله
ترجع الامور وسميت هذه الرسالة بحيوة النفس في حضرة القدس ورتبتها على
مقدمة وخمسة ابواب وخاتمة كل تشتمل على فصول اما المقدمة فاعلم ان الله سبحانه
لم يخلق العبد عبثاً لانه حكيم والحكيم لا يفعل ما لا فائدة فيه ولما كان غنياً غير محتاج
لان المحتاج محدث كانت فائدة خلقه للخلق راجعة اليهم ليوصل الى السعادة الابدية
وذلك متوقف على تكليفهم بما يكون سبباً لاستحقاق السعادة الابدية ولو لم يكلفهم
لما استحقوا شيئاً ولو اعطاهم بغير عمل كان عبثاً وقد ثبت انه حكيم والحكيم لا يفعل

العبث

العبث قال الله تعالى افحسبتم انما خلقناكم عبثاً وانكم الينا لا ترجعون وما اراد خلقهم
انعم عليهم كرماً الا انهم لا يكونون شيئاً الا بنعمته فلما انعم عليهم وجب عليهم شكرا
لنعمه ولا يمكنهم شكر نعمه حتى يعرفوه لئلا يفعلوا ما لا يجوز والتفكر في آثار صنعه
والنظر والتفكر موقوف على الصمت بمعنى الاعراض بالقلب عن الخلق فاول الواجبات
على المكلفين الصمت كما روي عن امير المؤمنين فاذا صمت عن الخلق تمكن من النظر و
هو الواجب الثاني وبه يتمكن من المعرفة ومن ترك الواجب الاول من المكلفين
فقد ترك الواجب الثاني ومن ترك ذلك فقد ترك معرفة الله وتوحيده وعدله ونبوة ا
نبيائه وامامة خلفاء انبيائه عليهم السلام ومعرفة المعاد ورجوع الارواح الى الاجساد
ومن ترك ذلك فليس بمؤمن ولا مسلم وكان في زمرة الكافرين واستحق العذاب الاليم
الدائم المقيم والمراد بالمعرفة التي لا يثبت الاسلام الا بها اعتقاد وجود صانع ليس
بمصنوع والا لكان له صانع ومعرفة الصفات التي تثبت لذاته وهي ذاته والا لتعدد
القدماء ومعرفة الصفات التي تثبت لافعاله ومعرفة الصفات التي لا يجوز عليه لانها
صفات خلقه ومعرفة الصفات التي لا تجوز على افعاله لانها صفات افعال خلقه ومعرفة
عدله لانه سبحانه غني مطلق فلا يحتاج الى شيء وعالم مطلق فلا يجهل شيئاً ومعرفة نبوة
نبينا محمد ونبوة جميع الانبياء عليهم السلام لانهم الوسايط بين الله وعباده والمبلغون عنه
تعالى اليهم ومعرفة خلفائهم عليهم السلام حفظة شرايعهم فهم حجج الله بعدهم ومعرفة بعث المكلفين
وحشرهم الى الملك يوم الدين وذلك على ما نذكره من تعليم الله لعباده معرفة ذلك على السن

لانهم

حجة على كل ذلك بالدليل حمد مجملا كما ياتي انشاء الله **الباب الاول** في اصل الاول
وهو التوحيد وفيه فصول **فصل** واعلم انه يجب على كل مكلف ان يعرف ان الله سبحانه
موجود لانه اوجد الله تعالى العالم ولو كان معدوما لم يوجد غيره فانه سبحانه باق لاستمرار
تجدد اثاره والاثار لا تحدث بنفسها الا عن شيء يحدثه فالاثر يدل على المؤثر وهو الله
سبحانه لا يمتنع تغيره تعالى عن حاله وهو بكونه موجودا باقيا مؤثرا فيما سواه والا لكان كسائر
خلقه متغيرا ويلزم فيكون وجوده من غيره حادثا يحتاج الى من يحدثه فلما وجدنا الاثار و
جدناها تدل على وجود مؤثر وهو الله سبحانه ومثال الاستدلال بذلك مثل اشعة السراج فانها
ما دامت موجودة تدل على وجود محدث لها وهو السراج فلو لم يكن موجودا لم يوجد شيئا
منها والدليل على ان السراج دايم الاحداث للاشعة وانها محتاجة اليه في كل حال لا تستغني عنه
لحظة انها لا توجد بدونه ولا تنفك عنه لظهوره لها بها كذلك جميع الخلق التي هي اثاره تعالى
الى صنعه على هذا النحو ولله المثل الاعلى **فصل** ويجب على كل مكلف ان يعتقد انه عز
وجل قديم بانه لم يجر عليه العدم في حال ولا يكون مسبوقا بالعدم لانه اذا لم يكن قديما لكان
حادثا اذ لا واسطة بين القدم والحدوث معقولة وقد ثبت انه ليس بحادث لاستلزام
الحادث وجود محدث له ولانه لو لم يكن قديما لجرى عليه العدم في بعض الاحوال فيحتاج
ومن احتاج احواله فهو حادث يحتاج الى من يحدثه ولانه لو لم يكن قديما لكان حادثا
بمحدثه تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا ولانه لو لم يكن قديما بل لو كان وجوده مستفادا
من غيره فيكون محتاجا الى ذلك الغير **فصل** ويجب عليه ان يعتقد انه تعالى دايم ابدي لانه

على

عز وجل واجب الوجود بالذات فيستلزم الدوام الابدي لان الازل والقدم والابد
والاولية بلا اول بالذات والاخرية بلا اخر بالذات شيء واحد بلا مغايرة لا في الواقع
ولا في المفهوم والا لكان تعالى شانه متعددا مختلفا فيكون حادثا واما اختلافها
في المفهوم فهو المفهوم اللفظي الظاهري المستعمل لتفهيم العوام المكلفين وكذا بين
الالفاظ المتعددة المختلفة الا مفهوم واحد يتحصل منه معنى واحد والا لكان متصفا
بالكثرة والاختلاف ومن كان كذلك فهو حادث فقولي يستلزم الدوام عبارة لفظية
لاجل التفهيم فنريد من كل واحد منها نفي ما نريد من الاخر وقد وصفته بالصفات
المختلفة ومن كان كذلك فهو حادث **فصل** ويجب عليه ان يعتقد انه عز وجل حي
لانه احدث الحيوة واحدث الاحياء ويستحيل العقول ان يحدث الحيوة والاحياء من
ليس بحي فلما راينا من بعض مصنوعاته الحيوة والاحياء المتقنين بها علمنا انه
حي وقد ثبت انه قديم فحيوته ان كانت حادثة لم يكن هو حيا قبل حدوثها ولكون
مستفادة من الغير وذلك حال المصنوع لا حال الصانع فثبت انها قديمة ثم
ان كانت حيوته مغايرة لذاته ولو بالفرض تعددت القدماء وهو باطل كما ياتي في
دليل التوحيد انشاء الله تعالى فوجب ان تكون حيوته عين ذاته اذ لا واسطة بين كونها
عين ذاته وبين كونها غير ذاته فاذا انتفى التعدد والمغايرة ثبت الوحدة **فصل**
ويجب عليه ان يعتقد انه عز وجل عالم بدليل انه خلق العلم في بعض خلقه والعالم
المتصف به ومن لم يكن عالما لم يصح ان يصنع من هو عالم بما يصنع فيه من العلم ولانه

صنع الأفعال المحكمة المتقنة الجارية على مقتضى غاية الحكمة ونهاية الاستقامة ومن لم يكن
عالماً لم يصدر عنه مثل ذلك ثم علمه قسمان علم قديم هو ذاته وعلم حادث وهو الواح المخلوقات
كالقلم واللوح والنفس الجليلة فاما العلم القديم فهو ذاته تعالى بلا مغايرة ولو بالاعتبار
لأن هذا العلم لو كان حادثاً كان تعالى خالياً منه قبل حدوثه فيجب ان يكون قديماً ثم
لا يخلو اما ان يكون هو ذاته بلا مغايرة او لا فان كان هو ذاته بلا مغايرة ثبت المطلوب
وان كان غيرها لزم تعدد القدماء وهو باطل واما العلم الحادث فهو حادث بحدوث
المعلوم لانه لو كان قبل المعلوم لم يكن علماً لان العلم الحادث شرط تحققه وتعلقه ان
يكون مطابقاً للمعلوم واذا لم يوجد المعلوم لم يحصل المطابقة التي هي شرط وان يكون مقترناً
بالمعلوم وقبله لم يتحقق الاقتران ولا يكون واقعاً على المعلوم وقبله لم يتحقق الوقوع
وهذا العلم الحادث هو فعله ومن فعله ومن جملة مخلوقاته وسميناه علماً اتباعاً للائمة
م واقتداء بكتاب الله حيث قال علمها عند ربي في كتاب لا يضل ربي ولا ينسى وقال
قد علمنا ما تنقص الارض منهم وعندنا كتاب حفيظ فصل ويجب عليه ان يعتقد
ان الله عز وجل قادر مختار اما انه تعالى قادر فلانه غني مطلق وكل ما سواه محتاج اليه
في كل شيء لتوقف وجودها على فضله اذ لا وجود لها من نفسها والا لاستغنت عنه
دائماً ولاجل كونه قادراً اعطى كل شيء اعطاها اساساً انه بليات استعدادها ولو لم يكن قادراً
لما اعطى كل شيء خلقه لعجزه عما يحتاج اليه او بعضه والعاجز محتاج الى الافاد فيكون محدثاً
تعالى عن ذلك واما انه مختار فلانه خلق الاشياء والمختار ومن ليس بمختار لا يصدر

عنه

عنه من هو مختار فلانه اخر بعض مصنوعاته عن بعض مع قدرته على تقديم ما اخر
وتاخير ما قدم لان نسبة ذاته الى جميع الاشياء على السواء ولو كان موجباً لم يتخلف شيء
من آثاره عنه فصل ويجب عليه ان يعتقد انه تعالى عالم بكل معلوم وقادر على كل مقدور
لان كل نسبة جميع المعلومات والمقدورات في الاحتياج اليه على السواء وفوقانه من كل
ما سواه فلا تكون بشيء اولى منها بآخر ولو كان تعالى عالماً بشيء دون آخر وقادراً على شيء
دون آخر لاختلف نسبته اليها والمختلف احواله ونسبته حادث متغير تعالى الله عن
ذلك علواً كبيراً فصل ويجب عليه ان يعتقد انه سبحانه سميع بصير بلا جارحة
اما انه سميع فلان كل ما سواه متعلق بامره صادر عن صنعه بلا آلة او بالتقدير ومن جملتها
المسموعات فهي حاضرة عنده في ملكه الذي نالها خفيفات امره وفعله كما قال تعالى واسروا قولكم
او اجهروا به انه عليم بذات الصدور الا يعلم من خلق وهو اللطيف الخبير فسمعه
للمسموعات عبارة عن حضورها لديه وشمولها على ما هي عليه ليس ذلك حاصلاً له
له بواسطة آلة والا لكان محتاجاً اليها في ادراكه المسموعات فقد ثبت انه غني مطلق
وانما حصل له ذلك بحضورها لديه حال كونها قائمة بامره وليس لها حال الغير الا انه
لتقويمه بنفسها من دون امره وهو باطل وهذا الحضور هو علمها العلم الحضوري
وهو سمع الحضور واما سمع القدرة فهو ذاته ويحيط تعالى بها اماكنها واوقاتها لا غيره فانه
تعالى ان يكون محلاً للحوادث والكلام فهو الفعلي الحادث وهو ادراكه المبصرات كالكلام

في السمع الفعلي الحادث في جميع الأحوال وسمعه وبصره القديمان عين ذاته فلا تعدد ولا انتقاض
كما تقدم في العلم لان السمع والبصر والعلم شيء واحد ومتعلقها متعدد فان للسمع هو الاصوات
والبصر هو الالوان والاعراض والعلم هو الموجودات فصل ويجب عليه ان يعتقد
انه تعالى واحد لا شريك له لانه كامل مطلق وغني مطلق فيكون كل ما سواه محتاجا اليه عز
متفردا بالالوهية ولو فرض معه اله وجب ان يكون مستغنيا عنه تعالى والا لم يكن الها ولو
كان من فرض شريكا له محتاجا اليه عز وجل لكان اكمل لكان المطلق من كل ... لا يكون ذلك
الشريك مستغنيا عنه تعالى لدوام لغنائه المطلق وفرض وجود شريك مستغن عنه تعالى نقص
في كماله وغناه فلا يكون له شريك لاستلزام التعدد حصول النقص في الكمال المستلزم للحدوث ولانه
لو كان له شريك في الازلية لوجب ان يكون بينهما فرجة قديمة وجودية لتحقق الاثنينية فيكون
ثلاثة ويلزم الفرج القديمة بينهم فيكونون خمسة وهكذا الى لا نهاية وهو باطل ولانه لو كان
معه شريك في الذاتية لاشتركا في الازل واختص كل واحد بما يميزه عن الآخر فيتركب كل واحد
منهما فيما اشتركا فيه وما تميز به والمركب حادث ولانه لو كان معه شريك في الالهية لميز كل
واحد صنعه عن صنع غيره والا لم تثبت الشركة ولاقتضت ذات كل منهما العلو على الآخر
والا لم يكن الها وذلك كما قال تعالى اذا لذهب كل اله بما خلق ولعلا بعضهم على بعض واعلم
ان الوحدانية اربعة مراتب لا شريك له فيها الاولى لا شريك له في ذاته قال الله لا تتخذوا الهين
اثنين انما هو اله واحد والثانية لا شريك له في صفاته قال الله تعالى ليس كمثله شيء وهو السميع البصير

والثالثة

والثالثة انه لا شريك له في صنعه هذا خلق الله فاروني ماذا خلق الذين من دونه
والرابع انه لا شريك له في عبادته فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملا صالحا ولا يشرك
بعبادة ربه احدا فصل ويجب عليه ان يعتقد انه تعالى مدرك يعني انه محيط
بكل شيء متسلط على كل شيء وذلك هو العلم والقدرة لانه قد وصف نفسه بذلك
قال الله تعالى لا تدركه الابصار وهو يدرك الابصار وهو اللطيف الخبير فاللطيف اشارة
الى القدرة والخبير اشارة الى العلم فالادراك القديم هو الذات الالهي على نحو ما قيل في العلم
والقدرة والادراك المقارن للحوادث هو من صفات الافعال ثم هو سبحانه في الازل كان عالما
ولا معلوم كذلك هو مدرك ولا مدرك وهذا حكم لصفات الذات لانها نفس الذات بلا مغايرة
ويجب عليه الايمان والاعتقاد بانه تعالى مريد لانه سبحانه وصف نفسه بذلك فعلما وجبا
ان الارادة لا تكون الا والمراد معها لانها لا تنفك عنه علمنا بانه تعالى وصف نفسه بانه مريد
بواسطة فعله وهذا يدل على انها من صفات الافعال ولو كانت من صفات الذات لكانت هي الذات
لعدم التعدد فيما هو الذات لان ما هي عين الذات لو كان مشكل لما جاز نفيها لان نفيها اذا كانت
هي الذات ومن صفات الذات نفي للذات مع انه تعالى وصف نفسه بنفيها عنه تعالى اولئك الذين لم يرد الله
ان يطهر قلوبهم فلو كانت الارادة هي الذات لكان نفي الارادة نفي الذات وايضا الصفات ان كانت توصف
الذات بها وبضدها فهي من صفات الافعال لان الافعال بها تتصف وصفاتها لها ضد فان
كانت لا توصف الذات بها وبضدها فهي من صفات الذات لان الذات لا ضد لها والاول مثل الارادة
والكراهة فانه يقال هو مريد وكاره فتكونان من صفات الافعال والثاني مثل العلم والقدرة

لانه لا يبقى عالم وجاهل وقادر وعاجز فيكونان من صفات الذات فالقول بحدوث الارادة هو مذهب اهل البيت عليهم السلام
وعليه اجماعهم وهو الحق فالارادة في حقه تعالى وكذا الكراهة انما هي صفة فعل قال تعالى ولكن كره الله
انبعاثهم   ويجب عليه الايمان بانه تعالى متكلم لانه وصف نفسه بذلك قال تعالى وكلم الله موسى
تكليما فلقوله وصح لان الحكيم لا يخاطب بما لا يعرفه المخاطب ونحن لا نفهم من الكلام الا انه
الحروف والاصوات المسموعة المنتظمة المركبة وقد اجمع اهل اللغة على ان ذلك هو معنى الكلام وهي
الاصوات والحروف المؤلفة المتجددة المتفرقة وقد وصف نفسه بذلك قطعا   تعالى
انما اسند الى نفسه بواسطة الفعل لانه يحدث بما شاء من خلقه من حيوان ونبات وجماد بفعله وهو
حادث لانه مركب مؤلف من الحروف والاصوات وكل مركب فهو حادث ولقوله تعالى ما ياتيهم من ذكر من ربهم
محدث الا استمعوه   فصل   ويجب على كل مكلف ان يعتقد انه ليس كمثله شيء وانه ليس بجسم ولا عرض
ولا جوهر ولا مركب ولا مختلف ولا في حيز ولا في جهة لان هذه صفات المخلوق ولا يقع اطلاقها
على الخالق سبحانه وتعالى اما انه ليس كمثله شيء فلان وجود المشابه يستلزم ان يكون ذلك
المشابه شريكا له في الصفات الذاتية وذلك يقتضي النقص في ذاته تعالى لان عدم النظير المماثل يكون
وجوده نقصا ومن يجوز عليه النقص يجوز عليه الزيادة ومن كان كذلك فهو متغير او ممكن
التغير فيكون حادثا واما انه ليس بجسم فلان الجسم مركب محتاج الى اجزائه والى محل
يحل فيه والمحتاج حادث مصنوع والجسم لا يستغني عنه والمحتاج حادث مصنوع واما انه ليس
بعرض فلان العرض يحتاج في تحققه وقيامه الى الجوهر والجسم فلا يستغني عنه والمحتاج حادث
مصنوع واما انه ليس بجوهر فلان الجوهر سواء كان جوهرا فردا على من اثبته وهو الذي لا

يقبل

يقبل القسمة لا طولا ولا عرضا ولا عمقا ام خطا وهو الذي يقبل القسمة طولا لا عرضا او سطحا
وهو يقبل القسمة طولا وعرضا او جسما وهو الذي يقبل القسمة طولا وعرضا وعمقا محتاج في
الى المحل ويلزمه الحركة بالانتقال عنه والسكون باللبث فيه وكل ذلك حوادث لا تحل الا في
الحوادث واما انه ليس بمركب فلان المركب محتاج الى اجزائه والمحتاج حادث واما انه ليس بمختلف
فلان المختلف انما يكون كذلك بتباين اجزائه وتغاير احوال ذاته وكلا الامرين موجب
للتركيب المستلزم للحدوث واما انه ليس في حيز فلان من هو في حيز يشابه المتحيز في جنسه ويكون
حادثا لانه اما لابث فيه فيكون ساكنا او مستقل عنه فيكون متحركا وكل من كان كذلك فهو حادث
لاستلزام كل منهما المسبوقية بالاخر حيث انهما ضدان لا ثالث لهما من المتضادين حتى وجوده
يستلزم المسبوقية بالاخر لتعاقبهما في الوجود واما انه ليس في جهة فلان من كان في جهة
يلزمه السكون او الحركة ويلزمه الحواية والتحديد والحصر في بعض دون بعض والخلو منه في غيره
تلك الجهة وكونه شاغلا للجهة التي هو فيها وكل من يلزمه شيء من هذه الامور فهو حادث
فصل   ويجب عليه ان يعتقد انه تعالى لا في شيء ولا فيه شيء ولا من شيء ولا منه شيء ولا
عليه شيء ولا على شيء ولا هو فوق ولا تحت شيء ولا ينسب الى شيء ولا ينسب اليه شيء لان
ذلك كله صفات الحوادث اما انه لا في شيء فلانه لو كان في شيء لكان محصورا والمحصور
حادث ولكان اما لابثا فيه فيكون ساكنا او اما منتقلا فيكون متحركا وقد مر انهما حادثان
وهي صفات الحادث واما انه لا فيه شيء فلانه لو كان فيه شيء لكان محلا للغير وسواء كان ذلك
الغير قديما ام حادثا فيكون مشغولا بالغير والمشغول بالغير حادث واما انه لا من شيء فلانه

لو كان من شيء لكان جزءاً من ذلك الشيء فيكون مولوداً والمولود محدث واما انه لا منه شيء
فلانه لو كان منه شيء لكان ذلك الشيء جزءاً منه فيكون والداً له فيكون حادثاً واما
انه لا على شيء فلانه لو كان على شيء لكان ذلك الشيء حاملاً له فيكون اقوى منه واما و
لا عليه شيء فلانه لو كان عليه لكان اعلى منه فيكون اقوى منه واما انه ليس فوق
فلانه كونه فوق شيء مثل كونه في شيء في كونه محصوراً له واما انه ليس تحت شيء
فلان كونه تحت شيء مثل كون شيء فيه في كونه محلاً لذلك الشيء له فلان كونه فوق
شيء مثل كونه على شيء في كون ذلك الشيء حاملاً له فيكون اقوى منه وان كونه تحت
شيء مثل كونه عليه شيء في كون ذلك الشيء اعلى منه فيكون اقوى منه واما انه لا ينسب
الى شيء ولا ينسب اليه شيء فلان النسبة على الفرضين اقتران ممتنع في ازل لانه من صفات
المصنوعين **فصل** ويجب عليه ان يعتقد انه سبحانه لا يحل في شيء ولا يتحد بغيره واما انه
سبحانه لا يحل في شيء فلان الحلول عبارة عن قيام موجود بموجود آخر على سبيل التبعية كقيام
الاعراض بالاجساد وعلى سبيل الظرفية كقيام الارواح بالاجسام فلو فرض انه حل في شيء لكان
محتاجاً اليه او متقوماً به والمحتاج متقوم بالغير يكون حادثاً واما انه سبحانه لا يتحد بغيره
فلان الاتحاد ان فسر بما احاله العقل كما قالوا وهو ان يصير الشيئان الموجودان شيئاً واحداً
من غير زيادة ولا نقصان ولا انعدام من احد منهما فهو محال حصوله فكيف يوصف به الرب
الحق وان فسر بصيرورة الشيء شيئاً آخر بانقلاب واستحالة فهذا وان كان جارياً في
الممكن الا انه يستحيل في الواجب تعالى لانه تحول الشيء من حالة الى اخرى والواجب تعالى جل ولا

يحول

لا يحول عن حاله والذي يتحول عن حاله فهو حادث متغير **فصل** ويجب عليه ان يعتقد
انه تعالى يستحيل عليه الرؤية في الدنيا والآخرة لان الرؤية ان كانت بالقلب واريد بالمرئي
الذات البحت فهو باطل لان الذات البحت لا تدركها البصائر لانها لا تحوم حول الحجاب
تعالى فلا يدركه للذات الا هو عز وجل وان اريد بالمرئي آياته وآثار افعاله فالقلوب اغا تدرك
آياته لكنه تعالى تجلى للقلوب بعظمته فتعرف الدليل عليه وان كانت الرؤية بالبصر فلا
تدركه الابصار وهو يدرك الابصار لان شرط ادراك البصر للاشياء ان يكون المرئي
مقابلاً او في حكم المقابل كالرؤية بالمرآة وان لا يكون بعيداً وقريباً بعداً وقرباً مفرطين
وان يكون مستنيراً وان يكون في جهة والله سبحانه ليس من ولا من شيء ولا يكون مقابلاً
ولا في حكم المقابل وليس بقريب ولا بعيد بل هو ابعد من كل شيء واقرب من كل شيء وبعده
وقربه غير متناهيين فهما فوق الافراط وليس مستنيراً من غيره ولا في غيره ولكون ذاته
مدركة بل ظهوره يمحو ما سواه فان تجلى على ما سواه وان لم يتجل لم يبق احد على ان
يراه وليس في جهة فيكون محصوراً فيها فلا يمكن رؤيته لان الشرط الرؤية لا تجري
عليه تعالى ولان ما سواه في الامكان في الدنيا والآخرة ومن في الامكان فلا يدركه من في الازل
فلا يصح رؤيته لا في الدنيا ولا في الآخرة **فصل** ويجب ان يعتقد انه سبحانه وتعالى لا يدركه
شيء من الحواس الظاهرة السمع والبصر والذوق والشم واللمس ولا في الحواس الباطنة من
المشتركة والخيال والمتصرفة والواهمة والحافظة لانه عز وجل لا يشابه شيئاً منها ولا يجانسها
والشيء انما يدرك من جنسه وشابهه كما قال امير المؤمنين صلوات الله عليه انما تحد الادوات

انفسها او تشبيه الالات الى نظايرها فتعالى لا تدركه الابصار وهو يدرك الابصار ولا

يحيطون به علما او دلالات الحواس الظاهرة والباطنة انما تدرك المحدود والكيف و

والمميز وهو عز وجل لا حد له ولا كيف له ولا صورة ولا مميز تعالى الله عن جميع صفات خلقه

علوا كبيرا **الباب الثاني في اصل الثاني** وهو العدل وهو عبارة عن حكم العقول

لان افعال الله عز وجل العامة المنوطة بالمكلفين في دار التكليف من الاوامر والنواهي

وفي النواهي وفي دار الجزاء من الثواب والعقاب والعدل لغة ضد الجور وهو عبارة

عن التساوي فان افعاله تعالى وهي اوامره والنواهي تتعلق بالمكلفين في الدنيا على جهة

العدل بمعنى انه لا يكلفهم الا بما يطيقون مما فيه صلاحهم بان يكون جزاؤهم زايدا على قدر

التكليف في الطاعة فبقدر فعل المكلف في المعصية لتحصل فائدة في تكليفهم وفي خلوهم

فيما منفعتهم لانه تعالى غني عن كل ما سواه وانما ترجع فائدة التكليف اليهم ولما كان

عز وجل لا يجري عليه احوال الخلق كان رضاه عبارة عن فضله وكان غضبه عبارة عن

لانه لم يغضب على من عصاه لاجل انه عصاه فينتقم ممن عصاه وانما غضبه في الحقيقة عبارة

عن ايجاد المسببات باسبابها بالمعصية الخاصة سبب تام لايجاد العقوبة الخاصة فيوجد الله

سبحانه تلك العقوبة بمقتضى تلك المعصية الا ان يعفو ان شاء لان عفوه مانع من

ذلك المقتضي فاذا لم يحصل مانع من عفوه تعالى تمت سببية تلك المعصية لها فيخلق

تلك العقوبة وهو حقيقة غضبه وليس غضبه كغضب خلقه من غليان دم القلب

فينبعث عنه الانتقام حيث تنتفي المخلوق وهو تعالى عن صفات خلقه اما حكم افعال العباد الا

الاختيارية ففي التوحيد امكان المكلف وقدرته ان يفعلها ويفعل ضدها فان الاشيا

كلها من جميع المخلوقات من الذوات والصفات والافعال انما تتقوم وتكون شيئا بامر الله

سبحانه فليس شيء منها يستقل في نفسه ولا في فعله ولما اراد الله تعالى من العباد طاعته واجتناب

امره ولم يتمكن المكلف منهم من فعل الطاعة الا اذا كان متمكنا من تركها فيفعلها باختياره

خلقه من نوعه وظلمة فجعله منهما متمكنا من فعل الطاعة والمعصية فالعبد وافعاله قائمة

بامر الله تعالى فليست شيئا الا بامر الله الا انه هو فاعل فعله من غير ان يكون مشاركا فيه ومن

قال بان الفاعل للفعل الصادر من العبد هو الله سبحانه من خير وشر ليس للعبد في شيء من افعاله

مدخل ولا سبب بل هو فاعل لفعل العبد بسببه كما هو خالق العبد كذلك هو خالق لافعاله كما تقول

الاشاعرة فقد نسب الله تعالى الى الظلم حيث يلزمهم انه اجبرهم على المعاصي ومع ذلك عاقبهم

عليها ومن قال بان العبد هو فاعل فعله من غير مدخل لغيره ولا شيء من ذلك بل هو مستقل

بفعل لا مانع له منه ولا صاد عنه والا لما استحق ثوابا ولا استوجب عقابا فقد عزل الله

سبحانه عن ملكه واخرجه عن سلطانه كما تقول المفوضة من المعتزلة فالفريقان خارجان عن طريق

الحق والصراط المستقيم فان الاولين مفرطون والاخرين مفرطون والحق في القول بالحكم

الاوسط كما قال جعفر بن محمد عليهما السلم لا جبر ولا تفويض بل امر بين امرين يعني لا جبر بان يقال

ان الله عز وجل اجبر العباد على المعاصي فانه لو كان كذلك لما جاز ان يعذبهم على معاصيهم

والا لكان ظالما وما ربك بظلام للعبيد ولا تفويض بان يقال ان الله سبحانه فوض الى العباد

وليس له امر في افعالهم فانه لو كان كذلك لكان في ملكه ما لم يعنه ولا يكون فيكون معزول

لا على سلكه وسلطانه بل امر بين امرين يعني العبد هو الفاعل لفعله على جهة الاختيار من
غير اكراه ولا اجبار ولكن بتقدير الله سبحانه السارى فى فعل العبد فبدون القدر لم
يتم فعل العبد ولم يحصل ومعنى هذا ان الله سبحانه حافظ للعبد ولما يصدر عنه من افعاله
ان بدون حفظ الله لا يكون العبد ولا افعاله شيئا فما دام محفوظ البقاء هو وافعاله
فهو شيء وافعاله الصادرة عنه شيء فالعبد المحفوظ فاعل الفعل عن الاستقلال
من غير مشاركة مع الله تعالى فمعنى قولنا ان العبد فاعل لافعاله بالله لا بدون الله
فلا مع الله هو ما انتهى اليه فانه طريق مظلم وبحر عميق فتفهم ما ذكرنا لك اذ ليس غيره
الا جبرا او تفويضا وهذا هو المعنى المعول فى افعال العباد فان عصوا فباختيارهم و
بموافقة قدر الله ولو شاؤا اطاعوا فلما اختاروا المعصية جرى عليهم لازمها من العقاب
ولم يظلمهم واستحقوا العقاب لقدومهم على المعصية من غير اضطرار وان اطاعوا فباختيارهم
وبموافقة قدر الله ولو شاؤا عصوا فلما اختاروا الطاعة اجرى عليهم لازمها من الثواب
واستحقوا الثواب لقدومهم على الطاعة من غير اضطراب فيكون معصيتهم بموافقة
قدر الله بحيث لا تكون بدون هذه الموافقة لم يلزمهم الجبر لتمكنهم من الطاعة
بموافقة قدر الله فاختيارهم لاحد الفعلين لا يفارق القدر ولانه لا يتم بدون القدر
فكان العباد مستقلين بفعل خيرهم وشرهم مع تقدير الله لكلا الفعلين اختاروا فلم يتم
الا بتقدير الله وليس هذا التقدير تقدير حتم وانما هو تقدير اختيار فافهم الباب
الثالث فى اصل الثالث وهو النبوة وبه فصول فصل فى النبوة اعلم ان

الله

الله سبحانه لما كان غنيا مطلق لم يحتج الى شيء فخلق بمقتضى كرمه وفضله خلقا احب ان
يوصلهم الى ما شاء من فواضل كرمه ولما كان حكيما وجب ان يكون التفضل جاريا على مقتضى
الحكمة مكلف خلقه بما يستحقون به نيل تلك الفواضل على وجه يخرج تفضله عن العبث
ولما كان سائر الخلق لا يعلمون ما به صلاحهم لان ذلك لا يعلمه الا الله سبحانه وكان تعالى
لا تدركه الابصار ولا يقدر الخلق على التلقى منه عز وجل وجب فى الحكمة ان يختار من خلقه
قويا يقدر بمعونة الله سبحانه على التلقى منه سبحانه ليؤدى الى الخلق عن الله عز وجل ما فى
فيهم ما فيه صلاح دنياهم واخرتهم لان ذلك لطف بهم يتوقف داعى ارادته تعالى بهم صلاح
نظامهم فى النشأتين على ذلك اللطف فيكون واجبا فى الحكمة وهو النبى ص اقتضت الحكمة
ايجاد الخلائق فى اوقات متعدده متعاقبة وكانوا مشتركين فيما خلقوا له وفيما يراد منهم
وجب فى الحكمة ان يبعث سبحانه فى امة كل رسولا منهم ليؤدى اليهم ويبلغهم ما يريد الله
منهم لان لا يعلمون الا ما علمهم الله حتى انتهت النبوة الى نبينا محمد بن عبد الله خاتم النبيين صلى
الله عليه واله فصل لما كانت النبوة من مقتضيات العدل وجب ان تكون على اكمل وجه
لتحصل فائدة البعثة وهو انه لابد ان يظهر الله سبحانه على من بعثه الله نبيا امرا معجزا لا
يقع من ابناء جنسه مثله خارقا للعادة مطابقا للدعواه ويكون ذلك من الله عز وجل
تصديقا للدعواه وان يكون صحيح النسب طاهر المولود مستقيم الخلقة مطهرا من
جميع الاحوال التى تنفر القلوب منه فى خلقه وخلقه بحيث لا يطعن اليه اهل زمانه
بشيء وان يكون صادق القول ولم يعهد منه كذب ولا خيانة ولا طمع فى شيء

من حكام الدنيا وان يكون اعلم زمانه ص واتقاهم وازهدهم واعلمهم بما يامر وينها
هم عما ينهى مطهرا من جميع الرذايل والنقايص الظاهرة والباطنة بحيث يعرفه اهل
زمانه الذين ورسل اليهم انه لا يكون فيهم له نظير في كل صفة كمال وان يكون معصوما
من جميع الذنوب الصغاير والكباير قبل البعثة وبعدها من اول عمره الى اخره ومن
السهو والنسيان ومن كل شيء يتعلق به الرعية من قبول امره ونهيه ويحصل به الشك
فيه والتوقف في نبوته لانه حجة الله على عباده ولو جاز احتمل ان يكون من المكلفين
لما قامت حجة الله عليه وان يكون مسددا من الله موفقا للصواب في الا
عتقاد والقول والعمل لان الله سبحانه يقواه بالطاعة والهام الحق ويوحي اليه بذلك
على حسب مقامه عند الله ويقيد له ملكا يسدده وكل ذلك ارادة منه تعالى لئلا يكون
للناس على الله حجة بعد الرسل لان النبي ع هو الانسان المخبر عن الله بغير واسطة من
البشر ولا يكون حجة الله حتى يثبت عند المكلف ان قوله قول الله وامره امر الله ونهيه نهي
الله والله قادر على فعل ما تقوم به الحجة على خلقه وبذلك يتحقق لطفه بخلقه الذي يتوقف
صلاحهم في الدنيا والآخرة فيجب عليه فعله في الحكمة وهو تعالى لا يخل بواجب لان الا
خلال به قبيح وهو لا يفعل القبيح لانه غني مطلق لا يحتاج الى شيء فصل اذا عرفت
هذا فاعلم ان نبي هذه الامة هو محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد
مناف بن قصي بن كلاب بن كعب بن لوي بن غالب بن فهر بن مالك بن نضر
بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن الياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان

صلى الله عليه وآله الطاهرين لانه ادعى النبوة واظهر الله المعجزة على مطابق يده وكل من
ادعى النبوة واظهر المعجزة المطابق على يده فهو نبي فقد تواتر بين المسلمين وغيرهم من جميع ا
هل الدنيا انه قد ظهر رجل في مكة الشريفة اسمه محمد بن عبد الله قد ادعى النبوة واظهر الله
المعجزة على يده المطابق لدعواه المقرون بالتحدي فيكون نبيا حقا وهذه التواتر يوجب
للقطع الا لمن سبقت له شبهة وهذا امر متواتر بين جميع اهل الارض لانه خاتم النبيين
فلا يكون نبي بعده ولا معه فيجب ان يكون نبيا مرسلا الى الناس كافة لانهم مكلفون
ولا يصح تكليفهم بغير حجة ولا تثبت الله حجة على خلقه الا على النحو المذكور فتثبت نبوته
بالتواتر عند جميع المكلفين واما من سبقت له شبهة فذلك وان كانت نفسه قد
تعودت على الانكار لان الله سبحانه يقول وما كان الله ليضل قوما بعد اذ هداهم حتى
يبين لهم ما يتقون فصل واما معاجزه التي صدق الله بها دعواه فكثيرة وقد عد علماء
الامة منها الف معجز منها انشقاق القمر ونبع الماء من اصابعه واشباع الخلق الكثير من الطعام
اليسير وشكاية البعير وكلام الذراع المسمومة ونطق العجماوات وحنين الجذع وتسبيح
الحصى في كفه وختمه الحصى بخاتمه وغير ذلك ومنه القرآن العزيز الذي لا ياتيه الباطل من
بين يديه ولا من خلفه تنزيل من حكيم حميد وقد تحدى به العرب العرباء وحثهم بالاتيان
باقصر سورة من مثله فعجزوا عن ذلك وطالما لم يقبلوا منه الحمية الجاهلية صبروا على حدود
الرماح وشفار الصفاح حتى ابادوا مقاتليهم وسبوا ذراريهم وتحملوا الجبل العادي ووقوع البوار
ولم يقدروا على ان يدفعوه بالاتيان بسورة مثله وهو باق الى فناء العالم وقد تحدى

به ما سوى الله فلم يطلق احد من خلق الله معارضته ولم يكن لنبي من انبياء الله معجز باق
بعد موتهم لان نبوتهم منقطعة الا معجز نبينا ص فانه ما بقى التكليف لانه نبوته باقية كذلك يكون
معجزا قاطعا لحجة المعترضين والمعاندين **فصل** ويجب عليه ان يعتقد انه صلى الله عليه وآله
خاتم النبيين فلا نبي بعده لان الله سبحانه اخبر به في كتابه فقال ما كان محمد ابا احد
من رجالكم ولكن رسول الله وخاتم النبيين والله سبحانه لا يقع منه الكذب لانه قبيح والغنى
المطلق لا يفعل القبيح لعدم حاجته الى شيء واخبر في كتابه فقال ما آتيكم الرسول فخذوه وما
نهيكم عنه فانتهوا وقد اخبرنا ص انه لا نبي بعده فيكون ذلك حقا فانه ايضا افضل من سائر الانبياء
ومن الخلق اجمعين لقوله ص انا سيد ولد آدم ولا فخر وقوله لابنته فاطمة عليها السلام ابوك
خير الانبياء وبعلك خير الاوصياء لانه معلوم ولا ينطق عن الهوى ان هو الا وحي يوحى وقال
الله تعالى ولو تقول علينا بعض الاقاويل لاخذنا منه باليمين ثم لقطعنا منه الوتين فيكون قوله
صدق وكونه افضل الخلق حقا وكذلك ما اجمع عليه العلماء من انه سيد الكائنات ومن كلام القدسي من قوله
تعالى خطابا له لولاك لما خلقت الافلاك فهو سيد ولد آدم وهو خير خلق الله اجمعين **الباب**
الرابع في اصل الرابع وهو الامامة ويشتمل على فصول **فصل** اعلم انه لما ثبت ان النبي ص لطف
لا يتم النظام ولا يبقى الا به الى يوم القيمة لانه هو المبلغ من الله والمودي عنه تعالى الى الخلق ما به
بقاؤهم ما دام التكليف وما به سعادتهم الابدية وكان ما يؤديه عن الله سبحانه يتجدد آنا فآنا
بتجدد احوال المكلفين الى يوم الدين وهو لا يبقى الى آخر التكليف بل يجري عليه التغيير والموت
لانه عبد مخلوق ولا يجوز في الحكمة رفع حكم النبوة لانه لطف واجب ما دام التكليف فوجب

في

في الحكمة نصب خليفة يقوم مقامه ويؤدي عنه الى الامة احكامه حافظا الشريعة قائما
بسنته لئلا تبطل حجة الله البالغة على الخلق المكلفين ولا بد ان يكون في الخليفة جميع ما ذكر
في حق النبي من كونه اعلم اهل زمانه واتقاهم واعبدهم وازهدهم واشجعهم وغير ذلك وكونه
معصوما من الذنوب الصغاير والكباير من اول عمره الى الآخر معصوما من الكذب والخطاء والنسيان
وغير ذلك من جميع ما يعتبر في حق النبي الا النبوة لما ثبت انه خاتم النبيين فلا نبي بعده وانما
اشترط ذلك في الحقيقة لانه قائم مقام نبيه في جميع ما يحتاج اليه سائر المكلفين من احكام
لانه حافظ شريعته وهو لطف من الله واجب عليه تعالى في الحكمة كما وجبت النبوة على حد واحد
فلا بد ان يكون متصفا بصفات نبيه بحيث يحصل للمكلفين القطع بانه حجة الله وان
قوله قول الله تعالى وقول رسوله وان حكمه حكمه في وجوب طاعته والتسليم له والرد عليه على جهة
القطع ولا بد ان يكون مطهرا منزها عن كل ما يلزم منه نفرة القلوب وعدم الاطمينان
في جميع الاحوال ومن كان بهذه الصفات لا يطلع عليه الا من يطلع على السرائر ويعلم الضماير
وهو الله وحده فليس ذلك الى احد من الخلق ولا يعلم ذلك الا بنص خاص من الله عز وجل
على شخص معين وذلك لطف واجب من مقتضى العدل والقادر الحكيم عز وجل بواجب
لانه قبيح وهو تعالى منزه عن فعل القبيح لغناه المطلق ولم يكن في الامة من يجتمع عليه شروط النبوة
غير كونه نبيا الا علي بن ابي طالب ع لانه معصوم من كل رذيلة معصوم منه النبي ص وشريكه في كل
فضيلة الا النبوة وقد نص الله سبحانه عليه في كتابه فقال انما وليكم الله ورسوله والذين
آمنوا الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكوة وهم راكعون فقد تواترت الروايات وكلام

المفسرين من الفريقين بانها نزلت في علي حين تصدق بخاتمه وهو راكع لا ينكر ذلك
الا مكابرة فاثبت عز وجل لعلي بنص كتابه العزيز ما اثبت له تعالى ولرسوله من الولاية لانه
للولي هنا الا الاولى بهم من انفسهم في كل شيء من امور دنياهم ودينهم واخرتهم لان هذا
الولاية التي ثبتت لله تعالى ولرسوله ص ولهذا نبه على ذلك رسول الله يوم غدير خم على
ما رواه الفريقان من طرق متعددة بلغت حد التواتر باعتراف الخصم بقوله لهم الست
اولى بكم من انفسكم قالوا باجمعهم بلى يا رسول الله فقال من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم
وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله اقول هذا من قوله
الذي حقه ما اتيكم الرسول فخذوه وما نهيكم عنه فانتهوا وقال فيه فليحذر
الذين يخالفون عن امره ان تصيبهم عذاب اليم وقال فيه وما ينطق عن الهوى ان
هو الا وحي يوحى وقال فيه ولو تقول علينا بعض الاقاويل لاخذنا منه باليمين ثم
لقطعنا منه الوتين وقد روى الفريقان انه قال علي اقضاكم وقال علي مع الحق والحق
مع علي يدور معه حيثما دار وامثال ذلك فاذا ثبت انه كما سمعت وانه معصوم مسدد
من الله سبحانه ويدور مع الحق حيث ما دار ثبت انه يهدي الى الحق ولم يدل دليل على غيره
من الصحابة بعد المتابعة ولم يدع احد من الامة العصمة لاحد من الصحابة كما ادعيت
له افمن يهدي الى الحق احق ان يتبع ويتخذ اماما يقتدى به لانه لا يفارق الحق ولا يفارقه
الحق والحق يدور معه حيثما دار فهو نص صريح مروي من الفريقين لا ينكره احد الا مكابر
مع باطل في حال من الاحوال ولا نعني بالعصمة الا هذا فقد ثبت عند كل منصف وطالب

الحق

الحق على جهة القطع مثل من هذا الحديث وهذه الاية محل انه علي ابن ابي طالب صلوة الله
خليفة رسول الله بلا فصل لانه يهدي الى الحق ولانه لا يفارق الحق والحق لا يفارقه فهو احق
ان يتبع ويحكم بكتاب الله سبحانه في كتاب الله على عباده ومن لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الكافرون
ومن لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الظالمون ومن لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الفاسقون
نص الله في اذهب الله عنه الرجس وطهره تطهيرا اهل العصوم بالنص في كتاب الله وقول
رسوله وهو المنصوص عليه بالخصوص من الله ومن رسوله ولم يدع احد من المسلمين
ذلك لاحد من الصحابة وغيره والحمد لله رب العالمين **فصل** والعلة الموجبة لنصب علي بن
ابي طالب هي بعينها العلة الموجبة لنصب ابنه الحسن ع ثم الحسين ع ثم علي بن الحسين ثم محمد بن
علي ثم جعفر بن محمد ثم موسى بن جعفر ثم علي بن موسى ثم محمد بن علي ثم علي بن محمد ثم الحسن بن علي
ثم الخلف الصالح الحجة القائم محمد بن الحسن صلى الله عليهم اجمعين وجميع ما اتبعه في خلافة
علي بن ابي طالب وقيامه مقام رسول الله وكونه حجة الله على خلقه الى غير ذلك مما
اشرنا اليه موجود في حقه من الكمالات والفضائل المعتبرة في الواسطة بين الله سبحانه
وبين خلقه كل معتبر في كل واحد منهم صلوات الله عليهم اجمعين كذا خصوص النص على كل واحد
منهم من الله كما هو صريح حديث اللوح الذي رواه جابر بن عبد الله الانصاري وغير
ذلك من القران والاحاديث القدسية ومن رسول الله ص ومن نص كل سابقه على
من بعده وكل ذلك بالتواتر الواجب للقطع الا من سبقت له شبهة لان ذلك واجب
على الله عز وجل وهو تعالى لا يخل بواجب لعموم علمه وقدرته وغناه المطلق **فصل**

ويجب عليه ان يعتقد ان القائم المنتظر حي موجود اما عندنا فلاجماع الفرقة المحقة على
انه حي موجود الى ان يملأ الارض قسطا وعدلا كما ملئت ظلما وجورا وهو ابن الحسن العسكري
الغائب المنتظر واجماعهم يكون سبقا لاجماع ائمتهم اهل البيت عليهم السلام واجماع
اهل البيت حجة لانهم لا يقولون الا الحق واما اجماع شيعتهم فهو حجة لكشفه
عن قول امامهم المعصوم واما عند العامة فكثير منهم قائلون بقولنا ومن قال
منهم انه لم يوجد ومنهم من قال انه عيسى بن مريم ع روى الفريقان من قوله ص
من مات ولم يعرف امام زمانه فقد مات ميتة جاهلية يرد قول هذين الفريقين
لانه صادق على من في زماننا هذا فان من مات من زماننا هذا ولم يعرف امام زمانه
مات ميتة جاهلية ولا يصح معنى الحديث الصحيح الا اذا كان الامام موجودا مع انه
لطف ما دام التكليف فلا يصح وجود التكليف بدون اللطف لانه شرط والمشروط
عدم عند عدم شرط فكل من قال بانه ولد قال بانه موجود اذ لم يقل احد بانه ولد
ومات ومن استبعد وجوده وطول عمره فقد اخطأ الحكم لان الله عز وجل له دليل
لا يمكن رده وهو انه تعالى خلق الخضر وحيث هود وانه ولد في زمان ابراهيم على احد
القولين المشهورين وهو الى الآن باق بل هو حي الى النفخ في الصور وهو انه دال
على القائم وابليس عدو الله باق الى يوم الوقت المعلوم فاذا جاز بقاء عدو الله و
بقاء الخضر الذي هو الدليل بالنسبة مصلحة بقاء محل نظر الله سبحانه من العالم
وقطب الوجود فكيف لا يجوز بقاء من يتوقف جميع مصالح النظام في الدنيا والآخرة

على بقائه

على بقائه مع ان الامة قد اتفقت رواياتهم واقوالهم على انه لا بد من قيام القائم
فبينه رسول الله ص بقوله لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم
حتى يخرج رجل من اهل بيتي او من ذريتي او من ولدي اسمه كاسمي وكنيته كنيتي
يملأ الارض قسطا كما ملئت جورا وعدلا وظلما ومن قال من العامة بانه عيسى بن
مريم كذبه هذا الحديث المتفق على معناه لان عيسى ليس من اهل بيته ولا من ذريته
ولا من ولده وليس اسمه كاسمه ولا كنيته ككنيته وكذا من قال بانه المهدي العباسي
كذبه هذا الحديث ايضا لانه ليس من اهل بيته ولا من ذريته ولا من ولده فلم يبق
للطالب للحق الا القول بانه الثاني عشر من الائمة التاسع من ذرية الحسين
عجل الله فرجهم وسهل مخرجهم فصل ويجب ان يعتقد وصاية اوصيائهم اوصياء الانبياء
ويؤمن بهم وانهم وانبياؤهم قالوا الحق عن الله لان الله سبحانه امر عليهم بطاعته واجابته
وعبادته وذكره وشكره ومن امر الله عليه فقوله حق وعمله وفعله حق وان يؤمن
بكل ما انزل الله عز وجل على انبيائه واوصيائه من كتبه ووحيه وبما ادى به ملائكته
اليهم لان الله عز وجل اخبر بذلك واخبر به نبيه محمد صلى الله عليه وآله وحجج الله الصادقون
وكلما كان كذلك فهو حق وصدق واشهد لهم بانهم اتبعوا ما انزل الله اليهم
الى عباده اليهم ما امرهم باداءه فما على الرسول الا البلاغ المبين

الباب الخامس

في الاصل الخامس

وهو المعاد وفيه فصول فصل يجب مع المكلف في المعاد ان
يعتقد وجود المعاد يعني عود الارواح الى اجسادهم يوم القيمة وذلك انه اذا مات

الناس كانت ارواحهم على ثلثة اصناف احدها من محض الايمان محضا وهذا
تمضي ارواحهم بعد الموت الى جنان الدنيا يتنعمون فيها فاذا كان يوم الجمعة والعيد
طلوع الفجر الثاني اتتهم الملائكة فيجيء من نور عليها قباب الياقوت والزبرجد والزمرد
والدر فيركبون فتطير بهم بين السماء والارض حتى ياتوا وادي السلام بظهر الكوفة
فيقومون هناك في اوقاتها ثم يستاذنون الملك في زيارة اهاليهم وزيارة
حضرهم الى ان يصير ثلث كل شيء مثل فيصيح بهم الملك فيركبون ويطيرون الى غرف
الجنان فيتنعمون فيها وهكذا احوالهم الى رجعة الائمة فيرجعون الى الدنيا فمن
قتل في الدنيا عاش في الرجعة بالضعف من عمره في الدنيا حتى يموت ومن مات
في الدنيا يرجع حتى يقتل فاذا رفع الله حججا واهل بيته من الارض الى السماء بقي الناس
اربعين يوما في هرج ومرج ثم ينفخ اسرافيل في الصور فتبطل الارواح وسائر الحركات
فلا حس ولا محسوس اربعمائة سنة واما اجسادهم فياتيها الروح والريحان من جنان
الدنيا الى نفخة الصعق والاجساد تتفرق اجزاؤها وتبقى مستديرة في قبورهم
مثل سحالة الذهب عند الصائغ وثانيها من محض الكفر محضا اذا مات حشرت
روحه الى نار الدنيا عند مطلع الشمس بين برهوت فاذا قرب غروب الشمس
حشر الى برهوت بوادي حضرموت يعذبون الى الصباح فتسوقهم ملائكة
العذاب الى مطلع الشمس وهكذا الى نفخة الصعق فتبطل الارواح واما اجسامهم
في قبورهم ياتيها الدخان والشرر من النار التي في المشرق وهكذا الى نفخة الصور وثالثها
من

من لم يمحض الايمان ومن لم يمحض الكفر وهؤلاء تبقى ارواحهم مع اجسامهم الى يوم القيمة
فاذا مضت اربعمائة سنة بين النفختين امر الله تعالى من بحر تحت العرش اسمه صاد
ماء رائحته كرائحة المني حتى تكون الارض كلها بحرا واحدا فيتموج في وجه الارض حتى
اجزاء كل جسد في قبره فتنبت اللحوم في قدر اربعين يوما ثم يبعث الله عز وجل
اسرافيل فيامره فينفخ في الصور نفخة النشور والبعث فتطاير الارواح فتدخل كل
روح في جسدها في قبره فيخرج من قبره فينفض التراب عن راسه فاذا هم ينظرون وهذا
هو المعاد اي العود للارواح الى اجسادها كما هي في الدنيا ويجب الايمان بهذا اي بعود الا
رواح الى الاجساد لانه امر ممكن مقدور لله عز وجل وقد اخبر به عز وجل واخبر به رسول الله
الصادق الامين فيكون حقا ولانه وقت ثمرة العدل والفضل فيوم الجزاء على الاعمال
وعدم وجوده ينافي الفضل في اعطاء الثواب وينافي العدل في وقوع العقاب لانه
للمكلفين يعينهم على الطاعة ويردعهم عن المعاصي فيكون واجبا في الحكمة ولان المسلمين
اجمعوا عليه وعلى وقوعه وعلى انه من اصول الاسلام ولا يتحقق الاسلام بدون الاعتقاد
بوقوعه وعلى ان منكره كافر فيكون وقوعه حقا ولان الله سبحانه كلف عباده فامرهم بطاعة
ووعدهم على الوفاء بعهده وامتثال امره حسن الثواب ونهاهم عن معصيته وتوعدهم على نقض
عهده ومخالفة نهيه بالعقاب وقد وقع التكليف منه تعالى ووقع من بعض عباده الطاعة
ومن بعض المعصية ولم يقع الجزاء بما وعد وتوعد واخبر سبحانه انه قد اخرهم الى يوم
القيمة فقال تعالى انما يؤخرهم ليوم تشخص فيه الابصار وقال تعالى ويستعجلونك بالعذاب ولن

يخلف الله وعده وان يوما عند ربك كالف سنة مما تعدون الى غير ذلك من الآيات
فيكون وقوعه حقا لانه اخبر به الصادق القادر عليه فصل ولما كان الحشر انما هو
العدل الحق وجب اعادة كل ذي روح لاجل ان يجازى بعمله من خير وشر ويوخذ الحق
ممن تعدى عليه وظلم ويوخذ منه الحق لمن ظلم فهذه الاحوال الثلاثة وهي مجازات
المكلف بعمله من خير وشر واخذ حقه ممن ظلم واخذ الحق منه لمن ظلم شامل لكل ذي روح
من جميع الحيوانات من الانس والجن وساير الشياطين والحيوانات بجميع انواعها الا ان ذلك
في كل شيء بحسبه بل النوع الواحد كل ثقلا يتجاوز ولكل درجات مما عملوا والدليل على ان كلا من
الحسنات والحشر عام لكل الحيوانات الناطقة والصامتة قوله تعالى وما من دابة في الارض ولا
طائر يطير بجناحيه الا امم امثالكم ما فرطنا في الكتاب من شيء ثم الى ربهم يحشرون وقوله
ليقتص للجماء من القرناء وقوله ولا يظلم ربك احدا يدل بتاويل على انه ياخذ الحق
وان كان من الناطقين للصامتات ومن الصامتات للناطقين بل يحشر بعض الجمادات
كالحجارة المعبودة من دون الله والاشجار وغيرها ويقتص منها او عنها بل النص في اصل
كونها لقوله تعالى انكم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم انتم لها واردون وارد في
فان قلت كيف تحشر وليس لها عقول ولا شعور عقوبة ولا شعور بالنسبة كونها والها قلت
لو كان هؤلاء آلهة ما وردوها بضمير العقلاء لانها لو لم يكن لها عقول لقال ما وردتها
وانما قال ما وردوها بضمير العقلاء لانه تعالى اثبت لها عقلا ومثل ذلك قوله تعالى فقال لها و
للارض ائتيا طوعا او كرها قالتا اتينا طائعين ولو لم يكن طائعات فصل اما القصاص في

من الجمادات والاشجار فانه في الدنيا لما وردت به الاخبار الكثيرة مثل ان زمزم انفجرت
على الفرات فاجرى الله فيها عينا من صبر ومثل قوله عليه السلام لو طغى جبل على جبل لهده الله و
امثال ذلك كثيرة وانما كانت عقوبة الجمادات والنبات امثال ما ورد ان الارض السبخة
والماء المالح والنبات المر كالبطيخ المر لما عرضت عليها ولاية محمد وهو اهل بيته لم تقبل
جعلت مرة ومالحة وانما جعلت عقوبتها في الدنيا لانها ليس لها اختيار كلي قوي يتاتى
بها الى الاخرة حتى انه ترجع لان ادراكها كلي لتكون رتبتها متصلة الاخرة بل اختيارها جزئي
لا يكاد يجب رجوعها وادراكها جزئي لا تكون رتبتها من نوع الاخرة وانما اخرت عقوبة
الاصنام الى الاخرة وان كانت اختيارها وادراكها جزئيا لاجل التبكيت لمن يعبدها من دون
الله فصل ومما يجب اعتقاده انطاق الجوارح لتشهد ان اصحابها من المكلفين بما عملوا
لقوله تعالى يوم تشهد عليهم السنتهم وايديهم وارجلهم بما كانوا يعملون وقد وردت الروايات
الكثيرة ان بقاع الارض تشهد عليهم بما عملوا فيها وتحشر الايام والليالي والساعات والشهور
والاعوام فتشهد عليهم بما عملوا فيها والعقل يؤيد ذلك فاذا تطابق العقل والنقل على ثبوت
شيء وجب اعتقاد ثبوته فصل ومما يجب اعتقاده تطاير الكتب وذلك ان الانسان
اذا مات فاول ما يوضع ويطرح عليه اللبن ياتيه رومان فتان القبور قبل منكر ونكير فيحيا
فيقول له اكتب عملك فيقول نسيت اعمالي فيقول انا اذكرها لك فيقول ليس عندي قرطاس
فيقول بعض كفنك فيقول ليس لي دواة فيقول ريقك فيقول ليس عندي قلم فيقول اصبعك
فيملي عليه رومان جميع ما عمل من كبيرة وصغيرة فياخذ تلك القطعة فيطوقه بها في رقبته

تكون عليه اثقل من جبل احد قال تعالى وكل انسان الزمناه طائره في عنقه ونخرج له
يوم القيمة كتابا يلقاه منشورا الاية فاذا كان يوم القيمة تطايرت الكتب فمن كان محسنا
اتاه كتابه من وجهه واخذه بيمينه ومن كان مسيئا اتاه كتابه وراء ظهره وضربه وخرق
ظهره وخرج من صدره واخذ بشماله فيقفون صفا جميع الخلايق بين يدي كتاب الله
الناطق صلوات الله وسلامه عليه وهو يعرض عليه الاعمال فينطق على الخلايق بما كانوا يعملون
وكل ينظر في كتابه فلا يخالفه حرفا حرفا وهو يقول واحد واحد وهو قوله تعالى وترى كل امة جاثية
كل امة تدعى الى كتابها اليوم تجزون ما كنتم تعملون هذا كتابنا ينطق عليكم بالحق انا كنا
نستنسخ ما كنتم تعملون لانه كانت اعمال الخلايق تعرض عليه في دار الدنيا **فصل** ومما يجب عليه
اعتقاده هو اعتقاد الميزان لاعمال الخلايق وروي انه ذو كفتين وروي انه ليس بذي
كفتين وانما هو ولاية الائمة وقيل انه كناية عن عدل الله تعالى بعلمه بمقادير الاستحقاقات
الراجح منها والمرجوح والحق انه لا تنافي بين الاقوال الثلاثة فانه ذو كفتين كفة الحسنات
وكفة السيئات وهو ولاية الائمة وهو عدل الله ووجه الجمع ليس هذه الرسالة محله وانما
الواجب اعتقاد ان في يوم القيمة تنصب الموازين ليتميز اعمال المكلفين واما انه هو
كذا وكذا فلا يجب وانما ذلك من كمال المعرفة والدليل على وجوده قوله تعالى ونضع
الموازين القسط ليوم القيمة فمن ثقلت موازينه فاولئك هم المفلحون ومن خفت موازينه
فاولئك الذين خسروا انفسهم في جهنم خالدون **فصل** ومما يجب اعتقاده الصراط وهو
جسر ممدود على جهنم اول العقبة منه بالمحشر صاعد الى الجنة يصعدون اليه في الف سنة

جهنم

والف

والف سنة نزول وبينهما الف سنة حلال وفيه على الصراط خمسون عقبة كل عقبة
يقف فيه الخلايق الف سنة وهو احد من السيف وادق من الشعر يتسع المطيع
مثل ما بين السماء والارض ويضيق على العاصي والناس فيه على قدر اعمالهم فمنهم من يمر عليه
مثل البرق الخاطف ومنهم من يمر عليه مثل عدو الفرس ومنهم من يمشي عليه ماشيا ومنهم من
يمر عليه حبوا ومنهم من يمر عليه متعلقا فتاخذ النار منه شيئا وتترك منه شيئا
والواجب عليه اعتقاد وجوده يوم القيمة وانه احد من السيف وادق الشعر وانه
جسر ممدود على جهنم وان الخلايق يكلفون بالمرور عليه واما معرفة كيفية الصعود عليه
والنزول منه ومعرفة ما المراد منه فلا يجب والادلة ما ذكر الاخبار المتواترة معنى من
الفريقين واجماع المسلمين على ذلك **فصل** ومما يجب اعتقاده الحوض ويسمى حوض الكوثر
لان الماء ينصب فيه من نهر الكوثر والحوض يكون في عرصة القيمة يسقي منه امير المؤمنين
عليه السلام عطاشى المؤمنين يوم القيمة **فصل** ومما يجب اعتقاده الشفاعة شفاعة
نبينا محمد صلى الله عليه وآله لاهل الكبائر من امته كما قال صلى الله عليه وآله ادخرت شفاعتي
لاهل الكبائر والاخبار متواترة متكثرة بانه صلى الله عليه وآله يشفع لاهل بيته والانبياء
فتشفع الانبياء لمن ارتضى الله دينه من اممهم وتشفع الائمة لشيعتهم وتشفع
شيعتهم لمن يشاؤون من المحبين والواجب عليه الاعتقاد بثبوت شفاعة محمد للعصاة
من امته واما التفصيل والترتيب فعلى حسب ما يقع من الدليل لانه من متممات
الايمان ومكملات المعرفة **فصل** ومما يجب اعتقاده وجود الجنة وما فيها من النعيم

المقيم وهي جنان الخلد الثمانية كما دلت عليه الاخبار ونطق به القرآن المجيد وجنان الدنيا
ايضا موجودة وهي التي تأوي اليها ارواح المؤمنين الى ان ينفخ اسرافيل في الصور نفخة
الصعق وقد ذكرهم الله تعالى في كتابه فقال جنات عدن التي وعد الرحمن عباده بالغيب
انه كان وعده مأتيا لا يسمعون فيها لغوا الا سلاما ولهم رزقهم فيها بكرة وعشيا وهي
جنان الدنيا لان جنات الاخرة ليس فيها بكرة ولا عشي ثم قال تلك الجنة التي نورث
من عبادنا من كان تقيا وهذه جنات الاخرة وجنان الاخرة ثمان الاولى جنة الفردوس
الثانية جنة العالية الثالثة جنة النعيم الرابعة جنة عدن الخامسة جنة دار السلام السادسة
جنة دار الخلد السابعة جنة المأوى الثامنة جنة دار المقامة وجنان الحظائر سبع
كل حظيرة حظيرة مثل الجنة من جنان الاصل واما جنات عدن فلا نظير لها ففي الاخرة
خمسة عشر جنة ثمانية هي الاصول المعروفة كل جنة فوق سماء والثامنة فوق الكرسي وسبع جنان
هي الفروع المعروفة في باطن الاخبار وهي جنان الحظائر وهي تحت الثمان واقل منها
وفي الحديث ان جنان الحظائر يسكنها ثلاث طوائف من الخلائق مؤمنو الجن واولاد
الزنا من المؤمنين واولاد اولادهم الى سبعة ابطن والمجانين الذين لم يجر عليهم التكليف
الغد ولم يكن لهم من اقربائهم شفعاء يلحقونهم واسماء جنان الحظائر اسماء جنان الاصل
مثل الشمس التي في السماء الرابعة فان اسمها الشمس واشراقها في الارض اسمه الشمس والواجب عليه
اعتقاد وجود الجنة ونعيمها الان واما مثل هذا التفصيل ونحوه فلا يجب والدليل عليه
لها القرآن والاخبار والاجماع فصل ومما يجب اعتقاده وجود النار وما اعد فيها من العذاب

الاليم

الاليم وهي نيران الخلد السبع ونيران الدنيا سبع عند مطلع الشمس وقد نطق القرآن
بذكر النار وانها موجودة قال الله تعالى وحاق بآل فرعون سوء العذاب النار يعرضون عليها
غدوا وعشيا وهي نيران الدنيا لان الاخرة ليس فيها غدو وعشي وقال يوم تقوم الساعة ا
وهذه نيران الخلد لان نيران الدنيا لا توجد يوم تقوم الساعة وليس المعروض
عليه يوم تقوم الساعة غير المعروض عليها غدوا وعشيا وقد اتفق علماء التفسير و
القراءة على الوقف على الساعة ولا ابتداء انما هو بادخلوا آل فرعون فقد اخبر الله
سبحانه بوجود نيران الاخرة ونيران الدنيا وسنة النبوية صريحة في ذلك والاجماع
المسلمين واقع على وجود النار بقول مطلق والاختلاف انما هو في كيفية والصفة
فهل هي موجودة بالفعل او بالقوة او ان الموجود منها كلياتها واما جزئياتها
موجودة بالفعل وانما توجد بالتدريج والخلاف ليس بصحيح بل الصحيح انهما موجودتان نيران
الدنيا ونيران الاخرة بالفعل كما دل عليه القرآن والاخبار خصوصا احاديث المعراج
فانه صلى الله عليه وآله دخلها ليلة المعراج ورأى من يعذب فيها والواجب عليه اعتقاد وجودهما او
وجود عذابهما واعلم ان الواجب على كل مكلف اعتقاد التألم الدائم في نيران الاخرة بلا
انقطاع ولا انتهاء بل كلما طال الزمان اشتد التألم على اهلها كما هو صريح القرآن وا
خبار اهل العصمة عليهم السلام ودليل العقل حاكم بذلك كما تقرر في محله ونيران الاخرة اربعة عشر
طبقة سبع منها هي نيران الاصل الاولى اعلاها الجحيم والثانية لظى والثالثة سقر و
الرابعة الحطمة والخامسة الهاوية والسادسة السعير والسابعة جهنم وجهنم ثلاث

طبقات الفلق وهو جب فيه التوابيت وصعود وهو جبل من سقر من نار وسط
جهنم واثام وهو واد صفر مذاب يجري حول الجبل وبئر ان الحصاة تظل نيران الاصرو
تسمى باسماء الاصول كل ذلك يعذب بها اهل الكبائر من الشيعة ممن استحق دخول النار **فصل**
ويجب ان يعتقد ان اهل الجنة خالدون فيها ابدا منعمون ابدا كلما رزقوا منها من ثمرة
رزقا قالوا هذا الذي رزقنا من قبل عطاء غير مجذوذ وحمد دائمون به وانعام الله لا
لا نهاية له ولا نهاية وما هم منها بمخرجين يشهد بذلك الكتاب والسنة واجماع المسلمين
وان اهل النار خالدون فيها ابدا معذبون لا يخفف عنهم العذاب لا يقضى عليهم
فيموتون ولا يخفف عنهم من عذابها كلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غيرها ليذوقوا
العذاب يشهد بذلك الكتاب والسنة واجماع المسلمين ومن خالف من اصحاب فيه
وبعض اهل الخلاف من اصحاب الآراء المخرفة فلا عبرة بقولهم ولا يلتفت اليهم بعد
نص الكتاب والسنة المجمع على صحتهما وقد اقمنا عليه الادلة العقلية ايضا
فصل ويجب ان يعتقد ان ما نطق به وجاء به محمد بن عبد الله صلى الله عليه وآله
حق من علم الساعة وسؤال منكر ونكير لمن محض الايمان ومحض الكفر وضغطة
القبر والحشر والنشر والمرصاد وهو كما قال الصادق ع المرصاد قنطرة على الصراط
لا يجوزها عبد بمظلمة عبد ومن الختم على الافواه وانطاق الجوارح ومن الجنة واحوال
ما فيها المآكل والمشارب والنكاح وصنوف النعم ومن النار واحوال ما فيها من
العذاب والاغلال والسلاسل والسرابيل ومقامع الحديد والجحيم والزقوم وغير

وغير

وغير ذلك ومن ان الساعة آتية لا ريب فيها وان الله يبعث من في القبور **فصل**
ومما ينبغي اعتقاده رجعة محمد واهل بيته اجمعين في الدنيا على نحو ما ذكرنا في رسالتنا
الموضوعة للرجعة مختصرة انه اذا كانت السنة التي يظهر فيها قائم آل محمد عجل الله فرجه
وقع قحط شديد فاذا كان العشرون من جمادى الاولى وقع مطر شديد لا يوجد
مثله قط منذ هبط آدم ع متصلا الى اول شهر رجب نبتت لحوم من يريد الله ان
يرجع الى الدنيا من الاموات وفي عشر الاول منه ايضا يخرج الدجال من اصفهان
ويخرج السفياني عثمان بن عنبسة الذي ابوه من ذرية عتبة بن ابي سفيان وامه
من ذرية يزيد بن معوية من   من الوادي اليابس وفي شهر رجب يظهر في
قرص الشمس جسد امير المؤمنين يعرفه الخلائق وينادي في السماء مناديا باسمه وفي آخر
شهر رمضان ينخسف القمر وفي الليلة الخامسة منه وفي النصف تنكسف الشمس
وفي اول الفجر من اليوم الثالث والعشرين ينادي جبرئيل في السماء الا ان الحق
مع علي وشيعته وفي آخر النهار ينادي ابليس من الارض الا ان الحق مع عثمان
الشهيد وشيعته يسمع الخلائق كلا الندائين كل منهم بلغته فعند ذلك يرتاب
المبطلون فاذا كان يوم الخامس والعشرين من ذي الحجة يقتل النفس الزكية محمد بن
الحسن بين الركن والمقام ظلما وفي يوم الجمعة العاشر من المحرم يخرج الحجة ويدخل
المسجد الحرام يسوق امامه عنزات ثمانا عجافا ويقتل خطيبهم **فصل** فاذا قتل
الخطيب غاب عن الناس في الكعبة فاذا جنه الليل ليلة السبت صعد سطح الكعبة

ونادى الى اصحاب الثلاثمائة وثلاثة عشر فيجمعون عنده من مشرق الارض ومغربها
فيجتمع يوم السبت فيدعوا الناس الى بيعته واول من يبايعه الطائر الابيض جبرئيل
ويبقى في مكة حتى يجتمع اليه عشرة الاف ويبعث السفياني عسكرين عسكر الى الكوفة
وعسكر الى المدينة ويخربونها ويهدمون القبر الشريف وتروث بغالهم في مسجد رسول
الله ويخرج العسكر الى مكة ليهدموها فاذا وصلوا البيداء خسف بهم لم ينج منهم الا رجلان
يمضي احدهما نذيرا للسفياني والاخر بشيرا للقائم ثم يسير الى المدينة ويخرج الجبت والطاغوت
ويصلبهما في الشجرة ويسير في ارض الله ويقتل الدجال ويلتقي بالسفياني ويأتيه
السفياني ويبايعه فيقول له اقوام من اخواله يا كلب ما صنعت فيقول اسلمت وبايعت
فيقولون والله ما نوافقك على هذا فلا يزالون يحثونه حتى يخرج الى القائم فيقاتله
فيقتله الحجة ولا يزال يبعث اصحابه في اقطار الارض حتى يستقيم له الامر فيملا الارض قسطا
وعدلا كما ملئت جورا وظلما فصل ويستقر في الكوفة ويكون مسكنه اهل مسجد السهلة ودار
قضائه مسجد الكوفة ومدة ملكه سبع سنين يطول الله الايام والليالي حتى يكون السنة بقدر
عشر سنين لان الله يحبس الفلك بالسكون فتكون مدة ملكه سبعين سنة هذه السنين
فاذا مضى منها تسع وخمسون سنة خرج الحسين في انصاره الاثنين والسبعين الذين قتلوا
معه في كربلا وملائكة النصر والنجب العشر الذين عنده فيه فاذا تمت السبعون
السنة اتى الحجة الموت فتقتله امرأة من بني تميم اسمها سعيدة ولها لحية كلحية
الرجل بجاون صخر تضربه على راسه من فوق سطح وهو متجاوز في الطريق فاذا مات

تمت

تولى

1

تولى تجهيزه الحسين ثم يقوم بالامر ويحشر اليه يزيد بن معاوية وعبيد الله بن زياد وعمر بن
سعد والشمر ومن معهم يوم كربلا ومن رضي بافعالهم من الاولين والاخرين لعنة الله
عليهم اجمعين فيقتلهم الحسين ويقتص منهم ويكثر القتل في كل من رضي بفعلهم او احبهم حتى
يجتمع عليه اشرار الناس من كل ناحية ويلجئونه الى البيت الحرام فاذا اشتد به الامر
خرج السفاح امير المؤمنين علي بن ابي طالب لنصره مع الملائكة فيقتلون اعداء الدين
ويمكث مع ابنه الحسين ثلاثمائة سنة وتسع سنين كما مكث اصحاب الكهف ثم
يضرب على قرنه ويقتل لعنه الله قاتله ويبقى الحسين قائما بدين الله ومدة ملكه خمسون الف سنة
حتى انه ليربط حاجبيه بعصابة من شدة الكبر ويبقى امير المؤمنين في دولته اربعة الاف سنة او ستة
الاف سنة وعشرة الاف سنة على اختلاف الروايات فصل ثم يكون علينا في جميع شيعته لانه
يقول متى نبي ويحيي موتي فلانا انا الذي اقتل موتين وعلي الكرة بعد الكرة والرجعة بعد الرجعة و
الائمة كلهم يرجعون الى الدنيا حتى القائم لانه لكل مؤمن ومؤمنة قتلة فموتة وقتلة مع رجعة
ولا يبقى ان يرجع الى الدنيا حتى يموت ويجتمع ابليس مع جميع اتباعه ويقتلون صفا او وحاقر
من الفرات فيرجع المؤمنون القهقرى حتى تقع منهم رجال في الفرات ويروى ثلاثون رجلا
فعند ذلك ياتي تاويل قوله تعالى هل ينظرون الا ان ياتيهم الله في ظلل من الغمام والملائكة وقضي
الامر وهو ان رسول الله ينزل من الغمام وبيده حربة من نور فاذا رآه ابليس هرب فيقول له انصاره
اين تذهب وقد دان لنا النصر فيقول اني ارى ما لا ترون اني اخاف الله رب العالمين فيلحقه
رسول الله فيطعنه في ظهره فتخرج الحربة من صدره ويموت ويقتلون اصحابه اجمعين وعند ذلك

يعبد الله ولا يشرك به شيئاً ويعيش المؤمن لا يموت حتى يولد له الف ولد ذكراً واذا اكتسى ولد
ثوباً يطول معه كلما طال الثوب ويكون لونه على حسب ما يريد وتظهر الارض بركاتها
يؤكل ثمرة الصيف في الشتاء وبالعكس واذا اخذ الثمرة تنبت مكانها حتى لا ينقص شيئاً
ومثل ذلك تظهر الجنتان مدهامتان عند مسجد الكوفة وما حوله بما شاء الله فاذا اراد الله تعالى
نفاد امره في خراب العالمين رفع محمد الى السماء ويبقى الناس في هرج ومرج اربعين يوماً ثم ينفخ
اسرافيل في الصور نفخة الصعق وما ذكرناه هنا ملتقطاً من روايات الائمة الاطهار والذي
ينبغي للمؤمن اعتقاد رجعتهم الى الدنيا وهو من احاديثهم واجب لا يرتاب فيه المؤمنين بتلك
الاخبار وانما عبرت بلفظ ينبغي دون لفظ الوجوب اتقاء من خلاف بعض العلماء في ذلك
من ان المراد بالرجعة قيام القائم والحق ان رجعتهم حق بنص الاخبار المتكثرة ودعوى انها
اخبار احاد غير مسموعة بعد ظاهر القرآن ونص نحو خمسمائة حديث مروي عنهم عليهم السلام
ولو لم يكن الانكار الحادثين الذين يكون الآن شيعة خلافهم لكون فصل ومما يلحق بذلك الكلام
في الآجال والارزاق والاسعار والآجال فالمراد به هو وقت حدوث الشيء واجل الحي هو وقت
الشخص في الدنيا واجل الموت انتهاء مدة كونه في الدنيا وانتهائها ما كتب له وهو يحصل بالموت والقتل
اما الموت فما كان بالموت الطبيعي بعد عمر الطبيعي وهو مائة سنة او ثمانون سنة او مائة و
عشرون سنة على احتمالات الفصول الانسانية على الانسان التي هي ان الفصل في فصل
الربيع هل هو عشرون او خمسة وعشرون او ثلاثون وكذا الصيف والخريف والشتاء فهو
عند انتهاء ما جرى به القلم في اللوح المحفوظ من مدة البقاء في هذه الدنيا ومن الارزاق بحيث

قوته

قوته من اكل وشرب وملبوس وعلم وفهم وغير ذلك ثم ان كان ممن محض الايمان محضاً او محض
الكفر محضاً ان يمحى له من ذلك اللوح المحفوظ ما قدر عليه له مدة بقائه عند قيام القائم ع
او رجعة النبي والائمة وما كان بالموت الغير الطبيعي بعد العمر الغير الطبيعي فعلى حسب سبب المقتضي
لموته فقد يعمل المعصية التي تمحو ما كتب له من الرزق او الاجل فيموت ولم يبق الا ما
كان له ان كان ماحضاً للايمان او الكفر وما كان بالقتل فقد اختلف فيه فقيل يموت كل
انسان به باجله وقيل يموت قبل اجله ثم اختلف القائلون الذين قالوا بان اجله
محتوم وانه قبل الاجل ولولا ذلك لما استحق الذابح من القاتل فقال بعضهم لو لم يقتل عاش
اربعين يوماً وقيل لا نعلم ولو لم يقتل هل يموت او يعيش وغير ذلك والذي اتانا فيه من اخبار
الائمة عليهم السلام انه يقتل قبل الاجل وانه لو لم يقتل عاش سنتين ونصف سنة واما الرزق
فهو ما ينتفع به الحي ولا يحل لغيره منعه منه والمراد بالغير غير الله سبحانه وغير رسوله واهل
بيته فعلى هذا لا يكون الحرام رزقاً خلافاً لاهل الخلاف والدليل على ان الحرام ليس برزق
من اخبار الائمة ومن القرآن مثل قوله تعالى ومما رزقناهم ينفقون فمدحهم على الانفاق
من الرزق ولو كان حراماً لما مدحهم على الانفاق منه لانه تصرف في مال الغير بغير اذنه
واما الاسعار فالرخص منها انحطاط السعر عما جرت به العادة في وقت مخصوص ومكان
مخصوص واما الغلاء ارتفاع السعر عما جرت به العادة كذلك فقيل قد يكون من الله سبحانه بان
يقل الامتعة ويكثر رغبة الناس فتعلو الاسعار وقد يكثر الامتعة ويقل الرغبة العامة بينهم
فيها فترخص الاسعار وقد يكونان من غير الله تعالى بان يمنع الناس السلطان من جلب الامتعة

فتغلوا ويمنعهم من شراء ما ترخص والعوض فيما يدخل على الناس من الالام فى ذلك على الله تعالى

ويحتمل ان الغلاء والرخص يكونان بتقدير الله تعالى باعمال الناس وذلك ان الله

سبحانه قد يقلل الامتعة او اسباب وجودها اما عقوبة لبعض اهل المعاصى بما قدمت ايديهم

فتصيبهم تلك العقوبة مع من كان معهم وان لم يعص لاجل كونه معهم كما فى قوله تعالى فلا تقعدوا

معهم حتى يخوضوا فى حديث غيره انكم اذا مثلهم او اختبار للعباد كما فى قوله تعالى ليبلونى ءاشكر

ام اكفر ولنذيقنهم حلاوة الفرج كما فى قوله تعالى ولنبلونكم بشىء من الخوف والجوع ونقص من الا

موال والانفس والثمرات وبشر الصابرين وليميز الخبيث من الطيب وليرفع درجة الشاكرين

على الرضا الصابرين على البلاء فان البلاء يمحص المؤمنين وغير ذلك وبخل المحتكرين الى

انفسهم فى الغلاء وبالعكس فى الرخص وضعف او اسباب وجودها اى يقلل اسباب وجود

الامتعة اريد به اسباب قابلية وجودها مثل كثرة الطالب والايجاد المحتكر ومنع الاعطاء

وخوف الطرق وكثرة قطاع الطريق وامثال ذلك بان يكون تذييل الذى يخالف

محبة الله اى نفسه حق منه اسباب المنع من المعاصى ومن ظلم العباد وغير ذلك فان

كلما يكون سببا للغلاء انما هو لانه يقتضى فى حق العبود ومسبب لتقصير فيه لان

مقتضى الكرم هو الرضا والرخص وانما يكون خلاف ذلك المقتضى لاجل موانع من تقصيرات

قوابل المكلفين فى الغلاء والرخص فان قلت ان الغلاء والرخص من الله عز وجل يعنى انه قدر اسبا

ذلك بتقصيرات المكلفين فى الغلاء وبفضله فى الرخص فقد اصبت وان قلت ان الغلاء والرخص

بسبب اعمال المكلفين يعنى انه تعالى عالم بعد بتغير الغلاء وتجاوز عنهم فى الرخص فقد اصبت ايضا

على العباد شكره على نعمائه وحمده على كرم عدله وآلائه والرضى فى كل حال بقدره و

قضائه فانه ولى كل خير وصلى الله على محمد وآله الطاهرين وقد فرغ من تسويدها

العبد المسكين مؤلفها احمد بن

زين الدين احسائى

سنه ١٢٥٢

هذا كتاب بسم الله الرحمن الرحيم هداية التقويم

الحمد لله الذى خلق السماء بغير عمد وجعل الكواكب زينة لها بحكمته وصيرها آية للعالمين وعلامة

لمعرفته والصلوة والسلام على اشرف البرية محمد الهادى الى الشريعة وعلى آله واصحابه وذريته اما بعد اين مختصريست

كه در [illegible] شناختن تقويم كه حسب فرموده نواب مستطاب خان [illegible] اعنى سليمان خان دام

الله ايام دولته مادام الزمان اين قليل البضاعة محمد باقر بن الحاج محمد [illegible] عفى الله عنهما بسمت تحرير

در آورده بهدايت تقويم موسوم نموده اميد كه مقبول نظر باريافتگان درگاه فلك اشتباه [illegible] گردد وچشم از

معايب آن پوشيده دارند والله الموفق والمعين مشتملست بمقدمه وپنج بابست مقدمه در جدول [illegible]

ابجد كه در تقويم ودر جاهاى ديگر بكار آيد بدين تفصيلست اب ج د ه و ز ح ط ى ك ل م ن س ع ف

ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ واين بيست وهشت حرفست نه حرف آحاد ونه حرف عشرات

ونه حرف مآت ويك حرف الوف باشد بدين ترتيب كه در سطر قبل كرديده ودر تقويم با حروف [illegible]

حروف مركب كنند مثل يا يازده يب دوازده يح هيجده كب بيست ودو كو بيست وشش لو سى وشش

وتا هزار برسيد بيشتر [illegible] اول نويسند چنانچه بعد [illegible] از هزار بگذرد اكثر ابتدا مى نويسند مثلا غب دو

هزار وغ [illegible] سه هزار قغ صد هزار [illegible] قسمت اقل [illegible] بعد بيشتر مثلا [illegible]

چنین نویسند ۱۳ سیزده و ۱۶ شانزده و ۲۰ بیست و ۳۵ سی و پنج و ۱۱۰ صد و ده و ازده ۱۱۲ صد و بیست

۱۲۰ و قس علی هذا هرچند این رقمها در تقویم نوشته نمیشود اما چون مقام مقتضی افتاد نوشته شد **باب اول**

در رقم ایام هفته و تاریخهای مختلفه و ماههای عربی و رومی و جلالی و ترکی و فارسی که قدیم یزدجردی خوانند

و مشتمل است بر شش فصل **فصل اول** در رقم ایام هفته بدانکه اکثر ایام هفته را در تقویم در اول جدول و صفحه

دست راست نویسند و بعضی در اول صفحه دست چپ نقل نمایند از جهت عدم سهو [illegible] و رقم

چنین نویسند یکشنبه ا دوشنبه ب سه شنبه ج چهارشنبه د پنجشنبه ه جمعه و شنبه ز چنانچه در این دو بیت در حاشیه بیان [illegible]

فصل دوم در تاریخ عربی و آنرا در تقویم بعد از جدول ایام هفته در صفحه دست راست نویسند و از ابتدا

در صفحه دست چپ نقل نویسند و نام ماههای عربی بدین صورت که در حاشیه نوشته شده است و عدد

ایام این ماهها بیست و نه روز یا سی روز باشد و از بیست و نه کمتر نمیشود و اول ماه

غره و روز سی ام سلخ خوانند و ماهیکه [illegible] تمام شود نام ماه را [illegible] در صفحه دست [illegible] نویسند

روزهای ماه رقم [illegible] بدین ترتیب اول ا دوم ب سیم ج چهارم د پنجم ه ششم و هفتم ز تا آخر بدین قرار که

چنانچه در حاشیه نوشته شده است و ابتدای این تاریخ از هجرت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است از مکه بمدینه **فصل سیم**

در تاریخ رومی و آنرا در تقویم بعد از تاریخ عربی بنویسند و نام ماههای ایشان [illegible] در حاشیه نوشته شده است

و از این ماهها چهار ماه که تشرین آخر و نیسان و ایلول و حزیران است سی روز باشد و شباط [illegible]

بیست و هشت روز باشد و در سال کبیسه بیست و نه روز باشد و باقی سی و یک روز باشد و رقم روزهای آن مثل

رقم روزهای عربی باشد و هر ماه که تمام شود و ماه دیگر آید نام ماه نو را در حاشیه تقویم در صفحه دست راست نویسند و

ابتدای این تاریخ از زمان اسکندر رومی است و ابتدای این ماهها [illegible] [illegible]

و روز [illegible]

در روز نوروز در سوم زیاده هم ماه از نوروز واقع شود **فصل چهارم** در تاریخ جلالی و نام ماههای ایشان نام

ماههای فارسیان است بدین ترتیب که در حاشیه مرقوم است و ابتدای این ماهها از روزی باشد که در آن [illegible]

بر آنکه آفتاب از برج حوت به برج حمل تحویل نموده باشد و عدد ماهها سی سی روز باشد و پنج روز را در آخر اسفندارماه

افزایند و آنرا خمسه مسترقه خوانند و در هر چهار سال یکروز بر خمسه مسترقه بیفزایند که شش روز باشد و آنرا کبیسه خوانند

و ابتدای این تاریخ از زمان سلطان جلال الدین ملکشاه گرفته‌اند و از این جهت آنرا جلالی و ملکی خوانند و نام

ماههای [illegible] در گوشه جدول صفحه دست راست در میان جدول نویسند و ارقام روزهای آن مثل ماههای سابق بیان [illegible]

جدول ارقام ماه رومی نویسند **فصل پنجم** در تاریخ فارسی که قدیمی یزدجردی خوانند زیرا که این تاریخ [illegible] مقدم است و نام ماههای

آن بعینه نام ماههای جلالی باشد تفاوت [illegible] ابتدا اما [illegible] ابتدای ماههای فارسی [illegible] اول [illegible]

برج سنبله باشد و ابتدای ماههای جلالی از اول تحویل شمس به برج حمل باشد و عدد روزهای فارسی نیز سی روز باشد و در آخر خمسه مسترقه

اسفندارماه افزایند و رقم روزهای آن در صفحه دست چپ تقویم بعد از [illegible] نویسند و نام ماه [illegible] در صفحه دست چپ

نویسند و ابتدای این تاریخ از زمان جلوس یزدجرد شهریار است **فصل ششم** در تاریخ ترکی و نام ماههای ایشان ترکی است

[illegible] ای ایکندی ای تا آخر و عدد ایام این ماهها سی روز باشد یا بیست و نه روز و احکام روزهای

آن در جدول [illegible] بیش از منازل در صفحه دست چپ نویسند و ابتدای این تاریخ از زمان جلوس خانان پادشاه

ترکستان گیرند **باب دوم** در بیان آنچه در صفحه دست راست تقویم در میان جدولها و حاشیه آن نوشته میشود و تحقیق

معرفت آنها ضروری است و در آن هفت فصل است **فصل اول** در علامات بروج دوازده گانه و درجه و دقیقه اما

بدانکه حکما فلک هشتم را که فلک ثوابت و فلک البروج نیز گویند به دوازده قسمت متساوی قسمت کرده اند

و هر قسمتی را برجی نام نهاده اند و هر برجی را سی قسمت کرده اند و هر قسمی را درجه خوانند و هر درجه را شصت

[illegible]
فروردین ماه [illegible]
اردیبهشت ماه
۳ خرداد ماه [illegible] تیر ماه
۵ مرداد ماه [illegible]
۶ شهریور ماه [illegible]
آذر ماه ۱۰ دی ماه ۱۱
بهمن ماه ۱۲ اسفند ماه
خمسه مسترقه

قسمت کرده اند و هر قسم را دقیقه خوانند و هر دقیقه را شصت ثانیه قسمت کرده و چنانکه خواهند
تحقیق کنند تا معلوم شود و در تقویم در صفحه دست راست بعد از جدول ماهها هشت جدول کشند
اول شمس و دوم قمر سیم برای زحل چهارم مشتری پنجم مریخ ششم زهره هفتم عطارد هشتم برای راس
و در هر جدول برابر هر روزی سه رقم بنویسند اول رقم برج دوم درجه سیم دقیقه که در نصف
النهار آن روز آن کوکب چند درجه و چند دقیقه از آن برج طی نموده و نام برجهای دوازده گانه
بدین ترتیب است که در حاشیه نوشته شده است و نشان رقمها چنین باشد که در این سه بیت بیان
شده است و رقم و نشان درجه و دقیقه عدد [illegible] منلا [illegible] درجه [illegible] نویسند و بیست درجه را
و دقیقه پانزده درجه و ده دقیقه را چنین نویسند [illegible] و رقم درجه از بیست و نه نگذرد و چون بسی
تمام نماید و در دقیقه برج دیگر نقل و تحویل نماید و دقیقه از پنجاه و نه نگذرد و چون بشصت رسید
~~درجه [illegible] شود و چون درجه [illegible] رقم [illegible] درجه [illegible] نویسند بلکه همان~~
~~[illegible] دقیقه [illegible] درجه [illegible] زیاد شود و رقم [illegible]~~
خانه هر [illegible] نویسند و غیر از کواکب سبعه سیاره دو کوکب فرض نموده اند
که آنها سیر معکوس میکنند و آنها را راس و ذنب نام نهاده اند و رقم برج و دقیقه و درجه [illegible]
می نویسند و موضع ذنب را نیاورند زیرا که ذنب در برج هفتم از موضع راس بود همان درجه و دقیقه
پس محتاج بنوشتن نباشد **فصل دوم** در علامات ساعات روزها [illegible] که هر شبانروزی را بیست
چهار قسمت کرده اند و هر قسمی را ساعت گویند و در تقویم در صفحه دست راست بعد از جدول کواکب راس ساعات
و دقایق نصف النهار [illegible] را بدو رقم بنویسند اول ساعات دوم دقیقه و چون ساعات نصف النهار معلوم

ساعات

هذه الابیات مضمون روایة وردت فی [illegible]
الکاظم ع [illegible] قال [illegible] یا غلام من
المصیبة فانهم لا یخلوا من ثلث [illegible]

لم تخل افعالنا اللاتی نذم بها ... احدی ثلث خصال حین نأتیها
اما تفرد بارینا بصنعتها ... فیسقط اللوم عنا حین ننشیها
او کان یشرکنا فیها فیلحقه ... ما کان یلحقنا من لائم فیها
او لم یکن لالهی فی جنایتها ... ذنب فما الذنب الا ذنب جانیها

و روی فیه ایضا عن ابی الحسن موسی الکاظم علیه السلام انه قال لما
سمعت بهذا البیت وهو لمروان بن ابی حفصة شعر

انی یکون ولا یکون ولم یکن ... لبنی البنات وراثة الاعمام
وادی ذلک لیلتی فمن تلک اللیلة فسمعت هاتفا یسامعنی

انی یکون ولا یکون ولم یکن ... للمشرکین دعائم الاسلام
لبنی البنات نصیبهم من جدهم ... والعم متروک بغیر سهام
ما للطلیق وللتراث وانما ... سجد الطلیق مخافة الصمصام
و بقی ابن نثلة واقفا متلددا ... فیه و یمنعه ذوی الارحام
ان ابن فاطمة المنوه باسمه ... حاز التراث سوی بنی الاعمام

يعرف الله سبحانه فانه لا ينفع نفسه الا على الباطل لانه ما وصل الى الله ولم يره وليصف ما رآى

بالعقول لا يدرك تلك الامور المعقولة الادراك فكيف يعرف الله سبحانه باحد منه الله

وهو يتعلق في الالفاظ لا غير   لانهم اذا لم يصلوا الى القديم تعالى ولم يسل اليهم كان ما عرفوه

ما دلهم اللفظ عليه وليعلم فالدال الوجود يطلق على الله تعالى وعلى المخلوق بالاشتراك المعنوي كلام

مولوه بان المفهوم منه هو المعنى المصدري الرابطي او النسبي او البسيط المعبر عنه بالفارسية بهست

وهذا عندهم هو حقيقة الشيء سواء كان واجبا او ممكنا فيلزم ان يكون الخالق والمخلوق من جنس

واحد ولا يرد لا يسلان ان كان كل منهما شيئا بعينه ويلزم منه ما هو كل المحدوث في الواجب

والمهم رجعوا الى تعقلهم وفهمهم الى ما وصف به نفسه لا سيما اعتقادهم ان ربه تعالى ليس كمثله

شيء لم يقل بالوجود وصدق على الرب والعبد حقيقة بطريق الاشتراك المعنوي لا سيما انه

المسالة الوهمية عند الجماعة ومن قال بالاشتراك المعنوي فانما يقول على ما كان الالفاظ

ان وجود الله تعالى وجود في الحقيقة ووجود العبد المخلوق وجود في الحقيقة وهذا هو معنى

معنى في الالفاظ لا غير   ورأيت ما ادعى على ان اتقهم بجانب من المطالب   لما الذي

من سبقت له العناية بالخلافة لا يمكن ذلك في حق من عنده علم ينبغي خصوصا من يدعي بالعلم

انه ولهن باشياء لا يعرف نفسه على صفاتها لا يشبه ايها ما امركان لا يعلم حتى يعلم ماذا

مع ملاحظة ما صرح به تدبر من كلامهم ووصف نفسه بالصفات على الحالة الاولى واما ما ذكرت

في قواعد الشهيد (ره) وعن امير المؤمنين عليه السلام وقد قال له ذعلب اليماني بالذال المعجمة المكسورة والعين المهملة الساكنة

هل رأيت ربك يا امير المؤمنين فقال عليه السلام أفأعبد ما لا أرى فقال وكيف تراه فقال لا تدركه العيون بمشاهدة العيان ولكن تدركه القلوب بحقائق الايمان قريب من الاشياء غير ملامس بعيد منها غير مباين متكلم بلا روية مريد بلا همة صانع بلا جارحة لطيف لا يوصف بالخفاء كبير لا يوصف بالجفاء بصير لا يوصف بالحاسة رحيم لا يوصف بالرقة تعنو الوجوه لعظمته وتوجل القلوب من مخافته

مدار علم الكلام وافاد ان العبادة تابعة للرؤية وتفسير معنى الرؤية وافاد الاشارة الى الاقسام التي عليها

قصد التعظيم بالعبادة حسن وان لم يكن تمام الغاية وكذلك الخوف من الله تعالى منه

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين   وبعد فيقول العبد

المسكين احمد بن زين الدين الاحسائي ان جناب الموفق المسدد والاكرم المجد جناب

الاخوند الاوحد جناب الاخوند الملا مشهد ابن المعصوم العلي المرتضى حسين علي وفقه

الله لرضاه وبلغه ما يتمناه من امر آخرته ودنياه قد التمس مني اثبات بعض الكلمات وبيان

معنى ما ذكرته واشرت اليه في الرسالة التي سميتها بالفوائد وهي مشتملة على معان لم

يذكرها احد من العلماء ولم يعثر عليها شخص من الحكماء حتى كانت مع ما اصلتها في اليقين والبناء

الحق عليها في التبيين عن سبيله اذ لم يمر على الخاطر ولم يكتب في الدفاتر وانما نبهوا عليها

ائمة الهدى عليهم السلام في اخبارهم المروية عنهم وفيما صرح به من كتاب الله فاسال الى المسألة

وبعضهم كل ما سناه من امر جليله وخفيها ما ابين ذلك بيانا يفهم منه عبارة تلك الرسالة وتحصل

نام كتاب

صرح

انسانا لم يسمع ولم يتذكر قط فلا يكون له سبيل الى تحصيل لاعن جهة لان نفسه تنزاع اذا سمع شيئا
غريبا مطالب الاطلاع عليه مع الغفلة مع العقلة عن معارضته فيكون حسنه قلبه فارغا فيمكن
منه هذا الامر الجديد الذي [illegible] ومعانته وهذا معنى قوله اذ يجهم بجانب علم المطالب
لم يذكرها في كتاب ولم يذكرها في خطاب لم يذكرها في كتاب يعني في تدوين
بعض منها الامر ليس على هذا النحو من البيان ان يتكلم مجملا مثل ما بالحقيقة ذكر تحصيل المعاني في الاذهان
والعرض والطبع فانهم يذكرون ان الغرض حقيقة واحدة هي الحيوانية وانهما متساويان ولما امرها الفصول
وانا اذ ذكرتها على نحو ما نص عليه الحكماء ووقف عليه العلماء لانهم انما اخذوا من مصنفات علومهم بعضا
عن بعض وانا لم اخذها السالك طريقتهم واخذ مصنفات ما علم من ائمة الهدى عليهم السلام سطرت
على ما حقيقة الحال لان الى السنن كتبهم عليهم السلام وهم عليهم السلام معصومون عن الخطاء والغفلة والزلل
ومن اخذ عنهم لا يخطى من حيث هو تابع وهو تاويل قوله سيروا فيها ليالي واياما امنين وهو لم ارها
ذكرها في خطاب يعني انما ذكر في الاحاديث بالاشارة والتلويح لاهله على [illegible] السبيل
ويكون ذلك بدليل الحكمة الحكمة قد يطلق ويراد بها الحكمة العقلية ويجري به
بها الحكمة العلمية والعملية لان دليل الحكمة هو دليل الكشف النازل الذي يجري بها المستدل به
معانيه ما اراد من معاني الالفاظ لا بعين الالفاظ والكل يقتضي ذلك ولكن الحروف تعين شروط
المدعي بالعلم معقول دليل الحكمة العلمية والعملية كان منها لا يكون [illegible] الاصل ما كان يشترط [illegible]

وشروطها العلمية ان يجمع قلبه على استماع المقصود والتوجه اليه من غير تقييد بالعناد والرد لانه لو لم سمع
وهو يريد الرد او العناد كان مشتغلا بغير ما هو بصدده فصرف قلبه لا يفهم المراد وان كان يركن
الى ما انست به فان [illegible] شيئا يجري ويبهم حتى انه يصعب عليه مفارقة ما عنده وان ظهر له كونه [illegible]
يخالف الصواب مما خالفه وان لا يعتمد على ما عنده من القواعد والضوابط فان من اعتمد على ذلك
فانه لا يكاد يصيب الحق بل يرى كلما نوافقها عين صحيحا وان كان عند نفسه مرجوحا فاذا القت
الى من حصة احمض منه اعتمادا على قواعده يرى كلما خالفهما باطلا وان وجد في نفسه [illegible]
[illegible] لانه لا على قواعده ولعل الغلط انما هو في القواعد [illegible] في اصل صحتها ان يجمع معها فانها
من العناد ولا يترك المسئلة وعدم الالتفات الى القواعد ما عاسطرتها ورد عليه من الكتاب
والسنة وفيها اراه الله سبحانه من اياته في الافاق وفي نفسه بعين فهمه وذكاء بحيث يكون متفكلا
من الكتاب والسنة والايات لله سبحانه فان لا منهما مصدقا لها فيكون تابعا ولا يكون [illegible]
والسنة والآيات الله سبحانه على ما يلزم من ارادة وسمعه فيكون [illegible] وهي [illegible] وشروطها العلمية
ان يكون مخلصا لله تعالى في توجهه وعبادته بحيث لا يكون له غرض الا رضى الله تعالى في كل شيء
فاذا تمت له شروط العلم وشروط العمل جميعا على الوجه المطابق للكتاب والسنة حصل له دليل الحكمة
الذي لا يعرف الله الا به لان الذي كانوا يطلبونه العامة دليل المجادلة بالتي هي
احسن واما دليل المجادلة بالتي هي احسن ما ذكره العلماء في كتبهم من البراهين والاقيسة

بكل انواعها كما هي مقررة في المنطق وفي علم الاصول وهذه الادلة انما هي مستنبطة من ادراكات
عقولهم وانها لو لم تكن تعرف بها الله تعالى لكان مدركا لعقولهم وانما لم هنا ادراكات المجادلة التي
هي احسن بالحكم الدليل على نحو ما فيه من علمه واما لو كان على خلاف ذلك لم ينتفع به وادراكه
في معرفة الله سبحانه   وذلك لا يوصل الى عالم الصورة الا كشفا   يعني ان دليل المجادلة
التي هي احسن على كل ما سمع صنعه لا يوصل الى عالم الصورة التي هي المحدودة بالابعاد سواء كانت
جوهرية كالنفوس او جسمية كالاشباح المثالية او الكثيفة التي هي الذوات المادية سواء كانت ذاتيها
عنصرية ام نورية ام غيرها كما في المسائل الدينية لا بالمراد بها ما هو اعم من الدلالات الاصطلاحية اعني
ما وضعت الالفاظ بازائها او ما الذي يسمى به وسواء كانت كلية او جزئية لان المراد منها حقائق الالفاظ
المطلقة سواء كانت مدلولة خاصة او الاشياء المركبة منها ومن الصور مع قطع النظر عن التركيب
والحاصل انه يجمع ذلك اعني ما يكون مدركا متصلا بدليل المجادلة لا ينفك عن الاشارة العقلية
الحسية وكل ذلك مستلزم للحصر والاحاطة وكل شيء من ذلك فانما يتصوره النفس الا انه لم يكن
الايجاب ولا يحيط بخواطر الانحاء فلما قال فانا ان هذا الدليل لا يوصل الى عالم الصور او المعاني
كان ذلك اوسع استعماله لتبين ذلك   ولا يوصل الى الاشياء كما هي كما قال صلى الله
صلى الله عليه وآله اللهم ارني الاشياء كما هي   ان دليل الحكمة يوصل الى من استعمله الى معرفة
حقائق الاشياء على ما هي عليه في نفس الامر وهي التي سألها صلى الله عليه وآله وسلم من ربه

ان يريه اياها لان الاشياء اذا ارتبطت اليها من حيث هي كما هي مجردة عن كل ما سوى ذواتها او
الشيء اذا نظر اليه مع قطع النظر عن جميع مشخصاته ومميزاته خالصا عن جميع الجهات والكيفيات والنسب
واذا خلص من ذلك كله مجردا عن الاشارات والعبارات والاوضاع فلا يكون معنى ولا صورة لا اسلا انها
الاشارة   ولا يوصل الى ذلك الا دليل الحكمة   لانه يوصل الى معرفة كل شيء من حيث
كل شيء هي من جهة السوى والمجرد عن الكيف والاشارة بخلاف غيره من دليل الموعظة الحسنة ودليل
المجادلة بالتي هي احسن   وارجو من الله في ذلك ان يهب من القبس الهدى بهذا الدليل
وهو حسبي ونعم الوكيل   انما طلب من التمس الهدى بهذا الدليل لان من كان كذلك
لابد وان يكون همه رضى الله لا غير ومن كان كذلك لا ينفك العناد ولا الركون الى ما انتسب اليه
من امر مرجح ولا يبحث الحق لا غير مع ان اتباع الهدى جار على نحو من تعارض قواعد ويعاب يكون
تبع منها وانما يطلب الحق من حيث يحسن لعدم تقصيره وقد ضمن الله سبحانه لمثل هذا ان يهديه الى الحق الذي
يريد كما قال تعالى والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا وان الله لمع المحسنين ولا
يكون في المجاهدة مجاهدا لله الا اذا لم يكن استعمال هذا الدليل بذلك لان الله سبحانه لا يطلب منه
فلو كان ما يدعوه يصدق باستعماله انه مجاهد في الله لكان كل من فعل ذلك وصل الى العلم الذي
ضمن الله تعالى للمجاهدين فيه مع انه لم يصل الى العلم اليقيني مثل استعمال المجادلة بالتي هي احسن علم بان
ذلك لا يتحقق به المجاهدة في الله وانما يتحقق باستعماله دليل الحكمة بشروطه التي يتحقق بها دليل الحكمة

من مثل الشروط التي ذكرنا التي هي الصدق في العلم والعمل كما اشرنا اليه سابقا   الفائدة
الاولى في ذكر تفصيل الادلة الثلاثة   يبتغى ذكر بيان اقسامها وانقسامها باعتبار انواعها
الخاصة ادلة   وذكر مسائلها وشرائطها   ليهتدي كل منها الى ما يحصل من ثمرة ونتائجها
يحقق على كل انسي   اعلم ان الادلة ثلثة كما قال سبحانه لنبيه صلى الله عليه وآله ادع الى
سبيل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتي هي احسن فالاول دليل الحكمة
يعني نقول تعالى ادع الى سبيل ربك اي الى ما يريد الله سبحانه من عباده المكلفين باحد الادلة
الثلاثة لان المدعوين من المكلفين ثلثة انواع فاهل كمال الحكماء بالعقلاء والعلماء بالسلام ادعهم
الى الحق الثابت عند الله منهم من عرفه بدليل الحكمة وهو الدليل الذي يهدي الى الحق الذي لم يشبه العلم
والبداهة بالمستدل عليه لانه نوع من المعاينة مثاله قلنا في كثير من كتبنا ومباحثنا ان معرفة
حقائق الاشياء كائنة في ذاته تعالى على اشرف ثم افاضها فلذا لابد وان يكون الله تعالى قبل الافاضة
عالما بها قبل بعد الافاضة سواء كانت التغير في نفس الذات ام ما هو في الذات لانه ان حصل
التغير في الذات لزم حدوث الذات وان حصل التغير فيما هو في الذات على حقائق الاشياء فكانت
الذات محلا للصفات المختلفة ويلزم حدوث الذات وهذا شيء ظهور من نوع دليل الحكمة وهو
اشرف الادلة ولهذا قدمه سبحانه وقلنا فالاول دليل الحكمة . وهو آلة للمعارف الحقة
٧ يعني ان دليل الحكمة آلة تحصيل المعارف الالهية الحقة ومن عرف الله لا يشبه من الادلة
والذين

والذين يطلبون معرفة الله بغيره مثل دليل الموعظة الحسنة كما اذا قلت ان عتقنا ان هناك صانعا
لان شيئا منها لا يكون بنفسه بل بصانع موجد وان لم تتقدم تقطع بغاياته غير سيد بل يعتقد ان يحصل بعض
لا يحصل القطع بالتمام الا ان يحصل اعتقاد وجوده تعالى فهذا مثل نحو دليل الموعظة الحسنة ومثل هذا لا يحصل
المعرفة الحقة وانما هو بيان على الدقائق لاجمه وكذلك مثل دليل المجادلة بالتي هي احسن كما اذا
قلت ان الكل في الموجودات قديم خالق وليس بمخلوق ثبت الواجب تعالى والا لابد لها من
صانع اذ يستحيل ان توجد نفسها او توجد بعدم موجد لها وكلا الوجهين محال وهذا مثل دليل
المجادلة بالتي هي احسن ومثل هذا لا يحصل المعرفة الحقة وانما هو قطع حجة المخالف بخلاف مثل
دليل الحكمة كما اذا قلت ان كل ما نشاهد صفة موجودة لانه قائم به اي بفعله قيام صدور كالكلام لانه
قائم بالمتكلم قيام صدور وكالاشعة في الصور في المرايا فالاشياء هي ظهور الواجب بها لها لانه
تعالى لا يظهر بذاته ولا لاختلاف حالاته ولا يكون شيء اسبق ظهورا وحضورا وبيانا من الظاهر في
ظهوره لان الظاهر في ظهوره ظهوره ولذا لم يمكن التوصل اليه الا بالقيام فتقول يا قائم يا عالم
يا قائم ثابت انما يعرف القائم لا القيام لانه ظهوره لك بالقيام غيب عنك مشاهدة القيام اصلا
الا ان التفت الى نفس القيام فحجب عنك القائم بالقيام فهذا الاسم كان الذي هو دليل
الحكمة يكون ظهور المعارف اظهر من كل شيء كما قال سيد الشهداء عليه السلام أيكون لغيرك من الظهور
ما ليس لك حتى يكون هو المظهر لك يحصل المعرفة الحقة   وبه تعرف الله سبحانه في

ما سواه يعني أن دليل الحكمة به يعرف الله ويعرف ما سواه اي سوى الله سبحانه مثل
آياته الدالة عليه تعالى كمعرفة النفس فاذا عرفتها مجردة عن كل نسبة واضافة وعن جميع الكم والكيف
والمشخصات بان تعرفها مجردة عن جميع سبحات ما عرفت انما تعرف الله تعالى لا بما هو صفة
لنفسه تعالى لتبدع من عرف وصف نفسه عرفه فهي ح صفة ذلك الوصف
ويسمى الفؤاد والعقل يعني هذا عن الفؤاد لانه انما يدرك بسطوه والمراد بالفؤاد
في كلام الائمة عليهم السلام هو الوجود بالمعنى الثاني الذي ذكرنا في شرح مشاعر ملا صدرا القدر
الشيرازي اعني الوجود من حيث كونه اثر الفعل لله فانما انشاله اعتبار من ربه وهو انه اثر الله
او فعل الله واعتبار من نفسه وهو هويته من حيث نفسه وهو الماهية الثانية ويحتمل ان يراد
بالفؤاد ما ذكرناه بالمعنى الاول وهو اول فايض من فعل الله وهو عندنا هو المادة المطلقة
وانفعال العقل عن فعل الله هو الماهية الاولى التي هي قابليته والحاصل الفؤاد هو الوجود وهو
الذي يعرف الله به يعرف الله وهو في الانسان بمنزلة الملك في المدينة والعقل عامل
الوزير وانما انحصر دليل الحكمة اصطلاحا في ادراك الفؤاد لانه هو الذي يدرك الشيء
مجردا عن جميع ما سوى محض وجود الشيء مع قطع النظر عن جميع عوارض الشيء الذاتية كالانسانية
القابلية وسمياتها والعارضية بلا اشارة ولا كيف ولا يحصل بغير الفؤاد والقلب فلذا كان
محل المعرفة لانا قلنا سميته الفؤاد واما النقل فالمراد به الكتاب والسنة ومعنى كونها

النور على الهدى وان لم تقبل منه واتبعت شهوة نفسك او ما تعود به نفسك
باعدك وهي حلاه فانظر الى ان لم تتصف بذلك فما دام لم تتصف بعض ما ليس لك من الحق في نفسك
تحجب عنك نور الهدى والعلم فلم تنتفع بما ظهر لك في نفسك فمن طلب ان تتصف بذلك بان
تنفي ما ليس لك من الحق ومعنى قول امير المؤمنين عليه السلام تجلى لها بها وبها امتنع منها لانه لا يظهر لها الخلق
الا لتعرف احواله فانه لا يظهر الخلق ومتغير الاحوال حادث وانما يظهر للشيء بصفته له فاذا وجد
المصنوع ونظر في نفسه انه مصنوع عرف ان له صانعا فهو ظهر له ومعنى قوله بها امتنع منها انه
لما خلقها على صفة وجب ان يظهر لها بنسبة بصورة المصنوعية من التركيب والحاجة والفقر
والعجز فاذا كانت كل ما عرفت لا ما هي عليه فلا تدرك الا ما كان مثلها فكان بصورها حجابا
عن ادراك كنه عزته فرتل بجا صاحب عنك يعني تعالى هم الحجة في نفسك فمهما
ما ... منه فان احببته ولم يحجب بما عرفك قرآنك الا بخصوص اللسان بل باللسان والجوارح
والاعتقادات والاركان والاعمال فعند انصفت بذلك وح تنفعك استدلالك بدليل الحكمة
حتى تصل الى عالم الانوار فتقف به على خفايا الاسرار وربما اصطادت اسرار المتسمين
بالاسرار واحسن تاويلا يعني في النظر في الآفاق وفي النفس مع اجتهاد لدى
الاخلاص النية في العلم والعمل ولا تتساهل في كثيره ولا في قليله وبعد بيانه
ذلك وتمسك على قوله تعالى ولا تقف ما ليس لك به علم ان السمع والبصر والفؤاد كل اولئك

كان عنه مسئولا   يعني انك تقف عندها انك اي عند ما اثبت لنفسك من السان في
معارفك واعتقاداتك وعنتيدك اي منتحلك للسان وطلبك وعند نسبتك اليك
ما خرج عليه تقف عند ذلك كلا او يكون ح ذاكرا لقوله تعالى ولا تقف ما ليس لك به علم الاية
ليكون ذلك زاجرا لك عن القول على الله بغير علم فانك مسئول عما سمعته اذنك ورآه بصرك
ووعاه فؤادك   وسطر في تلك الاحوال كلها نسبة تعالى لا بعينك لعقولهم ولا تمش في
الارض مرحا انك لن تخرق الارض ولن تبلغ الجبال طولا   ستطر في تقديم معارفك على حسب
احتمالك واحتمال نقلته وفي استماعك وابصارك وحصك فيما لك وتعرك سطرى تلك الاحوال
كلها بعينه بسم اي بالبين الذي هي وصف نفسه لك اعني بحو ... من حيث كونه اوان بغيا ان
هو حال معرفتك لنفسك اذا كشفت عنها جميع سبحات معرا اشاره فانما ح عين الله سبحانه
اعاذك اياها التعرف بها اذ كلا يعرف الله الا بعينك الذي هو ... من حيث الك اتيت فانك لا تر
بهذا المعنى الحادثات المحاصه الفانيه ملاحظ في عرض ... من حيث هي فان هي الشي
المرح لانه شيء في ظلمات الماهيه فالمرح عام دليل للمسلط على ان ينقب الارض متصرف
فيها بنفسك الذي هو في الملك كلا تنبه لك لان عطاؤ اقتدا الذي لا يناله الا ... بغير الملك
ولن تبلغ طول الجبال بنفسك كذلك   هذا منها دليل الحكمة   يعني ان هذه الوصيه لك
لا ينال بها ... بالقسطاس المستقيم ولا تتبع ما ليس لك به علم ...

لم تسمع ولا رايت ولم تر ولم تفهم فانك مسئول عن ذلك   واذا ادركت شيئا فكلا
شيئا من ذلك الى نفسك اذ لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم فان هذه والتي بعدها ... دليل
الحكمة   واما دليل الموعظة الحسنة فهو آية علم الطريقة وتهذيب الاخلاق وعلم اليقين
والتقوى   كلا ... الاحتياط وما يترتب ... والتقيا ... المطلوب وعلم الطريقة
اي طريقة السلوك العلمي التي هي ... سلوك العملي وذلك ... تهذيب الاخلاق
من تعديل احوال النفس ... الحلي باخلاق الله سبحانه وتعلق بها على ما تخلق بها الرجال
من الذين علمها ... والملازمة لها بالاعمال والاداب ... الاخلاق ... علم الذكر ... وعلم
التفكر وتهذيب ... الاخلاق الذميمة من الطمع والحرص والبخل ... والسفه
والجزع ... والملازمة والجرة واسبال الحلف وعلم اليقين ولا ... على الطاعات
والاعمال الصالحات والتقوى والزهد حتى يحلوا ... وما يتبع الاسناد ... بحصيل هذه
... دليل الموعظة الحسنة   ولا كان ... سمعا ...   نعم ان علم اليقين
والتقوى وتهذيب الاخلاق ... من هذا الدليل الذي هو دليل الموعظة الحسنة
ولن يحدو ... هذا الدليل لا ... على ... ما انعم الله على العباد   يعني
ان ... والاطمئنان الذي اصل علم الاخلاق ... هذا الدليل لا ... العمل
مانع من الشك والريب فلا بد في حصول اليقين من ملاحظة الدليل   ومستند ...

والنقل   يعني ان منشأ الترتب له والمفهوم لا ركاكة العقل لانه مقر اليقين وقد ليل الموعظة
الحسنة ثمرة اليقين والنقل وهو الكتاب والسنة لان تشبههما كل شيء وهدى وكل خير
وشرط انصاف عقلك يعني لا تظلمه ما يسمعه وما يريد منه من الحق   يعني شرط صحة
وصحة الانتفاع به وتمام ناس ما انصاف عقلك يعني اداء ورد عليك هذا الدليل فان مادة
والنجاة والاحتياط العقل يحكم عليك بما يقتضي امثال ذلك فان انصفته اطمع عقلك بان تم
ما الرسل به من هذا الدليل لما سمعته كل الجانبة والعناد ولما كان العقل اسند الاشيا وصلة
وضعا كان مستحقا للقبول عنه فاذا لم يقبل منه فقد ظلمته ما يستحقه   وما ادعوه قال تعالى ابلغ انكم
من عند الله ثم كفرتم به من اضل ممن هو في شقاق بعيد وقوله تعالى قل ارايتم ان كان من عند الله وكفرتم
به وشهد شاهد من بني اسرائيل على مثله فامن واستكبرتم ان الله لا يهدي القوم الظالمين
وكقول الصادق عليه السلام لعبد الكريم بن ابي العوجاء حين تكلم على الطائفين بالبيت الحرام ان يكن
الامر كما تقولون وليس كما تقولون فانتم وهم سواء وان كان الامر كما يقولون وهو كما يقولون فقد
نجوا وهلكتم   هذا وامثاله يرتفع هذا الدليل المشار اليه ولهذا .   هذا بعض دليل الموعظة
الحسنة   انما مثلت بهذه الايات لمعرفة هذا النمط وهو كثير الاصناف في الاحاديث
واما دليل المجادلة التي هي احسن فهو مشهور معروف بين العلماء بل ربما يقال انه الدليل
عند جميعهم لانه هو محل المناقشات والمعارضات واما الدليلان الاولان فليس فيهما مناقشة

ولا معارضة لانه لو استقل بتحصيل احد الدليلين الاولين وعارضه شخص كانت المعارضة من جهة
منه وانما هي من دليل المجادلة بالتي هي احسن لانه لما كان مشتملا على المقدمات وفيها من
المنافيات الشايع ومحل وفي وما يتجها منها مفاهيم ومنها مصاديق ومنها معان مصدرية
ومنها لغوية ومنها اصطلاحية ومنها ما لوكات يحصل في كثير من افضالها الاشتباه لبعضها
ببعض على ان تلك النسب انما تترتب على حسب افهامهم وافهامهم مختلفة فتحصل الاشكالات
والاشتباهات بخلاف الدليلين الاولين فان مفاهيمهما مسلمة في شيء من ذلك فاذا اعترض عليهما
معترض فهو اعتراض على الدينها   فهو كالعلم الشريعة   سواء هذا في الغالب فقط
في احكام الشرعية الفرعية والاصل في ذلك ان العلوم النافعة ثلاثة كما في الحديث النبوي
آية محكمة وفريضة عادلة وسنة قائمة وما خلا ذلك فهو فضل والادلة ثلاثة كما مر ومعلوم
ان اهل العلم الثلاثة فدليل الحكمة للآية المحكمة اي علم التوحيد وما يلحق به ودليل الموعظة
الحسنة للفريضة العادلة اي علم الاخلاق وتهذيب النفس ودليل المجادلة التي هي احسن للسنة
القائمة اي علم الشريعة ولاجل هذا اشرنا الى التوزيع بان يكون كل له دليل العلم .
ويسمى العلم والنقل   اي منشأ هذا الدليل العلم اي حصول المعلوم به او بصورته
فهو عبارة عن المكتوب في النفس كما ان هو عبارة عن المحفوظ في الصدور العقلية والنقل
عبارة عن العلم الذي هو المعرفة في الفؤاد على نحو ما اشرنا اليه وما في اختلافه كثيرة من ذلك

وشرطه انصاف الخصم بان يعم الدليل على الحق الصريح في علم المناظرات وعد ذكره العلماء في كتبهم
والفروعية بل لا يكاد يجمع غير هذا الدليل ولو قدر على خصمه في اقامة الدليل على حقيتها او على
ابطال دعوى خصمه بنوع من المغالطات مع علم الخصم بانه كان باطلا ولا يكون المجادلة بالتي هي احسن
بل يكون بالوجه الحسن وليعلم   كلام لم تكن المجادلة بالتي هي احسن وهو مثل ما فعله اهل
المنطق في المقدمات وكيفية الدليل وما ذكره اهل الاصول وغيرهم من الادلة وكيفية الاستدلال
على الحق لا على وجه الحق فان كان من خصمه المبطل في مطالبه ولا استدلال بالباطل على حق ولا على
ابطال باطل ولا يحتاج هذا الى تفصيل كمل الكتب المختصة به بل لا يكاد يجمع الا نادرا وذلك لضعف
المسلمين والمنتسبين لهم وعلمهم ولكن لا نغفل عما ضبط من دليل الموعظة الحسنة فانه
طريق السلامة والراحة في الدنيا والنجاة في الآخرة وهذا اذا لم تستدل دليل الحكمة والا فهو في
من الناكبين ملبس بلاعتقاد الحق والله سبحانه يحفظك وعليك   وهذه الكلمات
منتهاها المناهي   الفائدة الثانية في بيان معرفة الوجود   نعوذ بيان تقسيم ما ينبغي
بهذا الاسم عند الطالبين لطلوع معرفته وبيان رسمه سواء كان لذاته او لعنوانه   اعلم ان الوجود
المعرفة عند طلب معرفته بالوجه   نعم اذا اريد رسمه شيء يعرف به عند القلب سواء
كان معلوما برسمه ام بتعريف عنوانه كما في الواجب لانه تعالى المجهول المطلق فالواجب الحق لا
تعرف الا بما وصف به نفسه واذا وصف نفسه كان في ذلك الوصف كان من جهة مخلوقاته وهو تعالى

ان يعرف بمخلوقاته ولا يثنى من صفاتهم   ثلاثة اقسام   وجه الحصر في الثلاثة ان الشيء اما
صانع او صنيع او مصنوع فالصانع هو الواجب والصنيع فعله والمصنوع ما سوى الله سبحانه من مصنوعاته
الاول الوجود الحق   يعني بالوجود الحق الوجود الواجب المقدس عن كل ما سواه و
عن جهة ما هو مقدس عن اطلاق العبارة عليه واذا اطلقت العبارة فانما تقع على العنوان اعني
الدليل عليه وهو ما اوجده الله تعالى من وصف لعباده وتلك العنوان الذي هو الحق
ليس كمثله شيء ولهذا عرف به انه ليس كمثله شيء ولو كان لتلك الوصف الذي عرف به
مثل لكان يعرف الله تعالى بانه مثل فانه قد قال صلى الله عليه وسلم من عرف نفسه فقد عرف ربه
وعلى قولكم يلزم ان يكون النفس ليس كمثلها شيء وهو خلاف المعروف من مذهب اهل الاسلام
قلت انما عرفنا الله بمعرفة النفس بان رشحنا عن جميع صفات صفة الخير كما قال صلى الله عليه وسلم كيف
صفات الجلال من علاماته ولا شك انه لا يحتاج ليس كمثلها شيء لانا لا نجردها عن كل شيء حتى عن
شيء لا الاشياء مع يكون ليس كمثلها شيء فانه لا يحتاج يكون لنا معرفة فاذا عرفنا الله بعد عرفت
انه ليس كمثله شيء فافهم هذا ولا تتهم من هذا الكلام ما فهمه الصوفية فانهم يقولون انا مر دينها
مثلا تجلى الله ولهذا نقول فاعلم انا الله بلا انا فهذا كفر صريح ولكن اذا امر دينها يكون آية الله
وعلامة معرفة كما قال الله تعالى سنريهم آياتنا في الآفاق وفي انفسهم حتى يتبين لهم انه الحق
سنريهم آياتنا فافهم واعتبر   وهذا الوجود لا يدل له العموم ولا الخصوص ولا الاطلاق

ولا ضد سبحانه بهذا الوجه الموقتة لا يعرف احد سواه من يجوز له وانما يعرف بما وصف
به نفسه وهو قد وصف نفسه بما يدل عليه وكل ما فيه جهة من صفات الخلق لا يعرف به ولا يصف به
نفسه تعالى فصحة من صفات الخلق ما ذكرنا ههنا وهو العموم وله هو اشتمال اللفظ او معنى لافراد غير متناهية
بكون كل فرد منها مصداقا للدلالة العام المشتمل على جهة البداية من غير تعيين او بعض فهو فرد
منها والخصوص بعكس العموم وهما من احوال الخلق والاطلاق وهو ان يكون للشيء اعتبارات
اعتبار لذاته من حيث هو كل شيء واعتبار لما يجوز من شيء وهو المقيد بالعموم فرد له بالاعتبار الاول
والخصوص فرد له بالاعتبار الثاني والاحوال الاربعة كلها من احوال الخلق وصفاتها كلها مستندة الى التركيب
بالقوة او بالفعل ولا كل ولا جزء ولا كلي ولا جزئي لان الكل له بعض والجزء بعض منه والكلي
له افراد متعددة توجد فيها والجزئي فرد منها وكلها صفات الخلق لا يعرف بها الخالق تعالى لانه هو المنزه
ولا هو على اجزائها ولا عمق ولا غلظ ولا كم ولا كيف ولا رتبة ولا جهة ولا
يعرف تعالى بمعنى لا المعنى وضع اللفظ له ويدل على دلالته او حل في المدركة لهذا لا اول له فيه
الاقتران باللفظ والتابع لذلك كان ناشئا من اللفظ وهو المفهوم كما قال الرضا عليه السلام كلامه
لا يوصف شيئا من ثلاثة احرف او اربعة احرف او اكثر او اقل الا انه محدث لم يكن قبل ان يكون
فهو المفهوم متولد منه لانه اللفظ كما هو معلوم والمال المجرد الذاتي الحال في الذهن فحال
في العقل لا اول له يعرف باللفظ ولكنا متولد منه والثاني لتخليه وهي والوهم والمعرفات فالاعراض والمواد

والحلول

والحلول صفات الحوادث ولا يعرف بها الا الحادث ولا يعرف باللفظ لان اللفظ من جنس الحروف
والاصوات المحسوسة والكيل حادث والكم مقدار متصل او منفصل او مقدار حسي كالموزونة والمكيلات
المعدودة والممسوحة وكلها حادثة والكيف كالهيئة والالوان وهي حادثة مفتقرة الى الحوادث والاين
نسبة المسافة من المتنسبين والجهة مقصد الطالب من ناحية المطلوب سواء كانت من جهات الست
التي هي متعلق الاشارة الحسية ام من الجهات الغيبية التي هي متعلق الاشارة الخيالية او العقلية وكل ذلك
صفات الحادثات ولا وضع ولا اضافة ولا نسبة ولا ارتباط الوضع بمعانيه الثلاث
حادث لافتقاره الى الحوادث ما لا في البسيط كالمحل للجوهر البسيط المجرد والجوهر المركب والثاني
او ترتب اجزاء الشيء من بعضها البعض والثالث ترتب اجزاء الشيء بينها وبين الاجزاء الخارجة عنه و
الاضافة قيام نسبة تحصل عنده على مقتضى الحسة والتساوي والتعاكس المتحاوي كالابوة والبنوة والمجموع
ولا اتحاد والنسبة وهي اعتبار حال شيء في جهة شيء سواء كانت على جهة اللزوم او الاتفاق سواء
تحقق التقدم من الطرفين ام من احدهما وسواء كان ذلك الاعتبار لداعي كل من المنتسبين ام لمرجحها
ام لداعي احدهما بعرضية الآخر والارتباط مطلق التعلق من الطرفين او من احدهما وكل ذلك من صفات
الخلق لا تعتبر الا في الحادث لاستلزامها التركيب والاحتياج ولا في وقت ولا في مكان ولا على شيء
ولا في شيء ولا من شيء ولا من شيء ولا لشيء ولا كشيء ولا من شيء هو تعالى لا في وقت ولا في مكان
والامكان محصور فيهما ولا على شيء والامكان محمول وحامله امر ونسبه ولا في شيء والامكان محل له ولا فيه

ولا الكان محلا لغيره وهو حادث محل لحادث حادث وكل من شئ بالاكان هو لوبه او لشئ ولا
لكان محلا لمسبوقا ولا كثير ولا الكان مشبها لغيره ولا عن شئ ولا الكان محاوا لغيره مستقلا ولا
وكل ذلك من صفات مخلوقاته　ولا بلطف ولا غلظ ولا استدارة ولا امتداد ولا حركة
ولا سكون ولا استقامة ولا ظلمة ولا بانتقال ولا مكث ولا غيبة ولا زوال　اي تعالى الله
يوصف بلطف اي رقة وبغلظ وبخشونة وما اشبه ذلك فانها صفات الاجسام ولا تعلق بكل اللطف
ولا استدارة كالدائرة والكرة ولا امتداد وهو بسط الشئ بكون في الذوات والاوقات والامكنة والصفات
والافعال والتاثيرات وما اشبه ذلك ولا حركة ولا سكون لانهما من الاكوان الاربعة التي تلزم الحادث
ولا استقامة ولا ظلمة لانهما من نوع الحركة والسكون المعنويين ولا انتقال كالحركة ارسالا منهما ولا مكث
كالسكون وما لزمه ولا تغير من حال الى حال ولا زوال كالانتقال وكل هذه احوال الخلق وصفاتهم فلا
تثبت معنا ولا الوصف بها فيكون مثلهم　ولا يشبهه شئ ولا يخالفه شئ ولا يواصفه شئ ولا يقاربه
ولا يسره شئ ولا يسر منه شئ　لا يشبهه شئ ولا الكان حادثا مثله ولا يخالفه شئ لكان له الاما
صدر عن ضده ولا يواصفه شئ ولا لا شبهه في جهة المواصفة ولا يعادله شئ ولا لكان نداله تعالى شريك له
فيكون حادثا ولا يسره شئ ولا الكان هو لوبه او لا يسره شئ ولا الكان والذي هو كان هو لو ولا
شانا لكان مكانا والمكان ذاتا ما الكا　وكل صفة او جهة او صورة او مثال او غير ذلك مما يمكن
فرضه او وجوده او تصوره او تعقله فهو غيره　وكل صفة او جهة او صورة او مثال لا يوصف بها

فوح

فوق وتوابع ولو عرف بها كان معروفا بمنوعيته غيره وتناسبه هو لغيره تعالى عن ذلك و
عن ذلك مما يمكن ان يتصف به حادث او لا يتصف بالمكان ممكن اي وجوده اي يمكن وجوده لان كل ممكن
حادث او عدم لان ما تميز فقد احاطت به حدود التمييز واحاطته مدارك النفس فهو محدود وكل
وكل محدود مدسين فهو حادث يتخصص بالتشخيص او ابهامه لان الابهام طالب للتعيين والمبهم محتمل
الزيادة ويحتمل الزيادة محتمل النقصان فهو ممكن فهو غيره اي كل ما يلحقه الامكان والعرض والتعين
لا يعرف به لانها صفات الحوادث　ولا يدرك شئ مما ذكرناه غيره ولا يتصف　هو تعالى
لا يعرف شئ مما ذكرنا من هذه الاوصاف والامكان متى كان بها والمتصف بغيره حادثا ولا بغير
المكونات مما وصفنا يصدق على الغير لانها حدود وصفات الحوادث ولا يتصف بذلك ولا الكان حادثا
لان الغيرية والضدية صفات الخلق　ولا يدرك ما هو في سره وعلانيته ولا طريق الى معرفته
بوجه لا بوجه ولا اثبات الا بما وصف به نفسه　تعالى لا يعرف باشارة ولا تلويح ورمز ولا تصريح وبيان
ولا طريق الى معرفته بوجه من الوجوه ثم يعرف بما وصف نفسه وذلك لان معرفة كنهه ما تمكن الا لمن
احاط به الكنه المعروف بالعلم الكامل او بمحل الرؤية والسماع بالوصول الى الازل ذاته هو ما هنالك
وسبل وجوه عما عاين وملتقى واد ما لم يوصل الى الازل لا يبرح حدث الا مع ولا ابداد الخيال ولا
عقل فكيف يمكن له ان يصفه له ثم لما تعذر ذلك على الخلق الحال انه تعالى بعد ذلك منهم من
ذلك في الحكمة واللطف بالعباد الضعفاء ان يصف نفسه لهم ليعرفوه بما وصف به لم

مما ذكرهم

تدركه الابصار ولا تحويه خواطر الافكار وجعل خلقه انبياء يعلمون على التوحيد والتعريف والوحي

منه ويبلغوه الى الضعفاء ارسل الرسل مبشرين ومنذرين فمن كلمه ولله الحجة البالغة

وما هو بظلام للعبيد ولهذا ولا يدرك احد كنه صفته ولغايته عما تعرف لعبيده وهذا

اشار الله تعالى الحجة ظاهر الكلام ولا سمع كلا حصونها فوقه من غيره ولا لشابهه سبحانه

اذ عرف لك نفسه بعد وصف لك نفسه وعرفك نفسه وعرفك غيره من خلقه لكنه

عز وجل لم يصف نفسه لاحد بمثل ما وصف غيره مثلا غيره بغير نفسه بانه ليس كمثله شيء وعرفه بان الحجر

والقرطاس ابيض والمداد اسود والرمح طويل والنار حارة والماء بارد واشباه ذلك ولم يصف نفسه

بشيء من تلك الاوصاف ولا لشابهه فلو وصف نفسه بالحجر لشابهه الحجر ولو وصف نفسه بالبياض

لشابه القرطاس فهو تعالى لم يصف نفسه بوصف شيء من اوصاف الخلق فانهم

فلما الشان ان وصفه لنفسه ليس كمثله شيء فهو المعلوم والمجهول والموجود والمفقود

فهو تعالى المعلوم بما وصف نفسه والمجهول بحقيقة كنهه لانه لم يبين حقيقة كنهه لاحد من

خلقه فهو المجهول الكنه والموجود باياته واثار صنعه فان الاثر يدل على وجود موثر صنعه

والمفقود [...] لمن طلب حقيقة ذاته فانه تعالى خالق كل شيء وخالقه [...] محض

ونفس شيء هو [...] غير مفقود [...] هو معلوم هو [...] هو مجهول الا بما

نعرفه بانه لا يوصف ولا يحاط به علما وانه ليس كمثله شيء وان كل معلوم بنفسه مصنوع وامثال هذا

فلا يعرف سبحانه الا فيما هذه الصفات وهذه الاوصاف هي الموجبة لكونه عز وجل مجهول الكنه [...] فانما

ونفس شيء هو [...] غير مفقود [...] بل [...] هذه [...] هو صنعه [...] المتقدم

بمثل ما [...] مثل صوت الكلام فان كل شيء [...] ويناهي الابصار والبصائر وجميع المدارك

والشاعر [...] صوت الكلام اذا سمعه من متكلم [...] وهو دال على وجوده [...]

الصوت [...] مع غيبته محال اذ ذكر انما هو باثر مع غيبته ذاته [...] انما هي باثار صنعه حال غيبته

فوجداننا غير [...] فهو لا يوصف بغيره [...] فهو تفهيم لما عرف بنفسه دلالة على وجوده

ندعوه [...] بانه مصنوع [...] اما انه لا يدل [...] ولا خصوص الا بعينها

صفات الخلق وصفاتهم وهي لا تحد الا بنفسها ولا تدل الا على امثالها [...] لكونه تعالى لا يدل

بنفسه [...] الصفات [...] الخلق وحقيقة شيء لا يوصف بها غيره [...] الاحمر [...] الحجر ولا يوصف

بالحجر الابيض [...] والصفات انما تصدق على موصوفاتها لا على غيرها ولا يدرك بها غيرها

وانما يدل بها [...] والله تعالى وصفاته [...] خلقه وصفاتهم فلا يوصف بصفاتهم الا [...]

بصفاتهم الا الحادثات واما انه لا يدل بصفة [...] اذ القديم لا شبه له ولا

لم يكن منه شيء [...] لان [...] الشيء

اذا كان في [...] مثله لا يكون [...]

وايضا لكون [...] على [...] في الصفات [...]

لانه تعالى لا يوصف بغيره لانه كغيره [...] خلقه [...]

مع الاتفاق في الرتبة مثلا يكونان اثنين هما في الرتبة ويكون اذا عرض احدهما نسيا لطلب الآخر تمكينه
وذلك بمقتضى الطبع الذاتي ومقتضى الرتبتان يكون كل منهما نسبة الى كل شيء على السوية فتساوي المقتضا
منهما الى كل شيء فلا يتصور شيء منهما ولا عن احدهما للتضاد المذكور فان صح تقتضي احدهما دون الآخر لم
يكن الآخر ضدا لنقص في رتبته او الرتبة او في الطبع الذاتي وقولي فلان ضد الممكن ممكن ولم اقل فلان مثل القديم
اريد به ان القديم يستحيل فرض ضده في العقل ومن تصور ضده فانما تصور ضد الممكن لانه اذا تصور معه غيره
فليس ذلك بقديم فهما حينئذ في الممكن ولذا قلت ان القديم لا ضد له ولانه اذا كان قديما لزم تعدد
القدماء نعم المصنف لو فرض وان لم يصح الفرض لزم تعدد القدماء المنصوص على بطلانه على ما هو مقرر
في ادلة التوحيد لا يمكن فرض ذلك في الاول لان الاول هو الذات البسيط المحض ولا مثل
فيه لان الذات الصمد لا يمكن فرض الضد والكثرة مطلقا سواء كان ضدا ام مثل المنافيات وذلك لان
الاول هو الذات الحق البسيط الذي لا كثرة فيه بكل اعتبار بخلاف غير تلك الذات فهو ممكن والذات
الحق ممكنا من كل فيه ولا من كل فيه مدخل لذاته فهو موقف محتاج والحق ولا هو امكان على انا
كان شيء بخلاف ما فرضنا بان يكون مدخل الغير او ليس بسيط او الكثرة ثبوتية فهو طرف مدخل من الواجب
الحق الحق ومنه فضل يصح ان يفرض منه غيره كما هو ظاهر البطلان وان كان الضد ممكنا لم يصح فرض كون الممكن
ضد الواجب لحدوثه به واذا فرض الضد ممكنا لم يصح كونه ضدا للواجب لتغاير الرتبة كما ذكرنا
سابقا لانه اذا فرض الضد ممكنا لم يصح كونه ضدا للواجب لتغاير الرتبة كان انما وجدنا بان الواجب تعالى

فكيف يحدث ما هو ضده وبذلك لا يكفي ان النار من جهة كونها حارة احدثت برودة منا في هذا الحال
وانما قلنا ان ضد الممكن ممكن لان العدم والممتنع لا يصلحان لمطلق الضدية ولا لكونهما ممكنين
لان العدم لا يوصف بالتعدد والضدية لانهما من صفات الحقوق فلا يفرض كون العدم ضدا الا على
نحو الامكان فح واما الممتنع فليس شيئا بالتعريف لكونه ضد الشيء ولكون شيء ضدا له فلذا قلنا الضد انما ممكنين
اما الواجب فلان الضدين هما المتقابلان طرفا وهو ممكن سواء عدا امتنع الضد فرضا
لان الضد ماخوذ في مفهومه جهة ضدية فلاجل الاتفاق لم يصح ان يكون بسيطا فلا يصلحان ان الضد
محصر في الذهن عند ذكر ضده ولا اصل هذا الى ان ما هو في مفهومه جهة مماثلة ضده واما
في الممتنع فلان الضد ان لم يكن شيئا لم يكن ضدا ولو كان شيئا كان ممكنا ان الممتنع ليس شيئا لا في
الخارج ولا في الذهن ولا في نفس الامر فاذا لم يكن شيئا لم يكن ضدا وان وجد ضده فهو ممكن ولا يعقل كونه
ضدا ومن فرض ذلك فانما فرض مما يملك الاسم ويعرف العقل لا يثبت شيء ويحصه في الواقع وذلك قال الله
قال عز وجل لمن يعتقدان شريكا قل سموهم ام تنبئونه بما لا يعلم في الارض ام بظاهر من القول ولو كانت تسمية
تثبت شيئا لجعل المشركين شيئا لما قال سبحانه ام تنبئونه بما لا يعلم في الارض حين سموا اصنامهم شركاء
لانهم لو ثبتوا بالتسمية لعلمهم ولو لم يكن لم يتم ذلك ولهذا لا يصلح العدم لضديته الوجود ولا
مجازا لان العدم الممكن وجودي الامكان لا في الاعيان والى هذا اشار الصادق عليه السلام لمن سئل
عن اختلاف هشام بن سالم وهشام بن الحكم في المعنى بل هو مخلوق فتمام لا افعال ربه ليس شيء وقال

هشام الذي نهى عنه الصادق عليه السلام قال بقول هشام وهو مسئلة   ويجاب ان العلم ليس شيئ
لا يصلح لصنعة الوجود نعم الوجود الذي هو المعنى البسيط المعبر عنه بالفارسية يصلح لعدم
الذي هو عدم الكون لصنعته لان هذا العلم شيئ ممكن ولو اريد به المفهوم المطلق صلح على ان
كان العلم الممكن يجوز في الامكان لا في الاعيان فيكون من حيث تحقق نحو الشيئية صلح المطلق للصنعة
ومن حيث ان الشيئية مختلفة من حيث الامكان والاعيان كان مدار الصدق بين الشيئية على الممكن
كما قال تعالى ولا يذكر الانسان انا خلقناه من قبل ولم يك شيئا واشباهها كما قال تعالى
هل اتى على الانسان حين من الدهر لم يكن شيئا مذكورا وقال الصادق عليه السلام كان مذكورا في العلم
ولم يكن مكونا باعتبار صحة الشيئية صلح للصنعة وباعتبار ان هذه الشيئية ليست خارجية
في الواقع والخارج مجاز الاستعمال كما عرفت والآية الدالة على اثبات الشيئية للممكن شاهد للحديث
المذكور واما الممتنع فليس بشيئ ولا صادق له وانما استعمل العبارة لجهة امكانه   اعتبار كما
الممتنع بين كان الاول في بيان عدم صلوحه للصنعة والثاني لبيان عدم شيئيته وحقيقة الحال
ان الممتنع المفروض ليس شيئا اصلا وانما عرضه فاسم العبارة على ما يوهمه المخترعة والمتوهم
والمتخيل والمعقول ممكن موجود ولا اقل في الذهن اذ كان هو الذي المشار اليها بالاصل يحقق موجوده
ولا يتحقق لعدم حالها ممتنعة الوجود وان كان صفة فالصفة لا توجد الا مرتبة على الموصوف فكون الممتنع
عندهم على الفرضين ممكنا   مثل لا شريك له لان يوجد التفرع على الثبوت   اذ لو كان

شريك له فصانعي ما كان ذلك على ثابت لزم التركيب وان لم يفرع على شيء لم يكن للنفي معنى فلما ثبت
معنى الذي دل على نفي كون شريك وهو ملاحظ نفس الامر مع انه تعالى قال اتعلمون الله بما لا يعلم في
السموات ولا في الارض سبحانه وتعالى عما يشركون اذ لو كان شيء لعلم تعالى فلما نفى علمه به دل على عدمه
بكل اعتبار في جميع الاحوال واشباهها المذهب سوى كشريك في الاذهان لا يوصف الكامل علم ما
لم يعلم الله تعالى وليس كذلك لان الذهن تصور صورة مشوبة من احكام الاوهام حيث تحكم بكونها مثل
شريك الله سبحانه وهو هذه الاوهام مطلق شريك واحد الفعلا في وجودها في الاوهام تماما
ما نفيها من العبادات تصورت تلك المعاني المحجوبة الحقيقية ان العبادة واقعة على ما خلقته الاوهام
كما قال تعالى وتخلقون افكا وهو ممكن وتسميتهم له بالممتنع ام بظاهر كما قال تعالى ام بظاهر من القول ...
ان هو الجنس المتوهم صح ان يكون شريكا ما الاستماع في كون هذا الممكن الحادث شريكا لانه المشار اليه
نفي كونه شريكا شيء ممكن لانه لو كان كذلك لم يكن ممتنعا   وذلك ان الاوهام تصورت شيئا
وتسميته شريكا من جهة تجويزها ذلك او توهم وجوده والله الاشارة بقوله تعالى وتخلقون افكا
لما استعملوا الاشياء اعتقدوا فيها انها تسمع وتبصر وسموها آلهة وهم يعرفون
ان الخالق هو الله كما قال تعالى ولئن سألتهم من خلق السموات والارض ليقولن الله سموها
شركاء الله تعالى وشفعاء عند الله وكسبوا الشيئية تجويزهم ذلك او توهم كونه موجودا
فالى بهذه العبارة مكشفه لغبار الاوهام   تشير الى قوله لا اله الا الله وحده لا شريك له

لغبار الاوهام بسبب تجويزها الشريك وتوهم وجوده .   فهي عبارة محدثة واردة على
لان اللفظ انما يوضع بازاء المعنى الموجود في الخارج او في الذهن ولا يصح ان يوضع اللفظ
على لا شيء ولانه لو وضع لا شيء موضوع له لم يكن موضوعا لشيء فلا يدل على شيء هف
واما الممتنع فليس شيئا فلا عبارة له عنه   هذا الموضع الثاني ذكرناه قبل بان الاول في بيان
عدم صلوحه للصفتية والمرة الثانية هو ما هنا وهو بيان عدم شيئيته في نفسه اصلا وذكرناه
ايضا هنالك وحيث قررنا ان ذكرنا اولا البيان عدم شيئيته [illegible] فيلزم عن عدمه والعبارة
انما تكون للممكن وليس المحال شيئا هنا ولا عبارة عنه فاذا وجدت العبارة فانما هي باعتبار المعبر
عنه   ونصرف هذه العبارة لهذا العنوان المتوهم   سواء ان التعبير عنه بهذا [illegible]
مع ان العبارة لا تستعمل فيما ليس شيئا والا لم تكن عبارة لشيء هف   ولما كان معنى شريك الباري تعالى
معنى انه لو كان شيئا لكان نظيرا فيه كذا وكذا مكانت العبارة للعنوان المتوهم لان العنوان الذي هو
الدليل للافهام على ما ترد عليه من العبارات لكل ما لم يكن مدلوله منها شيئا اصلا من حيث
يقصد منه المراد وانما يوجد بعض الاوهام الناقصة لعوض شيئيته وان كان على ما فهمه الافهام الصحيحة
والقادة في الافهام القوية يمتنع الفرض والتجويز واحتمال بكل وجه فلا عبارة له عندها الا مع مخاصمة الاوهام
الضعيفة فيما يحرف منه فلما كان هذا العنوان انما هو بهذا النمط لعدم تحقق مدلوله بكل احتمال فهو
عنوان متوهم لانه لو كان حقيقيا لكان مدلوله ثابتا كما في عنوان الواجب تعالى   وهو ظاهر

ان الشيء لا يكون الا المتحقق وليس المتحقق الا الله تعالى وصفاته واسمائه تعالى   واما الامر الاخر
ما وصف به نفسه فلان الازل ليس شيئا غيره تعالى وما سواه فهو في الامكان والازل لا يخرج منه شيء ولا
يدخله شيء ولا يصل الى شيء مما هنالك ويصف ما فيه   اول الا انه تعالى لما كان هو الازل يجب ان
يكون ما سواه هو الاول وغير الازل ممكن ولما ثبت ان غيره لا يساويه ولا يصل اليه وجب ان لا يعرفه غيره لكن
فاذا كان كذلك واراد ان يعرف عباده وصف نفسه لهم لانهم لم يصلوا اليه لم يدركوه ولم يعرفوه
وانما عرفوه بذلك الوصف الذي وصف نفسه به لانه هو الذي عرف نفسه   واما كان
كذلك لا يعرفه احد الا بما وصف به نفسه   لانه لا يصل اليه غيره ولا يصح اصلا عدم اطلاعه علينا
الا بمعرفة نفسه له .   وهو [illegible] لا يدرك غيره [illegible] الاكبر لا [illegible] بنفسه عين ذاته
هذا العلة والسبب في عدم ادراكه لا احد غيره ومعرفته بذاته عين ذاته ولعلمه يمتنع معرفته بذاته لغيره
فاذا وصف نفسه كان وصف الحق الموجه الينا ليقع علينا وصفه خلقا   بمعنى انه وصف نفسه بنفسه
هو وصف لعدم المغايرة هناك لاستحالة [illegible] الكثرة [illegible] الحدوث [illegible] وصف الحق [illegible] الاثر هو وما
وصل الينا من ذلك التعريف فهو حادث محدث مثلنا هو في المحدود وانما ذلك الوصف اثر من فعله لنا معرفة
بعد فعله وفعله اثر علمه الذي هو ذاته فلما لطفنا يقع علينا [illegible] لان انفسنا [illegible]
هيكل توحيده [illegible] انفسنا [illegible] على ذلك [illegible] والا [illegible] صفة [illegible] من جهة [illegible]
الامام امير المؤمنين عليه السلام من عرف نفسه فقد عرف ربه [illegible] دليل [illegible]

او فعله من جهات عرف ذلك الوصف عرف الموصوف وهذا ظاهر   ومن ذلك الوصف الذي علمنا
بانه فقد تعرف لنا ذاتنا   يعني انه يعرف ذاتنا او ذواتنا وحقائقها بتلك الوصف لانه لما اراد ان يعرفه
خلقنا على هيئة معرفة مثاله اذا اردت ان تعرف غيرك شيئا طويلا بصفة طول ونحوه خلقنا طويلا على هيئة
طول فحال ذلك الشيء المطلوب معرفته بطوله او معرفة طوله ولو كان المطلوب معرفة عريضا وسمتا ان تعرف شيئا
عريضا على هيئة عرض ذلك الشيء المطلوب معرفته عريضا او معرفة عرضه وهذا معنى قولنا هذا يعرف لنا ذاتنا
ومعنى قولنا فكان الوصف المحلى حقا   يعني ان الوصف المحلى به لكنه يصل الينا انه خلقنا لان القديم
لا يتغير عن حاله ولا يزول عما كان في الازل والجهر فانما يكون ذلك من الحادث اذ القديم حالة واحدة لا يتغير ولا
يتبدل   لان المخلوق لا يدرك الا خلقا انما يصل الا دوات انفسها وينتهي الى نظائرها   تعليل هذا
لما قلنا انه تعالى لا يعرف من حيث ذاته وانما يعرف بما وصف به نفسه فلذلك ان المخلوق لا يدرك الا
خلقا مثله لانه مركب من عناصر انما يصل الا دوات انفسها وليس الا لات الى نظائرها ... ولدليل
على ذلك ان الشيء لا يدرك الا ما هو من جنسه او نوعه او صنفه   فلا يدرك شيء الا ما كان
من جنسه   يعني ان كل شيء لا يدرك ما ليس من جنسه ولا من نوعه لان كل من ادرك شيئا انما ادركه
بطبيعة جسمية لا بطبيعة الجمادات وادراك المجرد بطبيعة مجردة لا بطبيعة جسمية فمن تمكن
على العقول بكونها مفارقات يعني انه لم يكن عقول نشيء من الماديات فلا تدرك الا المعقولات ...
جميعا فلا يدركها الا المتوسط ما هو من جنسيهما او النفوس كذلك يعني انها ... ادراكها مثل ... ادراك

العقول

العقول لكونها مفارقة في ذاتها ومقارنة في فعلها فادراكها الامثال الصور الجوهرية والعقلية ما
كان من نوع الجسمانيات   هو سبحانه تعرف الخلق بما تعرف عليه من الحقوق في الوصفية
بني على حسب ما تقتضيه وصف لنفسه من البيان بهذا الحلالي ما وصف خلقه به الخلقة فانه مثلا لو
نفسك بانه ليس كمثله شيء وانما ميزه بمعنى ادق معانيه ... مثل ... مخلوق ... الى زيد
... عليه لانه صفة نفسه ووصف ... مركب متغير ... فلا يمكن ان يوصف
المخلوق الا بما يقع على هذا النحو ولا يمكن ان يصف الخالق نفسه الا بهذا النحو المشاركة في وصفه تعالى
لنفسه   انهم خلق وهو يعرف نفسه انه ليس بخلق ولا يشبه شيئا من الخلق
شيء يوصف على ما هو عليه وذلك في وصف الخلق انهم ... مركبون ... محدودون
محصورون محتاجون وامثال هذه الاوصاف وفي وصفه تعالى لنفسه انه لا يشبه شيئا من صفات خلقه
فلا يدرك ما عرف انهم بشيء من بصائرهم ولا من ابصارهم   لان بصائرهم وابصارهم ...
تدرك ما هو من نوعها وشبهها ... ولا لما ادركته   وانما يعرف بما وصف به نفسه
... اعرفوا الله بالله   وقال الشاعر اذا رام ما ... ولم ... عن ... اعاره
طرفا رآها به فكان البصير بها طرفها   انما يعرف بما ... لان تلك البصيرة هي نور ... ولانها
تدرك نظائرها   ولذا قال ... اعرفوا الله بالله يعني اعرفوا الله بما ... وصف به نفسه لكم وهو ما
معرفة عليه بالنسبة الحادث ... فان الشيء انما يعرف بما هو عليه ولما كان تعالى ما هو عليه ...

ممتنعا على ما سواه وكان قد وصف نفسه لخلقه ليعرفوه بذلك الوصف كان ما تعرف به لهم هو ما وصف
به نفسه لهم مع معرفته بذلك الوصف الذي معرفته على ما وصف لهم وهذا هو معنى أنه عار
العارف عنا منه أي من تعريفه بوصفه يعرفونها   ومعنى هو المعلوم والمجهول الخ أي أنه تعالى
المعلوم بصفة المجهول بكيفية الموصوف بآياته المعقول بذاته   يعني يستدل على وجوده بصفة
لأن صنعه أثر فعله والأثر يدل على المؤثر ويستدل على وصف الذي تعرف لخلقه بما أظهر في
صنعه من آيات الله الدالة على ذلك كما قال تعالى سنريهم آياتنا في الآفاق وفي أنفسهم حتى يتبين
لهم أنه الحق فكما أن هيئات الكتابة تدل على حركة الكاتب كذلك صفات خلقه وهيآتهم تدل على صفة
هذا تعالى لأن صنعه أثر فعله والأثر ينسب صفة مؤثره الى ما صنعه فعلو صفته بآثار فعله كما أن الدخان
المنعقد يدل على وجود النار ومجهوليته من حيث كيفيته لأن كل ما سواه مغاير له من كل جهة وبذلك المغايرة
لم يتصور بما سواه فهو موجود بآياته لأن كل من نظر في آيات يدل على موجدها حيثما توجه ومفقود من
حيث ذاته لكون كيفيتها تفريقا بينه وبين ما سواه فلا يوجد من حيث ذاته ولا يفقد من حيث آثار فعله
فظهر فلا شيء أظهر منه وإنما ظهر كل شيء بآثار ظهوره   يعني أن كونه تعالى أظهر من كل شيء لأن
ظهور كل ما سواه إنما هو بآثار ظهوره بذلك كسواء يعني أنه تعالى ظهر المخلوق بذلك المخلوق أي بإيجاده
وهو عز وجل لم يتحول ولم يتغير في نفس ظهوره لم يزد مثلا ظهوره من بدء أي حالة فيكون الظهور لم يزد الأظهر
الله سبحانه في الظهور لتصل تعالى فلا يكون شيء أظهر منه وهذا معنى قوله وإنما ظهر كل شيء بآثار ظهوره لأن

ظهور

ظهور الأشياء إنما هو ظهور ظل لها فلا ظهور لها غير ظهور ظل الذي تمثلها   وبطن فلا شيء أبطن منه
لأنه لا شيء أظهر منه وإنما خفي لشدة ظهوره واستتر لعظم نوره   أي لا شيء أظهر لكمال الظهور لشدته ولو
لم يزد وصل في الظهور الى نهاية لاحتاج ذلك الظهور الى زيادة منها ويكون حينئذ ظهوره وأنها ما هيا بهمع
باعتبار الظهور يحتمل الزيادة بالنسبة الى آخر غير الأول الذي انتهى الظهور إليه فلا يكون نهاية الظهور للأول نهاية
بالنسبة الى الثاني بل يحتاج الثاني الى زيادة ظهور والثاني لو وقف الظهور عنده على الزيادة بالنسبة إليه
ما لا يتوقف عند ذلك عن الزيادة فهنا فرض الظهور بما هو يحتمل الزيادة وما يحتمل الزيادة يحتمل النقصان
وذلك حادث لأن صفة الحادث تحتمل الزيادة والنقصان بخلاف صفة القديم سبحانه فإنه إنما هي في النهاية
صفة ظهوره عز شأنه فإذا ظهر الحلول كان يحق تلك الظهور وظهوره عز وقف على حد نسبة المخلوق له بل كل
من أعيان الظهور والتجلي بلا انتهاء معا وكل شيء يحدث وكل شيء فان والظهور إليه راجع بالنسبة إليه
عن حد الظهور الى حد البطون المخالف لحد الظهور في التعاون والحال الخارج عن كل حد وما قبل من الأحد
فوجد البطون والخفاء من شدة ظهوره وعلو شأنه هيهات وهو في الحد الى حد بطن بطون لا انتهاء له ولا خفاء لأنه
جهة ظهوره عين جهة بطونه وخفائه وهو معنى قوله بطن فلا شيء أبطن منه لأنه لا شيء أظهر منه ومعنى قوله
وإنما خفي لشدة ظهوره واستتر لعظم نوره   واعلم أني قد أعربت عن عجمة الغالب للسان وهي وإن كان ناقصة
عن تأدية المعنى إلا أن العارف يفهم من مدلولها المعنى المراد والسلام   ومعنى حجبة معلومية
الذي لا يعرف ولا يعلم إلا بما هو عليه   يعني أنه لما كان كل شيء لا يعلم إلا بما هو عليه وكان مفعولا لأزل

ان يكون مجهولا الا المعلوم بتقضي الاحاطة وشان الازل ان لا يكون محاطا به فلا يثبت ان الشيء لا يعلم الا بما
هو عليه ثبت انه لا يعلم الا ان لا احاطة وهو معنى جهة معلومة بنفس مجهوليته ومعنى قولي ان الشيء لا يعرف
ولا يعلم الا بما هو عليه فالطويل يعرف بطوله والعريض بعرضه والقصير يعرف بقصره والابيض ببياضه
والاسود بسواده ووزن الجسم بهيئته وما لا هيئة له ولا لون ولا هيئته يعرف بذلك هذا معنى
ما ثبت بان الشيء يعرف بما هو عليه من الجهة التي يتعلق بها التعريف والتعرف فلو كان شيء احمر وطويلا والمطلوب
معرفة منه الجسم يعرف الاحمر بالطويل وبالعكس فمعناه انما يعرف بما هو عليه من النحو الذي يتعلق
المعرفة منه واذا كان لا يدرك ولا يحد كما صنعه الاوهام فهو مخلوق كما ان الذي هو عليه
من النحو الذي يعرف به انه لا يدرك ولا يعلم فعرف سبحانه بانه لا يدرك ولا يوصف وهذا معنى هو
الذي عليه من جهة معرفته ولو كان طويلا لعرف بطوله الخ فالا يوصف بشيء من صفات الخلق تعالى عن الاوهام
ادراكه عرف بذلك احكام لا يعرف

ل ۲۰۱

بسم الله الرحمن الرحیم

شیخ بهاء الدین منظور است که شیخ میفرمود که در وقتی که در ولایات هند
بسیاحت میرفتم نزدیک بسر عبورم بسیاه چادری افتاد زنی از توی چادر بیرون آمد مرا بسیار
خوشش آمد گفت نوازش کرد مرا از اسب پیاده شدم داخل خیمه او داخل شدم آب و طعام خوش گوار
از برای من آورد و صرف شده بخواب رفتم از خواب که بیدار شدم ضعیفه آمد به نزد من گفت
یا شیخ برخیز از این جا برو گفتم وقت گذشته است میخواهم این جا بمانم شب را ضعیفه گفت
شوهری دارم از مهمان خوشش نمی آید اگر بیاید میترسم ترا آزار کند هرچه ضعیفه اصرار کرد
من قبول نکردم تا آنکه حوالی شب شد دیدم سواری رسید و آهوی شکار کرده بعقب اسبش
بسته بود چشمش بمن افتاد بسیار مرا خوشش آمد و نوازش کرد من چون محبت های او را
دیدم از گفته ضعیفه متعجب شدم قدری از گوشت آهو کباب کرد و بمن هم خوردم و رخت
خواب آورد من خوابیدم نصف شب بیدار شدم دیدم صدائی از پشت چادر [illegible] فریاد
میکند ای مرد مهمان من از جا برخواستم رفتم بعقب چادر دیدم صاحب چادر شمشیر بر کمر
و نیزه بر دست سوار اسب ایستاده است میگوید بیا همراه من و من جرات نکردم جواب
بگویم با خود گفتم ضعیفه بمن گفت و من نشنیدم شروع کردم برفتن بقبرستان رسیدیم
ریسمان تابیده در آورد و سر ریسمان را بدست من داد و گفت نگاه دار و خودش رفت
بان سمت قبرستان شروع کرد بورد خواندن و پف میکرد من با خود گفتم هرچه هست
در سر ریسمان است مبادا حیله بکار من بکند سر ریسمان را بر بوته علفی بلندی بستم و رفتم

دور ایستادم که ببینم چه میشود قدری طول کشید دیدم شروع کرد و وردش را الطیش و غیض
خواندن قبر شکافته شد مرده با کفن بیرون آمد خنجر برهنه در دست رو کرد بسمت
سر ریسمانی که جانب من بود من گریختم دورتر رفتم آمد دید سر ریسمان بعلف بسته
سر ریسمان را گرفت و بسمت آن سر ریسمان رفت و آن مرد هم مشغول وردش
بود بر نخورد و مرده رسید و خنجر را نواخت بر سینه اش آهی کشید و گفت سوختم و افتاد و
شروع کرد بسوختن میت برگشت رفت داخل قبر شد و قبر سر بهم گذاشت ازان
سمت هم صدائی نیامد من با خود گفتم بروم ببینم بر او چه گذشت وقتی به بالینش
رسیدم دیدم یک پارچه طلا شده است کتابی هم در گردنش بوده است و سوخته است
ریسمان را التیم بالش کشیدم آوردم بدر چنین چلوارش ضعیف را صدا زدم همانش که آمد
او را دید بابی حال گفت حمد خدا را که این مردار کردن من افتاد بعد گفت یعنی ای
شیخ وقتی که تو را گفتم برو بسبب اینکه مبادا بیاید و تو را طلا کند و بالای دیگران گذارد
هذا الشیم توجه کردی که تو او را طلا کردی گفتم هذا الحزالت شو بهتر از آنکه دارد کن ضعیف گفت
او را بردار همراه من بیا قدری راه که از آنجا دور شدیم گفت اینجا را بکن زمین را
بقدر یک ذرع کندیم در صفه قبری پیدا شد و در را باز کرد سردابه نمایان شد که دیدیم
چندین آدم را طلا کرده است و بر روی هم انداخته است گفت خود این را هم بلند از
برو در آنجا ما هم انداختیم گفت در را محکم کن بطریق اول محکم کردیم ضعیف گفت
یا شیخ این همه دولت و این هم بستم مرا بعقد خود در آور و دولت سالها هم بخوریم

ومن نگفتم

من گفتم مرا ابد دولت و تو بس است لکن آن کتابی که در گردن داشت و سوخت اگر نسخه اش را
داری بمن بده ضعیف گفت نسخه همان یکی بود دیگری اعتبار نمیکرد همراه خود میبرد نگاه
میداشت ضعیف هرچه اصرار کرد که او را بگیرم قبول نکردم و او را وداع کرده روانه شدم
رفتم تا آنکه عبورم به یکی از ولایات هند افتاد داخل شهر شدم خلق دیدم
که نه من زبان ایشان را میفهمیدم و نه ایشان زبان مرا میفهمیدند متحیر بودم با خود
گفتم میروم در مدرسه شاید از ملاها که درس عربی خوانده باشند بلفظ عربی گفتگو
از ایشان کسی را بجویم که همدم من باشد رفتم و جمعی از طلاب را دیدم و با ایشان انس
گرفتم و بالفاظ عربی گفت و گو میکردم گاهی آنها را درس میگفتم گاهی از ایشان بعضی از
علوم را فرا میگرفتم دیدم قاعده که درین شهر در میان ایشان هست که بعضی که کسی عطسه
میکند دست برهم میزنند و تأسف میخورند و میگویند حیف ازین که فوت شد
و مرد برمیخواستند و جمعیت میکردند او را برمیداشتند و میبردند غسالخانه
غسلش میدادند و کفن کرده می بردند او را دفن میکردند من با خود گفتم عجب ولایتی است
تا زود است باید ازین ولایت بیرون رفت مبادا از برای من هم چنین شود در این
فکر بودم که از اتفاق یک وقتی عطسه کردم دیدم اینها تأسف خوردند و دست
برهم زدند برخواستند جمعیت کردند که مرا ببرند مثل سایرین غسل بدهند
و کفن و دفن کنند هرچند ابا کردم که من نمرده ام زنده ام نشنیدند بزور مرا کشیدند

در شستن شخص ... حنفیه

و بردند منهم رو را نهار انداشتم تن بقضا در دادم تا به بلیتم چه میشود بردند و غسل داده
کفن کرده در تابوت گذاردند و بردند بقاعده که اموات را می برند بقبرستان در دخمه درا
گشودند مرا داخل آن دخمه انداختند و در را داشت بسیار محکم که نمیتوان آن را گشودن
در را بستند و رفتند مردن را برخود قرار دادم گفتم درین جا از گرسنگی خواهم مرد در فکر
بودم شب شد دیدم این دخمه روشن شد جمعیتی درین جا هستند همه در یک جا جمع شدند از برای
ایشان قابهای طعام حاضر شد ایشان مشغول بخوردن شدند با خود گفتم من هم میروم
و با ایشان میخورم با یکی از ایشان بخوردن مشغول شدم دیدم اینها مرا نمی بینند این شخص
بدیگری گفت که قاب طعام من یک طرفش بی بلیتم خالی میشود گویا درین جا جن هم رسیده
از قاب دیگری خوردم او هم چنین گفت باین طریق به یکدیگر گفتند و مضطرب شدند
همه برخواستند گریختند بکنج دخمه رفتند من هم طعام ها را جمع کردم از برای وقت دیگر
که مبادا گرسنگی بخورم تا به بلیتم چه میشود گفتم از این جا بجائی نیست مگر آنکه به بلیتم یکی میت
بیاورند در بین گذاردن در دخمه فرار کنم بودم تا اینکه روزی دیدم صدا آمد و آوردند
جنازه را و در دخمه را گشودند و او را داخل دخمه گذاردند و من خود را بیرون انداختم
و مرا ندیدند آمدم در بازار در بر دکانی دست بچیزی که میگذاشتم یا بر میداشتم نمی دیدند
و با یکدیگر میگفتند که جن درین ولایت آمده است با خود گفتم حالا که مرا نمی بینند
بروم بحرم سرای سلطان تماشا بکنم رفتم بحرم سلطان چونکه شب شد طعام
آوردند از برای دختر سلطان از قاب طعام او خوردم دید ظرف از دو طرف خالی شد

ودیم نزد پادشاه

نزد پادشاه که درین جا جن بهم رسیده پادشاه گفت الحال جن در شهر شهرت کرده است که
پیدا شده است آمده است درین جا بروید کسی که صاحب تسخیر جن جمع کنید رفتند و
آوردند گفت جن که درین ولایت بهم رسیده آمده است بحرم من و لا بد باید او را بگیرید ایشان
جمع شدند و شروع کردند بورد خواندن هرچه اینها میخواندند من هم عزیمه میخواندم و باطل میکردم
تا اینکه اینها عاجز شدند پادشاه ایشان گفت اگر نگیرید همه را خواهم کشت اینها شروع کردند
بشدت خواندن عجز را دخنه و از من سبقت کردند آخر الامر مرا گرفتند و سلطان گفتند
او را گرفتیم امر کرد پادشاه شیشه آوردند و مرا در شیشه کردند و حکم کرد پادشاه گفت
نفت و آتش بیارید و او را بسوزانیم دیدم حالا مرا خواهند سوزانید با آن ملائی که
بزرگ ایشان بود با او گفتم که من از جن نیستم و من آدمیزادم و کیفیت احوال خود را
گفتم و گفتم مرا نسوزانید و رها کنید من شرط میکنم که درین ولایت نمانم و بروم آن ملا
کیفیت را با پادشاه گفت که این جن نیست عجیب است از آنجائی که مردن ایشان را
منکر شده است باین طریق شده و شرط میکند که درین شهر نماند و برود پادشاه
گفت اگر چنین شرط میکند که در شهر ما نماند او را رها کنید برود شیخ را رها کردند

بسم الله الرحمن الرحیم شخصی نقل کرد [illegible] شیخ بهاء الدین که شخص تاجری
در مجلس فرمود در بلاد هند جانوری است که فیل را فرو میبرد تا ما شخص دیگر استبعاد کرد و گفت
این را تو دروغ میگوئی شخص تاجر خجالت کشید برو حرف نیاورد بیرون که آمد روز دیگر
رفت با شخص مدعی طرح دوستی انداخت در هر روزی یک چیزی از نان و پول باو تعارف کرد

تا انکه اورا بمرور ایام مایل بخود گردانید بعد ازان گفت مرا سفری در پیش است و مرا رفیقی
ضرورست هر چند فکر میکنم از تو بهتر نیست و سفر منهم یک سال طول خواهد کشید
برو مشخص کن تدارک سال تو از هر چیزی که مایحتاج است از کیسهای تنباکو و سفیدی نمک
رحوت و خوراک و غیره الخ الخ هست بنویس بیاورم بتو میدهیم و تو با من هم سفر شو
درین یکسال تمام راحت کنیم مرد هم از خدا خواست رفت و سیاهه اخراجات و مایحتاج
سال خود را بلکه زیاده حساب کرده گرفته و بخوانده اش گذارد و تدارک سفر دیدند و روانه
شدند تا بکنار دریا مال و اموال خود را بکشتی گذاردند و سوار کشتی شدند چند روزی
که در آب دریا سیر کردند شخص تاجر کشتی بان را گفت کشتی را ازین سمتی که من میگویم
ببر کشتی بان گفت آن سمت راه نیست و بیراهه است گفت من میخواهم سیر و تماشا
کنم تو باید اطاعت مرا کنی بیراهی که من میگویم ازان سمت ببر کشتی بان قبول کرد و ازان
راه که گفته بود بردند تا رسیدند بکنار جزیره در آن جا لنگر انداختند شخص تاجر رفیق
خود را گفت برویم اندرون جزیره تماشا کنیم قبول کرد در توی کشتیهای کوچک نشستند و گردش
کردند قدری میوه خوردند شخص تاجر گفت که در توی کشتی بجهة عفونت دریا هر طبخی که
میکنیم دل نشین نیست بهتر این است که قدری طبیخ درین جزیره بکنیم و بخوریم و برویم
قبول کرد تاجر گفت پس من بروم برنج و روغن مایحتاج و دیک برگ بیاورم رفت و
آورد بنای طبخ گذاردند چند دفعه تاجر آمد و رفت کرد هر دفعه چیزی آورد تا انکه
طبخ بعمل آمد آخر الامر گفت تو درین جا باش من بروم چیزی را بها ذکر کرد که بیاورم
او را در جزیره گذارد در پیش دیک طعام و رفت داخل کشتی و کشتی بان را حکم کرد
که کشتی را روان کن گفت رفیق تو بیرون است گفت تو را چکار است الخ من میگویم

بکن

بکن لنگر کشتی را کندند و روانه شدند ان شخص در جزیره نزد دیک طعام ماند و انتظار میکشید که رفیق بیاید نیامد
تا وقتی که مایوس شد آمد بکنار دریا دید آثار کشتی پیدا نیست رفته اند بهر طرف دوید
اثری نیافت مایوس برگشت آمد نزد دیک طعام با خود گفت شکر این طعام را باید با قدری
از میوهای جنگل بمرور مصرف برسانم تا به بینم چه میشود قناعت میکرد و در توی درختها
خود را پنهان میکرد تا انکه روزی نگاه کرد دید از سمت جزیره فیلهای بسیاری نمایان شد
آمدند نزدیک چشمه ای که آب بخورند میرمیدند چند دفعه باین طریق شد با خود گفتم
آیا چه باشد خوب نظر کردم گودالی در مقابل بنظر آمد دیدم جانوری عظیم بکمین
این فیلها بود مثل گربه که در کمین موش باشد آخر الامر بقوت نفس فیلی را
بسوی خود کشید و اورا درست فرو برد سایر فیلها دیگر آمدند آب خوردند و رفتند
فردا که روز شد باز فیلها آمدند آب خوردند و رفتند و تا سه روز این فیلها می آمدند
و میرفتند و آب میخوردند و خبری ازان جانور نبود روز چهارم باز دید فیلها که میخواهند آب
بخورند میگریزند ملاحظه گودال را کرد دید همان جانور در کمین است فیلها که نزدیک
می آیند سرکشی میکنند فیلها میگریزند سر را بتو میکشد آخر الامر باز یکی از فیلها را
بقلاج نفس کشید و فرو برد و افتاد فیلها دیگر آمدند خاطر جمع آب خوردند و رفتند
این مرد فهمید که این جانور فیلی را که فرو میبرد تا سه روز و سه شب بی حس و حرکت
است با خود گفت اگر چاره و دفع این جانور را کردم ازین جا جان بدر خواهم برد

از درخت بزیر آمد شروع کرد هیزم خشک جمع کرد از اطراف و جوانب می آورد و میریخت بدور
تو این گودال در اطراف این جانور را پر از هیزم کرد در این سه روز در وقت آمدن فیلها پنهان
میشد فیلها که میرفتند باز می آمد و هیزم جمع میکرد تا روز چهارم صبح که روشن شد که آن
جانور باید ظهرش بهوش بیاید چخماق زد آتش روشن کرد بچهار اطراف گودال آتش
انداخت شعلهٔ آتش در گرفت و شروع کرد بسوختن جانور را آتش گرفت وقتی که
جانور بهوش آمد که آتش طغیان کرده اطرافش مشتعل بود بهر طرف که خواست
بیرون بیاید آتش اورا فرصت نداد تا آنکه پاکیزه سوخت و کله ترش صدائی
کرد مانند طوب و بوی عفونتش جزیره را فرو گرفت قدری از روز رفت فیلها پیدا شدند
آن شخص رفته بالای درخت پنهان شد فیلها آمدند باب خوردن نزدیک که آمدند
بعادت همیشه شروع کردند بکرنش و رم کردن گاهی نزدیک می آمدند با خوف تا اینکه
آمدند ببالای چشمه آب شروع کردند باب خوردن رفته رفته معلوم شان شد که
ازین جانور اثری نیست کم کم خودرا ببالای گودال رسانیدند ببینند که جانور چه رسیده
آخر الامر یکی پیش آمد نظر بگودال کرد دید جانور سوخته است فریادی کرد فیلهای
دیگر جمع شدند آمدند ببالای گودال دیدند که جانور سوخته شروع کردند برقص
کردن و صدا کردن و بدوش یکدیگر سوار شدن از درختها میشکستند بر مغز یکدیگر
میزدند و بازی میکردند بسیار بازی کردند و روانه شدند رفتند مرد میگوید که از درخت
بزیر آمدم قدری طعام و میوه خوردم و رفتم ببالای درخت و شب را در بالای درخت

ماندم

ماندم تا صبح روشن شد قدری از روز گذشت دید فیلها پیدا شدند یک فیل بسیار بزرگ که منکلوسیر
سفیدی در پیش و فیلهای بسیار از عقبش می آیند ظاهر این است که پادشاه و بزرگ فیلها بود که
همچنانکه هر روز پیش از این می آمدند شروع کردند بآمدن تا لب چشمه آب رسیدند و آب خوردند
فیلهای دیگر هم آب خوردند آهسته آهسته آمدند بر سر گودال چشم انداختند دیدند
که جانور سوخته است شروع کردند برقص و فریاد و بر دوش یکدیگر سوار شدن
درختها را میشکستند و وجد و شادی میکردند که دشمنشان تلف شده است
رقص و بازی بسیار کردند بعد فیل بزرگ بان فیلها اشاره کرد و من چنان
فهمیدم که بایکدیگر گفتند که کیست که این جانور را سوزانده است پیدا کنید
فیلها متفرق شدند در توی جزیره گردش کردند من دانستم جویای منند خودرا
بالاتر کشیدم آخر الامر فیلی آمد بپای درختی که من بودم چشم انداخت
در میان درخت مرا دید فریادی کرد فیل بزرگ با فیلها آمدند بپای درخت
جمع شدند با دست اشاره میکردند بمن که پائین بیا من از خوف بالاتر
میرفتم دیدند که من نمی آیم فیل بزرگ اشاره کرد بان فیلها فهمیدم که
میخواهند درخت را بشکنند با خود گفتم اگر درخت را بشکنند و من بیفتم
معیوب میشوم من که با این ها بد نکردم نیکی کردم میروم پائین درخت
پناه بر خدا اشاره کردم که نشکنند پائین می آیم فیلها ایستادند من آمدم بزیر

فیلها شروع کردن صورت لجنک مالیدن و بعضی خرطومشان را به بدن من میمالیدند
منهم دست بسر انها میکشیدم فیلها مثل سگی که خود را بقدم صاحب خود بیندازند خود را
بپای من می انداختند و رفتند در توی جنگل بهر درختی که میوه‌های خوب داشت درخت را میشکستند
و می آوردند پیش من می انداختند چند روز با این طریق به عیش مشغول بودند روزی
فیلی خوابید فیل بزرگ بدست خود اشاره بمن کرد که برو سوار شو منهم باشاره
او رفتم سوار شدم فیلها همه خود را لجنک مالیدند خرطومهای خود را بمن میمالیدند مثل کسی
که کسی را وداع کند منهم دست بسر انها کشیدم بعد ازین حرکات ان فیل شروع کرد در جزیره
گشتن منهم نمیدانستم بکجا مرا میبرد هر جا گرسنه میشدم درختی را میشکست با میوه
پیش من میگذاشت و من میخوردم و اگر میخواستم قضای حاجت کنم میخوابید من کار خود را
میدیدم دوباره سوار میشدم و میرفت تا سه شبانه روز مرا از جزیره بیرون برد
چون باخر جزیره رسیدیم اشاره بمن کرد ازین میوه‌ها بچین من قدری چیدم باز اشاره
کرد بچین انقدر چیدم که انچه ظرف داشتم پر کردم باز اشاره کرد بچین اشاره
کردم دیگر جائی ندارم شروع کرد از کنار دریا سر رفتن از راه خشکی یک شبانه روز
که امدیم دیدیم درین صحرا سرگین بسیار ریخته ان فیل خوابید اشاره کرد بمن که
ازینها بردار من باشاره او از فیل پائین امدم و قدری برداشتم باز اشاره میکرد
که بردار و من انقدر برداشتم که دیگر جا نداشتم اشاره کردم که دیگر جا ندارم سوار شدم
شروع کردم براه رفتن دو شبانه روز هم در راه خشکی بکنار دریا میرفتیم تا بالای

تل ریگی رسیدم

پا کوهی

تل ریگی رسیدیم ان فیل خوابید بزمین اشاره کرد پائین بیا من امدم بدست
اشاره کرد که این راه است برو من ملاحظه کردم از دور دیدم اثار کشت و زراعت
دیدم گمان کردم که اثار ابادی است ان فیل پیش امد و خرطوم خود را بمن مالید
بدست اشاره کرد که ازین راه برو و خودش برگردید من شروع کردم با امدن قدری امدم مرا وداع کرد
تا نزدیک زراعتها رسیدم با خود گفتم این سرگینها را با خود بکجا ببرم این را در
یک چادر زیر خاک پنهان کردم و قدری ازانها بقدر پنجاه شصت مثقال با خود بردم
تا انکه داخل شهر شدم معلوم کردم که این یکی از شهرهای هندوستان است حرف هم نداشتم
و کسی را هم نمی شناختم با خود گفتم این سرگینها را بدر دکان تاجر ببرم ببینم بکار
می اید یا نه ان فیل همین قدر اشاره میکرد بردارش بیدلیل حکمت نباشد از ان
سرگینها بردم به نزد تاجری گفتم این‌ها بکار تو می اید بخری گفت مثقالی چند
میدهی من که مظنه نداشتم گفتم هر چه تو بدهی او گفت مثقالی بچهار ریال میدهی
من گفتم مثقالی چهار اشرفی او گفت مثقالی یک تومان میدهی من گفتم مثقالی
تومان چه معنی دارد در اینجا که رشته میکنید و در اینجا که ارزان است نمیدهم
تا اخر مثقالی سه تومان گفت گفتم بده شروع کرد بپول شمردن بقدر چهل پنجاه
مثقال فروختم قدری را نگاه داشتم پول را گرفتم و رفتم نزد ارک خود را از چادر فروش
ظروف یخدان چهارپایان نداشت خود را گرفتم گفتم باقی را بیاورم بخوانی با
چهارپائی برداشتم رفتم انها را که پنهان کرده بودم گرفتم همه را برداشتم اوردم

بحجره خود بقدر چهل پنجاه مثقال دیگر بردم بان تاجر فروختم پولش را گرفتم آن
شخص تاجر گفت دیگر داری بفروشی گفتم خیر دو سه روز از این گذشت گفتم از این شهر
بروم با قبر الجان دیگر بفروشم هذا الشیء چه بود رفتم نزد تاجر گفتم تو را بخدا قسم میدهیم
بیا حکایت را بمن بگو من هذا الشیء این چه متاعی بود اگر مثقالی پنجه زاهم میدادی
من میدادم ما که بتو فروختیم مثقال پنج تومان بگو چه چیز است گفت این عنبر سارا
ملیکند فضله گاو دریائی است از ان که بیرون میاید چرا میکنند همه فضله
می اندازد و انجا معدن فیل است و کسی نمیتواند انجا برود چه نوع بدست تو
آمده ما هم که مثقالی پنج تومان خریدیم باز نفع میکنیم من گفتم تاجر بودم مالم با کشتی
در دریا غرق شد بتخته چسبیدم از دریا در آمدم در کنار دریا این را دیدم
همراه برداشتم اگر میدانستم بکار آمدنست بیشتر می‌آوردم شخص تاجر را وداع
کردم از ان شهر بیرون آمدم بقناعت با قبر البهار کان دیگر معرف رسیدم
فروختم صاحب دولت بسیار شدم شروع کردم رو بولایت خود لعدن
نزدیک رسیدم قاصد گرفتم بخویش و اقارب نوشتم که ما آمده ایم و خوب
آمده ایم با دولت بسیار اگر کسی خواهید ما را استقبال کنند بیایند حضرات اقوام
خویش همه شاد بودند باستقبال امدند و شنیده بودند از ان تاجر رفیق ما
که گفته بود فلانکس مرد و او را الغش را بدریا انداختم خبر آمدن مرا شنید

تعجب کرد و امد

تعجب کرد گفت بروم به بینم چه حالت دارد با خویش و اقربا باستقبال آمد همینکه
نزدیک رسیدیم ملاقات شد گفتم رفیق این چه محبت که با کردی از برای خدا نبود
من آن جانور و فیلها را ندیده بودم استبعاد کردم تو مرا بدرون بیابان فیلها و جانور
انداختی لکن خدا نخواست که من تلف شوم حالا مال من از تو بیشتر است
تو هر قدر دولت بخواهی بیا بتو بدهم او هم گفت مرا اطلاع نیست که
بمنزل خود قرار گرفت و خوش وقت شد تمت فی نوزدهم شوال المکرم سنه ۱۲۵۷
شیخ بهاء الدین مسطور است که شیخ خود شی فرموده است که در اوقاتی که در
اصفهان بودم شبها در قبرستان تخت فولاد بزیارت مشغول بودم شبی از شبها
نیمه از شب گذشته مشغول عبادت بودم بوی خوشی بمشام من رسید ملتفت شدم
دیدم جوانی سفید پوشی نمایان شد رفت نزدیک قبری که تازه او را دفن کرده بودند
با نمش های قبر شکافته شد و داخل قبر شد قدری دیگر گذشت بوی عفونت بسیار
بمشام من رسید ملاحظه کردم دیدم از دور سگ سیاهی نمایان شد نزدیک همان
قبر رسید های قبر شکافته شد و داخل شد بهمان قبر که جوان سفید پوش داخل شده
بود همین طول کشید بعد از زمانی آن جوان سفید پوش از همان قبر بیرون آمد با بدن مجروح
و پاره پاره و لباسهای پاره بمرتبه که خون از بدنش جاری میشد شیخ میفرماید چون
الجوان را بان حالت مشاهده نمودم دلم بسیار سوخت ازو سوال کردم که ای جوان

که گویا بیابان معطر شد

که گویا بیابان را عفونت گرفت

تو کیستی و چرا در این قبر چرا داخل شدی و باین صورت چرا بیرون آمدی بر من جوابش نداد
او را قسم دادم بحق پروردگار که احوال خود را بیان کن رو را بمن کرد با چشم اشک آلود
بمن گفت یا شیخ این میتی که در این قبر است من عمل صالح او هستم عمل خیر او هستم رفتم
داخل قبرش شدم که انیس و مونس او باشم و آن سگ سیاهی که دیدی که اقدام آن عمل
قبیح و عمل شرش بود انهم داخل قبر شد در پائین پای میت ایستاد من در بالای سر میت
بودم من باو گفتم جائی که من هستم تو نباید باشی بیرون رو او هم گفت که جائی که من
هستم تو باید بیرون بروی میانه من و او مجادله و محاربه شد نظر باینکه شر و گناه
او از ثواب عمل خیر ایشان زیادتر بود آن سگ بر من غالب آمد مرا پاره پاره
کرد لباسهای مرا پاره کرد مرا از قبر بیرون کرد و من میروم و آن سگ انیس و مونس
اوست تا روز قیامت این فقرات در کتاب کشکول شیخ بهائی [illegible] هر چه را
مرگ در روح نیست اگر کسی به سفری که ده روز یا پنج روز برود
لا ابد از برای آن سفر تدارکها می بینند و این سفریست که دیگر باز گشت ندارد و مگر از
برای روز حساب بعد از معرفت خدا و بعد از ادای فرائض کم عملی ثواب است که
برابر باشد با گریستن برای امام حسین علیه السلام

ثم قد قيل ما افاده الشيخ علي ابن الشيخ محمد ابن الشيخ حسن ابن الشيخ علي زين الدين الشهيد الثاني رحمهم الله تعالى

وقائلة هل انت مضنى بحاجب ... ام الثغر ام اصناف هجر الحبائب
فقلت لها جودي بموصلك وارتكي ... حديثا مضنى ما بين ثغر وحاجب

دبما تخيل ان الترك كيف يكون بمعنى الوضع وهو ضده وهذا غير غريب حيث انا وجدنا
الترك يستعمل في ذا وذاك منه قوله تعالى وتركهم في ظلمات لا يبصرون وقوله تعالى
فتركته جزر السباع ينشنه ... ما بين قلة رأسه والمعصم وما اورده الفاضل
المذكور في الكتاب المزبور من قول مجنون ليلى ... اتوب الى ربي بادعي بما
جنيت فقد تكاثرت الذنوب ... واما عن هوى ليلى وتركي ... زيارتها فاني لا اتوب
اذ معناه كما ذكره وجه يرتفع به التناقض المتوهم في البيت ان تركي بمعنى ان اترك
بالبناء للمفعول زيارة لها من قبيل رجل عدل وانما هي اقبال وادبار وهذا معنى
واضح والترك بهذا المعنى يستعمل كثيرا اي الكينونة والبقاء على الشيء مستعمل كثيرا
ويحتمله ما ورد في الحديث الرياء شرك وتركه كفر والمعنى ابقاء ذلك والمداومة
عليه كفر كما انه يجب ان يراد المفعول على وجه الرياء كالصلوة مثلا فانه يقال هذه
الصلوة رياء وهذا الصوم رياء فالمعنى ح فعل هذا الشيء رياء شرك وتركه هذا
الشيء من غير فعل كفر اذ الكفر والشرك يستعملان في غير الكفر والشرك الحقيقي
كما هو واقع في كثير من الاخبار كما افاده الفاضل المذكور فتبصر

غيبي في سلمان

ايام حسنك كم اودى بها دنف ... مثلي وكم تيم قلبا فلب قد علقا
يا من لم في فؤادي فنزل غمس ... وجب اذا ابدعته الفيها صدقا

عزمة فرد

يا كاملا في هواه انفقت موجود مالي أودت بسقم فؤادي إذ لا أخي وصالي
حصل مراده

الثاء في دعد جمعي وصالي ... اذا السقف ... الكاس في خلال من دهرة قلب ... وفؤادي ... اصطلاح اهل المعمى

بيان
في تحقيق الحديث

في الحديث خلق الله محمداً وعترته اشباح نور بين يدي الله قلت وما الاشباح قال ظل النور ابدان نورانية بلا ارواح والاشباح جمع شبح وهو الشخص مثل سبب واسباب وسئل الشيخ الجليل محمد بن محمد بن النعمان قدس سره ما معنى الاشباح فاجاب الصحيح من حديث الاشباح الرواية التي جاءت عن الثقات بان آدم ع رأى على العرش اشباحاً يلمع نورها فسأل الله تعالى عنها فاوحى الله اليه انها اشباح رسول الله ص وامير المؤمنين ع والحسن والحسين ع وفاطمة ع واعلم لولا الاشباح التي رآها ما خلقه الله ولا خلق سماء ولا ارضا ثم قال والوجه فيما اظهره الله من الاشباح والصور لآدم ع انه دله على تعظيمهم وتبجيلهم وجعل ذلك اجلالا لهم ومقدمة لما يفرضه من طاعتهم ودليلا على ان مصالح الدين والدنيا لا تتم الا بهم ولم يكونوا في تلك صوراً مجسمة ولا ارواحاً ناطقة ولكنها كانت على صورهم في البشرية تدل على ما يكونون عليه في المستقبل وقد روي ان آدم ع لما تاب الى الله عز وجل وناجاه بقبول توبته سأله بحقهم عليه ومحلهم عنده فاجابه قال وهذا غير منكر من العقول ولا مضاد للشرع وقد رواه الثقات الصالحون المأمونون وسلم لروايته طائفة الحق فلا طريق الى انكاره انتهى

لغز في احمد من المعمى
لنا ان دارت الكاس العقار باطراف الرماح دم يدار
وعلى اصطلاح اهل الفن ان الخمر والماء تاركه للفظ الرماح وهما اوراق لاسم المذكور
والدم جذر الاربعة اذا دير عجمي قلب
... ودقيقة اجزاءه له
جاذبالجمع كمحسود دهنا بلك درمن
... من اهواه في ... مقلوب مصحف

من كتاب الاحتجاج للطبرسي ره احتجاج السيد الاجل علم الهدى المرتضى ابو القاسم علي رضي الله عنه على ابي العلاء المعري الزنديق في جواب ما سأله عنه مرموزاً ره دخل ابو العلاء المعري على السيد ره فقال له ايها السيد ما قولك في الكل فقال السيد ما قولك في الجزء فقال ما قولك في الشعرى فقال ما قولك في التدوير فقال ما قولك في عدم الانتهاء فقال ما قولك في التحيز والناعورة فقال ما قولك في السبع فقال ما قولك في الزائد البري على السبع فقال ما قولك في الاربع فقال ما قولك في الواحد والاثنين فقال ما قولك في المؤثر فقال ما قولك في المؤثرات فقال ما قولك في النحسين فقال ما قولك في السعدين فبهت ابو العلاء فقال السيد عند ذلك الا كل ملحد ملهد وقال اخذته من كتاب الله عز وجل يا بني لا تشرك بالله ان الشرك لظلم عظيم وقام وخرج فقال السيد ره قد غاب عنا الرجل وبعد هذا لا يرانا فسئل السيد ره عن شرح هذه الرموز والاشارات فقال سألني عن الكل وعندي الكل قديم ويشير بذلك الى العالم الذي يسميه العالم الكبير فقال لي ما قولك فيه اراد انه قديم فاجبته عن ذلك وقلت له ما قولك في الجزء لان عندهم الجزء محدث وهو المتولد عن العالم الكبير وهذا الجزء هو العالم الصغير عندهم وكان مرادي بذلك انه اذا صح ان هذا العالم محدث فذلك الذي اشار اليه ان صح فهو محدث ايضا لان هذا من جنس هذا على زعمه والشيء الواحد لا يكون بعضه قديما وبعضه محدثا فسكت لما سمع ما قلته واما الشعرى اراد بها انها ليست من الكواكب السيارة فقلت له ما قولك في التدوير واراد ان الفلك في التدوير والدوران فالشعرى لا يقدح في ذلك واما عدم الانتهاء اراد بذلك ان العالم لا ينتهي لانه قديم فقلت له قد صح عندي التحيز والتدوير وكلاهما يدلان على الانتهاء واما السبع اراد بذلك النجوم السيارة التي هي عندهم ذوات الاحكام فقلت له هذا باطل بالزائد البري الذي يحكم فيه بحكم لا يكون ذلك الحكم منوطاً بهذه النجوم السيارة التي هي عندهم الزهرة والمشتري والمريخ وعطارد والشمس والقمر وزحل واما الاربع اراد بها الطبائع فقلت له ما قولك في الطبيعة الواحدة النارية تتولد منها دابة بجلدها تمس الايدي ثم تطرح ذلك الجلد على النار فتحترق الزهومات ويبقى الجلد صحيحا لان الدابة خلقها الله على طبيعة النار والنار لا تحرق النار والثلج ايضا يتولد فيه الديدان وهو على طبيعة واحدة والماء في البحر على طبيعتين تتولد منه السموك والضفادع والحيات والسلاحف وغيرها وعنده لا يحصل الحيوان الا بالاربع فهذا مناقض لهذا واما المؤثر اراد به زحل فقلت له ما قولك في المؤثر

المؤثرات كم

اردت بذلك ان المؤثرات عنده مؤثرات فالمؤثر القديم كيف يكون مؤثرا واما النحسين اذا دبعا النهار
من النجوم السيارة اذا اجتمعا جرمين بينهما سعد فقلت كم ما قولك في السعدين اذا اجتمعا خرج نحس
هذا حكم مطلب لله تعالى ليعلم الناظر ان لا تتعلق بالمستحيلات لان ان هو يشهد على ان العسل والسكر
اذا اجتمعا لا يحصل منهما الحنظل والعلقم والحنظل اذا اجتمعا لا يحصل منهما الدبس والسكر هذا دليل على
بطلان قولهم واما قوله الا لملحد ملحد اردت كل اثر به ظالم لان في اللغة الحد الرجل اذا عدل
عن الدين والحد اذا ظلم فعلم ابو العلا ذلك واخبرني من علمه بذلك فقرا يا بني لا تشرك بالله
وقيل ان ابا العلا المعري لما حضر من العراق سئل عن السيد المرتضى رضي الله عنه فقال شعر

يا سائلي عنه لما جئت اسأله ٭ الا هو الرجل العاري من العار
لو جئته لرأيت الناس في رجل ٭ والدهر في ساعة والارض في دار

منظومة الشيخ ابي علي ابن سينا المشهورة مجربات وقد سقط منها ما لا يليق نقله

ابدا باسم الله في نظم حسن ٭ اذكر ما جربت في طول الزمن
ما هو بالطبع وبالخواص ٭ للعام والكل
في شوكة العقرب نجم توام ٭ يراه عين من رآه يسلم
اذا قراه امر ما اصطحبا ٭ لاسيما ان كان ذا عجبا
بعض لبعض كوكبان كوكبا ٭ واتفقا وداودا اقاربا
ومثله نجمان في سعد بلع ٭ ومثله ايضا في سعد الذابح
ذو بينه لكل وجه صالح ٭ تخبر من شئت به فيعجبا
ثم تقول كوكبان كوكبا ٭ فبينا المودة والمحبة
بينهما فلا تكن باللاهي ٭ كن للحقيبة عرف الابد
اذا ذاه اثنان او جماعة ٭ افترقوا لاقبال الساعة
لكانهم من كان من كل احد ٭ نجم السها امنته من سارقه
فمن راى عشية نجم السها ٭ لم تؤذه عقربة عيسها
ومن يكوم عقرب وطارق ٭ كلا ولا يخف الهم سارقه
ولا يسوءه بسوء طارق ٭ يبرؤ العليل ذو الخناق
برق الاشنان والسماق ٭ لاسيما ان شابه كخوخ
يعقوبي يتقيمه موصوف ٭ ابلغ من الصابون وزن درهم
تنج من القولنج فرالحكم ٭ وهكذا الكمون والكمونا
ان كلا محمصا نيا ونيا ٭ وطبيخ الاضراس في الشابة
ما نفعه منه لوي التهابه ٭ فقطعه الاطفا ء عند الصبح
بكذلك مرضا من يرى الملح ٭ اعني قشور الملح ان نزعت
فالمت صاحبها ورمت ٭ الطبخ على الخراز دهن الملح
مع وسخ الاسنان حتى صح ٭ فانه يذهب منها سعيها
فيها كالتئام ثم يورث تنعيمها ٭ وهكذا فتا الخيار الرطب
تركه بالعرض لا بالقلب ٭ اكتوت ذكر كلنا لعل نري
يعود تبين ودع رقت اعتراه ٭ مرارة الحية سم قاتل
ونحن للسم بها نعانا تلك ٭ اذا سقي السليم منها حبة
برأ من السم بتلك الشربة ٭ وان سقي الصحيح منها مات
من وقته وفارق الحياة ٭ بتلك ذر الدخان في الطعام
بنفحة البخار من مسام ٭ فوزن مثقال اذا ما شربا
مع وزنه من الوجيع الحبا ٭ تخلص المسموم من عاته
من بعد باس الاهل من حياته ٭ وفيه سر لست ابديه لمن
ولست احفظ الامر قد علن ٭ يعرف بالكبريت والقرنفل
وهو اذا يحفظه الاسنس الفلك ٭ يحك منه حب رمان العلا
وهو طبيب الهجران حرب علاه ٭ وهو الذي يبرق في باطن البحر
كمثل النبات فوق القطر

للناس

للناس فيه ارب اي ارب ٭ وهو اذا جن الشمس العجب
سبحان من ادمن ابداعهم ٭ والعبر في الاشيا ء والدنيا
ان يسمع الاوان صوتا في الخشب ٭ في سقف بيت من طرفه اريب
ودونه الملح من البيض ٭ ان سقط فكانها بلا اذا
يوذي بالاوصال والعظام ٭ والموت ان كان مع اشياء
لا تفصل عن بيت الكتابة ٭ ولا تصدقه كذا حسنا نا
عند اجتماع النيرين يبلى ٭ وفي البيان فاجتنب اصله
وكلها هكذا شاع في التجارب ٭ والسر فيه اعجب العجائب
جزان طيرا وجه يحيا ٭ ودسم خلا الخز وزنا صحيحا
ولكن الخز محتمل ايضا ٭ وامرر اللون فدارو دواء حصنا
تستنطق الجميع بالاتبنيق ٭ بالعود والنفط مع الزيبق
فنا دهن القاطر الملتهبة ٭ محرقة عن الذي تشربه
من سائر الكتان والحرير ٭ والقطن والهرم الحرير
فانه يسلم من اللهب ٭ ودسم حريق كله وذا العجب
وانما النور هذا الماء ٭ بالنقط الخارقة الاشياء
يطلي على الورم والاورام ٭ وكلما يبرئ بالاجسام
كالبرص الحادث والقديم ٭ تخلص من غذاية الاليم
وهكذا الاعماش باتفاق ٭ فانه اقوى من الترياق
شيء عجيب وبها حيوان ٭ كانه في خلقه انسان
زوجان ملحيان الخ عدد ٭ كما وجدنا في الصفات والاثر
يخرج منها في شبابها هائجة ٭ وداكا بعض لبعض بالنجاة
وقد علا الزوجين نهارية ٭ كرعة الصابون حتى توجد
فاخذ الاخذ منها الوليد ٭ يخنقه منه تقيم الوعد
ولم يزل منتصبا قواما ٭ من غير نفخ عرقا سنانا
حتى اذا ما انتشل الانسان ٭ بالماء الزغب ذا انفصال
والعينان من خوخ هذا ٭ ان شربت من عرق فصفرا
وذو لغة بارض الشام ٭ من عمل الشبق في الاوهام
لاشي الحوم كما الطيون ٭ يلهم جرم السبعة الشكب
وهو نبات تشبه الوبط المح ٭ يرد بينه في الفلالح
يرد ق كورق الصفصاف ٭ وذهب امتز غر صباحا
الخاتم الجاري يجري في الورم ٭ ودخم بنج سما قطع الدم
يعقد الجرح به وقد ذهب ٭ ان كان قد جف واذا احضر
هكذا يصنع المعقود ٭ من سائر الحيوان والحوذ
ويغتم المعدود من الجراح ٭ وكلما عدفون من السلاح
وهو صفا دللبعير شفاء ٭ والتداسبرطادقد كفنا
والكه يذهب حتى لربيع ٭ وعادة بقتل دود القرع
وكلما تغزت الاجنان ٭ بمائه تغوث الاسنان
ودهن زهرة عظيم الشان ٭ بدهن برقة في الادهان
يخرج بالونيق كالاذرق ٭ وكا البزور ان تبلا بالاعلاج
اذا الطيون جرمه منه مزج ٭ الحرف لخفاف
وهو طلا لكل نصاح ذوه ٭ طلبته اخص من ذلك الاذن
من كل ما حدث من سوداء ٭ فما اثرت على الجسوم حا
او البسودات التي ترجت ٭ والمت صاحبها وبرحت
وكلما كان من الاعتلال ٭ من جسد العليل با بدها
يخرج اسرع من دهج المعش ٭ اعني باهل التجار الزهر
ادعنض في شمس كما تنتشر ٭ وجرت عند ارباب الدول
فتك بالعليل والعضاد ٭ بنجو ذنب مع ماء جارى
اذا تقلت فوق راس العقرب ٭ افعال الترف يخرج الذنب
وذات قبل القطر والزيتون ٭ تنفسه ذا من بزما نفوسه
كذلك الصايم والصفر اوكي ٭ ان تغلا ما انت بلا مداوي
لاسيما ان يعصفها عنا باه ٭ فانها تستنزف الصفوا باه
وان طلعت في البدر انشاده ٭ وبل فيه كاعد كما
ثم كنفت ما شاء منه ٭ كصورة الطلسم للتجربة
فلست تدري منه امتى ينتفش ٭ لكنها اكرم منه فينتفش
وان سحقت جسمها في الكاس ٭ تنفس في السحت عرد
عصبة المرد اذا صفيت ٭ في شرابي دابة وانبت
اذهب النسرو غادة من غرة ٭ ابيض مثل الثلج ذا رهرة
والكرلكان ان غلا بالخل ٭ وصبغ المعصر به باطلي

من تدى لاوحى باب شعرا بعيزه ٥ يشبه للثلج وهذا ينقضه ٥ بجبر في سواده كالقاره ٥ ويستر حقيقته باجارى
في الخبز والبسار والحميره ٥ وسائر الثمار والجزور ٥ اسبح على الاعضا سوى المكانه ٥ معلق حتى بطرف اللسان
وقد حرمت الاكل من لحم الجراد ٥ مع الكرفس انه منه حصل ٥ اوقد حرمت الاكل من لحم الكركي ٥ شهرا ولا من بعد ذا تاتي الحرب
وذاك عند رؤية الهلال ٥ وتأمن الاضراس من اعلال ٥ وادم على هذا مدى الشهور ٥ تصح اسنانك في الدهور
تاخذ من مرارة الحداه ٥ ما تشتهي منه بلا مراآه ٥ واسحقه في عصبة النبات ٥ وهي التي تعرف في الصفات
بالدار بانج الخضر الاخضر ٥ وادفعه في زجاجة مقدر ٥ حتى اذا احتيج الى العلاج ٥ احضره في ظرف من الزجاج
فاكحل للسويعي بالخلاف ٥ فيخرج السم من الاطراف ٥ من حينه ولسعته الى النبون ٥ وهكذا من عقرب ذي حمود
من جملة مقامات ٥ هذا الذي جربته في عمري ٥ نظمته للمنتقي ادرى ٥

بديع الزمان الهمذاني

رأيت يوما اعرابا يحملون اخبر بلادهم ٥ فاتبعني وساقني بذم جوادهم ٥ فتبعتهم ولا زيد الاثر
الى ان وصلنا الحالي ٥ فرأيت في النادي اغاني الزهر ٥ واداريج الشيح تفوح ٥ والشيخ ينادي بالغافلي
الصبوح ٥ فقال وقع عش الغراب في النجاح ٥ ووقعت بعيش رخي رخاخ ٥ فقلت لم الكساد ودرك
في البرية ٥ قال فساد البرية ٥ ثم انشد ص اوصالح بالنحي ٥ واولو النهي اوصوامعه ٥
فاهر لسنك طول دهرك مسجدا او صومعه ٥ فقلت مالي اراك كعود الاراك ٥ فقال ص
وكم ناحل بين تلك الخيام ٥ تحسبه بعض اطنابها ٥ فقلت ما هذا المرض ٥ قال محياه بدر مات المحبوب في ذلك
قلت ما ارى نحلك ٥ قال ففي فؤاد المحب نار هوى ٥ قلت وكيف ارفق بنفسك ٥ قال ص
قعد مني المقتول كل الوضع ٥ فلما رأى عذلي عليه وصاح ص لا اهل اللوم فيها والغرام بها ٥ قلت
اشرح الحب بعض ارضه ٥ لا اكون متبعا لعذلك ٥ فقال كنت في نزهة فرأيت محبوب الدنيا فاني
ولم يمض في غير ليلة فرقتها لانكشاف عيبها ٥ فنفضت الخارجي نعابها ٥ فعاصيت الباطلة
بالنفس ص سقى الله ربعا بالحمى ٥ فقلت ص الا حب الى سيمى الا مصاعدا ٥ فلما ظننت اني قد علقت
بالكمال ٥ بدر لي هلال ذي الجلال ص وكان فؤادي خاليا قبل حبهم ٥ فاول امر جرى ص جرى حبه مجرى
دمي في مفاصلي ص فصار ظلام الليل يسهرني ص كان سواد الليل يعشق مقلتي فالخلوة
عندي بالحبيب ٥ فيوسف في اجفان يعقوب ٥ فقلت صف لي الزهاد والحبيب ٥ فان
الموصوف بالوصف يبين ٥ فقال ص سل العاني في انا فهم اني ٥ من الفصيح ولي اعنا منهم صبت ٥
ثم النوى وما له ثم استوى وقال ص حسبي مضرا مدمعي ٥ منهلة في اثر صحبي ثم انشا ح وصاح
ص دابي سكان الحمى وهي ص ممنعيا السكان الحمى ٥ فقلت بالاطلال اين فقال ص تسلوا

تسلوا من زرود ودمعي بعدهم ٥ وحطهم لظلال البان نقيعي ٥ ثم بكا وناح وانشد ٥
فعاشت الارواح ص يا صاحبي سل الاطلال والدمنا ٥ متى يعود الى عسفان من سكنا ٥
استودع العجم وما ذكرتهم ٥ الا تحدر من جفني ما امرنا ٥ اشتاقهم كاشتياق الارض وابلها ٥
والام واحدها والغائب الوطنا ٥ قلت نحن من شرح احوالهم وافدح بذكر اعمالهم فقال
لو سمعت انين المحب حيث يقول ص لوددت صم الجبال الذي بها ٥ قلت زدني من اوصافهم
فقال ص ما حبهم او صافهم ٥ فانتهم يقول ص اعف عني واقلني عثرتي ٥ ومتعبدهم يتمثل ص
تريدين ادراك المعالي رخيصة ٥ وباكيهم يستغيث ص فقلت دموعي عن هدى حرفي ٥
وحزينهم يهتف ص ستنبئني دمعي وما يروي به ظائره ٥ ولكن لا عدمت لسان
المحب يترنم ص وهيهات اسلو المنى لامني ٥ ومشتاقهم يتهتك ص وشلال الحديث حاجزي ٥
ومضناهم يتنفس ص الصبا بان تاب لابد الصباه ٥ ومكمدهم يتأوه ص انت المقيم بقلبي والعذاب له ٥
ثم خرج الشيخ من بيته يجول في البر ٥ فقلت ما الطيب قبل هذا البر ٥ فاذا به يقول ص
واخرجهم من بين البيوت لعلني ٥ احدث عنك النفس بالليل خاليا ٥ بينا اذا كانت عيناي تبكي
غمامة كانها تهي الهوى عن شمالنا ٥ فقلت امشي خلفه احفظه في المسالك ٥ فاخفضه من
قلبي وقال ص دعوني ونعمان الاراك اروده ٥ تجاوب صوتي طرب المثنا وحا ٥
عسى سانح من ذرتمه ناسي ٥ ينفس عني من نسائم طاربا رحاه ٥ فسمع صوت حمام على
شجره فرأيت من قلقه ما لم اره وجعل يجول ويقول ص وشتت حمامة تسجع في الاراكة تحت
كانما عندها من لوعتي خبر ٥ ثم رجع فرجع ص حمامة الوادي بين ما الخبر ٥ ارجعوا بالفرات ثم عرجوا
ثم عادوا انما دص اصب لبانة المغناه ٥ ذات الظل واللبي ٥ واستجلي بها الادراك في الصبح تعتني
لها انه تشتاق ٥ ونرحيمه محزون ٥ ثم اخذ يقول ص دع الهوى لاناس يعرفون به
قد ما يسوا الحب حتى لان اصعبه ٥ بلوت نفسك فيما لست تخبره ٥ والشيء صعب على من لا يجربه
افنى اصطبارك اذا لم تستطع طلبا ٥ فرب مدرك امر عز مطلبه ٥ اخفي الضلوع على قلب تحير في
في كل وقت وتعييني تقلبه ٥ فقلت كيف الطريق الى هذا الطريق ٥ فقال يا طفلا في حجر الغافل

محصور انفاظ المعرب مالك وقد احة الزمان باحسنت العربية الى انتقال فرجع الشيخ وعوز

فارقتهم والعين يبكي بعدهم والقلب قلب ٥ فالعجب لا يرقى لها غرب كان العين غرب

ما كنت احسب انني حلد على الازدراء صعب ٥ اذ انما بقى و طوى ٥ بعد افراق احب

ما اضعانك انما بناك اذ اصابت منتخب ٥ ثم قال فرصعت امشى فجها نبيه فوقت انه ابو النعوم

مما افاده الشيخ محمد عليه الرحوم ابي منصور الشيخ حسن ابن السعيد الثاني قدر الله روحه من الالغاز وكذلك جواب لغز الاسلامي

ومن تخيل بعض العلماء نغز للبلاد وانه حسن والشعر المعقاله فا قطع فيولد فالد حول بعض هذا السار ولم لا يوهم وشدا بيد ولا يقصدون الشيخ والبرى والطف وللاوه ولكه صعب الرضا في الفوعها

اتى فولده

يا ماما لمرفؤاده ربع كاطرى حشاى ٥ هات جوابا الحل لفتى ٥ من قاصر كامل الولاه ٥ وهو اسم بنت لكن ملك

وهو عاده عادم البقاه ٥ لمعان قطوار شرحها ٥ انا اهلت احرف الهجاه ٥ فقد وصحن فتنج عني ٥ خمس عين من النقطاه ٥

وساكنوا الخلد منهم ٥ لم ولكن نطقا فاء ٥ وان تردد فيه كل ان ٥ فاكم بلاد بلا امراه ٥ هذا وسع صدق ومن يغفل

مضموما دوم بيداه وفيه تجوعين خرب ٥ وقلب في امرها بالبلاد ٥ ولسيدي سليمان يا ايها الحول الذي شانه

علو على كلاعلام وشانه ٥ الكامل الجبر الذي فضلته لديه صعب المتقول في الدهر هانه ٥ الملغ الذي انهى الان ما قد بدا

نحا لمره والقصد بيك المسائل ٥ ولا توا فذ في بدوتي فوق ٥ ابناى حكلم بالاعان ٥ وها هو اسم جاء في لفظه

اسمان غير الاصل انها اثنان ٥ وان حذفت السدس فاسم لمن ٥ صاحب خبر الخلق في كلان ٥ وحذفك السدس يبقى به

اسم لسلطان قريب الزمان ٥ مقلوب تجرفيه ان رمته ٥ فقل سماه برتج الحنان ٥ وصدره سل عنه من بعد ان

تفتح التكرير بالبيان ٥ احرفه ست ولكن اذا ٥ صحفت ذا الاسم تراها ثمان ٥ وان يكن من بعد فيه حنا

فالنجو ان صحفته العلم خان ٥ وربما تكتاه قدما سن ٥ نعدو من يطلبه الان مان ٥ هذا ولي سدسا ه واسميه

سدس وباقيه اتى في لسان ٥ وبعد ذا فالسكر في علاه ٥ نصف لسف ثم ته والعربان ٥ اقفلا زلت لنا باقيا

في نعم ما تم الزمان ٥ ولسيد طاب ثراه ملغزا وارسل الى بعض الفضلاء ٥ يا ايها المولى الذي فضله

لكامن خص فدبه ٥ وغاص في الاما سنجها ٥ يبكي القاصي خنس الدرر ٥ واقتص ابكار المعاني لها

الرشق لفظ واتي قد غرر ٥ اللوذعي الالمعي الذي ٥ كل فنون العلم نيها مصر ٥ وحاز بالسبق رهان العلى

دون سواه بالقصاد القدر ٥ ما اسم ثلاثي احرفه ٥ في الذكر من اسماء بعض السور ٥ مقلوبه غير بعيد اذا

اطلقت فيما قد مر في البرثلثاه بلا شبهه ٥ وهكذا ايوحال الحرز ٥ وجزه في الشيء دونا تمام

في الغرب اضحى الصدر فيها ظهر ٥ هذا وان رمت بيانا له ٥ من جهة يزهى لديها النظر ٥ فانظر الى تصحيف مقلوبه

قرب مغنوم بعد الكدر ٥ وان يكن من بعد فيه خفا ٥ فضحف الاصل تجد ما اشتهر ٥ هذا ذن فقل اذا رمته

مضارعا من فعل قلب البشر ٥ ما ضيه قد رق للذكر وصله ٥ فيه ذهاب العنا والضرر ٥ لا زلت ذا عمر طويل ومع

ففاز عنديه ام القدر ٥ فاولك رغما عمرو في فخر ٥ بخر النحو واضمرنا فيها النور البادي

الاديب الشيخ مخلف شامي ٥ تحيات للامير ٥

قال المتنبي في مطلع قصيدة

لا الحلم جاد به ولا بمثاله ٥ لولا ادكار وداعه وزياله ٥ ان المعيد لنا المنام خياله ٥ كانت اعادته خيال خياله

وافاد صاحب العذر المنثور في معناها قوله اي لولا كثرة تذكري وداعه وفراقه بحيث لا يزول عن خاطري

حتى في المنام لم يسمح الحلم به ولا بمثاله بسبب فالمنام ظهر منه ما هو كالجود فسماه جودا ٥ الصدور عنه للعلة

المذكورة والاقتصر تخيل بذلك ونسبته الفعل اليه والى المحبوب في تخيله بالمبالغة حتى في المنام شائع متعارف

وقد تكرر نظمه ثم قال على وجه الاضراب عن الاول وهو وجوده به وبمثاله ان الحلم لا يسمح به ولا بمثاله

مع هذا بل ولا بخياله بل بخيال خياله ويحتمل وجها آخر وهو ان يكون من باب عيادة المريض وعاد

يتعدى بنفسه الى مفعول واذا دخلت عليه الهمزة تعدى الى مفعولين مثل اكسبته اياه والبسته اياه بمعنى

جعلته كاسيا اياه ونحو ذلك مما هو كثير وهذا الاحتمال وجهين احدهما اني حرمت من النسيم لو داعه وفراقه خيال

خياله فكانت اعادته لنا هو خيال خياله لا اعادة خياله والثاني ان اعادته كانت اعادة خياله الخيالي

واضافته اليه لادنى سبب لاني حرمت خيال الابزور خيال خياله وعلى هذا بالوجهين المعيد هو المحبوب ويجوز

كونه الحلم ايضا ولسيدي في هذين الوجهين اصباح الى دفع المنافاة بالاضراب على الاول وهو جوده بالحلم به و

بمثاله فانه يكون كلاما مستقلا على الوجهين وعلى الاول تكون اعادته بعد الوداع والمفارقة من العود ولا

من العيادة والاعادة حينئذ مستندة الى المنام وعلى الوجهين لكون المنام من الظرف والاسناد الى المحبوب

ويجوز الى غيره باعتبار ويمكن ان لا يعتبر معنى الاضراب على الاول ايضا انتهى ولسيدي ايضا

سبقت قبل سبعة سؤاله ٥ قال صاحب الكتاب المذكور معناه يحتمل وجهان

والجراحات عنده نغمات

احدهما وهو الاظهر ان الجراحات عنده هذا الممدوح ليست جراحات مثل السبعة ولهذا فانه تلذ عنده كما

يتلذ غيره بالنغمات فسمعه في نغمة الغناء يعني مسرته وقد سبق السؤال اذا سبقت النعمة عطاءه فانه حتى يكون ولذلك

عنده كالجراحات عند غيره ممن قبل زيد اسد ودو جالينه كلولا وذلك كالجراحات من حيث نقطاه الذي يتلذذ به

ان يكون عن سؤال فهو يتالم حيث لم يعط قبل السؤال الثاني ان يكون المعنى ان الجرح عنده كنغمة السائل

يلتذ بنغمة السائل بالجرح فعلى الاول فيه مدح من جهة الشجاعة والسخاء كما في الوجه الاول وان كان ابلغ في المنع

الاول في هذا مناسب لكن النغمات من حيث انه كما يحصل التلذذ من سماع النغمات المطربة يحصل له التلذذ بسماع صوت

الذي هو عنده كالنغمات فالتعبير بالنغمات عن الاصوات لهذه النكتة وهذا الانسب على الاول وعلى ان يقال ان صوت

السائلين قد يكون مشتملا على المدح والثناء بما قد حصل منهم النغمات فيكون هذا وجها لذكر النغمات في الثالث

ان يكون سبقت متناقضا والمعنى انه يتالم بنغمات الجراحات كما يتالم المادح اذا كان المدح مسبوقا عطاءه فيه بالسؤال

وهذا قريب من المعنى الاول ولسيدي ايضا جواب سائل الى انه نظر ٥ ولا لك في سؤالك الا الالد

قال ابن جني اراد انه لا يكون قوله لم انظر جواب السؤال واستنها انكاري في معنى النفي وقوله ولا لك في سؤالك مصطفيا

عليه والمعنى ان جوابي لمن سالني عن الممدوح انه لا نظير له ويقول ليس لك ان تجاب بلا اذا كان من تخلق

حال مثل هذا الممدوح لا ينبغي ان يجاب عن مثل هذا السؤال بلا وقوله الا لا يكون تنبيها لهذا السائل عن الفضل من هذه الشيء

الواضح الثاني ان يكون استفهاما من السائل والجواب قوله ولا لك والمعنى ان جوابي لمن سالني عن نظير له

مقول ولا لك في هذا السؤال الا انتظار اي كان كونه لا نظير له امر كشف تنظر منه مان يسال عنه كذلك انت لبس لك نظير في هذا

السؤال المكابر اذا قيل هل لزيد نظير فتسال الا انت اولا لم ونحوه ويكون لا على هذا جوابا ثانيا كانه سائل

عن ذلك منزلة منزلة من لم يدرك المقصود بالكناية فاجاب بلا ايضاً صريحاً اي لا انظر ثم ثلث بقوله لا الا لا اولا تاكيداً
للا الاولى اخرها للضرورة واما لم لا الا ولى كانه لما سالها هل انظر اجاب بقوله ولبس لك ان تجاب بلا اي لبس لك نظر
ولبس لك ان تجاب بذلك كما تقول في جواب هل زيد منطلق لا الا علم الثالث ان يكون علة ولا الا في سؤالا
معترضة ويكون الجواب قوله لا والمعنى انه لما سالني هل انظر ولا نظرت في كونك مشغولا لم يرتبك يعني الحدود
حق المعرفة اجبته بلا ثم ثنيته بقولى لا الا اي لا ينبغي السؤال عن مثل ذلك الرابع ان يكون لا مؤكدة اي نفي
على ما تقدم ويكون الا بالكسر مخففة من الا المشددة للضرورة وهذا وانه في شرحه وغيره والمعنى انه لما سال
هل انظر اجبته بقولى لا والا في هذا السؤال الا ان يقال لك لا الا ان لا الا ان لا ادري حال الممدوح مع طلوعها الا با
الخطاب الصريح

غيره منوب الى انبهر من فقر الليل اذا ذر بني ٥ اشكوا
وتشكي من الطول ٥ عدو شانيك وشانيها ٥ اصبح مشغولا بمشغول ٥

قال الشيخ عز الدين في الكتاب المذكور كتبت سمعتها عدو غيبتك بدل شانيك وهو لا اشهر منها ولكن اجيب السائل
على ما سال لم تكتب في الجواب اوجها احدها ان يكون شانيك نتيجة شان والمعنى عدو شان وشان
وشان لمخالف ومن شانها يصبح مشغولا بمشغول عنه منى على طريقة الدعاء عليه والعدو الحاسد عرض
الداعي على تحقق الوقوع فان المحب الصادق يحب كلا الحبيب محبوبه ويبغضه ويكره كلما يكرهه كقوله **شعر** ٥
ولو قبل طافى النار اعلم انه ٥ رضى لك او مدن لنا من وصالك ٥ لقدمت رجلي نحوها فوطئتها ٥ سروراً بانك قد خطرت ببالك
وهذا المعنى قد اتم كثير انكارا ونثرا فيقتدر عاعليه بما هو مبتلى به من كونه مشغولا بهما وهي مشغولة بغيره ولا تقطع مناسبة
هذا الماسبق اوالكلام فانه الثاني ان يكون المراد ان عدو شانك وهو الذي يجيلك فان عدوك شانى
يحب في شتى الجهد بالامرين وهما شكواي من قصر الليل وشكواك من طوله فانا اصبح مشغولا بمن هو
مشغول بغيرى وهو من يشكو طول الليل لاجله وهو الواشي بهذا الارادة زيادة البعد بينهما ويحتمل
على هذا ان يكون المراد بالمشغول الثاني الواشي فان العاشق كما يشغل فكره بالمعشوق يشتغل بالواشي
الرقيب ونحوه وقد جاءت صيغة اسم المفعول بمعنى الفاعل كما في قوله تعالى حجاباً مستوراً وحجرا محجوراً وكان
وعده ماتيا فانه سمع انه مشغول لاجله من هذا القبيل كان يحتمل ان يكون معناه اصبح مشغولا لاجل
الثالث ان يكون خاطبها بعد الخطاب الاول معاتبا ومترفقا لها بقوله انا عدو شانيك اي
مبغضك وشاني بمعنى مرئي ودليل في وقت الزيارة هذا الامران وهما شكواي القصر
وسماع شكواك الطول وعلى هذا فيها ينفصل خطا وعلى تقدير كون قوله اصبح مشغولا بمشغول دعا
على الرقيب يكون مشتملا على الدعاء فانه اذا صار مشغولا بمشغول بغيره كان شغلا الخاطر له تعبا
انه يصير مشغولا بها وهي مشغولة في اي تحتي او انه دعا عليه مطلقا انتهى **غيره** تملكه

عنهم وامرها مستبى ٥ ودوات ولاة والنون نوناته ٥ بالنجوم ٥ ... بدو ٥ دعاه ٥ ... بالنزاع فقلو كى ... ٥

هذا منتخب الفصول من كتاب نسيم الصبا للفاضل البارع الاديب الحسيب بدر
ابن حبيب انتخبه الفاضل المحقق ابو منصور الشيخ حسن ابن الشيخ زين الدين الشهيد

قال بعد حمد الله وصلى الله على نبيه واله وسلم وبعد فهذه ثلثون فصلا طابت فرعا
وطابت اصلا تشتمل على الفاظ ارق من الشمول ومعان تبعد عن ابنائها تغني
العقول انشأتها بعد الافاقة من نشوة الصبا وسميتها حيث ملكت زمام اللطف
نسيم الصبا واودعتها ابياتا تنبري على وجه التضمين محليا جيد منثورها
بالمنظوم من عقدها الثمين منبها عليها بالحمرة منظما ما لها على ما هو من قوس
الاوضح والله يهدي الى سواء السبيل وهو حسبنا ونعم الوكيل

فصل في اقسام العام

حضر فصول العام مجلس الادب في يوم بلغ منه الادب نهاية الارب بمشهد من
ذوي البلاغة ومستحقي صناعة الصياغة فقام كل منهن يعرب عن نفسه ويفتخر على
ابناء جنسه فقال الربيع انا شباب الزمان وروح الحيوان وانسان عين
الاوان انا حيوة النفوس وزينة عروس الغروس ونزهة الابصار ومنطق الاطيار
عرف اوقاتي ناسم وايامي اعياد ومواسم فيها تظهر النبات وتنشر الاموات
وترد الودايع وتتحرك الطبايع ويمرح صبيب الجنوب ويرتاح حبيب القلوب
وتنبعث عيون الانهار ويعتدل الليل والنهار كم لي من عقد منظوم وطراز مرقوم
وحلة فاخرة وحلية ناضرة ونجم سعد يبدو راغبه من الافلاك وشمس حسن تتشد
بابيد ما ابى الجدي والحمل عساكري منصورة واسلحتي مشهورة فمن سيف غصن
مجوهر ودرع بنفسج مشهر ومغفر شقيق احمر وترس بهار يبهر وسهم اس
ريشه مبتش ورمح سوسن سنانه ازرق قد سطا اياته وتكنفها الوية
رايات بحب هنّ من الورد خدوده وتقتن من البان قدوده ويخفض عذار الريحان
ويتبعه من النرجس طرفه الوسنان وتحرج الحنايا من الزوايا ويفتش ثغر الاقحوان

الصنوبري

قائلة انا ابن جلا وطلاع الثنايا ۞ شعر ۞ ان هذا الربيع شيء عجيب ۞ تضحك الارض
من بكاء السماء ۞ ذهب حيث ما ذهبنا ودر ۞ حيث درنا وفضة في الفضاء ۞
وقال الصيف انا الخل الموافق ۞ والصديق الصادق ۞ والطبيب الحاذق ۞ اجتهد في مصلحة
الاصحاب ۞ وارفع عنهم كلفة حمل الثياب ۞ واخفف اثقالهم ۞ واوفر اموالهم ۞ واكفيهم
المؤنة ۞ واجزل لهم المعونة ۞ واغنيهم عن شراء الفراء ۞ واحقق عندهم ان كل العيش في
جوف الفراء ۞ نفرت بالصبا ۞ وثبت الحكمة في زمن الصبا ۞ في تنضيج الجادة ۞ وتنضيج
من الفواكه المادة ۞ وينعقد البسر والرطب ۞ ويصلح مزاج العنب ۞ وتنوع قلب
اللوز ۞ ويلين عطف التين والموز ۞ وينعقد حب الرمان فينفع الصفراء ۞ وتسكن الخفقان ۞
وتخضب وجنات التفاح ۞ ويذهب عرق السفرجل مع الرياح ۞ وتسود عيون الزيتون ۞
وتخلق نجاب النارنج والليمون ۞ مواعدي منقودة ۞ وموائدي ممدودة ۞ والخير موجود
في مغاني ۞ والرزق مقسوم في ايامي ۞ الفقير ببضائع يملي يده وصاعه ۞ والغني يرتع
في ربع ملكه واقطاعه ۞ والوحش تأنس ذا اقامة وحدانا ۞ والطير تغدو خماصا
وتروح بطانا ۞ شعر ۞ مصيف له ظل مديد على الورى ۞ ومن حلا طعما وحلا اخلاقا ۞
نعاج انواع الفواكه مبديا ۞ لعمتها حفظا بحر نقراطا ۞ وقال الخريف
انا سابق الغيوم ۞ وكاسر جيوش الهموم ۞ وهازم احزاب السموم ۞ وحادي نجائب
السحائب ۞ وحاسر نقاب المناقب ۞ انا اصد الصداء ۞ واجود بالنداء ۞ واظهر كل
معنى جلي ۞ واسمعا بالوسمي والولي في ايامي تقطف الثمار ۞ وتصفو الانهار ۞
من الاكدار ۞ ويترقرق دمع العيون ۞ وتتلون ورق الغصون ۞ طورا كالتبر وتارة
مفضضة بالاورق ۞ وحينا تبدو في حلتها الذهبية ۞ فتجذب الحلة القلوب الابية ۞ و
فيها تكون الناس في الحمام ۞ ويتساوى في لذة الماء الخاص والعام ۞ وتقدم الاطيار
نظرته ينشئها ۞ [illegible] من الملابس الجديدة من دنسها ۞ وتقصر بينت المعقود ۞ وتوثق
في تجن الذي بالقبو ۞ على ابنها الحرح اثما ۞ ولم نقاوم الاعدوانا وظلما ۞ في تطيب
الاوقات ۞ وتفصل اللذات ۞ وترق النسمات ۞ وتزين غصن الحان ۞ وتسكن حرارة القلوب
وذكر

ونذكر انواع الطعوم والمشروب ۞ كم من نجح أكلها دايم ۞ وظلها للمنتفع للمتقدي لازم ۞
ودر رفقها على الدوام غير ذابل ۞ وقدود اغصانها تخجل كل رمح ذابل ۞ شعر ۞ ان فصل الربيع
المزين واخي البناه ۞ يتهادى في حلة كالورد ۞ عزه كان للنسيم ربيبا ۞
وهو ما بيننا ربيع النفوس ۞ وقال الشتاء ۞ انا شيخ الجماعة ورب البضاعة
والمقابل بالسمع والطاعة اجمع شمل الاصحاب ۞ واسد عليهم الحجاب ۞ واخصهم
الطعام والشراب ۞ ومن ليس له في طاقة اغلقت من اجله الباب ۞ اسبل الى المطيع
القادر المستطيع المتمتع بالبرد ۞ وازيد المسكين من الدثار بانواع المراتب
قدومي [illegible] المناصب للسبعة المشهورة من كاف الحق ۞ ومن بعض خيري ذكر [illegible]
ولم يخفل امري ۞ ارجفته بصوت الرعد ۞ وانجزت له من سيف البرق صادق الوعد و
سقت اليه عساكر السحاب ۞ ولم اقنع من الغنيمة بالاياب ۞ مورد في معروف ۞ وتبل [illegible]
موصوف ۞ [illegible] دانية القطوف ۞ كم ليس وابل طويل الذيل ۞ وجود وافر الجدا ۞
وقطر هلا غداقة ۞ وغيث تبدو العفاة اطلاقه ۞ ودية تطرب السمع بصوتها ۞ وحيا يحيي
الارض بعد موتها ۞ ايامي وجيزة ۞ واوقاتي عزيزة ۞ ومجالسي معمورة بذوي السيادة معروفة
بالحب والطرب والسعادة ۞ ننقلها بالحب من انواعها بالعجب ۞ ومناقبها تسمح بذهب
الذهب ۞ وراحها تنعش الارواح ۞ وسقاتها بجفونهم السقيمة تفتن العقول الصحاح ۞
ان زرتها وجدت مالا ممدودا ۞ وان زرتها شاهدت لها بنين شهودا ۞ شعر ۞
واذا رميت بفضل كاسك في الهوى ۞ عادت عليك من العقيق عقودا ۞
يا صاحب العودين لا تهملهما ۞ حرك لنا عودا وحرق عودا ۞
فلما نظم كل منهم سلك مقاله ۞ وفرغ من الكلام على شرح حاله ۞ اخذ الجماعة من الطرب
ما يأخذ اهل السكر ۞ وتجاذبوا اطراف مطارف الثنا والشكر ۞ وظهرت اسرار السرور
وانشرحت صدور الصدور ۞ وذهب عنوان الاقبال ۞ وانشد لسان الحال شعر ۞
وما ذا يعيب المرء مدح نفسه ۞ اذا لم يكن في قوله بكذوب ۞ ثم انفض المجلس وعلا الطاق
وتفرق شمل اهله واخر الصحبة الفراق ۞ فصل في الفراق
جمع الله الشمل بحبائك ۞ وجدد لك على بعد المزار وصالك ۞ فما اجزى واجزح ۞ واذهب

المسرة والفرح وضيق رحب الفضا وقلب القلب على جمر الغضا واورث الكمد واذاب
جليد الجلد وجاب وجار ونثر عقود الاصطبار واوجد الوجد والهيام واحوج
الى العبث بالاقلام ض كتبت وعندي من فراقك لوعة تزيد بكائي ان ذكرت هجوعي
فلو ابصرت عيناك حالي كانما اذا كنت ترثي في الهوى لخضوعي اخط ودائي الشوق
يبكي وكلما تعذبت سطرا ارملته دموعي بالهالوعة اسعرت وقد الظلوع تحرق
مالت الى الصبر فاذوت منه الاصول والفروع وصبابة صبت النفس اليها وقفت
لامتثال الامر طائفة بين يديها وعزما يلازم عزيم الفؤاد ويتكلم من الدموع
بالسنة حداد وشوقا الى تلك الليالي المستنيرة والايام التي بطول الشرح في وصف
محاسنها وان كانت قصيرة ض حيث اللقا والشمل غير مفرق والدهر يقضي لنا
وصلات الرضا لئن تعوضت عنا غير مكرثة فعنك ما دمت حيا لم اجد عوضا
الى الان اشكو اجود اصحاب لا اشك في ظلم ظلمهم ولا ارتياب ض سا وداد
سر الوجد قلبي اودعوا بالبهم يوم النوى ودعوا افديهم غائبين احلوا شغفه
البين ونا ذهبين سكنوا القلب حتى غابوا عن العين ض وحلوا عن الاوطان لكن
في الحشا نزلوا وما ودعوا ولكن ودعوا كيف التهدي عن الاحباب هل من طريق الى
الوصال ض يا صاح ان ضاء جبين النقا حاشا اعلى فدلني ما اصنع احسن
ضاء غيرا ولا نسي كم اسهرت العشاق عيونهم النواعس ض نفروا وما التفتوا وعادوا
مثلهم يتلفتون اذا نفروا او قعدوا ايها المغري باللوم والتفنيد لا تتعب
نفسك فيما لا يجدي ولا يفيد ض فما بهم ما لحقني منهم ولو اصغيت لكاسات الآكاس
الجزع كف كف العذل والتانيب فلست احول عنهم ولو بدلت التجنيب ض ثم انهم على
وانا المقيم على محبتهم وان ضيعوا عهودي في الهوى او ضيعوا واصبر في حالة
الود والمحبة وان تجدد بالخاطر ولا اشترى قلبي بحبه واحفظ ذمام الزمام
الهجر على الدوام واتقلد العلا وعسى واحمل مشقة اسى جرح الوسن واتعلق باذيال صنف
الطيف واتشبث بانا وقات الفراق سحابة صيف ض واطرف في تلك الديار مقابلا
عن اهلها ابكي على ما قد جرى لله معهد البعد من مدمع بنيتها ابتهالا للمتذلل قد انثر التربة
وقد علم الله ان يوم النوى اضعف بنا جسمي بالهوى مضنى واحال ضعف حالي وسقامي
كاس بعد من انها غير حالي فنزفت دا اسكر ما تم وعنا وتحل دونه عقد القراشم

طارت

القلب ناوي الهموم والطرف موكل برعي النجوم والكآبة في الخاطر ناطرة والعتب الجوخ
الطريق ناطق واسياف العنا تحكم الجوارح وسهام الجوى تنتج الجوانح لا اعرف
لذة الوسن ولا امل من السهر في حزن الحزن ولا اريد الماء النمير لا عشقى يا من كبدي
السعير ان عز انكاري خلدي شرحت له صدراه وان دعاني الذكر الجميل مرة لبيته
عشراه ولولا رجاء العود والاياب لانقضيت من قوى صبوتي العليل عري الاسباب فيا
لايام العهد والتعظيم وسقيا الايام كانت على رغم العدو مطيبة حيث الاوطان عامرة
ووجوه الاوطان ناظرة واغصان العيش مائدة وصلة الاحباب عائدة ض
وسعادتي تسعدنا بو بفعات الرضى ويبعثنا منها اسنا وسناه تعفى عدا الزمان
وطيبه فلقد ... الحلال سواه امبشري برجوعه للحي عن رضى دمعي وما
ملكت يداي فداه والله المسؤل في بلوغ الاماني واباحة عنوح البلاغة والتداني
واجتماع الشوق باهل وداده وتصرف المظلوم على اعدائه وحساده فانه نعم المولى ونعم

فصل في وصف الجارية

النصير وهو على جمعهم اذا يشاء قدير ... ناتت تغني الحزنا به لبعض الاخوان فسرت اليه شمايل عند الاوردان في ليلة سما اكدرها
وتجلي على السمار دهها فلما وصلت اليه وانتظمت في سلك المجتمعين لديه
ظهر لي انه مشوف الجعادم ومشوق الحضور منادم فكشفت الخبر و
تفحصت الاثر فقيل لي انه واعد بعض الحسان وهو منتظر اياب الاحسان
فما تمت الكلام وانفصلت من العلم الى المرام الا وقد اقبل من الباب حور
تختلس الالباب غادة رود جعلتها املود كاعب رداح تزتاح لها الارواح
عديمة المثال ننشت في حجر الدلال بسحر الطرف من روض جمالها وتنزع و
تنحو الكبرة محاسنها ذكر غرة في حليها وحللها تميد وتميل وبالجملة فهي
بثينة الحسن لا ان وجهها جميل فوقفت واستانفت ثم سلمت وجلست
فسرت الجماعة بورودها وتملوا من حسنها وسعدها بورودها واقبل عن فالتقم
انشد لسان حالهم ض اهلا وسهلا بهاتي غادة سمحت بالوصل
ليلا ولم تحذر من الحرس لما تبدت اضا الداجي ولا عجب بطلعة تمحا اية الغلس
فلما كشفت القناع وصرف النظر السامع تاملت اوصافها وسبرت شمائلها
واعطافها فرايت ما يبهر النظر وتشنف السمع وتذيب القلوب ذوب الشمع

الصبح

من فرعم نامي الاوراق • مرسل لتعذيب العشاق • مثلا اسحم يلتوي كالارقم غدايره
مجعده كالعناقيد • وضفايره منشره تنبل الاسنه ص فكانها نهار ساطع
وكانه ليل عليها مظلم • ووجه مشرق الانوار • تحار كعينه الابصار • بزين اللالي
الدد • ويتمد منه ضوء الشمس والقمر • مرآته صقيله • ومعاني حسنه جليله • يترقرق
منه ماء الصبا • وتخفق من لمع بروق الضبا • عوذت بالسور المنيره وجهها • وهو ا
لحدب بان يكون معوذا • وجبين واضح تخفى اليه الجوارح • بنلالا لامصابيحه • وتبلج في
ليل الطرة صباحه ص فتاة تبز الفلك والطرف حسنها • كان الثريا علقت في جبينها
وحواجب تذيب المهج • وتجذب الارواح • من تبيتها تقبضه البلج • كانها هلال
مجن القوام • او قوس معنب لصيد الغرام ص اذا سمت تحت الغاصبي جفونها
تذي السهم منها فاب قوسيها وادنى • وعيون بابليه كم اوقعت من اليها صبابه
نبل السيوف وترسل الحتوف • صحاح مراض ليس لسهامها سوى القلوب اغراض
ص لله اي لواحظ غلابة • للاسد في ثباتها وتباتها • وخد كالجلنار قد
جمع بين الماء والنار • يشف الراح في زجاجه • ويهتدي الحائر بنور سراجه نورهي
نوره الاحمر الطري • واظنه من دم المحبين غير بري ص تركيه للعيان بسبب خدها
واستشعرت منها تخدقات • وخال يختال في اعلى الخد لم من الاوابد والشوق
خول • كانه من الدائرة نقطتها ص ومن القلوب المتقلبه على نار حبها
فتنت يخال فوق خدك صانه • ابولك نو بلي من ابيك وخالك • ومرشف
عذب الارباق • رضابه لسليم الهوى نعم الترياق • فيه ماء ورد • وثغر جوهري عجاهم
ص وبه شراب
منضدة • ولعس يهيم به ذو الشوق • ويشهد بشهد حلاوته الذوق
مسكر باذ فته • ولكنني اروى عن المسواك • وعنق كعنق الريم • ددعقوده نظم
سوكي نبع
وجيد جدابه لا عيب فيه • يطوق الحلي ولكانه • الرق بورقه وصفيانه ص
المحب من العشاق • وجيد كالعاج • ملتفه بمروط الديباج • ونهج لمتابه شغلت الحلى
بعاده • ان نهتدي بها لم تجد عنها عطفا لمرتاح • وان لمتها انتشتت من الرمان عرق التفاح
ص كفتني من لبت لها فوره • بابي عهما انعقتا عنبت • وبنان رطب على قلم بيد وحبيب
مقبل بالافواه • مصافح بالجباه • نفتي الالهات • مرقوم بالخضاب ص بكت وقد
خضبت كفها • دماء مبيد منه اسهما • ما اعذب السكيه ادمعها • واحلى الشيب من تفتتها
وقدام بقيم الحسب • ويخبر الكوكب • كامل الحسن بهفهف • واغر الدل نتقف • الامام مر ذي

والاغصان

والاغصان تحد لونه ص وقد روت عن لينه واعتداله • صحاح العوالي مسنده العلاء مسنده
وخصر نحيل يشكو من ردفها التقيل • ليس فيه حفظ المبتني لوسا الهاعنه لقالت منه ص
عيون الناظرين به احاطت • فلم تخفى الى حقد او وشاح • واوراق كالاحقاف • وعلاها
مرسوم بالاخلاف • خارجة عن العادة • تكون فيها للمحبين الحسنى وزيادة ص تمشي
باردافها لين قعودها • بين للنساء كالابين عيانها • وسوق حمد ما فيها • ديجها الوعلي
ضيا دها • شرقه النور فقبها من البلور ص لوانها تكن من وردسا قها • اترفت بين نار
خلخالها • واقدام لها على السيحي في القلب اقدام • تمشي كالقطا • ولا تخطي قياس الخطا
ص كان مشيتها من بيت جارتها • مر السحابة لاريث ولا عجل • وعليها من الحلي
الحلل ما يفتن العقول • ويدهش العقل • من در يتيم كنقرتها • وباور صافي كنسوتها • ونضق
كشفتها • ويا قوت كوجنتها • وسبح كاجفانها • وزمرد كنقش بنانها • وقميص رقيق
الحواشي • ومطرف يحار في وصفه الناشي ص المثلها يرنو الحليم صبابة • اذا ما سكرت
بين ذرع ومجول • فلما انست بالغرم كنت عنها لسان اللوم • وطرت عن علق
وسيم • وطباع الطف من النسيم • ومنادمة تطرب الاسماع • ومداعبة ما الصبي منها
بمستطاع • وملح الذ من الماء الزلال • وحديث لو لم يجي قتل المحب لتبل هو السحر الحلال
ص سطا لم تعلو ان هواه حرمت • ود الحديث انها لم توجز • والسعد يطلع نجمه والشيح
وانقت في الحذمة • وعرف الطيب يفوح • واعلام الهنا تلوح • وشمل الصدر نجمة • والعود
يحرك ويحرق • يا ايها الليلة تحوطا تها • ونور الاوان ابناتها • وعليت عروسها • وطلعت
خارقه للعادة شموسها • لم ير فيها ما يشي ويعيب • سوى انها كانت اقصر من حلسة
المخلب • ولم ننزل في بشر وافر • وسرور متواتر • تنجلي وجوه الافراح المتعانقه
وتجتني من الوصل ثمار اليانعه • الى ان صاح الغربان • ولاح في المشرق ذنب السرحان
نفرت الجارية على الذهاب • وامرت باحضار الازار والنقاب • فقمنا الى موقف الوداع
وتشتت الشمل بعد الاجتماع ص فكان الدمع لحد خد امتدا • فانفقت الذخيرة على سار و

فصل ٥ في مدح العشق وذمه

سالني بعض المائلين الى العشق والعنا
بسهم الصبابه والجوى • الساهرين في الليل الطويل الذوايب • الذين عرفوا ... جنات
قلوبهم الذوايب • عن مراتب العشق وضروبه • وقبايل الحب وشعوبه • وهزله وجده وجزره و

بدت من الظلام شعرها وفيه من قيام ... فتعجب فيح وهو جبل ...

الشيخ جمال الدين ابن نباته

له ايضا

من مقدمه ... الدين ... ترتبت الاواني ... بمنشر فوق ... الحب

وابن الهيتي

ابن نباته

ابو الفيض كشاجم

الاعشى

ابن الظلم

ابن الرومي

ابن المشاط

قبله
عذب باصرتي ... فبات الفوم ... ارد

الالم

وشواهد شهود وسمه • وما قيل في موصوفه • فاجبته الحسن الى وحسبت بينه وبين

ص يقولون لي صفها فانت بوصفها • خبير اجل عندي باوصافها علم • ما هذا انا اول

العشق استحسان • من يلايم الطبع من الجوارح والفلتات • يحدث منه ارادة القرب والمودة

ثم يقوى الود فيكون حبا لا يمكن القلب رده • فاذا استحكمت المودة في القلوب عادت

هوى يهوى بصاحبه في اخبار المحبوب • ثم يصير عشقا ثم تيما ثم يرجع ولها الى الفعل محنا

وهو طمع في القلب يتولد • يعظم بالحرص على الطلب ويتاكد بحفظ من الابعاد • ويهيج با

اللجاج والتنكار • كامن كالنار في الحجر • والزهر في الشجر • ان قدحته اورى • وان سقيته اخرج

نورا • ص العشق اوله ما يكون مجانة • فاذا تحكم صار شغلا شاغلا • فاما اوصافه المحمودة

فانه حليف ممتنع شهادة • حوالبه موتنين عمادة منه • ما الكه لطيفه • وما لكه شرسه

برق لامع ونور ساطع • يستجلي به نواظر العقول • وتنجلي الشمائل بما تفعله الشمول

ويتصل بجواهر النفوس • فيزيل عنها لبوس البوس • فرح يجول في الربع • وارتياح يتلقد

في القلب ويروح • وسالح يبشر من البشر بالبطرى • وسرور يسنا بالعرب في اخراج الفوى

ص اذا انت لم تعشق ولم تدر ما الهوى • فكن حجرا من يابس الصخر جلمدا • يطلق اللسان

ويشجع الجبان • ويصفي الاذهان • يدل الاخلاق الجبلة • ويبعث في اكناف المفضل د

بنتج للبليد باب الحيلة • ويرفع لوآء الهمم • ويبعث على الحزم والكرم • يلطف الطباع ويشنف الاسماع

ويبعد الاخس الناس • ويستميل بالادبا منه اهل الشماس • لا يتم فيه الامن عليه تغلب

ولا يسلم منه الا ما طلب طاقه • ص فان شئت ان تحيى سعيدا فمت به • شهيدا والا فالغرام

له اهل • واما اوصافه المذمومة • فانه ملك قاهر وحاكم جائر • هزله جد وراحته تعب

وادله لعب واخره عطب • ينزى النفوس العاطلة • والقلوب الفارغة • ويكشف عن الادآء

شموسها البازغة • ويسوق الحر الى التيه غام الهم • ويهيم به في وادي الهم • ويذهب

العقل ويمرض الجسد • ويقوى الفكر ويضعف الجلد • ويتعد منه الفوايض • ويتفقد به

نار النفائض • ويختلف الاحرار • ويتنافر ذوي الاقدار • ويغير الالوان • ويرفع

في الذل لهم العوان • ص ولكنت اظن الهوى هينا • فلا قيت منه غلابا بها سنا • يحدث

الاسف والحزن • ويجلب الوسواس والارق • ويجدد ملابس الوجد والالم • ويمنع

الاشتغال بالعلوم والحكم • يخالف ارباب الشبهات • ويستخدمهم في تدبير الشهوات

ويعطل عن المصالح • ويحرم بموتنه الجوارح • من حيث الغرام والكلف • ومن ذهب الهيام والشغف

ويعوق الاله عن الاستفاده • ويشغل الانسان عما خلق له من العبادة • كان ينقض الى الجنون

ويدني اهل الحب الى المنون • ص وما عجب موت المحبين في الهوى • ولكن بقاء العاشقين عجيب

واعلم

بلطف

واعلم وقال اخذ شر الشر • ان اقوى اسباب العشق النظر • وباب تنشي سحايب الفكر وراية

يخلو الى القلب محاسن الصور • فاتق النظرة بعد النظرة • فانها تزرع حب حب ببنت

سنبل الحسرة • ثم سلب النظر قلب عابد • وكم دنس حتف ناسك وحل عقد زاهد • واجرى اليه وزين

ذلك بمخافته • واثار غبار معركه • والتى شهيا الى التهلكه • واقام حربا على ساق • وسقط الدماء

واراق • واوقع في مصائب المصائب • وهشم النظام بانيا بالنوائب • فمن كان يدفع من عدو

وحاسد • فاني من عيني اتيت ومن قلبي • فاسلك طريق السلامة • تنقل الى دار الكرامة

واقطع اسباب المطامع • واشتغل عن المصنوع بالصانع • فاما من اثر اللذات • فقد تورط في غبار

البلوى • وانتهى من مهرم الحرمان الى الغاية القصوى • واما من خاف مقام ربه ونهى النفس عن

الهوى فان الجنة هي الماوى •

فصل في الشيب والخضاب •

ذات بعض

شابح الاصحاب • وهو يتعاطى ما يتعاطاه الشباب • فقلت يا من وخط الشيب حال التنذير بلا

ريب • فاعرض عن العيب • واتق مقام الشهادة والغيب • نابت الغرابيب السود • ودنت البزاة

واننه كالاسود • وظهرت غرة الثغر • وامحض الرق ذيل الشعر • وزمن قدام العود بعدو • واشتعل

المبيض في مسوده • قدم رايد الهدابة • وذايد الغواية • وطليعة المعاف • ودرجة الانصاف

الوقار • ومشرق الاعذار • ونذير الحلال الجانية عليك • واحسن كما احسن الله اليك • ص انما الخمس والرباعي

اذا ما ضحكت في خلالها الانهار • من شاب عذاره • لم تقبل اعذاره • ومن بزر شبابه ولى

مصابه • من لمع طلوع فرعه • تفرق شمل جمعه • من كبر ذوي عوده • وغابت سعوده • وافل نجمه وذهب

غطه • وضعف بعد القوة حبله • وحدث منه الانغاش • ونفرت عنه ظباء الكناس • ص لو كان يمنع

الفتى صابا • لكان لم يشيبه فذلك • ياهي اذكم المشيب • انزلت القرب والنسيب • وادجع

الحاقر من قريب • ولذبا المتاب • واعلم عن الخضاب • واخش نصول الفصول • ودع من فرد

ثم بين ولد ونطع يوم الحساب • وكنت تخفى فيحل باهنا • واحذر منهض الصدق الازرق

واستعمال النهق من قبل ان تنشق • ص عند ذلكم انجاب هن كواكب لا يجتمعن مع الصباح

نظر الى ملتبا وقال القد صبت بشيب رثنا ياهذا انت ناصح امين ام ذابح بغير سكين • بكيت الاعلا

وتنتنا الاعلام • وغنت الوعيد • وجلت في ميدان التهديد • واثرت نيران التلف • ودرت عفا

الله عما سلف • واد نيت غمام الغم • وعدمت ما يستحق الذم • ص ما انا بنا المشيب الا كنجح

ابيض باد فليل المقام • واهاله من فاتر نخلص العذار وهو جائر • بات من الشعب على كل اضامر

ويخرب من الاعمار كل عامر • لا يرجي لسلبه عوضه • ولا ينقضي لصاحبه غرضه • ناع ينقض لذة الرفاق

وسائع يطوف بحرمة الزقاق • ومطور لا عتبني حفظ ميثاقه • ورسول بحرية الخوف من اجتماعه

الفرق لفراقه • ص لم ينظر في العينا ابيض ناصع • ولكنه في القلب اسود اسفع • تعزو سرع د نور

ابراهيم ابن المهدي

ابو تمام

ليس من شيء يبلي الجديد ويبعد البعيد ويفني كر على الشباب ويفرق بين الاصحاب ويسود
بياض اللون وهو عنوان فنا الكون دفعت عنه نضحك مقداره ونعيت فاره وانتبت
وفاته ص واي زنا ولا جرح عن الصباه ومن خلفه شيب وندامه شيب ثم انك ذنبت لو ما
دنيته ومريض المشيب عن معالجة الخضاب بغيته دصاعقت التعنيف واكثرت الاذا
وسقت انك ثب الى رمسه ونفتم من التحزن فنشم وسطت شغر الشقاق اما
سمعت قول الوراق ص للعيف ان يرى ويعرف حقه والشيب منقلب فان غضبت
نفلت الحم فيفني الزامره متشرو عنام بكتم اكتم شيئا سبقت نطير وهل يرد التمويه
ما مضى او يجد ماء الصبغ جر الخضا ص نستر بالخضاب فاي شي ادل على المشيب مع الخضاب
فقال فيما طلت الملام واقنت بلحام الكلام ودخرت رد الزكو زا وسيف عزالك في الحد
ص ومع المشيب فبيد عنده عيوبه يبلي النعيم ومن عرف المذاره يا هذا اني لا اعلم ان الخرق
يتسع على الراقع وان التمادي في التصابي سر نافع لكن الفطام صعب وكلا احد لا يكتسب
الشعب وترك منصب الامارة شديد على النفس الامارة وهي الحضرة الخضرة تميل وعلى الله قصد
السبيل ص لو ربي ما خضبت بياض شيبي رجاء ان يعود لي الشباب ولكني خشيت تراه
مني عقول ذوي المشيب فلا انصاب وانا استغفر الله من الزلل واستعين به على حسن
العمل واتوكل عليه انه جواد كريم واتوب اليه انه هو التواب الرحيم

فصل في الحكم

العلم نور السبل والعقل بشير بالخير بشير اجتهد في طلب العلوم تنفرد بما يرفعك الى النجوم الجد يبذل
اللهو والفضل بالادب والنهي من صادق العلماء زها بذره ومن داخل السفهاء [illegible]
العلم ثمرة الانصاف والزهد نتيجة العفاف التقوى [illegible] والمروة [illegible] الحق سيف قاطع
والحلم درع مانع الزم الحيا يجز الطرف سابقا ولا تعدل عن العدل تحز احفظ [illegible] العقل احسن
المواهب والجهل اقبح المصائب العقل احسن معقل فاهرب اليه [illegible] تنل كل المعالي
واعلم بان الشيء [illegible] والعقل ان كثرت [illegible] من رضي بالقدر [illegible]
الناس [illegible] الاعارة والطمع [illegible] حاسب نفسك تسلم ولا تتهم الاصحاب تندم من ترك
النادي في الارض ساءت طول التعب يوم العرض لا تقل الا ما يطيب عنك نشره ولا
تفعل الا ما يبطر لك اجره السعيد من اتعظ بما مضى من امسه والشقي من ظن بخيره على نفسه
لا يغرنك صحة بدنك في الشيب [illegible] من لم يعتبر بالمنا والنصائح
لم يرتدع بقول اللوام والنصائح من قنع برزقه استغنى ومن [illegible] ص اذا الرزق
عنك نائي فاصطبر [illegible] ولا تتعب النفس [illegible] فان كان بخ
نصيب وصل [illegible] بالاجره [illegible] تنبيك

بزه

وقالوا [illegible] المشيب [illegible]

الجي

بنيت حسرت قاربه وما رجت من لم تفسد شهوته دينه وصل الى الاماكن المكينه ابصر الناس من نظر
الى عيوبه وغدا الى ربه في النجا وزجر ذنوبه ادفع الاشغال ما اوجب شكرا وانفع الاموال ما اعقب
اجرا الدنيا ظل زائل والشبيبة ضيف راحل من غالب الحق غلب ومن استهان بالدين شب
لا تخل نفسك من فكره تدبر بها قلبك وطرفك فراقا وفرح عقلين طاعة هواك واحذر من
غالفه مولاك ص لا تتابع هواك باذا المعاصي واجتنب ذلك الهوى والهواه احمق الناس من
اطاع هواه ونعى على الاثم للاعمال من وثق بالدنيا اغتر بها ومن حرم من حكم ربه عناه من لم
[illegible] ومن حفظ لسانه قلت ندامته [illegible]
ثوب الوقار الزمان لا يبقى على حال والدنيا طبعها [illegible] تعنت [illegible]
وتخدع بزينتها المغلوبه لا تفن عمرك في المعاصي وخذ حذرك من [illegible]
اياك وكثرة الكلام فانها تنفر عنك الكرام ما اسعد من [illegible] صاحبه وما [illegible]
قاربه من لم يشكر الاحسان استدام عدم الحرمان لا تودع سرك غير صدر [illegible] ولا تتكلم
بما يجوجلب [illegible] ص نزه [illegible]
من كان [illegible] فانك ان اودعت سرك عاقلا [illegible] جاهلا [illegible]
خرج من العدم الى الوجود من علا علم [illegible]
وانشر [illegible] من احسن الى جاره اطلع [illegible]
الجزاء فليس [illegible] ومن صنع لسدى [illegible] احسن الخلق [illegible]
اوضح الطرق [illegible] من المحارم [illegible]
كثر قوله ومن زكى اصله تواضع [illegible]
واستفهد [illegible] الصدق [illegible]
حامله [illegible] من بيت الملك وهو على كل شيء قدير

فصل في السما والنجوم

قل صديقه [illegible] رب الارباب [illegible]
واخشى [illegible] فاذا السما [illegible]
ابتغى [illegible] النجوم [illegible]
كنس جواريه [illegible]
[illegible]
بساط [illegible]
[illegible]

اصوالك

ويقف طرف الطرف عليه • ويقبل نحو الابدان • ويغيب تحت سطح الماء • ويحوم حول النسر اوا • ويعوم فيه
الحوت والسرطان ض والثريا كراح او كعنقود • او بنات او طائر او وشاح • او باقة من نرجس
او كاس تدار في مجلس • او شمع بفوقه • او شمسة كانها من مسجد • او شنف من شنوف • او كرم او
عنقود • او عقد للؤلؤ حسن الاتساق • او افراط حور ونرمد فرغا من الزراق ض وسهيل كوجنة الحب
في اللون • وقلب المحب في الخفقان • او كمصباح تلعب به ايدي الرياح • او طائر يريد ان يرد او
فارس في محمل تحت المجرة يجتهد • او مشوق يتبع الاثار • او عزيب لا يزور ولا يزار • او عربي يدعو قومه
الساحة • او ماجد انف من الذل فالف الساحة • او معنا ضيفا فلا يجيب • او محب بعض
الطرف خوف الرقيب • والجوزاء البرد • شجرة المنورة كانها منتطقة من ذهب قد عقدت على قباء
ازرق • والفرقدان الهادان المرشدان كانهما الفاتنان كان كلاهما شخص اخنهم تركا في سابع
والذراع يذرع شقة الافق • والجبهة تقعد على مفارق الطرق • والعيوق يعوقه عن السير الاسار •
والعواء تنادي قد تغاشاهم غمار • والسماك مشتغل برمحه • والنثرة منتظمة كالسبحة • والنعايم
تحدوها النعائم وزهرة الزهر تقتبس بين الحرامي وبهرام بجمل البهرمان • والاكليل ليس بكلام
سابة الاضعاني • والمقدم لا يتأخر عن الاعناق • والانجاه والصرف قد هممت مع العسكر بال
الانصراف ض تمد دقتر بها البلاد وتطوى • نهارا مثل ما طوى الازار • فكم بصفا لجاهد
وما يهدى لها ابدا غزاله • فبينا انا استرجع ... نظري • اذ ذهب في زواياه جواد
بكرى • وافترس منى من سنجاب بأمره • وانزه من هدى خلقه بهائى برح وجره • اذ ذهب ثم السحر
بجودى عن اهل نجد اطيب الخبز • فعطر الكون بعرفه • وملأت الرف برقته ولطفه • واهدى الدم الى
الادواح • واطرب السمع باحاديث الصباح ض نفوعباة لتلاحى • كان انفاسه نفوس
فاستبشرت بوروده • وحصلت على الغايات من وفوده • وشهنا جانه سرتها وجات له والدموع تجرى
ض اعدد ذكر سكان الغضا بالحرقه • وان اضرموه بالاضالع والصدر • ولا تنس كان العقيق
ان هم • على وجنتي اجرى في حرقة الهجر • فلما تمنعت الاوقات وداوافاذ • وترعت في طلب الاسعاف
والاسعاد • تبسم الفجر ضاحكا عن شرفه • وتضب العلوم على منار اتم • فانطوى نشر الليل وكن من
عهن الذيل • وانقشعت الحجب • وباخت نار الشهب • وانتقص بانا من غراب الظلام • ونفض
كالمرود النور من المشرق سبك الختام ض وشرد الصبح عنا الليل فانهزمت • سطور البيض في الواحة السود
وتلك جيوش الدجا • وحل بالنهار دمنه فاسحا • وصبح صبحهم الى الوصل • وتلا لسان حال التحويل وتقلب
فصل في الشمس والقمر
الليل والنهار • ان في ذلك لعبرة لاولي الابصار • ان في خلق السموات والارض فلحب السرقها النظر • واذا قرن الغزالة قد طلع
بكرت يوما ابتداء الارض • تتكي في خلق السموات والارض • او جسما غطت وجهها بمنقاب
كانه جذوة نار • او قطعة من دينار • او كاس ستر بعضه بالحباب • او لجين صنع بالازرار
ثم كشفت استارها • والقت على الافق انوارها • وبرزت كانها كرى في ميدان • او مرآة لم تصقل ولم تطرق • او وصف المليحة في خمار ازرق • او سبيكة زجاج شتى الطرف • او دوم تمم بحر
ذهب نابت ض وكانها عند انبساط شعاعها • تبرينذوب على ذرى المشرق
نبعا

او شهلاء العسكر تبلوة مكر
والشمس انجلت كانها
درجم للتلجم في خمار ازرق

فقدت

فقدت اهلا بالجارية • التي في طلعتها ما يغني عن الجارية • والعين التي بها رمحها العين • والجونة التي صبح
منها الجبين • والسراج الوهاج التي ترحب بها الابراج • انت الجنوية بالشرف والرفعة • انت في اسهلة
عقد الكواكب السبعة • انت للحكمة برهان • والفلك سيار بغيران • انت لنا المقترن في عنها المنعم
البليغ عن وصفها ونعتها • انت ملك مقدم • انت النير الاعظم • انت يوطي التي تعيد في صباح المسلمين
وتروح • انت ذكاء التي اذكت نارها • انت الفتح التي صلى الله منابها • انت الشمس التي بها ترى
الافاق الحسن بدع يتبين الظلام بطوف • وتستبدلان بعد مضغه وبقوى • وتستدل على طرق الصواب
ويعلم عدد السنين والحساب • ما سفرت زائلة في الحلل المعشوقة • تحت اتها البروج وتلحف ابه
النهار مصوف وتاهيك بها منزلة • وحسبك ان صفاتها في الكتاب منزلة • ثم تشتت بالحجب
باطنها • وحطت في شمسها وراطها • وسحبت في ذيلها رشته الحقايق • مطوى اسرارها
الساعات والدرج والدقائق ض سمو الكبد السماء كانما • تبتغي هنالك دفاعا من يعتل
واستمرت سائرة بجدوها امر النسيم • والشمس تجري لمستقر لها ذلك تقدير العزيز العليم فلم
يزل فكري يصاحبها • وطرفي يرعاها ويراقبها ض حتى اذا بلغت الى حيث انتهت
وقفت كوقفة سابق عن غربه • ثم انثنت تبغي الحدور كانها • طرف اسف مخافة من احدب
فلما غيبت عن العيون شمسها • وحطت المغرب من بعد المشرق فرصتها • والخلعت حضرت الافق
بالاثار • وطرد ذنبي الليل بدعي النهار • بعد الهلال بامر ذي الجلال • كانه قوس من تبر • او زورق
منحدر في بحر الدجى • او شطر سوار • او منجل معد لحصاد الازهار • او فتحية من وجه الفضة • او
نون مفرقة من الحبر • او شفة كاس مائلة • او مخلب عقاب مائلة • او قطعة من قنب • او بعض
العصب • او حرف الجيم • او عرجون قديم • او حاجب شيخ او تكا السقط • او تقل من حافر اهم الدجا سقط او
ذباب سيف خرج من جفنه • او دكم حبيب من لا يحدث امرا الا باذنه • فتكلمت رحبا بين اسباب بناوية
رنانة • قد عيننا ستعود • في العيد نلث • ثم تصبر لدرا • ان ذلك لذكرك ض واذا رايت
الهلال نحوه • ايقنت اذ سيكون بدرا كاملا • انت الزبرجد بالذهب يسبل في نظرته نظيره • انت
الزبرقان • الذي لم تحى كل شهر بحرجاته • ايها القمر كم سيحبه طالب لم قبله السعر • ايها الواضح
الباهر • ما انت الا مثل سائر • ايها البدر الكامل • الذي فضله للبرية شامل • ولا ناس يلي ما قال من
الدرج • ولا يكن في صدرك من الزيادة حرج ض فقد تحد الشمس الوهاج ضوءها • تفاوتت الاحوال
والكل باهية • منازلك معروفة • ومحاسنك موصوفة • وشرفك باذخ • وقدمك راسخ • وانارتك
ظاهرة • وسفاينك سائرة • كم اوضحت من طريقه • وهديت الرفيق الى الرفيقه • واذكرت محبا محبوبه

الرد والوفا

وبلغت بها الى غاية مطلوبه احسن نظرة بالتلك ۵ وحينها بها التك جعلت البارى في السحب
نزراً وكان امرهم قدراً مقدوراً ۵ وجلا بعجائب صنعه سر الفنون واقسم بك في قوله والنجم اذا
ابتسق فتدلى ۵ فتدلت انتها ثبل ودعجائب نبيه نبيل ۵ وعجله بابنية الحسن جميل ۵
على رسل فالك من عجائب الى دنيا العلا ۵ ولا رسيل فتبارك اسم من البسكما احسن الجلب
وتنبه عبده من حبلكما مصابيح لاهل النظر دون انابة الليل والنهار والشمس والقمر ثم لم
يبرحهم ببركة وانا لا امر فرح وتجلى وانا شاهد دعبد الاصبح الى ان غاب على قوم وحسبنا
الله وكفى ۵

فصل ۵ في السحاب والمطر

اه الله حكما دائم النفوذ
وحكما اشفا والنبات لمن بها يلوذ ۵ واسرار امعنا بها وقبق لا يفهمه الا ارباب التحقيق
اسله الغيث من عباده في عام ۵ فخاض كلا منهم في بحر وعم وعام ۵ وساقت الظنون الظن
السحاب ۵ واشتاق النبات لسماع وقع الرباب ۵ وظمئت الحياض وعتبت وجوه
الرياض ۵ واستعدت عيون العيون بالنقع المثار ۵ وتعطلت من حلى الزهر اجياد الازهار
وذهلت العقول لفقد الصوب عن الصواب ۵ وقص جناح السرور وطارت الالباب
وطوى بساط الانبساط ۵ ووقع القوم في هياط ومياط ۵ وطالت عهود العهاد ۵ وذهبت
الارض للبس ثوب الحداد ۵ واصابت بنت الزرع بعين شمس ۵ اورثته مذلة واصفرارا
۵ كلما خالطوها ترى الناس سكارى وما هم بسكارى ۵ فبينما هم يرون اذ بالحق
الكئابة ۵ ويرفعون الدعاء الى مواطن الاجابة ۵ تداركهم اللطف الخفى ۵ وانثال عليهم
ونظر الله اليهم بعين حكمته ۵ وحرك ساكن ارجائها بتجرى بقوته ۵ وهو الذى يرسل الرياح
بشرا بين يدى رحمته ۵ فذرت اعنانها ۵ وجدت اعنانها ۵ ودنت عادياتها ۵ وجرت
على احسن عاداتها ۵ وسلت من اوديتها الادران ۵ وارضعت اليونان في حلب لبنان
۵ ورياح تبشر الارض بالقطر ۵ كذيل الغلائل المبلول ۵ ووجوه النعام تنتظر الغيث
انتظار المحب رد الرسول ۵ فاقلت سحابا ثقالا ۵ مشتمل كمينا وذوالا ۵ مسكي الاهاب
خضب اللون ۵ مشيج الوجانب صادق الوعود ۵ متلاحق الوفود ۵ كثير الاسراب والجنود
يجودن بالموارد الطامية ۵ ويشفا الشفاة الظامية ۵ والثرا يقبل الثرى ۵ واجراه ومعه
على ما جرى ۵ اكب على الافاق كانه كتاب مطرق ۵ يبكي او كالنادم المتاسف ۵ وحمد [illegible]
الى الارض جانحا ۵ وراح عليها كالغراب المرفرف ۵ والرعد يزجره ويسوقه بين يديه [illegible]
ذا نصر صاح به وزجر عليه تارة بترنم كالحمام ۵ وطورا يزار كالاسد الضرغام ۵
وكان صوت الرعد خلف سحابه ۵ حاد اذا ونت النجائب صاحا ۵ والبرق يلمح ويلمع ويخنق
كانه ثغر اشنب ۵ او تبر تلهب ۵ او حسام يمانى ۵ او قلب جبان ۵ او سلاسل ذهب
اشقر ما الحلبة [illegible] وثب او انامل بعض الحساب ۵ او حية تتلوى ثم تنساب ۵

اوكف صفت تعود وتنقبض ۵ او هو جودة تعرض بعد ان تنقرض ۵ فرش الارض منه وقد فضضت
وجه السماء وقد ذهبا ۵ وقوس الغمام المجو نطاق ۵ ولا بل تاج على مفارق الافاق يزهو بالجبين
وعسجد ۵ ويخر بياقوته وزبرجده ۵ كاذيال خود اقبلت في غلائل ۵ مصبغة والبعض اقصر
من بعض ۵ فلما تراكمت السحائب ۵ واجتمعت حولها الكتائب ۵ واتسع صدرها واستحكم
امورها ۵ وصلق بالجو ناهضها ۵ واعترض في الافق عارضها ۵ ونفث داناتها ۵ وانسجمت غاياتها
وان رحيلها وقرب ساهرها وجاد دمعها فصار حلبها ۵ اجرت مدامعها ۵ وردت ودايعها
وحلت عقد نطاقها ۵ وفكت ازرار اطواقها ۵ وحنت الركائب ۵ واسبلت الذوائب
وسحبت ذيلها وطيها ۵ وسكنت رجع النغرة برشفها ۵ وادرت [illegible] وهطلها
واذهبت الحرة بديمها ووبلها ۵ وانزت بجودها وجودها ۵ ونثرت على بساط الارض
جواهر عقودها ۵ فغاربها سكا وبالثغر لؤلؤة ۵ وبالروض باخضرا وبالوحل عنبرا
ثم ابدت احيانا وبرا ۵ وبردت من كبد حرا ۵ واسدت معروفا ۵ وانقذت ملهوفا ۵ واشبعت
انعاما ۵ وسقت حرثا وانعاما ۵ وكفت هاميى وكفت ۵ وقرطت اذان الاغصان وشنفت
وانشرت امواتا ۵ واخرجت حبا ونباتا ۵ ونشرت مطرفا بعد الطى ۵ وجعلنا من الماء كل شيء
حى ۵ وكم نفعت غليلا ۵ ونفعت عليلا ۵ وملئت حياضنا ۵ وجودت رياضنا ۵ وادالت [illegible]
وشرحت صدورا ۵ واقرت عيونا ۵ والبست الحدائق برودا [illegible] ۵ واهدت للنهر قطرا
ظاهر الحلاوة ۵ ترى مواقعه في الارض الجنة ۵ مثل الدراهم تبدو ثم تستتر ۵ فامسى الناس في
عيشة راضية ۵ يرفلون في حلل الرفاهية ۵ امرعوا بعد الضنك والتقشف ۵ واخصبوا بعد الجدب
والضعف ۵ واصبح محل المحل دارسا ۵ ووجه الارض [illegible] وقد كان عابسا ۵ واخذت الارض
زخرفها بعد ان كانت ذو دعها يهيج ۵ واهتزت وربت وانبتت من كل زوج بهيج ۵ فتنور دها
مبتسمة ۵ وفرائد قلائدها منتظمة ۵ ونمارقها مدبجة ۵ ورؤس اشجارها متوجة ۵ ووعدانها
طالعة ۵ وغمائم السعادة عليها لائحة ۵ والسنة اهلها مشتغلة بشكر علام الغيوب ۵ وقلوبهم
مطمئنة بذكره الا بذكر الله تطمئن القلوب ۵ [illegible] العبيد ۵ ثم يفتح لهم ابواب جوده
[illegible] وهو الذي ينزل الغيث من بعد ما قنطوا وينشر رحمته وهو الولي الحميد ۵

فصل في الليل والنهار

اذ دنت ذات ليلة في نهاري ۵ نسمت طارقا [illegible]

ان الليالي للانام مناهل، تطوى وتنشر بينها الاعمار، فقصارهن مع الهموم طويلة، وطوالهن مع السرور قصار، فقمت من مضجعي وتداركت ردف مدمعي، تتجيب اخرى، منا اسفا على ما فات من عمري، وقلت يا ايها الطارق في ظلمة الليل الغاسق، هل لك في المنادمة، فقال كم نديم سفك دمه ثم سلم وجلس في نفسي وما نسي، فقلت يا من شنف السمع بدرره، اذكر لي شيئا في طول الليل وقصره، فقال ولم اكن له لو تسبره، ولا دهر منها يبلغ البراعة، كيوم القيمة في طوله، على من يراقب فيه الصباحا، مقيم ليس يبرح، وعاجز لا ينطلق، ولا ينزح، بدر نجوم لا تذوب، وغائب نجومه لا تؤوب، لا يبلى جديد نسجه، ولا يبرح الى الحركة ساكن حيثه، عليله ما يرجى اصلاحه، وصباحه لا يلوح، ومصباحه قطع الطريق على السحر، وعذب اجفان المحبين بالسهر، عدو لحي عن النهار حديثه، او حصوره فقد نسبت النهار، كانه صريع راح، او طائر مقصوص الجناح، او اسير يتخبط في قيوده، او جريح منع الجزع عن قده، او كسير ليس له على النهوض اقتدار، او ضرير يابس طرفه من رؤية النهار، او ادارة حيث انتهت عن يقطع الفلاة قد حار لا يدري من يهتدي، او حبيس زخ بالنوى قد تروى، وتقصر على السرور الوافد تنقدي، واعلم ايها البصير الناقد انه يطول على المهجور الفاقد، فقلت ايه ايها الامام اسمعني من ليلي كمثالك فانك لم تزره طالما زارت قلبي نفسي، فقال ان اجلاءها واحدها اماه مرت فلم يبق لنا بعدها شيئا في وصف الايام، فقال لقد ايام تعيشت بهم، شيء سوى ان تمناها، حيث الوقت معيب، وماء الشبيبة معين، ونشر البدين خالص، ونور الصفا لائح، والحبيب مجيب، والرقيب عن قريب، وغصن الصبا رطيب، وطرف الدهر غضيض الطرف، وسعادة السعد ممنوعة من الصرف، والشمل مجتمع، والعيش غض، والدهر عن الجميل وحسن الخلق والخلق، يا اخا الادب الحكم ذا الحصة للادب، الايام فجعها غرار ومدحي الوفاء منها غدار، كثرة الملال سريعة الزوال، تفرق الحبائب وتسترجع المواهب، ذمامها ذميم، وسالمها سليم، تخل المعقود ولا تحفظ العهود، تكدر الصافي من الشراب، هو تعد التلاقي بورد السراب، لقد سقط من تحلى بعرانها، وتعب من قصد الراحة في ذراها، ومكلف الايام ضد طباعها، متطلب في الماء جذوة نار، ثم قال مضت الحبيبة والشفعاء والنجهة والعشق، والقطع والسرقة والبهرة والزلزلة، وان النسمات المتخطل تتحظ ولبعون الغرب تتعجب، وتام للوداع، فقلت زودني بانفع المتاع، فقال ضع اوزار الاوزار، واتق من لا تنكر الاقدار، وسحه بالعشي والابكار، ودهر الادبار

روى الامام العالم العلامة المحدث الفقيه ابو منصور احمد بن علي بن ابي طالب الطبرسي طاب ثراه في الاحتجاج

ومن سؤال الزنديق الذي سأل ابا عبد الله عليه السلام عن مسائل كثيرة ان قال كيف يعبد الله الخلق ولم يروه، قال عليه السلام رأته القلوب بنور الايمان، واثبتته العقول بيقظتها اثبات العيان، وابصرته الابصار بما رأته من حسن التركيب واحكام التأليف، ثم الرسل وآياتها والكتب ومحكماتها، واقتصرت العلماء على ما رأت من عظمته دون رؤيته، قال أليس هو قادر ان يظهر لهم حتى يروه ويعرفونه فيعبد على يقين، قال عليه السلام ليس للمحال جواب، قال فمن اين اثبت انبياء ورسلا، قال عليه السلام انا لما اثبتنا ان لنا خالقا صانعا متعاليا عنا وعن جميع الخلق، وكان ذلك الصانع حكيما لم يجز ان يشاهده خلقه ولا يلامسوه ولا يباشرهم ويباشروه ويحاجهم ويحاجوه، ثبت ان له سفراء في خلقه وعباده يدلونهم على مصالحهم ومنافعهم وما به بقاؤهم وفي تركه فناؤهم، فثبت الآمرون والناهون عن الحكيم العليم في خلقه، وثبت عند ذلك ان لهم معبرين وهم الانبياء وصفوته من خلقه، حكماء مؤدبين بالحكمة مبعوثين عنه، مشاركين للناس في احوالهم على مشاركتهم لهم في الخلق والتركيب، مؤيدين من عند الحكيم العليم بالحكمة والدلائل والبراهين والشواهد من احياء الموتى وابراء الاكمه والابرص، فلا تخلو الارض من حجة يكون معه علم يدل على صدق مقال الرسول ووجوب عدالته، ثم قال عليه السلام بعد ذلك نحن نزعم ان الارض لا تخلو من حجة، ولا تكون الحجة الا من عقب الانبياء، ما بعث الله نبيا قط من غير نسل الانبياء، وذلك ان الله شرع لبني آدم طريقا منيرا، واخرج من آدم نسلا طاهرا طيبا، اخرج منه الانبياء والرسل، هم صفوة الله وخلص الجوهر، طهروا في الاصلاب، وحفظوا في الارحام، لم يصبهم سفاح الجاهلية، ولا شاب انسابهم، لان الله عز وجل جعلهم في موضع لا يكون اعلى درجة وشرفا منه، فمن كان خازن علم الله وامين غيبه ومستودع سره وحجته على خلقه وترجمانه ولسانه لا يكون الا بهذه الصفة، فالحجة لا يكون الا من نسلهم، يقوم مقام النبي صلى الله عليه وآله في الخلق بالعلم الذي عنده وورثه عن الرسول، ان جحده الناس سكت، وكان بقاء ما عليه الناس قليلا مما في ايديهم من علم الرسول على اختلاف منهم فيه، قد اقاموا بينهم الرأي والقياس، وانهم ان اقروا به واطاعوه واخذوا عنه ظهر العدل، وذهب الاختلاف والتشاجر، واستوى الامر، وابان الدين، وغلب على الشك اليقين، ولا يكاد ان يقر الناس به ولا يطيعوا له او يحفظوا له بعد فقد الرسول، وما مضى رسول ولا نبي قط لم تختلف امته من بعده، وانما كان علة اختلافهم خلافهم على الحجة وتركهم اياه، قال فما يصنع بالحجة اذا كان بهذه الصفة، قال عليه السلام قد يقتدى به ويخرج عنه الشيء بعد الشيء مكانه منفعة الخلق وصلاحهم، فان احدثوا في دين الله شيئا اعلمهم، وان زادوا فيه اخبرهم، وان نقصوا منه شيئا افادهم، ثم قال الزنديق من اي شيء خلق الاشياء، قال عليه السلام لا من شيء، فقال فكيف يجيء من لا شيء شيء، قال عليه السلام ان الاشياء لا تخلو ان تكون خلقت من شيء او من غير شيء، فان كانت خلقت من شيء كان معه فان ذلك

الشيء قديم والقديم لا يكون حديثا ولا يفنى ولا يتغير ولا يخلو ذلك الشيء من ان يكون جوهرا واحدا ولونا
واحدا فمن اين جائت هذه الالوان المختلفة والجواهر الكثيرة الموجودة في هذا العالم من ضروب شتى
ومن اين جاء الموت ان كان الشيء الذي انشئت منه الاشياء حيا او من اين جائت الحيوة ان كان
ذلك الشيء ميتا ولا يجوز ان يكون من حي وميت قديمين لم يزالا لان الحي لا يجيء منه ميت وهو لم يزل
حيا ولا يجوز ايضا ان يكون الميت قديما لم يزل بما هو به من الموت لان الميت لا قدرة له ولا بقاء
قال فمن اين قالوا ان الاشياء ازلية قال عليه السلام هذه مقالة قوم جحدوا مدبر الاشياء
فكذبوا الرسل ومقالتهم والانبياء وما انبؤوا عنه وسموا كتبهم اساطير ووضعوا لانفسهم
دينا بارائهم واستحسانهم ان الاشياء تدل على حدوثها من دوران الفلك بما فيه وهي سبعة افلاك
وتحرك الارض ومن عليها وانقلاب الازمنة واختلاف الوقت والحوادث التي تحدث في العالم
من زيادة ونقصان وموت وبلى واضطرار النفس الى الاقرار بان لها صانعا ومدبرا قال
الا ترى الحلو يصير حامضا والعذب مرا والجديد باليا وكل الى تغير وفناء قال
فلم يزل صانع العالم عالما بالاحداث التي احدثها قبل ان يحدثها قال عليه السلام لم يزل يعلم
فخلق ما علم قال امختلف هو ام مؤتلف قال عليه السلام لا يليق به الاختلاف ولا الائتلاف
انما يختلف المتجزي ويأتلف المتبعض فلا يقال له مؤتلف ولا مختلف قال فكيف هو الله
الواحد قال عليه السلام واحد في ذاته فلا واحد كواحد لان ما سواه من الواحد متجزئ
وهو تبارك وتعالى واحد لا متجزئ ولا يقع عليه العد قال فلاي علة خلق الخلق وهو
غير محتاج اليهم ولا مضطر الى خلقهم ولا يليق به التعبث بنا قال عليه السلام خلقهم لا
ظهار حكمته وانفاذ علمه وامضاء تدبيره قال فكيف لا يقتصر على هذه الدار فيجعلها
دار ثوابه ومحتبس عقابه قال عليه السلام ان هذه الدار دار ابتلاء ومتجر الثواب ومكتسب
الرحمة ملئت آفات وطبقت شهوات ليختبر فيها عبيده بالطاعة فلا يكون دار عمل
دار جزاء قال افمن حكمته ان جعل لنفسه عدوا وقد كان ولا عدو له فخلق كما زعمت ابليس
فسلطه على عبيده يدعوهم الى خلاف طاعته ويأمرهم بمعصيته وجعل له من القوة كما زعمت
يصل بلطف الحيلة الى قلوبهم فيوسوس اليهم فيشككهم في ربهم ويلبس عليهم دينهم
فيزيلهم عن معرفته حتى انكر قوم لما وسوس اليهم ربوبيته وعبدوا سواه فلم سلط عدوه
على عبيده وجعل له السبيل الى اغوائهم قال عليه السلام ان هذا العدو الذي ذكرت لا
تضره عداوته ولا تنفعه ولايته وعداوته لا تنقص من ملكه شيئا وولايته لا تزيد فيه
شيئا وانما يتقى العدو اذا كان في قوة يضر وينفع ان هم بملك اخذه او بسلطان

فهو

فهو سلبه فاما ابليس فعبد خلقه ليعبده ويوحده وقد علم حين خلقه ما هو والى ما يصير اليه فلم يزل يعبده
مع ملائكته حتى امتحنه بسجود آدم فامتنع من ذلك حسدا وشقاوة غلبت عليه فلعنه عند ذلك
واخرجه عن صفوف الملائكة وانزله الى الارض ملعونا مدحورا فصار عدو آدم وولده بذلك السبب
وما له من السلطنة على ولده الا الوسوسة والدعاء الى غير السبيل وقد اقر مع معصيته لربه بربوبيته
قال افيصلح السجود لغير الله قال عليه السلام لا قال فكيف امر الله الملائكة بالسجود لآدم فقال
ان من سجد بامر الله فقد سجد لله فكان سجوده لله اذا كان عن امر الله قال فمن اين اصل
الكهانة ومن اين يخبر الناس بما يحدث قال عليه السلام ان الكهانة كانت في الجاهلية في كل حين
فترة من الرسل كان الكاهن بمنزلة الحاكم يحتكمون اليه فيما يشتبه عليهم من الامور بينهم فيخبرهم
باشياء تحدث وذلك في وجوه شتى فراسة العين وذكاء القلب ووسوسة النفس وفطنة
الروح مع قذف في قلبه لان ما يحدث في الارض من الحوادث الظاهرة فذلك يعلم الشيطان ويؤديه
الى الكاهن ويخبره بما يحدث في المنازل والاطراف واما اخبار السماء فان الشياطين كانت تقعد
مقاعد استراق السمع اذ ذاك وهي لا تحجب ولا ترجم بالنجوم وانما منعت من استراق السمع لئلا
يقع في الارض سبب تشاكل الوحي من خبر السماء ويلبس على اهل الارض ما جاءهم عن الله لاثبات
الحجة ونفي الشبهة وكان الشيطان يسترق الكلمة الواحدة من خبر السماء بما يحدث من الله في خلقه فيختطفها
ثم يهبط بها الى الارض فيقذفها الى الكاهن فاذا قد زاد كلمات من عنده فيختلط الحق بالباطل
فما اصاب الكاهن من خبر مما كان يخبر به فهو ما اداه اليه شيطانه لما سمعه وما اخطأ فيه
فهو من باطل ما زاد فيه فمذ منعت الشياطين عن استراق السمع انقطعت الكهانة واليوم انما
تؤدي الشياطين الى كهانها اخبارا للناس بما يتحدثون به وما يحدثونه والشياطين تؤدي الى
الشياطين ما يحدث في البعد من الحوادث من سارق سرق ومن قاتل قتل ومن غائب غاب وهم
بمنزلة الناس ايضا صدوق وكذوب قال فكيف صعدت الشياطين الى السماء وهم امثال الناس
في الخلقة والكثافة وقد كانوا يبنون لسليمان بن داود عليه السلام من البناء ما يعجز عنه ولد آدم قال عليه السلام
غلظوا لسليمان كما سخروا وهم خلق رقيق غذاؤهم النسيم والدليل على ذلك صعودهم الى
السماء لاستراق السمع ولا يقدر الجسم الكثيف على الارتقاء اليها الا بسلم او بسبب قال فاخبرني
عن السحر ما اصله وكيف يقدر الساحر على ما يوصف من عجائبه وما يفعل قال عليه السلام ان السحر
على وجوه شتى وجه منها بمنزلة الطب كما ان الاطباء وضعوا لكل داء دواء فكذلك علم السحر
احتالوا لكل صحة آفة ولكل عافية عاهة ولكل معنى حيلة ونوع منه آخر خطفة وسرعة ومخاريق
وخفة ونوع منه ما ياخذ اولياء الشياطين عنهم قال فمن اين علم الشياطين السحر
قال عليه السلام من حيث عرف الاطباء الطب بعضه تجربة وبعضه علاج قال فما تقول في الملكين
هاروت وماروت وما يقول الناس بانهما يعلمان الناس السحر قال انهما موضع ابتلاء
وموقف فتنة تسبيحهما اليوم لو فعل الانسان كذا وكذا لكان كذا ولو يعالج بكذا وكذا لصار كذا اصناف

السحر فيتعلمون منهما ما يخرج عنهما فيقولون لهم انما نحن فتنة فلا تأخذوا عنا ما يضركم ولا ينفعكم
قال افيقدر الساحر ان يجعل الانسان بسحره في صورة الكلب والحمار او غير ذلك قال
هو اعجز من ذلك واضعف من ان يغير خلق الله ان من ابطل ما ركبه الله وصوره غيره فهو
شريك لله في خلقه تعالى عن ذلك علواً كبيراً لو قدر الساحر على ما وصفت لدفع عن نفسه
الهرم والآفة والامراض ولنفى البياض عن رأسه والفقر عن ساحته وان من اكبر السحر النميمة
يفرق بها بين المتحابين ويجلب العداوة على المتصافين ويسفك بها الدماء ويهدم بها الدور
ويكشف بها الستور والنمام اشر من وطئ الارض بقدم فاقرب اقاويل السحر من الصواب
انه بمنزلة الطب ان الساحر عالج الرجل فامتنع من مجامعة النساء فجاء الطبيب فعالجه بغير ذلك
العلاج فابرأه قال فما بال ولد آدم فيهم شريف ووضيع قال الشريف
المطيع والوضيع العاصي قال أليس فيهم فاضل ومفضول قال عم انما يتفاضلون
بالتقوى قال فتقول ان ولد آدم كلهم سواء في الاصل لا يتفاضلون الا بالتقوى قال
نعم اني وجدت اصل الخلق التراب والاب آدم والام حواء خلقهم اله واحد وهم عبيده
ان الله عز وجل اختار من ولد آدم اناساً طهر ميلادهم وطيب ابدانهم وحفظهم في اصلاب
الرجال وارحام النساء اخرج منهم الانبياء والرسل فهم ازكى فروع آدم فعل ذلك لا لامر
استحقوه من الله عز وجل ولكن علم الله منهم حين ذرأهم انهم يطيعونه ويعبدونه ولا
يشركون به شيئاً فهؤلاء بالطاعة نالوا من الله الكرامة والمنزلة الرفيعة عنده وهؤلاء الذين
لهم الشرف والفضل والحسب وسائر الناس سواء الا من اتقى الله اكرمه ومن اطاعه احبه
ومن احبه لم يعذبه بالنار قال فاخبرني عن الله عز وجل كيف لم يخلق الخلق كلهم
مطيعين موحدين وكان على ذلك قادراً قال عليه السلام لو خلقهم مطيعين لم يكن
لهم ثواب لان الطاعة اذا ما كانت فعلهم لم تكن جنة ولا نار ولكن خلقه فامرهم بطاعته
ونهاهم عن معصيته واحتج عليهم برسله وقطع عذرهم بكتبه ليكونوا هم الذين يطيعون و
يعصون ويستوجبون بطاعتهم له الثواب وبمعصيتهم اياه العقاب قال فالعمل
الصالح من العبد هو فعله والعمل الشر من العبد هو فعله قال عم العمل الصالح العبد يفعله
والله امره به والعمل الشر العبد يفعله والله عنه نهاه قال أليس فعله بالآلة التي ركبها فيه
قال عم نعم ولكن بالآلة التي عمل بها الخير قدر بها على الشر الذي نهاه عنه قال فالى العبد
من الامر شيء قال ما نهاه الله عن شيء الا وقد علم انه يطيق تركه ولا امره بشيء
الا وقد علم انه يستطيع فعله لانه ليس من صفته الجور والعبث والظلم وتكليف العباد ما لا
يطيقون قال فمن خلقه الله كافراً يستطيع الايمان وله عليه بتركه الايمان حجة قال عم
ان الله خلق خلقه جميعاً مسلمين امرهم ونهاهم والكفر اسم يلحق الفعل حين يفعله

العبد

جمع المتحابين المتصافين

العبد ولم يخلق الله العبد حين خلقه كافراً انه انما كفر بعد ان بلغ وقتاً لزمته الحجة من الله فعرض عليه الحق
فجحده فبانكار الحق صار كافراً قال فيجوز ان يقدر على العبد الشر ويأمره بالخير وهو لا
يستطيع الخير ان يعمله ويعذبه عليه قال انه لا يليق بعدل الله ورأفته ان يقدر على
الشر ويريده منه ثم يأمره بما يعلم انه لا يستطيع اخذه والانزاع عما لا يقدر على تركه ثم يعذبه على
تركه امره الذي علم انه لا يستطيع اخذه قال بماذا استحق الذين اغناهم واوسع
عليهم من رزقه الغناء والسعة وبماذا استحق الفقراء التقتير والضيق قال اختبر
الاغنياء بما اعطاهم لينظر كيف شكرهم والفقراء بما منعهم لينظر كيف صبرهم ووجه آخر انه
عجل لقوم في حياتهم ولقوم آخر ليوم حاجتهم اليه ووجه آخر انه علم احتمال كل قوم فاعطاهم
على قدر احتمالهم ولو كان الخلق كلهم اغنياء لخربت الدنيا وفسد التدبير وصار اهلها الى
الفناء ولكن جعل بعضهم لبعض عوناً وجعل اسباب ارزاقهم في ضروب الاعمال وانواع
الصناعات وذلك ادوم في البقاء واصح في التدبير ثم اختبر الاغنياء بالاستعطاف
على الفقراء كل ذلك لطف ورحمة من الحكيم الذي لا يعاب تدبيره قال فما استحق الطفل
الصغير ما يصيبه من الاوجاع والامراض بلا ذنب عمله ولا جرم سلف منه قال عم ان المرض
على وجوه شتى مرض بلوى ومرض عقوبة ومرض جعل علة الفناء وانت تزعم ان ذلك من اغذية
ردية واشربة وبية او من علة كانت بامه وتزعم ان من احسن السياسة لبدنه واجمل
النظر في احوال نفسه وعرف الضار مما ياكل من النافع لم يمرض وتميل في قولك الى من يزعم انه
لا يكون المرض والموت الا من المطعم والمشرب قد مات ارسطاطاليس معلم الاطباء وافلاطون
رئيس الحكماء وجالينوس شاخ ودق بصره وما دفع الموت حين نزل بساحته ولم يالوا
حفظ انفسهم والنظر لما يوافقها كم من مريض قد زاده المعالج سقماً وكم من طبيب عالم
بصير بالادواء والادوية ماهر مات وعاش الجاهل بالطب بعده زماناً فلا ذاك نفعه
علمه بطبه عند انقطاع مدته وحضور اجله ولا هذا ضره الجهل بالطب مع بقاء المدة وتاخر
الاجل ثم قال عليه السلام ان اكثر الاطباء قالوا ان علم الطب لم تعرفه الانبياء فما نصنع على
قياس قولهم بعلم زعموا ليس تعرفه الانبياء الذين كانوا حجج الله على خلقه وامناءه في ارضه و
خزان علمه وورثة حكمته والادلاء عليه والدعاة الى طاعته ثم اني وجدت اكثرهم يتنكب في مذهبه
سبل الانبياء ويكذب الكتب المنزلة عليهم من الله تبارك وتعالى فهذا الذي ازهدني في طلبه و
حامليه قال فكيف تزهد في قوم وانت مؤدبهم وكبيرهم قال عم اني لما رايت الرجل
منهم الماهر في طبه اذا سألته لم يقف على حدود نفسه وتاليف بدنه وتركيب اعضائه و
مجرى الاغذية في جوارحه ومخرج نفسه وحركة لسانه ومستقر كلامه ونور بصره وانتشار ذكره
واختلاف شهواته وانسكاب عبراته ومجمع سمعه وموضع عقله ومسكن غضبه ومخرج عطسه وهيج
غمومه واسباب سروره وعلة ما يحدث فيه من بكم وصمم وغير ذلك لم يكن عندهم في ذلك اكثر من

افاولا تستحسنونها وعلا فيها بنيهم جوزوها قال فاخبرني عن الله عز وجل الشريك في ملكه او معاون
في تدبيره قال لا قلت فهنالك الاجود في هذا العالم من سباع ضارية وهوام مخوفة و
خلق كثير مشوهة ودود وبعوض وحيات وعقارب وزعمت انه لا يخلق شيئا الا لعلة لانه لا يعبث
قال الست تزعم ان العقارب تنفع من وجع المثانة والحصاة ولمن يبول في الفراش وان
افضل الترياق ما عولج من لحوم الافاعي وان لحومها اذا اكلها المجذوم بشب نفعه وتزعم ان الدود
الاحمر الذي يصاب تحت الارض نافع للاكلة قال نعم قال عليه السلام فاما البعوض والبق
فبعض سببه انه جعله ارزاق الطير واهان بها جبارا تمرد على الله وتجبر وانكر ربوبيته فسلط الله عليه
اضعف خلقه ليريه قدرته وعظمته وهي البعوضة فدخلت في منخره حتى وصلت الى دماغه فقتلته
واعلم انا لو وقفنا على كل شيء خلقه الله لم خلقه ولاي شيء انشاه لكنا قد ساويناه في علمه وعلمنا كل
ما يعلم واستغنينا عنه وكنا وهو في العلم سواء قال فاخبرني هل يعاب شيء من خلق الله و
تدبيره قال لا قال فان الله خلق خلقه غرلا اذلك منه حكمة ام عبث قال بل حكمة منه
قال غيرتم خلق الله وجعلتم فعلكم في قطع القلفة اصوب مما خلق الله لها وعبتم الاقلف و
الله خلقه ومدحتم الختان وهو فعلكم ام تقولون ان ذلك من الله كان خطا غير حكمة قال
ذلك من الله حكمة وصواب غير انه سن ذلك واوجبه على خلقه كما ان المولود اذا خرج من بطن امه
وجدنا سرته متصلة بسرة امه كذلك خلقها الحكيم فامرنا العباد بقطعها وفي تركها فساد بين
للمولود والام وكذلك اظفار الانسان امر اذا طالت ان تقلم وكان قادرا يوم دبر خلقة
الانسان ان يخلقها خلقة لا تطول وكذلك الشعر من الشارب والراس يطول فيجز وكذلك
الثيران خلقها فحولة واخصاؤها اوفق وليس في ذلك عيب في تقدير الله عز وجل قال
الست تقول يقول الله ادعوني استجب لكم وقد نرى المضطر يدعوه فلا يجاب والمظلوم يستنصره على
عدوه فلا ينصره قال ويحك ما يدعوه احد الا استجاب له اما الظالم فدعاؤه مردود الى ان
يتوب اليه واما المحق فانه اذا دعاه استجاب له وصرف عنه البلاء من حيث لا يعلمه او
ادخر له ثوابا جزيلا ليوم حاجته اليه وان لم يكن الامر الذي سال العبد خيرا له ان اعطاه
امسك عنه والمؤمن العارف بالله ربما عز عليه ان يدعوه فيما لا يدري اصواب ذلك ام خطاء
وقد يسال العبد ربه اهلاك من لم ينقطع مدته ويسال المطر وقتا ولعله اوان لا يصلح فيه المطر
لانه اعرف بتدبير ما خلق من خلقه واشباه ذلك كثير فافهم هذا قال فاخبرني ايها
الحكيم ما بال السماء لا ينزل منها الى الارض احد ولا يصعد من الارض اليها احد ولا طريق
اليها ولا مسالك فلو نظر العباد في كل دهر مرة من يصعد اليها وينزل لكان ذلك اثبت في
ربوبية وانفى للشك واقوى لليقين واجدر ان يعلم العباد ان هناك مدبرا اليه يصعد الصاعد
ومن عنده يهبط الهابط قال ان كل ما ترى في الارض من التدبير انما هو ينزل من السماء
ومنها ما يظهر اما ترى الشمس منها تطلع وهي نور النهار وفيها قوام الدنيا ولو حبست حار من
عليها وهلك والقمر منها يطلع وهو نور الليل وبه يعلم عدد السنين والحساب والشهور والايام

ولو

ولو حبست لحار من عليها وفسد التدبير وفي السماء النجوم التي يهتدى بها في ظلمات البر والبحر ومن
السماء ينزل الغيث الذي فيه حياة كل شيء من الزرع والنبات والانعام وكل الخلق لو حبس
عنهم لما عاشوا والريح لو حبست اياما لفسدت الاشياء جميعا وتغيرت ثم الغيم والرعد
والبرق والصواعق كل ذلك انما هو دليل على ان هناك مدبرا يدبر كل شيء ومن عنده ينزل
وقد كلم الله موسى وناجاه ورفع الله عيسى بن مريم والملائكة تنزل من عنده غير انك لا تؤمن
بما لم تره بعينك وفيما تراه بعينك كفاية ان تفهم وتعقل قال فلو ان الله رد الينا من
الاموات في كل مائة عام واحدا لنسالة عمن مضى منا الى ما صاروا وكيف حالهم وما ذا
لقوا بعد الموت واي شيء صنع بهم ليعمل الناس على اليقين واضمحل الشك وذهب
الغل عن القلوب قال ان هذه مقالة من انكر الرسل وكذبهم ولم يصدقهم بما جاؤوا به من
عند الله عز وجل وقالوا ان الله اخبر على لسان الانبياء عليهم السلام حال من مات منا
افيكون احد اصدق من الله قولا ومن رسله وقد رجع الى الدنيا ممن مات خلق كثير
منهم اصحاب الكهف اماتهم الله ثلاث مائة عام وتسعة ثم بعثهم في زمان قوم انكروا
البعث ليقطع حجتهم وليريهم قدرته وليعلموا ان البعث حق وامات الله ارميا النبي
عليه السلام الذي نظر الى خراب بيت المقدس وما حوله حين غزاهم بخت نصر فقال اني
يحيي هذه الله بعد موتها فاماته الله مائة عام ثم احياه ونظر الى اعضائه كيف تلتئم وكيف
تلبس اللحم والى مفاصله وعروقه كيف توصل فلما استوى قاعدا قال اعلم ان الله على كل
شيء قدير واحيا الله قوما خرجوا عن اوطانهم هاربين من الطاعون لا يحصى عددهم فاماتهم
الله دهرا طويلا حتى بليت عظامهم وتقطعت اوصالهم وصاروا ترابا فبعث الله في وقت
احب ان يرى خلقه قدرته نبيا يقال له حزقيل فدعاهم فاجتمعت ابدانهم ورجعت فيها ارواحهم
وقاموا كهيئة يوم ماتوا لا يفتقدون من اعدادهم رجلا فعاشوا بعد ذلك دهرا وان الله امات
قوما خرجوا مع موسى عليه السلام حين توجه الى الله عز وجل فقالوا ارنا الله جهرة فاماتهم الله ثم احياهم
قال فاخبرني عمن قال بتناسخ الارواح من اي شيء قالوا ذلك وباي حجة قاموا على مذاهبهم
قال ان اصحاب التناسخ قد خلفوا وراءهم منهاج الدين وزينوا لانفسهم الضلالات
وامرجوا انفسهم في الشهوات وزعموا ان السماء خاوية ما فيها شيء مما يوصف وان مدبر هذا
العالم في صورة المخلوقين بحجة من روى ان الله عز وجل خلق آدم على صورته وانه لا جنة ولا
نار ولا بعث ولا نشور والقيامة عندهم خروج الروح من قالبه وولوجه في قالب آخر ان كان
محسنا في القالب الاول اعيد في قالب افضل منه حسنا في اعلى درجة الدنيا وان كان مسيئا

او غير عارف صار في بعض الدواب المتعبة في الدنيا او هوام مشوهة الخلقة وليس عليهم صوم
ولا صلاة ولا شيء من العبادة اكثر من معرفة من تجب عليه معرفته وكل شيء من شهوات الدنيا
مباح لهم من فروج النساء وغير ذلك من الاخوات والبنات والخالات وذوات البعولة
وكذلك الميتة والخنزير والدم كما استفظع مقالتهم كل الفرق ولعنهم كل الامم فلما سئلوا الحجة
انقطعوا وحادوا وكذبت مقالاتهم التوراة ولعنهم الفرقان وزعموا مع ذلك ان الهم
ينتقل من قالب الى قالب وان الارواح الازلية هي التي كانت في آدم ثم هلم جرا الى
يومنا هذا في واحد بعد آخر فاذا كان الخالق في صورة المخلوق فبما يستدل على ان
احدهما خالق صاحبه وقالوا ان الملائكة من ولد آدم كل من صار في اعلا درجة
ومنهم من خرج من منزلة الامتحان والتصفية فطوبى لهم نفيا لحق الاشياء وجودا جوهرية
يقولون ان الاشياء على غير حقيقتها فقد كان يجب عليهم ان لا ياكلوا اشياء من الحيوان لانه
الدواب عندهم كلها ناس ولد آدم حولوا في صورهم فلا يجوز اكل لحوم القرابات قال
ومن زعم ان العالم لم يزل ومعه طينة موذية فلم يستطع التنقي منها الا بامتزاجه بها
ودخوله فيها من تلك الطينة خلق الاشياء قال سبحان الله وتعالى عما يجري الينا
يوصف بالقدرة لانه لا يستطيع التنقي من الطينة ان كانت الطينة حية ازلية فكانا
الهين قديمين فامتزجا ودبرا العالم من انفسهما فان كان ذلك كذلك فمن اين
جاء الموت والفناء وان كانت الطينة ميتة فلا بقاء للميت مع الازلي القديم و
الميت لا يجيء منه حي وهذه مقالة الديصانية اشد الزنادقة قولا وامهلهم مقالة
نظروا في كتب قد صنفتها اوائلهم وحبروها لهم بالفاظ مزخرفة من غير اصل ثابت
ولا حجة توجب اثبات ما ادعوا كل ذلك خلافا على الله وعلى رسله وتكذيبا بما
جاء عن الله فاما من زعم ان الابدان ظلمة والارواح نور وان النور لا يعمل الشر
والظلمة لا تعمل الخير فلا يجب عليهم ان يلوموا احدا على معصية ولا ركوب حرمة ولا اتيان
فاحشة وان ذلك على الظلمة غير مستنكر لان ذلك فعلها ولا له ان يدعو ربا ولا
يتضرع اليه لان النور رب والرب لا يتضرع الى نفسه ولا يستعبد بغيره ولا لاحد من اهل
هذه المقالة ان يقول احسنت يا محسن ولا اسأت لان الاساءة من فعل الظلمة وذلك
فعلها والاحسان من النور ولا يقول النور لنفسه احسنت يا محسن وليس هنالك ثالث
فكانت الظلمة على قياس قولهم احكم فعلا واتقن تدبيرا واعز اركانا من النور لان الابدان
محكمة في صورة هذا الخلق صورة واحدة على نعوت مختلفة وكل شيء يرى ظاهرا من الزهر

والاشجار

يلوموا

والاشجار والثمار والطير والدواب يجب ان يكون الها ثم حبست النور في حبسها والدولة لها
وما ادعوه بالعاقبة سوف تكون للنور فدعوى ينبغي على قياس قولهم ان لا يكون للنور فعل
لانه اسير وليس له سلطان فلا فعل له ولا تدبير وان كان له مع الظلمة تدبير فما هو باسير
بل هو مطلق عزيز فان لم يكن كذلك وكان اسير الظلمة فانه يظهر في هذا العالم احسان
وخير مع فساد وشر فهذا يدل على ان بعض الخير وتفعله كما بعض الشر وتفعله فان قالوا
محال ذلك فلا نور يثبت ولا ظلمة وبطلت دعواهما ورجع الامر الى انه واحد وما سواه
باطل فهذه مقالة ماني الزنديق واصحابه واما من قال النور والظلمة وما بينهما حكم
فلا بد من ان يكون الحكم اكبر الثلاثة لانه لا يحتاج الى الحاكم الا مغلوب او جاهل او مظلوم وهذه
مقالة المرقونية والحكاية عنهم تطول قال فما قصة ماني قال متفحص
اخذ بعض المجوسية فشابها ببعض النصرانية فاخطا الملتين ولم يصب مذهب
واحد منهما وزعم ان العالم دبر من الهين نور وظلمة وان النور في حصار من الظلمة على ما حكينا
منه فكذبته النصارى وقبلته المجوس قال فاخبرني عن المجوس ابعث الله اليهم نبيا فاني
اجد لهم كتبا محكمة ومواعظ بليغة وامثالا شافية يقرون بالثواب والعقاب ولهم شرايع
يعملون بها قال ما من امة الا خلا فيها نذير وقد بعث اليهم نبي بكتاب من عند
الله فانكروه وجحدوا كتابه قال ومن هو فان الناس يزعمون انه خالد بن سنان
قال ان خالدا كان عربيا بدويا ما كان نبيا وانما ذلك شيء يقوله الناس قال
فزردشت قال ان زردشت اتاهم بزمزمة وادعى النبوة فامن منهم قوم و
جحده قوم فاخرجوه فاكلته السباع في برية من الارض قال فاخبرني عن المجوس كانوا اقرب الى
الصواب في دهرهم ام العرب قال العرب في الجاهلية كانت اقرب الى الدين الحنيفي
من المجوس وذلك ان المجوس كفرت بكل الانبياء وجحدت كتبها وانكرت براهينها ولم تاخذ بشيء
من سننها وآثارها وان كيخسرو ملك المجوس في الدهر الاول قتل ثلثمائة نبي وكانت
المجوس لا تغتسل من الجنابة والعرب كانت تغتسل والاغتسال من خالص شرايع الحنيفية
وكانت المجوس لا تختتن وهو من سنن الانبياء وان اول من فعل ذلك ابراهيم خليل الله صلى الله عليه
وكانت المجوس لا تغسل موتاها ولا تكفنها وكانت العرب تفعل ذلك وكانت المجوس ترمي
الموتى في الصحاري والنواويس والعرب تواريها في قبورها وتلحد لها وكذلك السنة على الرسل
ان اول من حفر له قبر آدم ابو البشر والحد له لحد وكانت المجوس تاتي الامهات وتنكح البنات و

الاخوات

الاصوات وحرمت ذلك العرب وانكرت المجوس بيت الله الحرام وسمته بيت الشيطان والعرب كانت
تحجه وتعظمه وتقول بيت ربنا وتقر بالتوراة والانجيل وتسأل اهل الكتاب وتأخذ
عنهم وكانت العرب في كل الاسباب اقرب الى الدين الحنيفية من المجوس قال فانهم
احتجوا في اتيان الاخوات انها سنة من آدم قال فما حجتهم في اتيان البنات
والامهات وقد حرم ذلك آدم وكذلك نوح وابراهيم وموسى وعيسى وسائر الانبياء
وكل ما جاء عن الله عز وجل قال فلم حرم الله الخمر ولا لذة افضل منها قال حرمها
لانها ام الخبائث ورأس كل شر يأتي على شاربها ساعة يسلب لبه ولا يعرف ربه
ولا يترك معصية الا ركبها ولا حرمة الا انتهكها ولا رحم ماسة الا قطعها ولا فاحشة الا اتاها
والسكران زمامه بيد الشيطان ان امره ان يسجد للاوثان سجد وينقاد حيث ما
قاده قال فلم حرم الدم المسفوح قال لانه يورث القساوة ويسلب الفؤاد رحمته
ويعفن البدن ويغير اللون واكثر ما يصيب الانسان الجذام يكون من اكل الدم قال فا
كل الغدد قال يورث الجذام قال فالميتة لم حرمها قال فرقا بينها وبين ما ذكر
عليه اسم الله والميتة قد جمد فيها الدم وتراجع الى بدنها فلحمها ثقيل غير مري لانها يؤكل
لحمها بدمها قال فالسمك ميتة قال ان السمك ذكاته اخراجه حيا من الماء
ثم يترك حتى يموت من ذات نفسه وذلك انه ليس له دم وكذلك الجراد قال فلم
حرم الزنا قال لما فيه من الفساد وذهاب المواريث وانقطاع الانساب لا تعلم المرأة
في الزنا من احبلها ولا المولود يعلم من ابوه ولا ارحام موصولة ولا قرابة معروفة قال
فلم حرم اللواط قال من اجل انه لو كان اتيان الغلام حلالا لاستغنى الرجال عن النساء
وكان فيه قطع النسل وتعطيل الفروج وكان في اجازة ذلك فساد كثير قال فلم حرم
اتيان البهيمة قال كره ان يضيع الرجل ماءه ويأتي غير شكله ولو اباح ذلك لربط
كل رجل اتانه يركب ظهرها ويغشى فرجها فكان يكون في ذلك فساد كثير فاباح
ظهورها وحرم عليهم فروجها وخلق للرجال النساء ليأنسوا بهن ويسكنوا اليهن
ويكن موضع شهواتهم وامهات اولادهم قال فما علة الغسل من الجنابة وانما اتى
حلالا وليس في الحلال تدنيس قال عليه السلام ان الجنابة بمنزلة الحيض وذلك ان النطفة
دم لم يستحكم ولا يكون الجماع الا بحركة شديدة وشهوة غالبة واذا فرغ الرجل تنفس
البدن ووجد الرجل من نفسه رائحة كريهة فوجب الغسل لذلك وغسل الجنابة مع ذلك

امانة

امانة ائتمن الله عليها عبيده ليختبرهم بها قال ايها الحكيم فما تقول فيمن زعم ان هذا التدبير الذي
يظهر في هذا العالم تدبير النجوم السبعة قال عليه السلام يحتاجون الى دليل ان هذا العالم الاكبر والعالم
الاصغر من تدبير النجوم التي تسبح في الفلك وتدور حيث دارت متعبة لا تفتر وسائرة لا تقف ثم
قال وان لكل نجم منها موكل مدبر فهي بمنزلة العبيد المأمورين المنهيين فلو كانت قديمة ازلية
لم تتغير من حال الى حال قال فمن قال بالطبائع قال القدرية فذلك قول من لم يملك البقاء ولا
صرف الحوادث وغيرته الايام والليالي لا يرد الهرم ولا يدفع الاجل ما يصنع به قال فاخبرني
عمن زعم ان الخلق لم يزل يتناسلون ويتوالدون ويذهب قرن ويجيء قرن تفنيهم الامراض و
الاعراض وصنوف الآفات يخبرك الآخر عن الاول وينبئك الخلف عن السلف والقرون عن القرون
انهم وجدوا الخلق على هذا الوصف بمنزلة الشجر والنبات في كل دهر يخرج منه حكيم عالم بمصلحة الناس
بصير بتأليف الكلام ويصنف كتابا قد حبره بفطنته وحسنه بحكمته قد جعله حاجزا بين الناس يأمرهم
بالخير ويحثهم عليه وينهاهم عن السوء والفساد ويزجرهم عنه لئلا يتهاوشوا ولا يقتل بعضهم بعضا
قال عليه السلام ويحك ان من خرج من بطن امه امس ويرحل عن الدنيا غدا لا علم له بما كان قبله ولا ما
يكون بعده انه لا يخلو الانسان من ان يكون خلق نفسه او خلقه غيره او لم يزل موجودا فما ليس بشيء
لا يقدر ان يخلق شيئا وهو ليس بشيء وكذلك ما لم يكن فيكون شيئا يسأل فلا يعلم كيف كان
ابتداؤه ولو كان الانسان ازليا لم تحدث فيه الحوادث لان الازلي لا تغيره الايام ولا يأتي عليه
الفناء مع انا لم نجد بناء من غير بان ولا اثرا من غير مؤثر ولا تأليفا من غير مؤلف فمن زعم ان
اباه خلقه قيل فمن خلق اباه ولو ان الاب هو الذي خلق ابنه لخلقه على شهوته وصوره على محبته ولملك
حياته ولجاز فيه حكمه ولكنه ان مرض فلم ينفعه وان مات فعجز عن رده ان من استطاع ان يخلق
خلقا وينفخ فيه روحا حتى يمشي على رجليه سويا يقدر ان يدفع عنه الفساد قال فما تقول في علم النجوم
قال هو علم قلت منافعه وكثرت مضراته لانه لا يدفع به المقدور ولا يتقى به المحذور ان خبر المنجم
بالبلاء لم ينجه التحرز من القضاء وان اخبر هو بخير لم يستطع تعجيله وان حدث به سوء لم يمكنه صرفه
والمنجم يضاد الله في علمه بزعمه انه يرد قضاء الله عن خلقه قال فالرسول افضل ام الملك
المرسل اليه قال بل الرسول افضل قال فما علة الملائكة الموكلين بعباده يكتبون عليهم ولهم
والله عالم السر وما هو اخفى قال استعبدهم بذلك وجعلهم شهودا على خلقه ليكون العباد لملازمتهم
اياهم اشد على طاعة الله مواظبة وعن معصيته اشد انقباضا وكم من عبد يهم بمعصية فذكر مكانهما
فارعوى وكف فيقول ربي يراني وحفظتي علي بذلك تشهد وان الله برأفته ولطفه ايضا وكلهم بعباده
يذبون عنهم مردة الشياطين وهوام الارض وآفات كثيرة من حيث لا يرون باذن الله الى ان يجيء

الله عز وجل قال أخلق الخلق للرحمة أم للعذاب قال خلقهم للرحمة وكان في علمه قبل خلقه إياهم
أن قوما منهم يصيرون إلى عذابه بأعمالهم الردية وجحدهم به قال يعذب من أنكر فاستوجب عذابه
بإنكاره فبما يعذب من وحده وعرفه قال يعذب المنكر لإلهيته عذاب الأبد ويعذب المقر بربوبيته عذاب
عقوبة لمعصيته إياه فيما فرض عليه ثم يخرج ولا يظلم ربك أحدا قال فبين الكفر والإيمان منزلة
قال لا قال فما الإيمان وما الكفر قال الإيمان هو أن يصدق الله فيما غاب عنه من عظمة الله
كتصديقه بما شاهد من ذلك وعاين والكفر الجحود قال فما الشرك وما الشك قال الشرك هو أن يضم
إلى الواحد الذي ليس كمثله شيء آخر والشك ما لم يعتقد قلبه شيئا قال أفيكون العالم جاهلا قال
عالم بما يعلم وجاهل بما يجهل قال فما السعادة وما الشقاوة قال السعادة سبب خير تمسك
به السعيد فيجره إلى الجنة والشقاوة سبب خذلان تمسك به الشقي فيجره إلى الهلكة وكل بعلم الله ثم
قال أخبرني عن السراج إذا انطفى أين يذهب نوره قال يذهب فلا يعود قال فما أنكرت
أن يكون الإنسان مثل ذلك إذا مات وفارق الروح البدن لم يرجع إليه أبدا كما لا يرجع ضوء السراج
إليه أبدا إذا انطفى قال لم تصب القياس إن النار في الأجسام كامنة والأجسام قائمة بأعيانها
كالحجر والحديد فإذا ضرب أحدهما بالآخر سقطت من بينهما نار تقتبس منها سراج له الضوء فالنار
ثابتة في أجسامها والضوء ذاهب والروح جسم رقيق قد ألبس قالبا كثيفا وليس بمنزلة السراج
الذي ذكرت إن الذي خلق في الرحم جنينا من ماء صاف وركب فيه ضروبا مختلفة من عروق وعصب
وأسنان وشعر وعظام وغير ذلك هو يحييه بعد موته ويعيده بعد فنائه قال فأين الروح
قال في بطن الأرض حيث مصرع البدن إلى وقت البعث قال فمن صلب أين روحه قال في
كف الملك الذي قبضها حتى يودعها الأرض قال فأخبرني عن الروح أغير الدم قال نعم الروح
على ما وصفت لك مادتها من الدم ومن الدم رطوبة الجسم وصفاء اللون وحسن الصوت وكثرة
الضحك فإذا جمد الدم فارق الروح البدن قال فهل يوصف بخفة وثقل ووزن قال
الروح بمنزلة الريح في الزق إذا نفخت فيه امتلأ الزق منها فلا يزيد في وزن الزق ولوجها
فيه ولا ينقصها خروجها منه كذلك الروح ليس لها ثقل ولا وزن قال فأخبرني ما جوهر
الريح قال الريح هواء إذا تحرك يسمى ريحا فإذا سكن يسمى هواء وبه قوام الدنيا
ولو كفت الريح ثلاثة أيام لفسد كل شيء على وجه الأرض ونتن وذلك أن الريح بمنزلة
المروحة تذب وتدفع الفساد عن كل شيء وتطيبه فهي بمنزلة الروح إذا خرج عن البدن نتن البدن
وتغير تبارك الله أحسن الخالقين قال أفتتلاشى الروح بعد خروجه عن قالبه أم هو باق
قال بل هو باق إلى وقت ينفخ في الصور فعند ذلك تبطل الأشياء وتفنى فلا حس

ولا محسوس

ولا محسوس ثم أعيدت الأشياء كما بدأها مدبرها وذلك أربعمائة سنة تسبت فيها الخلق وذلك
بين النفختين قال وأنى له بالبعث والبدن قد بلي والأعضاء قد تفرقت فعضو ببلدة
يأكلها سباعها وعضو بأخرى تمزقه هوامها وعضو قد صار ترابا بني به مع الطين حائط
قال إن الذي أنشأه من غير شيء وصوره على غير مثال كان سبق إليه قادر أن يعيده
كما بدأه قال أوضح لي ذلك قال إن الروح مقيمة في مكانها روح المحسن في ضياء وفسحة
وروح المسيء في ضيق وظلمة والبدن يصير ترابا منه خلق وما تقذف به السباع والهوام من أجوافها
فما أكلته ومزقته كل ذلك في التراب محفوظ عند من لا يعزب عنه مثقال ذرة في ظلمات الأرض و
يعلم عدد الأشياء ووزنها وإن تراب الروحانيين بمنزلة الذهب في التراب فإذا كان حين
البعث مطرت الأرض مطر النشور فتربو الأرض ثم تمخض مخض السقاء فيصير تراب البشر كمصير
الذهب من التراب إذا غسل بالماء والزبد من اللبن إذا مخض فيجتمع تراب كل قالب
فينقل بإذن القادر إلى حيث الروح فتعود الصور بإذن المصور كهيئتها وتلج
الروح فيها فإذا قد استوى لا ينكر من نفسه شيئا قال أخبرني عن الناس يحشرون يوم
القيامة عراة قال بل يحشرون في أكفانهم قال أنى لهم الأكفان وقد بليت قال إن الذي
أحيا أبدانهم جدد أكفانهم قال فمن مات بلا كفن قال يستر الله عورته بما يشاء من عنده
قال أفيعرضون صفوفا قال نعم هم يومئذ عشرون ومائة ألف صف في عرض الأرض قال أوليس
توزن الأعمال قال لا إن الأعمال ليست بأجسام وإنما هي صفة ما عملوا وإنما يحتاج إلى وزن
الشيء من جهل عدد الأشياء ولا يعرف ثقلها وخفتها وإن الله لا يخفى عليه شيء قال فما معنى
الميزان قال العدل قال فما معناه في كتابه فمن ثقلت موازينه قال فمن رجح عمله قال
أوليس في النار مقنع أن يعذب خلقه بها دون الحيات والعقارب قال إنما يعذب بها قوما
زعموا أنها ليست من خلقه إنما شريكه الذي يخلقه فيسلط الله عليهم العقارب والحيات في النار
ليذيقهم بها وبال ما كانوا عليه فجحدوا أن يكون صنعه قال فمن أين قالوا إن أهل الجنة يأتي
الرجل منهم إلى ثمرة يتناولها فإذا أكلها عادت كهيئتها قال نعم ذلك على قياس السراج
يأتي القابس فيقتبس منه فلا ينقص من ضوئه شيء وقد امتلأت منه الدنيا سراجا قال
أليسوا يأكلون ويشربون وتزعم أنه لا تكون لهم الحاجة قال بلى لأن غذاءهم رقيق لا ثقل فيه

بلا جزم من اجسادهم بالعرق قال فكيف تكون الحوراء في كل ما اتاها زوجها عذراء قال
انها خلقت من الطيب لا تعتريها عاهة ولا تخالط جسمها آفة ولا يجري في ثقبها شيء ولا
يدنسها حيض فالرحم ملتزقة اذ ليس فيه لسوى الاحليل مجرى قال فهي تلبس سبعين حلة
ويرى زوجها مخ ساقها من وراء حللها وبدنها قال نعم كما يرى احدكم الدراهم اذا القيت
في ماء صاف قدره قيد رمح قال فكيف تنعم اهل الجنة بما فيها من النعيم وما منهم احد الا
وقد افتقد ابنه او اباه او حميمه او امه فاذا افتقدوهم في الجنة لم يشكوا في مصيرهم الى النار
فما يصنع بالنعيم من يعلم ان حميمه في النار يعذب قال عليه السلام ان اهل العلم قالوا
انهم ينسون ذكرهم وقال بعضهم انتظروا قدومهم ورجوا ان يكونوا بين الجنة والنار في
اصحاب الاعراف قال فاخبرني عن الشمس اين تغيب قال ان بعض العلماء قال اذا
انحدرت اسفل القبة دار بها الفلك الى بطن السماء صاعدة ابدا الى ان تنحط الى موضع
مطلعها يعني انها تغيب في عين حمئة ثم تخرق الارض راجعة الى موضع مطلعها فتحير تحت
العرش حتى يؤذن لها بالطلوع ويسلب نورها كل يوم وتجلل نورا آخر قال فالكرسي
اكبر ام العرش قال كل شيء خلقه الله في جوف الكرسي ما خلا عرشه فانه اعظم من ان
يحيط به الكرسي قال فخلق النهار قبل الليل قال نعم خلق النهار قبل الليل والشمس قبل القمر
والارض قبل السماء ووضع الارض على الحوت والحوت في الماء والماء في صخرة مجوفة والصخرة
على عاتق ملك والملك على الثرى والثرى على الريح العقيم والريح على الهواء والهواء تمسكه
القدرة وليس تحت الريح العقيم الا الهواء والظلمات ولا وراء ذلك سعة ولا ضيق ولا شيء
يتوهم ثم خلق الكرسي فحشاه السموات والارض والكرسي اكبر من كل شيء خلق ثم خلق العرش
فجعله اكبر من الكرسي

قال الشيخ المذكور في الكتاب احتجاجه صلوات الله عليه على
زنديق جاء اليه مستدلا بآي من القرآن متشابهة تحتاج الى التأويل
على انها تقتضي التناقض والاختلاف فيه وعلى امثال ذلك في اشياء اخر جاء بعض الزنادقة
الى امير المؤمنين ع وقال لولا ما في القرآن من الاختلاف والتناقض لدخلت في دينكم فقال له
وما هو قال قوله نسوا الله فنسيهم وقوله فاليوم ننساهم كما نسوا لقاء يومهم هذا
وقوله وما كان ربك نسيا وقوله يوم يقوم الروح والملائكة صفا لا يتكلمون وقوله والله ربنا
ما كنا مشركين وقوله يوم القيامة يكفر بعضكم ببعض ويلعن بعضكم بعضا وقوله ان ذلك لحق تخاصم

اهل النار وقوله لا تختصموا لدي وقوله اليوم نختم على افواههم وتكلمنا ايديهم وتشهد ارجلهم
وقوله وجوه يومئذ ناضرة الى ربها ناظرة وقوله لا تدركه الابصار وقوله ولقد رآه نزلة اخرى
وقوله لا تنفع الشفاعة الا من اذن له الرحمن الا لمن ارتضى وقوله وما كان لبشر ان يكلمه الله وقوله
كلا انهم عن ربهم يومئذ لمحجوبون وقوله هل ينظرون الا ان تأتيهم الملائكة او يأتي ربك
وقوله بل هم بلقاء ربهم كافرون وقوله الى يوم يلقونه وقوله فمن كان يرجو لقاء ربه وقوله
ورأى المجرمون النار فظنوا انهم مواقعوها وقوله ونضع الموازين القسط ليوم القيامة وقوله فمن
ثقلت موازينه ومن خفت موازينه قال امير المؤمنين صلوات الله عليه قوله تعالى نسوا الله
فنسيهم انما يعني نسوا الله في دار الدنيا لم يعملوا بطاعته فنسيهم في الآخرة اي لم يجعل لهم
من ثوابه شيئا فصاروا منسيين من الخير وكذلك تفسير قوله تعالى فاليوم ننساهم كما نسوا لقاء
يومهم هذا يعني بالنسيان انه لم يثبهم كما يثيب اولياءه الذين كانوا في دار الدنيا مطيعين ذاكرين
حين آمنوا به وبرسوله وخافوه بالغيب واما قوله وما كان ربك نسيا فان ربنا تبارك
وتعالى علوا كبيرا ليس بالذي ينسى ولا يغفل بل هو الحفيظ العليم وقد تقول العرب قد نسينا فلان
فلا يذكرنا اي انه لا يأمر لهم بخير ولا يذكرهم به قال عليه السلام واما قوله عز وجل يوم يقوم الروح
والملائكة صفا لا يتكلمون الا من اذن له الرحمن وقال صوابا وقوله عز وجل والله ربنا ما كنا مشركين
وقوله عز وجل يوم القيامة يكفر بعضهم ببعض ويلعن بعضكم بعضا وقوله ان ذلك لحق تخاصم اهل
النار وقوله لا تختصموا لدي وقد قدمت اليكم بالوعيد وقوله اليوم نختم على افواههم وتكلمنا ايديهم
وتشهد ارجلهم بما كانوا يكسبون فان ذلك في مواطن غير واحد من مواطن ذلك اليوم الذي
كان مقداره خمسين الف سنة يكفر اهل المعاصي بعضهم ببعض ويلعن بعضهم بعضا والكفر في
هذه الآية البراءة يقول يتبرأ بعضهم من بعض ونظيرها في سورة ابراهيم قول خليل الرحمن كفرنا بكم
يعني تبرأنا منكم ثم يجتمعون في مواطن اخر يبكون فيه فلو ان تلك الاصوات بدت لاهل
الدنيا لازالت جميع الخلق عن معايشهم ولانصدعت قلوبهم الا ما شاء الله ولا يزالون يبكون
حتى يستنفدوا الدموع ويفضوا الى الدماء ثم يجتمعون في مواطن اخر فيستنطقون فيه فيقولون
والله ربنا ما كنا مشركين وهؤلاء خاصة هم المقرون في دار الدنيا بالتوحيد فلم ينفعهم ايمانهم
بالله مع مخالفتهم رسله وشكهم فيما اتوا به عن ربهم ونقضهم عهودهم في اوصيائهم واستبدالهم

الذي هو ادنى بالذي هو خير فكذبهم فيما انتحلوه من الايمان بقوله انظر كيف كذبوا على انفسهم
فيختم الله على افواههم وتستنطق الايدي والارجل والجلود فتشهد بكل معصية كانت منهم
ثم يرفع عن السنتهم الختم فيقولون لجلودهم لم شهدتم علينا قالوا انطقنا الله الذي
انطق كل شيء ثم يجتمعون في موطن اخر فيفر بعضهم من بعض لهول ما يشاهدونه
من صعوبة الامر وعظم البلاء فذلك قول الله عز وجل يوم يفر المرء من اخيه الاية ثم يجتمعون
في موطن اخر ويستنطق فيه اولياء الله واصفياؤه فلا يتكلم احد الا من اذن له الرحمن وقال
صوابا فيقام الرسل فيسئلون عن تادية الرسالات التي حملوها الى اممهم فاخبروا انهم قد
ادوا ذلك الى اممهم وتسئل الامم فتجحد كما قال الله فلنسئلن الذين ارسل اليهم ولنسئلن
المرسلين فيقولون ما جاءنا من بشير ولا نذير فتستشهد الرسل رسول الله صلى الله عليه وآله
فيشهد بصدق الرسل ويكذب من جحدها من الامم فيقول لكل امة منهم بلى قد جاءكم بشير
ونذير والله على كل شيء قدير اي مقتدر على شهادة جوارحكم عليكم بتبليغ الرسل اليكم
رسالاتهم ولذلك قال الله لنبيه فكيف اذا جئنا من كل امة بشهيد وجئنا بك
على هؤلاء شهيدا فلا يستطيعون رد شهادته خوفا من ان يختم على افواههم وان
تشهد عليهم جوارحهم بما كانوا يعملون ويشهد على منافقي قومه وامته وكفارهم
بالحادهم وعنادهم ونقضهم عهوده وتغييرهم سنته واعتدائهم على اهل بيته
وانقلابهم على اعقابهم وارتدادهم على ادبارهم واحتذائهم في ذلك سنة من تقدمهم
من الامم الظالمة الخائنة لانبيائها فيقولون باجمعهم ربنا غلبت علينا شقوتنا
وكنا قوما ضالين ثم يجتمعون في موطن اخر يكون فيه مقام محمد صلى الله عليه وآله
وهو المقام المحمود فيثني على الله عز وجل بما لم يثن عليه احد قبله ثم يثني على الملائكة كلهم
فلا يبقى ملك الا اثنى عليه محمد صلى الله عليه وآله ثم يثني على الانبياء بما لم يثن عليهم احد
مثله ثم يثني على كل مؤمن ومؤمنة يبدأ بالصديقين والشهداء ثم بالصالحين فيحمده
اهل السموات واهل الارض فذلك قوله عز وجل عسى ان يبعثك ربك مقاما
محمودا فطوبى لمن كان له في ذلك المقام حظ ونصيب وويل لمن لم يكن له في ذلك المقام حظ
ولا نصيب ثم يجتمعون في موطن اخر ويدال بعضهم من بعض وهذا كله قبل
الحساب فاذا اخذ بالحساب شغل كل انسان بما لديه نسئل الله بركة ذلك اليوم
قال عليه السلام
واما قوله تعالى وجوه يومئذ ناضرة الى ربها ناظرة فان ذلك في موضع ينتهي فيه اولياء

الله عز وجل بعد ما يفرغ من الحساب الى نهر يسمى الحيوان فيغتسلون فيه ويشربون من اخر
فتبيض وجوههم فيذهب عنهم كل قذى ووعث ثم يؤمرون بدخول الجنة فمن هذا المقام
ينظرون الى ربهم كيف يثيبهم ومنه يدخلون الجنة فذلك قوله عز وجل في تسليم الملائكة عليهم
سلام عليكم طبتم فادخلوها خالدين فعند ذلك ايقنوا بدخول الجنة والنظر الى ما وعدهم
الله عز وجل فذلك قوله الى ربها ناظرة والناظرة في بعض اللغة هي المنتظرة الم تسمع الى قوله
فناظرة بم يرجع المرسلون اي منتظرة بم يرجع المرسلون واما قوله ولقد رآه نزلة اخرى
عند سدرة المنتهى يعني محمدا صلى الله عليه وآله حين كان عند سدرة المنتهى حيث لا يجاوزها
خلق من خلق الله عز وجل وقوله في اخر الاية ما زاغ البصر وما طغى لقد رأى من آيات ربه
الكبرى رأى جبرئيل عليه السلام في صورته مرتين هذه المرة ومرة اخرى وذلك ان خلق
جبرئيل عظيم فهو من الروحانيين الذين لا يدرك خلقهم وصفتهم الا الله رب العالمين
قال عليه السلام
واما قوله تعالى وما كان لبشر ان يكلمه الله الا وحيا
او من وراء حجاب او يرسل رسولا فيوحي باذنه ما يشاء كذلك قال
الله قد كان الرسول يوحى اليه رسل السماء فيبلغ رسل السماء الى رسل الارض وقد
كان الكلام بين رسل الارض وبينه من غير ان يرسل بالكلام مع رسل اهل السماء وقد
قال رسول الله صلى الله عليه وآله يا جبرئيل هل رأيت ربك عز وجل فقال جبرئيل ان ربي
عز وجل لا يرى فقال رسول الله صلى الله عليه وآله من اين تأخذ الوحي قال اخذه من اسرافيل
قال ومن اين يأخذه اسرافيل قال يأخذه من ملك فوقه من الروحانيين قال فمن اين
يأخذه ذلك الملك قال يقذف في قلبه قذفا فهذا وحي وهو كلام الله عز وجل وكلام
الله عز وجل ليس بنحو واحد منه ما كلم الله عز وجل به الرسل ومنه ما قذفه في قلوبهم ومنه
قال عليه السلام
رؤيا يريها الرسل ومنه وحي وتنزيل يتلى ويقرأ فهو كلام الله عز وجل
واما قوله تعالى كلا انهم عن ربهم يومئذ لمحجوبون فانما يعني يوم القيامة عن ثواب ربهم لمحجوبون
وقوله هل ينظرون الا ان تأتيهم الملائكة او يأتي ربك او يأتي بعض آيات ربك فخبر محمد
صلى الله عليه وآله عن المشركين والمنافقين الذين لم يستجيبوا لله وللرسول فقال هل ينظرون
الا ان تأتيهم الملائكة حيث لم يستجيبوا لله ولرسوله او يأتي ربك او يأتي بعض آيات ربك
يعني بذلك العذاب يأتيهم في دار الدنيا كما عذب القرون الاولى فهذا خبر يخبر به النبي صلى الله عليه وآله
عنهم ثم قال يوم يأتي بعض الآيات ربك لا ينفع نفسا ايمانها الاية يعني من قبل ان تجيء

هذه الآية وهذه الآية طلوع الشمس من مغربها وقال في آية اخرى فأتاهم الله من حيث لم يحتسبوا يعني
ارسل عليهم عذابا وكذلك اتيانه بنيانهم حيث قال فأتى الله بنيانهم من القواعد يعني ارسل
العذاب وقال عليه السلام واما قوله عز وجل بل هم بلقاء ربهم كافرون وقوله الذين يظنون
انهم ملاقوا ربهم وقوله الى يوم يلقونه وقوله فمن كان يرجوا لقاء ربه يعني البعث فسماه الله
لقاء وكذلك من يرجوا لقاء ربه فان اجل الله لآت يعني من كان يؤمن انه مبعوث فان وعد
الله لآت من الثواب والعقاب فاللقاء ههنا ليس بالرؤية واللقاء هو البعث وكذلك
تحيتهم يوم يلقونه سلام يعني انه لا يزول الايمان عن قلوبهم يوم يبعثون قال عليه السلام
واما قوله ورأى المجرمون النار فظنوا انهم مواقعوها يعني انهم تيقنوا انهم داخلوها وكذلك
قوله اني ظننت اني ملاق حسابيه واما قوله للمنافقين وتظنون بالله الظنونا فهو ظن شك
وليس ظن يقين والظن ظنان ظن شك وظن يقين فما كان من امر المعاد من الظن فهو ظن يقين
وما كان من امر الدنيا فهو ظن شك قال عليه السلام واما قوله ونضع الموازين القسط
ليوم القيمة فلا تظلم نفس شيئا فهو ميزان العدل تؤخذ به الخلائق يوم القيمة يدين الله تعالى بعضهم
من بعض ويجزيهم باعمالهم ويقتص للمظلوم من الظالم واما قوله فمن ثقلت موازينه ومن خفت
موازينه فهو قلة الحساب وكثرته والناس يومئذ على طبقات ومنازل فمنهم من يحاسب حسابا يسيرا
وينقلب الى اهله مسرورا ومنهم الذين يدخلون الجنة بغير حساب لانهم لم يتلبسوا من امر الدنيا بشيء
وانما الحساب هناك على من تلبس بها ههنا ومنهم من يحاسب على النقير والقطمير ويصير الى
عذاب السعير ومنهم ائمة الكفر وقادة الضلالة فاولئك لا يقيم لهم يوم القيمة وزنا ولا يعبأ بهم لانهم
لم يعبؤا بامره ونهيه يوم القيمة فهم في جهنم خالدون تلفح وجوههم النار وهم فيها كالحون
ومن سؤال هذا الزنديق ان قال اجد الله تعالى يقول قل يتوفاكم ملك الموت الذي
وكل بكم واجده يقول الله يتوفى الانفس حين موتها والذين تتوفاهم الملائكة طيبين وما اشبه ذلك فمرة
يجعل الفعل لنفسه ومرة لملك الموت ومرة للملائكة واجده يقول ومن يعمل من الصالحات وهو مؤمن
فلا كفران لسعيه ويقول واني لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحا ثم اهتدى اعلم في الآية الاولى
ان الاعمال الصالحة لا تكفر واعلم في الثانية ان الايمان والاعمال الصالحة لا تنفع الا بعد الاهتداء
واجده يقول واسئل من ارسلنا من قبلك من رسلنا فكيف يسأل الحي الاموات قبل البعث و
النشور واجده يقول انا عرضنا الامانة على السموات والارض والجبال فابين ان يحملنها وا
شفقن منها وحملها الانسان انه كان ظلوما جهولا فما هذه الامانة ومن هذا الانسان وليس من
صفة العزيز الحكيم التلبيس على عباده واجده قد شهر هفوات انبيائه بقوله وعصى آدم ربه
فغوى وتكذيبه نوحا لما قال ان ابني من اهلي بقوله انه ليس من اهلك وبوصفه ابراهيم انه عبد كوكبا

مرة

وقال

مرة ومرة قمرا ومرة شمسا ويقول في يوسف ولقد همت به وهم بها لولا ان رأى برهان ربه
وتهجينه موسى حيث قال رب ارني انظر اليك قال لن تراني الآية وبعثه على داود
جبرائيل وميكائيل حيث تسوروا المحراب الى آخر القصة وحبسه يونس في بطن الحوت حيث
ذهب مغاضبا مذنبا واظهر خطاء الانبياء وزللهم ثم وارى اسماء من اغتر وفتن خلقه
وضل واضل وكنى عن اسمائهم في قوله ويوم يعض الظالم على يديه يقول يا ليتني اتخذت
مع الرسول سبيلا يا ويلتى ليتني لم اتخذ فلانا خليلا لقد اضلني عن الذكر بعد اذ جاءني فمن
هذا الظالم الذي لم يذكر من اسمه ما ذكر من اسماء الانبياء واجده وجاء ربك والملك
صفا صفا وهل ينظرون الا ان يأتي ربك او يأتي بعض آيات ربك ولقد جئتمونا فرادى
فمرة يجيئهم ومرة يجيئونه واجده يخبر انه يتلو نبيه شاهد منه وكان الذي تلاه عبد الاصنام
برهة من دهره واجده يقول لتسألن يومئذ عن النعيم فما هذا النعيم الذي يسأل العباد
عنه واجده يقول بقية الله خير لكم فما هذه البقية واجده يقول يا حسرتا على ما فرطت
في جنب الله واينما تولوا فثم وجه الله وكل شيء هالك الا وجهه واصحاب اليمين ما اصحاب
اصحاب اليمين واصحاب الشمال ما اصحاب الشمال ما معنى الجنب والوجه واليمين والشمال
الامر في ذلك ملتبس جدا واجده يقول الرحمن على العرش استوى وأأمنتم من في السماء
وهو الذي في السماء اله وفي الارض اله وهو معكم اينما كنتم ونحن اقرب اليه من حبل الوريد وما
يكون من نجوى ثلاثة الا هو رابعهم الآية واجده يقول وان خفتم ان لا تقسطوا في اليتامى
فانكحوا ما طاب لكم من النساء وليس يشبه القسط في اليتامى نكاح النساء ولا كل النساء ايتام
فما معنى ذلك واجده يقول وما ظلمونا ولكن كانوا انفسهم يظلمون فكيف يظلم الله ومن هؤلاء الظلمة
واجده يقول انما اعظكم بواحدة فما هذه الواحدة واجده يقول وما ارسلناك الا رحمة للعالمين
وقد ارى مخالفي الاسلام معتكفين على باطلهم غير مقلعين عنه وارى غيرهم من اهل الفساد مختلفين
في مذاهبهم يلعن بعضهم بعضا فاي موضع للرحمة العامة لهم المشتملة عليهم واجده قد
بين فضل نبيه على سائر الانبياء ثم خاطبه في اضعاف ما اثنى عليه في الكتاب من الازراء عليه
وانخفاض محله وغير ذلك من تهجينه وتأنيبه ما لم يخاطب به احدا من الانبياء مثل قوله ولو شاء
الله لجمعهم على الهدى فلا تكونن من الجاهلين ولولا ان ثبتناك لقد كدت تركن اليهم شيئا قليلا
اذن لاذقناك ضعف الحياة وضعف الممات ثم لا تجد لك علينا نصيرا وقوله وتخفي في نفسك
ما الله مبديه وتخشى الناس والله احق ان تخشاه وقوله ما ادري ما يفعل بي ولا بكم وهو يقول
وما فرطنا في الكتاب من شيء وكل شيء احصيناه في امام مبين فاذا كانت الاشياء تحصى في الامام وهو وصي
النبي فالنبي اولى ان يكون بعيدا من الصفة التي قال فيها وما ادري ما يفعل بي ولا بكم وهذه كلها صفات
مختلفة واحوال متناقضة وامور مشكلة فان يكن الرسول والكتاب حقا فقد هلكت لشكي في ذلك وان كانا
باطلا فما علي من بأس

فقال أمير المؤمنين صلوات الله عليه سبوح قدوس تبارك وتعالى هو الحي الدائم القائم على كل نفس بما كسبت هات أيضاً ما شككت فيه قال حسبي ما ذكرت يا أمير المؤمنين قال سأنبئك بتأويل ما سألت وما توفيقي إلا بالله عليه توكلت وعليه فليتوكل المؤمنون

فأما قوله الله يتوفى الأنفس حين موتها وقوله يتوفاكم ملك الموت وقوله توفته رسلنا وقوله تتوفاهم الملائكة طيبين والذين تتوفاهم الملائكة ظالمي أنفسهم فهو تبارك وتعالى أجل وأعظم من أن يتولى ذلك بنفسه وفعل رسله وملائكته فعله لأنهم بأمره يعملون فاصطفى جل ذكره من الملائكة رسلاً وسفرة بينه وبين خلقه وهم الذين قال الله فيهم الله يصطفي من الملائكة رسلاً ومن الناس فمن كان من أهل الطاعة تولت قبض روحه ملائكة الرحمة ومن كان من أهل المعصية تولى قبض روحه ملائكة النقمة ولملك الموت أعوان من ملائكة الرحمة والنقمة يصدرون عن أمره وفعلهم فعله وكلما يأتونه منسوب إليه وإذا كان فعلهم فعل ملك الموت ففعل ملك الموت فعل الله لأنه يتوفى الأنفس على يد من يشاء ويعطي ويمنع ويثيب ويعاقب على يد من يشاء وإن فعل أمنائه فعله كما قال وما تشاؤون إلا أن يشاء الله وأما قوله ومن يعمل من الصالحات وهو مؤمن فلا كفران لسعيه وقوله وإني لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحاً ثم اهتدى فإن ذلك كله لا يغني إلا مع الاهتداء وليس كل من وقع عليه اسم الإيمان كان حقيقاً بالنجاة مما هلك به الغواة ولو كان ذلك كذلك لنجت اليهود مع اعترافها بالتوحيد وإقرارها بالله ونجا سائر المقرين بالوحدانية من إبليس فمن دونه في الكفر وقد بين الله ذلك بقوله الذين آمنوا ولم يلبسوا إيمانهم بظلم أولئك لهم الأمن وهم مهتدون وبقوله الذين قالوا آمنا بأفواههم ولم تؤمن قلوبهم وللإيمان حالات ومنازل يطول شرحها ومن ذلك أن الإيمان قد يكون على وجهين إيمان بالقلب وإيمان باللسان كما كان إيمان المنافقين على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله لما قهرهم السيف وشملهم الخوف فإنهم آمنوا بألسنتهم ولم تؤمن قلوبهم فالإيمان بالقلب هو التسليم للرب ومن سلم الأمور لمالكها لم يستكبر عن أمره كما استكبر إبليس عن السجود لآدم واستكبر أكثر الأمم عن طاعة أنبيائهم فلم ينفعهم التوحيد كما لم ينفع إبليس ذلك السجود الطويل فإنه سجد سجدة واحدة أربعة آلاف عام لم يرد بها غير زخرف الدنيا والتمكين من النظرة فلذلك لا تنفع الصلوة والصدقة إلا مع الاهتداء إلى سبيل النجاة وطريق الحق وقد قطع الله عذر عباده بتبيين آياته وإرسال رسله لئلا يكون للناس على الله حجة بعد الرسل ولم يخل أرضه من عالم بما يحتاج الخليقة إليه ومتعلم على سبيل نجاة أولئك هم الأقلون عدداً وقد بين الله

ذلك في أمم الأنبياء وجعلهم مثلاً لمن تأخر مثل قوله في قوم نوح وما آمن معه إلا قليل وقوله في قوم موسى ومن قوم موسى أمة يهدون بالحق وبه يعدلون وقوله في حواريي عيسى حيث قال لسائر بني إسرائيل من أنصاري إلى الله قال الحواريون نحن أنصار الله آمنا بالله واشهد بأنا مسلمون يعني بأنهم مسلمون لأهل الفضل فضلهم ولا يستكبرون عن أمر ربهم فما أجابه إلا الحواريون وقد جعل الله للعلم أهلاً وفرض على العباد طاعتهم بقوله أطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولي الأمر منكم وبقوله ولو ردوه إلى الرسول وإلى أولي الأمر منهم لعلمه الذين يستنبطونه منهم وبقوله اتقوا الله وكونوا مع الصادقين وبقوله وما يعلم تأويله إلا الله والراسخون في العلم وبقوله وأتوا البيوت من أبوابها والبيوت هي بيوت العلم الذي استودعه الأنبياء وأبوابها أوصياؤهم فكل عمل من أعمال الخير يجري على غير أيدي أهل الاصطفاء وعهودهم وحدودهم وشرائعهم وسننهم ومعالم دينهم مردود غير مقبول وأهله بمحل كفر وإن شملتهم صفة الإيمان ألم تسمع إلى قوله تعالى وما منعهم أن تقبل منهم نفقاتهم إلا أنهم كفروا بالله وبرسوله ولا يأتون الصلوة إلا وهم كسالى ولا ينفقون إلا وهم كارهون فمن لم يهتد من أهل الإيمان إلى سبيل النجاة لم يغن عنه إيمانه بالله مع دفعه حق أوليائه وحبط عمله وهو في الآخرة من الخاسرين وكذلك قال الله سبحانه فلم يك ينفعهم إيمانهم لما رأوا بأسنا وهذا كثير في كتاب الله عز وجل والهداية هي الولاية كما قال الله عز وجل ومن يتول الله ورسوله والذين آمنوا فإن حزب الله هم الغالبون والذين آمنوا في هذا الموضع هم المؤتمنون على الخلائق من الحجج والأوصياء في عصر بعد عصر وليس كل من أقر أيضاً من أهل القبلة بالشهادتين كان مؤمناً إن المنافقين كانوا يشهدون أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله ويدفعون عهد رسول الله بما عهد به من دين الله وعزائمه وبراهين نبوته إلى وصيه ويضمرون من الكراهة لذلك والنقض لما أبرمه منه عند إمكان الأمر لهم فيما قد بينه الله لنبيه بقوله فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في أنفسهم حرجاً مما قضيت ويسلموا تسليماً وبقوله وما محمد إلا رسول قد خلت من قبله الرسل أفإن مات أو قتل انقلبتم على أعقابكم ومثل قوله لتركبن طبقاً عن طبق أي لتسلكن سبيل من كان قبلكم من الأمم في الغدر بالأوصياء بعد الأنبياء وهذا كثير في كتاب الله عز وجل وقد شق على النبي صلى الله عليه وآله ما يؤول إليه عاقبة أمرهم واطلاع الله إياه على بوارهم فأوحى الله عز وجل إليه فلا تذهب نفسك عليهم حسرات ولا تأس على القوم الكافرين وأما قوله واسأل من أرسلنا قبلك من رسلنا فهذا من براهين نبينا التي آتاه الله إياها وأوجب به الحجة على سائر خلقه لأنه لما ختم به الأنبياء وجعله رسولاً إلى جميع الأمم وسائر الملل خصه بالارتقاء إلى السماء عند المعراج وجمع له يومئذ الأنبياء فعلم منهم ما أرسلوا به وحملوه من عزائم الله وآياته وبراهينه وأقروا أجمعين بفضله وفضل

بالشهادتين صح

الاوصياء وان الحجة في الارض من بعده وفضل شيعته وروحته من المؤمنين والمؤمنات الذين سلموا لاهل الفضل
فضلهم ولم يستكبروا عن امرهم وعرف من اطاعهم ويعصاهم من اممهم وسائرين مضى ومن غبر او تقدم
او تأخر واما هفوات الانبياء عليهم السلام وما بينه الله في كتابه ووقوع الكناية عن اسماء من
اجترم اعظم مما اجترمته الانبياء ممن شهد الكتاب بظلمهم فان ذلك من اول الدلائل على حكمة الله
عز وجل الباهرة وقدرته القاهرة وعزته الظاهرة لانه علم ان براهين الانبياء عليهم السلام تكبر في
صدور اممهم وان منهم من يتخذ بعضهم الها كالذي كان من النصارى في ابن مريم فذكرها دلالة
على تخلفهم عن الكمال الذي تفرد به عز وجل الم تسمع الى قوله في صفة عيسى حيث قال فيه وفي امه
كانا يأكلان الطعام يعني ان من اكل الطعام كان له ثفل ومن كان له ثفل فهو بعيد مما ادعته النصارى
لابن مريم ولم يكن عن اسماء الانبياء تجبرا وتعززا بل تعريفا لاهل الاستبصار ان الكناية عن
اسماء ذوي الجرائر العظيمة من المنافقين في القرآن ليست من فعله وانها من فعل المغيرين و
المبدلين الذين جعلوا القرآن عضين واعتاضوا الدنيا من الدين وقد بين الله تعالى قصص المغيرين
بقوله الذين يكتبون الكتاب بايديهم ثم يقولون هذا من عند الله ليشتروا به ثمنا قليلا وبقوله
ان منهم لفريقا يلوون السنتهم بالكتاب وبقوله اذ يبيتون ما لا يرضى من القول بعد فقد الرسول
مما يقيمون به اود باطلهم حسب ما فعلته اليهود بعد فقد موسى وعيسى من تغيير التوراة والانجيل
وتحريف الكلم عن مواضعه وبقوله يريدون ليطفئوا نور الله بافواههم ويأبى الله الا ان يتم نوره
يعني انهم اثبتوا في الكتاب ما لم يقله الله ليلبسوا على الخليقة فاعمى الله قلوبهم حتى تركوا فيه ما
دل على ما احدثوه فيه وحرفوا منه وبين عن افكهم وتلبيسهم وكتمان ما علموه منه ولذلك قال لهم
لم تلبسون الحق بالباطل وضرب مثلهم بقوله فاما الزبد فيذهب جفاء واما ما ينفع الناس فيمكث
في الارض فالزبد في هذا الموضع كلام الملحدين الذين اثبتوه في القرآن فهو يضمحل ويبطل ويتلاشى
عند التحصيل والذي ينفع الناس منه فالتنزيل الحقيقي الذي لا يأتيه الباطل من بين يديه ولا
من خلفه والقلوب تقبله والارض في هذا الموضع هي محل العلم وقراره وليس يسوغ مع عموم
التقية التصريح باسماء المبدلين ولا الزيادة في آياته على ما اثبتوه من تلقائهم في الكتاب
لما في ذلك من تقوية حجج اهل التعطيل والكفر والملل المنحرفة عن قبلتنا وابطال هذا العلم الظاهر
الذي قد استكان له الموافق والمخالف بوقوع الاصطلاح على الائتمار لهم والرضى بهم ولان اهل
الباطل في القديم والحديث اكثر عددا من اهل الحق ولان الصبر على ولاة الامر مفروض

لقول

لقول الله عز وجل لنبيه صلعم فاصبر كما صبر اولوا العزم من الرسل وايجابه مثل ذلك على اوليائه واهل طاعته
لقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة فحسبك من الجواب عن هذا الموضع فان شريعة التقية تحظر
التصريح باكثر منه واما قوله وجاء ربك والملك صفا صفا وقوله ولقد جئتمونا فرادى وقوله هل
ينظرون الا ان تأتيهم الملائكة او يأتي ربك او يأتي بعض آيات ربك فذلك كله حق وليست
جيئته جل ذكره كجيئة خلقه وان رب شيء من كتاب الله عز وجل يكون تأويله غير تنزيله ولا يشبه تأويله
كلام البشر ولا فعل البشر وسأنبئك بمثال لذلك تكتفي به ان شاء الله وهو حكاية الله عز وجل عن ابراهيم
حيث قال اني ذاهب الى ربي فذهابه الى ربه توجهه اليه في عبادته واجتهاده الا ترى
ان تأويله غير تنزيله وقال وانزل لكم من الانعام ثمانية ازواج وقال وانزلنا الحديد فيه باس شديد
فانزاله ذلك خلقه اياه وكذلك قوله ان كان للرحمن ولد فانا اول العابدين اي الجاحدين والتأويل
في هذا القول باطنه مضاد لظاهره ومعنى هل ينظرون الا ان تأتيهم الملائكة فيعاينوهم او يأتي ربك
او يأتي بعض آيات ربك يعني بذلك امر ربك والآيات هي العذاب في دار الدنيا كما عذب
الامم السالفة والقرون الخالية وقال اولم يروا انا نأتي الارض ننقصها من اطرافها يعني بذلك ما
يهلك من القرون فسماه اتيانا وقال قاتلهم الله انى يؤفكون اي لعنهم الله انى يؤفكون فسمى اللعنة قتالا
وكذلك قتل الانسان ما اكفره اي لعن الانسان وقال فلم تقتلوهم ولكن الله قتلهم وما رميت اذ رميت
ولكن الله رمى فسمى فعل النبي فعلا له الا ترى تأويله على غير تنزيله ومثل قوله بل هم بلقاء ربهم كافرون
فسمى البعث لقاء وكذلك قوله الذين يظنون انهم ملاقوا ربهم اي يوقنون انهم مبعوثون ومثله قوله
الا يظن اولئك انهم مبعوثون ليوم عظيم اي اليس يوقنون انهم مبعوثون واللقاء عند المؤمن البعث وعند
الكافر المعاينة والنظر وقد يكون ظن الكافر يقينا وذلك قوله في المنافقين وتظنون بالله الظنونا
فليس ظنه يقينا ولكنه شك فاللفظ واحد في الظاهر ومخالف في الباطن وكذلك قوله الرحمن على العرش
استوى يعني استوى تدبيره وعلا امره وهو الذي في السماء اله وفي الارض اله وقوله وهو معكم اينما كنتم
وقوله ما يكون من نجوى ثلاثة الا هو رابعهم فانما اريد بذلك استيلاء امنائه بالقدرة التي ركبها فيهم
على جميع خلقه وان فعلهم فعله فافهم عني ما اقول لك فاني انما ازيدك في الشرح لاثلج في
صدرك وصدر من لعله بعد اليوم يشك في مثل ما شككت فيه فلا يجد مجيبا عما يسأل عنه لعموم
الطغيان والافتتان واضطرار اهل العلم بتأويل الكتاب الى الاكتتام والاحتجاب خيفة من اهل الظلم

والنبوة اما انه سابق على الناس زمان يكون الحق فيه مستورا والباطل ظاهرا مشهورا وذلك اذا كان
اولى الناس به اعداهم له واقترب الوعد الحق وعظم الالحاد وظهر الفساد هنالك ابتلي المؤمنون
وزلزلوا زلزالا شديدا وتمكن الكفار اسماء الاشرار فيكون جهد المؤمن ان يحفظ مهجته من اقرب الناس
اليه ثم يتيح الله الفرج لاوليائه ويظهر صاحب الامر على اعدائه واما قوله ويتلوه شاهد منه فذلك
حجة الله على خلقه يعرفهم انه لا يستحق مجلس النبي الا من يقوم مقامه ولا يتلوه الا من يكون في الطهارة
مثله بمنزلة لئلا يتسع لمن ماسه رجس الكفر في وقت من الاوقات انتحال الاستحقاق لمقام الرسول
وليضيق العذر على من يعينه على اثمه وظلمه اذ كان الله قد حظر على من مسه الكفر تقلد ما فوضه الى
انبيائه واوليائه بقوله لابراهيم لا ينال عهدي الظالمين اي المشركين لانه سمى الشرك ظلما بقوله ان
الشرك لظلم عظيم فلما علم ابراهيم عم ان عهد الله تبارك اسمه بالامامة لا ينال عبدة الاصنام قال
واجنبني وبني ان نعبد الاصنام اعلم ان من امّر المنافقين على الصادقين والكفار على الابرار فقد افترى
اثما عظيما اذ كان قد بين في كتابه الفرق بين المحق والمبطل والطاهر والنجس والمؤمن والكافر وانه لا يتلو النبي
عند فقده الا من حل محله صدقا وعدلا وطهارة وفضلا واما الامانة التي ذكرتها فهي الامانة لا تجب
ولا تجوز ان تكون الا في الانبياء واوصيائهم لان الله تبارك وتعالى ائتمنهم على خلقه وجعلهم حججا في ارضه
فبالسامري ومن اجتمع معه واعانه من الكفار على عبادة العجل عند غيبة موسى عم ما تم انتحال محل
موسى عم من الطغام والاحتمال لتلك الامانة التي لا تنبغي الا لطاهر من الرجس فاحتمل وزرها ووزر
من سلك سبيله من الظالمين واعوانهم ولذلك قال النبي صم من استن بسنة حق كان له اجرها واجر
من عمل بها الى يوم القيمة ومن استن بسنة باطل كان عليه وزرها ووزر من عمل بها الى يوم
القيمة ولهذا القول من النبي صلى الله عليه وآله شاهد من كتاب الله وهو قول الله عز وجل في قصة
قابيل قاتل اخيه من اجل ذلك كتبنا على بني اسرائيل انه من قتل نفسا بغير نفس او فساد في
الارض فكانما قتل الناس جميعا ومن احياها فكانما احيا الناس جميعا وللاحياء في هذا
الموضع تاويل في الباطن ليس كظاهره وهو من هداها لان الهداية هي حياة الابد ومن سماه الله
حيا لم يمت ابدا انما ينقله من دار محنة الى دار راحة ومنحة واما ما اراك من الخطاب بالافراد
مرة وبالجمع مرة وهو من صفة الباري جل ذكره فان الله تبارك اسمه على ما وصف به نفسه بالانفراد و
الوحدانية هو النور الازلي القديم الذي ليس كمثله شيء لا يتغير ويحكم ما يشاء ويختار لا معقب
لحكمه ولا راد لقضائه ولا ما خلق زاد في ملكه وعزه ولا نقص منه ما لم يخلقه وانما اراد

اقامة الله حجة

الطغام من لا عقل له والمعروف وقيل هم اوغاد الناس واراذلهم

بالخلق

بالخلق اظهار قدرته وابداء سلطانه وتبيين براهين حكمته فخلق ما شاء كما شاء واجرى فعل بعض الاشياء
على ايدي من اصطفى من امنائه فكان فعلهم فعله وامرهم امره كما قال من يطع الرسول فقد اطاع الله وجعل
السماء والارض وعاء لمن يشاء من خلقه ليميز الخبيث من الطيب مع سابق علمه بالفريقين من اهلها
وليجعل ذلك مثالا لاوليائه وامنائه وعرف الخليقة فضل منزلة اوليائه وفرض عليهم من طاعتهم مثل
الذي فرضه منه لنفسه والزمهم الحجة بان خاطبهم خطابا يدل على انفراده وتوحيده وبان لهم اولياء
تجري افعالهم واحكامهم مجرى فعله فهم العباد المكرمون لا يسبقونه بالقول وهم بامره يعملون هم
الذين ايدهم بروح منه وعرف الخلق اقتدارهم على علم الغيب بقوله عالم الغيب فلا يظهر على غيبه احدا
الا من ارتضى من رسول وهم النعيم الذي يسئل عنه ان الله تبارك وتعالى انعم بهم على من اتبعهم من
اوليائهم قال السائل من هؤلاء الحجج قال هم رسول الله ومن حل محله من اصفياء الله الذين
قرنهم الله بنفسه وبرسوله وفرض على العباد من طاعتهم مثل الذي فرض عليهم منها لنفسه وهم ولاة
الامر الذين قال فيهم اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولي الامر منكم وقال فيهم ولو ردوه الى الرسول والى
اولي الامر منهم لعلمه الذين يستنبطونه منهم قال السائل ما ذاك الامر قال علي عليه السلام الذي
تنزل الملائكة في الليلة التي يفرق فيها كل امر حكيم من خلق ورزق واجل وعمل وحياة وموت وعلم
غيب السموات والارض والمعجزات التي لا تنبغي الا لله واصفيائه والسفرة بينه وبين خلقه وهم وجه
الله الذي قال فاينما تولوا فثم وجه الله هم بقية الله يعني المهدي عليه السلام الذي يأتي عند انقضاء
هذه النظرة فيملأ الارض عدلا كما ملئت جورا ومن اياته الغيبة والاكتتام عند عموم الطغيان
وحلول الانتقام ولو كان هذا الامر الذي عرفتك بنبائه للنبي عليه السلام دون غيره لكان الخطاب
يدل على فعل ماض غير دائم ولا مستقبل ولقال نزلت الملائكة وفرق كل امر حكيم ولم يقل تنزل الملائكة
ويفرق كل امر حكيم وقد زاد جل ذكره في التبيان واثبات الحجج بقوله في اصفيائه واوليائه عليهم السلام
ان تقول نفس يا حسرتا على ما فرطت في جنب الله تعريفا للخليقة قربهم الا ترى انك تقول فلان الى
جنب فلان اذا اردت ان تصف قربه منه انما جعل الله تبارك وتعالى في كتابه هذه الرموز التي
لا يعلمها غيره وغير انبيائه وحججه في ارضه لعلمه بما يحدثه في كتابه المبدلون من اسقاط اسماء حججه منه
وتلبيسهم ذلك على الامة ليعينوهم على باطلهم فاثبت فيه الرموز واعمى قلوبهم وابصارهم لما عليهم
في تركها وترك غيرها من الخطاب الدال على ما احدثوه فيه وجعل اهل الكتاب القائمين به والعالمين

بظاهره وباطنه من شجرة اصلها ثابت وفرعها في السماء تؤتي اكلها كل حين باذن ربها اي يظهر مثل
هذا العلم لمحتمليه في الوقت بعد الوقت وجعل اعداها اهل الشجرة الملعونة الذين حاولوا اطفاء
نور الله بافواههم ويابى الله الا ان يتم نوره ولو علم المنافقون لعنهم الله ما عليهم من ترك هذه
الايات التي بينت لك تاويلها لاسقطوها مع ما اسقطوا منه ولكن الله تبارك اسمه ماض
حكمه بايجاب الحجة على خلقه كما قال فلله الحجة البالغة اغشى ابصارهم وجعل على قلوبهم اكنة عن تامل
ذلك فتركوه بحاله وحجبوا عن تاكيد الملتبس بابطاله فالسعداء يتنبهون عليه والاشقياء يعمهون
عنه ومن لم يجعل الله له نورا فما له من نور ثم ان الله جل ذكره لسعة رحمته ورافته بخلقه وعلمه بما
يحدثه المبدلون من تغيير كلامه قسم كلامه ثلاثة اقسام فجعل قسما منه يعرفه العالم والجاهل و
قسما لا يعرفه الا من صفا ذهنه ولطف حسه وصح تمييزه ممن شرح الله صدره للاسلام وقسما لا
يعرفه الا الله وامناؤه والراسخون في العلم وانما فعل ذلك لئلا يدعي اهل الباطل من المستولين
على ميراث رسول الله صلى الله عليه وآله من علم الكتاب ما لم يجعله الله لهم وليقودهم الاضطرار الى
الايتمام بمن ولاه امرهم فاستكبروا عن طاعته تعززا وافتراء على الله عز وجل واغترارا بكثرة من ظاهرهم
وعاونهم وعاند الله جل اسمه ورسوله صلى الله عليه وآله فاما ما علمه العالم والجاهل من فضل رسول الله صلى الله عليه وآله
من كتاب الله فهو قول الله سبحانه من يطع الرسول فقد اطاع الله وقوله ان الله وملائكته يصلون على النبي
يا ايها الذين امنوا صلوا عليه وسلموا تسليما ولهذه الاية ظاهر وباطن فالظاهر قوله صلوا عليه و
الباطن قوله وسلموا تسليما اي سلموا لمن وصاه واستخلفه عليكم فضله وما عهد به اليه تسليما
وهذا مما اخبرتك انه لا يعلم تاويله الا من لطف حسه وصفا ذهنه وصح تمييزه وكذلك قوله سلام
على آل ياسين لان الله سمى النبي صلى الله عليه وآله بهذا الاسم حيث قال يس والقرآن الحكيم انك لمن المرسلين
لعلمه انهم يسقطون قول سلام على آل محمد كما اسقطوا غيره وما زال رسول الله صلى الله عليه وآله يتالفهم ويقربهم
ويجلسهم عن يمينه وشماله حتى اذن الله عز وجل له في ابعادهم بقوله واهجرهم هجرا جميلا وبقوله
فما للذين كفروا قبلك مهطعين عن اليمين وعن الشمال عزين ايطمع كل امرئ منهم ان يدخل جنة
نعيم كلا انا خلقناهم مما يعلمون وكذلك قال الله عز وجل يوم ندعوا كل اناس بامامهم ولم يسم با
سمائهم واسماء ابائهم وامهاتهم واما قوله كل شيء هالك الا وجهه فالمراد كل شيء هالك
الا دينه لان من المحال ان يهلك منه كل شيء ويبقى الوجه هو اجل واعظم واكرم من ذلك وانما
يهلك من ليس منه الا ترى انه قال كل من عليها فان ويبقى وجه ربك ففصل بين خلقه ووجهه

واما

متشابه

جمع عزة اي الحلق المجتمعة من الناس (مغرب)

واما ظهورك على تناكر قوله فان خفتم الا تقسطوا في اليتامى فانكحوا ما طاب لكم من النساء وليس يشبه
القسط في اليتامى نكاح النساء ولا كل النساء ايتاما فهو مما قدمت ذكره من اسقاط المنافقين من القرآن
وبين القول في اليتامى وبين نكاح النساء من الخطاب والقصص اكثر من ثلث القرآن وهذا وما اشبهه
مما ظهرت حوادث المنافقين فيه لاهل النظر والتامل ووجد المعطلون واهل الملل المخالفة للاسلام
مساغا الى القدح في القرآن ولو شرحت لك كل ما اسقط وحرف وبدل مما يجري هذا المجرى لطال
وظهر ما تحظر التقية اظهاره من مناقب الاولياء ومثالب الاعداء واما قوله وما ظلمونا ولكن كانوا
انفسهم يظلمون فهو تبارك اسمه اجل واعظم من ان يظلم ولكنه قرن امناءه على خلقه بنفسه وعرف
الخليقة جلالة قدرهم عنده وان ظلمهم ظلمه بقوله وما ظلمونا ببغضهم اولياءنا ومعونة اعدائهم
عليهم ولكن كانوا انفسهم يظلمون اذ حرموها الجنة واوجبوا عليها خلود النار واما قوله انما اعظكم
بواحدة فان الله عز وجل انزل عزائم الشرائع وآيات الفرائض في اوقات مختلفة كما خلق السموات والارض
في ستة ايام ولو شاء ان يخلقها في اقل من لمح البصر لخلق ولكنه جعل الاناة والمداراة مثالا لامنائه
وايجابا للحجة على خلقه فكان اول ما قيدهم به الاقرار بالوحدانية والربوبية والشهادة بان لا اله الا الله
فلما اقروا بذلك تلاه بالاقرار لنبيه صلى الله عليه وآله بالنبوة والشهادة له بالرسالة فلما انقادوا
لذلك فرض عليهم الصلوة ثم الصوم ثم الحج ثم الجهاد ثم الزكوة ثم الصدقات وما يجري مجراها من مال الفيء
فقال المنافقون هل بقي لربك علينا بعد الذي فرض علينا شيء آخر يفترضه فتذكره لتسكن انفسنا
الى انه لم يبق غيره فانزل الله في ذلك قل انما اعظكم بواحدة يعني الولاية فانزل انما وليكم الله ورسوله
والذين آمنوا الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكوة وهم راكعون وليس بين الامة خلاف انه لم يؤت الزكوة
يومئذ احد وهو راكع غير رجل واحد لو ذكر اسمه في الكتاب لاسقط مع ما اسقط من ذكره وهذا
وما اشبهه من الرموز التي ذكرت لك ثبوتها في الكتاب ليجهل معناها المحرفون فيبلغ اليك والى امثالك
وعند ذلك قال الله عز وجل اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الاسلام دينا واما
قوله لنبيه صلى الله عليه وآله وما ارسلناك الا رحمة للعالمين وانك ترى اهل الملل المخالفة للايمان ومن يجري
مجراهم من الكفار مقيمين على كفرهم الى هذه الغاية وانه لو كان رحمة عليهم لاهتدوا جميعا ونجوا من عذاب السعير
فان الله تبارك اسمه انما عنى بذلك انه جعله سبيلا لانظار اهل هذه الدار لان الانبياء قبله بعثوا با
لتصريح لا بالتعريض فكان النبي صلى الله عليه وآله منهم اذا صدع بامر الله واجابه قومه سلموا وسلم اهل دارهم من

سائر الخليقة وان خالفوه هلكوا واهلكوا اهل دارهم بالآفة التي كانت بنبيهم يتوعدهم بها ويخوفهم حلولها [بنزولها] او
ذهاب اشخاصهم من خسف او قذف او رجف او زلزلة وغير ذلك من اصناف العذاب التي هلكت به الامم الخالية
وان الله علم من نبينا ومن الحجج في الارض الصبر على ما لم يطق من تقدمهم من الانبياء الصبر على مثله فبعثه الله بالتعريض
لا بالتصريح واثبت حجة الله تعريضا لا تصريحا بقوله في وصيه من كنت مولاه فهذا مولاه وهو مني بمنزلة
هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي وليس من خليقة النبي ولا من شيمته ان يقول قولا لا معنى له فلزم الامة
ان تعلم انه لما كانت النبوة والاخوة موجودتين في خلقة هرون ومعدومتين فيمن جعله النبي
بمنزلته انه قد استخلفه على امته كما استخلف موسى هرون حيث قال اخلفني في قومي ولو قال لهم لا
تقلدوا الامامة الا فلانا بعينه والا نزل بكم العذاب لاتاهم العذاب وزال باب الانظار والا
مهال وانما امر بسد باب الجمع وترك بابه ثم قال ما سددت ولا تركت ولكني امرت
فاطعت فقالوا سددت بابنا وتركت لاحدثنا سنا فاما ما ذكروه من حداثة سنه
فان الله لم يستصغر يوشع بن نون حيث امر موسى ان يعهد بالوصية اليه وهو في سن ابن سبع
سنين ولا استصغر يحيى وعيسى لما استودعهما عزائمه وبراهين حكمته وانما فعل
ذلك جل ذكره لعلمه بعاقبة الامور وان وصيه لا يرجع بعده ضالا ولا كافرا وبان عمد
النبي صلى الله عليه وآله الى سورة براءة فدفعها الى من علم ان الامة تؤثره على وصيه وامره بقراءتها على
اهل مكة فلما ولى من بين يديه اتبعه بوصيه وامره بارتجاعها منه والنفوذ الى مكة ليقراها على
اهلها وقال ان الله جل جلاله اوحى الي ان لا يؤدي عني الا رجل مني دلالة منه على خيانة
من علم ان الامة اختارته على وصيه ثم شفع ذلك بضم الرجل الذي ارتجع سورة براءة منه ومن
يوازره في تقدم المحل عند الامة الى علم النفاق عمرو بن العاص في غزوة ذات السلاسل و
ولاها عمرو حرس عسكره وختم امرهما بان ضمهما عند وفاته الى مولاه اسامة بن زيد و
امرهما بطاعته والتصريف بين امره ونهيه وكان اخر ما عهد به في امر امته قوله انفذوا جيش
اسامة يكرر ذلك على اسماعهم ايجابا للحجة عليهم في ايثار المنافقين على الصادقين ولو
عددت كل ما كان من رسول الله صلى الله عليه وآله في اظهار معايب المستولين على تراثه لطال وان السابق
منهم الى تقلد ما ليس له باهل قام هاتفا على المنبر لعجزه عن القيام بامر الامة ومستقيلا مما
تقلده لقصور معرفته عن تاويل ما كان يسأل عنه وجهله بما ياتي ويذر ثم اقام على ظلمه ولم يرض
باحتقاب عظيم الوزر في ذلك حتى عقد الامر من بعده لغيره فاتى التالي بتسفيه رايه والقدح
والطعن على احكامه ورفع السيف عمن كان صاحبه وضع عليه ورد النساء اللاتي كان

سباهن

سباهن على ازواجهن وبعضهن حوامل وقوله قد تعقبته من قتال اهل القبلة فقال له انك
تحدث على اهل الكفر وكان هو في ظلمه لهم اولى باسم الكفر منهم ولم يزل يخطئه ويظهر الازراء
عليه ويقول على المنبر كانت بيعة ابي بكر فلتة وقى الله شرها فمن دعاكم الى مثلها فاقتلوه
وكان يقول قبل ذلك قولا ظاهرا ليته حسنة من حسناته ويود انه كان شعرة في صدره
وغير ذلك من القول المتناقض المؤكد لحجج الدافعين لدين الاسلام واتى من امر الشورى
وتاكيده عند الظلم والالحاد والبغي والفساد حتى تقرر على عادته ما لم يخف على ذي
لب موقع ضرره ولم تطق الامة الصبر على ما اظهره الثالث من سوء الفعل فعاجلته با
القتل واتسع بما جنوه من ذلك لمن وافقهم على ظلمهم وكفرهم ونفاقهم محاولة مثل
ما اتوه من الاستيلاء على امر الامة كل ذلك لتتم النظرة التي اوجبها الله تبارك وتعالى
لعدوه ابليس الى ان يبلغ الكتاب اجله ويحق القول على الكافرين ويقترب الوعد الحق الذي بينه
الله في كتابه بقوله وعد الله الذين آمنوا منكم وعملوا الصالحات ليستخلفنهم في الارض كما
استخلف الذين من قبلهم وذلك اذا لم يبق من الاسلام الا اسمه ومن القرآن الا رسمه
وغاب صاحب الامر بايضاح الغدر له في ذلك باشتمال الفتنة على القلوب حتى يكون
اقرب الناس اليه اشدهم عداوة له وعند ذلك يؤيده الله بجنود لم تروها ويظهر دين
نبيه صلى الله عليه وآله على يديه على الدين كله ولو كره المشركون واما ما ذكرته من الخطاب الدال
على تهجين النبي صلى الله عليه وآله والازراء به والتانيب له مع ما اظهره الله تبارك وتعالى
في كتابه من تفضيله اياه على سائر انبيائه فان الله عز وجل جعل لكل نبي عدوا من المجرمين
كما قال في كتابه وبحسب جلالة منزلة نبينا صلى الله عليه وآله عند ربه كذلك عظم محنته بعدوه الذي
عاد منه في حال شقاقه ونفاقه كل اذى ومشقة لدفع نبوته وتكذيبه اياه وسعيه
في مكارهه وقصده لنقض كل ما ابرمه واجتهاده ومن مالاه على كفره وعناده ونفاقه
والحاده في ابطال دعواه وتغيير ملته ومخالفة سنته ولم ير شيئا ابلغ في تمام كيده
من تنفيرهم عن موالاة وصيه وايحاشهم منه وصدهم عنه واغرائهم بعداوته والقصد لتغيير
الكتاب الذي جاء به واسقاط ما فيه من فضل ذوي الفضل وكفر ذوي الكفر منه وممن وافقه
على ظلمه وبغيه وشركه وقد علم الله ذلك منهم فقال ان الذين يلحدون في آياتنا لا يخفون
علينا وقال يريدون ان يبدلوا كلام الله ولقد احضروا الكتاب كملا مشتملا على التاويل و
التنزيل والمحكم والمتشابه والناسخ والمنسوخ ولم يسقط منه حرف الف ولا لام فلما وقفوا
على ما بينه الله من اسماء اهل الحق والباطل وان ذلك ان ظهر نقض ما عقدوه قالوا لا حاجة

لنا فيه نحن مستغنون عنه بما عندنا وكذلك قال فنبذوه وراء ظهورهم واشتروا به ثمنا قليلا فبئس ما
يشترون ثم رفعهم الاضطرار بورود المسائل عليهم مما لا يعلمون تأويله الى جمعه وتاليفه وتضمينه
من تلقائهم ما يقيمون به من دعائم كفرهم فصرخ مناديهم من كان عنده شئ من القرآن
فليأتنا به ووكلوا تاليفه ونظمه الى بعض من وافقهم على معاداة اولياء الله فالفه على
اختيارهم ولا بدل للمتامل له على اختلال تمييزهم وافترائهم وتركوا منه ما قدروا انه لهم
وعليهم وزادوا فيه ما ظهر تناكره وتنافره وعلم الله ان ذلك يظهر ويبين فقال ذلك
مبلغهم من العلم وانكشف لاهل الاستبصار عوارهم وافتراؤهم والذي بدا في الكتاب من
الازراء على النبي صلى الله عليه وسلم من فرية الملحدين ولذلك قال يقولون منكرا من القول وزورا فذكر
جل ذكره لنبيه صلى الله عليه وسلم ما يحدثه عدوه في كتابه من بعده بقوله وما ارسلنا قبلك من رسول ولا
نبي الا اذا تمنى القى الشيطان في امنيته فينسخ الله ما يلقي الشيطان ثم يحكم الله آياته
يعني انه ما من نبي تمنى مفارقة ما يعانيه من نفاق قومه وعقوقهم والانتقال عنهم الى
دار الاقامة الا القى الشيطان المعرض بعداوته عند فقده في الكتاب الذي عليه ذمه
والقدح فيه والطعن عليه فينسخ الله ذلك من قلوب المؤمنين فلا يقبله ولا يصغي اليه
غير قلوب المنافقين والجاهلين ويحكم الله آياته بان يحمي اولياءه من الضلال والعدوان
ومشايعة اهل الكفر والطغيان الذين لم يرض الله ان يجعلهم كالانعام حتى قال بل هم اضل
سبيلا فافهم هذا واعلم به واعلم انك ما قد تركت مما يجب عليك السؤال عنه اكثر مما سألت
واني قد اقتصرت على تفسير يسير من كثير لعدم حملة العلم وقلة الراغبين في التماسه وفي دون ما بينت
لك بلاغ لذوي الالباب قال السائل حسبي ما سمعت يا امير المؤمنين شكر الله لك استنقاذي
من عماية الشك وطخية الافك واجزل على ذلك مثوبتك انه على كل شئ قدير وصلى الله اولا
واخرا على انوار الهدايات واعلام البرايات
محمد وآله اصحاب الدلالات



رسالة تحفة الدهر في المفاخرة بين الغنى والفقر تاليف العالم الرباني الشيخ محمد ابن المرحوم الشيخ حسن ابن الشهيد الثاني قدس الله ارواحهم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الغني عما سواه مفتقره المنزه بكماله عن الشبيه والتركيب والنظير والظهير قسم على عباده
الارزاق وقدرها احسن تقدير ودبر الكائنات بحكمته البالغة كل تدبير والصلوة على سيدنا محمد اشرف نبي في الظاهر والنذير
وعلى آله المخصوصين من الله سبحانه باية التطهير واصحابه الطاهرة انا رفضلهم كالبدر المنير صلاة تكون لنا جنة من عذاب
السعير اما بعد فيقول ركابة هذه الكلمات المرتجي من مولاه الصفح عن الهفوات واذهاب سيئاته بالحسنات
اني في زمن رماني بيد البغي والعدوان بين انياب الهموم والاشجان واركبني على متن النوائب وجرعني كاس
الاهوال والمصائب فما رمت التزود من صروفه الا انتهبها كالرضيع ولا اردت الفرار الا عرقلني بجياد البين فيقطع
الضيق ان طلبت الصبر رأيته معدوما او ظننت امرا وجدته موهوما وان اتخذت فيه صديقا للارفاق
عني الجفا وزال الاتفاق اشكال الاهالي فيه دائمة العقم وتصورات معالي ما ابتدئها الحكم تمييز اصولهم بسبب
الابهام وخفض طالعي بمرفوع الابلاء والاعلام حتى كاد تراكم الحروف عرضي وانجذاب الاحوال الشديدة مرفوعا
جلباب الافكار وجلبني مشوشات الاكدار مع اني قد رضيت منه بالصعو البسير واستغنيت بقليل عيشي
علماً مني بان غرسه ما اثمر لا يثمر ولا العزم به لا يغني وكم بثثت له مقبول الاعذار وخلعت لاجله
الاستكبار وجلست في زوايا القناعة ووقفت لا ومل قدم الطاعة فلم اجد منه الا محض الاحراز والعقد
سهام الاضرار فكاني له من جملة الخدم اوكانه الذي عوضني الوجود من العدم وهذا انا اقول والله سبحانه بما اقول
من لي عذير بدهر ناصب ابدا اشراك عدوانه والبغي في سبلي ما رمت امرا ولا املت من املي
الا رماني بخطب غامر جلل وكيف اصابني دهر ساعده حكم القضاء فذهاب لحول الحول
فيا لله العجب من دهر لا يتوب عن جرمه ولا يداوي جناه اثر كلمه ولا يصغي اذا نطق انسان بعذره ولا يمتنع
من القصد بسهام مكره فاحتمال المعونة منه كالمحال ورجاء الصفو ليس اليه مجال ان وعد لا يفي بالموعود
وان سمح بالنزر لا يجود ارباب الكمال رفيعة في المقام الادنى وذوو الجهل حضوا بالمقام الاسنى حتى اصبحت
المفاهيم العارية في غاية الكساد وبضاعة الادب لا تسوى عقالا ولا كيادا بل نقد ارباب الفضائل فيه من قبيل الجماد
والفصحاء ادنى من عجز عن فهم المراد ولذا عادت ريح العلوم بين الانام راكدة ونار دها فيما بين العالم خامدة
وكيف لا وان نفوذه احد بعين ذوق او تكلم بلفظ فائق اتخذه الناس فيما بينهم سخريا وامعنوا الازراء به
ان يصير نسيا منسيا فالحاصل المشتكي من زمان هذه شيمته ومعالمه فسبحانه رفع هذا الضرر وزوال هذا
وقد انكشف لي في بعض الاحيان مع تراكم غيوم الهموم والاحزان لمعة من سماء خلو البال كانت كالبرق الخاطف في الخيال
اذ الفكر شبيها كبنات الطرف كما هو النفيس لا النطق فانقدحت منها انه يسيرا في مناظرة بين الغنى والفقر لتكون
العاقل على بصيرة فيما اشتمل عليه من غرور هذا الدهر كل ذلك على مقتضى لسان الحال وعلى الله سبحانه الاتكال
فاقول لما كان اهل الزمان اعنة ابصارهم مصروفة نحو الشهوات وكنوز اعمارهم مبذولة فيما انتصب من

ومطمح نظرهم في جمع حطام هذه الدار وغاية مقصدهم حوزة من حوى الدرهم والدينار حتى اجمع لذلك الفقر انما التكبر والافتخار ومتشابها بسمات اهل الكمال في هذا العالم والاعصار ظنا منه استحقاقه انقياد الناس اليه ليعلوا شانه وامتيازه عنهم بما استقل به مما جمع دون امثاله واقرانه فلم يرى لذلك الفقير الا احقر حقير ولا يخطر ببالهم ان يكون له في الانام شبيه ولا نظير بل لم يكتف بالتزايد والاعراض حتى جعله للسهام عرضا من الاغراض فلما هم بفعل الغني على الفقير بسبب ما ذكر من مزيد الاستبداد والنهر وقد رماه عند ذلك بالنظر اسهام وقصده بأشنع الكلام فكان من جملة ما فاه به من المقام ونطق به لسان الحال انك ايها الفقير لباسل الخذلة في كل شرعة وملة وباب العدم والفكر ومناط المحن والضرر بك تقصد ابواب الدول المتفق على ذمه من الاواخر والاول وانت السبب لاشتغال الخواطر بجميع الاوقات في غالب الاحيان واكثر الاوقات وذلك هو الموجب لعدم الاصلاح في العبادة والاعراض عن الافادة والكمالات والاستفادة ولكن لي ان صاحبك يتجمل وسائغ المجالس التي هي اعظم الادنا سر وهي الموصوف بجميع كمال الاوصاف عند اهل الفضل والانصاف وبسببي يتوصل الى القرب وينال كل مطلب وارب ولولاي لم يبلغ احد البيت الحرام ولم ينل ادراك المشاعر العظام وبي يكتسب كل الثناء وتعلو اقدار جميع البرايا ولاجلي نظم اهل الادب قديما وحديثا جواهر الاشعار ولولم يكن الا الاتي على الكريم الذي هو احسن الشيم لكفاني علوا وفخرا وقربا من اهل الكمال وذلك انه شاعر

ينشدون اهل الكمال اجرب الغني فقلت وهل الامير بجبر الكسر وحسب الغنى فخرا مدد الدهرانه يمد ويغني

فلما فرغ من الكلام او علم اشرف وذل الفقير انه ذا رغبة وارتفع حتم العزم عند ذلك على المناضلة وان الامر الى المقاتلة ثم حسر عن ساعده وشمر بهمته في طلابه وتنبى بعد ان سلم القضاء وعزم ان يبرق القضاء ثم قال ايها الغني كانك تحسب ان انقطاعي عن مناقشة امثالك ونزعي وفوقي حربك وجدالك انما هو لنا اسبلي بعد والك ورجاني في حتمل فعالك بل انما فعلته من التقعد في فرط الجهالة وسلوك سبيل الضلالة والحقد بين ذلك على ونية نفسي من نفسك اعلى وحيث قد تجاهرت بما كان مكنوما في ضميرك وابرزت ما تخيلته فافعالك غير ذلك ومنعت في الاعتقاد في هذه الابواب وانسبت في العجب والنكر هنا الانقلاب فانا مبين لك عن اوضح جواب وموضح لك بالحق من الصواب ولا يخفى عليك ان ما تفتخر به هو عليك اجرى بل انت اعلم بكنه ذلك واولى فانك قريب اهل الضلال والغواية والضد لكل من سلك سبيل الحق والهداية وكيف لا ومتصاحبك خوف الاستكبار الذي هو عند الانصاف اقبح الشعار ثم ان ما ادعيته من الوصف الحسن لاصحابك عند الملاحظة تركه اولى بك فان اهلك حصروا بهم الاوصاف وانقطع منهم حبل الارفاق والانصاف ولئن كان يتوصل بك الى شيء من شرف الاعمال فلغيرك ما صرا كلا منهم الاقوال والافعال ذا وعاء وصف الكريم المنتهي لمدح الامم انما هو من جملة الاوهام الفاسدة والخيالات الواهية الباردة بل الكرم من جملة السخا بالامن الحطام الذي تجمعه البرايا ثم على تقدير سكيم مقالك والنظر الى مستخف ما روى من فعالك فان من العيوب الواضحة والامور القبيحة الفاضحة ما هو مستطر في سلك التبور عند كامل الفكر والعقول سيما انك محل الزكاة المحظور بالاجماع وسبب التهمة الموجبة للدعوى والنزاع مع ذهاب النفوس لاجلك في الاسفار حتى يتحمل عظيم الاهوال والاخطار ولولم يكن الاقوال ذي اليمين انما اموالكم فتنة لكفى بذلك نقصا وسقوطا وحطا من اهل الكمال وهبوطا ثم انشد لنفسه شعر

عجبت لمن يفخر بمال وما يكن يوي منح يستوجب المدح والحمدا واعجب منه ذا افتخار بوالد وفي نيله العليا ولم يبلغ الحمدا

فلما سمع الغني هذا المقال استشاط غيظا عند ذلك ثم قال ايها الفقير لشيء يهذا تخاطب وانا من ذوي المناصب كانك لم تعلم ان من ادخل الباس الشريف والزي الصائب السديد بسببي تنظم الهمم وتنجح الامم وتحمل الاثقال وتنجز الاعمال وينقطع اللجاج وتصلح الازواج وتبلك الاسباب وتجبر الكسير وتسهل العسير وتكثر الفقير وتحسن الذكر

وبصفوا

ويصفو الفكر ويقام التدريس ويبرز كل حسنى نفيس وانت ايها الفقير من موطأة الفزيه واحد اسباب الفرقة والتجبيل المشوش والشقاق اللذان لا شكرهما استطلاق ذي مملكة بالتهم وبعد المدد بالقحم وتقل القوه ولم تحصل وصف الحقوق وتحكي السؤال الذي هو اقبح الخصال وتبطل الشكر على الانعام وبطول سبب لسان الكلام ثم انشد لنفسه

لاخير في امر يجبي الفتى ويرتجى منه نوال اللوارح * فان تكن حرا فكن حازما * واحذر تجهل مثل هذه السلوك

فلما بلغ الفقير ذلك ما اورده مقلتاه واحمرت وجنتاه ثم قال ايها الغني ان عيب كلامك مكشوف وبدار انعاماتك مكسوف اذ هو دعوى بغير برهان وترجيح للمطلوب من دون رجحان وعلى تقدير التنزل والتسليم والقول بان فيه ما هو سليم فليس الباس الشديد الاشبه الحديد وانما معقولية التشكيك في هذا المقام لا تكفيك فان للحيي ما صحابك مخصوص وذم ادعا فيهم به في الخبر منصوص وادعاء عظيم الفهم من الخرافات واحفظ ما على المذموم الاوقات فانها من سيماء اصحاب الكمال وانما هو من جامع خبث الاحوال وهو المقل تقتضي للدواب التعقل واصلاح مزاج بالصيام او الحرص علاجه بالطعام والنهب من الاهل من اسباب الفضل وحديث لما رواه كثيف ويا لفعال واحتمال الشوز بالاغاثة على المعارض اما هو وقال لك الغني لقد سلكت ايها الفقير وعر طريق وابعدت عن منهج التحقيق دسالك لك من الاوصاف اكثر وابن زهيب حيث تهيأت لنضالي دكم فيش بكلم نقصا لي اد الواجب عليك في الخدمة وطاعتي في كل لفظة وكلمة وهب انك في من المعاني سعد الدين التفتازاني وفي فنه اصول الدين نصير الملة والدين وصاحب نزهة الطرف في علم الصرف وسيبويه في العربية والزمخشري في فاتحة التنبيه والبيضاوي في سبك النظر وفي القراءة صاحب التيسير وابو تمام في الاشعار وابن خلكان في الاخبار وصاحب زهر الربيع في علم البديع وسطيح في الكهان والخليل في الاوزان وفي اللغة ابن دريد وفي النوادر ابو زيد فانت الا قطرة من بحري وحصاة في بحري على انك ايها الفقير كانك تحسب ان نطوقك بهذه الالفاظ وجاءه تنفع بك في شهادة الكمال بالتنبيه والاتعاظ بل انت عندي في ادنى مكان من رذائل الجهال وعلى بينك تلبيسا عده من جزئيات المضعول بغرائب التسميع بدلك من هو من امثالك فيما نسج من التمحلات على منوالك ليكون مما هو فيه من الغفلة وتنشئتهم في خدمتي وطاعتي هذه الحيلة وانسابادم الجود ودام خلف الموعود لئن لم تمتثل امري كل سامع وتتبع سبيل الناسع والراكع لاجعلنك احدوثة في سائر المجامع واظنك ايها الفقير لم تعلم حقيقة حالي ولم تسمع بالاحسان تكلمت نحو النظم في جهلهم فقالى ثم انشد لنفسه

لن نخر هذا الوجود ان طاهى على كل عار وقد شانت على الوهم * ولولا امور صور الراي طنها * صدرت على ملأ الانام الى نهجي
وها انا قد اهتمت لنا كل ملكا * بكنه الوجود قد قرب من الوهم * لئن لم تكن طوعا لامري حكيما على سائر الاحوال دون الورى حكمي

فلما سمع الفقير ذلك قال على سبيل التهكم كانك ايها الغني تزعم ان الفضل بالتحاكم فان هذا نقام الجواب والسؤال لا موطن الحرب والنضال والالائق من امثالك النظر بعين الانصاف لا سلوك كنهج الاعتساف اذ من هو في العلوم ما هو لا يخفى عليه شرائط المناظر فالاحسن ملاحظة العواقب قبل النطق بما يبلغ الثواقب حيث ان ذلك العاقل كبيرة وهفواته خطيرة واما انسان الكلام نحو طويل غير ان كل مدعي لابد له من دليل والالفاظ كلها معقوله وان كانت غير معقوله وقد تحقق عندي من اكثر كلامه او زيفه محض النظام فلو شئت لقلت انك تعرف شيء البتة البرهان المقرر في علم الميزان ولا المراد من الكعاب المذكور في علم الحساب ولا الجمل الجالية في علم العربية ولا العلة والمصنف من علم التعريف ولا انما هو الاجسام من علم الكلام ولا حقيقة الموجودات ماهي الذي هو موضوع العلم الالهي ولا اطلعت على كتاب النواميس الذي صنفه الفيلسوف ارسطاليس ولا سمعت بعلم الجدل ولا بلغك الزرف بين عطف البيان والبدل ولا عرفت كنه الصحيح من الرواية المقرر في علم الدراية ولا علمت من اوزان الخليل الاشيا هو اقل من القليل ولا بلغك الفرق بين السحر والسيمياء ولا علمت المراد بالفلذات في الكيمياء ولا اطلعت على ما نقل عليه مصنف كتاب الملل والنحل المنبه على جميع اختلاف الاواخر والاول

٣

ولا قرأت في علم النجوم المشهور نفعه في العلوم لكن عذرك مني غير لايق لعدم الاطلاع على الحقائق وان غلب على الظن ذلك
قصر الباع وسو النظر في الامور والاطلاع الا ان النصيحة ربما تجر الفضيحة على ان لو فرض ان جريا بين يديك في ميدان
الخير مجدود … لكنا في عدد فضلات كانه غير مذكور وسيبويه في … النحو والزجاج لا يعرف اليه سبيل … وسحبان
وابن حجر في بحر الخبرة والفكر وحسان وجرير في الخطب الجليل ومعرا ابي المتنبي لعدم تتمتع لا تعب ان تكون بين
يدي على قدم او تعد طبعي من جملة الخدم وليس ذلك مني ابتغاء لحسن الذكر ولا رغبة في الاقدام بالكلية فقد سمعت
بحديث التنوخي في حجي بن جابر المصرح بقصته في بعض كتب الاواخر وهو من المشهور في الانام مع الاسود والكلاع
للخطام وهو كثير مع العجوز بعض اصحاب المعد في نوادر الزمان وحديث الكسوف في الدراهم الذي حصل للناس
في امثال الملاحم وهو مذكور مع الحفظ المصرح بجليه الذكر بل انما ذكرت لك ذلك لتعلم ان لكل كلام جوابا وبادكره
كلا باطلا عند ذوي العدل والانصاف وصوابا ولتتفطن ان المعلومات غير محصورة ولا جميعها في كتب الافاضل مذكورة
وتبا … راجل واكثر من ثمار الاشجار فلا تتخيل الاطلاع على كل مكتوم والاحاطة دون العالم بكل معلوم و
ينبغي لك النظر فيما يصلح لك في هذه الدار ولا تسلك سبيل الزهو لحطام الدنيا والاغترار فان ذلك سبيل اهل
الجهل الاغبيا لا الفضلاء والمتقين … الآثار وكفانا تذكره ان رمت للنصيحة هذا قولهم … ذوي
علما فقال له العنى لقد اطنبت ايها النفر في المقام واكثرت فيما لا يغني مما وسع … يجيب له
خاطري لك بصفو واني عن ذنبك اصفح واعفو بل انت في غاية المقصود ولو رايتك حالا في اعلى المقصود
ولولا ضعف العود لاطلت في جوابك المعول غير انك ان كنت ممن برع في العلوم ومهر وبذل نفسه في طلب المعالي
وفي العواقب نظر فها انا اذكر لك على سبيل الامتحان سؤالا يفضحك بين ابناء الزمان والزهر ذكر
الجواب في الحال الحاضر من غير ان يذكر لك جوابه ذكر ثم انشد والاعتبار المقصود يا ايها الاوحد …
ومن لوبه كشف ذا اللبس • ما ذا الذي في الشرع تحريمه • يزول احيانا عن الحس • وما الذي يكشف …
من كل ذي عقل وذي نفس • ولم يكن في ذاك من مانع • وهو شايع للجنس • اجب فلا زلت … لنا
وطالع الحاسد في النحس • فلما استتم العنى كلامه وابدى ما اراده ورامه التفت اليه النفر التفاتة
الغضبان ثم قال الحاضر هذا الزمان كانك ظننت ان ما نطق به لساني في … لنفسي وعلو شاني
لتكشف عن وجه التهكم القناع وتسلك طريق المكر والخداع بل انما ذكرته لتظهر لك الحقائق وتعرف الفرق
بين السابق واللاحق على اني وان لم اكن داخلا في اهل المقام الشامخ ومتحليا بحليته دون الشرف الباذخ
لما اعجز عن جواب سؤالك على ما ذكرت من مقالك فان هذا النوع من الادب شايع بين رجال العرب …
ليس في معانيه دقة ولا في الفاظه … ثم انشأ في الحال قاصدا جواب السؤال يا كاملا قد حل …
تقديرها من دون الورى نفسي • شرفت قد يرى بالذكر … • هذا وعندي …
اقدرت لكن ليس في الجنس • وهو حلال للعبد في خمسه • وليس في ذا القول لبس • ثم الذي يكشف …
لم يك بالحيا ولا الشمس • وليس للجو على ناظر • بالقرب ان لم يبد بالحدس • فلما فرغ النفر من …
واستتم ما ابداه ندم العنى على ما سبق من الصنع وعزم على ترك الكلام الشنيع لما راى من سرعة الجواب و
الموافقة لنهج الحق والصواب ومال الى العفو والصفح وان لم يوافق اللسان على ما يقتضي المدح فكف عن السباب
وفتح للاعتذار الباب ثم قال ايها الفاضل اذا ادرت ذوا الرتب في امرك لا كون مطيعا لك سامعا
لعذرك فاجبني عن هذه الاسولة وان كان بالحضرة محله وليس الغرض … السباب الا … ما شاء في
في امثال الزمان فقال له النفر لم يسبق مني اليك الا اعتذار بقصوري عن بلوغ
مرتبة

شرعا

مرتبة اهل الاعتبار فاني لست … والكثير النظر والاطلاع بل اجل الانام وعزيز عن الخطا والاثام وكيف لا
ولم ار … من قدر الافاضل الا القليل وفيما ابديت لك من الجواب اكمل بيان واوضح دليل وعلى تقدير ان اكون من القائلين
بفضله الغزير ومن حياض علم كل غدير اغترف فلست معصوما من الزلل لوجب … ان باحباط العلائم اذ ذنبت
بالاتيان بالمعذور وذكر ما هو لدي ميسور من الجواب انشدي وعن الاختصار لا انتدي فان ذلك الفعل يوجب
الوقوع في الذم فقال له العنى اني … القطر وميدان الفصيح عند القدر ثم اقصد بالسؤال … الاشاعة فقلت
الباهر فان خطر في بالك غير ما نطق به اللسان … وسلوك الشيطان فلما سمع ذلك النفر … اصم …
للكفر قال الحسان … طرقك في سبيل الجور … عن خاطري … لكن اذ حوا من الله سبحانه الاعانة على الجواب
وانه الموفق لاصابة الصواب فنقول ما خطر ببالك وان لم يعلك جواب ذلك فقال له العنى ايها المولى الجليل ما عندك
من الفرق بين الاعادة والدليل وما … معنى الانتفا للشروط عند اهل العربية في الحال وما … من الفرق بين
المجاز وما معنى الحرف المذكور في وجه الاعجاز وما الفرق بين الواجب والفرض وما وجه الجمع بين … الصدقة والقرض
وما يتفصل الفاعل النائب عن المجازي ولماذا اطلق على البادي سبحانه … وباي شيء نصب المفعول وباي فرق
يعرف المجاز من المفعول ولماذا لا يدخل … وباي شيء فضل الاشتراك عن الاجمال فلما سمع النفر ما … له
ظهر منه السرور وتعجب … ثم قال ايها العنى قد استحسنت … عن هذه الاسولة
ينطق اهل الافهام المعدود للابلاغ والافهام وهلا سالت عن كشف البيان في معنى متشابه القرآن او عن وجوه علامة
المجاز على وجه الاختصار والايجاز او عما للاسماء من الاقسام او عن حقيقة … النظام او عن وجوه الاشتقاق التي …
عليها الوفاق او عن الفرق بين الاسم والمسمى او عن التمييز بين اللفظ المعنى او عن الفرق بين النحو والحلو المفرد
محقق الاصول او عن وجوه التطبيق على وجه التدقيق والتحقيق او عن اقسام المد والوقف او عن … او عن
واضع اللغات او عن الفرق بين الاسماء والصفات او عن اقسام الصفة المشبهة على المنفصل وما الفرق بينها وبين اصل
المنفصل او عن وجه الطهارة للعبادة ولم سلموا … الافادة او وجه … التكليف وبما يحصل لبني ادم
على غيرهم التشريف او عن وجه افضلية النبي على الانبيا … المسمى في الانسان بالافعال او عن وجه اختصاص
البادي سبحانه بالصوم في الحديث … والحديث فقال العنى بعد سماع ما ابداه النفر وعلم
انه ذو احاطة بالامر … فقال له … حالك اذا انت احد هذا الزمان والفائق
على جميع الاقران فاني للشاعر البحتري ان يلحقك في … ان يسلك منهج القوم ومتى يلحق
ابن العفيف في اسلوبك الظريف واني … ان يكون بين يديك كالمناظر وهيهات ان يلحقك الحسن
ابن رشيق … وكيف يتكلم … لابن المعتز … ان يجري في
هذا الميدان ومتى يصلح لابن البواب ليس هذه الابواب … الرموز ويستغني بوجوده عن دليل
المجوز فان ارسطاليس … من المعاني وافلاطون … في تشييد هذه المباني …
فهو جوهر هذا الكلام وسائرها لا يصلح ان يجلس على فرش هذا المقام واقليدس وبطليموس بعد …
منحوس هذا مع ان يعقوب ابن اسحق … ابا اسحق يبلغ … المراد واحمد ابن …
… بل صار من الاعلام … لولا … ما جاد هذا الشان وابن بانة
لولا شعره ما ابانه وما استفاد الزهد ابن باب الاعجب … ولعمري لقد …
الشفاء … ووقفت عن … ويونس وهيهات ان اودي شكر ما اوليت او اقابل …
اعطيت وحيث كنا سلكنا سبيل الخطا واسرعنا في التشنيع الخطا فالرجا ستر العيوب والعفو عما سبق
من الذنوب فان شان … يصفو ويعفو وحيث لا … منه لا تنفعوا ثم انشد في الحال …
عن الذنب مني … الا … • ولا سيما اذ لم تكن عنك عايق • وان كنت قد فرطت فيما فعلته …

فاذ … ناطق

وحسبي علمك الذنب عمدا فانني ۝ بعفوك يا مولاي ما دمت واثق ۝ فلولا الرجو والحلم ما ساغ دعوة
انا مسرو لولا الجود ما جاد رازق ۝ فلما سمع المعتز هذا الثنا الحر عزم على مقابلته بما هو اللائق به واتم فقال لكنك
مثل الاباد ولا برحت مسافح علينا الايادي فلو رواين عساكر ابن عساكر مكتوفة لديك وابن السمعي
ضعيف بالنسبة للبيع وابن الجنيد عليه كالموهوم وابو البقاء فضله كالمعدوم والفاضل ابن الخطيب عند فخم غير حصر
والاوحد ابن مالك لعقله غير مالك والكامل ابن هشام في وادي الحيرة والهيام وابن عمار في بحر اذيا ودكيز
اقل قليل وجميل بثينة غير جميل وقيس بن ذريح غير معدود ومجنون ليلى حبيب صبره مفقود وابن نباتة في غاية
الخطل وابن الظهيرة بعدم عقله وابن المعتز في نهاية الذلة وابن النقيب وزين قد نهكته العلة وابن جني كالمجنون
والاعشى يتبين انه لا يكون هذا مع ان اعلم من العرب بنيرانها ومن العروضيين باوزانها ومن النحاة بالاعشار
ومن المنطقيين بالاشكال ومن الفقهاء بالاقوال ومن علماء الاصول بتحقيق الدليل والمدلول ومن الحكماء بالحكمة
الفرعونية والاوفق السماوية ومن المنجمين بمعرفة المسعود والمنحوس ومن اهل الهندسة بشكل الكرم ومن علماء اللغة
بمفردات العرب ومن اهل الموسيقى بالات الطرب ومن علماء الدراية بصحيح الرواية ومن علماء النقوم والنجات بمعرفة
مثقال ديرهم كان فاق بفضائله اهل الطنا والبله جميع الفضلاء وكيف لا وابو نصر من فضل ما ندع استقي ومن
صوب نسيم قد ينقل اعرابه الذكر ابو البقاء والفاضل ابو الطيب عنده الاشكال رحل والكامل ابو المعالي منك اتقاه
المقام العالي وتباهى به من والاه من الالطاف استفاد حسن الجواب ابو الهذيل العلاف ومن جزيل فضلك
استفاد الشيخ الكرخي معروف ومن قدرك الكبير حصل الكمال المتصوف الشهير ومن نفعك الابية استفاد زهده ابن
الغوطة وكفاك فخرا ان الفضل ابن يحيى من جملة احفادك وكافور الاخشيدي من سلاك طريق ارشادك و
الصاحب ابن عباد واحد الندماء من المعدودين لك من الاعوان والفضل ابن سهل من جملة الاعداد وهرون الرشيد
احد العبيد وسيف الدولة من جملة العبيد وابو دلف من غالب اعز ومعن ابن زائدة عطاياه من فضلك وارده
على ان اباديك عندي يا مولى عزيز ومنك لدي بالصفح عن العثرات غير غريبة وانا الاحق بالاعتراف با
التقصير والاحرى بطلب العفو من فضلك الخطير ولئن ركبت على متن العجز عن القيام بواجب الحقوق وانقضت ساوة
متابلك واكثرت المعقود فانت صاحب الجود ولك من الطول ان لا اعود ثم انشد مجيبا على وجه الاعتذار واجابة الصواب
فعالبيت قدرا ان يضاف الى الذنب ۝ وامرك ناجي منه بعد والى العتب ۝ وتكرار في الذنب والعفو منكم
هو المرتقى في الدهر ما دمت حسب ۝ وها سائم اذ لا الجود والعالب ۝ وهات لكم ولكم البرما عاش لا يصبو
فقال له الفتى لا فض الله فاك ودام جودك وانا انا تخلى من يقصد النفع ويصغي اليه اذنه السمع وتدوم
لاجله الصحبة وتعقد لاجله القربة ولذلك يليق بالخضوع والبلاغة تجنيس في الجهات اوجوع وبك يستفاد من
الحواس ويستقل كمال الادراك للحواس وبفضلك تفتخر الازمان وبطاعتك حصل الامان وببركاتك تنال
المطالب وبدعائك يتوصل الى المآرب وكيف لا وانت من حيث وسكين الدارمي اخذ زهده من خندك و
السهروردي اغترف من بحر فضائلك ومالك ابن دينار استفاد ومن كمالك والبروي استفاد منك الوعظ
والاستكانة وابو البركات لولاك ما حصل له الورع والامانة وابراهيم الموصلي منك استفاد الكرامات وابن
شمعون بسببك نطق بالكلمة المستجادات وابو العباس الزاهد الى كمالك فضله عائد والعبادي المعروف
بالامير استفاد وعظه من عالي الخطير غير انك ايها المولى الكامل والاوحد الحبر الفاضل حيث وقع منا على
الاتفاق الاعتماد بعد جهاد النفس في امارة ابلغ جهاد فالاليق لنا التعاشر بالمعروف واجتناب كل سبيل
مخوف

مخوف واعلام كلامنا لاصحابه ما في نفسه مكتوم ليكون في جميع احواله منه على امر معلوم فان ذلك من شرائط الصحاب
واصل اتفاق الاحباب وبدونه يبقى كلامنا عن حيز الاختصاص العرو فيه والاصل وهو مع موجب لاعادة ما كان
مما دخلت عليه العهود والايمان على انه قد يتوقف الحسن شيء على سبيل الاستفادة والغرض من جنابكم ان يكون القصد
لعبدكم حصول الافادة من دون ان احتج الى المديح وان امكن بالاضمار بحيث لا حاجة الى التصريح فما هو على حسب التيسير والقصد
الشامخ في القليل والكثير ثم انشد ما خطر بعد الاعتذار بما ذكر يا ايها المحروس عنده ۝ فنون كل العلم محصول
ومن بتقواه قلوب الورى ۝ اضحت مدى الايام مجبول ۝ ما اسم ثلاثي لدى قلبه ۝ ميلاده بعض النكر محصول ۝ لكن على بعض
المعاني له ۝ وبعضها في الذكر مذكور ۝ وان تقصف قلبه تلقه ۝ شبابه الاحاد مستور ۝ فقال الكنترته دررنا في
اطلع ببدره واعلى الطبق العالي ذكر فلقد حنت من القول بالسحر الحلال ووددت ظله قلوبنا من ماء
فضلك الزلال ولو ان الانسان عن بيان بعض اوصافك قصر وكمال صفاتك وان اطنب فيها الواصفون فهو
قليل من كثير ولولا اجر الاجابة لكان ترك الكلام اقرب الى الاصابة اذ ما ذكرتم من جوابي مقالتك لا بعد مما يليق
بما اسالتك ثم اخذ في الافتكار بعد ما قدم كلامه الاعتذار وانشد في تلك الحال مجيبا عن السؤال
ياكاملا اوصافه قد غدت ۝ بين جميع الناس مشهورة ۝ ومن عيون الفضل عادت به ۝ على محيا الجهل منصورة
ان الذي الغزته اصبحت ۝ الفاظه في الفهم مسطورة ۝ وما الطف الامر بحقه وقد ۝ وافقه الالام به سورة
فلما سمع الفتى الجواب وعلم انه على وفق الصواب قال مستحسنا لما ابداه ومتفكرا فيما اخفاه من الكلام وحواه لا
فلت منك المصادر ولا زالت انت البلاغة للطالب لكن ذلك غير عجيب من المولى فان قدره من ذلك اعلى غير ان
وساوس الصدور توجب على المرء اضطراب الامور وان كان الباطن قد صفي من كدر النفاق والقلب تيم المودة
المسلمة ورق فان رايت المولى من غير كلام لما ذا صار به في هذا الحال اذ اعراض الدهر وان كانت كثيرة كالشكايل
محتمله للاكثار والاطناب الا انها مقولة بالتشكيك ومنها المنى والربح والغرض على العبد بالتفضل وعدم
القناعة عن الكثير بالقليل فقال ان اكون لي معيبا اذا امرت انا منيبا فقال لنا الفتى يا اخي ان شرح حالي الطويل
فيه القال والقيل لما بان تجد من هم حول السور اذ الطالع من الدهر منحوس والحظ منحزن ما دوت بيدي لامر الاوابتها فضيع
ولا وجوه النفع من هذه الدار الاكانت بالمنع جديرة غير انك بفتوان تعلم ان الرجال بالنفوس لا بحطام الدنيا وحسن
الملبوس والفخر بالكمال لا بجمع المال والعلم بمجالسة القوم لا بطول النوم وها انا اذكر لك من شرح حالي في النظم ما يمكن
بيانه ونظموا من سري ما لا ينبغي اخفاؤه وكتمانه ثم انشد على الادعال ما فيقتضي الحال يا سائلي الان عن سقامي
وما الذي ساق لي البلية ۝ ان حدثتني بطول شرح ما عن كشف فجر البرية ۝ لكن فها انا مني الليل بصا فمنفني به بحسبه
فلا تكن من ذا شكوك ۝ اقلها اصابت كلها نفيه ۝ ورب شخص لنبيل طبع ۝ عن صد انفس ابيه ۝ فكن سمعا ولا تلمني
اصابت رحبي اخا عرفيه ۝ قد كان بالصفو ماد دهري ۝ حين صباحي وبالعشية ۝ فنلت ما اشتهي ودارت على
الاعادي رحى المنية ۝ ثم رماني بسهم غدر ۝ والدهر افعاله ردية ۝ ان جاد بالوعد ليس يوفي ۝ وبالردى نفسه سخية
افعاله رفع كل غمر ۝ وخفض من خص بالمرية ۝ فان يلمني اخو ملام ۝ فالخال عن نفسها غنية ۝ فقال الفتى بعد
سماع النظم والاطلاع على زبد هذا الكلام قد كشفت عني ايها المولى كل ريب اذ اطلعتني على ما انطوت لي من الغيب
والذي ينبغي لك ان لا تنكر من فعل الدهر واستيلائه على اهله بالغفلة والقهر فان ذلك دابه في اهل
الكمال وحسبك الاسوة بالنبي الاكرم ثم تقاربنا على اصل اتفاق ولزمنا شرائط الوفاق وانا اقول اني
اسال من وقف على هذه الكلمات ان لا يبادر اليها بنفي ولا اثبات ولا يؤاخذني بما فيها من الهفوات
فانها صدرت عن فكر بهموم الدهر مشغول وقلب بنبل الاصرار مقعور وكيف لا وهذا الدهر اقام على عنادي

وهو الحريص على مرضاة من منصدي ومراوكر الالى ادجوابن كريم ذى المنن ان يجزيني على الصبر الجاء الحسن وحق
تلك ايشاد ما سنح عناه ان يكون موصا ابن الله سبحانه للنجح

عبدا دعاجي سمعي مع البصر ... واسال الصفح عما كنت مشتبها ... استغفر الله مما قد جنيته يدى
فكن سميع الدعاء واعف لمفترف ... يا مالك النفع ليكل الرق المفرد ... للنفس منه وما صنعت من عمري
وان ركبنا متون الجرم والخطر ... ولا تؤاخذ عبيدا عزهم كرم ... وجد علينا بما ترضاه من منح
وما لنا بالمخلوق من عمل ... يكون فيه نجاة من لظى سقر ... لسيد من رجاه فاز بالظفر
وخير من جاء بالآيات والسور ... والآل والصحب من هموا اعتزاله ... الا ولا اشرف الهادين فاطمة
نجد عليهم الهي بالصلوة كما ... جعلتهم في البرايا اشرف البشر ... سمت لديك وجاتهم على قدر
تحررت الرسالة الموسومة بتحفة الدهر في
المناظرة بين الغنى والفقر في ساعات يسيرة ولعلها في الحلية عن جعفر والحمد لله وحده وصلى الله على من لا نبي بعده واله

انتهى كلام اعلى الله مقامه

بسم الله والحمد لله وصلى الله على محمد واله

ملحق من الحدائق في السفر وادابه وفيه فصول

الفصل الاول عن ابي عبد الله ع قال في حكمة آل داود ع ان على العاقل ان لا يكون ظاعنا الا في
ثلث تزود لمعاد او مرمة لمعاش او لذة في غير محرم وفي وصية النبي ص لعلي ع مثله الى ان قال يا علي
سر سنتين بر والديك سر سنة صل رحمك سر ميلا عد مريضا سر ميلين شيع جنازة سر
ثلثة اميال اجب دعوة سر اربعة اميال زر اخا في الله سر خمسة اميال اجب الملهوف سر ستة
اميال انصر المظلوم وعليك بالاستغفار وعنه ص سافروا تصحوا وجاهدوا تغنموا وحجوا تستغنوا
فصل فيما يستحب لاختيار السفر من ايام الاسبوع ومنها السبت عن ابي عبد الله ع من كان مسافرا
فليسافر يوم السبت فلو ان حجرا زال عن جبل يوم السبت لرده الله الى مكانه ومن تعذرت عليه الحوائج
فليطلبها يوم الثلثا فانه اليوم الذي الان الله فيه الحديد لداود ع وعنه ص اللهم بارك لامتي في بكورها
يوم سبتها وخميسها وعنه ع قال لا تخرج يوم الجمعة في حاجة فاذا كان يوم السبت وطلعت الشمس فاخرج
في حاجتك وعنه ع في قول الله عز وجل فاذا قضيت الصلوة اي يوم الجمعة الصلوة فانتشروا في الارض و
ابتغوا من فضل الله قال ع الصلوة يوم الجمعة والانتشار يوم السبت وفي آخر مثله وزيادة السبت لنا
والاحد لبني امية ومنها يوم الثلثا للحديث المتقدم وفي آخر مثله وفي الصحيح عن علي بن جعفر قال جاء
رجل الى اخي موسى ع فقال له جعلت فداك اني اريد الخروج فادع لي فقال ع ومتى تخرج قال يوم الاثنين
قال ولم تخرج يوم الاثنين فقال اطلب فيه البركة لان رسول الله ص ولد يوم الاثنين فقال كذبوا ولد
رسول الله ص يوم الجمعة وما من يوم اعظم شوما من يوم الاثنين يوم مات فيه رسول الله ص وانقطع فيه
وحي السماء وظلمنا فيه حقنا الا ادلك على يوم سهل الان الله فيه الحديد فقال الرجل بلى جعلت فداك
فقال اخرج يوم الثلثا وفي آخر مثله وفي الكافي مثله ومنها يوم الخميس لما تقدم ولقوله ع ولكن
لتصلب تخرج يوم الخميس فانه وهو اليوم الذي كان يخرج فيه النبي ص اذا غزا قوما وعنه ع
قال

قال كان رسول الله ص يسافر يوم الخميس والاثنين ويعقد فيهما الالوية وعنه ع قال قال رسول الله ص يوم الخميس
يوم يحبه الله ورسوله وفيه الان الله الحديد وقال رسول الله ص اللهم بارك لامتي في بكورها واجعله يوم الخميس
ويمكن الجمع بينه وبين ما تقدم بحمل هذا على التقية او وقوع ذلك فيهما وعنه ع قال كان رسول الله ص
يسافر يوم الاثنين والخميس ويقول فيهما ترفع الاعمال وتعقد فيهما الالوية وقد وردت روايات في
ذم الاثنين والتشائم منه الا لمن قرا في اول ركعة من صبحه هل اتى وقد ورد كما سمعت النهي عن السفر في
يوم الجمعة و وردت الرخصة بعد الصلوة في ليلته كقوله ع يكره السفر والسعي في الحوائج يوم الجمعة يكره من
اجل الصلوة فاما بعد الصلوة فجائز يتبرك به وعنه ع قال لا بأس بالخروج للسفر ليلة الجمعة وكذلك
وردت الروايات بشوم يوم الاربعاء ولا سيما اربعاء آخر الشهر والظاهر ان اخراج الدم فيه كذلك ربما و
المنقول عن بعض العلماء الذين يتبصرون في فتاواهم على مجرد الاخبار ان من سافر او اخرج الدم فيه خلافا
على اهل الطيرة لم يضره شيء ولعله من الروايات الفصل الثاني فيما يتقى من ايام الشهر فعنه ع
كان امير المؤمنين ع يكره ان يسافر الرجل او يتزوج والقمر في المحاق ومنها السبعة المشهورة وهي اليوم
الثالث والخامس والثالث عشر والسادس عشر والحادي والعشرون والرابع والعشرون والخامس والعشرون من

توقى من الايام سبعا كواملا ... ولا تتخذ منهن عرسا ولا سفر ... ولا تحتفر بئرا ولا دارا تشترى
ولا تلق السلطان ولا الخود الخفر ... ولا تلبس للثوب الجديد تحله ... ونكاح للنسوان والغرس للشجر
ثلاث وخمس ثم ثالث عشرها ... ومن بعدها يا صاح فالسادس العشر ... وحادي والعشرين حادر شرها
ورابع والعشرين والخمس في الاثر ... وطلاء دعاء لا تقعدوا فانها ... كايام عاد لا تبقي ولا تذر
غشاهم
روويناه عن بحر العلوم مجمعه ... علي بن عم المصطفى سيد البشر
فتقوطها الحسن كله ... وجعلها تغليبه العادة وقد نقل عن
بخطه عن بعض هولاء الافاضل تعود لها الضد الاول
تلك كتب بيان ايام الشهر احدها الدروع الواقية للسيد رضي الدين ابن طاوس وعلامته ع وثانيها
مكارم الاخلاق للشيخ ابي نصر الحسن ابن ابي الفضل ابن الحسن ابن الفضل الطبرسي وعلامته م وزوائد
الفوائد لابن السيد رضي الدين علي بن طاوس ره وعلامته د اليوم الاول ع عن الصادق ع
يوم مبارك لطلب الحوائج وطلب العلم والتزويج والسفر والبيع والشراء م عن الصادق ع سعيد يصلح
لطلب الحوائج والشراء والبيع والزرع والسفر د يوم مبارك محمود سعيد لطلب الحوائج والبيع والشراء
الثاني ع عن الصادق ع يصلح للتزويج والسفر وطلب الحوائج م يصلح للسفر وطلب الحوائج د عنه ع
يوم محمود يصلح للتزويج والتحويل والشراء والبيع وطلب الحوائج الثالث ع عنه ع يوم نحس مستمر فاتق
فيه البيع والشراء وطلب الحوائج والمعاملة م عنه ع لا يصلح لشيء جملة د يوم نحس فيه قتل قابيل
هابيل لا تسافر فيه ولا تعقد عقدا ولا تلق فيه احدا الرابع ع يوم صالح للزرع والصيد و

والبناء ويكره فيه السفر ومن سافر فيه خيف عليه القتل والسلب او بلاء يصيبه م عنهم يوم صالح للتزويج
يكره فيه السفر د يوم متوسط صالح لقضاء الحوائج ولا تسافر فيه فانه مكروه الخامس ع عنهم
انه يوم نحس مستمر فلا تعمل فيه عملا ولا تخرج من منزلك م عنهم ردي نحس د وهو يوم نكد عسر لا
خير فيه فاستعذ بالله من شره السادس ع عنهم صالح للتزويج ومن سافر فيه في بر او بحر رجع
الى اهله بما يحبه م عنهم يصلح للتزويج وطلب الحوائج د عنهم يصلح للحوائج والسفر والبيع والشراء
السابع ع عنهم صالح لجميع الامور م عنهم يوم مبارك مختار للعلماء [illegible] د مبارك فيه
ركب نوح السفينة فاركب البحور وسافر في البر والبحر ما شئت فانه يوم عظيم البركة محمود لطلب الحوائج والسعي فيها
الثامن ع عنهم صالح لكل حاجة من بيع وشراء ويكره فيه ركوب البحر والنظر في البر م عنهم يصلح لكل
حاجة سوى السفر فانه يكره فيه د عنهم صالح للشراء والبيع ولا تخرج للسفر فانه يكره فيه سفر البر والبحر
التاسع ع عنهم خفيف صالح لكل امر تريده فابدأ فيه بالعمل ومن سافر فيه رزق مالا وولدا وخيرا
م [illegible] د مثله العاشر ع عنهم انه ولد فيه نوح ع م يصلح للبيع والشراء والسفر م عنهم
صالح لكل حاجة سوى الدخول على السلطان وهو جيد للشراء والسفر د عنهم صالح لابتداء العمل
يوم محمود رفع الله ادريس ع مكانا عليا وفي رواية يصلح للبيع والشراء الحادي عشر ع عنهم صالح لابتداء
العمل والبيع والشراء والسفر م يصلح للبيع والشراء ولجميع الحوائج والسفر ما خلا الدخول على السلطان د
عنهم للشراء والبيع والمعاملة والقرض الثاني عشر ع عنهم صالح للتزويج وفتح الحوانيت وركوب
البحر م عنهم صالح مبارك فاطلبوا فيه حوائجكم واسعوا لها فانها تقضى د عنهم مبارك فيه تقضى
[illegible] وهو يوم التزويج والبيع والشراء الثالث عشر ع عنهم يوم نحس فاتقوا فيه المنازعة
والخصومة والكلام وفي رواية اخرى نحس لا تطلب فيه حاجة م نحوه د مثله وعيده فاستعذ بالله من شره
الرابع عشر ع عنهم انه صالح لكل شيء وهو جيد لطلب العلم والبيع والشراء والسفر وركوب البحر
م جيد للحوائج ولكل عمل د مثل [illegible] الخامس عشر ع عنهم صالح لكل الامور الا من اراد
ان يقترض او يستقرض م فانه صالح لكل حاجة تريدها فاطلبوا فيه حوائجكم فانها تقضى د مثله يوم
سعيد السادس عشر ع عنهم يوم نحس لا يصلح لشيء سوى الابنية ومن سافر فيه هلك م
يوم مذموم لكل شيء د نحس ردي مذموم لا خير فيه فلا تسافر فيه ولا تطلب حاجة توقف ما استطعت
وتعوذ بالله من شره السابع عشر ع عنهم متوسط واحذر فيه المنازعة وهو يوم ثقيل فلا
تلتمس فيه حاجة وفي اخرى يوم صالح م عنهم صاف مختار فاطلبوا فيه ما شئتم وتزوجوا
وبيعوا واشتروا وازرعوا د مثله وفي اخرى مثل اول الحديث زيادة [illegible] الثامن عشر ع عنهم الا
سعيد صالح لكل شيء من بيع وشراء او زرع او سفر م مختار صالح للسفر وطلب الحوائج د مثله زيادة
التاسع عشر

التاسع عشر ع عنهم سعيد صالح للسفر والمعاش والحوائج م مختار صالح لكل عمل د مثله
وفي رواية كالاول زيادة طلب العلم العشرون ع عنهم متوسط صالح للسفر وقضاء الحوائج
م جيد مختار للحوائج والسفر د جيد صالح مسعود مبارك لما نوى وفي رواية كالاول
الحادي والعشرون ع عنه نحس ردي فلا تطلب فيه حاجة ومن سافر فيه خيف عليه م نحس مستمر
د نحس مذموم فاحذره ولا تطلب فيه حاجة ولا تعمل عملا واقعد في منزلك واستعذ بالله
من شره الثاني والعشرون ع عنهم صالح لقضاء الحوائج والبيع والشراء والمريض فيه
يبرئ سريعا والمسافر فيه يرجع سالما م مختار صالح للشراء والبيع والسفر والصدقة د سعيد
مبارك مختار لما يريد من الاعمال فاعمل ما شئت فانه مبارك الثالث والعشرون ع عنهم
صالح لطلب الحوائج والتجارة والتزويج ومن سافر فيه غنم واصاب خيرا م مختار جيد خاصة
للتزويج والتجارات كلها د سعيد مبارك لكل ما تريد للسفر والتحويل من مكان الى مكان
وهو جيد للحوائج الرابع والعشرون ع عنهم يوم نحس فيه ولد فرعون فلا تطلب فيه امرا
من الامور م يوم مشوم د نحس مستمر مكروه لكل حال وعمل فاحذره ولا تعمل فيه عملا ولا تلق
احدا واقعد في منزلك واستعذ بالله من شره الخامس والعشرون ع عنهم نحس ردي فا
حفظ فيه نفسك فانه يوم شديد البلاء م نحس السادس والعشرون ع عنهم صالح د
لكل امر بدا الا التزويج م صالح لكل حاجة سوى التزويج والسفر فعليكم بالصدقة د
متوسط صالح للشراء والبيع والسفر وقضاء الحوائج السابع والعشرون ع عنهم صالح
لكل امر م نحس د يوم صاف مبارك من النحوس صالح للحوائج والى السلطان والى الاحوال
والسفر الى البلدان فالق فيه من شئت وسافر فيه الى حيث اردت الثامن والعشرون
ع عنه صالح لكل امر م يوم ممزوج د مبارك سعيد التاسع والعشرون ع عنهم صالح
لكل امر ومن سافر فيه اصاب مالا جزيلا م مختار جيد لكل حاجة د مبارك سعيد
يصلح للحوائج والتصرف فيها وفي اخرى كذلك الا التزويج الثلاثون ع عنهم جيد
للبيع والشراء والتزويج وفي اخرى سعيد مبارك يصلح لكل حاجة تلتمس م مثله د عنهم
يوم مبارك ميمون مسعود مفلح منجح مفرح فاعمل فيه ما شئت والتمس ما اردت وخذ واعط
وسافر واشتغل وبع واشتر فانه صالح لكل ما تريد موافق لكل ما تعمل قال صاحب الكتاب
المذكور اذا عرفت هذا فاعلم ان الذي صرح به شيخنا الحلبي قدس سره في كتاب البحار

هو ان هذه الايام المعدودة انما هو من شهور العربية حيث قال معادلة ايام الشهور العربية ونحوها
ثم نقل الاضبار المذكوره وظاهر المحدث الكاشاني في رسالة تقويم المحسنين اختصاص الشهور العربية
والظاهر هو الاول لعدم التصريح في الاخبار وبكونها من الفارسية فالحمل على ذلك خلاف ظاهرها
هو المعروف من قواعدهم صلوات الله عليهم من بناء خطاباتهم على العربية ثم ان المحدث الكاشاني
نقل في رسالته المذكوره انه روى عن امير المؤمنين ع في ان في السنة اربعة وعشرين يوما
نحسات في كل شهر منها يومان

فى المحرم	صفر	ربيع الاول	ربيع الثانى
١٤ ١١	٢٠ ١	٣٠ ١٠	١١ ١

جمادى الاولى	جمادى الثانيه	رجب	شعبان	شهر رمضان
١١ ١٠	١١ ١	١١ ١٣	٣٠ ٠٤	

شهر رمضان	شوال	ذى القعدة	ذى الحجة
٣٠ ٠٣	٠٨ ٠٦	١٠ ٠٦	٣٠ ٠٨

ونقل ايضا في الرسالة المذكورة ان في السنة اثنى عشر يوما من العاقهم ما يجتنبها انجى ومن وقع فيها هوى فاحفظوها وهى

فى المحرم	صفر	ربيع الاول	ربيع الثانى	جمادى الاولى	جمادى الثانى
٢٣	١٠	٠٤	٢٩	٢٨	١٢

رجب	شعبان	رمضان	شوال	ذى القعدة	ذى الحجة
٢٣	٢٦	٢٤	٠٣	٢٨	٠٨

نقلا من كتاب مجمع البحرين
والخلافة بالكسر خلافة الخلفاء ومدة خلافة الثلاثة على ما في المغرب خمسة وعشرون سنة الا ثلثة اشهر لابى بكر
سنتان وثلثة اشهر وتسع ليال ولعمر عشر سنين وستة اشهر وخمس ليال ولعثمان اثنا عشر سنة الا ثنى عشر ليلة
ومدة خلافة امير المؤمنين علي بن ابي طالب ع خمس سنين الا ثلثة اشهر وفي هذه المدة ما وضع منها اجرة على اجرة ولا لبنة
على لبنة ولا اقطع قطيعة ولا اورث بيضاء ولا حمراء الا سبعمائة درهم فضلت من عطاياه اراد ان يبتاع لاهله بها
خادما وما ورد عن ابي الحسن الرضا ع عن ابيه موسى عن ابيه جعفر عن ابيه محمد عن ابيه علي بن الحسين بن علي بن
ابي طالب ع قال بينا انا امشي مع النبي صلعم في بعض طرقات المدينة اذ لقينا شيخ طويل كث اللحية بعيد ما
بين المنكبين فسلم على النبي صلعم ورحب به ثم التفت الي فقال السلام عليك يا رابع الخلفاء ورحمة الله وبركاته
اليس هو كذلك يا رسول الله فقال له رسول الله صلعم بلى ثم مضى فقلت يا رسول الله ما هذا الذي قال لي هذا

الشيخ

الشيخ ونصدقه في ذلك قال انت كذلك والحمد لله ان الله عز وجل قال في كتابه اني جاعل في الارض خليفة والخليفة
المجعول فيها آدم ع وقال عز وجل يا داود انا جعلناك خليفة في الارض فاحكم بين الناس بالحق فهو الثاني
وقال عز وجل حكاية عن موسى حين قال لهرون واخلفني في قومي واصلح فهو هرون اذ استخلفه موسى
في قومه وهو الثالث وقال عز وجل واذان من الله ورسوله الى الناس يوم الحج الاكبر فكنت انت المبلغ عن الله
عز وجل وعن رسوله وانت وصيي ووزيري وقاضي ديني والمؤدي عني وانت مني بمنزلة هرون من موسى
الا انه لا نبي بعدي فانت رابع الخلفاء كما سلم عليك الشيخ اولا تدري من هو قلت لا قال ذاك اخوك الخضر ع
ومما ذكر في التواريخ ان الحسن ع لما خلع نفسه من الخلافة تم الامر لمعوية بن ابي سفيان وهو اول الخلفاء
من بني امية واخرهم مروان بن محمد الملقب بالحمار وكانت مدة خلافة بني امية نيفا وثمانين سنة
وهي الف شهر ثم جائت الدولة العباسية بخراسان وقام بالامر ابو جعفر المنصور بعد اخيه السفاح
ثم قام من بعده ابنه محمد المهدي ثم ابنه موسى الهادي ثم اخوه هرون الرشيد ثم تتابعوا في الخلافة
الى زمن المعتصم بالله ثم من بعدهم تفرقت الدولة على سلاطين الزمان قال في الكشكول قال بعض
المؤرخين العباسيون منهم من مات وعلامته ت ومنهم من قتل وعلامته ل ومنهم من
خلع وعلامته خ ومنهم من كحل وعلامته ك السفاح ت المنصور ت المهدي ت الهادي ت
الرشيد ت الراضي ت المستكفي ت المنكفي ت الامين ت المامون ت المعتصم ت الواثق ت
المتوكل ل المستنصر ت المستعين ل المهدي خ ل المستنصر ت القائم ت المقتدي ت المظهر ت
المسترشد ت المستنصر ت المعتز ت المعتمد ت المستنجد ت المتقي ت الناصر ت المقتدر ت
المكتفي ت الظاهر ت المستنصر ت المستعصم ت المقتدر ت المكتفي ت الظاهر ت المعتضد ل
المطيع خ الطايع قال المؤرخ ومدة خلافتهم خمسمائة وعشرون سنة وشهور انتهى المنقول من مجمع
بسم الله الرحمن الرحيم من الفوائد الجليلة ما نظمه الشيخ صفي الدين الحلي وجعل فيه من ابحر الشعر التي ضبطها الخليل وهي ستة عشر بحرا انقسم الى
ثلثة اقسام فالقسم الاول تفاعيل الشطور ثمانية وثلاثية ورباعية وينقسم قسمة اخرى الى متناسبة الاجزاء كلها على تفعيل واحد
ومتناسبة التركيب ومختلفة الاجزاء فالمتناسبة ستة وهي هذه

الهزج

على الاهزاج تسهيل مفاعيلن مفاعيل

الرمل

رمل الابحر ترويه الثقات فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

الرجز

في ابحر الارجاز بحر يسهل مستفعلن مستفعلن مستفعل

الكامل

كمل الجمال من البحور الكامل متفاعلن متفاعلن متفاعل

المحدث

حركات المحدث تنتقل فعلن فعلن فعلن فعل

المتقارب

عن المتقارب قال الخليل فعولن فعولن فعولن فعول

والمناسقة الجزئين سبعة

المديد

لمديد الشعر عندي صفات فاعلاتن فاعلن فاعلات

الخفيف

يا خفيفا خفت به الحركات فاعلاتن مستفعل فعلات

المنسرح

منسرح فيه يضرب المثل مستفعل فاعلات مفتعل

السريع

بحر سريع ما له ساحل مستفعلن مستفعلن فاعل

الوافر

بحور الشعر وافرها جميل مفاعلتن مفاعلتن فعول

البسيط

ان البسيط لديه يبسط الامل مستفعلن فاعلن مستفعلن فعل

الطويل

طويل له دون البحور فضائل فعولن مفاعيلن فعولن مفاعل

المختلفة الاجزاء ثلاثة وهي هذه

المجتث

اجتثت الحركات مستفعل فاعلات

المقتضب

اقتضب كما سألوا فاعلات مفتعل

المضارع

تعد المضارعات مفاعيلن فاعلات

فهذه هي البحور الستة عشر الجاري عليها اكثر شعر العرب والثابت في دفتيه الا الهزج والمجتث والمقتضب والمضارع والمتناسق من هذه هو الهزج والباقي مختلف والثلاثي منها ثمانية والمتناسق من الثمانية ثلاثة الرمل والرجز والكامل والبقية وهي المديد والخفيف والمنسرح والسريع والوافر متناسقة الجزئين وليس في الثلاثي مختلف وكذا الرباعي وهو في الثمانية وهما الهزج والمتقارب متناسقان والاخران وهما البسيط والطويل متناسقا الجزئين

تقسيم ... [illegible]

اعلم ان للورثة ثلث مراتب الاولى الآباء والاولاد وهم في هذه المرتبة وصنف الزوجين لا يحجب بكل مرتبة فيكون الوارث في المرتبة الاولى

[illegible] الاب والام والولد والزوج او الزوجة ويتصور لها صور [illegible] احادية وثنائية وثلاثية ورباعية [illegible] الصور [illegible] المرتبة

الاولى ان يكون الوارث هو الاب وحده فله المال كله لانه اقرب القرابة [illegible] وذلك [illegible] بعض [illegible]

[illegible] في [illegible] الاخبار [illegible] الاقرب [illegible] والثانية ان يكون [illegible]

[illegible] صاحب الفرض [illegible] والثالثة ان يكون هو الولد وحده فله المال [illegible] لانه اقرب القرابة [illegible] ذكر

والنصف [illegible] بالرد ان كان انثى وان كانوا اكثر [illegible] في التسوية [illegible]

[illegible] الورثة [illegible] فان كانت انثى فالثلثان لها بالفرض والباقي بالرد [illegible] ان يكون [illegible]

فان كان الوارث هو الزوج فالنصف له بالفرض والباقي بالرد وان كان هو الزوجة فالربع لها بالفرض والباقي [illegible] للامام [illegible]

[illegible] الزوجة [illegible] الامام [illegible]

واما الصور الثنائية فلها وجوه مختلفة [illegible] الاب والام [illegible] للام الثلث [illegible] بالفرض والباقي للاب بالقرابة [illegible]

[illegible] فان كان الاب والولد [illegible] السدس بالفرض والباقي للولد بالقرابة [illegible] الام والولد [illegible]

والزوج فالنصف للزوج بالفرض [illegible] والباقي [illegible] والربع [illegible] الثلث بالفرض والنصف [illegible]

[illegible] بالقرابة [illegible] وان كان [illegible] الزوجة فالربع لها بالفرض والباقي [illegible]

الولد مع الزوج فالربع له بالفرض والباقي للولد بالقرابة [illegible] الولد [illegible]

وان كان انثى فان كانت واحدة فالنصف لها [illegible] بالفرض والسدس [illegible] بالرد [illegible]

[illegible] القسمة [illegible] وان كانت اثنتين فالثلثان لها بالفرض والسدس [illegible] والباقي [illegible]

والقسمة [illegible] الا ما [illegible] والفائدة [illegible] ان [illegible] الوارث بالفرض [illegible]

يكون [illegible] بالنسبة [illegible] بالفرض والنذر والعهد وغير ذلك

والتعارض بين [illegible] وارده [illegible] دائرة بين [illegible] والتعارض [illegible]

[illegible] والعموم [illegible] [illegible] الامام [illegible]

او في [illegible] التباين [illegible] العموم المطلق [illegible] فيه [illegible] التعارض [illegible] وهو [illegible]

العام [illegible] والعموم [illegible] والتباين [illegible] وهو [illegible]

[illegible] المقيد [illegible] المتعارضين [illegible] التباين [illegible]

[illegible] بالاطلاق [illegible]

[illegible] المرجحات [illegible] [illegible] المتقدم [illegible]

[illegible]

لما [illegible] [illegible] تقدم الجمع [illegible] تقدم المرتبة [illegible] المراد من القبل انه [illegible] الاثر [illegible]

الجمع [illegible] والقبل [illegible] الجمع [illegible] كيفية الجمع [illegible] في تقديم المرتبات والعبر [illegible] المراد من [illegible]

انا [illegible] كيفية الجمع [illegible] الدار [illegible]

[illegible]

[illegible] مطلق [illegible]

[illegible] الظن [illegible]

[illegible] الظن [illegible]

[illegible] الظن [illegible]

الظن من [illegible]

[illegible]

* * *

ان العلم [illegible] في اول [illegible] الفقه [illegible] قال الشيخ

[illegible] الفقه [illegible]

[illegible] فقد [illegible] الاخبار وكذا [illegible] الفقه [illegible]

[illegible]

[illegible] قال [illegible]

[illegible]

[illegible] قال الملك [illegible]

[illegible] الملك [illegible]

[illegible]

عند بعضهم [illegible] لعدم الخلاف بينهم في ذلك [illegible] الاقوال المذكورة [illegible] لان الصور [illegible]

[illegible] صورة [illegible] الاسباب [illegible]

[illegible] الاسباب [illegible]

الحي واما الصور [illegible] فالحق [illegible] وبيان الاقوال [illegible]

[illegible] عقد [illegible] في الاسباب [illegible]

[illegible]

[illegible] والدلالة [illegible] في [illegible]

البينة فتفصيل القول فيه ان البينة حجة شرعية [illegible] البينة [illegible]

[illegible]

[illegible]

فان [illegible]

[illegible]

[illegible] البينة [illegible]

[illegible]

[illegible] البينة [illegible]

[illegible] الشركة [illegible] البينة [illegible] الحكم

[illegible] البينة [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] البينة [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دفعه حجة شرعية في [illegible] (قاسم) [illegible]

[illegible] البينة [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الشهداء [illegible]

[illegible]

[illegible]

قال لهم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الجمعة [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

من المعاني وحده [illegible] بالكتب المواضع المتعلقة [illegible] الفقه) وعلم الكلام [illegible] طرق الفقه قال [illegible]

[illegible] في الكافي [illegible] وقال [illegible] في الكتب [illegible]

[illegible] في الفقه [illegible]

في الطراوة [illegible] وقال [illegible] لا زمنة [illegible]

[illegible] في بعض الكتب [illegible] المتقين [illegible]

[illegible] في الصلاة [illegible]

[illegible] في مقام [illegible] القيمة) [illegible]

انه هو [illegible] عظيم [illegible] انه [illegible]

او وقع في نفسه انه هو [illegible]

[illegible] الملائكة [illegible] بالسجدة لآدم [illegible]

[illegible] العيدين [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

من حكماء اليونان كان حكمة تسمية بافلاطون الحكمة منهم جالينوس وفيثاغورث وافلاطون الالهي وهم غير الاطباء منهم كالسقراط والبقراط وغيرهما وهذه الحكمة كانوا حكماء وكانوا ماهرين في كل شيء في الحكمة والنجوم والاكسير وغير ذلك ومع ذلك كانوا يعرفون [illegible] في معرفة الله وفي الالهيات ومنهم افلاطون [illegible] حتى قال صرف العمر [illegible] في غير معرفة الله ثم خبط وغلط [illegible] في [illegible] الالهيات ولذا اشتهر بافلاطون الالهي وكان فيثاغورث في عهد سليمان ع) واعلم ان الرجال [illegible] قرينة في الرواية [illegible]

[illegible]

[illegible] الكتب [illegible] عدة [illegible] في [illegible]

[illegible] الاصول [illegible] الاول [illegible] على [illegible]

[illegible] الالفاظ [illegible] الكتاب [illegible]

[illegible] الشيخ [illegible] الشهيد [illegible]

[illegible]

هو

يا هو

[illegible] المجتهد في باب الوجوب [illegible] فقد ثبت [illegible] عدم العدول [illegible] تقليد المجتهد [illegible] المتجزي [illegible]

عدم التقليد للمجتهد [illegible] عدم التمسك [illegible] المتجزي [illegible] عدم [illegible] التقليد

[illegible] المجتهد [illegible] العدول [illegible]

[illegible] الاحكام [illegible] العدول [illegible] المجتهد [illegible]

[illegible] المجتهد [illegible] العدول [illegible] الوجوب [illegible] العدول [illegible]

[illegible] العدول [illegible] المجتهد [illegible] الوجوب [illegible]

[illegible]



الى مواد ما فرغ الكتب الفقهية وفي حاشية الكتاب [illegible] اصل القول ان السيد [illegible] العلم [illegible] زمان الشك واليقين [illegible] في التقرير الخ

واختيار الجمهور [illegible] الى الجمهور ذهبوا فيما عند [illegible] الى الحاشية [illegible] والسيد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

